

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232070**

UNIVERSAL  
LIBRARY







بیمبصرین تو زمین آن بل فقیه تو قیام و کرم با تعالی استنما

درین زمان خیرین قمران بهایون انجام فرحت عنوان تباریه حقیقت با کمال برکت

و سنگاه مولوی نورالدین صاحب زاد خلافت فی الجنتان کتاب مستند متناهی با فطوح العجمی حسن



نام تاریخی خیرین قمران با تمام امیدواران همواره است و آن یازدهم دیارگاه

شیخ عالمی محمد عفر الله الاکبر بنای روح و مایه صفا لفظه شسته اسجری و توفیق خیرین قمران

درین زمین پیشینی کالی و وود و کرم مفسو که مزر اطبع شد





از مکه بود و ام صحبت و حضوری شبانه روزی بر خود واجب گردانیدم از آنجا که عمر غریز جمل و پنجبال  
در کتاب جاه و مال تحصیل کسب کمال ظاهری بر یاد گرفته عقل و روح در خلقت جا به منی بودن و حواس رفیق و تقوی  
بلندی لپتی محوس گشته مصداق این قول شده بود مشغولی جان همه روز از کد کد کویا ل و در زبان سودوز  
خوف زوال و فی صفایماندش بی لطف و فری بی سوی سماں آه گذر و بهینکه در سایه عنایت سبحا  
و ظل حمایت رحمانی در آمد ضمیر و چشم و گوش و عقل و هوش من از بندگی مالات و دنیا و دین راه خلاص  
و دل جان روح در همان از گرفتاری تن سبیل من من ریافت **مصدق** **مقال** بیت ساین زبان جو با  
دایه اش و دارماند از خیال ساینش و در زمان حضوری از زبان آذر ربیان ان حیدر بهر فید زمان  
فوا بدعجبه و اطاعت غریبه بگوش هوش میرسد که از ان دلما می مرده و جانهای منند و زنده میگردد  
یاران صحبت باعث بران شدند که آن اشادات بدایت آیات بانندی از حضاصل شریعت و کونی اثبات  
بی تکلف و بلا مبالغه بقید تجرید آرام و بیارین ریحه خود را از مقبسان ان نوا صحبت کثیره العینض و البرکت  
شمارم بهر خند عذر کردم که برای تحریر حال و تقریر مقال کمالی معرفت ذات و صفات اهل کمال میبندی  
شرط است حکم آنکه مشغولی رحمت رحمان چنین است آید تا نداند و هم از و جزا نثره ظاهر است تا لیسو خوش لبک  
کی دانند جزا و ما شکرش بی هیچ باسی او خدا کمال غ کسند اند جزا تا روشنال و مو لیکم من چو دانم فیل را به پشه که در  
اسرافیل را به لیکن سندی عیان خیر معذورم نداشته گفتند مشغولی تو لگو ما را بدان شته با نیست باز برین  
کار ما و شو از نیست و از برای حق صحبت ساکما به بازگو حالی از ان خوش حالما تا زمیر و آسمان خندان شود  
عقل و روح و دیده صد چندان شود و لاجرم حسب استعدادهای شان برای استعنا و کم صحبت بسته در او تمام  
حضور صحبت با برکت قلند ان و کتاب و است پیش رسیدیم و حکما کما لیدن کله لایتر و کله  
یعنی فو اید عو اید را که از لسان گوهر فشان سی رضی الله عنه می شنیدیم قلم بنده میساختم و اکثر مسودگان بسیم  
اقدس میرسانیم و بعد وصال آن مقبول البسی جو اهر زو اهر اشادات را که مانند اوراق کثران صیده در  
رخوا یا خمول متفرق بودند از نگلبر جان فلفله خود و خزینة اذنان دیگر مضار بنا خرن خیال گلچینی نموده بر صدف و قطاس  
جلوه هلا از مدیدیم و چشم توفیق راست کرداری و مهدق گفتاری از جنابش میدارم مشغولی راستی گرن  
تو نوزراستان به ای تو صدر و من درت را آستان و که خطا گویم اصلاحش تو کن و صلحی نوعی تو  
سلطان سخن و فقره که آن را خوانی کنی کتاب طلبی تر شرح و تو احوال نمیدان آن حالی جناب نواختت



اینست که مظهر اتم حضرت رحمانی فانی فی الرسول بود لهذا ذات ستوده صفاتش مستجمع جمیع فضائل  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود است و تفصیل این اجمال تقدیر این مقال از یک کوه بود و چون نور  
 خیره طرز داده به انوار الرحمان لتتویر سبحان موسوم گردانند و کما فی فی الاکابر الله کولب  
 شستن بر دو بجلی تجلی اول در حلیه نوزانی آن یوسف صبر جمیل تجلی دوم در اخلاق جمیل آن منکر  
 نور اول شستن بر دو لمعه اول در ذکر سیلا و نشت و طریقی اختیار کربت و غربت برای تحصیل علوم  
 ظاهری لمعه دوم در کیفیت اختیار سفر برای زیارت سرزمین شریفین و دیگر زیارات متقاربه با بر  
 علم باطنی نور ثانی شستن بر چهار لمعه اول در معمولات اوقات شبانه روزی لمعه دوم در اجابت  
 بعضی اعمال بر مردمین و خاصین لمعه سوم در ذکر انساب بسلاسل پیران طریقت علی بن ابی طالب  
 و السلام لمعه چهارم در ذکر سعیت و فوائد متعلقه آن نور ثالث شستن بر شش لمعه اول  
 در اجابت او و عا تجلوت که بر شریفه حصول قرب ثمرات بخت رسول مصلی الله علیه و آله وسلم در زمین  
 و فضائل او و حکایات آن لمعه دوم در حصول مویس و برکات از ادایای آسیا و اموات  
 لمعه سوم در ذکر همت کاین کرامت و اصلب حضرت سید عالمین لمعه چهارم در حکایات شریفه  
 و فوائد متعلقه سلوک و تحصیل سعادت و شرف لمعه پنجم در ذکر صفات اهل طهارت و اخلاص  
 عمل و محبت صادق و لمعه ششم در ذکر غذای حیوانی و غلبه ذمی و حانی و در بیان نافع کوه شرف  
 سفار پر خوری و نذرت جسم مان بیا بیای در ویش نور در پنج شستن بر چهار لمعه اول در تقاریر  
 جنی القیه عنده و معنی تفسیر این آیات و تفسیر کلمه طیبه سه و اندام جمیع و حدیث و توحید و ذکر با قضا  
 و تحقیق استقامت و استوار و معنی بعضی احادیث و بیان بعضی مسائل متعلقه اعتقاد و عمل در آن  
 زمانه تفرد استند لمعه دوم در ذکر بعضی مسائل تشریح لمعه سوم در مسائل طریقت که عند الاستفسار  
 شده بود لمعه چهارم در ذکر آیه شریفه من کسبها کسبها لا تا حلال الیدین و شرح و حل آیات مشکه شریفه  
 نور خامس شستن بر یک لمعه اول در ذکر بعضی کرامات و فوائد این عبادات که باوصف کمال استوار  
 بکلیه جلالت برش و بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع نظمو رسیده و بعضی رویای کسانیکه تعلیم  
 و محققین و فریادرسی وی رضی الله عنه را در خواب دیده اند این در بیداری کاسیاب به مطالب شده اند  
 لمعه دوم در بعضی خلفا و مردمین که از آنحضرت رضی الله عنه فیضیاب شده باجارات و جلالت  
 و

مجلس اول گوهر و کلمه نوری

شده اند و هذا ايمان الشروع في المقصود لمعه سوره روز که در من الموت و وقت الخصال و تواریخ و صانع  
 خلقت آن محمود و الهامت و تاریخ انعام کتاب بنام گویشی مثل بر و تجلی سخاوت او ان حلیه نوری آن  
 پیوسته به جمال بر سر صفای صافی طینت با یک گوهر پاک ادا ان الا نظره و شایسته که اگر حایه نوری و سر پای  
 لطیف و باطن خیال بر لوح حافظه محفوظ است لیکن میخوایم که تصور آن حضرت را برای سبوت پیرستان با عقاید  
 و دیگر معتقدان حضرت نهاد و صفت اظهار و تحریر منطبع سازم تا ذریعه اکتساب سعادت مستفیدان  
 سابق و ارا و متدیان و اوثق گردد و دیگر برای تحریرش علمی بایدا از شاخ طوبی بهشت و در قی شایسته است  
 چون بدست آمدن آن دشوار حصول آن امر است و در انکار با لغز و از روح بر فتنه آنجناب اقدس  
 که به بهت و الاغمتش تمامی مشکلات جهان آسان میگردد و دعوی و مددگاری میجویم و بعد نفع و راز  
 میگویم مشنوی در کمان شتی ام من شتی به لطف تو در فضل و در فن منشی به حاجت این منشی زان منشی  
 تو بر آرای غیرت سر و سوسه به بهیجی تو در کمال و در جمال به در کثرتی مانی مدیم و در صلال به بیجی خوشتر  
 سکارا می کریم به بر کثرتی بهیجی تو در کمال و در جمال به لطف تو در فضل و در فن منشی زان منشی  
 سوسه و نسیان را مبدل کن به علم من به علم هر که من به علم هر که کیسا داری که تبدیلش کنی به هر چه جو می خون  
 بوندیش کنی به نوبه افسان گل ده خارده به زانبت طلاس و جان ما را به تا زانین خار من به لوبو گل  
 تا بخوشد زین سوسه خوشک مل به دست گیر و ده تا تو منق و ده به جرم بخش و عفو کن بکشاکش که به نزل تو منق  
 جنبی و تکیه لاریسی او ظلم حضرت و شرف طوبی جهان و در حق الطاف و انطاف او راق ریاض ضوان  
 میدهد و اسباب سعادت و جهان برای خود و دیگران ذخیره می کند حلیه بودی رحمتی اندر غنه  
 حسین و حسین و از روی خلقت تمامی اعضایی در کمال اعتدال بی نظیر و عدیل و قامت سرا با کرامت  
 نه مقصود نه طویل رنگ گندم گونش بهیج و بلج تر و به شریف اندک مدور مانند چشمانش میگویند و رعایت  
 خوشنماکی ابره اشش گشاده و متوسن رهنایت زیبایی بینی مبارک متوسط المقدار رخساره شریفش چهار  
 از چهره مبارک نور الهی ساطع و از حسین گشاده فروغ عظمت لامع و دانش بسیار فراخ و نیک تر یکبار از شیرینی  
 گفتار سبزه اندک شکر زبانش حقائق بیان و کلمات حق را همچان سیر و لب با یک سبزی نامل و در حرمت  
 به برگ گل مقابل بودن ان سبحان سلک که به هم آمیخته مگرد و آخر عمر که به شتاد و پنج سالگی رسیده از هم بخت  
 با وجود ریختن دندان در کلام در میر خجبت و به حکام خنده شوری عجیب بر عدد دل حاضرین می آنگیخت سوسه

سوی مجاس شریف زانجوه نه خفیف بعضی ازان سیاه و اکثری سفید گردیده تا نصف سینه رسیده پسین  
 صفا گنجد سوی سیاه و زرد و باقی اجزای سینه و شکم بی سوز سرد و مساعد دست و ساق پامو ماسه ملائم ملک  
 در ملائمت زیاده تر از زرشیم ساق پا پر گوشت لیکن نهایت زیبا قدم شریفش زرد و بزرگ مکرر و خوب  
 پهن است انگشتان دست و پا بحال صفا و نراکت مفاصلش در نهایت مناسبت اصل جسم شریف نه زلفت  
 ملک از اعتدال جزا خمر بقدر کف دست نشانی ز روی مائل رهلوی چپ پدید آید و پشت پای چپ ها استی برابر  
 حد و چشم پدید آید و در وقت پاماس معرا از خطوط به نهایت صفا رسیده و یک خط راست از زانگشت پاماس  
 بر سر دو کف پاکشده فرو عاشقان خواهان چشت را به از قدم تا سر نشان و بچراست و در عرق جلم جلم  
 بوی عجیب خلابر میگردد بوینده آن میگوید که از سیح عطری چنان خوشبو بدیخ من رسیده رفتار و  
 رضی انداخته نشا بر بان بود که کسی زبالا فرو آید و با وصف میان روی کسی از پمپایان که مجلبت قدم  
 میزدند همراه نمی توان رسید و در آخر عمر عبارت چشم ظاهر را ضعیفی هم رسیده بود که صورت انسان سخا  
 نمی شد معذنا و اوقات نمیدانست که در هیچک از اعضا و حواس مقصوری راه یافته باشد زیرا که معانته  
 صورت و ادای مخارج قراءت قرآن و تمییل ارکان نماز تا دم و اسپین همچو تفتاوت نبود و سوا از حد  
 وی رضی الله بر اسپ و پا بود بیشتر استر در سفر و بردوش که ماران در حشر مگر پس کمتر نقدی من قابل بعد نشا  
 خنرال ای چو ز زیبای تور شک بنان آذری به سر خند و صفت سلیم در حسن زان زیبا تری به بر گزیناید در  
 نظر نقش ز رویت خوبتر و شمس ندانم یا قمر یا زهره یا ششتری به تا نقش می بندد فلک کس را نداده این رنگ  
 جوهری ندانم با ملک فرزندانم با پرلی به آفاق را گردیده ام مهستان و سینه هام به سیاه خوبان و دیدم او اما  
 تو چیزی دیگری ستمی و و هم در کار علم خلاق و جسدیه آن که نظر کمال بر سبیل پال از اینجا که کمال  
 نفس انسانی منحصر بر تریه نفس از زرائل و تخلیه آن بعضا نکل است پس باید دانست که اصول کار علم اخلاق  
 چهار اند حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و زیر چهرین از اجناس لر بعد مذکوره انواع متعدد و متکثرند و شجاعت  
 فضیلت اول از حکمتش که عبارتست از انکشاف صفات موجودات علمی ما هی علیه بقدر طاقت  
 سبقت نوع پیدا است و گاه سر عیث فتم صفاتی ذهن سهولت تعلم حسن تقبل ششقا تذکر اما ذکا  
 چنان بود که از کثرت فراوانت مقدمات منتهی سرعت انتاج قضا یا سهولت استخراج نتایج چنان بلکه بوی  
 که ذهن ثاقب همچو برتس میدرخشد چنانچه مقدمه وجود مطلق که مفرات الاقدام و ممر که الاراسه حکما و

بسیار از این صفات  
 بی و هم در کار اخلاق  
 بی و هم در کار اخلاق  
 بی و هم در کار اخلاق



اشیا اصلا مبالات نمیگردند و بر وجود اسباب حدیث القیات میفرمودند بلکه بر احتمال امور معلوم و غیر معلوم  
قدرت تامه داشته باشند موافق همین حال بود که روزی حکایه میفرمودند که در زمان طالب علمی دو صد روپیه  
پیش من فتوح آمد مرا خوف این معنی شد که من اینچو بجناب الهی دعا کرده ام که خدا یا م صاحب زر که تو کن جناب  
سندده باشد باری زرند که روز چند روز صرف گردید آنوقت خاطر من مطمئن شد بجهت جنان بود که نفس  
بیشبات خود و توفیق داشت و از هیچ امری خوف آثار جریح و خطر دید نمی شد و در افعال نظام کمال خود بیجا  
پنجاه نقدین این معنی از حکایت بلوا می و انقض که در لحد و هم از نورا اول سند حسبت خواهد گردید باین معنی  
آنچنان بود که نفس را در طلب سعادت و غیر سعادت اینجانی التفاتی نبود و بدان استخبار و خیر میفرمودند  
تا بجد یکد از سول مرکب نیک نداشتند بلکه هر کس خطا می را در لحد ترقی ره جانی می شمرند از مقصد تنهای همین  
صفت است که روزی حکایه میفرمودند که از روز و ایشان دو کس بودند یکی میگفت که خدا یا م او در وقت دیدار  
و دیگری میگفت که هر جا می تو باشد همانجا خوشی انتی ترود من در و لیش دوم به جا م صواب بود و از اول  
همت لمبذ داشت ارشاد حضرت موافق آن بود که شیخ سعیدی علیه الرحمه در پاسخ استان فرمودند نظم  
یکی پیش شوریده حالی نوشت که روزی شما کنی یا بهشت که گفتا می پر من زمین این ما را با پسندید  
او پسند و در شب است آنچنان بود که نفس اقوت استقامت آلام و تحمل شد تا دست است بود که کتاب  
از پیش آمدن مکر و هوی میفرمودند صدامت اینحال از فاقه است و در روز هوی جنی اندخته به مقام پای کلیم  
ولی آب ماندش بخت روز در سفر حجاب ظاهر حکم آنچنان بود که نفس با طمانیتی حاصل گشته بود که غضب  
بترکیب او نتوانست کرد اگر مکر و بی میسرید پروای نمیکردند چنانچه مردم منکرین وحدت وجود با مستانفنه  
سبب کفر و اتحاد مینمودند آن کوه تحمل به شنیدن آن چنین بچین نمیشد نقدین اینحال از حکایت به حدیث  
که در درگاه محذوم شاه مینا قدس سره گشاده بر سلهای مبارک نهاده بود و آنحضرت مردمان را از  
مزاحمت او مانع شدند روشن است سلکون نفس آنچنان بود که در پاسداری امور دینی و دار و گبر  
احکام شرعی اصلا موزخفت و سبکساری نمیشدند چنانچه بعد ادا می نماز فیر اگر مگو ای دو کس شیبه  
در وقت فیر نمیشد با وجود آنکه دیگران بر داخل شدن وقت متفق بوده باشند اعاده نماز می کردند  
شما مست آنچنان بود که نفس بر اکتساب اجزای امور عظام حرص بود بجهت اشاعت خبر چنانچه  
میخواستند که به تیسیر علم توحید و تعلیم آن بخواهن عوام کسبل ایمان مخلوق نمایند و اندر نیاب می فرمودند

بیان شیخ نجف

بیان کلمات شیخ

بیان بیانات شیخ

بیان کلمات شیخ

بیان کلمات شیخ

بکار برودند که از سلف و خلعت کمتر نظمه و آمده باشد و هر قدر که افراد بی نوع انسان در عهد ولایت آن بروج  
بروج بدولت ایمان توحیدی رسیدند درین زمان قرب قیامت از وی دیگر فرسیده باشند محکم  
آنچنان بود که در استیاب مور پسندیده نفس آلات بدنی و جواس جسمانی را فرسوده گردانند چنانچه  
بزیان خود میفرمودند که در دوران جوانی وقت شب محتاج چراغ نبودم در روشنی ماه مطالعه کتب می نمودم  
از کثرت فاقه و حرارت مشقت سفر ضعف بصیرت حاصل شد دیگر اینکه درم حضرتار همیشه مشا که کرده اند که هرگاه  
شد تا که ما و احتباس جوایم بود و بچکس اندرون مسجد تاب نمی آورد آنحضرت بر لبش خود در آن مسجد  
آرام می کردند و در ایام سه راه عین برسات که دیگران تاب هوای سرد نداشتند حضرت در صحن مسجد  
آرام میفرمودند و هوای باوزان علا و بران بوه تواضع آنچنان بود که خود را هیچ بی هیچ نام کرده  
بودند و هنگام استفسار نسبت میفرمودند که نسب ما خاک است و فقرا از محتاجین پابرسنه و بی شمار آمده و بی  
برابری نشینند و هرگونه کلام ملائم و غیر ملائم میگردند آنچنان زبان خوش میشدند و هرگاه امر او را میخواستند  
می آمدند و مجالست و مخالفت آنها ناگوار طبعی بود بفروردست حسن خلق بی جواب سوال آن مناسبت بر زبان  
میفرمودند که گاهی سبقت سلام از اهل دنیا نگردم ام حمیت <sup>منش</sup> وین آنچنان بود که هرگاه خبر رسید که  
سلطان در کسین وقت که ام حکم خلافت دین و اسلام صادر گشت بیخود استماع سخن خبر چه مبارک زمانست  
زود میشد و بی اختیار برای انداختن آنچنان بدعات و عابری زبان جاری میگردید و اگر می شنیدند که از طبیعت  
حکم شعور و بنداری یا غلبه بر روی مانند از زانی غلبه یا مانع ظلم و فساد و تنفید یافته از کمال بشاقت روی نسبت  
سرخ میشد و آفرین و تحسین و در حق ناقده الام میفرمودند و در وقت آنچنان بود که نفس از شادمانه تامل  
انجاسی حسن متاثر میشد بلکه از اینها و تکلیف بر روی روح متاثر میگشتند حتی که کسی یک یک و پس شب گذشت  
رو بروی حضرت کشتن عقیده است چنانچه میفرمودند که سوای فطریه و درج که از نام شرعی مجبور است گاهی  
بدست خود جاندار را بچنگ نکرده ام و سوای حج بر روی قربان کسی را برای فرج وکیل می نمودم و اگر کسی  
میپرسید که برای خوردن حضرت مرغ با فلان جانور فرج کنم میفرمودند که من نمیگویم و حکایت رفتن  
بمال سناکین و محتاجین و مضطربین خارج از آن اند که بحقیقت بر آورد آینه فضیلت سوم آنحضرت  
که عبارت است از اخلاص قوت شهودانی در نفس ناطقه را تا تصرفات او بحسب ای ناطقه باشد و از هر  
در و نظار شود و از تعب هوای نفس و استخفاف لذات فارغ ماند انواع و دوازده گانه پنداست حیای رفیع

بیان آنکه در این  
نسخه است

بیان آنکه در این  
نسخه است

بیان آنکه در این  
نسخه است

بیان آنکه در این  
نسخه است

بیان آنکه در این  
نسخه است

بیان آنکه در این  
نسخه است

حسن بدی سلامت و عت مشیر قناعت و قار و برع انتظام حریص استیجاب آنچنان بود که  
 از ازم در قیچ نفرت و احتراز جلی شده بود که استماع ذکر قیچ که دیگر مرکب آن سنده باشد گو ارا خود  
 از آنجا که حق سبحانه تعالی انبیه صافی داده بود از هر که ام هر بد و طالب راه حقیقت که که اعدا هر شیخ فاضل  
 از افعال قیچ سر نیزه و از راه کشف بران حضرت ظالم برینند با مرکب مذکور از حیا چارچشم می کشد و در هر  
 گرمین و لطف خداوند کاره گنه بزه کرده است او فرسار به لید از آن که توبه بغیب او سست شد  
 بهان انقاع سابق بحال ملکیت رفیع و بی رضی الله عنه آنچنان بود که از انقض شرعیست وی در شان  
 فعلی صا و بر می شد که خالی از تبرع و احسان نسبت مخلوق و استمر صافی خالی باشد و بنا بر دست است  
 حیدر و احب کرده بود که هر چه سالی سوال کند همان وقت جواب شناسی بدست نام و بیخ حقا  
 نباشد اگر سائل از ازم شریعت و طریقت می پرسید بکمال رفیق و ملائمت جواب مسئول  
 ذمین نشین او سفیر بودند و اگر سائل دنیا می بود از آنچه موجود میبود میدادند و الا لفظ و جار زبان میزدند  
 که خدا بد چنانچه در ابتدای ورود لکشتو شخصی میباشد و صفت رفیق در خواست رقعہ سفارشش نباشد  
 که در حسب خواہش او رقعہ نوشته دادند چون بدلیل آن کتابیاب مطلب شد و دیگر آن نیز تکلف شد  
 رفته رفته نوبت باین در جرسید که وقتی از اوقات نبود که دو چهار کس طالب رقعہ حاضر باشند چنانچه  
 ابتدا اولاد مکنن لال که یکی از معتقدان حاضر باش اند و آنها کمتر باین سعادت مامور بود و هر گاه در آن  
 از دستور تجزیر رقعہ واقف نشدند از دست خود نوشته پیش امیران می بردند و بعضی مکتوب امید با سه  
 بقصد بوع رقعہ آدم پیش حضرت میفرستاد آنچنان تصدیق آن بطوری مینمودند که کتاب رقعہ لازم  
 آید و نه ساحلی جابل رقعہ بطور رسد یعنی میفرمودند که رقعہ از نام من بره است اگر کار او خواہشند  
 سرور و ممنون خواهم کرد و دستور رقعہ بنام هر یک از رئیس تاسیس با بطور بود محفل بقعه امامان از با سلمه  
 حامل رقعہ طلب نمود چنین ظاهر میکند اگر از نسبت شما انجام طلب و شدن تو اندرین تقریر نیست عند الله  
 ما جور و عند الناس سنگور نخواهند شد و اینجا نیز سرور و ممنون خواهد کرد و بر پیشانی رقعہ واقف  
 امر سے الی اللہ ان الله بصیر بالعباد و برگوشه رقعہ عبود الرحمن فقط نوشته می شد حسن بدی  
 آنچنان بود که هر چه از کمالات علوم ظاهری و باطنی حاصل کرد کسی از اقربا و بزرگان بران با همت  
 هبایت لافغن و توفیق ضعیف بمقامیکه رسیدند و همیشه نسبت معروفت آن بود که آنچه حصال خود خوشوارند

باین میان  
 عفت

باین میان  
 عفت

باین میان  
 عفت

باین میان  
 عفت

باین میان  
 عفت





باز تماشای آن محض نمودند و والدین ماجدین از کنده و بار یک بر هر چه پیش از این می پوشیدند و در زمان شتاب  
 و مشغولی علم نیز حال همچنین بود که هر چه کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در هنگام شیخوخت اگر چه  
 اعتبارت الهی همه چیز از ناکل و ملائین مسیر بود لیکن گاهی فرمایش شیخ خوردنی و پوشیدنی نگذارد از خوردنی  
 بر آنچه مذکور شد گفتا بود و از پوشیدنی هر چه کسی طلبا کرده می آورد می پوشیدند گوهر خوب طبع بوده باشد  
 چنانچه روزی خواص با و شاه بیکم یک فرد زانی گوته دار آورده عرض کرد که بیکم صاحب گفته اند که خوشه  
 سن درین است که جناب این را پوشند و بروی او پوشیدند و بعد نخطه بمیان آن قلع علی صاحب دم خاص  
 فرمودند که ازین رزائی دفع سرما نمیشود و کلیم با بالای آن بنیاد مغزی الیه کلیم صوف که از موسی پاره و سفید  
 منقطع بود و در موسم سرما اکثر حضرت قدس سره آنرا می پوشیدند بالای رزائی مذکور پوشانید تا میره سرد و را  
 پوشیده نشدند صباح آن سید از سادات پنجاب آمده رزائی مذکور سپند کرده بروی علی بن ابی طالب  
 مسماة حیات ملقب بمولائی مریده میان شجاعت علی شاه مجذوب قدس سره که حسب الامر شده خودش  
 عقیدت راسته پنجاب مولانا میداشت و هر روزه بلا ناخه برای زیارت حاضر میکردید بروز عید الفطر ۱۲۰۵  
 کلاه گوته دار و پا جامه شروع و کرتی گریبان چاک تیار کرده چهار گهری شب باقی مانده سخن بود حضرت  
 مولانا قدس سره آورده عرض نمود که خانه زاد این پارچه نایدست خود داشته آورده است با سینه یکده  
 پوشند هر چند گاهی کلاه گوته دار و پا جامه شروع و بدین وضع کرتی سواست پیر این سنون پوشیده  
 بودند لیکن براسی خوشدلی مولائی مذکور همانوقت سربه پارچه مذکور مخالفت وضع و عادت قدیم  
 پوشیده بعد نماز تفریح کلاه مذکور بنایت آنکه طلف میان کرتیم بخش که او را غریب می گفتند و کرتی پا جامه  
 میان ریحیم بخش عنایت فرمودند شعر غرض از جامه دفع خرد و برد است ؛ مذامد میل زینت هر که مرد است  
 و قار آنچنان بود که سبوی مطلوبی که رغبت طبع میبود در تحصیل آن محبت و شتاب زدگی نمیکردند اما اگر سبوی  
 نبودن و تاثیر پیش می آمد میفرمودند که در یاد درست آید چنانچه در ۳۵ هجری که تجرید بنامی مسجد در پارس  
 صحن مسجد بر تیسر زمین احاطه ملوک که منتظم الدوله حکیم نهدی علی خان بهادر که نیر بود از مسجد واقع بود کمال میل  
 و رغبت داشتند باوصف شجر یک و در غیب بهادر موصوفت برد او بن زمین بطوری رضی نشدند فرمودند  
 که اگر این زمین حق مسجد و آسایش گاه و زمین نبوی حق تعالی امیل آن در خاطر نمیدانسته اثر الامر بعد  
 دو سال همچنان شد که زمین مذکور بر بیع شرعی شامل صحن مسجد گردیده در بقیه زمین مزار و خانقاه

۲۵  
 بیان رفتار در زمان  
 حضرت

تفصیلات  
تفصیلات  
تفصیلات

باین  
تفصیلات

باین

باین  
تفصیلات

باین  
تفصیلات

حضرت مرتب گشت و معوقه ای آنگنان بود که نفس شریفش برلا بیست اعمال نیکو و افعال بسندید  
 آنقدر راغب بود که از زمان صبحی تا آخر عمر در آن مقوسه و فنوری راه نیافته از آنجمله یک صد و مقال  
 است که تمام عمر حرف کذب بر زبان نرفته و این امر جعلی بود که پیش از بلوغ هم کاخا آن داشتند  
 چنانچه حکایتی سفیر نمود که روزی در وطن بکشت جوار هر روز و عهده خود استاده بود و هر چند دانه از خوشه جوار  
 جدید و نخورد و در آن نواح دستور اینست که برزراحت رعایا شخه حاکم میباشند اما مالک گشت افزون  
 نمود یکدانه بخورد و بزرگتر شمارش میکنند چنانچه شخه مرانیز در گشت دیده گرفتار کرد و بر سپید که بگوید و از خورده  
 یانه آنچه است بود گفت که البته خوردم شخه خواست که هر گرفتار کرد و بیرون برادرانم چیزی با و داده بخت است  
 در از دست او را میداند از آنجمله اکل حلال است که در تمام عمر یک لقمه شنبلیله مقصد آن خورده اند و اگر با  
 اتفاق افتاد قتی که در بدشعر گشود عالم بر از خون مال مال یکی خورد و در حد الاحلال به چنانچه نقل میکنند  
 که طعام خاد طوائف نخورده ام مگر یکبار بر برینا بزرگی و اید بودم خادم در گاه پلا و پیش من نهاد و چون بخوردم  
 بعد از آن خطا از خود چنان استفرغ شد که هر چه خورده بودم با کل بدر رفت عند تحقیق معلوم شد که آن پلا  
 منجهای طعامی بود که طوائفی نیاز در گاه نموده بود بعد ما داسیکه آنجا بودم طعام در گاه نخوردم آن طعام  
 آنگنان بود که طبعیت را تقدیر اوقات و ترتیب حرکات و سکناات نسبت نبوی ملکه شده بود چنانچه بعضی در روز  
 و شب اوقات عینیه با آنجا و نیز تفاوت بی اقبانه و دیگری از خود بر خاسته با دایمی معمولات بشر یعنی بر آهنگ  
 و بروقت اول نماز و نیزه که معمول شریف بود برینا اگر کسی میداند و عند تحقیق تفاوتی نمی شد چنانچه بعضی  
 ایستاد شریف بود و نیزه زمانی مرقوم است اما حریت عبارت است از آنکه نفس نتواند شود از آنستایل  
 بوجود مکاسب جمیده و حرمت آن بمصارت محمود و امتناع نماید از آنستایل جو مکاسب جمیده است ایضاً و دیگر که  
 زبان موقوفست بر اکل حلال و حبس کردن قوت حلال چنانکه باید مستعد و محال مگر اینکه شخصی بدست خود  
 نماید و از آن بقدر قوت ضروری بلا دخل و فزرب حاصل کند چون این معنی از آن میشود و تو کلا بر قوت ضعیفی آنفا  
 میرود و سفیر نمود که حریت نزد ما همین است که روح از بند جسد و شخص از تعین سببی خود آزاد باشد  
 سخاوت و بی ریشی شده عینه آنگنان بود که اتفاق حال و بر شتاع و بنا که بنظر مردمان عظمتی داشته باشد  
 سهل بود مانند بنشینان آب دریا بمقتضای ایستمال عادت شریف چنان بود که هر چه نتوح می آمد  
 آن را اکثر سادات و دیگر اهل حاجات حواله میکردند و اگر در غیبت آنها می آمد بشیخ میبیکان افعال

که خرج خوراک صادرین و داروین از دو کاشش مقرر بود میدادند و بملک خود داشتند کیچه گوارا نمی فرمودند  
 ملاحظه کردم که آن سهل شمردن اتفاق مال باشد و اینکار که آن بر خاستن از سر با محتاج خود و بذل کردن بر  
 مستحقین باشد که هر دو صفت خاصه ذات آنحضرت بود از مدت پانزده سال سادات پنجاب شیراز  
 و سبزدری را قامت لکنو اختیار کرده بودند از نقد و عین هر چه رو بروی آنها می آمد میگرفتند در روزی که  
 یعنی آمد بقدر خوراک فرض میدادند علاوه بر آن مذبحه رقیبات سفارش صد بار و سپید از درین و  
 معتقدین سادات مذکورین میگرفتند با اینهمه سلوک سخت گوئی و ستم ظریفی آنها که گوارا می فرمودند  
 بان مرتبه بود که روزی در موسم سرما با هر چه پوشیدنی هوای زیر پاهای از بدن کشیده گرفتند و بر سر  
 محض گذاشتند برین بهم را حسنی نشاندند تا آنکه دو صدر و سپید بنام سواد و حرم خود را مقبول گنایند  
 و بر اینجانب برای ادای آن شدت و اتفاقا میگردد بدربار یافت این معنی رو بروی این گزین محمد را  
 دارو غدا صطیل ساطالی که مرید حضرت است و دو صدر و سپید فرستاد آن را در یک ساعت اجادات  
 تقسیم کردند و از مقتضیات سخاوت و صفت عفو چنان بود که با وجود قدرت انتقام بدی از کسی نکرده اند  
 بلکه قصد احسان و یکی در حق تقصیر مندرج و منقطع میداشتمند چنانچه از قطع نامی شندی خواندند  
 طالب خدا میگفت با یا سلیح شده رو برو حضرت سجده آه ای و غدار و بکار با شتافه میگفت و تهدید میکرد که  
 اگر براه خود نرسیدم ترا خواهم کشت و آنحضرت گاهی جواب بهم نمی پرداختند و بمت مصروفان میدادند  
 که ای کس از زانده باطنی محروم نماند و از مقتضیات سخاوت چنان بود که اشرف خدایم و تسبیح  
 را بر بر منی خود مقدم میداشتند و راحت و خواستش خود را بجهت آنها میگذاشتند چنانچه از قدیم منی و  
 معمول چنان بود که بعد نماز عشاء عمل کفتری چهارم یا پنجم بخندند و اگر بوقت معین بطرف دیگر متوجه  
 تا نصف اللیل خواب نمی آمد و بعد نیم شب تا فجر بفرودت لطفی وقت بیداری بود و همچنین چنانچه  
 روز براده وقت طلوع خواب میدوید و اگر در آنوقت نمی خفتند نام روز اتفاق نخستین افساد با صحت  
 شریف صرف سبب مروت اول شب باد و ستان حضار و گفتگو متوجه ماند بیداری تمام شب و اول  
 ستاره مروت مشغولی خوانان مشغول تدبیر گشته بیداری تمام روز اختیار میکردند و سه روز و سه شب  
 متواتر میگذاشتند که نوبت نوم کی ساعت نمیر بود و در مسیر نیامدن خواب اول شب تا صفت بخوابی  
 نبود که نماز سجده نمودن و بی محنت و از مقتضیات سخاوت تیل اینچنان بود که نفس شریف

من  
 که گوارا  
 و حسن نماز

سجده  
 از حضرت  
 از روی ما

بیان  
 حضرت

سجده  
 از حضرت

بیان صفحہ ہفتم

بیان صفحہ ہفتم

بیان صفحہ ہفتم

افعال پسندیدہ و مداومت سیرت ستودہ ابتیاج نیک و بلکہ ترک بہ اباحت شرعی نیز گوارا نمایند است چنانچہ  
 یکی از مسمولات و امی اصلاح روز بخشنند و غسل روز جمعه بود آزاد در حالت مرض و استعمال مسهل و دیگر عوارض  
 کہ غسل دوران ممنوعت گاہی ترک نکرند و میفرمودند کہ اگر سن برحایت مافیت صہانے کہ ام سنت  
 تبوی ترک میکنیم بیتی کہ سبب تراز مرض باشد مبتلا میشوم و از مقتضیات سخا و اسامت بود یعنی  
 باران و دوستان و مستحقان در معیشت و شریک کردن اشیائرا با خود رقت و مال لباس یعنی این  
 آنچنان بود کہ ہرچہ از مال و ملائیس عمدہ اکثری آمدنرا برای خدام مخصوص کردہ بودند چنانچہ از انواع طعمہ  
 لذیذہ کہ اکثری آمد گاہی بر زبان ندادہ اند الا آنکہ خامی محتاطا از سخن خانہ ساز چیزی با احتیاط تیار کردہ  
 آورده باشد دوران شیرینی یا نمک کمتر باشد بخاطر او لکد و لقمہ پیچورند و ما و اسیکہ برای خدا پارہ سرمائی تیار  
 نمیشد سرمائی خود کہ ہر سال چودہ باران رود لی میفرستادند یعنی پوشیدند کیسالم معلوم حضرت شد کہ  
 رحیم بخش برادر کو چاکتہ میان قمع علی خادم خاص لبادہ را کہ تیار شدہ بود بسبب گندگی چھیت نمی پسند  
 فرمودند اسی رحیم بخش لبادہ من کہ از چھیت عمدہ است نوپوش و لبادہ خود مرادہ او عرض کرد کہ حضرت  
 چند روز استعمال فرمودہ ملبوس خاص عنایت فرمایند همچنان شد از مقتضیات سخا مساحت آنچنان  
 کہ باوصف مقرر بودن مدارفت بہر یک ملازم و مندوسل و موسم بہار بہر یک میوہ فصلی از قسم اینہ و خربزہ ضرور بود  
 لکدہ و بار میوہ فصلی بازا خریدہ برگی سکنہ مسجد و حاضر باشان ہر روزہ مساوی المقدار تقسیم میکردند یعنی سال  
 در موسم سرما صد و دو صد فزاد رضائی کہ از چند جامی آمدند بجلہ سادات و سکنہ مسجد و مساکین تا شفا و تکار  
 تقسیم میفرمودند اگر سجدہ ام حقدار باقی میباید قیمت آنرا از پیش خود عنایت میفرمودند اما از مقتضیات سخا  
 مساحت آنچنان بود کہ بعضی اوقات بدریافت حاجت باصطرا بعضی تخلصین نمودی با بگری بطور سخن  
 بعد از آن خود بہ او ایش میبرد و گفتد بگاہ کہ آن شخص می آورد میفرمودند کہ قرص ادا شد این را بہ قوت خود  
 در آرد و بعد اذن قرص استر او شمس نالما طبع بود چنانچہ میفرمودند کہ در سفر شخصی از ہم سفران دو  
 از من قرص گرفت بوجہ اینکہ در شہ رسیدہ رو بہ خوردہ نمودہ ادا خواہم کرد بہر گاہ فلوس گرفتہ  
 بیشتر رفت بدل من بخطر گذشت کہ آنکس بجگہ قرص فلوس گرفتہ برد تا ادا چون در شہ لکنند  
 رسیدیم آنکس فلوس واپس داد و بر گمانی خود نام شدہ حال نفس ما چنین ست مردمان بہر چہ  
 حسن اعتقاد کنند حتی بپا کہ اصناف ستا کہ از عبادت شریف و بی رضی اقد عنہ بیان کردہ شد بر من

فهم و مراتب ظاهر بنیان است اما در پیگاه همت بلندش سخاوت عبارت است از اتفاق جان  
 در خوشنودی حق سبحانه تعالی و همیشه رزبان مبارک میداشتند شعر نان بی بهر خدا نماند  
 جان دبی بهر خدا جانست و بسند فضیلت چهارم از عبادت است ازینکه همه قوامی ثلاثه  
 مذکوره بایکدی گرفتار اتفاق کنند و قوت مینزه را اشتغال نمایند تا اختلاف هوانا و تجاذب قوتها صاحبش را  
 در و طاعت نینگند و اثر انصاف و انصاف در و ظاهر شود انواع و اوزاده گانه بدست قدرت  
 الفت و تقی شفقت صد رحم مکافات حسن شکر حسن قضا بود در رضا و تسلیم توکل  
 عبادت و شکر صد اقت که کعبتی است صادق که باعث شود با تمام جنگلی اسباب فراغت  
 بعدین و رسانیدن به خیری که ممکن باشد با و چنان بود که برای جذب منفعت و دفع مضرت  
 دوستان صادق و مردان واقف تا جان خود ریع نمیکردند چنانچه در چندی در از روحانی خوبانی  
 که در مقابله میان نجاشی شاه صاحب مجذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبد البیگ مرید  
 صادق کشیدند تفصیل بندهی ازان در اظهار مرزا مذکور در لمعه اخیر نور پنجم اندراج یافته خلاصه  
 سوال شاه صاحب مدوح با جناب مولانا در باب مرزا مذکور همین بود که در باغ غیر حرا  
 دست انداز شدید و ملخص جواب مولانا همین که در لوح محفوظ ببینید که عبد البیگ سخن بوستان  
 تست یا گل گلستان من و علی بن الفیاس نسبت میان عنایت احمد و حافظه داد احمد و سزاوار  
 بود در بیان رودلی که صداقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند که با ستماع مکروبی  
 مکرویات دنیا وی که لایق حال شان میشد خواب و خور فراموش میکردند تا وقتیکه حل مشکل ایشان  
 نمیشد اضطراب آنجناب رفع نمیکردید هر چند آنحضرت رضی الله عنه بفرمود که یکی را دوست نمیکردند  
 و مجبان و صدیقان آنجناب بسیار بودند مگر این معامله بیکدی نمی نمودند علتش سبب آن چنان  
 معلوم شد که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا علی نبیاً علیه الصلوٰة والسلام در عالم  
 معامله چو بهی عنایت احمد را در بروی حضرت مولانا کرده حفاظت و حراست او و فریادرسی همه  
 خاندانش سپرد کرده بودند و چو بهی مذکور را ارشاد کردند که عرض مطالب خود بخدمت مولوی  
 عبد الرحمن کرده باشی صرف بتبارک مثال ارشاد حضرت سلطان المشایخ نصف صداقت باین مقرر  
 بجالان نماید اول بود اما صفت الفت که عبارت است از اتفاق آراسی و اعتقادات

باین فضیلت چهارم که عبادت

در صدق و قول و عمل

سبب صداقت محبت با خود را اول

در صفت الفت

گروهی در معاشرت یکدیگر بحسب تدبیر معاش یا معاود چنان بود که اعتقاد و محبت عارفان خدا و  
 و کاملان راه هدی را برز و بلکه کل جهان بشیرند و هر وقت که از مراقبه و غیره معمولات فراغت میدادند  
 شغل نفعات الاثنی عشره تذکره الاولیاء محبوب میداشتند و میفرمودند که استماع حال بزرگان کار  
 آب حیات بادل میکند و قفا آنچنان بود که بر طریق مواسات معاشرت با خدام و اتباع خویش  
 نیز التزام داشتند و تغیر معاشرت را با بهر که بود بیوفائی میداشتند یعنی هر کار و خدمت که هر که ام  
 کرده بود و گرفتار آن کار از دست و دیگر جایز نمیداشتند چنانچه فتح محمد حجام برز و چشمتی بنه موتراشی میگردد  
 در یک چشمتی حاضر نشد و بر حجامت پانزده روز گذشته بود موی سر و از شسته از باعث حرارت  
 مزاج تکلیف میداد کمتر عرض کرد که شرباتی حجام ملانم خلام و میدهند نسبت فتح محمد سبک است  
 اگر ارشاد شود و امروا و اصلاح نماید فرمودند ما و امیکه فتح محمد از خود جواب ندید از دست و دیگری حجامت  
 نخواهم گمانید زیرا که بیوفائی نزد ما کفر است علی بن ابی القاسم بخدمت چشمتی پامپان سدا نه شاگرد خاص  
 مرید یا اختصاص ممتاز بود تا وقتیکه او نشان نمی آید نه هرگز خواب نمیکرد و نه هر چند بسیار کسان بخدمت  
 مذکور مشغول میشدند آن در حساب نبود همین که میان سدا نه میریدند میفرمودند که آب آندیم  
 برخاست و دیگر از آنخصت میکردند اما صفت سادقت با خلق الله و موافقان بود که از حال  
 ناملک هم که کسبی نیست ششم بوده است بر از آن مقصود میداشتند و خصوصا با خدام و متوسلان  
 چنان بود که میان مردم سخن بر او رو که چاک میان فتح علی خادم خاص که از طفلی بجنور وی رضی الله  
 پرورش یافته است اکثر محمود میباید حکیم خیرات علی و غیره اطباء تجویز و کرد و تصقیقا همچنان بود  
 که سیح و و امونر میشد حضرت را بجز بشفقت رنج این معنی بدل جا گرفت بجناب الهی التاج نمودند و هم  
 بر از آن تب آن با بقیه نگماشتند که اگر عمر این طفل تمام شده است بقیه عمر خود را با و ادم بود چند  
 از جناب الهی اثر اجابت این حاد یافته خوشنود شده از رجم بخش گشتند که هر چه خواهی بجز هیچگونه  
 ضرر بجان تو نیست چنانچه از زمان وقت آنا صحبت ظاهر شدن گرفت و فراموشی ایضا معامله که روز و شب  
 خود آند تباری انتقال خود کردند چنانچه بر و یکشنبه میان فتح علی صاحب ابا جازت خلافت خود  
 سر فرزند فرموده کتب خانه و غیره بر سر بود تملیک ساختند و بر بلا ارشاد کردند که هر که اریدن من مظلوم  
 مرا ببیند و هر چه پرسیدن باشد بر سرسد که عمر من تمام شده است بشهرت این معنی تمام شهرت میمیرد

در واقعه مراد

باید  
جان شفقت  
عادت  
کلیت حکایت  
و فرود بیاید

کلیت حکایت  
خداوند

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روزه و شنبه خلعتن برای زیارت و محبت و رحمت چو هم داشتند بگذران  
 بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی را در نوبت یافتند صلح کرده در طبیعت شریف آنچنان بود که همیشه  
 احسان شماری والدین اند یعنی سبک و نگره اگر والدین را اجازت سفر نمیدادند هرگز سفر نمیکردند و همیشه  
 به آنچه رسیدیم و به چند از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خوششان و او را با که با ایشان مراتب صلح و رحمی لعل  
 نمازده مکرر که امام که از قرب و جوار وطن بلکه از ملک سند پیش حضرت رسید بر گوز خدایت او بزرگوار  
 خود واجب شمرند اما هر کافایت آنچنان بود که از هر کسی که در مدت العمر اندک سلوک احسان  
 دیده بود ندا فاضلت خیر از ظلم و باطن انما با و ملحق نماید اشتند چنانچه وقت سیاحت سواد و سلوک  
 امامت داشته از هر کار حضرت شاه کرم عطا صاحب زاد تو آلم هر قسم آسایش و راحت یافته بودند  
 لند آباد ای شکر آن همیشه میر و اختند و برای بقا و ارتقای جاه و شکست کشان داعی و بنا بر دوستی  
 مقدمات موجوده شان در سر کار سماعی میبودند اما حسن شمر گت آنچنان بود که هر چند ضرورت رسا  
 مصارف نمود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کار روانی کرده شود و برای دادن قرض مدد پادشاه  
 مردمان متناسید اشتند لیکن آنجناب گامی بگرفتن یک فلوس از کسی و اداری نشدند مگر از سودی مرقوم الصمد  
 بمقدار یک دره ماه با و می رسید میگرفتند و اگر وجوب برداشت ماه گذشته او نمیشد در ماه آینده اگر قرض سپس  
 معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در این معنی حکایت میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار بر با کتابت خراج  
 بسیار بود و شخصی بر این حال اوقت شده گفت که بخیر و پیر میدم هر گاه تر و دشوار خواهد بود و نخواهد داد و اگر  
 نخواهد داد در آنچنان و هم در آنچنان طلب نخواهم کرد و من گرفتن قرض قبول نکردم او گفت اگر اینطور  
 نیز نمیکنی چو اجم دید که آسمان شکافته خواهد رسید اتفاقاً قاسمان روز شخصی آمده و پیر نذر کرد اما  
 آنچنان بود که با هر کسی سلوک و احسان میکردند اگر از ظرف آنچنان کلمات شکر که تازی با احسانند  
 بگوش می رسید نهایت ناگواری میگذاشت و میفرمودند که غریب را چاره ای و نمیکنی که این چیز را خدا ترا داده  
 من خود محتاج هستم بدیگری چه خواهم داد و همیشه موعظت آن معنی میکردند که بر سن کردار خود نظر کردن  
 بدتر است از کردار بد و اثر خیرات و میراث که بطور زبردت از اثر چشم بد خود است تو و اولاد تو آنچنان  
 که غرت و حرمت سادات و خانوادها می بزرگان بکمال خوشش وونی و شیرین زبانی و عطای چیز  
 موجود که بقدر رتبت هر کس باشد ملحق نماید اشتند چنانچه هر گاه شاه قطب صاحب صاحبان و حضرت

توسعه

توسعه

توسعه

توسعه

توسعه

نفوس المطهرین علی بنیسا و علیله السلام برای ملاقات می آمدند مصیبتی برای او نشان نمی کردند و در پی طلبید  
 نذر میدادند و همچنین برای شاه فقیر احمد صاحب سجاده حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره  
 که شاگرد مولانا بودند و شاه بدایت احمد صاحب و دیگر صاحبان زاده های او را حضرت مخدوم هرگاه آمده  
 لفظ بندگی و سلام میگفتند بچو اب میفرمودند که سرا با سعادت و نهایت شادان و فرحان میشدند و علی  
 بذا الصفا کس تعظیم و مکریم گشتند و سلطان الدین صاحب کشیده عنایت الدین صاحب خواججه محمد شریف  
 صاحب و اولادشان از رضا خیزاده های خواججه خواجهان حضرت سید قطب الدین بود و چندی قدس سره  
 الا قدس بجای می آوردند اما رضما و تسلیم آنچنان بود که با او امر و افعال فرموده خدا و رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم هر وقت مستعد بوده بحال تازنده روئی و خوش منشی او میفرمودند و در صورت بندگی که  
 رخصت شرعی باشد قصدا کردن آن برای حفاظت جان خود را امید داشتند چنانچه در ماه رمضان المبارک  
 بموسم گرمی از شدت حضراتی طلبی تمام روز نشستی و تلخی دهن و ضعف و کرب و غیره انواع تکالیف لایح  
 میبازد و حاضرین مبتدا به آن حالت گمان بسیر و بندگی امر و زشام نخواهند گرفت لیکن بی رضی الله عنه شاکر و  
 راضی بوده میفرمودند که این تکلیف بر من باغ و سبب است که لطف آن در میان نمی آید و بر سرچ و  
 مبارک که ظاهرا ما ملایم طبع بود و صبر لطف احسان حق می بنداشتند و میفرمودند شهنشاه خوش منشی بود  
 بر جان من - جان فدای بار دل بر جان من - اما تو کمال آنچنان بود که خود را بر جمیع وجوه حواله  
 اراده الهی نموده تماشا کن کارخانه تقدیر میبویزند و سوا سے آنچه در کلام و احادیث و ادعیه یا توره  
 نبوی بر زبان مبارک بگذرد و گاهی طلب جنت یا نجات از نارتنا منیکه وند و انچه از غیب پیش می آید  
 بران زیادت و نقصان و تعجیل و تاخیر خواش نبود و در هر امر دینی و دنیاوی آیه کریمه و آقوش اثری  
 الی الله ان الله بصیر بالعباد و روزبان میداشتند و میفرمودند که بهتر از تو کمال خدا ازین عالمی نیست  
 و علی الله فلیتوکل المؤمنون و من توکل علی الله فهو متبعا ما عجاوت و شکر آنچنان بود که تعظیم  
 و تجید حق صلی و مقربان او تعالی از اینها و اولیا و ائمه بدی و متابعت و التزام استقامت بر سر  
 سزا ملکه شده بود با وجود آنکه به سر عبادت و بگره حقیقت طاعات رسیده بودند در تقدیم و سجا از روی  
 احکام شریعت سر بر وقت و سبکساری جانشینانند بلکه در هر امر مرتبه غریب و در هر احوط اختیار فرمودند  
 چنانچه در طهارت و وضوی ظاهری در مسج سر اختلاف مجتهدین سنت و در سبب امام ابوحنیفه رضی الله عنه

ذکر فضیلت

ذکر احوال

در بیان فضیلت  
 آنکه در هر امر  
 به سر عبادت  
 و سبکساری  
 جانشینانند  
 بلکه در هر  
 امر مرتبه  
 غریب و در  
 هر احوط  
 اختیار فرمودند

در بیان احادیث  
 آنکه در هر امر  
 به سر عبادت  
 و سبکساری  
 جانشینانند  
 بلکه در هر  
 امر مرتبه  
 غریب و در  
 هر احوط  
 اختیار فرمودند



مسح رابع راس و در مذبح امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر و فضل است و جناب مولانا حنفی ذمیت بوند  
 معذرت بنابر عریض احتیاط در مسح سر بر مذبح امام مالک عامل بودند تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و در بعضی  
 که نیت طهارت باطنی است که چون دست بشوید باید که دل زدوستی دنیا بشوید و چون استنجاء کند  
 از زدوستی غیر نجاست باطن جوید و چون مضمضه کند در آن از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کند بوی دستها  
 بر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اغراض نماید و نیت تعالی بر روی آورد  
 و چون ساعد دستها بشوید باید که از جمله البضای خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخند  
 تسلیم کند و چون پا بشوید باید که بزفران خدا یعنی اقامت مکنه بر گاه باین نیت طهارت باطنی تکمیل  
 رسانیده به تکیه نماز بر خیزد و خود را مذبح و مقبول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله  
 ارکان عبادت تصور نتوان نمود و ایحال علیما خطه نوزاوقات شبانه روزی سکنشست خواهد شد  
 از آنجا که برداشته ان اهل بصیرت متعفی و متجنب نیست که انضاف بقضائل اربعه صلواته و عا که ترقیم  
 یافته بغیر از تعداد و استحا که زائل نفسانی که عبارت از بلاست و گریزی و جبر و تهور و محمود و  
 و شره و انظلام و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل برص و طلع و کبر و کجاست و حسد و رشک و غضب  
 و سموت باشد صورت نمی بنده لکن ابشر و برح و تقصیر زرائل معدوم و پرده حقن فضولی مینماید  
 علاوه بر فضائل مرقومه الصد بعضی صفات تصوف اند که بوارثت انبیا علیهم السلامی بواطن میرسد  
 چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که تصوف یعنی علی بن عثمان رضی الله  
 عنهما الرضا و الصبر و لبس البصوف و اشپاشه و الاشارة و العزیز و الفقر و برکات زین خصال  
 پیغمبری مخصوص است چنانچه سخا به ابراسیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس بصوف به نوحی  
 و شپاشت عیسی و اشاره به زکریا و عزیز به یحیی و فقر به محمد و طغی علیه و علیه الصلوات و السلام اشپی  
 مگر جناب رسالت تاب صلی الله علیه و سلم جامع کل صفات مذکوره بن تم و مکمل فضائل مرقومه الصد  
 بودند و نیز زریگان گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم کی از انبیا مرسلین میباشد و صفت  
 مشخصه نبی مقتدای خودش رشدان ولی جلوه ظهور میدیاد پس باید دانست که جناب مولانا قدس سره  
 الاقدس حسب پیروی حضرت قطب بانی عوالم صمدانی محبوب جهانی شیخ سید ابو محمد علی نقی  
 جیلانی علی نبینا وعلیه الصلوات و السلام بر قدم نبی آخر الزمان بودند و بسبب فنا و کلی و ذوات و

نیت طهارت باطنی

نیت طهارت باطنی  
 ذکر استقامت زائل  
 ذکر استقامت زائل  
 ذکر استقامت زائل

در صورتان اشرف و بکوش خردن کلام از کلام الله تصوف باز آورده است صاحب کشف المحجوب  
 که تصوف باز آورده است صاحب کشف المحجوب

توضیح صفت اشاره

بیان بجز

صلی الله علیه وسلم جامع جمیع صفات تصوف نیز گشتند چنانچه کیفیت سخا و در سخا و تقوی و لبس صوف  
در ضمن حکایم اخلاق نوشته آمد و شرح سیاحت کما ینبغی در لمعه اول و دوم از نورا اول می آید اکنون  
بر حال ایشان و غیرت و فقر گوش باید نهاد اشاره آنچه آنچنان بود که در طلب خدا و بعضی آنکه متبرکه که همچو  
پاک بطن و اجمیر شریف و پیران کلید متماصم و ساکت مانده عند الضرورت به اشاره پرداخته اند و نیز از  
اشاره مخصوصه خود که عبارت از بشارت غیبی و الهام الهی است گاه گاه مخصوصین آگاهی بخشیده اند چنانچه  
میران فتح علی صاحب بار نامبر داده اند که امروز فلان قسم فتوح خواهد آمد یا کدام معانی خواهد رسید  
و همچنان میشد هر چند بر آنجناب سبک حال اضنی و مستقبل محقق نبود ولیکن استتار بیشتر منظور میداشتند  
شعر مصیحت نیست که از پرده بر او افتد باز ورنه در محفل زندان خبری نیست که نیست + معنی اشاره  
استعداد و طالب لائق رازداری می یافتند باظهار امری حسب مصیحت وقت در لغت مناسباً گفتند چنانچه  
مرزا عبدالربیب صاحب که حال نشان مفضل در لمعه ثالث نور چشم مستورا است نقل میکنند که روزی  
در خاطر آمده بود که تملاش کاملی بجای دیگر هم سیر باید کرد آنحضرت بر خطره من مشرف گشت و وقت سخن  
سمت بیت اخلا علی حده استاده دست مبارک بردوش من نهاد فرمودند که در چه خیال افتاده  
اگر از شرق تا غرب تملاش خواهی کرد همچو من خواهی یافت شعر آنکس است اهل بشارت که اشارت  
نکته است بسی مجرم اسرار کجاست + غریب آنچنان بود که از عمر نوزده سالگی از دار و دیار خویش  
و تبار خود جدا شده گریب و غریب اختیار کردند خانه خدا را اسکن و ما و اوی خود گرفتند و مدت العمر بر  
زمین نشستند و گفتند و گاهی بر تخت و چارپائی و غیره پا گذاشتند و بی ضرورت شرعی و بغیر الله بیرون  
مسجد قدم نه نهادند چنانچه در مدت العمر زمان اقامت مسجد نهندن در هر سال و مرتبه بعد عشا و بعد صبح  
سبت سوم صفر روز عرس بدگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره الاصفی رفته اند و راستا که در روز  
مسجد تنگ بود و جنازه آمدن نیت است برای نماز جنازه بیرون دروازه مسجد قدم نهاده اند و الا فلا  
و بیجا بگردیدند که خداوند امر از اقرابای من دور و همجور در تابیر تو کسی ولی و والی و غیر تو قریب  
و انس و شفیع من نباشد بل هر ازین نیز که روانی تا به چو مانی تو مانی من تا عمر روزی در محفل سماع  
مرزائی قوال غزل حافظ شیرازی می سراید غزل کسی سباد چو سحر خیزم بتبلا فریاق + که عمر من همه بگذشت  
+ بلاسی فراق + من از کجا و فراق از کجا و غم ز کجا + مگر زاده مرا دوازده برای فراق + غریب و عاشق و

مسکین فقیر و سرگردان کشیده محنت ایام و دمای فراق حضرت مولانا قدس سره با استماع آن چشم  
 پرآب شدند و اقم اتم فهمید که ایحال مولانا است ازین سخن بزل کمترین رسید آنچه رسید فقط اما  
 بیان فقر و زبده لبس اندک بسطی منجوا بدخود الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت  
 فقر و زبده میفرماید که فقر آن بود که چیزی که ویرایدان حاجت بود آنچه بدست وی بنه و آدمی را اول  
 بوجود خود حاجت است بگذارد و مال و آنچه نماند دیگر از نیمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه  
 نیازمند است وقتی آن بود که غیر از خود بی نیاز بود و این جزئی نیست جل جلاله و دیگری هرگز وجود  
 آید از جن و انس ملائکه و شیاطین همه راستی ایشان و بقای ایشان و ایشان نیست پس بحقیقت  
 همه فقیرند و برای این گفت جل و علا و الله العفی و اتم الفقرانی نیاز خداست و شما همه ریش  
 و لیکن نام فقر و زبان اهل تصوف بر کسی افتد که او خود را بدین صفت پندد و ایحال بر وی غالب شد  
 که بداند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست در جهان و در اینجا ندر اصل فرمایش و نه در دوام  
 آفرینش با جمله فقیر را سه حالت است یکی آنکه مال ندارد و لیکن چنانکه تواند طلب کند این افریقان  
 دوام آنکه طلب نکند و اگر بوی بد بندند تا ندو آنرا کاره باشد این را ند گویند سوم آنکه ز طلب کند  
 و نرود کند اگر بد بندد تا ندو اگر نخرسند بود این را فقیر قانع گویند انتمی شخص کلامه پس حضرت  
 مولانا رضی الله عنه هم در ویش زاید بودند و هم فقیر تا نفع حال فقر این بود  
 که هیچ چیز از استماع دنیا ملک خودند اشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف و غیره محتاج الیه بر گاه خدا  
 عنایت میکرد آنرا همانوقت بخادم و خاسانان حواله میکردند و مملوک خود نمیدانستند چنانچه از زمان  
 طالب علمی اغایت شد که بجزی بهتر در کتب و اسباب و بی به تویل مولوی رحمت بخش خاندان  
 سابق بود بوقت خفتش بوی فرمودند که اسفند از آن نعمت هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ایشان  
 حضرت مولوی مذکور همه کتب و غیره برداشته بردمگر کتبش خود یک نشنوی شریف مولوی و مولوی یک  
 جلد کلام الله و مجموعه شرح فقیده برده و غیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بود گداشته رفت آن امر و که  
 رحمت بخش را و بر بعد از او رسید مملوک میان فتح علی صاحب قانم مقام رحمت بخش مذکور  
 فرمودند و هر گاه چیزی فتوح میرسد نگاه داشتن آن یک ساعت گویا آنکه دره غوزا به محتسین آن  
 لقب هم سبکنا نیند روزیکه منی آمد خورشید و شانش می بودند و افلاس تنگدستی و عمرت ناداری

باین فقر و زبده

حال فقر مولانا

آنقدر غریب میدانستند که اهل دنیا گنج و خزان را او میفهموندند جمله ناز و نعمت ایچمان + سبب شجرت  
از دور پیش از امتحان + میخاید در نظر از دور آب + چون روی نزدیک آن باشد سرب + ما و ملک  
و اطلس این مرحله + هست بر جان سبک و سلسله + مین بدار از مصرای فرعون دست + ز میان  
مصر جان صد مصر هست + اگر تو ترک این نخس خرقة کنی + نیل را در نیل جان غرقه کنی + مال چمن  
مار است و آن جاه از دناست + سایه مردان زهر و درد راست + زان زهر و مار را دیده جدید  
کور گرد و مار زهر و وارید + حال زنده اینک از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کرامت جلی  
بود و الا بسیار کسان از ارکان و اراسلطنت لکن و هم بعضی معتقدان سرکار نظام الملک است از آباوی  
و نیز برخی از مردان متوسلین سرکار انگریزی تمنا داشتند که چیزی برای مصارف حضرت معین شود  
گوارانداشتند و همین از اسباب ما محتاج باوصف تیسر حلای اکتفا بر ادنی کرده بودند چنانچه همیشه  
از آفتاب گلی در طشت گلی و صنوسیکردند و پیاله گلی بجای او گالدان میداشتند بعضی مردان گمان  
اینکه شاید اختیاز طرف گلی از باعث ناداری است سلفی و آفتاب ما و او گالدان سی و بر سبب  
آورده نذر کردند لیکن حضرت آنظرف را با استعمال خود نیاوردند و گفتند که شکر و گلی بسند است  
مگر در وقت اخیر بعضی خدام بجای پیاله او گالدان سی یا چینی می نهادند و امام بخش برادر بزرگان  
خواص بادشاهی یک طشت سی و روه اسحاق کرد که بر اسه خوشی غلام درین طشت و خیس کرده  
باشند باس خاطر آنها چند ایام در آن استعمال کردند لیکن گلی بزبان خود طشت با او گالدان  
نمیگفتند بلکه بلفظ شکر نام آن میگرفتند فقط ذکر آنقدر صفات مشهوره بقدر فهم ناقص خود  
و استعداد اونا تمام عوام است و الامقامات فقرو ترک و تجرد آن و صید زمان و فرید دوران نه  
چنان است که در حیطه تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد اشعار گر گویم وصف آن حالی مقام  
صدقیامت بگذرد وین ناتمام + وین صفات اندر فروع و در اصول + جمله آن است که دست قبل  
در قبول زنده شامان نیک بد + چون قبول رند نبود پیش + مقدم از الفاظ این را ز تو است +  
مقدم از انشاش آواز تو است + این بیان را مستخرج مشروح ده + صورت امثال در ر و خ +  
تا حرفش جمله عقل و جان شوند + سوی خلدستان جان پزان شوند + گفتمی از لطف تو بزدی +

حال زنده شامان

گر نبود که طمطراق چشم بد

نور اول مشتمل بر اول علمه اول ان ذکر میلا و نسب طریح اختیار غربت و کربت سیرت

تحصیل علوم ظاهری

بر اظهار مولوی غلام احمد سندی بن ملاحاجی ساکن مجال لیل پور که سابق مصنف موهبته ماری بوده  
 بدریافت رسید که وطن بالوت قطب مان حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره العزیز تکریمت  
 محذوم مولانا می عبدالحکیم قدس سره متعلقه مبارک پور مجال و باه متعلقه شکار پور بود که احوال  
 در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب بیک نجدی حضرت مولانا که بعد  
 وصال حضرت در لکنئو و بچراوان انشریف آورده بودند حال کتب مشروحاً دریافت گردید که مورث اعلی  
 حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شینوخ قصبه روپاه مستوطن  
 از سید عرب شاه در فرزند بوجود آمدند یکی سید محمد که لاولد فوت کرد و دوم دین محمد عبداعلی اما از  
 سید دین محمد سه فرزند بوجود آمدند اول سید حسن محمد دوم سید یار محمد سوم سید بن محمد و اولاد  
 سید دوم من محمد اکرم بنعم و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی در فرزند ذمی اولاد شدند  
 چنانچه از شیخ محمد محذوم مولانا عبدالحکیم مشهور است و مولانا پیداشدند و از محذوم عبدالحکیم طیب احمد  
 بوجود آمدند چنانچه محمد باشم ابر حلیب جانشین حضرت محذوم اند و از سید علم الهدی اولوی محمد حسن صاحب  
 والد ماجد حضرت مولانا می شاه عبدالرحمن قدس سره و سوا می مولانا یک لپه دیگر پیداشده بود باسم  
 سید محمد حسین که از محسن شاه بوجود آمده لاولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا با اسم فاطمه بود که  
 بر یار محمد ساکن شهر و کمخدا شد چنانچه محذوم مولانا می عبدالحکیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا  
 مر و عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات ظاهری و باطنی و مقصد او ریختنای خلایق آن دیار و محذوم مطالع  
 امرای کبار کابل و دیگر رؤسای نامدار بودند حتی که زمان شاه باوشاکابل سنده قضا و اتمام کل علقه  
 شکار پور مع پنج دیهات معانی آلتما بنام نامی محذوم مدراج فرستاده بود جناب شان از راه زید  
 و توکل از اقبول نکرده و قطعه زمین در آن قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است و حال  
 کشتکاران گذران طلبه و محقق میشد و محذوم مغفور را سه برادر حقیقی بودند یکی محذوم اسمعیل دوم  
 شیخ پیر محمد سوم فتح محمد صالح همه برادران عنوان علم و تقویه اشقند و جناب محذوم محمد نور محمد  
 تحصیل معلوم کرده بودند و نسبت فقر احدی ظاهر میگردد مگر مشهور و معروف بوده که حضرت محذوم

نور اول مشتمل بر اول علمه اول ان ذکر میلا و نسب طریح اختیار غربت و کربت سیرت

نور اول مشتمل بر اول علمه اول ان ذکر میلا و نسب طریح اختیار غربت و کربت سیرت

نور اول مشتمل بر اول علمه اول ان ذکر میلا و نسب طریح اختیار غربت و کربت سیرت

بلا واسطه بارسول خدا صلی الله علیه و سلم نسبت او بسید و از نذقیض نسبت او شان را کس می شمیل بنسبت  
 راوی مذکور میگویی که دو کس شرف جمعیت شرف شده بودند یکی را سینه شکافت و دوم ساکت و دست  
 گردید از محمد ممدوح و پس بوجود آمدند یکی ابراهیم دوم طیب که ام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الله  
 والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز و میان نور محمد بر و عم محمد صاحب میشدند از مولوی  
 سید محمد حسن و پس بوجود آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبدالرحمن که بحساب عمر و توارخ  
 سیاحت بارش و حضرت سینه ولادت شریف مکنه ابراهیم و شخصت و یک تجویز تخفیف گردید سید محمد  
 مجز و بصفت کتبه مشال از دنیا بود و الله ساکت و صامت میماند و مولانا شاه عبدالرحمن از بدو شعور  
 و من ثاقب و راسی صاحب داشتند و عینت النفس جلی بودند راوی مذکور نقل میکند که محمد و م سابق  
 الاوصاف سیف منو که چشم بدو را بر این طفل علم کندی و او در پیش من آمده بی مطالع کتاب کشاید بخوانند  
 منتظر میباشم که اگر جانی در فرم طلب غلطی نماید رفع غلطی او نماید لیکن گاهی غلطی زوشنیدم عبدالخالق  
 و غیره دیگر طلبه هم سبق بسیار خست و شفقت در طالع میکند تا هم استفاده از عبد الرحمن مینماید و آثار صلاح  
 و تقوی در ایام صبی ظاهر بود چنانچه والد ماجد جناب مولانا حکایت میکند که هرگاه عبدالرحمن بجان  
 می آید اطعام بر وقت تیار می باید بخورد و الا بدرد میرود و باز وقت شبی ده چیزی طعام تناول میکند  
 مانند طفلان دیگر وقت و ناه وقت نیمخورد و در زمان صبی از آن خون بدایت الله ماموی خود قرآن مجاز  
 و کتب صرف و نحو و فقه و عقاید بخردست محمد و صاحب ممدوح خواندند و تیز بانی مولوی غلام احمد ممدوح  
 معلوم شد که ستمتر از حکان مولانا موضع لونی محسن شاه است در آنجا سادات اولاد حضرت عوث <sup>الثقلین</sup>  
 علی نبینا و علیه السلام بسیار شدند بزرگان مولانا را بیعت در آن خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود  
 که مولانا می شاه عبدالرحمن صاحب نیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صاحب بنبره سیدین شاه  
 بوده است و بعد بلوغ از مولانا ممدوح عبد اکبر نسبت او بسید محمد به حاصل شد چون جناب شان را  
 شوق علم و حقول و حکمت غالب شد از جناب ممدوح و خدمت والدین خود در صغار گرفته بنابر تحصیل و تکمیل علم  
 بسفر زادند در آنوقت عمر شریف نوزده سال بود فقط آئینه کیفیت حال بارش و فیض بینا حضرت  
 مولانا قدس سره العزیز بدینطور سمع گردید که از وطن برآمده اول در شهر تبریز بر عمل داد و دیوان پیش  
 صاحب محمد فاضل که عالم بزرگ بودند چهار سال تحصیل کتب متوسطات کردند از آنجا در مقصد مهاباد

در تاریخ مولوی سید محمد حسن  
 حضرت مولانا  
 ولادت حضرت  
 مولانا است

در بیعت مولانا

کیفیت بیعت  
 تحصیل علم

در تاریخ مولانا و مولانا سید محمد حسن



فراخی بست او را یک خلعت و دو صدر و پیه تقدنشی صدر الدین فرزند میرداد و تجویز نوکری برای فراخی  
در سوا را نگریزی مینو گوتم من تحصیل علم براسه خدا کرده ام ما را نه طبع مال خلعت است و نه بوسه نوکری

پس رسم فراغ چه ضرور است

لمعه دوم و کیفیت اختیار سفر برای زیارت سرمدین شیر لفظین و دیگر فرارات و  
و مقابله اولیا بنا بر حسب علم باطنی

در ششم کینار رود و صد کامل که عمر حضرت مولانا قدس سره العزیز که چهل سال سیده بود و از مولانا  
عبد العلی علیه الرحمه رحمت شده حسب شریک بعضی دوستان مدت ده ماه در مدینه پور در رس علم  
میدادند آنجا بجد را باد رسیده چهار سال اقامت نموده تمام کتب درسی را کرات و مرات تدریس  
کرده از علم ظاهر سپردند در سبب درس و تدریس مولوی غلام احمد فرزند زبانی حضرت مولانا پیر  
حکایت میکردند که قبل از رفتن حج در مسجد حیدر ابا و مقیم بودند روزانه در رس میگفتند و وقت شب  
برای مصلیان آب کشی میکردند و هر گاه که ام سافو در رو کلین در آن مسجد شب باش میشد هر گونه  
بنات خود مینمودند روزی غلام محمد نامی در ویش مجذوب صفت آمده نشست جناب مولانا مشغول  
درس ماندند و بطرف او التفات نکردند آخر در ویش مذکور گفت که مولوی در رس ظاهر بسیار گفتی  
حالا در حصه مایا حضرت مولانا جواب ندادند بعد چند ماه باز در ویش مذکور آمده تا در بطرف ایشان  
نگاه کرد آخر همان کلام اول عاوه نمود مولانا ساکت ماندند تا اثری در دل ایشان پیدا شد بعد چند روز  
مستغرق حال در ویش مذکور شدند که کجاست که باز نیامده کسی گفت که او بجز و بجز شنیدن خبر فوتش آتش  
شوق در دل نشان متعل شد از درین تدریس است کشیده عازم بیت الهه شدند از حیدر ابا و تا بندر  
صورت بر او خوشی رفتند و بتدریج صورت بتاریخ ستم جیب ششم بیجری بر جبار رحمان بخش سوار شده  
غره رمضان المبارک ششم مذکور در مختار سیند و پنجم ماه مبارک در حصه از جبار فرود آمدند و از حصه  
سوارای شتر را بی گشته دو آرزوم رمضان سنه مذکور در مکه منظره اخل شدند سه ماه در آنجا اقامت نمودند  
بعد فراغ مناسک حج و استسما و دیگر ارباب بتاریخ پانزدهم و بیجری سنه الیه سوارای شتر عازم مدینه منوره  
گشتند و بتاریخ دوم محرم ششم بیجری مدینه طیبه فائز شده در چهارده مقام افعال سعادات و مسکات  
گوناگون نموده مراجعت فرمودند در آنجا آمده با استظار موسم چهار ساهه توقف شد بعد از آنجا جبار سوار

لمعه دوم و کیفیت سفر برای زیارت سرمدین

و کلامات مجذوب حیدر ابا و کوشش ترک نشد

فکر سفر موسم بتاریخ بیجری سنه



سبب نبودن بامداد و چنانچه دورتر بمقام مکلأ بنذر رسیدند در آنجا هم چندماه توقف کردند باینکه وقت  
برجواز سوار شده بوجه مذهبته روز در بندر کوچ بروج که در عین سرحد ملک سنده است از مبارزه فرود آمده  
بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانده ریافتند که آن  
ماجده حضرت برجست حق پیوسته و آلد ماچیش تپلاش حضرت ایشان بطرف ملک هندوستان  
تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن بخدمت بابرکت مولانا عبدال حکیم سابق الاوصاف  
شش ماه مستفید ماندند و اکتساب نسبت اونیبه محمد برعلی صاحب الصلوة و امتیاز از کثرت ممدوح  
کرده استجارت استفاده از خدمت دیگر بزرگان از ممدوح نمودند از آنجا که جناب ممدوح بطریق  
اصلی و ملکه حبلی و حلاو ظریفی ایشان آگاه بودند و در همه امور رضامتی ایشان مقدم میداشتند چارونما  
اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت میفرمودند که از وطن برآمده اول در پاک پشن رسیده بفرغانه  
حضرت شیخ المثنی و الالویا قطب لاقطب حضرت شیخ فزالدین گنج شکر قدس سره والا کبر سیده  
بنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندو تخم برود اعلی از بهشتی دروازه مکر گذر کردم و از دروازه  
اینکه دروازه بهشتی در هر سال دوبار و همیشه یکی بر فرزند دوم روز عرس که پنجم موم مقرر است  
از آنجا در بوده پور وارو گشتم بعضی طلب علم در آنجا هم گشته تحصیل علم شروع کردند و تا  
پیشتر در سن تدبیر اتفاق اقامت بوده پورا فتا و چنانچه امان الرطالاب علم از آنجا فریق شد  
بعد لغزم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثاني ششم در اجمیر شریف رسیده در مسجد یک بیرون  
اجاطه درگاه عالم شاه قطب لاقطب و خواجه بوجا محسن شیخ اجمیر یعنی المله والدین حسن سنجری علی بنیاد  
علیه الصلوة والسلام واقع است فرود آمدند سیر نمودند که بعد رسیدن آنجا هیچ خرج نمانده بود وقت شب  
چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صباح چون بوقت چاشت چیزی نیاد نیت صوم کردم شب و غیر  
چیزی نیاد روز دوم باین نیت صوم کردم شب سوم نیز نفاذ گذاشت روز سوم باین نیت صوم کردم وقت  
افطار خرمه چند کسبی قرض گرفته دانه بریان خزیده افطار نمودم سیر نمودند اگر از روز سوم صیومش نبوی بود  
بعد از آن چهار بیابان از لنگر تنوری و لیای معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا کبیرا نداشت تذکره  
ولیای لنگر تیرگ چسبیده بودند بعد خذ روز طعام غیر مقرر بود میسرید لیکن اکثر رفاقتی گذشت تا صبح مسجد  
مکور گزارده تا قاضی شاد و خانقاه مسجد خاص حضور روز تا آخر همانند سواسی وقت هر وقت پیش دروازه

از آنجا که جناب  
ممدوح بطریق  
اصلی و ملکه حبلی  
و حلاو ظریفی  
ایشان آگاه  
بودند و در  
همه امور  
رضامتی  
ایشان  
مقدم  
میداشتند  
چارونما  
اجازت  
سیر و سفر  
دادند  
فقط  
حضرت  
میفرمودند  
که از وطن  
برآمده  
اول در  
پاک پشن  
رسیده  
بفرغانه  
حضرت  
شیخ  
المثنی  
و الالویا  
قطب  
لاقطب  
حضرت  
شیخ  
فزالدین  
گنج شکر  
قدس  
سره  
والا  
کبر  
سیده  
بنجاه  
یوم  
مقام  
کردم  
و ذخیره  
سعادت  
اندو تخم  
برود  
اعلی  
از  
بهشتی  
در  
وازه  
مکر  
گذر  
کردم  
و از  
دروازه  
اینکه  
در  
هر  
سال  
دو  
بار  
و  
همیشه  
یکی  
بر  
فرزند  
دوم  
روز  
عرس  
که  
پنجم  
موم  
مقرر  
است  
از  
آنجا  
در  
بوده  
پور  
وارو  
گشتم  
بعضی  
طلب  
علم  
در  
آنجا  
هم  
گشته  
تحصیل  
علم  
شروع  
کردیم  
و تا  
پیشتر  
در  
سن  
تدبیر  
اتفاق  
اقامت  
بوده  
پورا  
فتا  
و  
چنانچه  
امان  
الرطالاب  
علم  
از  
آنجا  
فریق  
شد  
بعد  
لغزم  
اجمیر  
شریف  
برخاسته  
چهارم  
ربیع  
الثانی  
ششم  
در  
اجمیر  
شریف  
رسیده  
در  
مسجد  
یک  
بیرون  
اجاطه  
درگاه  
عالم  
شاه  
قطب  
لاقطب  
و  
خواجه  
بوجا  
محسن  
شیخ  
اجمیر  
یعنی  
المله  
والدین  
حسن  
سنجری  
علی  
بنیاد  
علیه  
الصلوة  
والسلام  
واقع  
است  
فرود  
آمدند  
سیر  
نمودند  
که  
بعد  
رسیدن  
آنجا  
هیچ  
خرج  
نمانده  
بود  
وقت  
شب  
چیزی  
نخوردنی  
نیافته  
آرام  
کردم  
صبح  
چون  
بوقت  
چاشت  
چیزی  
نیاد  
نیت  
صوم  
کردم  
شب  
و  
غیر  
چیزی  
نیاد  
روز  
دوم  
باین  
نیت  
صوم  
کردم  
شب  
سوم  
نیز  
نفاذ  
گذاشت  
روز  
سوم  
باین  
نیت  
صوم  
کردم  
وقت  
افطار  
خرمه  
چند  
کسبی  
قرض  
گرفته  
دانه  
بریان  
خرزیده  
افطار  
نمودم  
سیر  
نمودند  
اگر  
از  
روز  
سوم  
صیومش  
نبوی  
بود  
بعد  
از  
آن  
چهار  
بیابان  
از  
لنگر  
تنوری  
و  
لیای  
معمولی  
گرفته  
میخوردند  
و  
حضرت  
مولانا  
کبیرا  
نداشت  
تذکره  
ولیای  
لنگر  
تیرگ  
چسبیده  
بودند  
بعد  
خذ  
روز  
طعام  
غیر  
مقرر  
بود  
میسرید  
لیکن  
اکثر  
رفاقتی  
گذشت  
تا  
صبح  
مسجد  
مکور  
گزارده  
تا  
قاضی  
شاد  
و  
خانقاه  
مسجد  
خاص  
حضور  
روز  
تا  
آخر  
همانند  
سواسی  
وقت  
هر  
وقت  
پیش  
در  
وازه

مشغول نشسته از مشغولی معنوی و گاه لغات الانس میخواندند با کثرت او درویشان کاملن را انجامه اصلت  
 بجز رسیدگی سنا و دوروزا قامت امیر اتفاق افتاد و بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض محمود پیرانج  
 بهنعمت رحمت سنا الیه از انجیر شریف حضرت شده باز دهم ماه مذکور در حرجی پور رسیده بشغولی در قریب ریس  
 سنا و در انجامه تمام فرمودند در آن زمان صاحب شد در حرجی پور و کوی ضیا الدین صاحب خلیف  
 حضرت مولانا می فرمودین محمد صاحب قدس سره بودند روزی با او شان ملاقات سنده مگر سراج استفاده  
 نکرده اند از انجامه ماه شوال سنا الیه در تجاره آمده دو ماه مقام کردند در انجامه دریافت رسید که در آن وقت حضرت  
 نامی مسؤل مشایخ در پیش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در اورد رسیده دیدند که هر یک  
 بی قید شریعت و بر سینه تن زخمی بنادنگ نوش بود با سنگ مصاحبت داشت همه اجامل متوجع و حائر  
 کامل بود و دم صد تا کرامت و خرق عادات از او میدید حضرت مولانا نیز بنیت استفاده تا یکماه در اورد  
 مقام کرده بخدمت شان حاضر میشدند مجذوب موصوف بقرت می نشاند و گاه بنیابت شریعت و غیره  
 توضع میکردند روزی التماس کردند که چیزی حصه مانیر پیش شماست انشت بر لب سنا و ایشا ناخوشی  
 کردند با چند روز باز مستعدی شدند مجذوب ممدوح این شعر بر زبان رانند شعر دست از طلب نذارم  
 تا کام من بر آید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید از آن کور در ر بو آرمی آده چهار ماه بشغولی  
 تدریس اتفاق اقامت افتاد و از انجامه ایشا همچنان آبا تشریف آوردند سه ماه در گاه قطب لایعظ حضرت  
 نواب قطب الدین بخیار کاکلی و ده یوم با رگه حضرت مخدوم نصیر الدین چرانج و لوبوی و یکسان سه ماه  
 برقرار فائض لاناوار حضرت محبوبی امی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین ابوالیاس علی بنیاد و علیم السلو  
 و السلام قدوه زور در قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شایه جان آبا و پاشاه محمد عظیم صاحب کرامت  
 حضرت مولانا فرمودین محمد قدس سره استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله ششبه نظامیه فرمودند  
 از شایه جان آبا و در گنگوه شریف رفته در سجد و فرافاض لاناوار حضرت قطب العالم مولانا ماس  
 رکن الدین این قطب العالم که در یک روضه آسوده اند و از وی سقدس بندگی شیخ محمد صاوق محبوب  
 بن شیخ محمد زبیر قطب العالم و بندگی شیخ داود و بندگی شیخ محمد پسران حضرت شاه محمد صادق محبوب  
 که هر سه در روضه جد گانه در گنگوه فیض بخش عالم هستند و از هر پسران سرانندگی آبا سعید بن شیخ نور  
 ابن شیخ علی بن حضرت قطب العالم قدس سره که بر عقل زور و در حضرت قطب العالم جلوه فرمودند

بلوغی ضیا الدین شریف  
 در روزی پور ماهات  
 در خیر و کوی صاحب شایخ صاحب  
 در خیر و کوی صاحب شایخ صاحب

در خیر و کوی صاحب شایخ صاحب  
 در خیر و کوی صاحب شایخ صاحب  
 در خیر و کوی صاحب شایخ صاحب  
 در خیر و کوی صاحب شایخ صاحب

در کلمات سنا و از شایه محمد عظیم

و بعد از مرقد شاه شرف الدین مرید و خلیفه شاه علی که خلیفه خاص شاه محمد شریف نیاوی خلیفه شاه ابراهیم  
 را پیوستی فیوض گوناگون برداشته تا زمان قیام آنجا شاه عماد الاسلام سجاده نشین آنجا و شاه قطب الدین  
 بنیره حضرت قطب العالم با جناب مولانا اخلاص و محبت یاد داشتند و شاه قطب الدین علی صاحب  
 استفاد و علی نیز از جناب ایشان کردند بعد پنجاه روز از لنگه نوبت زیارت بزرگان که در گرد پیش  
 آن تصبیه تبر که واقع بستند بر خاستند بنام خود آنچه که چکیده از لنگه است زیارت شاه ابو المعالی خلیفه  
 شیخ محمد صادق محبوب الهی و در او که کر نام و مسکه زیارت سید ابوسعید عرف سید شاه بهیک  
 و در بنیاهل زیارت حاجی محمد شریف نیاوی خلیفه خواجہ ابراهیم پیوستی و در کر نال زیارت حضرت شاه  
 شرف الدین ابوعلی قلندر و مبارزان محبوب شان قدس سرار و عم فیضنا برداشتند مگر اقامت طولانی  
 در مقامات مذکوره اتفاق نیفتاد بجائی و در روز و جانی سه چهار روز حاضر ماند و اخذ برکات کردند مگر در  
 تھانیر که است و در او که از لنگه است بر مرق حضرت قطب جلال الدین بھانیر سی قدس سره اغیر  
 بیست پنج روز تمام نموده عقیس انوار شدند زیرا که قطب جلال الدین بھانیر سی گل سر سید خلفای  
 قطب العالم فیض بخش و فیض رسان بنی آدم چشمه و چوچان خاندان پشتیہ مبارک بود از تھانیر  
 مشکو رسقاقت صلح سہا نیور سید خدمت کثیر الفیض و البرکت بزج بخور منا و تسلیم حج سکن  
 سن الی اللہ اقبل سلیم حضرت مولوی شاه نور الدین خلف حضرت مولانا می مفتی محمد سلیم قدس سره  
 در ریافتند و در حضور بی شان چهل روز یکب فیض و برکت و اجازت و خلافت سلسله قادر به پشتیہ  
 ذخیرہ اندوز فیوض ناگوشند آنجا و دیونید آمد بسبب گماہ قیام پذیر شدند و دیونید با مجذوبی ملاقات نمود و از طرف  
 عادات بسیار میدیدند روزی رو بروی حضرت مولانا مجذوب مر لور در پیا له آب نوشی بول کرد و سینه خود  
 که من بدل خود اندیشناک شدم مبادا مجذوب مذکور مر لور بگوید که نوش من خواهم نوشید و عدول حکمی  
 در ویش نیز ناگوار خواهد شد باری او پیا له بول بدست گرفته در بول نگاه کرد و با نفس خود گفت ای کاش  
 سہارے بی کو پیما سوگا یعنی کہ این آب از تو برآمده ترا خوردن خواهد شد چنانچہ بول خود را نوشید  
 در سہار نہور نیز قرب یکجا اتفاق اقامت و زیارت بسیار از بزرگان آنجا کردند از سہار نہور  
 در پیران کلید زده بر مرزا فاضل الانوار قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید جلال الدین علی احمد صاحب  
 قدس سره چهل روز اقامت ساختند و از زبان گردنواچ پیران کلید و پیران بونص و صفا مقام فر کرد و چرا

در روز پنجشنبه  
 در روز شنبه  
 در روز یکشنبه

در اقامت تھانیر

در اقامت عھد و در اقامت  
 شاه نور الدین

در روز و در پیران کلید و پیران بونص و صفا مقام فر کرد و چرا

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصد کلیه از اینجا با فاصله قریب واقع است بنظر خود  
 که روزیکه بر فرزند حضرت مخدوم رسیدم هیچ چیز از نقد و جنس نداشتم بجز یک کلمه یعنی لوی سفید از آستانه  
 مبارک نذر نمودم سه روز متواتر گذشت که هیچ چیز از خوردنی بجز نرسید روز چهارم شخصی قدری شکر آورد  
 بر فرزند قدس بنا کرد عند التقسیم بقدر یک چنگی بدست من نیز نهاد از آن روز از آن اظهار شد بعد از آن  
 تا نسبت پنجاه و بیش وقت شام به آب جاه اظهار میشد و یک سیخ نه هر گاه دیدم که حالت رحمت بخش  
 و امان الله هر اسیان از فاقه های متواتر قریب مبلات رسیده اجازت دادم که شمارا برای حفاظت بجا  
 در آبادی قریب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنمنا نیز نقد آخر روز سه وقت شام  
 شخصی از طرف دیده آمد و پرسید که مولوی عبدالرحمن که اهل است مردم نشان دادند بر سر دیگری نان مع  
 نانخورش بقدر سه آدم آورده بود پیش ما نهاد سه خوروم و آدم مذکور گفت که هر روز زمین طور خوبی است  
 شخص مذکور تا سیزده روز دیگر با نقد طعام بوقت شام آورد و میخوایند استم که این دعوت از طرف  
 حضرت مخدوم است بروز نیز در جم آرنده طعام مذکور گفته رفت که همین موعظه دعوت کننده امر فرمایند  
 فردا نخورم آمد از قباس منبدم که این پیام خصت است لیکن چونکه یکروز در چله باقی بود یک مقام دیگر  
 نموده حاضرمانی پت شدم در پانی پت نیز چهار روز قیام نمودند انفرار بر انوار حضرت صاحب جلال الدین کمالی  
 و حضرت خواهر شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس اسرار هم و دیگر بزرگان  
 انوار شدم و از اینجا براه نجیب آباد قصد بختور رسیده بر فرزند حافظ مابین صاحب قریب خلیفه شاه کون  
 صاحب آبادی قدس سرها با خلاصن محبت شاه غلام احمد صاحب خلف و جانشین حافظ صاحب  
 مدوح زیاده از کجاء اقامت نموده در آرم و سه آمده در خانقاه شاه عبدالباری صاحب قریب شش ماه قیام  
 نمودند اکثر انار و حاج بزرگان اهل و سه اتفاق استفاده شد و نمجاله ایجاد در آن زمانه خلیفه غلام غوث صاحب  
 قادری حال خوش داشتند باو شان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگر چه تا خوانده بودند مگر نسبت توحدی  
 داشتند و حرف موصاف بسیار میگفتند تا االیف این کتاب بقید حیات بستهند سلم الله تعالی و آب و گو  
 صیغف الله صاحب نقشبند نیز در اینجا ملاقات شده بود شخص با نسبت و متقی بود و هر چه سه سال است  
 که در اهر و سه اتفاق کردند و از اهر و سه براه مراد آباد و کاشی پور و غیره در پشاور رسید بر فرزند حافظ الانوار  
 حضرت سید سمود سالار قادری قدس سره الغیر سه ماه استفاده نمودند از پشاور در پاسته آمده بر فرزند

دانا قریب بود که در بیان مکتوب است

روز و روزی است

بجز از قریب است  
 در آن وقت است  
 در آن وقت است

در آن وقت است  
 در آن وقت است  
 در آن وقت است

پرانوار قطب فاق حضرت سید شاه عبدالرزاق صاحب درسی قدس سره الاقدس نجاه یوم اقامت نمودند  
 از سید شاه غلام علی نیره قطب مروج خلافت و اجازت سلسله قادیر رزاقیه حاصل گردید از پهنه  
 در ردولی آمده بر بگاہ عالم پناه حضرت شیخ العالم عذوم احمد عبید الحق صاحب توشه علی نبینا بعلی السلام  
 دست شش ماه اتفاق اقامت افتاد چونکه خدمت جباروب کثی در گاه ویرانجا مقبول است جناب مولانا  
 جبل روز متواتر بلافضل محبت مذکوره استعفاء نمودند بعد اتمام عمل روز و چو وهری عنایت احمد حوم نصیحت  
 جناب کرامت ماب تکلف تمام و احترام تام نموده از نور باطن مطهرین استند که این رعایت عنایت  
 ظاهری از حضرت شیخ العالم علی نبینا و عالیہ السلام است و عنایات باطنی آنحضرت را بهر زبان تنگ گزرا  
 بودند چنانچه ذکر بعضی مواهب کبری و برکات عظمی حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز و فواید سفر  
 خواب داد انشاء الله بحدیث ردولی شریف در شهر آورده آمده بر فراز حضرت شاه جمال گوچر قدس سره مقام  
 کردند و مزار شاه جمال کوچر جان مرقوم نور است که در آن حضرت شیخ العالم رضی الله عنه خود را زنده دفن  
 گنایده شش ماه کامل زیر زمین متغرق حضور می حق شده بودند و بکیشش ماه قیامت گردیده از آن پایه  
 در ردولی شریف برده رونق افروز ولایت آنجا شد و هم در او ده زیارت شیخ در ویش قاسم او ده  
 رضی الله عنه که در سلسله پیران بستند فالین گشتند و از او ده زیارت بزرگان ثابته نموده در کچو چه سینه  
 بر فراز حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره العزیز سه روز استعفاء نمودند در سلون تشریف برده مسجد  
 و خانقاه حضرت شاه کریم عطا صاحب ام ظلم العالی سه ماه اقامت نموده زیارت عنایات عالیات  
 حضرت پیر محمد و پیر شرف و پیر عطا و پیر محمد پناه عطا قدس سره را هم فیضیاب شدند و حضرت مولانا  
 میفرمودند که در آن سرکار جمع نماست ظاہر و باطن و منظر درویشی و سلطانی است و در صفت نازکی  
 سرکار کریمی همیشه این کلمات بر زبان حق ترجمان میگردند که در حق صادین و وارین عوام و خواص  
 خوشخوری و پر خوری بجز سلون جای دیگری بدید و شنید نیاید بآلکم زو فز و تم زو و لا تمقص غراب و پرسی و  
 فقر انوازی حضرت شاه کریم عطا قدس سره بر کاتم حسن خلاق که سعادتمندی و ذمین و ذکا وجودت  
 استعد او مولوی شاه محمد پناه عطا صاحب لی عهد حضرت شاه صاحب معظم طال اقباه و آثار فضل و  
 کمال ظاہر و باطن شان ارشاد و میگرد از سلون در مانگپور رفته زیارت قدوة انعامین حضرت  
 محمد و مخصام الحق مانگپوری و زبده الواصلین پیر نصیر الدین و دیگر بزرگان آنجا قدس سره را هم در

سلسله  
 در ردولی  
 در ردولی

در آن وقت سلیمان سلطان

در سه روز مستعد گشته و در گره بخدمت شاه ابراهیم علی خلیفه حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره اقامت  
مقام نموده از آنجا بر نوار حضرت شاه کرکک و دیگر بزرگان آنجا قدس سل سلیم فضیاب شده در آله آباد  
رفته دبازه زبده الشیوخ شاه محمد اجل طاب شراه و جعل آنجسته متواه مست تفت روز اقامت نمود و از  
مزارات بزرگان آنجا فیوض وافر برداشته در آسای بریلی رسید در بزم شاه علیهم الله رحمنی الله عنه  
حضور و مقام نموده زیارت روضه شاه عبدالشکور مجذوب و دیگر بزرگان آنجا ساخته و بکلمه اچری  
عهد حکومت وزیر الممالک نواب سعادت علیخان سبها در محرم و رکن نورق بخش شده سه روز برقرار  
شاه پیر محمد قاضی لکنوی اقامت داشته و مسجد مزار قطب المعارفین مجذوم شاه مینا قاسم سره الفخر  
سکونت و روز نیند سخت سال و چند ماه در آنجا اقامت داشته تا تاریخ فتح محرم ۱۲۲۲ هجری در مسجد  
کوکب معروف به مسجد تداشن شرف نزول فرمودند در سبب برخواست از مسجد حضرت مجذوم و مدوح میفرمود  
که هر چند در آنجا سبب نبودن میت اخلا و عساکانه و غیره تکلیف بود و این فیض صحبت حضرت آنجا و کلمه  
که بجای دیگر قیام تمام کرده در آن زمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در همان خانقاه پیمانده و با  
مرضی او نشان برای اقامت آنجا نبود چنانچه بحالت جذب همیشه برای خالی کردن مکان ایما سینودند  
طرح پیدا و موشی در جواب مارا و گنار خود برداشته و مسجدی بدان نشان میدند و گفته اند که اینجا باش بعد و سینه  
آن درین مسجد انفاق نقل افتاد فقط در ۲۲ هجری در ماه ذیقعد جاری گشته که یاد دارم روزی پیش از  
دو مهر حضرت مولانا رحنی الله عنه اندرون مسجد در برج وسطی بر بنده مشرف بودند ناگاه بیدار شده از مسجد  
برآمدند و دیگر تختگان مسجد را بیدار ساخته فرمودند که زود بیرون شوید بجهت گشتن آن یعنی برج وسطی قیام  
صد ما من شست و چون برخواستیم چاه مذکور در افتاد چنانچه ضربتی از گوش ما تابان و کرم مبارک حضرت سید  
و از صد ما من در هر دو برج دیگر و دیوارها نیز گمانی در آمد چون در آن زمان هیچ سبب همذام رقم برین  
وزن نکرده و غیر نبود در وقوع این حادثه خبری نبود عند الاستفسار فرمودند که سکنه مسجد سیدی که طالب علم را  
متمم باه باشی کرده بودند با وی حضورت داشتند بنا بر رفع مناس از گفته آنها او را از مسجدی که خانه حضرت  
مدکر دم باین مقصود این واقعه پیش آمد چنانچه بعد وقوع او کبیر مذکور را احاطه داشت که معذرت کرد  
و تقصیر خود معاف کنند از آن بعد ارشاد شد که آینه در بنده ای این مسجد نظر عظیم است بهتر است  
که با زمین برابر سازند اگر قدر است از سر نو تیار خواهد شد چونکه در این زمان نیز در خطیرت همیشه در آنجا

در اقامت بست بیخ و در آله آباد  
در روز و شب و در آنجا اچری  
زندان در آنجا سبب  
و چند ماه  
۱۲۲۲  
تا ۱۲۲۳  
در آنجا اچری  
۱۲۲۲  
تا ۱۲۲۳  
در آنجا اچری

لکن چند روز بهمان حال ماند روزی بلا طلب قریب پنجاه کسان پیدا آمده هر سه بروج مسجد و بوارگان  
 گرد از پنج برکنده باز من برابر گردند عند تحقیق معلوم شد که در آنه خیر حسین خان فرستاده بود و نگارنده  
 که بران سائبان کاهی اقتاده بود بحال گذاشتند در جهان سائبان نماز پنجاه میشد و مسکن ما و اوسے  
 حضرت مولانا و اتباع شان بود هر چند مردم معتبرین همچو سید شاه سلطان صاحب و دیگر محبان باعث  
 شدند که در کمال مسجد و خانقاه پنجاه سائبان شهر که پند باشد نقل مکان فرموده شود هرگز مقبول نیفتاد و فرمود  
 که با هر قریب پنجائستده ام هر گاه امر ریاضت خواهد شد بیرون لکن خود خواهم رفت هر جا که مرضی او باشد <sup>شاید</sup>  
 مولوی رحمت بخش رفیق قدیم که خانسانان حضرت بودند بحضور عرض نموده کرد اینجانبان بی مقید است  
 نگه داشت اسباب بود با شل مکان ندارد اگر حضرت نقل مکان نمیفرمایند من هر روز مسجد مولانا  
 جاسے محفوظ مقرر کرده اندم فرمودند اگر رفاقت من منظور است درین ویرانه باش والا اختیار دار  
 گفتا ناچار ترک رفاقت کردم عند الاستفسار اسباب که تجویل خانسانان فرمود بود فرمودند مرا طلع سبب  
 نیست همه مال تست بهر الا کلام الله مجید و مثنوی شریف و شرح قصیده که اکثر مشغول میباشد اگر مرضی  
 تو بود آنرا بگذار چنانچه مولوی رحمت بخش فرمود سواهی کلام الله و مثنوی و شرح قصیده و توب  
 دو صد حلقه کتابهای سربک فن و بالکل ظروف و پارچه و غیره فراجم ساختن بر سر مردوران برداشته  
 شمس الدین برادر زاده اش مرید و خادم حضرت مولانا که در آنوقت خدمت گزار بود نیز مولوی رحمت  
 خودش ترک رفاقت کرد میان قحج علی صاحب و حاجی غلام محمد بخدمت حضرت قیام نمودند و در  
 مسجد بهمان حال بود که موسم رشکال سید کاتب الحروف بچشم خود دید که در سائبان مسجد آب باران  
 پر میشد حضرت در آن حال تکیه کلمان صابری بر آستانه مسجد نهاد بالامی آن شخصی مستند تا بانه نماز  
 خشک ماند و هنگام رسیدن وقت نماز مصلیان آب انداخت دور کرده فرسش لوبیا گسترده تا بیکند  
 کترین و حمایت الله خان مرحوم و دیگر چند امیر چند باصره گذارست که دریم که برای شب خوابی حضرت  
 فرسش تخت یا چارپائی گمتره شود تا بستر از سیلاب محفوظ ماند و فرمودند من تمام عمر خود بر تخت رجا پائی  
 پاننهاده ام چه ضرر است که برای رتبه تکلیف چند روزه تغیر وضع نماید جاسی پاک و صاف برای  
 نماز می باید گویای منتقن نباشد تمام موسم رشکال بر زمین سوال گذشت در میان حالت شکستگی بویاری  
 مسجد بتاریخ هشتم مردم <sup>۳۵</sup> مجری سائبان بویاری رو افشش پیش از آنکه نقیضش بین بود که حضرت مولانا

در کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره

بعد از نماز عصر حسب معمول در میان مسجد مراقب نشسته بودند و پیش دروازه مسجد که شارع عالم است از آن راه علمای بزرگان و اعیان علم قریب دو صد کس مسلح و اسلحه درامه بزن بزن گویان میان مسجد را محاصره کردند و شمشیر یا کشتیه و قصد قتل حضرت مولانا نمودند و مرزا گلن بیگ میان فتح حلیه حساب نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بدوق یا تپانچه سر کرده بالای دوش حضرت گذاشته بر دیوار مسجد رسیده دیگران حربه شمشیر یا بسیار را اندک مگر جسم مبارک حضرت مولانا نمی رسیدند مرزا موصوف میگویند که کدام سیدی باطل بود که حفظ از حربه آنها میکرد و چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضای مرزا گلن بیگ چند حربه شمشیر زدند مگر کارگر نشد و در همان حال میان فتح حلی و مرزا زدند که در دست گرفته حضرت را از مرزا بر داشتند و محاربین حفاظت غیبی دریافتند تفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خادم حسین و پونخان و عبدالرزاق و غیره که بیرون میانان شده بودند دست تقدسی دراز کردند چنانچه بر سر میان عبدالرزاق زخم شمشیر زدند و کلام الله و شمشیر و پارچه و غیره اسبابشان بجات بردند و بر سر پونخان صاحب نیز ضربت قفسه شمشیر رسید که خون آلوده گردید بعد رفتن آنها حضرت مولانا محرومان مذکوران را بخواب دیده فرمودند که اگر بیرون بچرخیم فتنه مجروح نمیشدند و در حق ظلمه مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند مگر آنکه آنها را راه سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدس خود و اگر دیگری در حق آنها بدگفتی منع میفرمودند بعد وقوع این واقعه در ۱۲۳۵ هجری در عهد ابو المظفر مغزالدین غازی الدین حیدر شاه نرسن قلعه کمان بکیم جناب عالی با شاه بکیم صاحبه محل تلمذ مکان با هتام سید فضل علی خان بهادر داروغه سرکار بکیم صاحبه مسجد مذکور از سر نو تعمیر گردیده در ۱۲۳۵ هجری مسجد مسقف و الاان و رد الاان مرتب گشت در همان سال کاتب الحروف از سرکار شاه نرسن حضرت یافته بوطن خود رفته پنج سال را بنحوا گذرانید بر همان احوال حضرت که درین پنجمال ن ظهور رسیده باشد مشابه آگهی نیافته لکن در نوربده ابرهین قدر گفتا شده از تاریخ شهر فیلی حضور پر نور بعد از مراجعت وطن در نور تانی اندراج خواهد نمود و انشاء الله وجود نوثانی مشتمل بر سه لکمه اول و اوقات شبانه روزی معمولاً وی بر منی لسه عنده و ان حضرت مولانا و مرشدنا بعد نصف الليل از استراحت برخاسته پس از فراغ طهارت و غیره ضروریات اول و در رکعت نفل میگذرانند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلص سه بار بنحوا اندند بعد سه مرتبه نشسته و دعا و بطور سهالسی در گلو انداخته بر تریبی که در اجازت قضیه برده علیحده تر قیومی یابد قضیه شریفه شروع میگردد

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





صد بار این دو بیت بخوانند سه عقوبت مکن عذخواه آدم و بدرگاه تور و سیاه آدم و سیاه مراهم  
 تو گردان سپید و مگردانم ز درگت ناسید و بعد هم شش تسبیحات مذکوره بخوانند شش شب اول  
 یازده مرتبه در روز مذکوره خوانده صد بار یا عباد الله رحمکم الله اعینونی یا اولیاء الله قدسکم  
 الله اسئلکم ما علی ثوبی و اسم مبارک فرید الدین گنج شکر قدس است سراره بعد از نصب و بشناده و دو  
 بعد از شش تسبیحات مذکوره بخوانند شب چهارشنبه اول یا زد بار و دو خوانده صد بار یا اذ لیل  
 الخیرین و یا طیب المصطرفین و یا عیات المستغنیین و یا کاشف المکر و هین  
 میخوانند بعد تسبیحات مرقوم الصد و نماز تجمیع ممول حضرت بوده که فاتح بنام برنگ  
 میخوانند و در آنجا کلام بود فحی طیباً الی امر و احوال رجال الله فی العالم مقبول است تسبیحات  
 الدین شهر و زردی قدس شرفه **مقدمه فاتحه السلام علیکم یا اهل لا**  
**اله الا الله من اهل لا اله الا الله یا اهل لا اله الا الله کیف و جدتم قول لا اله الا**  
**الله محیی لا اله الا الله اعقر لمن قال لا اله الا الله ولا استلبنا قول لا اله الا الله محمد**  
**المرسول الله هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم و ترای فاتحه**  
 معمولی این بود اثر اوقات اول سوره و الضحی و الکثر و بعض اوقات تن  
 احساس سه گانه و مغزوتین و فاتحه خوانده در فاتحه مختصر این عا میخوانند اللهم بلغ و اوصل  
 تو اب هذله الحقه هذیه الحقه الی امر و احوال جمیع الانبیاء و المرسلین علیکم الصلو  
 و السلام خصوصاً الی امر و سیدنا و مولانا و شهیدنا و ملاذنا و ولینا و قره اعدینا و  
 شفاء صدورنا محمد صل الله علیه و سلم و لی امر و احوال و اصحابه و امر و احوال و در تریات  
 کس بینه و خدامه و مولیه و ائمه و ائمه علی نبینا و علیهم الصلو و السلام و الی امر و  
 الیه ما جلدیه و مراد بیکم سیدنا حکیمه و الی امر و احوال بچتن پان و دوازده امام و چهاره  
 عصم و خلفا راشدین الهدیین و الی امر و احوال جمیع اهل بیت النبوة و الی امر و احوال اولیاء  
 امتیه فی جمیع اقطار الارضین من مغاربها و مشارقها علی نبینا و علیهم الصلو و  
 السلام خصوصاً منهم محبوب سبحانی قلین بانی عون صدای شیخ سید محبوب  
 محبت محی الدین عبدالقادر جیلانی علی نبینا و علیهم الصلو و السلام و الی

تسبیحات مرقوم حضرت

تسبیحات مرقوم حضرت

ارواح مشرقتی قادریه حشیتیه نفس بندلیده سهر و زودتیه محمدتیه کبر و کبره شطاریه  
 سیاریه طیفوریه طبقاتیه اذاریه مکاریه قلندر بریه جلالیه اولیتیه و الی اوقاف  
 یک تن سبزه چهارتن هفت تن بیل تن سصدتن چهارتن علی نبینا و علیهم الصلوات  
 والسلام و الی ارواح جمیع مکتوب ذکره لهم مفصله و الی ارواح جمیع السالین  
 و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات  
 ربنا انک محبب الدعوت احب دعوتنا یا ارفع الدعوات ارفع دعوتنا  
 یا قاضی الحاجات ارض حاجاتنا کافی اللهم کف مآلنا یا ارفع الکلیات  
 ارفع کلبنا یا فی الدارین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و الیه و آله و صحبه اجمعین  
 بِصَمْتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و در فراتیه منفل سمای پیران سلسله تزیین شجره از شجره و تالی  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام کرده اسمای دیگر سلسله فروع و چون فصل اوله از نو و نام اولی کی در از نو باشد الی انما  
 بیعتا ذکر میکرد علی حصر الی فروع مطهره و متوکل الیکم و الیک ید ماجدیه و صاحبته و اهل بیتهم  
 من اوله و فر و عه و اصحابه و احبابه و حلاله و صادریه و اولادیه و سائریه  
 و ذراتیه و اهل بلدیه و سائر سلسله و الی منتهای مراتب علیه علی نبینا و علیه  
 و علیه الصلوات و السلام و این عبارت سلسله را تکمیل فرموده بعد نام از مشایخ بزرگ گرفته  
 تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتب اسماء ذکر میکرد و از آنحضرت شروع نموده تا نام صاحب عرس تزیین  
 اسمای پیران سلسله را تکمیل فرموده بعد از فروع و فاعله باو اسمی شانزده تزیین از موعلی خواجگان  
 پشت بچهره مشغول میشدند بدین ترتیب لاله الاله و صمد بار الاله جا صمد بار الاله شصتبار  
 ه و صمد بار آن صمد بار آن صمد بار صبح صبح چهار ضربی صمد بار بعد فران ذکر و در عشق و محبت اشعار  
 مناجاتی مشنوی شریف و کثرت در و دو کلام توحیدی تا نماز صبح بر زبان جاری میماند و بعض اوقات  
 مراتب می نشاند اشعار مقنومی نیست ای کرمی وی رحیمی سحر بی دور گذار از باجگان  
 این بدی + ای رسیده است تو در بجز در به خوش سلامت مان بساطل بی زبیر وقت تکمیل آمد  
 باو یک نفس + باد شاهی کن مرافق در رس + هی عظیم از گانمان غنچه که نه توانی عفو کردن  
 ما از درص خود را سوختیم + و بن دعا را هم ز تو آموختیم + هر ملک آن که در آموختی + و چنین غلطی است

تزیین سلسله

پیران تزیین

اشعار تزیین

تزیین سلسله  
 تزیین اولی پیران  
 تزیین دوم پیران  
 راست دم زبیر  
 با او شایخ  
 دو تزیین پیران  
 با او

افروختی به دستگیر و رها تو مینو ده به جرم بخش و عفو کن بکشاکش که ای سعادت بخش جان انبیا  
یا لبش یا باز خاتم بابیا به خوشتر از هر دو جهان آنجا بود که ترا با من سر و سودا بود به اتلا هم سبکی آه  
الغیث که ای ذکوار از ابتلاست چون انانث به و گاهی از یکپاس شب بقیامند و آنکه سه چهار گفتری  
شب باقیامند چنانکه معمول حریمین شهر لغین است اذان فجر همیشه بغین لغین خود میگفتند و تلفظ کلمات  
اذان بحال تائی و تدریج میکردند اعنی بعد گفتن هر لفظا بقدر توقف میکردند که سامع اجابت از آن  
خوبی کردن تواند بعد تمام اذان بخوانند اللهم رب هذا الدعوى والصلوة والقائمة التي  
الوسيلة والفضيلة والدخيرة الوعدة وابعتهم مقابله يوم الدين عذبتك انك لا تخاف الله كاذب  
الاصحتم صلواتك على محمد وعلى آل محمد بعد ذلك معلوم لك  
بعد طلوع فجر یعنی نمود سپیده صبح صادق که تدرستی عبارت چشم خودی دیدند و بعد از خل نظر  
گواهی بیان مدار بخش که مریدیه حاضر باش حضور هستند در اول وقت نماز میگذازند که کیفیت  
قرابت قرآن در نماز الضحیٰ سنه سنت نامی موله بدین طور بود در نماز فجر و  
جمعه در رکعت اول سوره نوح در رکعت دوم والضحیٰ او که اکثر شهر دو بخوانند و بر و شنبه  
در رکعت اول سوره نوح در رکعت ثانی اذ الشماک الظلمت و گاهی اذ الشمس کسرت و بر و شنبه  
در اول عصر یکساعت کون و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره و بر و زو و شنبه در اول من الرسول  
و در دوم والضحیٰ و الم تشریح بر و بر و زو شنبه در اول سوره ملک و در ثانی یکی از هر دو سوره کور  
و بر و زو چهار شنبه در اول عم ميب الون و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره و بر و زو چهار شنبه در رکعت  
اول عم ميب الون و در ثانی یکی از هر دو سوره مذکوره بخوانند و گاهی نادرا تبدیل سوره در شنبه  
و یکشنبه و سه شنبه و چهار شنبه میکنند و در نماز ظهر در رکعت اول والضحیٰ و در ثانی الم تشریح الیه  
و در نماز عصر نیز والضحیٰ و الم تشریح بیشتر معمول بود و در نماز مغرب انا لله انکنا لله انا لله انا لله  
سواي ثبت يد تختلف بخوانند مگر اکثر و مغرب شب و شنبه معمولین و در مغرب شب جمعه  
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می خوانند و در نماز عشا شب و شنبه و شب جمعه والضحیٰ  
و الم تشریح التزام داشتند بلحاظ اینکه درین دو شب روح مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم بطرف مغرب  
متوجه میباشد و در روزهای دیگر و القین و گاه انفسهم و کما خلقکم و گاهی آخر احواب و گاهی محمد

در نماز فجر  
 در نماز ظهر  
 در نماز عصر  
 در نماز مغرب  
 در نماز عشا



اسئلك العفو والعافية والمعافاة الدائمة في الدين والدنيا والآخرة اللهم  
 اسئلك الهدى والثقة واليقين والعفاف والغنى وتعودك من علم لا ينفذ وقلب لا يشبع ونفس  
 لا يتسع وودع لا يجمع واخر دعواتنا ان الحمد لله رب العالمين والسلام على اعباد  
 الصالحين والصلوة على رسوله خاتم النبيين وعلى آئله ائمة اجمعين  
 رسنهام باش و ديو اغم بشو + وزد و حالم تحته جاغم بشو + پرده اى ستاراز ما و امله باش تو دور  
 امتحان با اجمير سپردم تو بايد بگویش را + تو دالى حساب كم و ميش را + اللهم واقض امرى  
 الى الله ان الله بصير بالعباد و صلى الله تعالى على خير خلفه و قوم عرشه و مظهر  
 لطفه و مژگن كرمه و منبع جوده و معدن احسانه سيدنا و مولانا محمد و آله واصحابه  
 اجمعين بر سئتك يا ارحم الراحمين و در قاعده اخيره بعد التحيات و روز شهور ان بعد بخوابد ربتك اغفر لى  
 و لو الادي قوم يقيم الحسب اللهم انى اعوذ بك من عذاب جهنم ومن عذاب  
 القبر ومن فتنة الحيا و المات و من فتنة المسيح الدجال اللهم انى ظلمت نفسى ظلماً  
 كثيراً و لا يعفو الذنوب الا انت فاغفر لى مغفرة من عندك و ارحمنى انك انت العفو  
 الرحيم رب زدنى علماً رب زدنى علماً رب زدنى علماً اللهم صل وسلم على محمد و على آل  
 محمد بعد ذلك معلوم لك اكثر قبل از سنت و كتاب بعد فجر و روز تصنيف خود بدو  
 ارات و مرات بخواند و ان شاء الله صل وسلم على محمد و على آل محمد و صل وسلم  
 على النبي الامي و على آله واصحابه و ائمه و اشياعه و ائمه سلفه  
 و لا حفة بعد كل معلوم لك و اضعاف ذلك اضعافاً مضاعفة  
 و الاكابر و رسوا تعطيل جمعه و سه شنبه بعد و اربع نماز فجر ان در روشنى چراغ و كاسى بعد طلوع سبده  
 فجر در سن شنبه شروع ميشد تا يك پاس روز براده در بيان اين شغل بجز نماز اشراق كه شمس  
 ركعت معمول بود ببطرف و بگردن افتات نمي فرمودند بلكه در بيان درس شنبه اگر كسى كلام در بگريزد  
 سخت ناگوار ميگشت و نيم روزند كه در شغل شنبه حكايت مولوى جامى قدس سره السامى ميش نظر  
 پايه داشت و آن اينست كه در نوحات الانس منقوليد كه روزى چلبى صام الدين گفت وقتيكه جمعا  
 شنبه مندمى را بجز اندامل حضور در نومه متفرق ميشوند مى نمى كه جماعت نصابين يك دور باشاد و

در قاعده اخيره

در وقت شنبه مندمى

خطاب مشهور در اوقات شنبه مندمى

شمشیر یا گرفته حاضر میشوند و هر که از سر خلاص صفا نمیکند پنج امان ویرا و شاخهای دین و برابری کند  
 کشتان کشتان بستمق ستم میریزند خدمت مولانا فرمود که چنانست که دیدی **س** سنگ را بخر و این رقم نظر  
 شد **شمشیر** سنگگون اندر سقر ای حسام الدین تو دیدی حال و حق نمودت پا سخ اضفال او ۴۰۴  
 دیگر سفیر بودند که خوانده مشنوی مادام القراءه ولی میباشد فقط و بر تو تعطیلین بجای مشنوی در تفصیلات الناس  
 و غیره کتب از جنس تذکره الاولیاء ممول بود بعد یکپاس و ز بر آهه چیزی تناول فرموده چهار پنج گنجی سبزه  
 استراحت میکردند و گفتری پیش از دوپهر بیدار شده از نیت انجلا و طهارت فراغت کرده چهار رکعت  
 نماز چاشت خوانده باستقبال نماز می نشستند و در استقبال ظهر تسبیح گرفتند  
 هزار بار نام حضرت اولس قرنی قدس سره و اسماء تبرک شجره قادریه و چشمه می خوانند و روز  
 سه شنبه اسم مبارک فرید الدین گنج شکر بقدر حد و نام که نهصد و بیستاد و دو میشود و هر روز نام مقدس شیخ العالم  
 قدس سره بدین عبارت پیر کبیر شیر کبیر و سنگیر یکسیان حضرت شیخ العالم محمد امجد عبدالحی علی حنیفا و علیا  
 لا اقل یازده مرتبه و اکثر احدی معین نسبت میخوانند بخود بسیدن آفتاب بر صفت الهنا که از روی دانه  
 منبذی که در صحن سجده شده است معلوم میشود اذان میشد بلا توقف برخاسته چهار رکعت سنت ادا  
 کرده امامت ظهر میکرد و بر فور اذان سلام اذرون سجده رفته دو رکعت سنت و بست پنج بار اللهم  
 انما جعلک فی بخور جم و غود یک شیخ و هم خوانده بر مصلی رو بقبله مراقب نشستند و دیگر هر که ام که میخواست  
 شریک مراقب میشد و در اذانهای مسجد بنشینند اکثر یکپاس روز باقیانده و کاسبی یک دو گفتری کم میش  
 این جایی میگردد بعد بر خاسته و حجه تشریف برده به جم جوزونی میبود تا اول میفرمودند اذان بعد از نماز  
 عصر و فقه یک دو گفتری میبود پیش وسطی مسجد شسته ناس تا کو میبویند و در وقت عصر برخاسته  
 بعد فراغ استنجا و وضو انتظار اذان میکردند بعد اذان بعد چهار رکعت وقف ساخته ادا می نمودند  
 و بعد فراغ آن دست برداشته و عاصیکردند و بست پنج بار دعای مذکوره میخوانند من بعد تا مغرب بظلم  
 فارغ می نشستند اگر مردم آمده حاجت خود ظاهر میکردند و سوالها از هر یک باب می نمودند حضرت جواب  
 شافی هر یک میدادند و بعضی کسان سبق رساله آنحضرت میکردند بعد نماز مغرب و دو رکعت سنت خوانده  
 دست پنج بار دعای مذکوره خوانده بر مصلی مراقب رو بقبله می نشستند و دیگر هر که ام که میخواست و برین جلیب  
 هم شریک میشد بعد اذان و دو گفتری شب گذشته اذان عشاء میشد در آنوقت سر از مراقبه بر میداشتند بعد

در کتاب چاشت

در کتاب چاشت  
۱۸۷  
در کتاب چاشت  
نظر

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سوره ملک و یکصد و سبب پنج بار اللهم انما نجعلک فی قلوبهم و  
 کتوبهم من نورهم و چند بار یا بدیع العجایب یا خیر یا بدیع خوانده بر لبها شربت دراز میشدند و شفا فاک  
 خدمت فراهم شده بجا لیدن دست و پاچی بدن مصروف میگشتند و مقبسان انوار و ستمان کلام که بار  
 مانند پروانه تابرگرد شمع هدایت فراهم می شدند و اینوقت حرف و حکایات پرفرواند  
 بود اگر مخاطب صحیح می بود و قانع سلوک و تقوی و معانی آیات و احادیث  
 مشکله و حل شبهات علما می فرمودند و الاسماعت اخبار و اسما که نهشینان ذکر میکردند  
 متوجه میماند تا آنکه میان اسد الله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکوبی اختصاص میفرزاد بودند  
 حاضر آید همین که بیان اسد الله صاحب داده حاضر گردیده قدبوس میشدند آرشا میشدند که آب تدبیر بر ساحت  
 یعنی دیگر خدمت کنندگان دست بردارند پس حاضرین حضرت میشدند و بر فوضه اکثر یکس شب میگشتند  
 اندرون پاشانی که برای خواب مقرر بود و چند بار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که بگرد و پهن  
 برخاسته بر بیت اخلا رفته و طهارت نموده موافق معمول که بالا گذشت مصروف میشدند در آخر عمر سوا  
 نمازهای مذکوره دیگر نوافل نیکگذاردند مگر چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین جماعت گزاردن بقراءة ستریه  
 معمول بود و رکعت اول شیح اسم و در ثانی و آشن در ثالث و اقصی و در رابع قل هو الله احد  
 و بعد تجید یک رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگر چه بیان آن زبان مبارک نفرمودند که چنان میگفتیم  
 مگر مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة و اعمال کجکول و در قع که کمترین راجرت بروت تلقین فرمودند  
 طریقی آن بدینطور دریافت شد که بنیت نماز بگیر گفته سبحانک اللهم خوانده سوره فاتحه شروع نموده هرگاه  
 بر ابدنا الصراط المستقیم برسد مگر ابدنا الصراط المستقیم یا خیر توبه نماید که کتاب یستاد آن مانند و بزرگین بفتند  
 بعد افاقه باز ایستاد و اصرطال الذین ائمت علیهم شروع نموده فاتحه تمام کرده سوره انا انزلنا ضم سازد  
 بعد تمام رکعت بنشیند و التیمات و درود خوانده سلام و بد معمول حضرت کولانا بود که ما بین عصر و مغرب  
 اساک کل و شرب و ما بین مغرب و عشا اساک کلام میفرمودند و عند الاستفسار فوالان ربنا  
 نموده اجازت دادند که هر که بران عمل کند لطف بسیار خواهد بود داشت یکی از خواند اساک بین العصر و المغرب  
 آنست که تمام عمر انسان نمبر یک روز است و اینوقت اخیر خاتمه روز گو یا خاتمه عمر وی است و هنگام  
 نزع هر کدام وقت که باشد مختصر آنرا وقت عصر میدانند پس اگر عادت آید پس روزی وقت عصر به ترک اکل و شرب

چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین

بیان صلوات اخلا

عمل اساک کل و شرب  
 بین العصر و المغرب



خواهد بود وقت نزع هر زمان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت از همین است  
 زیرا که در الوقت به چهار فرشته آب و دانه و قدم و دم و دواع میگویند و در الوقت که سنگی و تشنگی که در تمام  
 ندیده بود پیش می آید آنوقت البسین قاپو یافته جام شراب و طعام حرام نمودا میکنند و میگویند که اگر کلمه کفر  
 قبول کنی جوع و عطش تو نبش نرسد کسانیکه عادت ایشان اسماک بین العصر و المغرب باشد و نظر ایشان  
 همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت که اینوقت زمان خوردن آب و طعام نیست و شام فریب است  
 و اگر براد اسماک اکل و شراب اسماک کلام هم باشد نور اعلی نور تر و جمعه طلبه تصنیف آنحضرت رضی الله عنه  
 که همیشه میخوانند اینست خطبه اولی **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ**  
**لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ**  
**إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الَّذِي**  
**الرَّحِيمُ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا**  
**إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَكَشَّهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ**  
**وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ شَهِدَ لِي بِالوَحْدَانِيَّةِ وَلَكَ بِالرِّسَالَةِ**  
**دَخَلَ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمَلِ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ صَلَاةُ بَرٍّ طَيِّبٍ رَحِيمٌ**  
 در عیبین خطبتین که محل اجابت است بر انگشتان شمار کرده و بار می خوانند **اللَّهُمَّ امْتِنَّا بِلِ**  
**مَوْتِنَا خُطْبَةَ ثَمَالِي الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ الْأَكْمَالُ الْحُسْنَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ**  
**مُحَمَّدٍ دِي الْمَقَامِ الْأَشْتَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا**  
**الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ**  
**وَأَصْحَابِهِ الطَّاهِرِينَ خُصُوصًا عَلَى أَقْرَبِهِمْ وَأَفْضَلِهِمْ يَا مُصَدِّقُ آيَاتِ الْمُؤْمِنِينَ**  
**أَيُّ بَكَرْنَا الصِّدِّيقِ وَعَلَى الشَّيْخِ النَّاطِقِ بِالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ الَّذِي كَانَ رَأْيُهُ مَوْافِقًا**  
**بِالنُّجِيِّ وَالْكِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَلَى كَامِلِ الْحَيَاءِ وَالْإِيمَانِ**  
**جَامِعِ الْبَيْتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ ابْنَ عَفَّانَ وَعَلَى مَطَهْرِ الْعِجَابِ وَ**  
**الْقُرْآنِ سَيِّدِ اللَّهِ الْقَائِمِ بِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى كَامِلِ الْإِيمَانِ وَالْحَيَاءِ**

خطبه حضرت مولانا  
۱۲۹

السَّعِيدَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَسْرِهِمَا  
 سَيِّدَةِ السَّمَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَمِيهِ الشَّرِيفَيْنِ بَيْنِ النَّاسِ أَحْمَرَ قُرْوٍ وَالْعَبَّاسِ  
 وَعَلَى السَّبْتَةِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشْرَةِ الْمُبَشَّرَةِ وَمَسَائِرِ الصَّحَابَةِ وَالتَّالِعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
 اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ نَصَرْتُمْ مِنْ تَصَرُّفَاتِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَأَحْدِلْ مَنْ خَدَلَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْنَا  
 مِنْهُمْ عِبَادًا لِلَّهِ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ  
 عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ أَذْكَرُ اللَّهُ يَدُكُمْ وَأَعْوَابُكُمْ يُسَبِّحُ  
 لَكُمْ وَلَذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَىٰ أَعْلَىٰ وَأَوَّلَىٰ آخِرَىٰ وَأَجَلَىٰ وَأَكْبَرَىٰ وَأَكْبَرُهَا  
 بروز جمعه تعطیل مراقبه ظهر میشد و بروز سه شنبه نیز نسبت و یکدایم تقیل در جلسه مراقبه میگشت و بعد فراغ  
 نماز جمعه طبع شریف متوجه سماع میگردد در محراب مسجد منتظر قوالان می‌نشینند اگر در رسیدن آنها تاخیر  
 میشد شیخ غضنفر علی بانتهی خان و غیره مریدین شیخ اسحاق بابر خواننده حاضر الوقت بی مزامیر ضرب  
 می‌سازند زمین که حضرت را نذک ذوق میشد حالت اهل لان حضار تغییر میگشت در مسجد مانند سبیل معلط  
 و طهران میگشتند و هرگاه قوالان میرسدند در مسجد نشسته با مزامیر می‌سازند بعضی علمای قشیرین نیز  
 محل اعتراض و سوسوی ظن پیدا شد باین معنی که مزامیر حرام اتقاقی است و مولانا باین تشریح و تقویٰ طریق  
 مزامیر و مسجد روا میدارند و مستعد آن معنی شدند که از طرف حاکم ممانعت رسانند چنانچه بعضی کسان از نواب  
 معتمد الدوله بهادر در بنیاب استدادی کردند پذیرا نشد بازخواستند که بقوالان ضرری رسانند باستماع آن معنی  
 حضرت مولانا فرمودند که اگر چه در ابحاث بطلان غناء مطلق مزامیر نزد محققین علما اثباتی نیست و نزد  
 من اگر بیرون مظهر حرمت می بود گاهی نزدیک آن نمیکردیدم ما آنرا فعل سفیر و خلفای راشدین و سنت  
 پیران طریقت خود دانسته و از روع فائده باطن مفیدتر از قوالان نگاشته میباشم نوم و هرگاه چنین شد  
 وجهی برای امتناع آن در مسجد هم نیست لیکن چون مروضم از زانفهمی گنبا و غیبت و سوسوی ظن مبتلا میشوند  
 بنیونجام که من موجب مصیبت کسی باشم یا بجهت من بقوالان کسی ایذار رساند لکن ترک کردم چنانچه  
 در باب جمعه اول مزامی و غیره قوالان از حضرت کرده طول نشسته بودند در تخریم مولوی یعقوب صاحب  
 رد و لوی شنی صابری که جناب مولانا عقیدت زیاده از ارادت میدارند بحضورشان حاضر شده پرسیدند  
 که آیا حضرت ترک سماع فرمودند که امر و جمعه خالصت حضرت فرمودند چه کرده آید که سوا سے مسجد و بیجا

ذکر جامع روز تعطیلین  
 ۱۳۰

در اینجا مکانی نیست و آن صحبت سماع در مسجد و مان غیبت میکنند و اراده ایدارسانی بقوالان میدارند  
والا من زیاده از سماع در هیچ مشغولی فایده نمی بایم قدر در ویش بر جان در ویش بنا بر راست هر دو مان  
از گناه و حفاظت قوالان از رنج نخواستند مگر آنکه صاحب موصوف عرض کردند که نسبت حضرت را  
کسی نخواهد دانست و هر منکرین خواهند گفت که در آخر کار حرمت سماع بر مولانا تحقق شد که ترک آن  
گفته اند و درین امر و وقایح عمده پیدا خواهد شد یکی مظنه اینکه خواهی چنان چست علیهم الرتمه نبوا فی نفس  
ترک فعل مشبه میشوند که مولانا طریقه آنها گذاشتند دوم اینکه از ترک سماع یقیناً رنج بردل حضرت  
خواهد رسید و از بخشش کامل غیرت الهی بچوش می آید که ضرر آن بعام و خاص میرسد از همین خیال  
است زیر مسجد شسته استماع غنا فرماید جناب مولانا بعد تا مل بر یعنی را حنی شدند فاسم علی کلیم  
و غیره برادر زاده هادی معده قوال که معه ساز حاضر بودند بر فرش زیر چوپتره نشسته شروع سرود خوانی  
نمودند و حضرت نیز در اینجا نشسته و با سماع کلام حافظ غفر الله له که بر زمینیکه نشان کف پای بود  
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود و آنقدر وقت کردید که کیفیت آن حضار مجلس میداند و پس  
از آن روز ممول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت در صحن مسجد بدو از تکیه زده می نشستند و قوالان را  
بر چوپتره وضو که خارج از مسجد متصل چاه واقع است می نشاندند از آنجا که سماع باشراط استجاب است  
و بفضله تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن از زمان و مکان و اجتماع خوان و وجود سماع ازین  
منهی عنه و بودن قوالان نماز گذار و آمدن آنها بلا طلب تکرار و خالی بودن محفل از شور و شغب و  
کلام دنیاوی و متوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفیدگار و رعایت اکرام و احترام صوفیان  
صاحب حال و متمتع شدن هر یک قوال بلا طلب سوال یا دیگر آداب شش و طه شریعت و طریقت  
که تشریح آن در نغمه عشاق سندرج است قرار واقعی یافته میشود لکن آن تاثیر این صحبت بابرکت مخصوص  
بدر و ایشان ارادت مند و مردمان عقیدت پیوند نبود بلکه عوام و خواص از اهل اسلام سنی و شیعه و یهود  
و جهود و افر و نصیب میگذاشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت تیرسبست مجلس آن قرار  
که بود و هست مطرب پران ترانه بنویسد و نغمه قوالان سه چوکی که اکثر نامیده هستند مقبول مطبوع  
خاطر حضرت بودند و حاضر باشن ای پیوسته یکی چوکی محبوب بخش و حسین خان و حسین شش دوم چوکی  
لطفت الله تا بنیامعبر از کی و منغلو و غیره پلش سوم چوکی متاب خان و نور خان و داری خان

احادیث معتبره  
۱۳۱

عدد و حای مذکور ۳۴۳

سواى اینها خوانندگان غیر معین آنقدر مى آمدند که نوبت مجرای آنها کمتر می رسید هر گاه که وقت عصر می آمد  
 فوراً برخاسته اداى نماز باجماعت ساخته باز جلوس در مجلس می نمودند تا نماز مغرب بعد نماز مغرب بیست و نوبت  
 خود دولت مشغول بر اقامه میشدند و برخاست مصل میگردند الا آنکه که ام صوفی مستغرق حال بوده باشد  
 تا اتفاقاً برود و قوتی نماند عشا لمعه دوم و در ذکر بعضی اعمال مخصوصه که معمول حضرت بود  
 و اجازت ان ابتدا بکثیرین خصوصاً و انتها بچندین مخلصین عموماً داده اند شیعی جلالی  
 و جم جمالی باطارت و حضور بخواند پیر کبیر شیر گری و شکر یکسان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالقادر  
 علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام لا اقل هر روز یازده بار و اگر را حادی و نهایتی نیست هر روز خوانده شود  
 روز سه شنبه که بوم وصال حضرت شیخ المشائخ والا ولیا فید الدین گنجشک قدس سره است بوقت چاشت  
 همین اسم مبارک را بقدر عدد آن که نصد و هشتاد و دو میباشد خواندن فوائد بسیار دارد چنانچه معمول  
 فقیر نیز نیست و عاقلی با نوره بلایع دشمن و رفع شر حاصل آن بموجب حدیث شریف اعدیه نماز است پنج بار  
 و بعد عشا یکصد و بیست و پنج بار خواندن اثر تمام دارد اللهم انما نجعلک فی جنح و هم و لا نعوذ  
 بک من شرهم اللهم صل علیهم و سلم و سائر الملمات در و مشهور که حضرت سیدین رسول نما  
 تلقین کرده زیارت رسول علیه السلام بکنایند از نبیه حسین رسول نما حضرت مولانا رسیده است  
 وقت شب بکثیر از مرتبه بخواند و کلام کند بخند پد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعد ذکر  
 معلوم که گنده براسه دفع آسیب و غیره بر رشته نیله مفت کرده بدیه آید کریمه التائبین  
 العابدون الحاکمون الساعون الزاکعون الساجدون الالهون بالمعروف و  
 الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و کثیر المؤمنین ارضیق وقت با  
 بر سج گویا سه که آنگاه برای مثل کل ما کما یجکل یاد ایل المؤمنین یا عینک المستغثین  
 یا حیی یا قیوم المظطربین یا کاشف کروب المکروبین برای حاجت بقدر مربع اعداد یعنی  
 چهار خند عدد و مجموع آن که سبت و چهار هزار و صد و شصت و هشت میشود بخواند سریع تاثیر است  
 اگر در بیک روز ممکن نباشد و چند روز بوقت معین بخواند شغل خفتن الهه حاضری الهه ناظری الهه  
 شاهدهی الهی و وقت خفتن الهه حاضری را در خیال ز سر برداشته تا پامی راست زساند و الهه ناظری  
 از دماغ برداشته تا پامی چپ رساند و الهه شاهدهی را از با تاناف و الهه معی را از ناف تا دماغ تا انتفا

نوم در تصور همین شغل مانند در فراوت چندان از اثر آن نادر خواهد بود انشاء الله تعالی برای خود و حقوق خود  
 شنیدن خبرم گشته بحین نفس سیزده بار آیه کریمه و اذکر ربکم اذ استغیت اول و آخر در سینه بار بخوانند  
 و دستک و دندیلکین شرط اینست که بچودم شدن چیز صاحب مال خبر کند به قدر که در هر خواب که گذشت تاثیر  
 کم خواهد شد شفا راجع الی الله الصمد علی محمد و آلی محمد بعد از آن هر دو در هر روز در هر حال عملیه و تقاضای بعضی از آنها بعد از احوال مسلمین است

۰	۰	۰	۰	۰	۰	۴
۱	۲	۳	۴	۵	۱۰	۵
۰	۲	۰	۵	۰	۰	۳
۰	۰	۲	۰	۲	۰	۲

بر هر صین بدقتش نویسد برای جمله حاجات و امراض شفاست این معنی  
 بدست مبارک عنایت فرموده برای دو ماه از آن بواجازت فرموده اند  
 که تقسین را نوشته و کلو و یا باز و ببنده مشک نیاز حضرت کعبه شکر تقسیم کند  
 و نیت نماید که بعد حصول مراد و علوان حسب مقدر و

تیار کرده الله تعالی خواهم کرد برای استدراک حال غائب و بزودی یافتن خرمخون پیداشدن ربه در  
 صور او بآید که راه گم شده باشد عمل اذان مجرب است که تعداد آن سه و اگر بآید است و اگر بنیت رسیدن  
 خرمخوب یا صحت گرفتن باشد بعد از اتمام نماید هر قدر که زود خواهد بود و بخواهد رسید انشاء الله تعالی  
 عمل سوره البصحره و الفجر و الشمس در هر روز یک بار عمل شود و ایضا نوافل او کند بخواند باشد  
 برای محبت و عشق نبوی صلعم مجرب است و اگر عامل بر عمل بصدق دل و عداوت نماید و باخفاهی این بگوید  
 که احدی را بران اطلاع ندید برای جمله حاجات دینی و دنیوی محتاج بخواند انشاء الله تعالی و دیگر اینکه  
 آیه کریمه آخر سوره که است اذان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر سوره برای دوا و تاثیر بلا تملک دارد  
 یکی برای دوری سر و جسم که باشد دوم برای بیدار کردن به وقت که منخوس باشد اجازت حضرت برای رو  
 بدینطور است که در وقت طلوع یا غروب آفتاب که تحقیقی باشد صاحب صدق خود را بگوید و دست خودش  
 مستحکم بگیرد اول و آخر دو آیه مذکوره خوانده بر سرش بدو بعد بگذارد اگر در باقی باشد مرتبه دوم و اول  
 مرتبه سوم نیز همین طور سر را مستحکم بگیرد و بخواند بعد از آن بگوید و برای ایقظ بدینطور که بوقت  
 خفتن آیه مذکوره خوانده بر خود بدو بعد کلام نکند و بدو بخوابد که هر اطفال وقت بیدار کردن انشاء الله تعالی  
 بوقت بیدار خواهد شد و اگر بعد خفتن و پیش از خفتن کلام کند باز احوال آیه نماید تا دو میان خواندن و خفتن  
 کلام فاصل نبود دیگر اینکه اگر خواسته باشد که در شب به گاه مرضی باشد بر نیز دور بیداری آن وقت کامل نشود  
 در میان مغرب و عشا خاموشی گیرد و همین نیت کلام نکند و مشغول بسا و خدا باشد فقط و من حق الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل اذان  
 عمل سوره البصحره و الفجر  
 عمل سوره الفجر  
 و غیره  
 در هر روز  
 و در هر حال

که بخوابد بر زوجه من حیث لا یختصب و من یتوکل علی الله فیمکنه بقدرته ان یتولاه الله لعل یتقنی قدر اکثر عزات ان لم یجانبا  
 معنی مفید توکل و موفق برای صفت تقوی است سه بر که ترسید از حق و تقوی گزیدید ترسد از او  
 جن و انس و هر که دید و لیکن غریمت درست در توکل و صدق حال در تقوی شرط است چنانچه نشان اول  
 آیه مذکوره مهمل است که یک صحابی برای خریدن غله گندم دو چهار شتر همراه گرفته در شتر می رفته بود زنی  
 صاحب حسن و جمال بریام خود سه راه نشسته بود نظرش برین صحابی افتاد و راغب گردید که غیر خود را گفت  
 این درامه شتران بسیار و بگو که غله از خانه ما بگیر هر گاه آنچه داند زون خانه رفت قفل دروازه بی زنی بند  
 کند نیز وزن حبسیله مذکوره از آن مرد گفت که اگر ای من صحبت زنا کنی هر دو شتر تو از گندم پر کرده و هم مردی  
 بر خیزد انکار کرد پیش زینت هم تنه دید و هم وعده آید که اگر آن مرد از زنی تقوی عزم با خود کرد  
 که اگر کاره یا استر و بیایم آلت زبانت خود قطع کرده پیش آن زن بنیازم و از زنا محفوظ مانم اما چنانچه  
 از زن مذکوره گفت که من مرد ساوادم بوی زمار من در از شده اند اگر استر و پست آید اول صفائی مو  
 کنم بعد از آن هر چه مرضی تو باشد آن زن فوراً او را استر و آب داو و بمجان خاوت نشاندم و استر  
 بدست گرفته میخواست که قطع آله کند از غیب دیوار بر روی او کشاده شد و منجیح یافت از آن شیرین دیده  
 دید که شترانش بزرگندم بر سر راه استاده اند ما را گرفته بخانه آورد و بخند و آنحضرت صلعم ما را بر آن  
 سرور صلعم فرمودند که این زرق غیبی است که بعد از تقوی تو خدا عنایت کرده است و اینک خبر  
 در حال بن ماجرا وحی آورده است من شقی المذنبین که مؤمنین الایه اجازت نعمه لا اله الا انت و شکی  
 این گشت من العالین بدین طریق مجرب فرموده اند که روز جمعه اهل حاجت با تفاق یازده کسان یا  
 یازده نمازی در روزه و سوز از هیچ در مسجد شسته تا شام یا هر قدر عرصه که ممکن باشد یک کتک بکوبند  
 بار بچاند و سوا می فرض کلام نکنند و از سعی بیرون نشوند مگر بعد اختتام لیکن شرط آیمست که خاتمین سجاری  
 نباشند بل آنها را طعم نفیس بخورند و باون حق محنت خوشنود ساز و تا بدل متوجه شوند برای حصول  
 مراد خواندن یا فعال نیز مجرب است اول و آخر بست و یکبار در روزه خوانده بوقت معین بست و یکبار بخواند  
 باوقات دیگر غیر معین بخواند باشد آیه کریمه و انقوض انحرى الى الله ان الله بصیر بالعباد که همه اوقات  
 در روز بان حق ترجمان بود خواندن آن بقدر مزاج اعدا و یکصد و یکبار در روز اول و آخر مفتاح قفل  
 بر مشکل فرموده اند هر چند اجازت همه اعمال و دعوات و غیر آن مشهوره حضرت مولانا از برگان علیین

عقل را در است

عقل با عقل

آیه اول و دوم

یافته بودند مگر التفات خاطر بطرف او را و در غایب خوانی اصلاندا اشتند بلکه سالکان طریقت را اینچنین  
 اشتغال که ظاهر مانع استغراق و مشغولی باطن است همانست منصرف و ندانان بر باقی مبارک عرفان بمعنی  
 داشتند که عامل قصیده برده و سوره بسین ستم لیکن بحد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود بخوانند  
 مگر لا شرفنا الله ولا شرفنا الرسول صلعم اجازت سوره بسین حضرت پیر و مصدق است امر هر چه را از  
 پادشاه سمانی بر روی رسیده خواندن آن بر بد طریق است زکوة سوره بسین بدین ترتیب است که اول  
 علی جمالی میخواند یا شرفنا و او سبکه لیلی را و بعد نوشته اند بنیت که در حدیث اول و اول بدینطور که در حدیث اول  
 یکبار بخواند روز دوم همانوقت و بار هر روز یکبار در بعد از آن زیاد کرده باشند تا چهل یکبار رسانیده باز تقصیر یکبار کنند  
 تا آنکه روز شستادم نوبت یکبار خواهد رسید بعد هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بلا عذر تا غایت  
 عامل خواهد شد من بعد از آن حاجت همین طور بخواند طریق دوم آنکه بگوید برای نعم خود یا دیگری خواندن  
 منظور باشد در کاتب یا سه شب سخت و یکبار بارود یا زده گانه اول و آخر بخواند انشاء الله تعالی تیر مرتب  
 هر او خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لسن و غیره هفتاد واجب است  
 و در آنجا خواندن کلام نکند و بکار دیگری و ای فوض و مرتب شود مگر ضرورت بدل و بار و وضو و غیره  
 اگر بر نیزه مضائقه نیست حتی الامکان در صلبه واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر دریا باشد  
 طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در آنجا قراءت حضرت صلعم را پیش نظر  
 دارد و غایب باطن فروع ظاهر نیزه بولت این محل مسیر خواهد آمد و انشاء الله تعالی آنحضرت صلعم زیارت  
 مقدس خود کفیل جوانی عاملش خواهند بود و طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده  
 تا بسین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا بسین دوم بخواند و سوم بار اول تا بسین ثالث  
 برساند بار چهارم کرده تا بسین رابع و علی بن القیاس تا بسین پنجم تکرار نموده ششم کرده و در آن سوره  
 به ترتیب مذکور برای هر مرض شفاست لیکن درین طریق احتیاط گوشت و ماهی و پیاز و لسن و دیگر  
 شرایط چنانچه سابق نوشته شد واجب است اجازت قصیده برده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
 کل مودوم که اجازت قصیده برده شریفه معظله نجاب را از شاه محمد نظیر برای عند الله دستگیر قیاس  
 که در نجاب مدعیم التطیر بودند رسیده حفظ ترتیب دعوت آن و ترکیب زکوة و کیفیت و کسیت قرآن بر بطور  
 انست بر طالب صادق واجب است که اول بر تصحیح نظر و معنی قصیده میبورد و بر او ختمه خط نما بدعبه

علی جمالی

اجازت قصیده برده

ز کوشش بین ترتیب ادا سازد که شب چهارشنبه غسل نموده و لباس پاک و سفید پوشیده و مکان خلوت  
از فرش پاک و صافی راسته پیراسته از خوشبو عطر و گل و بخور و لوبان و غیره معطر و بخور نماید و در آن مکان بگرزد  
را نگیرد و حتی که روشنی شمع و چراغ هیچ نباشد بقدر نورش یک دم آرد و قدری شکر و روغن زرد در آنجا  
گذاهد آرد و تجید و ضو نموده دو رکعت نفل بدین الی روح الرسول صلعم بگذارد و در هر رکعت بعد سوره فاتحه  
اخلاص سه بار بخواند بعد سلام دو سه بار درود خوانده بچکبه نماز نشسته اعتصام فر قوم الذیل را کلمه  
در افتح نماید پس از اعتصام سه مرتبه نشسته قرأت قصیده متبرکه که بتامل تانی و خضوع و خشوع تمام شروع کند  
و چاه و بطور بهمانی در کلو انداخته بطرف سینه بآویزد و تصور سازد که آنحضرت صلعم رو بروی او نشسته  
داشته استماع میفرماید و نظر التفات و عنایت بحال قاری دارند پس بر قاری هم واجب است که خود را محو  
بحال و خیال حمدی انکاشته بآداب و تضرع کلی مشغول مدح خوانی دارد و خطرات و دساوس ابدل راه  
ندد و در محل اجابت تکذرا شعر درود و رباعی که بزبان پنجابی است میمنوده باشد و آن اینست رباعی  
مین عاجز بیچاره تیری دامن لگا دامن لگیان کی شرم تو سانون بار رسول الله مین عاجز بیچاره دست و  
پانون مانده و تیری مین کتر اچارون بار رسول الله ملک سبع سموات در تیرے مین کترے پکارن  
وانک نقیبان مین کون بیچاره بار رسول الله کوئی ذره بهکیا شناسا رسو سیه نون بار رسول الله  
و نوزده اشعار که محل اجابت اند بعد شعر رباعی مذکوره خوانده باشد و کیفیت تکذرا اشعار که چهار محل  
مخصوص مذ تفصیل آن محل خود مرقوم میگردد و بد ترتیب مذکور قصیده شریفه را در جلین احد سه مرتبه بخواند  
تایازده شب و نگاه داشتن خوراک مذکور سه شب ضروری است و بعد آن اگر تایازده روز کند بهتر است  
آمد و غیره خوراک مذکور بچاه صبح برداشته بحتاج عمیال در بد و قاری قصیده موصوفه تایازده روز از  
گوشت و ماهی و پیاز و لوسن تریب و مجامعت بالکل بر نیز نماید حتی الامکان در اکل حلال و صدق نقل  
کوشد و یازده روز که ایام زکوة است اگر صائم باشد اولی تر و الا شرط نیست و بعد تمام زکوة اگر سه بار  
بخواند باشد هیچ کدام حاجت خود را در مانده نشود و الا یکبار بلا تاغ و رود داشته باشد وقت افضل خواندن  
قصیده شریفه بعد بصدقت شب است اگر مسیر نماید در شب هر کدام وقت که ممکن باشد را اختیار نماید  
و اگر در شب ناعه شود در روز قضا نماید وقت زوال دو سپر با وقت عصر اگر این سه وقت  
میسر نیاید در هر کدام ساعت که فرصت و فراغ خاطر باشد و در آیتا سے زکوة

انفصال وقت نماز و ضعیفه برده



غسل شب چهارشنبه اولی است و در دیگر ایالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تا هم نیت صحیح  
 پنجم علیه الصلوة والسلام وضو تازه کند و اگر شب اتفاق غسل در اثنا سی زکوة و بعد شنبه باشد سب  
 اولی و انقلب است و اگر ادای زکوة مذکور بر لب آب مسیر آید سبحان الله والایمان قرأت وقت خوانند  
 یک طشت پر آب پیش نظر دارد و بعد ادای زکوة حتی الامکان و در قصیده طیبیه یکبار تا نه کند و اگر بعد  
 بیماری و غیره نماند شود بعد از نماز قضا نماید و اگر بلا عذر و در خواب گذشت و یکبار هم بخواند تا نیت خود را  
 باید که تجدید زکوة نموده باز از تمام قرأت نماید تفصیل اعظام نیکه الصلوة علیک یاخیر الوری  
 السلام علیک یا نور الهدی یا یحیی سید در مانده ام + مرگب نذر حرص و عصیان را مانده ام + تحمیر العاصی  
 یا رسول + هم شفیع المدینینی یا رسول + مشکلم پیش است + من در یکسی + یا رسول الله ما را تو بسی +  
 یا محمد طلع آمد عام تو + پس بود ما را محمد نام تو + احمد اجز تو شفیع نیست کس + یا رسول الله بفرما دوام بر سب  
 الصلوة والسلام تا قیام + محمد آل و اصحابش تمام + سه بار بخواند و بجای لفظ تمام در مرتبه ثانی کرام و در مرتبه  
 ثالث عظام تر کند بعد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی براسم و علی آل براسم انک حمید  
 بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارک علی براسم و علی آل براسم انک حمید مجدبایزه بخواند شکر الله العظیم الذی لا الاله الا هو العزیز  
 عفا الذنوب اتوب الیه بفت یا شیخ عبدالقادر جیلانی تسبیح بفت بقدر جا که رسول النفس کفر علیه مقدم حرص علیکم  
 بالمومنین روف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اللهم صل علی  
 من المقبلین الی رسول روف رحیم علیه الصلوة والسلام اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعد و کل معلوم  
 یک یک بخواند و بارحسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم بفتا و بار و یک بار در  
 خوانده و باز بفت بارحسبی الله مذکور الی آخره بخواند بعد بفت بار در و خوانده قصیده شریفه شروع نماید  
 تفصیل خواندن باعی هر قوم الصد که در نوزده ابیات بعد هر شهر خواندن می باید یک یک مصرع شمار  
 مذکور نوشته می آید و آن اینست مصرع حد تک عالی لاسری بستتر + من لی بر و جاح من خود تنها  
 یاخیر من العافون سیاحت + و من هو الایة الکبری المقبر + سرت من حرم لیل الی حرم + و بت رفتی  
 الی ان نلت منزله + و قد شک جمیع الایینا منها + و انت تخرق سبع الطباقی بهم + حتی اذ لم تدرع  
 شاول السبق + تحضت کل مقام بالاصفاذ + کما تقود بوجع الی مستتر + فخرت کل فحار غیر مستتر  
 محمل مقدار ما ولیت من رب + لشیری لنا مشر الاسلام ان لنا + لما دعی الیه و احینا الطامع +

تفصیل اعظام

تفصیل خواندن باعی

ان ات ذنبا فاعمدى منتفض ، فان لى ذنبا منه يتسمى به ان لم يكن فى معادى اخذ ايدى به يا اكرم  
 مالى الوديه تفصيل محل تكرار ايات مقامات اجابت وعاو تبديل سما وصفات هو بحبيب لى  
 ترحى شفاعته فمتبلغ العلم فيه انه يشتر به كم آيات وصفا بالسن احمد به ومن يكن برسول الله نصرته به  
 يا اكرم الخلق مالى من الوديه به كيفيت تكرار اشعار محل اجابت به تبديل سما وصفات به بنظره است  
 مثلا در صراطه هو بحبيب لى ترحى شفاعته هو الرسول الذى ترحى شفاعته هو النبى الذى هو نوحى الذى  
 هو احمول الذى هو الغفور الذى هو الشريف الذى هو الكريم الذى هو الرحيم الذى هو الرشيد الذى هو  
 الصيبي الرزق الشفيح الذى هو العظيم الذى هو الرؤف الذى هو العزيز الذى هو الوالى الذى هو العالى الذى هو الصلوى  
 هو الحكيم الذى هو اعلم الذى هو الحكيم الذى هو السميع الذى هو البصير الذى هو السليم الذى هو الصبور  
 هو الشكور الذى هو حميد الذى هو السراج الذى هو المنير الذى هو اللطيف الذى هو الخليل الذى هو  
 هو الحكيم الذى هو اسبح الذى هو غير ذلك الى غير النهايت وبعين : ومنع ومن يكن برسول الله  
 نصرته ومن يكن بحبيب الله نصرته ومن يكن بخليل الله نصرته ومن يكن بحكيم الله نصرته  
 ومن يكن بسبح الله نصرته وبعده شعره تنصرف بارسول الله تنصرف بابنى الله تنصرف باخلاق الله  
 واستنصرف باكليم الله مع اختلاف لفظ اسم شريف باو يد بعد يا اكرم الخلق مالى من الوديه انترف  
 يا ارحم الخلق يا اجدو الخلق يا احسن الخلق يا افضل الخلق يا اعظم الخلق يا اجمع الخلق يا ارحم الخلق يا ارحم الخلق  
 يا ازيد الخلق يا اوجب الخلق يا ابر الخلق يا اشكر الخلق يا اعلم الخلق يا احلم الخلق يا اسمع الخلق يا  
 انظر الخلق يا اعلم الخلق يا احم الخلق يا احم الخلق يا اسلم الخلق يا انور الخلق يا اعوث الخلق يا اتمم الخلق  
 يا اخر الخلق يا اجل الخلق يا اولى الخلق يا اعلى الخلق يا اشفع الخلق وغير ذلك بخوانه احتسام بعد ختم  
 سه بار اعاد الصلاه عليك يا خير الورى ثا آخره نوو و باز دور و مذكور بخوانه بعده اشعار و مناجات  
 ما بعد اين دعائنا جاتى مسطور است بخوانه دعائى مناجاتى ابنت الهى وسيدى ولوى قات الملائكة  
 الاليك و حاجت الامال الاليك واقطع الرجاء الاليك و اطل التوكل الاليك لا اله الا الله  
 استغاث الاليك لمناس و لا مفرغك الاليك رب لا تدنى فراد وانت خير الوارثين يا حق انزلنا هو  
 بالحق تران و بحق كعبص و بحق حس عسق و صلى الله على خير خلقه محمد واله و اصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين  
 بعده مناجات كند مناجات يا الالعالمين : ما نذاهم به غرق خون و در خشك كشتى رانده ام

تفصيل محل تكرار ايات  
 كيفيت تكرار اشعار محل اجابت  
 بنظره است

تفصيل محل تكرار ايات

دعائى مناجاتى ابنت الهى وسيدى ولوى قات الملائكة

در میان راه تنها مانده ام نه کسی مرا میسر و پامانده ام نه دست من گیر و مرا فریاد رس + دست بر سر  
چند عالم چون گیس + از در خویشم کرد ان نا امید چه وز سر لطمه سیاهم کن سفید چه در سیاه آمد مرا گیس  
توسیم کجای تویم ای کرم در نهانم نشین دیوانم نشین در دوزخ عالم خفته جا نم نشین پرده ای ستار از ما بگریه باش تو در میان راه  
وصلی الله تعالی علی نیر ضلالتهم و اولاد احبابه آجین بر بختک با رحم الرحمن فقط اجازت درود صلوة تنجین بر  
رویت النبی صلی الله علیه وسلم برای جمله حاجات دینی و دنیوی بدین طرز فرموده اند که بعد عشاء در جانب احد  
یکه از مرتبه خوانده یکصد بوضاب قنات تا دوازده هزار است اگر بعد از درود اذنه روز و طبعه آن خواند  
نمواند در شبانه روز یکبار تمام کند و اگر آنهم تعذیر باشد صد و سیزده بار هر روز بخواند تا که جنبان مذکور برسد  
ارشاد شد که در حدیث صحیح آمده است هر که بعد نماز فرض آیه کریمه لقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزَلِ الْأَعْزَمِ  
برئیس علیکم بالموافقین فی الله الرحمن فان تو لوافق حسی الله لا اله الا هو علیه تو کلت و سوره بگویش العظیمم  
اجعلنا من المقبلین الی رسول روف رحیم علیه الصلوة والسلام خوانده بعد ختم دره و یکبار صفت بار  
حسبی الله لا اله الا هو علیه تو کلت تا آخر بخواند و در روایتی صفت او بار بخوانا الله تعالی خواننده را صدق  
توکل نصیب میگردد و فقیر برای جمع بین الروایتین حسی الله تا آخر صفت او و صفت او بعد نماز فرج بخواند  
چنانچه کمتر من را روزی بعد نماز فرج با فرموده حکم دادند که آیه مذکوره را بعد نماز فرج و بعد مغرب همیشه بخواند  
باشی و نیز ارشاد کردند که حفظ و قنات آیات مفضله ذیل شماره مفید توکل خواهد بود قل لن یضینا  
الاماکت الله لنا و مولانا و علی الله فاعلم توکل المتوکلون + و من توکل علی الله فهو حسبه ان الله  
هو السميع العولم کل شی قدر ان الله یزق من شیء ما یشاء فیه حیات الرزق و القوة الهیة و ما من شیء فی الارض الا عندنا خزائنه  
اولادکم خشیة ملائک نحن نرکم و ابائکم + و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون + برای ذنبل و ثمنور و غیره  
امنون هذا حجب است که ردنی بر برون بیرون شو خدای ما بزرگ است تو بزرگ شو چون لا اله  
الا الله محمد رسول الله سه بار خوانده برگردد و نبل و هم میگردد باشد عمل اسم الله الرحمن الرحیم که از تقدیم عمل  
خاندان حجت اهل بهشت است ارشاد حضرت مولانا قدس سره الغزیز همین قدر است که بوقت تعیین  
باطهارت نشسته بقدر عدد اسم الله که مقصد و مبتدای و شش است خواندن مفید باطن و هم مقصد  
حاجت است اجازت خواندن در وقت حاجی نیز میان غلام علی باورچی که مرید حاضر باش است داده اند  
مگر تعداد آن بر استعدا و درخواستش خواننده داشته اند برای خلاصی از مقید ببولوی سپه مانت علی صفا

اجازت درود صلوة تنجین

عمل بقصه حکم

تصدیق رسول

عمل اسم الله الرحمن

اجازت درود صلوة تنجین

عمل برای خلاصی از بند  
در اسامی بزرگان طریقت

مرید سید شاه تراب علی خلیفه بلا واسطه حضرت شاه سید عبدالرزاق قدس سره که علم اجازت و خلافت  
از حضرت مولانا دارند و در ضلع حمیر پور در قید و زنجار مذکور بوده اند که لفظ آج کل پرستون ده بار خوانده بر سر  
شش جهات مجسم دم کرده باشند بر روز شروع یافروا بپس فردا رانی خواهند یافت مولود لایقا  
موصوف میگویند که همچنان که درم از آغاز بروز سوم صاحب حج خود بخود و مرطلبیده حکم داد که از کلکته  
حکم مخلصی شمار سید غرض از تحریر المحدثین اجازتها همین است که حضرت مولانا مقید که ام عمل و رعیت  
بنودند هر چند سوال ساکنان رشا و سیکو و نیکو که چنین بکن همان سخن تیر به بد بود لعمه سوم از نور  
ثانی در اسامی بزرگان و پیران هر یک خانواد که حضرت مولانا قدس سره فرمود  
را اجازت و خلافت از آنها رسیده سلسله عالیله قادریه اللهم صل وسلم علی محمد و علی  
آل محمد و بارک و سلم اجازت و خلافت رسید حضرت سلطان العارفين زیدة الکاملین قدس سره  
مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره و آیرا از حضرت سید شاه غلام علی قدس سره و آیرا از حضرت سید  
غلام دوست قدس سره و آیرا از قطب لاقطب حضرت سید عبدالرزاق بانسوی قدس سره  
و آیرا از حضرت شاه عبدالصمد حق نما قدس سره و آیرا از حضرت شاه بدایت قدس سره و آیرا از حضرت  
شاه حسین قدس سره و آیرا از حضرت شاه امان الله قدس سره و آیرا از حضرت شاه ابراهیم بهکری  
قدس سره و آیرا از حضرت شاه ابراهیم بلتانی قدس سره و آیرا از حضرت شاه فرید قدس سره و آیرا از حضرت  
شاه جلال قدس سره و آیرا از حضرت شاه سید محمد قدس سره و آیرا از حضرت شاه بهاوالدین قدس سره  
و آیرا از حضرت شاه ابوالعباس قدس سره و آیرا از حضرت شاه حسن قدس سره و آیرا از حضرت شاه موسی  
قدس سره و آیرا از حضرت شاه سید علی قدس سره و آیرا از حضرت شاه سید احمد قدس سره و آیرا از حضرت  
شاه سید محمد بغدادی قدس سره و آیرا از حضرت شاه سید عبدالرزاق ابن حضرت غوث الاعظم  
قدس سره و آیرا از حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی میر سید محمدی الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی  
قدس سره و آیرا از حضرت شاه ابوسعید المبارک غزوی قدس سره و آیرا از حضرت شیخ ابوالحسن  
علی النکاری قدس سره و آیرا از حضرت ابوالفرح طرطوسی قدس سره و آیرا از حضرت شیخ عبد الواحد عبدالعزیز  
نیمینی قدس سره و آیرا از حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره و آیرا از حضرت شیخ ابوالفکام خنید فیلدی قدس سره و آیرا از حضرت شیخ  
سرمی قدس سره و آیرا از حضرت خواجده موقوف کرخی قدس سره و آیرا از حضرت خواجده اوطلاتی قدس سره

ویرا از خواجه حبیب عجمی قدس سره ویرا از حضرت خواجه حسن بهری قدس سره ویرا از حضرت امیرالمؤمنین  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام نسبت دیگر به توسط ووازده امام علیهم السلام حضرت خواجه  
 معروف کرخی قدس سره را از حضرت امام موسی علی رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت  
 امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت امام حسین شهید دشت کربلا علیه السلام ویرا از حضرت  
 امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه ویرا از حضرت سرور مردان سلطان زمین و زمان خواجه نواجبگان  
 احمد مجتبی احمد مصطفی شیعخ الوری محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی آل و اصحابه اجمعین و نیز  
 سلسله علیه قاوریه بواسطه حضرت قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوپی  
 بحضرت مولانا قدس سره میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت  
 مولوی شاه نورالدین قدس سره ویرا از حضرت مفتی محمد قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سره ویرا از حضرت  
 شیخ محمد یامین قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابراهیم رامپوری قدس سره ویرا از حضرت بندگی شیخ  
 ابوسعید قدس سره ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین تمانیسری  
 قدس سره ویرا از حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوپی قدس سره ویرا از حضرت شیخ درویش قدس سره ویرا از حضرت  
 فاکرم محمد قدس سره ویرا از حضرت شیخ بدین براهی قدس سره ویرا از حضرت سیاحل جوپوری قدس سره ویرا از  
 حضرت میزوم جلال الدین جهانیان جهانگشت قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد بن عبدالغنیث قدس سره  
 ویرا از حضرت شمس الدین عبیدی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالکلام قدس سره ویرا از حضرت قطب الدین ابوالغنیث قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الفلاح قدس سره ویرا از حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سره ویرا از حضرت  
 قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محمد علی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا و علیه و جلیل الصلوٰه  
 و السلام باقی اسما بدستور سنده بر شجره سابق که نوشته شد سلسله علیه چشتیه صهاریه اجازت  
 و خلافت رسید بحضرت مولانا می شاه عبدالرحمن قدس سره الغزیرا از حضرت مولوی شاه نورالدین  
 قدس سره ویرا از مولوی محمد سلیم قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سره ویرا از حضرت  
 شیخ محمد یامین قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره ویرا از حضرت بندگی ابوسعید قدس سره  
 ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین تمانیسری قدس سره ویرا از حضرت

درین سلسله اسما که در این کتاب  
 درج شده است از سلسله اسما  
 است که در این کتاب درج شده است

سلسله اسما

قطب العالم سید شیخ عبدالقدوس گنگو بی قدس سره الیزو ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سره ویرا از  
 حضرت مخدوم عارف احمد قدس سره ویرا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره ویرا از  
 حضرت جمال الدین پانی پتی قدس سره ویرا از حضرت شمس الدین ترک صاحب لایت پانی پتی قدس سره  
 ویرا از حضرت مخدوم سعید علاء الدین احمد علی صابز قدس سره ویرا از حضرت فرید الدین گنجشک قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکلی قدس سره ویرا از حضرت خواجه عین الدین حشتی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه عثمان برونی قدس سره ویرا از حضرت خواجه حاجی سید شریف زندنی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه قطب الدین مودودی حشتی قدس سره ویرا از حضرت ناصر الدین بو حشتی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابو محمد حشتی قدس سره ویرا از حضرت ابوالحسن حاکمی قدس سره ویرا از حضرت علو  
 وینوی قدس سره ویرا از حضرت ابوسهیر البصری قدس سره ویرا از حضرت خواجه ابو حفص المصطفی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابیم احمد قدس سره ویرا از حضرت فضل بن عثمان قدس سره ویرا از حضرت ابوالواحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجه حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام ویرا از حضرت سلطان  
 زمین وزمان خواجه نوحا بجان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا شفیع الوری محمد رسول  
 صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم فقط سلسله علییه نظامیه فخریه اجازت و منانیت رسید حضرت  
 مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد عظیم دهلوی قدس سره ویرا از حضرت مولانا محمد  
 فرید الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه نظام الدین اورنگ آبادی قدس سره ویرا از حضرت شیخ  
 کلیم الله شاهجهان آبادی قدس سره ویرا از حضرت شیخ نجفی مدنی قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد  
 ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره ویرا از حضرت جمال الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه علیم الدین قدس سره ویرا از حضرت  
 شاه محمود و عرف شیخ راجن قدس سره ویرا از حضرت شاه سراج الدین قدس سره ویرا از حضرت  
 شاه کمال الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره ویرا از حضرت  
 سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سره ویرا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنجشک  
 قدس سره ویرا از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکلی قدس سره ویرا از حضرت خواجه عین الدین  
 حشتی حسن بنحوی قدس سره ویرا از حضرت خواجه عثمان نارونی قدس سره ویرا از حضرت خواجه  
 حاجی شریف زندنی قدس سره ویرا از حضرت خواجه مودودی حشتی قدس سره ویرا از حضرت ناصر الدین

سلسله علییه نظامیه فخریه

یوسف چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو احمد ابا الحسنی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابو اسحق شامی علی قدس سره ویرا از حضرت علومثا و دیوری قدس سره ویرا از حضرت  
 ابوسیره البصری قدس سره ویرا از حضرت ابوزید العسری قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم ادهم قدس سره  
 ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره ویرا از حضرت عبدالواحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجہ حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام ویرا از حضرت سید المرسلین  
 خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ علیہ قلندریہ اجازت و خلافت رسید  
 حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت شاه فرزند علی رض ویرا از حضرت حاجی الحرمین  
 قاضی محمد تقی مہو نوی رض ویرا از حضرت قاضی مینا قلندری رض ویرا از حضرت شاد مجتبی اعین شاد مجتبی  
 قلندری رض ویرا از حضرت عبدالقدوس قلندری جو نپوری رض ویرا از حضرت عبدالسلام قلندری رض  
 ویرا از حضرت شاد قطب محمد قلندری رض ویرا از حضرت قطب الدین مینا قلندری رض ویرا از حضرت  
 شاد نجم الدین قلندری رض ویرا از حضرت میرنضر رومی قلندری رض ویرا از حضرت عبدالزبیری عرف عبداللہ  
 علم برداری رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ علیہ ویرا  
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت شاد محمد علی رض ویرا  
 از حضرت محمد سعید خان ابن ابراهیم خان رض ویرا از حضرت ابراهیم خان والد خود رض ویرا از حضرت  
 حسین رسول نمار رض ویرا از حضرت اوس قرنی رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ  
 علیہ وسلم سلسلہ اویسیہ اسطہ ویرا اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن  
 قدس سره را از حضرت حاجی لاجی رض ویرا از حضرت حکم الدین اجیری رض ویرا از حضرت علی باک  
 رض ویرا از حضرت اوس قرنی رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شفیق المدینین محمد  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینا کیہ اجازت و خلافت رسید حضرت  
 مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت پیر بخش صفی پوری رض ویرا از حضرت شاه قدرت اللہ  
 رض ویرا از حضرت شاه عبدالقادر رض ویرا از حضرت شاه بھو لکن رض ویرا از حضرت شاه زاید رض  
 ویرا از حضرت شاه عبدالواحد رض ویرا از حضرت شاه عبدالرحمن رض ویرا از حضرت شاه بندگی  
 شیخ اکرم ویرا از حضرت مبارک ویرا از حضرت محمد عبدالعزیز شیخ صفی ویرا از حضرت محمد شیخ سعد خیر آبادی رض ویرا

سلسلہ علیہ قلندریہ

سلسلہ علیہ قلندریہ

سلسلہ اویسیہ اسطہ

سلسلہ نظامیہ مینا کیہ

از حضرت مخدوم شیخ محمد معروف شیخ مینارضا ویرا از حضرت مخدوم شیخ سازنگ مجبکوان والدر رض  
 ویرا از حضرت سید راجه قتال رض ویرا از حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت رض ویرا از حضرت نصیر الدین  
 چراغ دلهوی رض ویرا از حضرت نظام الدین اولیارضا ویرا از حضرت فرید الدین گنجشکر رض ویرا از حضرت  
 قطب الدین تختیار کاکلی رض ویرا از حضرت خواجه معین الدین شتی رض ویرا از حضرت خواجه عثمان بونی  
 رض ویرا از حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رض ویرا از حضرت قطب الدین مود و چشتی رض ویرا از حضرت  
 ناصر الدین ریو چشتی قدس ویرا از ابو چشتی رض ویرا از ابو محمد ایل چشتی رض ویرا از حضرت ابواسحق شامی علی رض  
 ویرا از حضرت علومشاد وینوری رض ویرا از حضرت ابوسپه البصری قدس سره ویرا از حضرت ابوالخیر  
 المرعشی قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم بن ادیم قدس سره ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره  
 ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علی نبینا  
 وعلیه السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم سلسله قاریه فخریه  
 ابواسطه وازوه امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن علیه الرحمة  
 والعفرا از حضرت شاه محمد عظیم دلهوی قدس سره ویرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سره  
 ویرا از حضرت شاه نظام الدین اولنگ آبادی قدس سره ویرا از حضرت شاه کلیم الله شاه جهان آباد  
 قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد بجلی مدنی قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سره ویرا از حضرت  
 شیخ محمد حسن قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد غیبات نور بخش قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد علی  
 نور بخش قدس سره ویرا از حضرت سید محمد نور بخش قدس سره ویرا از حضرت شیخ خواجه ابواسحق  
 حیلامی قدس سره ویرا از حضرت سید علی سهدانی قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمود قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ علاء الدوله سمغانی قدس سره ویرا از حضرت شیخ نور الدین المشهور به بالکپنی  
 قدس سره ویرا از حضرت شیخ احمد جوز فارابی قدس سره ویرا از حضرت شیخ رضی الدین علی الاقدس  
 قدس سره ویرا از حضرت محمد الدین بغدادی قدس سره ویرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ غمبارین باسره قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابونجیب عبدالقاهر قدس سره ویرا از حضرت  
 محبوب بجانف غوث صدانی میران سید محی الدین شیخ عبدالقادر حیلامی علی نبینا وعلیه السلام  
 ویرا از حضرت ابوسعید المبارک مخدومی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن علی النکاری

سلسله قاریه فخریه وازوه امام علیه السلام



قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالفرح طرطوسی قدس سره ویرا از حضرت عبدالواحد بن عبدالغنی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابوبکر شملی قدس سره ویرا از حضرت ابوالقاسم جنید بغدادی قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجہ سری سقطی قدس سره ویرا از حضرت خواجہ معدود کرخی قدس سره ویرا از حضرت امام علی موسی  
 رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت  
 امام حسین علیه السلام ویرا از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت خاتم النبیین  
 سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله ششتمه قدوسیہ بواسطہ سیدہ شہیکہ قدوسیہ  
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا علیہ الرحمہ والغفران از حضرت سید امیر الله تہا تیسری قدس سره  
 ویرا از حضرت شاہ فاضل قدس سره ویرا از حضرت شاہ محمد حیات قدس سره ویرا از حضرت شاہ  
 امان الله قدس سره ویرا از حضرت سید شاہ بھیک قدس سره ویرا از حضرت شاہ ابوالمعانی قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ داؤد قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الہی قدس سره ویرا از حضرت  
 قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی قدس سره باقی بدستور سابق سلسلہ علیہ قلندریہ  
 اولیسیہ اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبدالرحمن علیہ الرحمہ والغفران از حضرت  
 مولوی شاہ نور الدینی قدس سره ویرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره ویرا از حضرت شیخ  
 محمد شریف نیاولی قدس سره ویرا از حضرت شاہ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره ویرا از حضرت  
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیہ وسلم  
 بسلسلہ علیہ شطاریہ اجازت و خلافت رسید قطب مان حضرت شاہ عبدالرحمن علیہ الرحمہ  
 والغفران از حضرت شیخ باب الله میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت شیخ باکو قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ بیع الدین میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت سید دیوان راجہ میدنی پوری  
 قدس سره ویرا از حضرت مولانا شاہ بازہاگل پوری قدس سره ویرا از حضرت سید حسین نگیری  
 قدس سره ویرا از حضرت محمد غوث گو ایامی قدس سره باقی بدستور سلسلہ علیہ نقشبندیہ  
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاہ عید الرحمن علیہ الرحمہ والغفران از حضرت شاہ غلام  
 احمد ہوی سلسلہ لہ تعالی ویرا از حضرت شاہ ابوالقاسم قدس سره ویرا از حضرت مرزا نظر جان

سلسلہ نقشبندیہ شاہ بھیک قدس سره

سلسلہ نقشبندیہ شاہ بھیک قدس سره

سلسلہ نقشبندیہ

سلسلہ نقشبندیہ

سلسلہ نقشبندیہ شاہ بھیک قدس سره

قدس سره ویرا از حضرت شاه حاجی محمد عابد قدس سره ویرا از حضرت محمد زبیر قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجه محمد نقشبند قدس سره ویرا از حضرت خواجه معصوم قدس سره ویرا از حضرت شیخ احمد محمد و العالی  
 قدس سره ویرا از حضرت فانی فی الله خواجه باقی بالله قدس سره ویرا از حضرت خواجه ابوالکلی فی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه درویش قدس سره ویرا از حضرت خواجه زاهد ولی قدس سره ویرا از حضرت خواجه  
 ناصر الدین محمد الله احراز قدس سره ویرا از حضرت خواجه یعقوب چرخمی قدس سره ویرا از حضرت خواجه  
 بهاء الدین نقشبند قدس سره ویرا از حضرت سید امیر کلال قدس سره ویرا از حضرت خواجه بابا سکا  
 قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی رامینی قدس سره ویرا از حضرت خواجه محمود وقلوی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه عارف ابوگری قدس سره ویرا از حضرت خواجه عبد الخالق عبده وانی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابو یوسف بهدانی قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی فارمدی قدس سره ویرا از  
 حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی قدس سره ویرا از حضرت سلطان العارفين حضرت بایزید بسطامی  
 قدس سره ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ویرا از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سره  
 ویرا از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه ویرا از حضرت سلمان فارسی قدس سره صاحب  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ویرا از حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق علی نبینا وعلیه السلام ویرا  
 از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم چهارم و زوکریت  
 و قواد متعلقه آن باید دانست که ارادت منشاء دوستی عظیم و تخم سعادت رجوع بحضرت کیم  
 است تا حتمالی بدین صفت بر روح بنده نیچی نمیکند ارادت نمی آرد و در آمده وین و مشایخ الهی  
 اختلاف است در اینکه بیعت فرض است یا واجب یا سنت یا استحباب گسائیکه فرض گفته اند  
 بران دلیل می آید و آیه کریمه را یکی اینکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله واتبوا الیه الوسیله  
 دوم اینکه اتبع سبیل من اناب الی میگویند که اتقاء وسیله و اتباع سبیل سبک انانیت بخدا  
 آورده است امر بیعت است و مومنان را رسول خدا صلعم واصل هیفده امر را می اشاعت فرض  
 است و ما و امیکه دلیل بر نفی اراده فرضیت ازال امر قائم نشود کفر و کرون وی از تحقیقتن جائز  
 نباشد و اینجا هیچ دلیل بر نفی این اراده یافته نمیشود و چنانچه بعضی مفسرین این آیه را آیه کریمه را  
 همچنین تفسیر کرده اند و گسائیکه قائل بوجوب بیعت اند صیغه امر را درین آیه بر وجوب حمل میکنند

بیان اختلاف اهل حق در فرضیت و وجوب بیعت  
 ۱۳۳۰

و میگویند که اگر سبیت فرض بودی منکر آن کافر شدی و جابر سبیت بالاتفاق کافر نیست و کسانیکه  
 مستحب میگویند صیغه امر را بر استحباب حمل کرده میگویند که اگر سبیت فرض یا واجب بودی بزرگ  
 آن از جانب شارع و عیدی و وارو شدی و تارک آن فاسق بودی و حال آنکه چنین نیست <sup>عنه</sup> <sup>آیت</sup>  
 اینمقدّم حضرت مولانا قدس سره العیز ارشاد کرده اند که سبیت و رزنان رسول صلی الله علیه و سلم بیانات  
 مختلفه بوده است اول سبیت برای اسلام دوم سبیت برای جهاد سوم سبیت برای ترک معاصی  
 و استقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعون  
 الله بئذ الله فوقهم فمن نکث فاما ینکث علی نفسه و من اوفی بما  
 عاهد علیک الله فسیؤتیہ اجر عظیم او ذکر ثانی در تواتر تعالی لقد مرضی الله عن  
 المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجر ففعل ما فی قلوبهم فانزل السکینه  
 علیهم و اتاهم فحماً قویماً و مغانم کثیراً یاخذونها و کان الله عزیزاً حکیماً او ذکر سوم  
 در تواتر بجا نیاید آنها النبوی اذ جاءک المؤمنات یتبایعنک علی ان لا ینفرن علی الله  
 شیئاً و لا ینفرن و لا ینفرن او لا ینفرن و لا ینفرن و لا ینفرن و لا ینفرن  
 بکن اید النور و ارحلین و لا یغصینک فی معروف فبکعبه من و استغفر لهن الله ان  
 الله غفورٌ رحیم و وقع استیجاب حضرت مسلم از زمان خلفا را شین و ائمه نادیمین المهدیین الی الان این  
 سنت سنیه فیما بین مشایخ جاری و راجح بوده است و در حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه  
 فقد مات میتة جاهلیة و عیدی نیز بزرگ آن وارو شده کوه صحت منی حدیث بطور محدثین کسی را  
 سخن باشد و در تصویرت سبیت برای مردان و زنان بموجب مراد و سنت رسول الله از رویات  
 درین است الماطلب خدا را سبیت ارادت بلا شبهه واجب است زیرا که چنانکه بی القفال بن  
 بامر و طفل پیدا میشوند مگر نادراست همچو آدم و حوا و عیسی علیه السلام همچنان طالب سب ارادت و مشایخ  
 نیز سب مگر نادراست همچو اوس قرنی و بعضی دیگر بلکه او شان هم سبیت باطنی پیران رسیده اند بقول مولو  
 معنوی قدس سره العیز شعر پیران بگرن که بی پیران سفره سبست بس پر آفت و خوف و خطر  
 هر که ادوی مرشد منی در راه شد و از غولان مگروه و در چاه شد هر که تنمانا در این ره برید و هم چون  
 سبیت پیران رسیده فقط اکنون باید دانست که عملی صوفیه را در سبیت و ارادت استخلاف است

صاحب آفتاب سالانوار سنبله یعنی بیعت دست مرید گرفتن و مراد را پند و نصیحت فرمودن مرید را اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و برگزیده وی عمل کردنت و آراوت از عادت قدیم اعراض نمودن و نصیحت پیر و مرشد از گوش زدن جان نشیندن قبول کردن و در یاد حق بودن است و بیعت و بیعت و بیعت تا دست بدست پیر نهد و پیر بر سر مرید مقرران نراند و ویرازقه نهد مراد از خرجه پارچه جامه یا خرجه آراوت و کلاه است و بعضی خرجه و مقراض از شتر لظ لازمی شمرده اند اما در استعمال بجای می رسیده که ترک آن بیچاکس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لایکون مرید استی لایاخذ شیخ شعر امنه و لایعطی له خرجه و وزیران حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز فتوی شده بود که بی بیعت آراوت درست نبود انتمی دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز و بیعت همین قدر بود که در روز و شب کلام وقت که کسی درخواست بیعت میکرد او را رو بروی نشانیده اول فاتحه موافق معمول مندرج نوبتانی خوانده سرود دست مرید بهر دو دست خود گرفته میفرمودند که ای پادشاهان بزرگان رسید است قبول کردی و میگفتند که درم و فقه دوم میفرمودند که آنچه خدای سبحان تعالی ما را به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردید میگفت قبول کردم و فقه سوم میفرمودند آنچه بطیفیل بزرگان متاع ما را حاصل و وصل گشته شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعد میفرمودند مبارکباد من بعد شیرینی اگر موجود میبود ازان بد راست برداشته بمرید میدادند اگر او نذر گذرانید آنرا قبول کرده لفظ شما باش میگفتند و دیگر هیچ تعلیم و تلقین عند البیعه معمول نبود و در بیعت اناث حضرات دستور این بود که گوشه چادر یا رویه مال کلان بهر دو دست خودی گرفتند و گوشه دیگر آن مرید بهر دو دست خود نفس میگفتند و ایجاب و قبول بیعت بطرفی مرقوم الصد در میشد و براس اناث غالباً برداشته نشان پنجه دست از چندان ثبت کرده میفرستادند و شخص متوسط و کالته ایجاب قبول بیعت میبنا تا صحت بصر بحضور خود آن دستور است بجا نرند اشند بعد صنعت همه ستورات بحضور آمده نبرایت حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصد ابراهیمانی انداختند هرگاه مرید درخواست شجره میکرد و پیر میسرند که شجره کدام سلسله سنجایی اگر او تعیین آن برای حضور میگذاشت حضور برای نوشته و اوان سنجبه قادریه و الا هر کدام سلسله را که اوستدعی میشد پشاه تاج الدین احمد صاحب ایامیان عزیزانند حساب خواه نویسنده و بکارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آنرا آن بدست مبارک خود او را عیارت

بیان اختلافات طایفه مرید و بیعت و آراوت

دستور حضرت مولانا بیعت

و سخط میفرمودند اجازت این سلسله عالیقبلان صاحب او فقیر عبد الرحمن و بعد منصف بهر عبارت  
 مذکور تعلیم دیگری نوشته میشد حکایت و نیز مقام روزی کترین بر آن مخطور شد که حضرت مولانا و اطمینان  
 تجرد و خواست طالب و را مشرف به قبول بیعت کفر مایند و بلا لحاظ حال بزرگان سلف چنین معلوم  
 میشود که بعد امتحان صداقت ارادت و دریافت استعداد و مرید دست با و میدادند و همیشه بیعت  
 حضرت مولانا بر بنظره مشرف گشته در ضمن یک حکایات ارشاد کردند که سلطان المشائخ قدس سره  
 بلا تامل و تأخیر مرید بیکه و ندان آنکه طریقه حضرت شیخ المشائخ فرید الدین گنجشکر قدس سره چنین نبود  
 و در سبب آن سلطان المشائخ قدس سره بدینطور ارشاد فرمودند که اراده من برای عزت بوده  
 سپردستگیر من برای نوشتن نقود و اعطای آن بجا بتمندان امر کردند حسب حکم میگردم لکن خلاف  
 طبع خود بسیارم حضرت گنجشکر قدس سره فرمودند که ترا اندر میان خلق مینماید بود و فیض بخلی همیشه بدو  
 بدل خود متامل شدم فرمودند ترا درین باب تامل چیست اگر فریذ را حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا  
 و تمامی مریدان سلسله خود را همراه خود اجازت گرفت در بهشت نخواهم رفت و الا مرج تو در روز خوشم  
 آرزای آنکه پسین صادق القول است پس از آنوقت بر که درخواست بیعت میکنند بدلم می آید که بزرگوار  
 این را بجنبت گنم بعد فرمودند که در سیرالاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کترین عبارت  
 سیرالاولیا را در بنیام ثبت مینماید - در سیرالاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاء الدین برنی در  
 حسرت نامه خود آورده اند که من وقتی خدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراف تا پادشاهت بجاورد  
 میشد مشغول ران روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آوردم و در آن راه ایحال بخاطر  
 گذشت که مشائخ ساعت در گرفتن مرید امتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم علم خود علم و خاص  
 دستگیری مینماید و دست بیعت میدهند خواستم که درین باب سوال کنم شیخ نظام الدین از اجماع  
 که مکاشف عالمست بر بنظره من واقف شد و فرمود که هر چیز را از من سوال میکنی و این همیسی که  
 من بی تقیثش آید گانز او دست بیعت میدهم فرمود که حقیقاً در هر عصری حکمت بالغه خود را  
 نموده است تا در مردم آن عصر رحم و عادتی پیدا می آید که با طبیعت و مزاج اهل عصر دیگر نمی ماند  
 اصل را ارادت انقطاع مرید از غیر حق است و مشغول مع الله و سلف تا انقطاع کلی نمیدیدند و نسبت  
 نمیدادند اما در عصر شیخ ابو انجیر ابو سعید که آتی بود و از آیات حق تا عصر شیخ سید الدین بلخیزی

عبارت سیرالاولیا

و از عصر شیخ شهاب الدین سروروی تا عهد دولت شیخ فرید الدین بر درهای این پادشاهان مین  
 هجوم خلایق میشد و از هر طائفه از ملوک و امارا و معارف و شناسایان و دیگر می آمدند و خود را از خوف  
 بنیاد آخرت و رنپناه این عاشقان خدای انداختند و این شایخ دست بعیت بخاطر عامه میداد  
 و سچاکس نتواند که معاملات محبوبان خدار اقیس علیه سازد که ایشان هجوم بدان میگرفتند من هم  
 بکیرم آدمم در جواب سوال تو که در گرفتن بعیت احتیاط و دلاسانه کنیم بکیر است که بتو از شنیدم  
 که بسیار آن از و ادا را دست من دست از معاصی باز میدارند و نماز جماعت میگذا ند و به او را در اول  
 مشغول مینباشند اگر من هم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از مقدار خیر که از ایشان  
 در وجودی آید محروم شوند دیگر بی آنکه در خاطر بگذرانم یا التماس و توسل بکنم یا شفیع برسان  
 آرم شیخ کامل مکل در دادن دست بعیت مرا اجازت داده است و می بینم که مسلمانان بعضی مضطرب  
 و مسکینت بر در من می آید و میگویند که از خجسته گناهان تو به کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن اوست  
 باشد دست بعیت میدهم خاصه زبانی صادقان میشنوم که ارادت من اهل بعیت را از معاصی باز میدارند  
 و سبب دیگر که اقوی اسباب است آنست که روزی شیخ فرید الحق و الدین دوات و قلم از پیش  
 خود بردارند و فرمودند که تعویز بنویس بجایتمندان بده چون در من اثر الهی مشاهده کرده فرمود که  
 تو همین زمان از نوشتن دعا ملول شدی و از زمان که حاجتمندان بسیار بر تو خواهند آمد حال تو  
 چه خواهد شد من در پهای شیخ افتادم و گریه کردم که محذوم مرا بزرگ گردانیده و خلافت خود فرمود  
 و من مردی عیلم از احتیاط خلق متصرف بودم این کار بزرگ است اندازه من سچاره نیست همین اجازت  
 محذوم و نظر شفقت در کار من کافیت چون عرض داشت من شنید فرمود اینکار از تو نیکو خواهد بود  
 من در بیابان احاح کردم و خواهر را از غدر خواستن من حالتی پیدا شد راست بزشت و مرا از بویتر  
 طلبید و پیش خویشستن فرمود گفت نظام بدانکه فردا اسعود بنده را در درگاه بی نیازی آبروی بود  
 یانه اگر خواهد بود من با تو عهد میکنم که پاسی در بهشت نه نعم تا ایشانرا که تو دست داده با خود و بهشت  
 نیزم بر نیوت سلطان المشایخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافت بچنین داده اند و اینکار گاهی بگو می آید  
 نمیدانم آنکه همه مجرد طلب بر کار اند بجهله و چاره و دروغ و تقویه دست و بیچار نازک نمیزند از ایشان  
 چگونه خواهد آمد و من برای العین مشاهده کرده ام که شیخ من از دواصلان درگاه الهی است و از نفع

تایان خواند

که باینید و جنید و دیگرستان عشق الهی جاها نوشیده اند او هم نوشیده بود و در باب کسانیکه من  
 ایشانرا دست بیعت میدهم آنچنان سخن گفته باشد و عهد شده من آنرا هم که از بیعت مانع شوم فایده  
 جلیله در منافع بیعت ارشاد میگردد اول فایده بیعت اینکه نزد مسووقیه کرام مرید میجو بیعت از  
 گنا مان با مضی پاک و صاف میشود و همچو طفلی که از شکم مادر پاک از مصیبت پدایش شود و چنانچه در حدیث  
 آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له و مثال مرید تائب در نحو بیعت ماسبق مثل آنکس است که از کفر  
 در اسلام داخل میشود و دوم اینکه حفاظت و حراست مرید خود بر مرشد لازم میشود و در دنیا نیز معنی المصائب  
 بدو گماری او میرسد بشرطیکه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوم اینکه وقت رسیدن آثار موت  
 گرسنگی آنچنان میباشد که مختصر یعنی صاحب نزع میخواهد که اگر تمام جهان را در دهن من اندازند یک لقمه  
 و تشنگی آنچنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یک جرعه نایم در آنوقت سخت ابلیس لعین شراب و طعام نمیدهد  
 بلکه کفر تلقین میکند و سیگورید که اگر کفر اختیار میکنی شراب و طعام بدیم در آنوقت بر گرسنگی و تشنگی صاحب کفر  
 و از مکر شیطان ایمان سلامت بدون دشواری میباشد و در همچو وقت مرشد در میان شیطان و مرید خود  
 حائل میشود و شیطان را نزدیک وی رفتن سختی و بد بعضیها تعالی ایمان سلامت میرود چنانچه  
 امداد مرشد در عالم برزخ نیز میسر میشود و شفاعت پیر مرید از او آرزت مشهور و معروف است این  
 فوائد و روح عامه مریدین است و برای طالب صادق و ارادتمند و اثنی که مخلوص محبت و بصدق است  
 فانی فی الشیخ شده باشد فایده جلیله اینست که سبب احوال و کمال شیخ در ذات فانی پیدا میشود و بقدر  
 قنای خود او لا بد دولت فنا فی الرسولی و ثانیاً بظمت فنا فی اللهی میرسد و برای توضیح و توضیح آن میباشد  
 چند حکایت مناسب بمقام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد و حکایت شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده  
 مرید گردید و بخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از موافقت آن  
 چگونه پاک شوم پیر امر کرد که ستغائی مردم اختیار کن اند تعالی سبیلی بر ای تو خواهد گشتا و چنانچه شخص  
 مذکور حسب الامر مرشد خودش خدمت ستغائی مردم اختیار کرد روزی بر چاه در حوا آب نیکشید  
 یک کس اسب سوار در آنجا رسیده آب بزودی طلب کرد و در نو نشانیدن آب اندک تا نرسد سوار از کوه  
 عطش تاز یانه بروز ستغائی مذکور ضرب تازیانه خورده آب نوشانید همینکه برای نوشیدن آب سرفرو  
 شیرینی برفق سوار بفرورزد که سرش از تن جدا گردید و بچو کشتن او حجاب از چشم قائل بر آشته

و ولی گردید و بمهرتبه عالی رسید شادان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و مشک گذاری کرد  
 عند الاستفسار مردم مرشد او ظاهر کرد که بر بلبلو امین بود که آن سوار بر ابراهیم قتل یک قطبیه مانورفت  
 الله تعالی بیغافل در میان آورده و کشتن او سبب محو خونهای سابق و حال که زنده آیکس بود گردید  
 و علاوه بر آن از عنایت الهی بدربند ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیر پرستی بود ارشاد شد  
 که حضرت سلطان المشایخ قدس سره با پیغمبر و آنقدر تعشق داشتند که روزی با خواص خلفا  
 خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود خواهد نمود اگر نصیبت شیخ فرید گنجشک تجلی خواهد شد  
 خواهم دید بالا نخواهم دید فقط این لفظ اگر چه در ملفوظات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده  
 و مثل اینکه از بزرگان در پیر پرستی که صادر شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود او را  
 پیغمبری احتیاج اقتدا بطرف بربخ پیغمبر خود متوجه شد آنحضرت صلعم مع پیغمبر مطلقش تشریف آورده فرمودند  
 که اینک مطلوب تو حاضر است بگم عرض کرد که من از دست حضور ینبیکم از دست پیغمبر خود خواهم گرفت  
 حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیروتانا اینجا نیست اگر از دست او نخواهی و در منزل آن طرف او رسیدن  
 میتوانی عرض کرد که بهو بخارفته از دست پیغمبر خود خواهم گرفت از دست حضور ینبیکم چنانچه از مکه  
 کوچ کرده و در منزل آن طرف رفت و عند الرجوع از دست پیغمبر خود یافت فقط از شنیدن اینکلام محمد  
 خا نصاحب پرسیدند که بظن علماء اظاهر و بنیام اعراض پیدا میشود در راه که هرگاه مریدان و کجا طایفه  
 زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس سلام او بجای باقی ماند حضرت مولانا ارشاد کردند که اعراض علماء  
 ظواهر بدین سبب است که آنها شنیده که بود چشم خود نموده تمام جهازا که بودی بنیاد فی الحقیقت  
 نیست که آن شخص بدولت پیران مرتبه یافته بود که بجز و خواش او پیغمبر صلعم مع مطلقش تشریف  
 آورند و اسکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود از حضور معاتب میشد بلکه عین پسند  
 خاطر اقدس صلعم اقتاده سخن درین بود که شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره  
 اجازت خلافت از کده ام شده است ارشاد شد که در کتاب فائد که در سلوک است  
 دیده ام که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس الله سره بر کنار چشمه باولی خود  
 نشسته بودند ناگاه از میان آب سجد دست نمود ارشد حضرت سلطان المشایخ کلاه خود بر آن سبب  
 نهادند پیغمبر دست کلاه را گرفته خائب شد مردم حضار استکشاف این سر کردند فرمودند که این سبب



بوعلی قلندر است که ابو باوصت استعدا و عالی نسبت بیعت ظاهر بی نداشت بنا بر بیعت پیش مراد  
 بودند من اورا خلعت خلافت داوم از پنجکایت معلوم میشود که حضرت شرف الدین بوعلی قلندر  
 نسبت چشمتبه نظایر سلطان المشایخ و نسبت کبرویه از حضرت شمس تبریز قدس سره داشتند  
 حکایتی در فرمودند که دروشی بخدایت عبدالله شطارا را در حضور می داشت چون بر دروازه رسید  
 حاجبان در مانعت کردند و نماند اشقتند که اندرون برو آن درویش کشاکشی کرده در حضور حضرت عبدالله  
 رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده آن درویش عرض کرد که ترحم با ادبی بخدا نرسیده  
 یعنی اگر او بیکدم مراندون کی راه میدهد بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط سوا لوسه  
 ابو الحسن استفسار کردند که در بیعت حضور می هر بشرط است بانه فرمودند که حضور بر دیدار خدمت بشرط  
 بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مردان از نزدیک دارد و استیقرار کافی در بیعت است  
 اگر چه در ظاهر ملاقات بنمایند نگردد و بداند چنانچه کج الدین کبری ابو بکر سلسله باف را که مرد حضرت  
 بودند در شهر کعبه بنا بر شاد و هدایت خلق فرستادند و کدام پارچه مبارک خود بهم دادند که طفل با او  
 ازین تقیر ارادت دارد و بدو تسلیم کن چون حضرت ابو بکر سلسله باف در آن شهر رسیدند می بینید  
 که چند طفلان لعوب و بازی میکنند و یک طفل پارچه طفلان جمع کرده نگاهبانی میکنند چون آن طفل  
 ابو بکر سلسله باف را دید گفت تا کی نگاهبانی پارچه طفلان کنم آنچه پارچه با امانت آورده اید را اسپه  
 خاب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که با خدا بایند  
 شاید مشغول گردید فقط یا اینکه کسی دیگر که حاضر است و کلمات بیعت از طرف خائب کند بعد از آن محسوس  
 بدو بیعت کند دست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معاند کرده معینند که مردان آن حضرت  
 از طرف زوجه و مادر و همشیره خانبات خود با دست پیچ شده در وطن خویش رفتند و بیعت از طفلان  
 خود نامیگر نماند فقط بشمارت در ماه شوال ۱۱۴۲ هجری یوم جمعه محفل سماع بود حضرت مولانا قدس سره  
 در محفل مسجد جانب حجره و قوالان بر سهیله تریه طحفه مسجد جانب شرقی گشته بودند و اهل محفل در ریه شتر تما  
 و غریبا تما و قاعده آتما شای تجلیات رحمانی مینمودند و این کترین خدام ادب بار بزرگ فاصله بواجبه حضرت  
 دی رضی الله عنه مستعد بود و متاب خان قوالان با از وقت مشرف مشرف بیعت گشته این بداد او  
 حضرت امیر خسرو علیا رحمه الله علیه آج رنگ بی اسی مارنگ بی آند بداد او سوری گهر من بی رنگ بود

بوعلی قلندر است  
 حضرت شرف الدین  
 حضرت ابو بکر سلسله باف  
 حضرت امیر خسرو علیا رحمه الله علیه

بیت و کلمات

نظام الدین اولیا و او تو منته مائی پرشن سبے باسماح آن حال وی رضی الله عنه متغیر گردید از سوزش  
 دل بر چه مبارک طاری و آب بر حصاره نور جباری گشت از عوام و خواص کتر کسی باشد که از خطا اجابت  
 و لطف آن صحبت باریک محروم مانده باشد در آنوقت خوش فرمودند که نورانه کجائی پیش میان خود از پیش  
 رسانندم فرمودند که بیک گوهری بهایشما سیدم عرض کردم که عنایت شو و ارشاد کردند که آنچه حضرت بخت  
 حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سرها شبارت داده بودند مانیز بشما عده میکنیم که بغیر شما و همه  
 مریدین و مخلصین و اتباع شما بخت نخواهم رفت از فوطه ضعیف و خشوع سجده تمنیت در قدم رحمانی بود  
 ساخته معروض داشتم ع برین فرود که جان فشانم رواست به شعر شکر کردن کی تو انم ز نور آتشی  
 شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو به فطوبی للمریدین و لشیری للمخلصین و الحاضریین و الغائبین من المصنوعین  
 و الغابریین رباعی نازم بخشم خود که جمال تو دیده اند به انعم سبای خود که بگویت رسیده اند به مردم  
 بوسه زخم دست خویش را به گال و اسنت گرفته بسوچم کشیده اند فقط نور ثابث مشتمل شمش  
 لمعات لمعات و ان راجابت و عا نجلوت کعبه شریفه و حصول قرب بقرت حضرت  
 النبی صلی الله علیه و سلم و ردینه منوره و فضائل در و و حکایات متعلقه آن  
 سخن در راجابت و عا و کعبه بود فرمودند که در کتابی دیده بودم که اگر طواف بیت ربی در تنهایی مسیره آید  
 اذ ان ساعت بر چه دعا کند مستجاب است الا ماشاء الله تعالی چنانچه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره  
 در تنهایی طواف با حدای سجانه تعالی خلوت یافته بودند تعالی گفت هر چه میخواهی بخواد عرض کرد طلبا  
 از من گناه صادر نشود نذر سید که این نخواهد شد یعنی عفت از گناه نمیدهم تا نشان عفا می ظاهر گردد  
 عیده و عای دیگر خوانند مستجاب شد من نیز روز بعد نماز ظهر با دو سه در بستان در بر زخم سینه  
 سببش من ساکن به گل بوهرم گفت به بنید که کعبه خالیست اینوقت هیچ نشرف نیست منکه با و منو بودم  
 که بسته دو دیده طواف شروع کردم بیک اسبوع یعنی هفت بار طواف تمام کردم و دو رکعت نفل خواندم  
 در اسبوع دیگر چهار بار طواف کرده بودم که در بقیه اسبوع ثانی دو سه کسان شریک شدند که من بخند ام  
 پرسید که در نیز هفت دعا حسبت بخواد فرموده باشند مستجاب شد بانه ارشاد کردند که البته بهر چه  
 از که م الهی مستجاب شد در شریح آن اینقدر فرمودند که دعا کرده بودم که خداوند اهرام خدای نشان  
 که مرا بتواد اصل گرداند لیکن چنان باشد که نزد تو کامل باشد و نزد من نیز کمالی و متحقق شود و اگر نزد تو

تو کامل باشد و هرگز آن آگاهی نبود یا بالعکس آن پس زمان مطلب برینی آید و تعالی اجابت کرد و در این  
 ملاقات مولوی عبدالحکیم صاحب که از بزرگان سن بودند مشرف ساخت سخن در فوائد  
 درود و حصول فیض از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود فرمودند که فوائد و نتائج درود از  
 حصه اختصاصی است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث از جمله آنکه با جاوید صحیح و روایات  
 شریف یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رساله خود نوشته اند که اول از فوائد صلوة برسد  
 کائنات صلی الله علیه و سلم امتثال امر الهی و موافقت او سبحانه تعالی و ملائکه او عز اسمه منطبق آیه کریمه  
 ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آله و سلم الذین آمنوا صلوا علیه و سلم تسلیما و دوم وصول عشر صلوة و  
 رفع عشر درجات و ثبوت عشر حسنات و هجده عشر سیئات از جانب خدا می سجانه بموضع فرستادن و یکجا  
 سووم اجابت و عا که اول آن در رو باشد چهارم و هجده شفاعت سید انبیا صلی الله علیه و سلم  
 در حق مصیبتی که شهادت آنحضرت صلعم مصلی را ششم و هجده شرف و هجده شرف و هجده  
 بر باب جنت بهنم بخون مصلی با آنحضرت پلئیر از دیگران روز قیامت هشتم متولی گشتن آنحضرت جمیع  
 مصلی را در روز قیامت نهم کفالت جمیع مهمات و قضای حوائج مصلی و مغفرت جمیع ذنوب و هجده کفالت  
 جمیع سیئات یازدهم محسوب شدن در رو بجای افضل صدقات دوازدهم تفریح کرب شغای کسرم  
 و دفع خوف و بجز سیزدهم اظهار برات ششم و نهم و چهاردهم حصول رضای الهی محبت وی تعالی  
 و رسیدن رحمت از خدا و ملائکه او بر مصلی پانزدهم پاک و تمییز در عمل و مال شانزدهم طهارت ذات و صفات  
 قلب هجدهم فاعنت مال و حصول برکت اسباب امون اولاد و اولاد و اولاد هجدهم نجات از اسوال قیامت  
 نوزدهم آسانی سگرات موت بیستم خلاص از مهالک دنیا و مصالک روزگار و نوزدهم آخرت بیستم  
 نفی فقر و اعدام حاجت بیست و دوم سلامتی از اتساع غل و هجدهم تارک صلوة بیست و سوم  
 تطیب مجلس بر تزلزل رحمت بر جلسای محفل صلوة بیست و چهارم توفیق روزم و بر بریل حرطه و بیست  
 قدم در انحال بر آفات و نجات ازان در طرقة العین بر خلاف حال تارک صلوة بیست و پنجم رضای  
 مصیبتی و لذت در حضور فالق النور صلی الله علیه و سلم بیست و ششم از او با محبت حضرت سید الانام  
 علیه الصلوة و السلام و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثیل نبیال وی علیه السلام در چشم مصلی است  
 ایمنی من بعد فرمودند که گفرت در رو بلا شبهه موثقل حضور آنحضرت است صلی الله علیه و سلم چنانچه

در سفر مدینه منوره که مکتور بود و بودم لبواری شتر میرفتم در آنجا راه دولت حضوری وی علیه الصلوٰه  
و السلام بار بار حاصل میگشت و بعد رسیدن بدین طایفه از راه فرید عنایت و التفات که بحال این سینه  
سندول بود اشارت شد که قریب تر باشد عرضش و که در وقت خود عرض کردم ارشاد شد قبلک علی عرض  
حضار بلا خطه فرید عنایت رشک برزند و گفتند که بحال بندی اینچنین التفات عجیب است چون آنوقت  
حضور باقوم عرند اشتم که بر برکت حضور علم ظاهری از معقول و منقول و حدیث و تفسیر نصیب من گردید  
امید وارم که با علم جنید و شعلی هم بهر و مند شوم الحمد لله حق حمد و الصلوٰه علی خیر خلقه که مقرون با حاجت که  
چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کتابی داشته از دست مبارک خود در اصطلاح کنایه من جمله لب آن  
رسیدم اللهم صل و سلم علی محمد و آل القدر احسانه بعد از ارشاد که هر که با خلاص و مخصوص و خوش بود  
تمسک کرده است بمرد رسیده است برای تصدیق این معنی چند حکایت که دیده ام و شنیده ام نقل میکنم  
از جمله چهار حکایت شیخ عبدالحق نوشته اند حکایت اولی مردی را دیدند که در طواف سعی و  
سائر اوقات و مناسک حج جز در دو بدعای دیگری پرداخت گفتند چرا از او عیب ما نوره نخوانی گفت  
من حمد کرده ام که شریک منازم با در و چینی دیگر را و همیشه آنست که چون والدین وفات یافت  
روی ویرا دیدم که بر شکل چهار شده است از مشاهده اینحال ندوه بر من غلبه کرد پس بچون آب فتم  
و پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم و دست بدامن او زدم و شفاعت داد که درم و از حبیب  
اینحال پرسیدم فرمود وی آکل را با بود و هر که آکل را با باشد جزای وی در دنیا و آخرت این باشد  
ولیکن والد تو هر شب نزدیک خواب صد بار بر من در دو میفرستاد بدیانت او را شفاعت کردم  
قبول فتاد پس بیدار شدم و روی پدر دیدم مثل ماه شب چهارده شده و در وقت دفن نیز از ما  
شنیدم که میگویی سبب عنایت و آمرزش الهی اجل و حلا بوالد تو صلوه و سلام فرستادن او شد  
بر رسول صلی الله و سلم حکایت دوم جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه در وی با چه جمیع الجوامع  
آورده است که این عساکر در تاریخ خود از شخص ابن عبداللہ روایت میکنند که ابو ذر از احد را بعد از موت  
در خواب دیدم که در سما و دنیا با ملک امامت نماز میکند گفتم این در چه بچه یافتی گفت بدست خود  
چهار هزار حدیث نبوی نوشته ام در نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم میباشتم حکایت سوم  
پیر زمره بعضی از صلحا رسیده نزار در قرض بود صاحب دین مرا فرمود آن انفاضی کرده قاضی بدست کجا

در آنای راه مدینه منوره  
باب در صورتی باشد  
خطاب بقریب  
نی می علیه السلام  
ذکر عنایت کار  
بدست مبارک  
صلی الله علیه و سلم

روی با نور است  
که بدست شریک  
شده بود شفاعت  
بمهر صلی الله علیه و سلم  
بگفتند آن در این  
وقت خواب دیدم  
مثل ماه کامل شد

ابو ذر از احد را بعد از موت در خواب دیدم که در سما و دنیا با ملک امامت نماز میکند گفتم این در چه بچه یافتی گفت بدست خود

ملت داد آنقدر صلاح از پیش قاضی برآمده در خواب بتفرغ وانگسار در حضرت پروردگار بیدار و خوانی  
 برسد بار صلی الله علیه وسلم شغول نشست در شب بخت و منعم از ماه در خواب دید که قاضی میگوید  
 حقیقه الله تعالی وین ترا میبندند ز علی ابن عیسی و زبیری بر او را بگو که رسول صلی الله علیه وسلم سفیراید  
 ناسه هزار وینار در قضای بن بدی هر صلاح میگوید که چون بیدار شدم از خوشحالی رفیق رفیقم لیکن رفیقم که  
 او علامت صدق این واقعه برسد چو گویم آنروز رفیقم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم که امر  
 میفرماید ما با نجش شب اول فرموده بود و بقضای شربت آنروز رفیقم شب سوم بازمی بینم که آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم از سبب زرقتن من میپرسیدند گفتم با رسول الله صلی الله علیه وسلم علامت صدق  
 این واقعه میجویم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا این سخن تخمین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو بر برو بعد  
 از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنج بار پیش از آنکه سخن گوی تخف در دو برین سفیرستی و این از تو حکایتند  
 غیر خداوند تعالی و کرام کاتبین چون پیش و زبیری رفیقم وقعه خواب و علامت بر رفیقم خوشحال شد و گفت  
 هر جا رسول رسول صلی الله علیه وسلم تھا بعد از آن سده هزار وینار بر من بیاورد که در وجه قضای بن  
 خود کن و سده هزار دیگر بیاورد که نفقه عیال خود کن و سده هزار دیگر بیاورد که این امایه تجارت خود کن و مرا سوگند  
 داد که را بطله مودت از من قطع کنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سده هزار پیش قاضی رفیقم  
 تا در حضرت ابو بصاحب بن ادرکم صاحب بن ادرکم صاحب بن ادرکم که مکتوف و مسبوت پیش قاضی در آمد و ناز را  
 شمرم و وقعه را با زبیر نشان رفیقم قاضی گفت این سده کرامت ابن و زبیری را چرا با شد من متولی قصاص  
 این دین تو شدم پس صاحب دین گفت این سده کرامت شمارا چیست من هزار ترم به برات آن  
 از دمه تو از دین خود در گذر دهم و رسول الله صلی الله علیه وسلم پس قاضی گفت نه من از جهت خدا و رسول  
 صلی الله علیه وسلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با این سده اموال بیرون آمدم و شکر مزید بنمونه حق گذاردم  
 فلقد امنت و علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و التیة حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلب علم حدیث  
 در خواب دیدند که میگوید خدا رب لغزت جل جلاله مرا بیا مرزید و تمام اهل مجلس آن که در وی استماع  
 حدیث میکردند بجهت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم که از لوازم قرائت این علم شریف است  
 حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود زنگر ز نابینا محقق شده التزام درود کرد و بکثرت خواند مشی بنوری  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شده در خواست بصارت کرد و غور آید نگشت آنکس با فقیر طافات تا

یکصد روز خوانی در مجلس آنجا  
 و بیخ سینه بدست آید

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس تنگ آمده بود صلا گرفته و حجه نشست و نیت کرد که تا کعبه بر  
از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم کلمه از حجه برخواهد آمد و شب روز به قرات در و به مشغول بود و شب ششم  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد او تشریف فرما شده فرمودند که اگر خواهی لکنه و سپید بیاور از آنجایی که حفظ کلام  
آنحضرت گفت که حفظ کلام الله عنایت شود حکم شد که یک سیپاره پاره بالا هر روز در قرآن دیده بخوان بعد  
در تراویح همین طور خواهی شنوایند چون رمضان شریف رسیده بود آنحضرت در تراویح تمام کرده  
حافظ کلام الله شد حکایت هفتم شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله رفته توبه نماید باقیات  
بپوشد و روانه کعبه گردید در انشای راه آنحضرت بموضع چهارشنبه ببرد و رویش سیاه گردید پیشش تخریب شد  
که بنظر مردم سخت بیوالتی گشت ناگاه شخصی آمده رویش کشاد و دست خود را بر روی سیاهش مالید  
بمحو ما شب چهارم در نشان شد پیشش و من آن بزرگ گرفت بر سید کیستی که با یحیی بن مجرم غریب  
احسان کردی فرمود پس رسول صلی الله علیه و سلم انکس اگر چه شراب خوار بود لیکن هر قدر بکنه از  
در و تخفیف فرستاد رسوائی او که از آنکه دم اللهم صل وسلم علی محمد علی آل محمد بعد بکل معلوم که حکایت ششم  
شخصی در حالت نزع بود و میخندید امام ابوحنیفه رضی الله عنه دیده داشت همانا که کینه از در و از آمد داشته باشی  
جواب داد که راست است اللهم صل علی محمد و آل بعد زسنه و کلام حکایت ششم در کتابی دیده ام که این  
بخزای اعمال حسنه خود در بیات عالیه خوانند یافت و حسرت خوانند کرده که کاش زیاد ازین عبادت  
میکردیم تا زیاد ازین می یافتیم اما خوانندگان در و در آنچنان خیر خوانند یافت که اینها نرا طبع و حسرت  
نخواهد بود حکایت هفتم میفرمودند در پنجاب معلمی یک طفل را تختی زوقضا طالع کور از ضرب تختی بود  
معلم را کمال نداشتند که چند مادر و پدر طفل سستی او کردند که آنچه مقدر بود شد توغم خود لیکن معلم مذکور  
از زاد بجاست آفتاب و هنوز گرفته درجه غرات بنشست و گفت ما او امیکه خدا عوض این طفل شما را نخواهد داد  
و همه طفل متوفی نخواهد شد من از خلوت برخواهم آمد چنانچه در حجه بدر و خوانی مشغول شد از دنیا شد  
بجانه شخص مذکور فرزندی متولد شد هر گاه پدرش طفل نوزاد را پیش معلم آورد و از حجه برآمد حکایت هفتم  
میفرمودند که پدر ابوبصری رضی الله عنهما مبتلای افلاس بود حتی که شب تولد حضرت را به جرائع  
در خانه نداشت مگر کله در و بود بدین دلاوت آن سعیده از لیه حضرت صلی الله علیه و سلم خانه اش  
آشرفین آورده و تمهیت کرد و فرمودند که ترا عسرت بسیار پیش فلان تاجر زفته بیا که بر تو رسول صلی الله

علیه و سلم کثیر از ویار مرآتخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو ستم هزار درود بر ما  
میفرستی و بر آن کسی را اطلاع نیست تا تجربه گویار در دنیا حسب برات حضور درود هزار مینار علامه بر آن نظر  
نموده بود که را به بصری مذکور که اللهم صل علی محمد علی محمد بعد کل معلوم ملک حکامیت دو از دو هم سفر نمود  
شخصی از قوم بخار و مذاولت دره داشت از روی همراه قافلله خود با نرگاو آن محموله غلبه بفرست اتفاقاً او یک  
نبار اسپانش بیشتر رفتند آن شخص مریضه نگاه عقب باند و در آن سالی راه که آنجا آبادی نبود پامی نرگاو و شکیب  
در چاره سازی آن بجالت تنهایی مضطر شد و نزد یک گاو نشست و بدرود خوانی مشغول گشت این سگ  
سه کسان از غیب پیدا شدند یکی بمغاصه صلوات مانده و دو کسان نزد یک مده پامی شکسته نرگاو بدست  
مالیدند که نرگاو بر پای استاده و روان شد بخار و مذکور از آنجا پرسید که شما هستید و آن بزرگ سوگمست  
گفتند نام ما حسن حسین است و آنکه دور استاده است رسول خدا اصلی الله علیه و سلم است ما را بر  
فریاد می تو فرستاده بود بخار مذکور با او از بلند عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیک بر حال غایت  
فرمودند ما از قدس جوس چرامرودم دانشند و نزد یک نیامده ارشاد شد که در زمین تو بومی تا کو از تهنه کشی مای  
لنماز یک نیامده بعد حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از بومی اسیر پیاز  
خام و دیگر نمنات نفرت است بچنان از بومی تهنه حکایت سیر و هم میفرمودند زننه را سپر  
حسین و جمیل بود خود بر او عاشق گردیده میخواست که پیشش با و می صحبت نماید او قبول نمیکرد روز  
او را شتاب بخوارانیده بجالت بدستی و بیوشی مباشرت کنانید و همانوقت حاله که دید هرگاه پیشش  
بپوش آمده از آنحال گاه شکمال ندست کشیده برای کفارت آن گناه را بی بیت الله گوید  
در شبست او مادرش که از نطفه او ساله بود دختر زائیده نبار کتمان زنا بکدام فقیر حواله کرد فقیر روز  
او کرده دختر جوان ساخت و از اتفاقات آن دختر را نادانسته جهان جوان که بچ رفتنه بود مخاح کرده  
داد وقتی که آن جوان را عند التفتیق دریافت شد که سگ او ساله از نطفه او است فوراً او را اطلاع داده چون  
از نطفه غضب قیر ما و خودش بر کند تا استخوانش پرانده سازد و گویا اش و استخوان هیچ نیافت  
با اطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر در بچ است ازان در بچه نظر کرده دید که مادرش در میان باغی  
که نهایت سینه زور شاد است بر تختی نشسته تمامت قرآن میکند اینکس حیران ایضا مشاهده پرسید  
که تو با آنچنان گناه چگونند ما بین در صبر رسید مادرش گفت که شخصی در و او که بر و رسیدت وقت

بسم الله الرحمن الرحيم

خواندش من گوش نهدا می شنیدم بر برکت ساعت درود که حضرت ارحم الراحمین باین درود رسانید  
 لعه دوم نورثالث و حصول فیوض برکات از اولیای حیا و کمالات حکایت اول  
 چون تصور کردم که به نسبت احوال قبور شیک از نفسانیت پاک میسند لهذا رجوع به اهل قبور بیشتر  
 افتاد و اما هر چند اغنایت کرد بیشتر از اهل قبور غنایت کرد چنانچه در ابتدای حال ز روی کلام بزرگان  
 همچو جنید و شبلی و مولانا جمال الدین روم و فریدالدین عطار و غیر هم میدانستم که آنها عقیده و حدیث  
 داشتند و طبیعت باینرا نال برن عقیده بود لکن از کلام علمای خطا بر عدم مطابقت آن با قرآن حدیث  
 مفهومی میشد لهذا آنچه در ایشتم که پنجمین اولیا چگونگی عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز  
 در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از عقیده خود تائب شده باشند مباد این اعتقاد خلاف مرضی خدا  
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد و خاتمه ما بران گرد و چنانچه خوب یاد دارم که هر گاه استاد و بر خانقاه  
 حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدم او گاه به جهت  
 روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمایی توجیه شد بدینطور که میان جمیل الدین ثامی طالب علم از خدمت  
 درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخرالدین محمد قدس سره بودند او شان شاگرد من شدند  
 روزی یک رساله دوتی مسمی بمقدمه الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا  
 فخرالدین محو صاحب روزی این رساله باین خادم سپرده فرمودند که هر گاه کدام طالب علم در پیش  
 در خانقاه بیاید او را مطالعه بخوانی کنانید باینست من آن درویش شما هستی من آن رساله را دیدم  
 در مقدمه رساله تمهید بدینطور بود که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم  
 چون موضوع علم معرفت ذات سبحانه تعالی است و غایت آن نجات از شرک نغی و جعلی است پس علم  
 سلوک اشرف علوم باشد بظرف موضوع و غایت بعد غور آن رساله مطلب موحیدین دریا قیوم که در بود  
 خلاف عقل و نقل تخریب بود بدروازه سجد مقابل مقدمه حضرت محبوب الهی نوشته است که رساله را دیدم  
 که در خاطر افتاد که معنی کلمه طبیعت تیر سیر است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا و غیره خوانده بودم  
 غور کردم در نغی و جو و از این منته کذب لازم می آید نمود با الله من بعد رد و قد تقدیر غیر الهی بجای تخریب  
 بخاطر گذشت انان منعی توحید به نغی غیرت و ثبوت غیبت بخاطر شست آخر فتنه زفته نوبت تحقیقا  
 و تصنیفات آن باب ناکاسته الاسمان رسید فالحمد لله علی احسانه و الهامه حق محمد و الصلوة



علی رسول محمد و اولیائکم بقدر لغامه و آلاءکم و نیز سفیر بودند که روزی حضرت محمود سبلی انورانی نیز از آنها بگریخت  
 جلوه افروز شده و دست من گرفته در مقابله بدیوان آوردند و زبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا  
 سفینه نظام الدین خفته اند فقط حکایت و دو سخن در نسبت او سپید بود فرمودند که از من  
 تا حضرت اویس قرنی علی بنیابا و علیه السلام صرف که واسطه در میان اند پدیدار که شیخ عبد الخالق  
 بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی بودند و برادر زاد و ایشان شیخ محکم دین قدس سرور مرید خلیفه  
 عبد الخالق بود و حاجی کوچی خلیفه محکم دین قدس سرور هم اگر چه ملاقات اینجانب شیخ محکم دین نیز در  
 شریف بسیار شده بود و ایشان شفقت میفرمودند لیکن مراد آنوقت شفقت خاطر لطیف عالم ظاهر بود  
 عنذالاستدعای علم ظاهر شاه محکم دین فرمودند که چرا دعوی رسید بعد رفتن شیخ محکم دین صاحبی که  
 ملقب بشیخ صاحب را حمیه شریف ماندند و مشهور بود که ایشان بجنور حضرت خواجہ معین الرحمن والدین  
 قدس سرور سوخ در سالی بسیار از نذله از من نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدو  
 اذن حضرت خواجہ مرید خواجہ محکم دین که گفتیم که استجارت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواجہ داد بر وقت معهود  
 که از انزول رونده منوره برآمدند حال پرسیدم فرمودند که عنذالاستدعای حضرت خواجہ طاهر بر رویم  
 فرمودند که عبد الرحمن لائق آنست که تو او را مرید کنی فقط بعد از آن حاجی مدوح گفتند از نسبت او سپید  
 خنده شما در من است اجازت آن میدهم چنانچه اجازت دادند فقط کمتر من پرسیدم که شیخ عبد الخالق  
 بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اویس قرنی صد سال مقدم بود  
 فرمودند که این معنی از شیخ محکم دین سابق الاوصاف پرسیده بودم بچوایان گفتند که شیخ عبد الخالق  
 عم من در پنجاب بقدر زهد و تقوی مشهور بودند و خدمتگذاری در ویش و مسافرت خار خود داشتند روزی  
 در ویشی طویل لغامت کلیم از ششم شتر بپوشیده در مسجدشان فارگوشته در از کشید شیخ عبد الخالق  
 حسب معمول با کوبی آندرویش شروع کرد در ویش مذکور دست عبد الخالق گرفته ایجاب قبول  
 بیعت کنانید بعد آن عبد الخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چیری بایرم گفتا احتیاج نیست  
 شیخ عبد الخالق اصرار فرموده برای آوردن طعام بخانه خود رفت در ویش مذکور غایب شد عنذالاستدعای  
 من محکم دین شیخ عبد الخالق ظاهر کردند که ایشان حضرت اویس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم دین  
 حالات بزرگی و کمالات شیخ عبد الخالق بسیار سموع شده از آنجمله حکایت میکردند که عم من سباع

فغانا غیر تیره شفقت داشتند که در حالت نماز غما و فراموشی موقوف نمیشد روزی صبح جامع شده در وقت کشف  
 در نماز بود و اولان را منع کردند که در بل نزنند ایشان در رکوع بیپوش شده در افتادند و پشت با کمال  
 سحریت افتاده مانند بگماه بازها نوقت نماز آمد علی اذن و حکم دل زنی دادند شیخ با زبان گندو  
 قشمتیکه رکوع بود همان کفن قیام کرد و نماز تمام کرد اند محکم دین مدیحه نیز مستغرق بسایع بود و حکایت سوم  
 میان خنفسفر علی ناقلا نذ که حضرت شبی میفرمودند که بگماه از وطن مبراهم اولن رونواح لاهور بخدمت بر  
 رسیدم که اگر مردم قطبیت او قائل بودند من نیز بر نیت استفاده سه روز بخدمت او حاضر ماندم حال  
 من مهربانی بسیار کرد چون سه روز میخورد بودم گفتا که چرا طعام نمیخوری گفتم آنچه مقصود من است ایام  
 پرسید که مقصود چیست گفتم شعر مستمع کن آنچنانکه ندانم زنجیری : در هر خطه خیال کند که ادم زشت  
 گفتا از منی چه خواهی یافت آنچنان صاحب نعمت چنان میشود که نهار نام مردم طبعیل تو به نیت رسند  
 لکن جلوی من رو نیت بردت مقدّم و ابدت حکایت چهارم که امت صوفی شاه نور محمد  
 و تعلقین در رو و خاص صوفی شاه نور محمد در پنجاب عامل مشهور بودند روزی در بهاولپور نور محمد  
 نامی درویش بگریساکن غزنی که بلباس تجار بوده ار شد چون بسا و بخان حاکم سبایل پور رسید پیش او  
 اعزاز و احترام درویش کوه بسیار کرد و خلقی بنا بر استفاده پیش وی رجوع کردند با تعلق ایحال صوفی  
 نور محمد پنجابی تیر برانجا رسیده در حلقه درویشان نشست سناک بطریق تحصیل علم در آن شهر وارد بودم  
 تیر در آن محبت رسیده گنار : بلباش ستم فقط و بدل خود گفتو که در زمره این بزرگان اگر صاحب منصب باشد  
 ما را نیز خبری ارشاد و تعلقین نماید از آن طاکف شاه نور محمد پنجابی بر زمین آگاه شده از محض بر خاسته ترکیب  
 من آمده گفتند که شما طالب علم خطابهی بستید دیگر شما را چه تعلقین کنم ما را این درود ما شنب جمعه کینه بر تیر  
 خوانده باشمید در ده اینست صلی اللہ علی حبیب محمد و آلہ و صحبه و سلم شما نیز حضرت میفرمودند که ارشاد فرمود  
 موسوف بر درود نذ کور به شب جمعه داوست کردم و فائده تا نماند بر دستم لیکن من بکنار رو بایستد بنوام  
 و حال شاه نور محمد پنجابی بس عالی بود سخن عجیب از احوال شان نقل میکنم کی اینکه مرشد شاه نور محمد  
 روزی مهربان خود حکم کرد تا منم بسیار فراموش کرده آتش از فرختند باده حکم کرد که هر یک پارچه پاس  
 بدنی خود را در آتش بسند از در یک دستار و کلاه بجهت و غیره در آتش انداخت هر گاه نوبت ترند و باجا  
 رسید و دیگران بخمال برهنگی تامل کردند و شاه نور محمد بلا تامل ترند خود نیز در آتش انداخته برهنه محض ترند

در دو فصل سبب اجابت صوفی از کوه نند

مرشدش دل و دار کنگار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید و هم اینک شاه نور محمد قدس سره مع قافلہ مردان  
 در سفر بودند و رسوا و موضع خود رسیدند وقت طعام آمد سیخ در انجا میسر نشد ایشان از جمله سیان خود فرزند  
 که بر کلام با اینچنین غیبت باشد نام مرغوب خود بگوید و ملکه و کس اطرف بگیر غیبت کنند چنانچه بر یک مرغوبات  
 خود جدا گانه بیان کردند و حضرت ایشان انگشت برده اشتراک نقش نوشتند بعد ساعتی از جهان و فرستادند  
 جمیع اقسام طعام نسبت مع ما آورده حکم کردند که بر یک مرغوب خود گرفته تناول نمایند حکایت میفرمودند و زین  
 بعد رحمت گشته سر نصرتا بنیاسفر اختیار کردم و بتلاش در روشن بیدیت استفاد و باطن سبک دیدم در نواح  
 شاهجهان آباد با درویشی بابو انجیر نامی ملاقی شدم پیش از نشان مطابق می نشستم تا بعد سه روز تا آخر محرم  
 نشد بر ز چهارم تاثیر قوی بر قلب پیدا کرد که در تعبیر نمی آید مگر بقدر چنانکه جز با خشکی نشن مرده پزیده  
 و در موسم بر شکال بران آب باران می رسیدگیار آن چو نامی مرده زنده میشوند و تر و تازه از دیده جوش  
 و زروش بر لب آب مینمایند یا در زمان خشک نخران رسیده پزمرده از رسیدن موسم بهار سر سبز گشته  
 برگ و شاخ بر می آرزند چنان حال قلب خود یافته و در ادراک کیفیت آنچنان حالت طاری میشد  
 که بچوباهی بر زمین طبیان و غلطان می بودم و در یک دود و پاس حالت و کیفیت مستولی میماند تا حد  
 چند روز بجهت شان ماندم بعد از ایشان گفتند که نسبت که مقدم فناست ایشان بخوبی حاصل شده  
 حال اشارت احتیاج استفاد نیست بر یکران افاده نمایند و منی آن بزرگ چنان در با نعم که بر دیگر  
 انفا رسدت کرده به میثم که شیر میشود یا ز تو به خاطر بر جوت بخش رفیق قدیم بود او را گفته شد که پیش از  
 نشینان و قبول کرد من بعد از انجا حضرت شدم بعد رسیدن لگه شو شخصی اما مینا به سبب پیش من آمده  
 مراقب میشد روزی ایضاً نسبت بر درم میگفت از سر تا پا مالامال شدم فقط حکایت میفرمودند  
 در شهری با درویشی تما کو فرودش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر کلبی را با بصورت انسان نمی  
 کسی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی از آنها بصورت سگ و بعضی را بصورت خوک می بینم  
 که یک کس از قوم من و انسان بخظری آید جداسی که او را آدم کرده است ایمان هم خواهد داد حکایت  
 در سبب احوال از تو غل علم ظاهر میفرمودند که حضرت مولانا می حلال الدین و م قدس سره العزیز نوشته  
 که مگر خود در تحصیل و زین تدبیر و مواظط علم ظاهری بسیار صرف کردم روزی حکایتی بنظر آمد از آن بود  
 دل جن از علوم ظاهری سر و شد و آن حکایت اینست که شخصی مالدار مجرب و پیش جوان بود و مالف

جمیع حکایت انجیر

اسباب متروکه پدرش یافتن بوزنی عاشق شد که شبانه به پانصد روپیه لوکر داشت و او عیاشی داد و در  
خلیل مغلز بنا. این سخن گریه محبوبه او بعد از اخلاص از عیاش مذکور کناره گرفت هر چند از جانب عاشق عیاشی  
مستوفی کامل نمیشد آخر عاشق مذکور بمالعه کرد که کیشب دیگر پیش من باش چون محبوبه بنزد او شیبایش گردید  
چون فرزندانشان خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سواری انداختم و هیچ لذت نیافتم  
فقط حضرت مولانا نیز بنفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرودند خلاصه ارشاد  
اینکه اسباب عزت نفس خواهد مال و جاه دنیا باشد خواه علم و فضل ظاهری هیچ محض بی سود بخت است  
بجز ذمت حاصل نخواهد باشد فاتحه و یا اولی الا بصرا حکایت میفرمودند که در ایام سیاحت شیره خاکی شاه  
در پیش مدار پیشین و قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن ما و اسی او معلوم نبود هر چند که می پرسیدم کسی نشان  
نمیداد آخر جوان جوان زبیر من کوی رسیده بر جوی وضو کردم و همچون چرب سست که از گفتن اذان  
راه گشته پیدا میشوند لهذا اذان گفتم در همان عرصه از بالا کوه شخصی سوچو چو رفت برای پر کردن آب بان  
چو آمد از او پرسیدم که مکان خاکی شاه کجا است گفت که برای نشان دادن مکان حکم بنیت لیکن اگر  
شمار رفتن است بدستال من بیاید چنانکه من با بنیال شخص مذکور بالاسی کوه رفتم دیدم که از پرتاوس  
گازده ساخته اند روش خاکی شاه از پرتاوس پوشیده نشسته است و بنزدیک شخصی دیگر حاضر است  
آنکس مرا از دور دیده با خاکی شاه گفت که ایشانند که دشمن رویشانند یعنی ملها خاکی شاه استم شده من  
نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد و لمعه سووم نور ثالث و رد ذکر مست کاملین گرامت  
و اصلین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات میر عبد القادر که مرده را زنده و خاک  
را از میکرد و در زمان طالب علمی بفلان موضع که بیج مشش کرده از جنگ سه ساله متعلقه بجناب آفتاب  
گذرا فاده در آن نواح پیر عبد القادر نامی شهرت تمام داشت با شتیان او قصد آنجا کردم و جنگ سه ساله  
حافظ رحمت افتد نامی بر پیش بود او بان او ملاقی شدم عند الذکر گفت که شما آنجا خوا میر رسید لیکن  
پیر عبد القادر بیج فیض نخواستند یافت سخن او با و زنگه از آنجا برخاسته در موضع که بر لب دریای چینان است  
رسیدم در آنجا اسلام نامی جوان بهر ادعوت کرد و بعد فراغ طعام پرسید که گویا میردی گفتم پس ملاقات پیر  
عبد القادر رفتم که در استنرا سخن بگمانی خود نسبت پیر موصوف گفت از تشکیک او اعتقادی که باع  
او صاف آن بزرگ بدل و شتم سرور و دید لیکن فتح غیریت نکردم هر گاه که عمور در ریای مذکور کردم بزم

چنان در بایست در کتاب آن نظر  
از دیباچی راوی واقع است

دیدم شخصی استر سوار می گرفته استاده است مرا پرسید که چنانچه می رفت گفتم در فلان جا پیش فلان کس گفت  
 بجز سوار نشوم آن بخامیر ساختم چنانچه سوار شدم در آنوقت بزرگی پیر عبد القادر بدلم بجان یاقت زیرا که تجربه  
 و امتحان خودم چنین است که هرگاه مقصد زیارت و ملی سلیم سوار می خواه خود بدست می آید آخر سوار می استر  
 در آنموضع رسیدم عند تحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای ولاد و زلف او شریعت رفته  
 بحضور حضرت قطب ربانی محبوب جانی علی بنیاد و علیه السلام است دعا فرزند کرده بود و حکم شد که نوشت نمود  
 بر تربت ماس نمود و یک پسر بگریه گاه پیدا شود او را عبد القادر نام نمی بخواند کرد و بخانه آمده باز و به  
 خود صحبت نمود فوراً حامله کرد و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند بوجود آمد حال فوت و لاشرش  
 این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه و فلسی و صاحبمندی پیش پیر عبد القادر احتیاج نمود ظاهر  
 بلانکلف و بی پرده او را میگویی که کلونج برداشته بسیار بران کلونج نظر کرده زرخالص میناید چنانچه روزی یکت  
 ذمقدور شود زهیب امتحان کلونج برداشته بران چیزی دم کردند زرشد امیر مذکور زرگران را جمع کرد و یکجک  
 امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاسوره که میر گاه ماست اینچنین زرخالص گاهی ندیده ایم امیر مذکور از آن  
 طلا قیضه نمیشیر خود تیار کرده داشت و در جهان عرضه پیش از رسیدن ما پیر موصوفه رازنده کرده بود  
 چنانچه آن شخص نه شده را چشم خود دیدم رنگ زرد مری بر چهره او در آنوقت نیز موجود بود و کیفیت حیات  
 آن مرده بدینطور شنیدم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت فضا و پیشش فوت کرد  
 چنانچه جنازه او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنا بر نماز جنازه در آنجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی  
 من هستی و ضامی قدر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسرم رازنده گردان هر چند پیر موصوف  
 مجبوری بشیر از تقبر بیان کرد نشنید بعد اصرار او وضو کرده دو رکعت نقل خوانده در سجده رفته و عا کرد  
 پیشش زنده شد پیر قدس سه گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در مرضی که عقیق پیدا میشود و دان  
 خواهم هر چنانچه در سیر من آن بزرگ و نسل پیدا شد در جهان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت  
 پیر عبد القادر در سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول حافظ رحمت الله مذکور چون من  
 از آن بزرگ متذربنود صرف یکبار از زور دیدم مقبره بیکه پسر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده بود  
 و برای نماز جنازه او مرا نیز طلب کرده بودند و رانها آن بزرگ سوار می رتبه الیتماده بود من و او حاجتم  
 شدیم مگر هیچ گفتگو میان نیامد سخن بی را حوال شهدا بود فرمودند که شهید دو قسم است یکی شهید اول

با کفید و دم شهید مقتول سبب العشق نزد خدای سبحان مرتبه دوم فائق از اول است چنانچه در بعضی حکایت  
 مقبره شنیده ام که در ملک پنجاب هارسه بود و بر دروازه آن چاهی واقع بود متصل آن درویشی هنگام شب  
 روزی آن درویش بر سر چاه نشسته و ضوئیکه طالب علم بدیده و ضوئی در پیش موافق تربیت است  
 گفت تعجب است که بر در مدرسه میباشی و هنوز وضو نکردن نیاموختی گفت که تمسک به نشان بدی وضو کنم  
 طالب علم او را تعلیم نمود که چنین و چنان باید کرد همچنان کرد درویش را ده هدایت طالب علم مذکور بود  
 که از طهارت نظا هر چه میخواهی شود طهارت باطن شرط است او پرسید که طهارت باطن چیست گفت ادنی  
 که این آب طاهر که در دست زد و گنده بشود و حال خنجر است چنانچه در روایت مذکور درین خود بر نه چاه نماند  
 آب کشید و از آبه در جاری کرد چنانچه آب صاف و سفید بهتر از آب نهر بر زمی مداین که است دیده طالب علم  
 را بدایت شده و دیگر دید او را حکم کرد که از اینجا علم انضیب تو نسبت فلان جا گرفته چون طالب علم همانجا  
 بر رفت هر گاه وقت برگ آن بزرگ قریب رسید بهمت خود طالب علم را از اینجا پیش خود کشید آمد  
 آتش وصیت کرد که بعد مردن من غسل کفن داده جنازه را بر فلان کوه برسانی و یک اشرفی نفوس کرد  
 که بحال آن جنازه خواهی داد طالب علم همچنان کرد و جنازه را بجای مذکور رسانده و او از غیب شخصی پدید آمد  
 پیش امام گردید و طالب علم و حال آن جنازه را تقدی کرد در عین نماز در اول مرید مخطوب شد که افسوس از  
 مرشد خود مدفن نرسیدم تا اینجا که وصیت او کردم آینده چه تو انجام کرد با او ای نماز جنازه کرده طویو سبز  
 از آسمان طیاران کرده بالای جنازه رسیدند جنازه نیز از چارپائی پریده در میان طویو آمیخته پرواز کرد  
 طالب علم مذکور در آن امام جنازه گرفته پرسید تو کیستی و مرشدم که ام بود و این چه ماجراست امام گفت  
 من خضرم حکم خدا نماز جنازه خواندم و مرشد تو شهید عشق بود و این طویو نیز شهید امی عشق بودند در اینجا  
 رسیده او را همراه برند حکایت فرمودند که از عجایب سفر کی اینست که بد و واسطه از میانماند کننده  
 شنیدم که فلان شخص ساکن جنگ سها که نامش سهو کردم بطریق تجارت درین ملک مانده بود بعد  
 فروخت تمام خود بهندوی زر خود نویسانیده عازم وطن گشته در شام همان آباد رسیده و سببیکه متصل  
 لهجوری دروازه واقع است فرود شده وقت شب شخصی متصل کنایس را از کشیده بود و آخر شب شخصی  
 از بیرون مسجد آمده او را از شهید گشت این سوو اگر بدیل خود مخالف گردید که اگر بار دیگر آمده مرا هم بکشد  
 این سندی بابل و عیال من که خواهد رسانید تا صبح در همین غم و غصه بسر کرده بگاه صبح شد مقتول آن

از سجد بر خاک سینه و صورت کرده اذان گفت انگیس زیاد تر بخیر دید از مقتول پرسید که تو چه طور زنده باشی  
گفت تو خاکت مشورت کسی نخواهد گشت و معذرت سالم بخانه خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل زن ملک است  
برگاه لفظ انما سخن از من میشود و مرا سر از تن جدا میکنند سخن باز زنده بیناید بار مقتول شده ام و باز زنده  
منی شوم فقط حکایت در زمان سیر قصبه دیوبند و سنگلو متعلقه شملع سهارنپور روزی در دیوبند یک مجذوب  
دیدم محمد عظیم نامی درویش سالک با او اخلاصی داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه یک موزه را برداشته  
آزاد از آرایش و غیره صاف نموده در دیوبند کلی برای بختن نهاد شخص دیگر دست محمد عظیم او را گفت که امروز  
مجذوب شما گشت می نزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه یک را صاف نموده مینزد محمد عظیم در یک  
واکرده دید بچه باریک در دیوبند بود چنانچه بعد بختن برینج خودش خورد بدیگران نیز داد فقط حکایت  
فرمودند که قافله حاجیان بکعبه میرفت در آشنای راه بوزینه با پیش آمدند یک کس از اهل قافله بضرلی بنده  
یک بوزینه را گشت تا گلایه با بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه راهی از آنها ممکن نبود هر یک صلوات  
کردند که قاتل بوزینه را از قافله صلوات نماید اگر مقصود بوزینه تا همان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان  
کردند و از دست بوزینه تا تاب گریز نیافریده در میان شان نشست و بوزینه تا گرد او سر زد کرده ساعتی  
بطور مراقب نشستند شخص مذکور فوراً بوزینه تا او را گذاشته راه خود گرفتند دیگر حاجیان او را تحمیر بکف  
کرده در فن نمودند که من بندگان محمد نورانند پرسید که آن بوزینه تا به حقیقت قره بودند یا دیگر اراج مثل  
بوزینه بچوب ارشاد شد که همین بوزینه تا می ظاهری بودند و بالاتفاق سمیت کرده قاتل بوزینه را با یک کردند  
و برگاه اراده خداست و پیشود از هر چوب خشت و غیره جهادات اینچنین افعال عدل انصاف می گردد و نیز  
که حیوان ذی پوشش و اقرب بجزج انسانی است از او چه بعید است فقط سخن زد که سمیت و طاعت  
اولیا بود فرمودند که در پنجاب بملاقات جنگ سها که مشهور است موضع است سعادت باستان در  
شاه فتح محمد درویشی بود نقشب قح محمد حلیه حبیب الله کی سانه سیده موجب لقب حلیه اینکه آن بزرگ ا  
نسبت او ایسی بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا و علی الصلوٰه و السلام لکن حلیه او ایسی  
میگویند در رویش مذکور بردخت که یعنی جاؤ که متصل جره او در آستانه واقع است نظر کرده بود در  
مذکور نسبت عشقیه اینچنان پیدا کرد که هر برگ او که بر زمین می افتاد چون مرغ نیم جمل پلکان و غلطان  
چنانچه تا وقتیکه سخن چشم دیدم برگاه برگ آندخت بر زمین می افتاد و چهار حرکت بسلی میکرد و نصیر است

و اما همین حالت آذرت با شد مرشد و در کوشش مدوح در ملتان بود شاه قیام محمد به گاه وفات یافت و وصیت  
 کرد که از اینجا سمت جنوب ملتان است مرا در قبر بدینطور خرابانید تا من سمت جنوب پانجم جانب شمال باشد  
 و قبل دفن من علماء از زمین منون آگاه سازند و الا مانع خواهند آمد همچنان کردند بعد در یافتن علمای آنجا  
 خواستند که قبر را و اگر موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر لغز زود که همه ناگرمینند فقط حکایت  
 در همین معنی دیگر میفرمودند که سولوی نور الله ابو العلامی در کبریا بود و در بیک گاه و نظر تصوف انداخته  
 بودند آن گاه و بطور رسک اصحاب کسوف کامل گردید تا مار کرامت و انشانت از ان گاه و مشاهده میشد چنانچه  
 این حکایت در کتاب منقول است و همچنین مال نجم الدین کبری نوشته اند که هر یک سگ نظر انداخته  
 بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره در شتوی شریف بسوی این قصه  
 ایما فرموده اند حکایت سخن در بی نیاز می خداوند سبحان تعالی ابو فرمودند که مرشد قضبان  
 موصلی ولی کامل بود و ایمانش مقهور بقهر الهی گردید بطرفه اینکه بنشیند آگاهی داده بودند که مرگ تو در مرگ  
 فلان کافر بیک روز اتفاق خواهد افتاد منت ایمان تو به آن کافر و کفر او به تو داده خواهد شد چنانچه آن باب  
 بر روز وفات به قضبان موصلی مرید خود فرمود که بنمازه من تیار کرده بطرف کوه در فلان میدان خوابند  
 از آن طرف مردمان بنمازه دیگر خواهند آورد و آن بنمازه را شما مسلمین گرفته با عواز و احترام دفن نمایند  
 و بنمازه مرا حواله آخر دم گردانند تا به چه مرسم و آهنگ آنها باشد همچنان عمل آید لغز و بانگ من غضبه و سخطه  
 و اسلمه الایمان و الامان و السلامه و بعد نقل این حکایت چشم پرآب شده میفرمودند که کمر شکن با  
 همین حکایت است سخن در اجسامی موات از اولیای این زمانه بود و ارشاد شد که در  
 زمان تحصیل علم در رام پور حافظ محمد امین صاحب به ثوری آمده بودند حال بزرگی ایشان شنیده  
 ملاقات کردم همراه شان سید طفیل علی که در موضع برنصل مشهور می باشند زمره مریدانش بود  
 عند الاستفسار از حال خود حکایت کرد که من معذن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در  
 فلان روز و تاریخ بنمازه خود ستیم الحال بودم به گاه زوجه ام دید که قریب به ملک رسیدم وقت  
 شب در مشهور رسیده بخدمت حضرت اطلاع کرده در خواست قدم رنج نمود حافظ صاحب فرمودند  
 وقت شب همراه زن نماز فرست لیکن فردا صبح خواهم رسید زوجه ام باز گردیده مراد رحمت  
 نزع یافت آنقدر در همان شب روح من از قالب پرواز کرد و مردم خانه ماتم و گریه کردند و در فلان کجایی



و بکنش شدند وقت صبح حافظ صاحب سید و مراننده کردند فقط خانبا سید طفیل علی مذکور زنده  
 باشد قصه کرامت مخنت در سینا پور و بجاولو را رشا و سیرم بودند در سینا پور که از صفات بهاولوی  
 است در زمان طالب علمی او در شده بودم در خانه راجپوت سلمان که بر وصیر شهر را از زنی مشکلی  
 صنیق النفس بود و بنا آنکه درین بند کردن نمیتوانست عذرا الاستفسار سبب آن معلوم شد که درین خانه  
 شخصی که شبان خزان مخنتان بود و با ندهمراه مخنتان بل سینه اخت وقت شب فرصت می یافت  
 درینجا آمده و وضو میکرد و توجه میکرد در هنگام صاف کردن حلقی او از تنج کلوشش شنیده این زن نقل  
 آوازش میساخت لهذا زن مذکوره با نجات مبتلا گشت از آنوقت معلوم گشت که آنکس ولی  
 کامل بود چنانچه کرامت ظاهری هم واقع گردید و آن اینست که در آن زمان جهان خان میرا شاهی احمد شاه  
 درانی بر مهم یک راج بطرف هند آمده بود عند المراجعت فوج او از راه سینا پور مذکور عبور کرد و سوار  
 از فوج همراهی او زن یک راجپوت و صیرا که خوب صورت بود گرفته براسپ خود سوار کرده بر دوش  
 در فراق زن خود بقرار بودنی نگذشت بیش هر دو پیش و فقیر نار چاره سازی و التماس بر آوردند  
 او را گفت که مطلب تو از فلان ملازم مخنت که خزان آنها میچاند خواهد بود برادرش طیکه بابا آساکارش  
 با و زکرده در پی شومی او چنان کرد هر چند او بهایوتی کرد عقب و نگذاشت آخر الامر شخص مذکور او را  
 گفت که چهار گھری شب گذشته خواهی آمد چنانچه بوقت موعود رفت گفتا چشم خون بند کن منکر دم  
 گفت بکشا بکشا دم خود را در شهر که کشتگاه ایران است یا تقم در اینجا محصل رقص بود و اجتماع مردم  
 در روشنی بود در آن محفل چند زنان حلقه کرده برقصیدند قبول آنها زوجه و صیر مذکور نیز برقصیدند  
 در پیش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوجه خود را شناخته در فعل برادر چشم بند کرده از  
 محفل بیرون شود او بمخنان کرد گفتا چشم بکشا چون کشته دم زوجه بخاند نویس در شب او با جمل  
 این ماجرا زبانی و صیر مذکور بیع مری سید خطا سخن در ذکر سمیت حضرت شاه شرف بوعلی قلی در  
 قدس سره ارشاد شد حضرت بوعلی قلندر عالم ستم بودند در ابتدای حال متوجه برطالعه کت بودند  
 بادشاه و بی در آنوقت نخل جدید باغ وحی جمبله که تظیر خود داشت کرده بود لیکن واقعه این بود که  
 هرگاه باراد صحبت نزد یک مشکوچه میرفت از ذکره فیح طرفین خون جاری میشد که نوبت میسخت  
 حکم و عقلا اندر بنیایه ایران بودند آخر الامر بادشاه بر حکم قاضی نمود که ایشان همه با او در وطن

بادشاهی میخیزد با کثافت این امر کوشش میکنند اگر این امر عمل نشد همه علماء را چنین چنان خواهم کرد  
 همه را می میزند و در کتاب این علت تلامش میکردند چنانچه حضرت قلندرقدرس سرور نیز مستغرق کتاب  
 بهین تلامش بودند در آن حالت ایشان را خواب برد و کتاب همچنان گشاده ماند جناب امیرالمؤمنین  
 علی علیه السلام بدرو ایشان رسیده در آنجا تشریف آورده بر جاشیه کتاب که گشاده افتاده بود نوشتند  
 بده و ختم یعنی میگنجد و ختم بادشاه است حضرت قلندرقدرس بیدار شده دیدند و مطلب سیده بمضمون  
 بادشاه رسانیدند بادشاه تحقیقات حال دختر کما سبغی نمود معلوم شد که مادر دختر از لطفه بادشاه حاصل  
 کرده است و اتفاقاً غضب سلطانی درآمده از دولت سرای بادشاه بدیده بود و این دختر را بدیده  
 فوت کرد شخصی دیگر آن دختر را پرورده بود با بادشاه نادانسته نکاح کرده و او بادشاه برین سرگناه  
 شده از آن زن دست کشید و حضرت بوعلی قلندرقدرس و ممتاز شدند آنرا بجنون حضرت حسن نیز  
 قدرس سرور رسیده قضیای شد و به هدایت حضرت او شان فیض صحبت مولانا جلال الدین و موم قدرس  
 دریا قلندرقدرس رسیدند بمقام میکه رسیدند حکایت در ذکر حاجی سعد الله لا سوری قدرس سرور  
 در لا سوری حاجی سعد الله نامی بزرگی بود در مسجد عالمگیر بادشاه که لب دریا بیرون شهر است و عظیمت  
 در صحبت آنچنان تاثیر بود که سنود و کفار سلیمان میشدند هرگاه نوبت اسلام صد تا هر دم از سنود رسید  
 کفار قانعین کردند که کدام سنود و در محفل و عطا حاجی نرود تا هم بعضی بعضی برهنونی حق در آنجا رفته بشر  
 اسلام شرف میشدند آخر سلیمان و غیره کفار حد معین ساخته بر راه مسجد مذکور چو بی کلان نصب دهند  
 که هر که آمد بزم کفر و بت پرستی غمخیز باشد ازین حد تجاوز نکند و هر که تجاوز کند از قوم خود بد سازند  
 آخر حاجی سعد الله را پیری پیغام و سلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانید حاجی مذکور فوراً از مسجد بیرون  
 در راه شد مسجد نیز همراش حرکت کرد و خواست که روان شود حاجی نیز خود را در زمین فرو گشت  
 و گفت که ای مسجد همین جا باش انشاء الله تعالی بعد دو سال باز راجع میشود مسجد بدست تو ثابت ماند  
 و حاجی از زمین جست حده رفته باز آمد اللهم اغفر له و ذکر محمد و ما شتم محمد صلی الله علیه و سلم که در سنود  
 مشهور است ز اثری از بدین منوره در ششم رسیده محمدم تا شتم را گفت که رسول صلی الله علیه و سلم  
 ترا اسلام فرستاده است محمدم فی الفور برخاست و راهی حرمین شهر مین گریه بدیدند یاد دست پیغمبر  
 علیه با زور که رسیده چندی قیام نمود در آنوقت رواج چنان بود که داخل مردان و زنان با هم میشتند

بهر معنی آگاهانند  
 نسبت قضوی قلندرقدرس صاحب بر علی

مخدوم هاشم شریف کعبه و دیگر اعیان و ارکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان وقت و اعلی است  
 بد موجب فتنه است این را موقوف کرده بکروزی برای داخل مردان و روز دیگر برای داخل زنان همین  
 باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از محمد رسول صلی الله علیه و سلم و خلفاء را شنیده شده آیه است  
 آنرا در سندی تبدیل میکنم تا این گاهی نخواهد شد مخدوم خاموش ماند وقت شب حضرت صلی الله علیه  
 و سلم شریف را حکم کردند که آنچه هاشم میگویی پس ندیده من است همچنان بکنند چنانچه موافق گفته مخدوم  
 تفریق بوم داخل زنان و مردان از آن روز جاری شد الی الان همان رایج است دیگر رکن مقرر کرده مخدوم  
 مدوح و در عیال نیست که بیشتر مردم در اینجا شافعی مذسبند در طهارت بر وجه ملتین اکتفا میکنند حنفی  
 و مالکی و غیره نیز با اتباع الاقل لکن از آنجا که نزد امام ابوحنیفه مکرور و غیر طاهر است اکتفا میکردند مخدوم  
 بر معنی مردم را منتهی ساخته در حیوض من در ده تیار کنانید بعد از آن بمقامهای دیگر نیز حوضهای گیسر  
 مرتب شدند فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری صغیر نوشته اند که  
 بودی پیش ابراهیم آجری خشت بزاده گفت مرا چیزی نمایی که بان شرف اسلام و فضل آن درین  
 بدانم تا اجماع آنم گفت راست میگویی گفتم آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن ده ردای او بر  
 بستد و در میان ردای خود بچیده در آتش انداخت و در عقب آن درآمد و از او برگرفت و ردای خود را  
 از آن بکشاد و ردای بودی در میان آن سخته و ردای او برگردان سلامت ماند بودی ایماز  
 فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمه الله علیه حکایت  
 میکنند که وی گفته است وقتیکه بعین بر مشغول بودم در میان خشت که زده بودند میفرمودم تا گاه شنیدم  
 خشتی مر خشتی دیگر را گفت که سلام بر تو باد که اشب بآتش در می آیم فرودان را منع کردم از آنکه  
 خشتها با آتش درازند همه را بد آنحال بگذاشتند بعد از آن دیگر خشت نه پنجم فقط سخن برین بود  
 که با محبت خدا محبت غیر او گنجایش ندارد ارشاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام حضور والد  
 ماجد خود علی نبینا و علیه السلام شسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چه چیزی محبت من بدل جناب است  
 یا نه حضرت این فرمودند است نور عینی و راضی قلبی با او پرسیدند که محبت خدا نیز هست یا نه فرمودند  
 محبت خدا چرا نباشد محبت خدا که جان و ایمان نماند است ایام علیه السلام گفت ماجل الله لکل  
 من علیین فی جوفه یعنی دل بکسیت همان دو محبت چگونه گنجایش ندارد که محبت من و محبت خدا



و من یغزنی نفسه اذ لا اله فی العین عباده ابو بکر و ران گوید اینکار کسی است که برای خدا یغزنی خود را بجا  
 رفته است حکایت از زهر منفور پرسیدند تحقیق فقر گفت سکون <sup>هنگام</sup> صدم و البذل عند کل  
 وجود یعنی تحقیق فقر آنست که آرام گیرد و اضطراب نکند در هیچ ناداری و تجنبد صرف کند در هر امری فقط  
 حکایت از حاتم بن احم منقول است که هر که درین طریق درمی آید باید که چهار موت را بر خود گیرد موت <sup>سخت</sup>  
 و آن که سنگلی است و موت ایست و آن صبر کردن است بر ایذای مردم و موت آخر آن مخالفت نفس است  
 و موت اخیر و آن پاره بر هم داشتن است پوشش او هم وی گفته سر باید داد شیطان میگوید چه خواهی خورد  
 میگوید هم مرگ او میگوید چه خواهی پوشید میگوید هم کفن او میگوید کجا خواهی بودن میگوید هم در گور فقط حکایت  
 جنید قدس سره گفته که از حسن مسوچی چیزی نگویم در آنست که تمام خلق بکنار میرود در اطالت نیاید و حشمت  
 نکیر و اینست السنن خدا حکایت از نضیات نقل میفرمودند که ابو شعیب المقتضی رحمه الله علیه سفیاج حج  
 پیاده گذارده بود در هر حج از صخره بیت المقدس احرام بستے ببادیه بنوک در آمده بر توکل گویند  
 در آن حج سگ را دید و ببادیه که از تنگی زباننش از زبان بر آمده بود بانگ زد و گیت که سفیاج حج بیک سبز  
 آب بخرد و شخصی یک شربت آب بوسه داد و آب را بسگ داد و گفت که این بهتر است مرا از  
 جهای من زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است فی کل ذات کبد حری اجر یعنی در نفع حال  
 هر صاحب کبک که دے تشنگی گرفت با شد مذوی هست فقط سخن در معجزه و کرامت شرف عادت  
 بود ارشاد کردند که معجزه آنست که خلاف عادت از بنی بوجود آید و اگر خلاف عادت از لے  
 بوجود آید کرامت گویند و خرق عادت عام است معجزه و کرامت را بل استدراج را نیز که از جوگان  
 و غیره انکار صادر میشود لیکن کرامت اولیا و قسم است سگے عام پسند که خلاف قیاس و هم  
 عوام چیزی از تقلیل و تکثیر یا بالعکس صادر گردد یا کشف مانع الضمیر یا غیر مستقبل واهی  
 نشان و بد ازین کرامت اهل کمال را تنگ می آید و از مقتضای نفس می شانند و در هم  
 کرامت خواص است و آن عبارت است از قدرت بر تبدیل صفات ازین طاققت بجز ملک  
 ملک را چیز دیگر میگردد و از فقط اللهم ارزقنا از نضیات اللانس نقل میفرمودند که سری سقطی  
 طرطوس بیمار بودند جماعتی بیادوت وی رضی الله عنه آمدند و چندان شبستند که سری سقطی بیک نشان  
 بلبل شد وقت بجاست استدعای عاگردند سحر قدس ه دست داشت و عاگرد اللهم علنا کیف نمود امری فقط

ای کاش میخواستیم که این کتاب را در دسترس همه قرار دهیم  
 این کتاب در دسترس همه قرار دهیم

حضرت مولانا حال خود نقل میگرداند که بنا بر عبادت مولوی شاه عبدالعزیز صاحب فهم و بعد جلسه ضیفه بر خاتم  
اوشان فرمودند که دیگر بر اینی نشینند کفر علمنی اندکین نمود المرئی فقط حکایت روزی رسول صلی الله  
علیه وسلم در حج موفیان بنی امیه صاحب صفه رض بود و نذاعلمیم با آنها کردند اللهم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی  
لا اهو و اللهم حبیب الی الطاعات و کره الی التخطیات هر دو ریش را وره آن می باید  
سخن فرقی در قرب و فرائض فرقی است لیکن فرقی است میان هر دو قسم قرب فرائض عبارت است از آنکه تصحاً  
خواه نقل موجب قرب است لیکن فرقی است میان هر دو قسم قرب فرائض عبارت است از آنکه تصحاً  
فعل بنده را بخود نسبت کند گو یا فاعل آن فعل خداست و بنده اله اوست نحو قوله تعالی ما ربست از ربست  
ولا کن می و قرب نوافل عبارت است از آنکه فاعل فعل بنده باشد و الله تعالی خود را آن فعل عبد گرداند  
چنانچه در حدیث آمده العبد مقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی  
یبصر به و یدیه الذی یبطش به و سرجله الذی یمش به یعنی بصره الذی یسمع به و بصره الذی یمش به و سرجله الذی  
حضرت مولانا می روم قدس سره میفرماید که علم حق در علم صوفی گفته شود و این سخن کی باور مردم شود  
یعنی صوفی بقرب نوافل بقامی که رسیده است که علم حق در علم اولی که گفته ای دانست او بدانت خداست  
آه علم وی علم حق گردید و ظهور علم صوفی بر علم حق همیشه و چنانچه عارفی گفته که علم صوفی خط و علم حق لفظ  
از وجود لفظه باشد بود خط و سخن بر مرتب کصوفیان بود و ارشاد شد که صوفی در وقت است یک  
بر الوقت که تابع وقت باشد یعنی بمقتضای وقت کار بند باشد و خلاف آن کردن نتواند گویا وقت بر هر چه  
پدر خالق است دوم ابو الوقت که وقت تابع او باشد یعنی اوقات این دنیا در حکم صغری او باشد حکم  
میخواهد میگردد کند لکل برن الحان ابو الحان لیکن برن الوقت و این برن الحان ضعیف و کم تر است و آنرا  
صوفی صفا میگویند و ابو الوقت و ابو الحان حالی مرتب است که آنرا صافی میگویند چنانچه حضرت مولوی  
روم میفرماید میثوسی باشد این الوقت صوفی در مثال و لیک صافی فارغ است از وقت و حال  
حالها موقوف بر علم و دای او و زنده از نفع مسیح آسما می و دیگر حوالست فی موقوف حال و بنده آنها  
باشد ماد و سال و چون کی بود حال فرمان کند و چون بخوابد جسم با جان کند که کیمیائی حال باشد و ست او  
چون بچیناند بود پس است او و بهست صوفی صفا چون این وقت و وقت را همچون پدر گرفت سخن و  
بهست صافی غرق عشق ذوا بجمال و این کس فی فایع از اوقات و حال و حکایت سخن در محفل

آداب بود ارشاد شد که حقتعالی خواص بندگان خود را بر زمان و مکان ناظر میباید تا کدام امری ادبی از اینها سرزد نشود چنانچه در وجه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد یا خروجت کرده بود باقی غیب مذاکره که ای ثوری یعنی ای گاو اول پاشی چپ در مسجد نهادی سفیان یعنی الله عنه از آن روز خود را ثبوری ملقب کرد با وصفت اینکه سفیان رو بروی امام عظیم ابوحنیفه رضی الله عنه صاحب صحبت بود بل امام با وجود اصابت راسی و خذافت ذمین رو بروی سفیان فتوی میداد مگر ضرورت چنانچه روز عجب اتفاق افتاد که شخصی در ولیمه ثنودی امام عظیم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را با اتفاق عورت کرد و در آن صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهر آن قضای صاحب ولیمه با او برادران حقیقی و دوست او نکاح کرده بودند بعد هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقاً زوج هر یک بدست دیگری افتاد و هر یک با مقبوله خود صحبت کرد بعد معلوم شد که با اینکس نکاح و تکرار مرتبه بودند که با وی برادرش صحبت کرد سفیان ثوری فتوی داد که بسبب شبهه از زنا محفوظ ماندند مگر هر یک را باید که مدخوله خود را طلاق بدهد و در عده بنشیند و بعد انقضای عده تجدید نکاح کند بر اولیای طرفین این امر بسیار شاق گشت بهر آن متحیر بودند امام عظیم رضی الله عنه سر بر زمین خاموش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمایید که این ما بسیار عجیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زواج را پیش من میبازند سخنی بر سر من بعد ازین راسی خود خواهم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جدا گانه پرسید که از مدخوله خود رضی هستی یا نه هر یک گفت که از مدخوله خود رضی بستم بعد هر یک را گفت که منکو ح خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکو ح خویش را طلاق دادند فوراً حکم کردند که اکنون بلا انتظار عده نکاح هر یک با مدخوله او کرده و مهنت زیرا که طلاق قبل دخول منکو ح هر یک را اتفاق افتاد و در چنین طلاق بلا انتظار عده نکاح درست است یعنی هر که مدخوله زید بود مثلاً منکو ح او نبود بل منکو ح برادرش عمر بود و بالعکس هر یک طلاق مدخوله خود را نداده است بلکه منکو ح غیر مدخوله شوهر را داد اگر چه او مدخوله برادر دیگر بود فقط سخن در محو سیات بود ارشاد شد که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل ماجی سیات شمشیر است حتی که از حقوق عباد نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهید شود یا مظلوماً سبلا ح کشته شود گنایان او محو شوند و حقتعالی زودی حقوق او را بعنایت در حلت جنت که مخصوص شهید است حقوق آنها سماعت خواهد گنایانید و در محو سیات هم بر و راست در حج مبرور نیز حقتعالی حقوق عباد را معاف خواهد گنایانید و در حج

لاست کتبه سفیان ثوری

تفسیر

آمده که در حقه الوداع آنحضرت صلی الله علیه و سلم متبسم بود و صحابه جفا فرمودند و بافته معروض شدند که شما که الله  
سنگ بار سوال نموده یعنی خندان دار و خداوندان ترا یا رسول الله که امیر مومنان ساخت ترا فرمودند من می  
شیطان را خاک بر سر کنان و اشورا و اشورا گو یان میگوید که خداوند اگر بدست محمدی این چنین جنابیت حجت  
است که در جبر و تاحقوق جبار و مغفور میشوند زندگی من چیست بلکه من تبتیر سوم توبه مقبول تبتیر بگفته انان  
از قسم حقوق الیه حکم الناسب من الذنب کن الا ذنب که مگر از حقوق عباد پرشش خواهد بود و علامت  
قبول توبه به مذمت و آب چشم است وقت توبه و طبلان غیبت گناه است اللهم ارزنا حکایت روزی  
ارشاد شد که در نجات الانش مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد مصعب رضی الله عنهما قبر و س  
در بغداد بر لب و جله واقع است رفته بود بر جله کشتی نمود او پای در آب نهاد و جله خشک شده و زیارت رفت  
و باز همین جلوه راجع گردید شخصی ایحال دیده ازان ابدال پرسید که کیستی گفتا که من جنابانم شخص کور بالاد  
اطهار ایحال محصور غوث الاعظم علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام رفت دید که حضرت بر بنبرشته از جبارت  
اطهار را فی الضمیر نیافت و آنحضرت رضی الله عنه ضمیرش آگاه شده فرمودند که یا بناد در مذمت جنفی چون یک  
ولی است که تودیدی فقط همچنین شیخ العالم محمد دوم احمد عباد سحی قدس سره فرمودند که از گفتن تا بنده گردیدیم  
نیم مسلمان که او هم بچو گو جود بظلمت پس برای الصدیق و تطبیق اینچنین کلام بزرگان که مومنان  
ما سوا می الذکور است تا و ایل عنیت که مراد هر یک حسب زعم اوست یعنی اوصاف و لایست که توبیک  
حضرت غوث الاعظم علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بوده باشد بنجمله اولیای مذمت جنفی در جهان  
یافته باشند و علی بن ابی طالب معنی اسلام که در زعم حضرت شیخ العالم بوده باشد در همان مطلق دیده باشند  
معنی قول مشهور که خدا را طلب نیاید مگر طالبیابد در تقیول ناقص است در دفع تناقض بدین وجه  
توان گفت که خدا را بجز طالب نیاید لیکن وقتی باید که طلب در وی باقی نماند یعنی خواستن آرزوی که  
و این سنی طالب مومنان غیر است و جدائی مطلوب است بالکل از دل بدرود جهان و جدان مطلوب است  
بل ثابت خواهد شد که طالب خود مطلوبی ده است با معنی مولانا اشاره فرماید آرزو بگذارد  
تارجمان بدین آرزوی اینچنین بسیار پیش به فقط کلام الالی نظام در تا و ایل احوال  
شیخ محمد و اله ثانی علیها الرحمه ارشاد شد که مردمان را در بعضی احوال مجبور الف ثانی  
رضی الله عنه اشتباه زیادتی وی رضی الله عنه بر جناب سالت مآب علیه الصلوٰة و السلام پیدا شود



عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیده ام بیواسطه بیواسطه  
 علیه و سلم دوم اینکه در معراج ولایت که اولیا را میشود اسپ من و اسپ پیغمبر علیه الصلوٰة برابر بود مگر گوش  
 اسپ من پیش گوش اسپ منی بود صلی الله علیه و سلم تا و بکش اینکه شیخ رضی الله عنه بحال تقوی و اتباع  
 سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت ندید داشت پس آنچه از  
 خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود لا محاله در ذات فانی ظاهر گردید و از جمله صفات نبوی رسیدن کلام  
 بیواسطه و همین حال هر دو است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا و طالب مرشد او واسطه است  
 مادامیکه هستی طالبی باقی است هر گاه که سستی خود را در سستی شیخ خود فنا کرد و سستی شیخ در خدا فنا  
 گشته واصل خدا شده واصل او عین وصل فانی اوست هر گاه شیخ محمد و قدس سره بدین مرتبه فانی  
 فی الرسول شده باشد در پیش قدمی اسپ و بجم مخدوری لازم نمی باید که آن اسپ از رسول صلی الله  
 علیه و سلم یافته باشند بعد از آنکه فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ محمد و قدس سره سنت رسول صلی الله  
 علیه و سلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا و علیه السلام را فرمودند  
 بودند در کنار مبارک خود نوشتند اتفاقاً پیشاب امام موصوفت بر پارچه مطهر آنحضرت افتاد و آنحضرت امام  
 کرد که جامه را بشویم فرمودند آنرا ببول طفل است فقط بعد مطهر است بعد شستن شیخ رضی الله عنه  
 گفت که چیز این سنگت هیچکدام سنت از من ترک نشده است هر چند مرگ بر سر رسید مگر چون در ترم حکامه  
 هر گاه نوا سه من پیدا شود و بعد چند پاه و چند روز یعنی سطلایق ایام طفلی امام حسین علیه السلام برسد او را سستی  
 بر قبر من خواهند نشاند تا بول کند و این سنت هم ادا شود هر گاه نوا سه شیخ پیدا شد همچنان که در ترم حکامت  
 خدا بجز در نشاندن بر قبر نوا سه شیخ بر قبر نشاندید و بر آن آب ریختند فقط در ضمن آنجا کسایت مسطور رسید  
 که از مضمون حدیث مرقوم الصدر ایهام یعنی میشود که در بول صبی و بالغ فرقی باشد بجواب رشتا و  
 که البته ایهام بعلمها هم شده است لیکن محققین فتویٰ به نجاست بول صبی و بالغ برابر داده اند گفته اند که  
 مذکور خبر احاد است بدان بخت نجاست بول صبی فتویٰ نمیتوان داد فقط حکایت معامله حضرت  
 شمس تبریز با مولانا جلال الدین روم قیاس سمرها ایشا و مسند که ابو بکر سیادت  
 علیه الرحمه مرشد مولانا خوالدین عراقی و حضرت شمس الدین عرف شمس تبریز قدس سمرها بودند و  
 صبر مقامات سلوک مانچ بر مولانا خوالدین عراقی واردات میشد آنرا نغمه کرده بجهنم مرشد خود

میخوانند و شمس تبریز حال خود شرح ظاهر نمیکردند روزی بویگر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود  
 نمیگوئی عرض کرد که عراقی علامت است و طلامت لسانی دارد من همچنین زبان ندارم به چیز فرمود که اسرار تو  
 بر زبان شخصی از مریدانت ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند از آنوقت شمس تبریز  
 تلاش و جست و جوی اینچنین مرید و طالب پیدا شدند شمس تبریز در آنوقت سیر شمس تبریز  
 وطن حضرت مولانا ای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز در بازار سرودگان فرود آمده  
 بودند و حضرت مولانا در آن زمان مدرس علوم ظاهری و واعظ احکام بودند و علم و فضل و زهد تقوی شان  
 ضرب المثل بود روزی تقریب ضیافت برنج سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبه و رفقا بسیار همراه  
 رکاب بودند حضرت شمس تبریز برایشان افتاد از فرودگاه خود دیده عثمان مرکب مولانا گرفته است او  
 کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب داد که پیغمبر صلی الله  
 و سلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر گفته است ماعرفناک حق معرفتک و بایزید نفره سجانے  
 ما اعظم شانی میزند پس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا جواب گفتند  
 نبل عرفان پیغمبر صلی الله علیه و سلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم صاحبانند  
 و ظرف عالی داشت که باوصف اینچنین عرفان ماعرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون ادبیک  
 و ظرف تنگ داشت که بچوشت آمده نفره سجانے ما اعظم شانی زد که چه نسبت خاک را با عالم پاک حضرت  
 شمس تبریز بر بنشیند اینجواب پوشش شد و بر زمین افتاد مولانا بخدا نوش فرمود که شمس تبریز را  
 برداشته بگردم بعد فراغ از دعوت که بگردم رسیدند ملاقات مفصل شد روز بروز صحبت و اخلاص  
 در ترقی قرار داد و روزی حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی بدست  
 داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه فایده حضرت شمس  
 کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آب گذاخت مولانا نام عالم و متاسف شده گفتند این نشانه تصنیف  
 پدرم بود نقلی بداشت شمس تبریز قدس سره دست دراز کرده از ته آب آن کتاب اخساک داشته  
 بدست مولانا در آنحال این جان پیدا کردند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه فایده از آنوقت  
 مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاد شد حتی که روزی شمس تبریز گفت که شراب بخوام  
 گفتند که طلبیدن میخوانم فرمودند بی بدات خود خریده بیای مولانا باوصف شان و شوکت شمس تبریز

حضرت شمس تبریز قدس سره

در محله میفر و شان که از در رسد و رو بفرشته شراب خزیده سبوی آن بر عمامه مبارک خود مینهد و آورده و نوش  
گفتند که شراب حال عاشق میباشد حضرت مولانا حرم محرم خود را که منایت حسین و جمیل بود پیش گرفتند  
زن خوب است لیکن معشوق زربخا هم حضرت پس خود سلطان ولد را که کمال حسین و نازنین بود دست  
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یا فخر لعلده شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند  
و حضرت مولانا از فراق شان بیقرار شدند بعد چند روز مولانا از روی سکا شفه در یافتند که شمس تبریزی  
بر فراغی بچی عاشق شده در فلان جا نشسته با وی نزد شطرنج میبازد و بازی چنین قرار یافته که اگر معشوق  
مات کند طایفچه بر روی مبارک شمس تبریز زند و اگر حضرت مات کند بوسه بر دستش دهند بعد دریافت  
ایحال مولانا سلطان ولد را بر بنجامه آگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فرنگی بچو آشکارا  
خالب که شرف باسلام شود حسب حکم مولانا سلطان ولد در آنجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول  
بمان بازی اند سلطان ولد در پا پوش حضرت شمس تبریز اثر فرنی در روپیه را از نظر دیگران پوشیده پران  
سیرگاه برخاستند از نقش حضرت اثر فرنی در روپیه بران شد فرنگی بچو دیده معتقد گردیده تاب گشت و مسلمان  
شده بجهاد شد بعد چندگاه بقونیه آمدند و بنیامین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در افعال  
که نفس آنچنان کوشیدند که فرزندان و خویشاوندان را ذلت و خواری حضرت مولانا بعد چنان شان گشت  
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که ایحال بدولت این فقیر یعنی شمس تبریز است در پی قتل حضرت  
شمس تبریز می شدند آخر کار علاء الدین لپسرد و ستم مولانا شمشیر گرفتند  
با چند کسان دیگر تنگامیکه مولانا و شمس تبریز در جبهه نشسته بودند رسید و آواز داد که ای شمس تبریز  
حضرت با مولانا گفتند که هر لایمی قتل بخوابد مولانا گفتند که چون شما با خدای سبحان عهد کرده بودید که  
در عزم یافتن بومی سرتز خواهم کرد ایحال قت البغاسی و حده است شمس تبریز خنود شده برخاست  
و بیرون آمد علاء الدین ولد شمس تبریز و لاش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از حقیقت آگاه بود  
علاء الدین را قصاص نکرده مگر در پیش باز نیند و سیرگاه که مرد نماز بنیازه او نخواند و نیز ارشاد و میکردند  
که در ابتدای حال مدرس و معظم مولانا بلایع بوده است و در بلایع آنچنان شد و در محبت قاصی و ادانی  
داشتند که فخر الدین رازی که مقرب سلطان بلایع بود و بختی سلطان عرض کرد که مولانا آنچنان تالیت  
خلاق و دستخبر امر نموده است که اگر نخواهد در یک ساعت شمارا معطل گرداند بادشاه پرسید که ندید چه است

در کتابت شمس تبریز قدس سره

گفت کلید نامی خزائن سلطنت را پیش او باید نهاد و درخواست تعقل خود باید کرد تا حال او منکشف شود  
 با شاه همچنان کرد مولانا بر خطره او آگاه شده رخت اقامت از بلخ برداشته بقونیه رسیدند سلطان  
 فخرآری بر بنطه خود نام شده بسیار با لغو در اقامت آنجا کرد حضرت مولانا قبول نداشتند حکایت  
 سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا  
 و علیه السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقیب کل ولی معلوم میشود که حضرت  
 از همه اولیای امت افضل باشند حال آنکه در خاندان چشمه و قادریه و دیگران غوث و قطب شده حضرت  
 مولانا بعد تا ملی جواب دادند که هر ولی بر قدم کبی از اینها پیدا باشد و حضرت شیخ تقی محمد بن پیغمبر آخر الزمان <sup>صلوات</sup>  
 علیه و سلم هستند هر گاه بنی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی نبینا  
 و علیه السلام بهتر از همه اولیایند فقط حکایت ارشاد شد که یکی از خواص مریدان حضرت غوث التقلین  
 علی نبینا و علیه السلام در خواب محتمل گشته چون بیدار شد فوراً غسل کرد و با زخمسید باز محتمل شد با غسل کرد  
 سهین طور در تمام شب بفتا و با محتمل شد و غسل کرد از این معامله متحیر شده صباح بجنور پر نور آنحضرت حاضر شده  
 ما جلای شبیه بعرص رسانید ارشاد شد که در لوج محفوظ دیده بودم که از تو سفتا و با غسل زنا صادر شود از  
 خداوند سبحان معالی خواستم که آنجا محتمل تو بخواب مبدل شود احمد گفت که از زنا محفوظ ماندی فقط حکایت  
 شخصی تاجر بخدمت شیخ حماد که معلم حضرت غوث التقلین بود عقبیت داشت و بجنور غوث پاک  
 نیز حاضر میشد روزی تاجر مذکور را به شیخ حماد استصواب کرد که اراده سفر دارم شیخ حماد رضی الله عنه  
 گفت که در سفر مال تو خواهد رفت و سه ترا خواهد برید بعد از آن بجنور حضرت غوث التقلین نیز استصواب  
 کرد حضرت فرمودند مبارک است نفع و تجارت خواهی یافت و سلامت خواهی آمد تاجر مذکور حسب ارشاد  
 غوث پاک سفر کرده سودمند مگر روزی در سفر تاجر مذکور بحاجم رفته بود در آنجا صهره و نیار که همراه داشت  
 سهواً گذاشته آمد و در فرودگاه خسید و خواب دید که قزاقان ناخته مال او بفارت بردند و سه ریشمشیر جدا  
 کردند و ریحال سیدار شده دست برگردان مالید که سرش سه است یا نه سرش موجود بود و گرا اثر خون بر  
 گردن نمایان دید جانوقت یادش آمد که صهره نیار و نیار و حمام فراموش کرده و دان رفت بچینه  
 نهاده یافت بعد صحبت سفر بخدمت شیخ حماد حاضر گشته عرض نمود که من برگشته شیخ عبد القادر قدس  
 عمل کردم سودمند شدم و سلامت آدم شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که منی گفته بودم لیکن شیخ

برای توبیخ اب العلی و با عرض نمودن آن واقعه را بسبب و خواب تبدیل گمانید من بعد آن شخص مخصوص حضرت  
 شیخ عبدالقادر رضی الله عنه رفته با جابر من سائید فرمودند که من برای تو سهند و با جیناب که بر این من  
 کرده سلامتی جان و مال تو خواستم الحمد لله که سنجاب شد فقط ذکر یازدهم حضرت غوث الثقلین  
 علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام بود ارشاد شد که اصل یازدهم اینست که حضرت قطب بانی غوث ممدانی  
 علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام تاریخ یازدهم سیرج الاثر فاتحه چهارم پنجم صلی الله علیه و سلم کرده بودند آن تاریخ  
 آنچنان مقبول و مطبوع افتاد که در هر ماه تاریخ یازدهم فاتحه رسول خدا صلی الله علیه و سلم مقرر فرمودند و دیگر  
 اتباع حضرت غوث پاک تقابله دی علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام یازدهم میکردند آخر رفته رفته یازدهم  
 حضرت محبوب بجانی مشهور شد. احوال مردم فاتحه حضرت شان در یازدهم میگفتند و تاریخ جمال غوث الاعظم  
 سقدهم سیرج النافی است بالاتفاق سخن در فضائل است محمدی بود و ارشاد شد که فضیلت ابن عباس  
 رضی الله عنه در ابتدای حال فراقی میکردند چون تائب شدند مال مغرورته هر کس که موجود بود و پس دادند  
 و از مغرورته خود پیش مغرورتنم عذر خواهی مینمودند چنانچه از مال یک یهود هزار دینار صرف کرده بودند  
 پیش او حاضر شده گفتند که دینار مغرورته تو باقی نمانده که مسترد سازم اگر عفو کنی احسان است و الا عین  
 دینار جزئی خدمت از من بگیرم بود گفت که عفو نمیکم مگر کیسالت در خدمت من باشی بعد از آن هر چه صلحت  
 باشد فضیلت قبول فرمودند تا کیسالت خدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از یهود مذکور گفتند  
 سیدو گفت سوگند خورده ام که عفو نخواهم کرد بدون گرفتن زر و برای دفع خنثیت قسم خود حیلله ساخته ام  
 زانهاره بنا بدیم و از تو مسترد سازم برو بجان من بر تبره خواب زیر یکبیه صره هزار دینار نهاده ام بگیر و بیار و مرا بده  
 تا من جانث نشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیلت اهل آوردند سیدو گفت که من صره واگشا و ده شمار  
 کرده بود چون دین صره و آورده اشرفینیا خالص را ن بود سیدو می ندکوستم یاد کرده گفت که من دین  
 شرطه خذف پاره ما پر کرده بودم با الله دین توحی است و تو در توبه خود صوابی که من در توبه خود  
 که در است نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواهند شد که اگر خاک را در دست گیرند رگ در پس  
 تو خنجره همان کسان این بگفت و بر دست حضرت ایمان آورد و فقط حکایت احمد شاه کنبل پویش  
 تاریخ یازدهم شهر محرم ۳۲۰ هجری حکایت ارشاد کردند که در حیدرآباد و احمد شاه کنبل پویش قلندریه  
 شهرب ملاقات شده بود و لیکن آنوقت نشه علم ظاهر چنان بود که قدر آن در رویش کامل ندستیم و از

استفاده مجرده مانده الاخرق و اداوات و کرامات آن بزرگ در حیدرآباد بر ملا بود از آنجا که یکی اینست که  
 شخصی دیک پلای بخت بود و نمک فراموش کرده احمد شاه خاک میں از برود دست برداشته در آن خفتند  
 طعام نمکین کجای خوشخاش افکند و دیگر اینکه روزی مهران نزدشان رسید تا دم گفت که چیزی خوردنی  
 نیست فرمودند که برگ اعلی شکسته بطور ساگ بریزند طیار کرد و صرف برگ اعلی با اتفاق مهران مذکور خوردند  
 مهران شناسختن نتوانست که چه نعمت است دیگر اینکه خواهرزاده نواب نظام الملک مشفق نشان بود اکثر  
 برای ملاقات بیعت روزی بخت شاه موصوف وقتی رسید که در آنوقت شاه صاحب پاره ناسه  
 تان شب مانده در آب تر نموده بخورد امیر بدین خود اندیشید که اگر متواضع خواهند فرمود این نان خشک  
 خوردن نواب با قنای مجرب در این خطر شاه صاحب اشاره فرمودند که بخور چهار و تا چار شریک شدند بعد بر خا  
 امیر بارکان خود گفت که این لذت در هیچ نعمتی از نعمتهای خانه خود یعنی ایام تصرف و طاقات آن بزرگ  
 زیاده ازین بود که مذکور شد اللهم اغفر له فقط نکته عجیبه ارشاد شد که هرگاه عمر آدم علیه السلام بیصد سال  
 رسید رنگ لبوت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو با من زود می چرا آمد  
 عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم مثال داوود علیه السلام خود را دیده بودی و عمرش  
 چهار صد سال در ریاضی یکصد سال از عمر خود بوسی دادی دم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر  
 من باقیست عزرائیل عرض پخال حضرت حق سجاده تنالی کرد حکم شد که اگر چه آدم یکصد سال از عمر خود  
 بداد داده بود و مگر چون الحال منکر شد صد سال دیگر که نازند همین سبب زیادتی عمر محبوب هر فردی و هر کس  
 فقط سخن در حال محی الدین بن علی العربی قدس سره بود فرمودند که شخصی بر فصوص الحکم شرح کرده  
 اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب دادند که چون صنون مضمون را بجهت رسالت  
 صامت اند علیه سلم نسبت میکنند و میگویند که حضرت در خواب فرموده اند که آنرا باست برساتم در بیعت  
 اگر حضرت شیخ را در نقول راست گوید انداختن بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم میشود و اگر افزایند  
 نسبت اقوامی شیخ بر پیغمبر حکم است که تلاش عیب دیگر در کلام شیخ میکنند محمد حسین خان یکی از نظام  
 کرام بعد از شیخ این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طیبه که آن حضرت کرده اند نیز با سوال شیخ که بجهت  
 است پس این شب بر آن حضرت هم وارد میشود جوابش چیست فرمودند که در پیش شیخ هم این است در معنی طرد  
 کلمه نیامین من او نه سخن است گوید تشریح و تفسیر و ترکیب معنی کلمه و دلایل آن تفاوت و مخالفت

کلمه در فصوص الحکم  
 شرح کرده است  
 و در این کتاب  
 آمده است

من بعد ارشاد کردند که در روایات دیدن پیغمبر علیه الصلوة والسلام را موافق استماع و وصفای هر کس مختلف است  
 زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام در او  
 شیر نوشانیده اند بعد بیداری بقصد امتحان در طشت قی نمود شیر بر او شیخ اکبر قس سره مینویسد که آن شخص  
 بسبب کمی استعدا و ذوق غیر خواب نقصان کرده اگر شیر را با علم تعبیر میکرد علم کامل حاصل میشد حکایت بعد از آنکه  
 مرقوم العسد فرمودند که ابن تاویل کلام شیخ بدان مانند پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب  
 دیده بودند که کعبه بخت ملک نقره نمیرانده است و در آنجایی یک خشت خالی مانده است  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشت نقره شد در آنجایی خالی خود را داشته اند پس وجود آنحضرت مکمل کعبه  
 گردید و شیخ اگر خواب دید که کعبه بخت نامی طلایی شمار کرده اند و جای یک خشت خالی اند خود خشت طلایی  
 در آنجایی خالی نشست و مکمل بنا شد یعنی نامان اعتراف میکنند که پیغمبر خود را خشت نقره دید و این بی اشتی  
 خود را خشت طلایی تفصیل او بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم می آید جو ایشا اینکه خشت نقری عبارت از  
 شریعت آنحضرت و خشت طلایی طریقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد اگر طریقت نبی ابر شریعت و  
 تفصیل باشد قباحتی نیست و از همین جا است آنچه مشهور گشته که الولاية افضل من النبوة یعنی الولاية  
 الالهی افضل من نبوة حکایت روزی شخصی سوال کرد که کدام سبب بود جسد بازید علیه السلام در سجده  
 شمشیر کسی کار نکرد بل زندگان خود مجروح شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از بازید بهر از  
 مرقوم توحید بود و فرق مبارکش اشهر بود پیغمبر برید و جواب ارشاد شد که سروران این بود که بازید علیه السلام  
 سستی خود را فدا کرده بتدریج در مرتبه بقا باسد رسیده و در آنجا خلعت جفانی یافت که از آن جسم وی  
 قدس سره از نرم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام مرتبه بودند که حق سبحانه بذات پاک خود شس  
 برایشان نزول فرمود و حضرت امام را واجب القتل و در شکرانده قدم سلطان مطلق قادر بر حق تن و  
 جان ظاهری خود را تار کنند همچنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال با کمال و  
 موجودیت و هستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاس ادب مرشد بود و ارشاد  
 که حضرت شیخ المشائخ و الاوالباشیخ فرید الدین گنجشکر در اجود سن عرف پاک پشن بدرس عوارف مشغول  
 بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء منزه عوارف را دیده عرض کردند که این کتاب خلط  
 نیچار است کاشش نسخه صحیح بودی حضرت گنجشکر روی در هم کشیده فرمودند که آیا ناخود صحیح کردن این

سبب خوابی که در خواب  
 دیدن پیغمبر علیه السلام  
 قدس سره از تو علم

یعنی بزور علم لدنی سلطان المشائخ خاموش شدند بر اینقدر سخن چند روز در عرض عتاب مانند و نهی معنی  
 کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشائخ باطلع و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو  
 بمقتضای همان حکمت است که بر بنام علیہ السلام وحی چند روز بند شده بود و خود را بلاک کردن میخواهند  
 و میگفتند بآل بیت رب محمد بنج خلق محمد تقی است سخن در خجورون طعام بازاری بود ارشاد شد که حتی اگر  
 از طعام نخچیه و غیره چیزی ناکه در مد نظر هر کس ننهد و باشد پرینز باید کرد که مانع حرکت و تاثیر زبان است چنانچه  
 نقل است که بخانه بزرگی طفلی ولی ما در زاد پیدا شده بود بعد چند روز زبان بی بیان اسرار کشاد و پیش قدم  
 عاقل و بالغ کلام آغاز نهاد هر گاه والدش بر خیال مطلع شد حکم کرد تا شوهر بای بازاری طلب داشته  
 بدین او انداختند از تاثیر آن زبانش بند شد فقط در وجه ابتدای تقرب نسبت فرمودند که خواجہ  
 تقی و خواجہ بریان بمشیر زاده حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا بودند و فیما بین هر دو بسیار  
 محبت بود چنانچه تواجبه تقی اکثر صلح میبودند حضرت محبوب لسی پرسیدند که تو صوم دایمی چرا میداری  
 عرض کرد به نیت اینک عمر حضرت دراز شود ناگاه تواجبه تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشائخ  
 نهایت اندوه گین شدند بعد صوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو روزه بستن برای دفع اندوه جنابشان  
 کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان ناگاه سر و کمان از در دادند بمشاهده آن  
 حضرت محبوب لسی بی اختیار متبسم شدند چنانچه آن دروازه احاطه بدروازه بستنی مشهور گشته تمام سال  
 بند میماند بروضه بستن در سال یکبار و امیشود از آنوقت مشائخ رسم بستن را بنظر تو شتودی محبوب  
 از آن معمول گرفتند هر چند درین امر فی الحقیقه شبهه نبود است لیکن نزد من اینست بر عیب که سلطان  
 به بستن و غیر است هر گاه شعاری درین نگردانند و بطور رسوم و عادت کنند عیب هم نیست فقط چونکه حضرت  
 مرشدی را پیروی و تقلید بیان خود محبوب و مطبوع گشته بود درین مسجد دو سال دیدیم که هر گاه قوالان  
 نرا هم شده بستن سرایان می آمدند و کلدسته های نکلین که آنرا گره میگویند بحضور والامی نهادند و بالای  
 استاده مبارکبومی سر زینند دیگر مشائخ و اهل محفل نیز ایستاده میشدند و جناب مولانا ناث شده میمانند  
 و بر وفق سنت سلطان المشائخ قدس سره متبسم شده گروه مار و بوی خود میگذاشتند و در آنوقت  
 با تمام قوالان محبت می گماشتند مردیان و معتقدان حضار محفل نند و میگذاشتند و در آن زمان  
 از یک کاحد هر چند میگذاشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ در میان همه چو کیهای قوالان بجهت



سایه چشم شیده عبده همه کسان می شستند و مجرای یک یک چو کی جدا گانه میشد باو آن صحبت  
بیشتر با سوش از سر چو یاد بحال نیز برقرار فاضل انوار آن بزرگزنده آفریدگار جان روی ساقی است  
سیت مجلس بر آن قرار که بودی هست مطرب بران ترانه سوزنیه فاجده بقدر نعمت  
و الصلوة علی رسول و اولیائه ذکر منصور صلاح بود فرمودند که نزد قتل منصور این بود که روی  
منصور در حالت سستی قرب حق چنانکه مبارز بجهت مقابله پهلوانی را می طلبید گفت این مجاهد این محمد  
پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشریف آورده فرمودند انا محمد انا محمد منصور گفت رحمة للعالمین چگونه  
بستی که در معراج شفاعت نه کنایه می چو بر شفاعت موئین التفکر درستی  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که ما نطق عن الهوی یعنی هر اذن شفاعت موئین حاصل است  
نه شفاعت کاوین بقدر گستاخی که از منصور در معاد نسبت سپیم صلی الله علیه و سلم میمان آید شست  
آن شد که جان و ایمانش بر باد رود ولیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقتضای رحمت کاملایانش  
مخوف و اشتند آفت بر سر افتاد که در دعوی انا الحق علمگشتند اگر چه علم در تجویز قتل او خطا کردند زیرا که  
در شرح حکم اینست که اگر اسمی از اسمای مخصوصه الهی بر خود اطلاق ساخته دعوی نماید انا الله یا انا  
الرحمان بگوید برگزیده قتل لازم می آید بخلاف انا الحق چه حق مقابل باطل است از اسماء مخصوصه  
نیست پس در لفظ انا الحق قتل شرعاً لازم نمی آید بقدر آنحضرت لانا قدس سره بر علمای مجوزین قتل منصور  
لفظ خدا اطلاق کرده اند حیث قال س چون قلم در دست خداری بودی لاجرم منصور بر او  
خدا صیغه مبالغاست از خدا انا بجا که در اطلاق اسمای مخصوصه نیز اگر گنجایش تاویل باشد  
علمای محققین قتل نمیکند لانا الحد و دو القصاص تندری بالشهادت گفته اند اولاً حق از اسماء  
مخصوصه نیست بر هر چیز واقعی و حقیقی اطلاق حق میتواند که بمانند اگر حق را از اسماء الهی گردانیم  
گنجایش تاویل دارد یعنی انا لیس بیاطلاق وجود اینست که علمای تاویل و توقف حکم قتل منصور کردند  
در خدا سبالح گشتند و آن مظلوم را بناحق گشتند و ما نقموا انهم الاکمن یومن بالله الذیز الذبح اللهم  
اغفر له و تجاوز عنه و عنتم اجمعین در ضمن همین تذکره یکی از حضار پرسید که جنید قدس سره نیز فتوی  
بقتل منصور داده بودند ارشاد شد که از روی تاریخ جنید در عهد منصور نبود پس فتوی چگونه داد  
چونکه سبت روزی محمد حسین خاضا صاحب بنفسار کردند سبب چیست که فیما بین اینها خلافت و

لغاض نمیشد و در میان اولیا با هم یک خلاف میداشتند و جواب این هر دو حکایت ارشاد شد اول آنکه  
 در بیت المقدس جمالی بود پس اشرف او میگفتند که فلان قسم حلوا مارا بخوران او وعده میکرد روزی که  
 فردوسی زیاده حاصل خواهد شد خواهم فوراً بنده و زعفر جمالی زیاده از دیگر ایام بدستش آید نامبره اسباب  
 حلوا آورده زن خود داد و گفت که برای طفلان حلواتیار کن نشخ تیار می حلوا مشغول شد حال  
 مذکور سبب ندگی بر سبب دراز شد اتفاقاً نجف در اثنا ناقت غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو  
 برای مهمان ماست که در مسجد بیت المقدس است حلوا را اول پیش ویر هر چه پیش ده او بماند آنرا منماری  
 بهر کس خواهی بده بدین اینجواب بیدار شده دید که حلواتیار است آزاد در رومال بسته در مسجد  
 بیت المقدس برد و تلاشش میکرد که مهمان که ام است بعد حبت و جوید که شخصی مراقب نشسته است  
 دانست که این شخص هاست که برای او ناقت خبر داده بود حلوا را پیش و نهاد آن شخصی تکلیف  
 و بدون گفتگو از آن حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و بحال مذکور داد نامبره بقیه را در رومال  
 بسته روانه شد هر گاه از اندرون مسجد بزرگ شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود دست بحال  
 مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میرسی گفتا سبب رسیدن  
 اینست که من درین مسجد از پیشتر بودم و آنکس و بروی من برین مسجد رسیده لطیف فنا دل مسجد  
 نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخوران والا اینمه فنا دل خواهم شکست من متعجب بودم که با کدام  
 کس کلام میکنند چندان غصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش و نهادی و او بی تکلیف  
 خورد و لذتی پرسم که ترا چگونه بر حال آنکس و رغبت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین خود  
 حاضر کردی او بچوایش حال خود گفت دووم آنکه در مدینه منوره دوکانداری بود صاحب نسبت  
 در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد شد که در مسجد با مهمانی بدخو وارد شده است  
 او را فلان قسم طعام طیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بد رود و دوکاندار مذکور حسب الارشاد همان قسم  
 طعام تیار کرده در مسجد نبوی آمده دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست تا آنکس  
 خواهد بود پیش و رفته التماس کرد که حسب الارشاد رسول صلی الله علیه و سلم فلان قسم طعام تیار است  
 در خانه ما یا تا بخورم در پیش مذکور همراش رفت چون طعام خورند بعد فراغ گفت حضور  
 صلی الله علیه و سلم ترا همان بدخو بر زبان راند سبب آن چیست بچوایش گفت که هر گاه در مسجد

نبوی رسیدم قنایلی او دیده گفتم که مر افغان مستم طعام بخوران والا اینده فنادیل مسجد ترا خواهم شکست  
 گستاخی از من البته شده است بعد از آن گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفت حکم است که از منظر من  
 فوراً بدر رفت بعد نقل هر دو حکایت مرقوم الصد حضرت مولانا ارشاد کردند که آن همان خدا و این  
 همان نبوی کلام یکسان گفته بودند از جناب الهی در حق همان بیت المقدس هیچ عتاب نشده و از حضرت  
 صلی الله علیه و سلم باوصف اینکه رحمت بودند نسبت بهمان مسجد نبوی عتاب حاصل نشد سر آن همین بود  
 که ترجم آنحضرت با رحمت الهی برابر می نماند محض بنا بر تکمیل داشت او بی لب لعنت عتاب فرمودند  
 حال فرق میان اولیا و انبیاست یعنی در میان اولیا اگر اینقدر خلافت هم نبودی و حضرت ائمه  
 با انبیا مساوات می شده با اولیا از مرتبه انبیا فرود داشته اند فقط از همین جا گفته اند عباد اولیا  
 باشش و با محمد شو شیار فاعتبروا و اولی الالباب سخن در آن بود که کامل را معصیت خضر می کند  
 روزی محمد حسین خا نصاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی بخانه شخصی همان وارد شد صاحب خانه  
 لظهورت کار جانی رفت و با بل خانه خود گفته که بگوته خدمت همان خوابی کرد که او ناراض نشود چنانچه  
 ایام خانه او طعام خواند و خدمت کرد و آن بزرگ با بل خانه مذکور گفته که با من صحبت کن و اسکار کرد همان  
 مذکور به بیجا روی اجماع کرد و بعد فزاع بطرف آسمان پرید زن مذکوره متوجه شد بعد چندمی که شوهرش آمد  
 حال همان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال ز رکه عظیمه آمد و طواف کعبه بین شخص ابا و علی مذکور  
 ملاقات گردید آنکس پرسید که تو در خانه من همان بودی و باز وجه من فعل یاد کرده رفتی جواب داد  
 که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق اراده الهی کردم فقط بعد حضرت فرمودند که اگر این شخص  
 با و خضر میگرداد و بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که در صورت بقای سستی اگر از سالک تک گناه نشود  
 آنچه آن خالی میگرد که سبب پر آب را سرگون سازند و خالی شود سخن در جلال مرشدان بود فرمودند که  
 در زمان حیات حضرت مولانا می فرخالدین محمد قدس سره بحضرتی شخصی در حالت بود که ام مرید حضرت  
 دریافت که حالت آن شخص آذنیست ملک آورد است مرید مذکور آن شخص را در کنار گرفته سیران محفل شایسته  
 و گفت که مجال در فرع چار صوفیان را بد نام میکنی اینجبه حضور مولانا می مدوح رسانیدند مولانا گفتند  
 که اگر چه او تبه کلفت خالی و روه آخر نقل درویشان بود چه اکتفت را ز او کرد باری رحمت بر غرض غایب آمد  
 که از راه خود بدرگاه حضرت محبوب الهی قدس سره الا قدس برده حکم دادند که عین جاباش میگویند

که در هجدهم عشره استقال کرد و بفرستند تعالی ایان سلامت برد سخن در آداب صحبت بود فرمودند  
 که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد و دیگر از مذهب دیگر داند برسد شد که اخلاص  
 صحبت چیست فرمودند با اعتقاد آن معنی که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش نشیند و طبع و  
 آرزوی خود را بالکل بگذارد یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان هر چه مرضی او باشد  
 بدل و جان مستعد کرده موافق و ملائم طبع آنکس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی صنوی فرماید  
 ایاست سایه بهر به است از ذکر حق به یک قناعت به که صد بوث و طویق به دل مدزد و از دلرایی  
 نور بخش به کان سوارت میکند بر پشت خوش به سر مدزد از سر فراز تاج و ده به کان ز پای دل کشاید  
 صد گره به سایه او چون که سایه ایزد است به سایه چه خورشید برج سرد است به دل نکند از ریاضت حاصل  
 در حضور حضرت صاحب دلان به پیش اهل تن ادب بر ظاهر است به کای خدا از ایشان منان را  
 ساز است به پیش اهل دل ادب بر باطن است به زانکه دل شان بر سر اکر فاطن است به بی ادب  
 گفتن سخن باجناص حق به دل همبر اند سیه دارد و در حق چکاکایت در نفحات است که خلیفه بغداد  
 روم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و غیره و با صحبت و استمعی  
 هر کس با وی غیره و صحبت داشته از وی بی ادبی بناید فکایت که بیشتر حکایت میفرمودند چون  
 شنیده بودم که عمارت فرارخواه خواجگان حضرت خواجہ معین الدین حسن سجری قدس سره در زرعیت  
 و وسعت بی نظیر است و سقف روضه مقدسه نهایت دلپذیر و لعل رخشان از بس گلان و مجرّه  
 سنوره تعبیه است هر کوز خاطر بود که بعد رسیدن در آنجای مبارک دیده خواهد شد چون مشیت ایزد  
 بزیارت اجیر شریف مستفیض سعادت سردی شدم از وفور ادب نظری بر طراحی سقف مکانات  
 نینداختم که چون است و تلباشش گوهر گران بهانه پذیرا ختم که چگونه است تا اقامت آنجا که سه ماه  
 دو روز بود نیز انداخته میسر فقم فقط پوشیده ماند که بهر انسان آتماشای اشیای غریبه شهوره اول  
 میکشد لیکن جناب مولانا پیر و ما زاغ البصر و ماطعی بودند و رعایت فرید آداب علاوه بر آن بود  
 که بسیر عمارت عالیه و نظاره گوهر گرانها توجه نمودند حکایت از همین قبیل است که میفرمودند که در آن  
 زمان اقامت بحضور قطب مجامع حضرت شایه بنده الرزاق قدس سره در گوشه مسجد میماندم و گوشه  
 دیگر سکی سکونت میداشت مادامیکه آنجا ماندم از حال آن سگ متعرض نشدم مرا چه طاقت بود

که سگ آن آستانه را بدرسیدم لمعه پنجم نور ثالث و روز که صدق مقال و اکل حلال است  
 عمل و محبت صادق و روز که کفر گفتنی و کسادات پرستی مولانا لعشقی نبوی علیه الصلوٰه  
 و السلام سخن در اجابت و عابو و ارشاد شد که صدق مقال و اکل حلال هر دو بر اجابت اند  
 مولف کتاب هدایه العمی که اوسلیح بود بطور محذوم جهانیان جهانگشت تاثیر صدق مقال بدخیر تبه  
 نقل میکند که در زمان سیاحت بموضع رسیدیم که مسکن نبود بود در آن موضع یک بیرگی سکونت  
 سیداشت مضافاً تمام دیر از صغیر و کبیر پیش او رجوع میکردند همینکه دم میکرد صحبت می یافتند و در حقش  
 کمال بود و که ناگاه آن شخص برود و جمع شده او را سوختند و خاکستر او را برداشته و بر وجه اش نگاهداشته  
 نقل میکند بعد از هر که بر این میشد از خاکستر او بر پیشانی میمالیدند صحبت می یافتند و از زیاده ترسیدند  
 از خواص او و آن موضع استفسار کردم که در نیکس چه کمال بود که اینچنین کمال دارد گفتند راست گفتا  
 بود و عمد بسته که گاهی دروغ گوید فقط سخن در عمل صالح بود و ارشاد شد که عمل صالح اگر محض شد  
 و باخلاص عمل بود موجب نجات در دنیا و آخرت هر دو میگردد بر صداقت این معنی بسیار اخبار و آثار  
 وارد است فقط حکایت از حدیث در صحیح بخاری حدیثی در قصه بنی اسرائیل مذکور است خلاصه  
 آن حکایت اینکه از قوم بنی اسرائیل سه کسان در کوهی رفته بودند ناگاه باران آمد آن سه کسان  
 در خار کوه متواری گردیدند بانتظار اینکه باران بگذرد اتفاقاً از بالای کوه سنگی کلان برداشتن  
 افتاده راه ایشان بسته شد تحریک سنگ و افتتاح دراز قوت آنها بیرون بود متحیر شده گفتند که نجات  
 ازین قید بجز لطف خدا که بر بکت اعمال بی ربیاری نماید ممکن نیست از هر که آمد که کار نیک با خلاق  
 بعمل آمده باشد بذر بیه آن استعانت از خدا باید کرد یکی از آنها گفت خداوند تو خوب میدانی که من  
 بر فلان زن جمیله که خواهر عم زاد بود عاشق بودم وصل او دستم نداد و آخر کار ز محنت و مشقت  
 در مدتی صد و پنجاه و چند بهم رسانیده پیش او رفتم بعد گرفتن دنیا را مذکور ترک و در او دگرگاه پایش را می زنا  
 برداشتم زن مذکوره گفت اتقی الله و لا تأکلن من ثمره یعنی تبریز از خدا و عمر عصمت خدا را بی از  
 خداش کن من صورت بخوف تو دست بردار شدم اگر این سخن راست است مرا ازین قید نجات  
 بجز گرفتن این کلام در زنگ مذکور رسوا نمی گردید مگر لا تقربوا فی رانی نبود شخص دوم گفت که خداوند تو  
 و انما بعینا هستی که من چند سال پیش ازین شخصی را بجزوری مقرر کرده کار خود از او گرفتم وقت شام

او ما در اجرت غله میدارم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گرفت  
 سپند روز یکدست که آن غله نگرفت بعد در موشم تخم بریزی من غله را در زمین کاشتم هر چه در آن پیدا  
 شد بر دوشتم باز در فصل دیگر همان غله کاشتم و حاصل آن بر دوشتم در چند سال که انبار را پر شد فروخته  
 بزناخر دادم و آن بزنا از موالد و ثقات سال آنقدر آفرینی گرفتند که ازان قلان وادی پر شد و در مدت سه سال  
 آنقدر آمد و رفت با داری که فرود می بیک روز به پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر  
 بدی احسان است گفتم کلید را که در قلان وادی است آنها زان است بر گرفتار من میکنی گفتم سخن  
 نیست و این راست میگویی اینها زان غله تو پیدا شده است نزد خود امانت داشتم خداوند احدی نظر  
 تقوی تو اینها مال و مواشی و بزنا بومی حواله کردم اگر اینمغنی راست است مرا راه بده پاره دیگر ازان  
 سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فراخ ساخت شخص سوم گفت خداوند اتو انا و مینا هستی که من  
 خدمت ما در و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزند خود مقدم داشته ام چنانچه شیر گو سفندان  
 دو ششیده اولی مادر و پدر را میجو زانیدم بعد آنها بفرزندان قلان روز که من مشکبونی کاری چند گوی  
 شب گذشت بمانه رسیدم و شیر گو سفندان در محلب و ششیده بر بالین والدین بر دم آنها نخته بود  
 بلحاظ آداب بیدار کردن نوبت استم شیر سخنان گرفته بر بالین السباده ماندم و فرزندان ضعیف من از  
 گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را بر گزادم تا که والدین من از خواب بیدار شدند و آنها  
 را اسیر کردم بقیه را بفرزندان دادم اگر اینمغنی راست است ما را ازین قید نجات ده بجز و اتمام آن  
 از سنگ مذکوره پاره کلان بقیه که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر رفتند خداوند نیست  
 در اعمال عینین اثر دارد فقط حکایت سهر ضعیفی ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان  
 بود سمسری به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در همان موضع و قمر مقدم و پهنه نیز جمعی و سینه  
 بود اتفاقاً نظر قمر بر یوسف افتاد همچو زینجا به نیز ار جان عاشق او گردید هر چند رسلم فرسائل و  
 پیغام کرد که یوسف بر دستو جگر داد و هرگز دستو به نشد و قمر مردم نمود مقرر کرد که هرگاه او بجانانی تنها  
 باشد خبر دهند تا آنکه روزی خبر با و رسانیدند که یوسف در باغ پدرت تنها نشسته است آن شب  
 زینجا فوراً در آن باغ رسید و در فازه باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده صحبت کند  
 یوسف انکار کرد و قمر مذکوره گفت ترا نمیکند از من یوسف از و گریخت با لاسی دیوار باغ که نهایت بلای بود

برآمد بدل خود گفت که اگر محب و نامیشوم محبت می رود و در نامه و زخ خواهم افتاد اگر از سر می رود است  
 میگویم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان می رود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داد و بعد از آن دیوار چسب  
 در آن حالت روح حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنگره گرفت و در می بستند  
 و جنبش که جو بسید و گفت صد آفرین بر تو باد که بر من سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او دست  
 نشد تا اینکه یوسف علیه السلام پدید آمد حال محبت و سوز و گداز عاشقانه بنامه شنیده و در تنهایی بی اختیار  
 میگفت و بدل میگفت که سبب تو آن مظلوم بسیار رنج و تعب کشید اگر بگردش خوش شود  
 میگردد می جو بودی از گناه تو بیه مکن بود و باز منته شده گفت که ای نفس در جوانی از تو را می باقم  
 در پیری خلاص نیافتم که خطره زمانم عمرت به زناست و بر خطره هم بسیار میگفت تا گاه آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم کاشش فی نطف اللیل بر و طالع گردید فرمود اندیشه مکن بر تو مواخذه نیست موجب بدین  
 خطره بعد چندین سال نیست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود نسبت این زمان بجهت  
 گشت و کل یوم بر سر کایت عجیب در قرب و بعد زمان از عهد نبوت حلی صاحبها التیة انبقر تا اثبات  
 که در چهار وطن مادر قصبه مسافری دارد شد از دو کان بقالی آرد خرید و مقصد و کاشش به بسیار  
 بود آنرا آرد و او تا نامان تیار کرده و دهنزد به بسیاری زن دیگر نشسته بود به بسیاری زن مذکور را گفت  
 که آرد را بختی دهی تا تخمیر کنم چون آرد بغربال انداخته بختین آغاز نهاد در میان آرد یکدیگر پی برادر زن  
 آرد نیز به بختیاری گفت و بختیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد برآمد مسافر گفت از آن نیست  
 از آن بقال بوده باشد روپیه پیش بقال بر و بقال گفت که از آن من نیست اصحاب هر چهار  
 کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر را چار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت  
 داشت که شاید مرد مالک آن پیدا شود و آن روز یوم آخر سال بکبار و یکصد سحری بود وقت  
 شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دو اوزم شد وقت کسب نیت بر یک تبدیل شد صبح آن  
 بر یک از چهار کس با هم مبارعت برخاستند که روپیه ماست مسافر گفت غلط میگویند روپیه ما بود  
 چنانچه مسافر کسی نداد و خود گرفت و حال آنکه ما شش نبود فقط حکایت ابراهیم ابن ابراهیم در حال  
 حلال میگردد که در انشای راه که حضرت ابراهیم بن ابراهیم قدس سره فرماید کرده بود بگفت  
 اگر فتنه غریب یک خرم از برسد خرم از خویش افتاده بود از میان گمان کرد که از خرمای من در آن

آنرا بر داشته و خرمای خود آینه از آنجا بطرف بیت المقدس روان شدند آنسای راه از خرمای مذکور خدا کز  
 هر گاه در مسجد بیت المقدس سینه دوران مسجد وقت شب کسی مانند منی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس  
 بطور خفته مانند و تمام مسجد نقل کرده رفتند هنگام آخر شب چند تن از ابدالان در آنجا رسیده نماز مشغول  
 و با هم دیگر گفتند که موجب چیست که امروز لذت عبادت منی با هم یکی از آنها گفت که شب و برین بجز ابراهیم  
 برین اوجم خفی است و او لقمه شبنام خورده است بجهت آن لذت عبادت منی با هم و کیفیت لقمه شبنام  
 بدینطور بیان کردند که خرمای از آن خرمای فرود آمدند و از آن خود داشته بر داشته بود که از خوردن آن  
 برکت و لذت از عبادت شریفه حضرت ابراهیم برین حال منتهی گشته بعد طی مسافت راه چند ماه پیش آن  
 خرمای فرود آمده از دستغفار نمودند او خشنید و خوبش نیز فقیر گردید فقط حکایت حداد و در اکل حلال  
 میفرمودند که حضرت ابراهیم بن ادم قدس سوره الغیر در آتشی سفر برد و کان حدادی دارد و شنید حداد  
 مذکور بکار خود مشغول بود در آنوقت جناب ابراهیم قدس سوره سلام طلب با او گردید و بعد و بری حکم  
 السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفتا که من بکار شخصی مشغول بودم  
 اگر در آتشی آن کار سلام طلبک شماستو جوی شدم اجرت من شب نامک میشد حضرت ابراهیم حال  
 او در یافته با او آتشی های نیز نمودند گفتا که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مراد ماکول خود  
 معلوم میشود زیرا که از لذت دعا میکند که با ابراهیم ملاقات شود قبول نمیشود ایشان فرمودند ابراهیم منم  
 آنوقت حداد مذکور بغل گیر شد و بسیار عظمت کرد فقط حکایت در اکل حلال در نجات است  
 ابراهیم بن ادم و علی بکار و خدیقه معشی و سلم خواص باران با یکدیگر بودند بعد یک عمر که گذشت که سحر خیر خویم  
 مانند ابراهیم که از حلال است چون در مانند از بافتن حلال بی شب با اندک خوردن آمدند گفتند چند آن  
 خویم که آنان چاره نبود باری شب نامک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه منقول است که سبب کم شدن  
 سعادت از میان مردم کم شدن حلال است از میان ایشان فقط حکایت زبانی شیخ غفر علی  
 در اکل حلال میفرمودند که اجابت دعا و تاثیر قول منحصر بر اکل حلال صدق مقال است بزرگان ما را  
 حق تعالی بهره داده بود ما را اکل حلال لائق پسند صوفیان میسر نیامده کسی گفت طعمی که در حال  
 توکل در مسجد می رسد البته حلال باشد فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجاست که صوفیان بر  
 آفت باطن شرط می کنند و بر معنی دو حکایت نقل کرده اند یکی آنکه شخصی بقصد اکل حلال بر کناره دریا



نشسته توکل کرد که آنچه از غیب خدا خواهد بود و خواهم خورد و الا فلان روزی یک نان ماش یا میزنگ بر آب  
روان پیش وی گذشت و دانست که فتوح غیبی است آن را برداشته خورد هر روز بوقت معین همان قسم  
نان می سپید می خورد مدتی گذشت که کشف باطن نشد صوفی را شبه در نان مذکور پیدا شد برخواست  
تا تحقیق نماید که از کجای آید کناره کناره قریب آبادی رسید و را سجاده پدید که زنی همان قسم نان بدر با انداخت  
پرسیدش که چه قسم نان است و برای چه می اندازی زن مذکوره گفت که من گنبرام که در فرج بی بی من  
مرض کرم است نان کرم وقت شام می خندم که مواد زمان جمع می شوند صبح نانی دیگر می خندم و نان شب  
را بدر بامی اندازم چنانچه دوازده سال برین معامله گذشت بعد فرمودند که مال مفت متوکلین را همین قسم  
باید داشت مگر آنچه از قوت بازوی خود پیدا کند در آن هم گنبرایش شبات بسیار است تنده عرض کرد  
که نزد حضرت برای القمه حلال کدام سپید است که مفید کشف باطن باشد فرمودند که نزد من یک طریقی است  
اگر کسی کند و در چهل روز کشف باطن نکرود اس من گیرد و آن امنیت که از بهر حلال یک شفت  
و دور و لکی هم ساینده برکنار و دریا که در ملک کسی نباشد زفته بشیند و نیت کند که هرگاه مقتضای مایهی حضرت  
خواهد انداخت خواهم خورد و بوقت صید مشغول و متوکل بخدا باشد آب دریا نوشد هر روز خواهد بود و دوم یا  
سوم که مایه بگیرد و غافل از حق نباشد تا چهل روز زمین عمل نماید حکایت شیخ عظیم علی موصوف نقل  
میکند که روزی تحقیق در حق حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره الا قدس سره جناب مولانا فرمودند که ابراهیم بن  
ادهم علی بنیاد و عالیة السلام در کشف اشیا چنان مرتبه داشتند که کمتر کسی با تجربه رسیده باشد چنانچه روایت است  
که روزی با نفس خود خطاب کردند که چه خواهش داری نفس اشیا فریاد برآورد و گفت که تو در انجمنان  
ذلیل و خوار کردی که کسی نکرده باشد سلطنت را گذاشته در روشی اختیار کردی حکومت را گذاشته حاجت  
فرهی را گذاشته لاغر شدی سیری را گذاشته گرسنگی در زیدی مهر خواستم بطلافت آن کردی پس از  
خواهش من چه سیری فرمودند آخر و خیال تو چیزی امید بسود و خود با حقیت یا نه گفتا که در زندگی از شما توقع  
ندارم الا بعد انتقال شما از دنیا توقع دارم که قبر تن مرجع خلایق و معبد اهل حاجات خواهد شد آن زمان البته  
خوش خواهد شد حضرت ابراهیم این آرزوی نفس بخاطر داشتند هرگاه زمان وصال قریب سپیدالغیث  
و یک خادم همراه گرفته بالای جهاز سوار شدند در میان نهند زمین یک جزیره بنظر آمد و را نماز و شکر و کند  
کفن پوشیده بنجا هم رفیق گفتند که مرادین قبر دفن نموده زمین برابر کنی بعد این وصیت جان بحق تسلیم کرد

رفیق مطابق وصیت در قبر انداخته زمین برابر کرده بعد چنانگاه موج سمند آمد و آن نخسته زمین اغاب کرد  
 تو که فضیلت تو کمال و حکایات متعلقه آن میفرمودند که تو کل از جمله مقامات مقربان است  
 و در هر آن بس حالی است و عمل بران نهایت دشواری و الله تعالی بنای کمال ایمان بر صفت تو کل ننهاد  
 چنانچه میفرماید علی الله قلبی کل المؤمنون و غیر فرمود فتوکلوا ان کتمت مؤمنین متوکلین ان یحبوبت خود کرده از  
 چنانچه میفرماید ان الله یحب الی المتوکلین کجای میفرمود را کفین متوکلین گردانیده میفرماید من متوکل علی  
 محمد بنان الله تابع امره قد جعل الله کل شیء قدرا امام محمد علی رحمه الله علیه نوشته اند بدانکه تو کل حالتی  
 از احوال دل و آن شکر ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است و لیکن تو کل از جمله آن اهم بود بجا  
 ایمان بر وجهی است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آن حالت دل اعتماد است  
 بر دلیل و استقرا روی و آرام گرفتن بوی تامل در روزی نه بنده و بسبب تخلص شدن با سبب ظاهر  
 شکسته دل نگردد و بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی روزی رسانند و تو کل راسته درجه است  
 درجه اول آنکه حال و چون حال نخر باشد که در خصوصت و کسب فرا کند جلد و نادی و فصیح و دلیر و  
 و شفیق که این باشد بروی درجه دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرادی رسد  
 بر نادرانند اگر رسنه شود و پراخواند و اگر تیرسد و پراخواند و دوروی آویزد و آن طبع وی باشد نه  
 به تکلف و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرقی که باشد بویکمال آن اول  
 از توکل خویش خبر بود و به تکلف و اختیار نشستن را و از توکل آوده بود درجه سوم آنکه حال وی چون حال  
 مرده باشد پیش مرده شود و نشستن را مرده بنید متحرک بقدر ازل نه بخود چنانکه مرده متحرک بچکرت نامس  
 باشد اگر کاری پیش آید و جان بکنند چون کودک که مادر را خواند ملک چون کودکی بود که داند که اگر چه  
 مادر را خواند مادر فروداند و تدبیری کند پس در مقام باز پسین هیچ اختیار نبود در مقام دوم هیچ اختیار  
 نبود مگر اقبال دعا و دست در و کسب زدن و در مقام اول اختیار بود و لیکن تدبیر بسیار است  
 عادت و کسب معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را بگریختند تا در منجیق نهند و در آتش  
 انداختند گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسیده گفت هیچ حاجت داری گفت  
 اما البک فلا یعنی تو حاجت ندارم بعد جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت جمله علی  
 حسبی عن سوالی اینست صفت رسوخ توکل حکایت در غلو صفت آن زن میفرمودند که بر سر

متوکل بود و عبرت میگذرانید با و شاه خیر عسرت او شنیده چند دیهات بناش فرمود و در میان معانی پیش  
آن در ویش فرستاد و در ویش را در اقبال معاش بزوج خود استصواب نمود او گفت اگر سماش قبول میکنی  
بدر اطلاق بدو احتیاج معاش را چه بست زیرا که از پر خردنی بیک چادر تیار میکنم و در این نماز هر دو کسان  
شدن میتوانند اگر پیشش را از نایب زوجه بجهت قوی شدن فرمان دیهات قبول نکرد حکایت و دوست  
میفرمودند که شخصی بغلس دختر ناکند او داشت رضای دختر خود بدو بفلسی متوکل نکاح کرده و او هر گاه زن در خانه  
نشو بر رفت دید که در بعضی طرفت گلی و از غله و در بعضی پاره نان شب مانده افتاده است مشکو صد مذکور  
گفت کسیکه چیزی برای فردا نگذاشته باشد متوکل نیست پس من باغیر متوکل رضای سیمت آفرمیدم است که آنروز  
کامی سچ اتفاق نخواهد شد محبت بر و موافق افتاد و هر دو ولی شدند حکایت در این خلاص عمل میفرمودند  
که بزرگی متوکل بود از سر زرافانه داشت و در آن حالت بیک لی همان وارد شد و خانه رفت فکر میماند  
کنند هیچ چیز نیافت مگر او منی ابله بود و آن او منی را در بازار فروخته چیزی جنبش خوردنی آورد و طعام تیار کرده  
پیشش همان نهاد و بعد طعام همان شخصی تره هزار اشرفی آورد که فتوحی برای شما آورده ام زوجه اش را  
در وازه می دید آن بزرگ زریط اشرفی مستور کرده که من نخواهم گرفت زوجه اش فریاد برآورد که سید اظالم را  
که من از خانه گمش بلاک میخورم و چاره ما فروخته همان را جز آنیده است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است  
آنهم نگیزد و در ویش مذکور بگفتن زن التفات نکرد و زرنه که هرگز قبول نساخت همان بدب یافت ابحال  
تخیر شده رفت آنجکایت بخصو حضرت جنید بغدادی قدس سره الغرریر سید حضرت جنید نزد متوکل فرود آمد  
و سبب رفته و در این چنین حالت بگسی از آن در ویش پرسیدند که الدبته لانه نو چاره بدید کردی چو گفت  
که هر گاه برای ضیافت همان دهنی زوجه خود میفرستم تا وقت غیب نداداده بود که عوض این ایستادیم  
گفتم عوض نمیگیرم پس دهنتم که عوض آن هزار اشرفی خدا فرستاده است گفتم من کاریز فکر کرده بودم نه  
بطبع عوض ندهم مستور کرده حضرت جنید بر متش تحسین گفت و آفرین کرد حکایت مولوی جامی قدس سره  
السامی در احوال شفیق ابن ابراهیم بلخی حکایت میکنند که دومی شفیق را بر ابراهیم او هم گفت که شاد معاش  
چگونه میکنند گفت چون می باسیم شکر می کنیم چون نمی باسیم صبر میکنیم شفیق گفت کسان خراسان هم چنین  
میکند ابراهیم گفت که شاد چون میکنند گفت ما چون باسیم اینقدر کنیم چون باسیم شکر کنیم ابراهیم پرسید پس روی او  
گفت استاد تو کی حکایت در نعمات است که احمد بن حاکم الظالمی را از این خلاص پرسیدند

عملی صالح کنی و نخواستی که تر با آن بیاورند و از برای آن ترا بزرگ دارند و تو آب آن از غیر حق طلبی این مختصر است  
 و هم فرمودی گفته اعلیٰ علی ان لیس فی الارض احد یخیرک ولا فی السماء احد ینفره حکایت میفرمودند و گفته  
 در بصره که مطلق عظیم اقتدار ابعده قدس سره را از احوال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بجزوی است و اگر  
 بکدام از منتقال زرتسود و در باطن هرگز اضطراب و اضطراب راه نیابد فان علینا ان نعشده کما امرنا و علیه ان  
 یترقی فما کما وعدنا برنا لازم است آنکه پرستم و بر اجتناب هر امر فرموده است و بروی است آنکه روزی رساند  
 چنانچه وعده کرده است بمن پس اضطراب را از حماقت و اضطراب از خرافت باشد حکایت میفرمودند که چون  
 مالک دینار قدس سره ایباک نعبده و ایباک نستعین خواندی ز از زاری کهستی پس گفتی اگر این آیت از کتاب  
 خدا بتودی و حق بدین گفتن امر فرمودی هرگز نخواستی یعنی میگویم که ترا بیستم و خود نفس پرستی مشغولم  
 و میگویم که از تو یاری میخواهم و بر در این و آن میگردد و از هر کس تشکر و شکایت میکنم حکایت نقل  
 میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم اودم رحمتا احد حلیه در با و بر رفت و تشنگی بر و ستولی شد بر لب چاهی  
 رسید بنیابت عمیق گفت اگر کاشکی ایبا من دلور در سن بودی تا قدری آب کشیدی و این نفس معطش را  
 پار تشنگی بخشیدی و می در همین فکر بود که ناگاه آسمان چند قطبیده و عطشان بر سر چاه رسیدند و نظر بر آب  
 کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لبر نشد آسمان آب بخوردند و سیراب شدند و باز رفتند ابراهیم سجده  
 که بطور آسمان قدری آب بکار برد آب باز بقهر چاه فرورفت ابراهیم فریاد کرد و گفت که ما عاجز و فقیریم  
 و درین باب و بی تدبیریم و از خفایت تشنگی سیریم چه چوست که برای حیوانی چند آب بجوش آوردی و چون  
 من قصد کردم آب باز بقهر چاه فروردی از سوا آوازی شنیدم که ای ابراهیم این مسکینان نظر بر دلور  
 نداشتند و تو بر دلور در سن نظر داشتی چون ایشان نظر بر ما کردند آب رساندم و تو بر گزلی دلور در سن  
 آب نرسی حکایت میفرمودند که ابراهیم اودم قدس سره گوید وقتی در با و تیه بود کل میرقم سه روز سج  
 بناقم ابلین باید و گفت بادشاهی و آن نمک گذاشتی تا که سبج میروی با تحمل هم میتوان رفتن  
 گفتن او دلم در شورش آمد و گفتم ای دشمن ابرو دست گماری تا و بر ایشو راندا این با و بی مدد تو قطع  
 نتوان کرد آوازی شنیدیم یا ابراهیم آنچه در حیب داری بیرون آرتا آنچه در حیب است بیرون ارم دست  
 در حیب کردم چهار دانگ نقره بفراموشی در و مانده بود بر آورده بیند آنم بجز و انداختن ابلین از من سبید  
 و وقتی در سن باید آنکه باز دلم بر اضطراب حکایت عندا لیکر محمد نصیبت شاه مرید رسول شاه میفرمودند

که رسول شاه در ویش کامل بود چنانچه شنیده ام که یک در ویش با اسم اشرفی شاه مشهور بود و وجه تسمیه اش  
 اینکه هر کسی که تا کوه در علم نمانده او را قلیان میباشند کل تا کوه را در علم اشرفی میگردانند و اشرفی شاه مذکور بر یک  
 ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه بدریافت تصرف در ویش مذکور حکم نمود با قلیان تبار که پیشین  
 نهادند چون ثنای آن کشید و تما کورا اشرفی کرده داد رسول شاه گفت حمله دیگر بدین خدام حمله دیگر آوردند  
 مرتبه دوم اشرفی گردید با علم تبار کرده دادند مرتبه سوم نیز اشرفی شد تا آنکه گفتند که یک حمله دیگر بدین خدام  
 اشرفی نشد اشرفی شاه متاهل نکست رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که بیایم چون بد  
 که کوه در خالص گردیده بود اشرفی شاه با جمال دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه برگردان انگشتر  
 گفت که بر این قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از انروز آن در ویش اظهار تصرف خود کردی اشرفی شاه  
 بکاشا شاه نهاد فقط خلاصه را شاه و اینکه کامل را نگرفته قدرت میباشد مگر اظهار که است بی امر خدا عیب اند  
 ذکر کسر نفسی و سادات پروری حضرت مولانا العشق وی علیه الصلوٰة والسلام  
 اگر چه خود حضرت مولانا از سادات بنی فاطمه بودند رضی الله عنهما لیکن از باعث عشق رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم افتخار پارس ادب سادات میکردند که گاهی از کسی خواص عوام نشده باشد چنانچه صد سادات  
 پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب به پنجاه کس اکثر استقامت میدادند در ابتدا آنچه فتوح و نذر  
 میدین و معتقدین پیش آنحضرت می آمدند از جمله میگرفتند و کسی از مردم غیره در مقدمه ایشان دخلی نبود  
 صد نام و پیدایچه در قجرات آنحضرت حاصل میکردند و هر کس یک فتوح و غیره نمی آمد سادات مذکورین از نزد  
 خود بجز حضرت و وضع داده باز بوقت آمدن وعده ادای گرفتند و اگر کسی از مردمان عرض میکرد که انقدر زور  
 و زیادتى سادات بر آنحضرت از ما دیده نمیشود و مفرمودند که جوهر و ستم آنها را سرسره چیست معلوم میشود  
 اگر از شما دیده نمیشود از پنجاب و پارس همین کار مخلوق شده ام و در استهای دستور بود که آنچه فتوح  
 و بطرف نزد آنحضرت می آمد از حسب حصه هر یک مختار میسرید و حصه سادات هم باو شان میدادند با وجود  
 این معنی باز سادات مذکور آنقدر زیادتى کردند که آنچه فتوح و غیره پیش آنحضرت می آمد جمله تصرف خود نام می  
 و ساکنان خانقاه آنحضرت محروم میماندند سکنه مسجد را خطره این معنی گذشت که حضرت بخاطر سادات حق  
 ما میفرماید پنجاب مولانا برین خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که سادات مذکور  
 دیگران نبر بستی از من میکنند لیکن جواب بدهی حقوق دیگران پیش خدا کردن میشود و جواب ناخوشی

سادات پیش رسول گفتن یعنی تو اعم حکایت در همین شبی ایام سوچ چهار سادات تکلیف ما  
 بر خود گوارا کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور گرد آنحضرت حلقه بسته  
 نشستند و گفتند که ما یان تمام شب رخا نگاه تو تکلیف سر ما کشیدیم و تو اینقدر اسباب سزائی بربان  
 خود داری جمله پارچه های که خود پوشیدنی بایان ده چنانچه سبخت کلامی پیش آمد یعنی رضائی و  
 دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت سستیده گرفتند حتی که بر بدن آنحضرت بجز که تهن زیب  
 دیگر پارچه باقی نمانده از معانته این حال شخصی از مریدان رضائی گفته خود پوش پند از معانته این  
 پنو مخالف صاحب که یکی از مریدان و عاشقان آنحضرت اندک حاف و رضائی و قبای و غیره نهایت  
 معقول طیار کنانیده زیب قامت با کرامت کردند بدینگونه معامله اکثر سادات مذکور واقع میشد  
 و آنحضرت بخوشی تمام تحمل آن میشدند و اگر گاهی کسی از روی نانت اینگونه کلمات در حق سادات  
 مذکور میگفت که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکند اینمصرع ارشاد میشد مصرع حاجت شایسته  
 نیست روی دلارام را بیسفر بودند هر کس که حضرت امام حسن حضرت امام حسین علیه الصلوة  
 والسلام را ندیده باشد این صاحبزاده ما را معانته نماید و پیغمبر اصلی الله علیه و سلم بصورت بسیار زیاده  
 در دنیا تشریف می آرند و اگر کسی میگفت که این سادات و غیره از باعث طمع نفسانی در امام باقر  
 شهر رفته تبرگونی مینمایند ارشاد میشد که مرا از افعال ایشان چه سرو کار بر من اداب پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم است ادا مینام حکایت روزی یکی از مریدان حضرت که سید بود گذارش نمود که  
 آنحضرت فقط پاس و آداب سادات پنجاب میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن  
 ارشاد شد اول آنکه سادات پنجاب بعد مسافت صد تا گروه طی کرده برای همین آمدن می آید دوم آنکه  
 این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در پنجاب گذشته اند هستند و تا حال قرابت  
 و یگانگت آنها بنیگفت نگردیده و سادات اینجاری می نیم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ  
 و مثل و افغان هم میشود از این شادوات پنجاب را به نسبت سادات اینجا مقبره میدانم و اگر  
 کسی عرض کرد که آنحضرت هم سیدانند ارشاد میشد که ذات خود را منی شناسم اینقدر سیدانم که خاک  
 آل رسول صلی الله علیه و سلم ام حکایت حضرت مولانا قدس سره الغیر میفرمودند که منی کمال  
 رضی الله عنهما را آتش و زح حرام گردیده است اگر چه آنها در تمامی عمر بفسق و فجور اوقات

خود را که زاینده باشند لیکن از دنیا با ایمان بخواهند رفت چرا که رسول صلی الله علیه و سلم بر آن  
 آل خود دعا فرموده و الله تعالی در آیه لیسفر لک الله ما تقدم من ذکک و ما تاخر من ذکک و ما تاخر من ذکک  
 حضرت مولانا در عشره محرم احرام بر استماع مصائب مانین علیها السلام رعیت میداشتند چنانچه از شیخ  
 غضنفر علی انشترتیه یاسی هودب و از مولوی محمد نور الله کتاب و مجلسین و دیگر روایات سماعت فرمود  
 و آئینده میشدند و میفرمودند که آنچه مصائب برای امتحان بر بر اینها علیه الصلوٰه تحقیق تازل کرده  
 در مکه که بلا جمله مصائب جمع کرده بر امام علیه السلام پیش آمدند از فضل الهی آنحضرت بچو شدنی و  
 شکر گذاری تمام تحمل هر یک مصائب گشتند و بقیبش آنکه حضرت امام علیه السلام معشوق الیوم  
 و الله تعالی خود بر آنحضرت نزول فرمود حضرت امام علیه السلام بشکر از آن بجزیره خود دیگر خیر قابل نذر  
 ندیده سر خود را نذر نمودند حکایت زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاده نشین تبدیل پو شاک  
 بر روز جمعه معمول حضرت بود مگر در عشره محرم احرام بر روز جمعه تبدیل پو شاک منبکدند صرف غسل و پاچه  
 مستعمل می پوشیدند چنانچه در سنه وفات عبادت مسمود بعد غسل نماز جمعه کرده از میان فتح علی  
 شاه صاحب ارشاد شد که پاچه بانی که تبدیل نموده ام اگر بجایه نگذارند زاده یا بشند آورده هر پو شایند  
 دهند چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعد فرمودند که گویا همین قد علم امام موم  
 حکایت روزی محمد حسین خا نصاحب در باب رفتن زیارت تغزیه و غیره از حضرت مولانا  
 گذارش نمودند ارشاد شد که این تغزیه داری اگر چه از روی شرع شریف ناره است لیکن در  
 هند و ستان شکار عظیم دین است چرا که نام نواسه سول صلی الله علیه و سلم بلند گردیدن گویا  
 نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلند شدن است و علاوه بر آن نفع رسائی خلأ نوح میر نوح میشود  
 ازین سبب علمای حق بنین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن برای زیارت تغزیه تا  
 از شاد فرمودند که اگر تغزیه با فرج مبارک معتوریده بهمان ادواب روند مضائق ندارد و اگر با س  
 و کانه فقط خیال کرده برای سیر روند نباید و مقام زیارت را سیر گفتن موجب خطاست و میان  
 همین گفتگو شخصی عرض نمود فرج مبارک خاص یک است و این تغزیه یا نه بر آن اند تعظیم و ادب  
 چگونه شود فرمودند که در کعبه شریفه خانه خدا یک است و نقل آن هزار مسجد اند چگونه تعظیم آنست  
 حکایت در مراتب تقصیل صحابه که ام هر کس که سیر سید همین ارشاد میشود که نزد ما همه اصحاب

ولی مایه مصری اندوخته را شایسته اعلی و ادنی اصحاب مرا تمیزی نیست و اینم از شما میشد که از فرقه ثابته  
درین باب هرگز بگفتگو نباید ساخت چرا که بوقت گفتگو سستی در پی این معنی خواهد بود که آن کلام حکیم  
که فضیلت خلقای مثلانه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب امیر را بر آنها بیان کند  
قیاسات اینست که هرگاه بیک سستی نام صحابه کرام بود بر شیعه بر زبان نماند و در وقت آنکه در حق جناب امیر  
گویا باعث تیراستی شده علاوه بر آن از فغانیدن این و آن هرگز معقول نخواهد گردید لهذا در اسلام  
باید که درین باب گفتگو نکند فقط حکایت در سال آخر عمر شریف یوم عشره محرم بر روز خیمه  
بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر پیش مبارک دراز شده از مردین و معتقدین حاضرین و حکایات  
معرفه که بگلیان میفرمودند چنانچه مولوی محمد نور الله کتاب مجلس و در بی آنحضرت میخواندند  
آن حضرت کیوش حق نبوش سماعت موده ابدیده میشدند درین آنامو لوی مجید الدین مهنونوس  
مردی خانچه ارشاد فرمودند که اندکی خاک بیار عرض نمود که در اینجا خاکی بدست نیامد فرمودند که آنجا  
کل درینجا آب یا از یک کلونج را سائیده زودتر تر درین آوا آنحضرت برای حاجت آنجناب شریف می  
چنانچه مولوی مذکور زود کاوخی را سائیده قریب زین مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت یک  
خاک را از دست مبارک گرفته بر سر مبارک که برهنه بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین  
و محمد حسین خان صاحب از مردیان خاص مع بد عرض نمودند که هر دو که از آنحضرت حرکتی بوقوع  
مایان را اخیلی عجب رومود فرمودند که بر روز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه درین  
منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه و سلم شیشه خون در دست و برهنه سر در پیش مبارک  
می آید حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من در دنیا بدین صورت  
آنحضرت هم را گاهی ندیده بودم ام و زوجه اقعه پیش آمد فرمودند که آنوقت من در کلبا در قتل  
حسین بودم هرگاه بیک خبر شهادت بدیده منوره رسید ما نوقت بود که در خواب دیده بودیم  
در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله جناب سنت پیغمبر توان گفت  
فرمودند که ز ما خواب حضرت ام سلمه همین مشاهده است این سنت که از من باقی بود او اگر  
و انهم و تنو حضرت مولانا بودند می آید انهدای لنگر حسینی طلب فرموده تر گامی شایسته حکایت  
مشابه حاشوره بعد نماز تنجیه که در آنوقت آواز نوحه ناگوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه



حاضرین عرض نمودند که صبحی بود ما شوره است این نوحه مؤمنین شیعیه است ارشاد گردید که اگر حقیقتاً این نوحه  
 اینها را قبول فرموده و بهشت را برگزید امام حسین علیه السلام موقوف داشته شیعیه ما از سنیان با بی فزندی  
 حاضرین بلزومین نمودند که نوحه اینها خلوص دل نیست فرمودند که از سنیان این نوحه همیشه حکایت  
 روزی ارشاد گردید که علمای طواغیر را عجب دین اسلام است که هر کس را که میخواهند کافر نمایند و هر کس را میخواهند  
 مؤمن چنانچه اگر کسی این لفظ بجانب عالم گوید که جوتی اونی قائل بن قول ایکا نوزیشت اند چرا که عالم  
 وارث النبئی است در حق او این کلمه انست زو سه زو و شمر ملعون که انما سه رسول صلی الله علیه  
 و سلم را ناحق فوج کرده و اطلاق کفر بر او کرده می توانستند در همین تذکره میفرمودند که هر کس را که شمر ملعون  
 بر سین مبارک حضرت امام علیه السلام برای فوج کردن سوار بود شخصی از ان مردود گفت که زونیه این را  
 نمی شناسی که این حرکت بجز دو کار اساسی آن مردود از عامه خود کاغذ است قنابمه و صد علمای آن وقت پیش  
 انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم از ان علمای سینه حقیقتاً از منقض و عنایت خود  
 ما را از ملاحظه آن محفوظ داشته است حکایت شخصی از مولانا پرسید که از روی وحدت وجود  
 میان امام حسین علیه الصلوٰه و یرید بلبلی بغارت است بانه ارشاد گردید که مثل گل و خار است حضرت  
 مثل گل است و یرید بلبلی مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط حکایت روزی محمد حسین خان صاحب  
 حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت یرید ملعون چه میفرمایند اول آن حکایت ارشاد فرمودند  
 که بر وجهی الضحی امام اعظم علیه الرحمه پوشاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد نشین می بردند  
 شخصی بود از بام خود تکره خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه الرحمه انداخت چنانچه پوشاک آنحضرت نجس  
 بدان مبارک گردا گوده گردید حضرت امام متحمل شده فرمودند که امر و نطقت مقاصل زونیه و چه می دانم  
 یکی اینکه اگر بقیه بدخلیفه وقت رسانم او ترا از انجان بکشد و دم شاگرد ان من برای تو کفایت می کند  
 سوم اینکه در بازی خود قوت دارم که ترا نزد هم با اینمه و عده می کنم که بر تو شتر اگر مر و ضامن رو بر تو  
 خدا گویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوٰه و یرید حضرت  
 امام اعظم هزاران هزار تحمل جو رستم و صبر و شکیبائی و حوصله بلند و ظرف و بیع سبب اشتد چه عجب اگر  
 قصد شفاعت فرمایند لیکن عادت الهی است که هر کس از مقبولان درگاه او خصوصاً منی سازد حقیقتاً  
 لیجان او را سلب بکنند اگر لیجان او را حقیقتاً رد کرده است حضرت امام خلافت مرضی خدا شفاعت او

هرگز نخواهند نمودند حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای اقل قلیل که حضرت  
 یکبار در پشت پاس بخوردند و چشیدن چیست رغبت پیش بود یا عموماً تعلیل منفی باشد ارشاد شد که در ایام  
 جوانی که زمان رغبت و قوت باطنه می باشد شکم سیری میسر نیاید و امکان که از غنایت الهی همه نعمات سیرت  
 قصد شکم سیری نمودیم بل بجا نظر اینکه بسیار در تمام عالم کدام سیدگر سنه مانده باشد و همین نسبت تمام عمر چارپایی  
 آرام نگردد ام که بسیار در تمام جهان که امام سید بزرگین افتاده باشد فقط سبحان الله زبی صفت جلایا و حمی  
 نیت لفظی احدی را دست نداده باشد حکایت شیخ عظیم علی زبانی مسلمان بنیاد خدین از اولاد  
 امجا و حضرت محمد و شاه مینا قدس سره الغیرنا نقل اند در عهد همین الدوله نواب سید علی خان  
 سید حضرت مولانا قدس سره در سجد نمود شاه مینا صاحب صنی قدس سره سکنیت سید استند در آن زمان  
 مولوی ذوالفقار علی صاحب ساکن دیوبند و دیگر علمای متکبرین و جدیت وجود استقامتی تکفیر مولانا  
 بهر علمای طیار کرده موهوم غرضی خود بخود نواب سعادت علی خان سید و در پی ستاده استند بجای که زندگی بود  
 عبد الرحمن مردم شهر را که او می کند او را اخراج باید کرد نواب همین الدوله آن عرضی را به مولوی سید خان  
 اوستاد خود ملاحظه گنایند مولوی سید خان صاحب گفتند که چنین عالم نادر الوجود احسن اتفاق در شهر  
 وارد است کسانی فتوی تکفیرشان میدهند آنها را حکم شود که پیش ایشان رفتن تحقیق ایمان بکنند یا اولاد  
 را الزام دهند و زیر الممالک فریود که اگر این چنین عالم اند در اینجا بازند که من نیز سفید شوم مولوی سید خان  
 گفتند که او شان از پادشاه و وزیر کاری ندارند بیا و چند او مسخر مشغول می باشند و زیر الممالک گفتند که  
 از طرف من شما بخدمت شان فتنه جواب دو سخن پرسیده بیایند به بنام چه میگویند چنانچه مولوی سید خان  
 آمده از طرف نواب زیر الممالک دو سوال کرد اول اینکه در شنوی مولوی معنوی در قصه بهلوان سبند  
 حضرت امیر علیه السلام آمده است سه او خند و انداخت بر روی علی و افتخار بر بنی و بهر ولی به افتخار  
 چگونه شدن میتوان پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا جواب فرمودند که جای فخر بر بنی بدینطور  
 بوده که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاعده مقرر می صوفیه که امام علیم الرضوان است  
 که همه صفات منفی در فانی سلبت میکند یعنی فانی مقصد بصفت منفی میشود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 افتخار بر بنی با اتفاق بودند پس حضرت امیر نیز بسبب فانی فی الرسولی جای فخر بر بنی شدند سوال دوم  
 این بود که سلطان العارفتین با نیرید بطامی موجد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام زیاد او را

سپس بر سبب تیر و غیر بر جسم با زیند کارگر نشد در جسد مقدس و مطهر امام همام شد بجا این سوال حضرت علامه  
ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام در یاسی توحید و عرفان بودند و با زیند قطره ازان دریا لیک فرقی  
دقیق است در میان مراتب عشاق با زیند بخور افکاره در هستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته  
قالنا لشرا مجروح زرد و رخا نهستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که بشکرا انان امام حسین  
سرفروختار کردند صلوة الله علیه و آله لاکرام میگویند که ثواب سعادت علی شان هموار با ستیاج جواب د و سوال  
بدل و جان معتقد گردید و مقصد دیارت حضرت مولانا بحیله ملاحظه مکان جوانی مبره که متصل در گاه بود  
آورده حکم کردند که خبر بیازند که مولانا کجا بستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواهند که با وزیر الممالک  
دو چار تنه فقط موعه ششم نور الثالوث و ترک غذای حیوانی و طلبت و ای روحانی و در بیان  
منافع کم خوری و مضار پر خوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش باید است که  
گرستی اصل الاصول عرفان بزدانی و سبب سعاد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری موجب کشی  
نفس و طغیانی و پر خوری و غلبه هوا می شیطانی است بگو آنکه آنچه طعام الالبنا سنگی مبارک پرده  
غفلت از بصیر بصیرت پر میدارد و مخلو معده بلا شبیه روح طالب را آموذ عروج عالم علوی بسیار نوبت  
مولانا میفرمودند که خلاصه مثنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خورش است و بس چنانچه بعضی اشعا  
حضرت مولوی معنوی قدس سره الغزیز درین باب نشان دادند مثنوی گویند این انبان زمانه عالمی  
پرزگو هر یاسی اجالی کتی به طلف جان از شیر شیطان باز کن به بعد از انش با ملک انبار کن به ناتوان  
ملول و تیره به و آنکه با دیو لعین بشیره به گرز شیر دیوتن ما و ابری به در طعام اوسمی نعمت خوری به نان  
کمال است و گوشت کمر خورازین به تامانی همچو کل اندر زمین به آلت اشکار خود بزرگ بدان به کمتر  
انداز سگ را استخوان به زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود به کی سوسید شکار خود رود به نفس فریخت  
نان سیرش کن به تا نبار و یاد ازان کفر کن به که نباشد جوع صدر بخ و اگر به از پی بسینه برانداز سو و ریخ  
جوع از چنان پاکیزه تر به خاصه و جوع است صد نفع و نهر به ریخ چون عاوی بود هم زان غلغل به هم بلطفت و  
هم نجفتم هم عمل به ریخ جوع از چنان آسان تر است به زانکه نفس شش خرس کمتر است به جوع خود شیطان  
و او در ماست مبین به جوع و در جان نه چنین تجارتش مبین به جمله ناخوش از مجامعت خوش شده است  
جای خالی مجامعت بارو است به جوع در خاصان حق را داده اند به تا شوند از جوع سیر و مبره مند به جوع

جان خاصان خداست و کی از بون بچو کوچ گزله است و تونمی زبان نازن بیان غیره که تراواند بی جوز  
و سوزید با شش فایغ تو از انما سستی و که درین مبلخ توبی نان با سستی پتنگ دارد این کله با جان  
خاک خوروی کاشکی خلق و دهان و فایده در تغیه الناغلیان از ابو سلیمان دارابی قدس سره منقول است  
که میری شش پنجره آرد یکی بی حلاوتی طاعت دوم نقصان حفظ سوم مساو و قلبی و میری بر خلق  
چهارم کسالت و کمالت تن پنجاه عبادت بر و گران شود پنجم غلبه شهوت ششم سستی عزم و نیز فرمودند که  
هر پنجره از نگاری است و از نگار دل میری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرماید که چون  
منشوی سگ میشود پتند و بد بوند و بزرگ میشود و چون خوروی میرمرداری شدی و منجمد چون  
نقش یواری شدی و چون دمی مردار و دیگر دم سگی و چون گتی در راه شیران هم گتی و پنجره در قوس  
که غذای جان چه پنجره است و غذای نفس چیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا در فرودند که خدا  
جان بچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از هر چه بکیمی یابد و غذای جسم از ماکول و مشروب  
هر چه خورودن و بدل الالبتخل میگردد و نور که غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود و لذت جسم او شان حلم  
روح پیدا میکند چنانکه روح نافعان بسبب نهمک و لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکنند بنا بر آن مقوله  
اولیاست که احسانا ارواحنا یعنی جسمهای ما مثل ارواح ما لطیف میشوند و نور حق غذای آن میگردد  
احتیاج اعتدالی جسمی که ماکول و مشروب کیفیت است نماید علامتشنانیکه در سنگی میری می یابد و  
از میری شکم گرانی روح می بدید پس معنی بوج طعام الصالحین از عان صادق و بهترین کامل حاصل شود  
پس ازین بهترین رعنت بغدادی روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می فراید و نفرت از دنیا و لذت  
آن پیدا می آید و از اینجا قوت ایمانی دست میدهد و نفس از کما که شیطان میبرد چنانچه در بیان حسن  
مراتب حضرت مولوی معنوی قدس سره الفرز فرموده اند معنوی گزنا گشتی و خوبم آن را کول و  
اسلم الشیطان نفرمودی رسول و دیوزان لوتی که مرده میشود و تا پاشا و مسلمان کی شود و دیوزان  
عاشق کور و کره عشق را عشق و گز بزرگ از انما نمانه یقین چون میچند اندک اندک خست خود انجا کشد  
یا لرعن البطن عوج که با انما المنج تبدیل غذا و چون ملک مسیح حق را کس غذا و تاری همچون ملائک ادا  
در مذمت جمع مال دنیا برای و رویش از شاد شد که اصحاب صدف درویشان یا تجرد و فقر بدوید  
انچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میسرمی آمد برای خورد و نوشن نهادند و هر گاه چیزی غنیمت یا

فتوح محی آمد اصحاب صفه را دیگر صحابه ذوالاستطاعت برای همانی حصه سدید میدهند و هر قدر که باقی میمانند  
 آنحضرت شریک طعام نمیدیدند بجز آنکه شخصی فوت کرد و عند العسل و پاپاچرا و یک شرفی برآمد آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم را فیکر نمودند آنحضرت فرمودند که آن شخص را غسل و کفن و اوداع اشرفی پیش من میانند بگواه  
 آوردند اشرفی را در آنش سرخ ساخته و پیشانی را و اوداع کردند دیگر صحابه ذوالاستطاعت ترسان و لرزان  
 شده عرض کردند که یا رسول الله ما زیاده ازین مالده ایعم ارشاد شد که شما عیان اطفال و ازنده شما را بطرف  
 مال احتیاج است و اینک من و نیش بود و حاجت لابدی او بر ما بود او را نگاه داشتن خسته و صرف نکون <sup>در راه</sup>  
 خداست و حبیب عید الزین کنیزان الزهراء و النضه و الامینه و بنات رسول الله و بنات ابی طالب و محرم علیها فی تاریخ من مکه و مدینه  
 و جنوبهم و نهبهم و ناکتیم الله و ناکتیم الله و ناکتیم الله و ناکتیم الله از عذاب عقبی محفوظ ماندند نژادی مذکور در هیچ عالم  
 از پنجکایت معلوم میشد که نزد و متوکل خیرمی با جنس مال برسد از امرت نماید و بنیت زاد راه حج و فقه و غیر  
 نکا بدار خود را امین شما و تعدیب مذکور از رحمة للعالمین نطلبو را آمد بناز قدرت جمالی از مال و متاع دنیاوی  
 همین است آنچه در احادیث از حالات آنحضرت در خصوص و اردگشته از آنجمله یک حکایت است که  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد فراغ نماز عصر ملا توفیق مضطرب برخواستند و صفوف مصعبیان را نگاه میدادند  
 خانه رفته بعد لحظه تشریف آورده بجای خود نشستند صحابه سبب آن حرکت و اضطراب پرسیدند فرمودند که امروز  
 آنچه مال غنیمت آمده بود همه را تقسیم نمودم ایندم باید که یک درجم در خانه ام باقیست بر من شاق آمد  
 که شب در خانه ام باشند لذا آنرا داده آدم فقط حکایت دو هم از آنجمله اینکه حضرت خدیجه الکبری صلی الله  
 عنها مبارک را در بودند بگواه در نکاح صلی الله علیه و سلم آمدند شبی اول گزشت صباح آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم را کمال مغزول یافته حتی که آثار ملال بر چه و مبارک نمایان بود حضرت خدیجه کمان پرورند که شاید  
 ملال آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جهت افلاس است عرض کردند که یا رسول الله سبب مغزونی چیست  
 مال و متاع که نزد من موجود است فدای شما آنحضرت فرمودند که بالعکس فهمیدی ملال من صرف تمول شماست  
 هر گاه اینمعنی بر حضرت خدیجه مستحق شد تمامی مال و متاع را الله تعالی داد و ندانستی که بستر خواب باقی نگذاشتند  
 آنروز بر بستر خالی خواب کردند تا اینکه نشان بوی بارشست مبارک آن معصومیه نمود اگر دید از انوقت  
 عشق و محبت با جناب محمد و روز افزون گشت چنانچه در زندگی شان نکاح دیگر نکردند با وصفت اینکه  
 ضرورت بود زیرا که برهنی را قوت باه چهل مرد میباشد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم را قوت چهل تنی بود

دیگر آنکه حضرت خدیجه بجز محل سال بحالت بودن بشبه در کج آنحضرت که سبب پنجساله بود نداده بود تماش و  
 اشتیاق زن باکره هرگز نایب باشد مگر آنحضرت بنظر اینکه خلاف مرضی حضرت خدیجه نخواست بود کج دیگر باز شد  
 نشان نگردد فقط سووم حکایت از آنجمله اینکه در حدیث آمده است که حسب اله بنا را س کل خطیة ترک ال دنیا  
 را اس کل عبادة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بفرمودند که از زمان پیدا کردن حق تعالی کاچی بروی نظر  
 رحمت نکرده است و خدای عزوجل بخت او خبر داده که دنیا اگر برابر پرشتمی قیمتی داشتی یک شربت از آن  
 بگفای نمیدادم چون نصیحت بوده در چشمه شین افتاد خلاصه مع حرکت نوم اختیار دنیا که واقع شده است مراد  
 از ان حب دنیاست یعنی مال و اسباب دنیا اگر چه اسباب موجب غفلت است لکن کما ان بهین است  
 که هر خود را غافل نگرداند و حساب بقدر زنده در دل نیاید **س** صحبت دنیا از خدا غافل بودن  
 فی تماش و نقره و فرزند و زن لمعه اول در ذکر معنی و تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس  
 بر دیگر علما آفرود استند از آنجمله تفسیر کاتبیه است اصل موقوف حضرت مولانی و مرقدی در  
 تعلیم علم توحید و مسند وحدت و وجود معنی کاتبیه است که در آن بر جمله علمای زمانه تفرود اند و در ضمن بیان  
 آن منشی غلطی نامی فاحش کار علمای نامت کرده اند و از مدت قبل بل بیجا سال کلمه ای محی حضرت عالم  
 غلطه انداخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علما با وجهت که شش سپار  
 رفع غلط خود و یا با خطیحه صحته معنی مولانا کردن نتوانست **س** شورشیرینی لبائی شکر گفتار است  
 ریخته بر دل مجروح مگدانی چند **ب** قال صنی الله عن فی رساله حدیث النظم کاسره الانسان عرف و ندان  
 الکلمه الطیبه لا اله الا الله رد الزعم العکس هو الکلمه الجنیته المذكوره فی القرآن ای لاشی من جنس الالهیه  
 غیر الله و کل الی من الجنس المذكور الله قبلهم من عبارته المفضی و لا اله الا الله الی الامه و غیر الله  
 و کل موجود الله اذ لا فایق بین موجود و موجود آخر و اعلم انه قد غلط فی لا اله الا الله اکابر العلماء شرقا و غربا  
 سابقا و خلفا من المفسرین و المحدثین و المتکلمین و المنفقین غلطا فاحشا من وجود  
 ترجمه لا اله الا الله نیست بیح شی اناله کلمه غیر خدا مگر خدا نیست **ب** ان کلمه غیره که گفته اند که این کلمه معبود غیر  
 الله نیست بلکه عین الله است و قیاسه معلوم شد از عبارته الفص که بیح الی الاله مکنه غیر الله نیست بلکه  
 الله است معلوم شد از دلالت الفص که همه چیز و رای الاله ممکنه غیر خدا باشد بلکه خدا باشد بعد از آنکه  
 بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارته الفص و دلالت الفص معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

در کتب معتبره

این ترجمه از بانی حضرت مولانا است که  
 به لوی کسی که نویسنده بوده

بیخ معبودی محسوس باشد یا مقول نیک باشد یا بد غیر الله بل الله که مبراست و لغت فارسی همه دست  
 آشتی بلفظ رضی الله تعالی شرح و بیان اسمکلام معجز نظام با دلایل قاطعه و برابری ساطعه در مقابل التوحید  
 و جهد المقل و کلمه اکتی و کاسره اوله الاسنان حرف و ندان اشکن رسائل معصنه حضرت مولانا موجود است  
 لیکن از ان فیضیاب نخواهد شد مگر عالم مقول و منقول و ما هر فروع و اصول که ایمان را از کتاب و سنت  
 فهمیده باشد و با این همه حقتعالی او را حسن عقیدت از اینها و اولیا داده باشد و الالباب علمای متقیین  
 و اکابر و یابین برینت رود و قبح دیدند و به دولت ایمان هم نرسیدند بدیگرمال چه رسد اگر چه با هم  
 درین باغوظ شریف جرات افزایش کلام بر شاه مرشدی و مولانی نگرده است مگر در کلمه طیبه و وجه  
 اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می بایم آول نیکه در نور مطلق شرح کلمه اسمی بر قدر تفصیل  
 و تفریح مقال که نوشته بودم جناب مولانا قدس سره العزیز از اسپند و پیوسته سابقا و در سن ۱۰۸۰  
 میدادند و هم اینکه در آغاز کاسره اوله الاسنان امر سیر ما اینها بعد ذکر ایمان لکن نگردد چه هو المسک ماکر رتبه  
 تیضوع بنا بر آن بهیت افاضه تا از کلام معجز نظام و بقصد تفسیر عوام تفصیل آن اجماع اجابت  
 تا از ان تحقیقت توحید و شکر بر عالم و غیر عالم مثل آفتاب روشن گردد و باید است که کلمه طیبه بر  
 اثبات توحید و ابطال شرک نازل شده است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است و حد و حد توحید  
 و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکه در تشریح خواننده باشی و متنی نسبت اصناف یک مقوله  
 حاصل است بطرف کسی کردن همچو تسبیح نسبت مقوله سبحان الله بطرف خدا کردن همچین تکبیر بعد اکبر  
 گفتن تمثال نسبت لا اله الا الله سبحان الله سبحان الله سبحان الله و احیای بخدا کردن است لیکن  
 این نسبت باعتبار سجا و جنبیت معتقدین بر سه قسم است یکی توحید ذاتی و دوم توحید شرعی سوم  
 توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقوله الله واحد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا در کدام صفت  
 می باید بعضی کسان موحد توحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند که خداوند عالم در ذات توحید یگانه  
 و یکتا است چنانکه عوام میگویند که خدا الیک ہی اور محمد بر حق ہی یعنی بهیت خدا همین و این قسم  
 توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا که مشرکین و کفار نیز با همین اعتقاد و حدانیت خدا دارند و حده  
 لا شرک فی ذات میگویند نتیجه و فایده توحید ذاتی اینست که موحد توحید ذاتی نسبت ثنوتیه و ثنابت  
 که قائل بتعدد اله اند بهتر است لیکن شرک کافراست سبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید شرعی

آنست که خداوند سبحان که مدار فرعونیت بر کلام او است در کلام خود خبر داده باشد که بوحسانیت من فلان  
صفت ایمان باید آورد چنانکه فرمود انما الله واحد والکلمه الواحده الاله الاله الواحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم کسی را  
در فلان صفت شریک من نباید که چنانکه فرمود من کان یرجو القارر به فلیعمل عملا صالحا ولا یطغ  
بعباده ربه احد ولا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه به یعنی هر که امید دارد و دید از رب خود را پس باید که  
بکند کارهای نیک و شریک نگذارد در عبادت من کسی را درین آیات یک صفت عباده را در توحید  
و شرک خداوند تعالی متعین کرده که نیست معبود مگر معبود واحد و معبود شما و احد است یعنی لائق  
پرستش نیست مگر حاکم واحد که خالق هر چیزی است صرف همان را عبادت کنید و کسی را در عبادت  
او شرک یک نگذارید و هر که در معبودیت خدا دیگری را شرک بگرداند او شرک است این توحید شرک  
هر دو در همین صفت عبادت منحصر شدند پس سواهی اعتقاد معبودیت غیر خدا شرک شرعی نخواهد بود  
و در سح که ام مغل از افعال جوارح و نتیجه و غایبه توحید شرعی محفوظی جان و مال معتقدش در دنیا  
و امید نجات در آخرت است لیکن درین توحید شرک نخی که در علم غیرت است باقی میماند چون حکما  
و باسید این توحید شرک از قرآن و حدیث نه فهمیدند بر اکثر افعال جوارح سحر طواف قبور و سجده  
تحت شجره طیلسیم و دویم و هلم میت و تغزیداری و استماع غنا و غیره با اطلاق شرک نمودند و خداوند  
که شرک نفیض توحید است و در توحید خدا صرف یک صفت عباده معتبر است پس شرک نیز منحصر  
در اینکه غیر خدا را بدل خود معبود یعنی حاکم مستقل که خالق زمین و آسمان است اعتقاد کند یا اصنام غیر  
غیر خدا را بگوید و سواهی قرار با اعتقاد الوهیت و معبودیت غیر و در یکدیگر مغل از افعال جوارح  
شرک شرعی نیست پس بسبب نفییدن آن معنی از قرآن و حدیث بسیاری از علما و عقلا گمراه شدند  
و تمام عالم را بر غم خود شرک گردانیدند ضلوا فاضلوا قوم اکثر اقسام سوم توحید تحقیقی و نفسی لاهری که  
مدلول لاله الله باشد عبارت است از اعتقاد و حدانیت خدای سبحان در صفت وجود و نفی غیرت  
از هر موجودی یعنی نسبت مقوله الله واحد بنحدا اعتقاد میکند که لا اله الا الله یعنی نیست هیچ موجودی  
غیر از الله و هر چه هست الله است حضرت مولانا قدس سره الا قدس را در شرح و بیان همین معنی تفسیر  
است که سواهی مولانا احدی از علما و عرفای پیشین آن معنی را از قرآن و حدیث بیان نکرده و نوشته  
است اگر چه اعتقاد نفی غیرت داشته باشند چنانچه از کلام بعضی عرفا همچو غیر غیر جلاله



نگذاشتند لاجرم معین جمله اشیا باشد و علی بن ابی طالب بسیار اقوال اند که اعتقاد نفی غیرت از کلام بنا  
 مفهوم میشود لیکن بنده اند که از کلمه نفی غیرت چگونه مفهوم میشود این معنی موقوف بر فهمید ترکیب صحیح کلمه است  
 قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظاهر آن ترکیب صحیح نمیدانند توانسته بر چه نوشته اند در آن  
 فاش کردند و وجه غلطی علما و دلائل تقرد علما و دلائل تقرد مولانا و کاسره الاسمان و در کتب شریعت المصلین  
 تصنیف اینها و مولانا مشر و حاندرج است بر که مشتاق باشد ملاحظه نماید اما خلاصه ترکیب مجوز و علما  
 ظاهر و ضار معنی آن و لب لباب ترکیب مجوز مولانا و خوبی صحت آن بیان کرده می آید ترکیب علمای که از  
 بدایت النحو تا مسلم الاصول نوشته اند اینست لا اله الا الله یعنی جوهر که الله یعنی اللفظی جبرن والا سیران  
 و موجود غیر لا محذوف است پس حاصل ترکیب مذکور اینست که صفت وجود سلوب است از هر موجودی باشد  
 یا باطلن الا الله مستثنی است از ضمیر که راجع است بطرف موجود پس لازم آید که هیچکدام معبود موجود نباشد  
 بجز خدا و این معنی صریح البطلان است زیرا که معبودان باطلن همچو اصنام و غیره موجود اند پس سلب کلی وجود  
 از هر یک موجود چگونه صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید آنگاه بر علمای برای رفع کذب و توضیح معنی خود ادا  
 بمعنی مستحق العبادت مراد دانستند تا رفع کذب نگردد زیرا که از مستحق العبادت اگر مستحق زعمی  
 مراد است اصنام مستحق زعمی کفار موجودان سلب کلی وجود از آنها باطل است و اگر مستحق العبادت نفس الامر  
 مراد است مستحق نفس الامری خدای سبحان است پس حاصل معنی این شد که نیست الا مستحق العبادت که  
 واجب الوجود است مگر خدا که همان واجب الوجود است پس نفی و اثبات هر شی و واحد واقع شد و بر ضرورت  
 سلب اشئی عن نفسه لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد که تقدیر موجود بجای غیر غلطی است  
 و ترکیب حضرت مولانا قدس له الخیر نیست الا الله یعنی خداست پس از عبارته المنص غیب معبود ممکن باشد ثابت شد  
 تو غیر الله میدانی آن غیر نیست بلکه معنی خداست پس از عبارته المنص غیب معبود ممکن باشد ثابت شد  
 و هر گاه معبود ممکن همین خدا شد ممکنات و دیگر معبود نیستند نیز همین خدا شد زیرا که فارق نیست در بیان  
 معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون هر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن هر دو در لفظ موجود جمع شدند  
 پس باعتبار دلالت الفص حاصل کلمه بر آید که نیست هر موجود غیر خدا بلکه خداست و همین است مقصود از  
 وحده وجود یعنی هماد است و این کلام قصری نازل شده است برای روز عرش مشرک میگفت همه غیر او است  
 که اصل کلمه جنبیه همین بود و این معنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسوال است جمعی اهل علم و علم

ترکیب کلمه که علمای نظرها نوشتند

ترکیب حضرت مولانا قدس له الخیر

تفصیل برلی جمال نیکه آیات قرآنی دو قسم اند یکی حکم که تاویل پذیر نباشد و دوم متشابه که تاویل پذیر باشد  
 و اول بر توحید واجب است که محکم باشد زیرا که از محتمل تاویل حکم قطعی ثابت نمیشود پس از آیات حکمکات اول  
 بر توحید شانزه و آیه اند اول لاله الا الله دوم لاله الا هو سوم لاله الا انا چهارم لاله الا انت سبحانک  
 پنجم انما الاله واحد ششم ما لکم من الدین غیره و در مواضع عدیده هفتم هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن هشتم اینها  
 نولو انکم و جهل الله ششم و الله معکم انما لکنم و ششم و الله علی کل شیء قدیر بازو نهم و هو الذی فی السماء الذی لا یمن ال  
 دو از نهم علی مواضع احد سیزدهم ما یکون منکم نجوی ثلثه الا هو الموم و الاثمه الا هو سادسدهم ولا انی من خلقک  
 و الا انکم الا انما هو چهاردهم لو کان فیما الاله الا الله ثمانیة ما یزدحم لو کان سوا الله ما ورنما شانزدهم ما کان مع  
 من الاله اذا لم یسب کل الاله باخلاق و علی بعضهم علی بعضین و از احادیث صحیح شنبت حدیث دال بر توحید و  
 وحده موجود و اند اول حدیث آنست که صاحب اشکوه در باب الایمان بالقدر آورده اخرج احمد عن ابی بن کعب  
 رضی الله عنه فی تفسیر قول الله عزوجل و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم قال جمعهم فجمعهم ازواج  
 ششم صورهم فاستطعمهم فیکلمهم انما الله علیهم العمد و المیناق و اشهد بحکم علی انفسهم است برکم قال ابی فانی  
 اشهد علیکم السموات السبع و الارضین السبع و اشهد علیکم انکم آدم اذ تقولوا یوم القیامتة انکم تعلمون هذا علموا انه  
 لا الا غیر فی الارب غیر فی الاشرک لانی اشیاء الی سئل الیکم تسلی یدکر و کنتم عمدی و میناقی و انزل علیکم کتبی قالوا اشهدنا  
 بانک ربنا و الهنا لار لیسانیک لاله انما نیک و لار لیسانیک و دوم حدیث سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک  
 و تعالی جبرک لاله انیک سوم حدیث کان الله لم یکن مع غیره چهارم و الذی انفس محمدیه  
 لو انکم و لکنم یجلی الی الارض السفلی بسط علی الله ثم قرء هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن حدیث پنجم  
 قوله علیه السلام لا تسوا الله بر فان الله هو الله حدیث ششم قوله تعالی فی الحدیث القدسی کنت کثر مخفیاً  
 فاجبت ان اعرف فخلق لاعرف حدیث هفتم در صحیح بخاری است از ابو صهر بره قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم لا زال عبیدی و لا یقرب الی بالنوافل حتی اجبته فکنت سعد الذی یسبح به لصبو الذی  
 یصبره و یدیه الذی یطیش به و رجلاه الذی یمشی بهنا حدیث هشتم قوله علیه السلام و اصدق کلما قاله اللبید  
 الا کل شیء داخل الله باطل اتقید آیات و احادیث بر صحت معنی و ترکیب معین حضرت مولانا مضموناً  
 دال بر آنست که امر لفظه در قرآن یا حدیث موهوم غیرت میباشد بخلاف مضمون مذکور در پس تاویل آن  
 بطرف مضمون کل طیبه و واجب است زیرا که لاله الا الله اصل لا سوال جان و جمله احکام دین و مقدم

مطلبات قرآن مجید  
 دال بر توحید شانزه آیات  
 در صحیح ابی داود  
 دال بر توحید شنبت حدیث

بر فروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لاله الا اله توحید شرعی ثابت نشد و در زعم عرب باطل و غیر کفرین با اهل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس تناقض لازم آید بچهارم در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت و دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثر چهارم شرک فی التکونین و پنجم شرک فی الخلق پنجم شرک فی الخلق و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادت و الا اله است میشود باقی اقسام شرک از نفی عبادت غیر خدا بر نمی خیزد و از نفی غیرت بنیاد شرک باقسامی است مثل میگردد و چه ضعیفی چه چلی زیرا که هرگاه غیر خدا موجود نشد پس هیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین و غیره یافته نشد و همین سبب اعتقاد غیرت است شرک نفس الامری و نفی آن را توحید نفس الامری قرار دادیم که از نفی غیرت نفی جمیع اقسام شرک می شود این توحید نهایت مقامات و غایت غایات است و نتیجه آن همین است که در کونین نشود سالک نکره و الازات و احدی و کعبه عین البقین و مشابه و وحدت الهی توحید عالی و کسفی موسوم میگردد و سالک و غیرت نیز از بقره تقلید که در توحید شرعی باقی مانده بود و از بنده استدلال که در توحید عقلی و اثبات نبات می یابد و الیکه اشارت مولوی المعنوی قدس سره مسمومی چیست توحید خدا است چون خویشین را پیش و احدی سوختن پنهان دولت است سوختن شمع افروختن پناه آفتاب او را نیار و سوختن پناه که می خیزد که بفر و زوی چو روز بیستی همچون شب خود را بسوزد بهسنت و در همت آن سستی نواز پند سچو سحر ایضا آنگه او را و بدون اثبات توحید نفس الامری و غیر ایمان بوحده و اتمی و تحقیقی و انحصاری ابطال شرک نفس الامری نمی شود در صورت باوصف اقرار توحید شرعی غیرت نیز و و قائده و غایت هر یک قسم از اقسام نشد توحید در صدر کتاب بدایینا لوالیما این مرتبه یافته که از کمال انفی در افشانی سستی موهوم ساختن حقیقت خود که همان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایقان بمعنی مطالبی کل علیه است از جمله معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الا قدس فرمودند که هر چند تمام کلام الله معجز و پدید است لیکن ازین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل غراسمه خلا بر سرش و یک سوره مذکور با قلت الفاظ خود بیش مشتمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جمله اقسام توحید و بطلان سبت جمیع عقاید شرکین و ملاحضه را اول بالا جمال ترجمه لفظی معنی حضرت می نویسم سوره نفس کلام دیگر و تفسیر بر تفصیل آن بخوانیم که تا ناظرین را بر خوبی ارشاد حضرت آگهی هم برسد شان نزول این سوره همین بود که کفار در پیش و گروه بود از رسول صلی الله علیه و سلم گفتند که بطرف کسی که دعوت میکنی او صاف او بگوئیم ایمان را بچرا که او چه چیز

و چه بخورد و چه می آید و خدا می آید که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت و در کارخانه عالم نگار که است  
 در جواب آنها این سوره نازل شد قل بگو ای محمد هو الله انکس که از وی سپسید و خدای است یعنی  
 خود آید است و خدای از کسی میراث نگرفته است احد در ذات و صفات خود یگانه و منفرد است  
 یعنی در هر دو عالم بخیز ذات و صفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رو کرد  
 همه توهمات و معتقدات فاسده سائلین را یعنی جذابی نیاز است از همه او است پناه نیازمندان  
 نخورد و نیاشامد و بایده است که فانی نشود و نبرد حضرت مولانا صمد یعنی محیط کل بوجود خود است که  
 آرزو در سندی همو سبک بنی یعنی همو عالم را از وجود خود بر کرده است کم بلد نه زاد کسی را در وجود است که گفته  
 عزیر این الله است و کم بود نه مو گو و شد از کسی را در نصاری است که گفته اند الله هو المسح ابن میم  
 و کم مکن له کفو احد و نیست و نبوده است او را همتا و همسیر سجاس و مجوس و مشرکان عرب است  
 که گفته اند تا نزد صاحبته ولا ولد آنچه حضرت مریم علیها السلام را زوجه خدا و ملائکه را و قرآن خدا قرار داده  
 فقط تفصیل این اجمال بیکه این سوره را سوره اخلاص از انجبت نامند که اعتقاد معنی این سوره را خلاص  
 میکند دل مومن را برای معرفت ذات و صفات حق و خلاص میکند او را از عقائد باطله ششگین و  
 مستعد میگردد اند جان مسلمان را برای اوعان توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی  
 رحمه الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که صانع است اما  
 او را نام و صفت نیست مذہب ثنویہ است که شرک دارد و مشبه را اعتقاد است که مشایخ مخلوق است  
 نبود و ترسا گویند که او را زن و فرزند است و معتقد معان آن است که کفو دارد و چون بده مومنین  
 هموار تعطیل نیز ارشد چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت چون گفت احد از روش ثنویہ بر آن  
 نمود چون بر زبان را ند الله الصمد از ذہب شبیه دور شد و چون کم بلد و کم بود خواند از نبود و نصدا  
 نیز آری کرد و چون و کم مکن له کفو احد گفت از معتقد مجوس معان پاک گردید انتی و مثبت ایشام  
 توحید بد تو جو است که در میان شرک و توحید نسبت تضاد و تناقض است و نقیض هر شی رقع آن  
 میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هر گاه ابطال عقائد فاسده مشرکین و کفار  
 گردد و از لفظ هو الله احد کیتای او تعالی ذاتا و صفاتا به ثبوت رسیده و وحده لا شریک له ثابت گردید  
 حکایت روزی فیما بین مولوی قدرت الله گو با مولوی و حمایت الله خان مرید خاص حضرت

مولانا در سوره اخلاص سباحته و تکرار بود مرآه آن بالمشافهه را قلم مجنون مولانا رسید حضرت  
 مولانا پرسیدند که منشأ نزاع چه یک حصیت مولوی قدرت الله صاحب سخن کردند که از کلمه طیبه و  
 و لم یکن که کفو احد و همچنین از دیگر صفات سلبی تشریح او تعالی موافق مذمت تشکلی نسبت میشود و  
 وحدت وجود که مسلک حضرت است بدانت ماثبت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع  
 آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و برک است و اعجاز کلام حضرت مولانا حاصل کردند  
 علامه آن کلام بالمعنی همین بود که شرک در عالم در پنج قسم مختصر است یکی شرک فی العبادة و دوم شرک  
 فی الوجود سوم شرک فی التاثر چهارم شرک انحصار او تعالی و پنجم شرک انحصار او تعالی او تشریح است  
 در آیات توحید سچو لا اله الا الله و قلی الله احد البطل جمیع اقسام شرک کمنظور است و علمای ظواهر که  
 جامع تشکلی اند در توحید اکتفا کرده اند بر دو شرک فی العبادة که شرک شرعی است و در دیگر اقسام از بی  
 شرک از کلام شان مفهومی نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در فیهین معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول  
 امام جمال لدین سیاحی حتمه الله علیه و صدر است قول شد که چون مومن احد گفت از روش توحید برات  
 نمود و در فتح العیز نوشته اند که احد است که اصلا انقسام در و جاری نباشد پس برای اشاره به کمال  
 سباطت او سبحانه احد آورند استی و دیگر علما نوشته اند احد فی الواسطه یعنی در حدای او دیگری شرک است  
 غلطی انهم یعنی بچند وجه است اول اینکه اصل معنی توحید همان نفی غیرت است که در کلمه طیبیه ثابت شده  
 و لا نعبد و لا نعبد معنی که معنی دیگر آیات توحید مطابق لا اله الا الله که از اصول ایمان است باشد پس  
 موافق کلمه طیبیه و دلایل آن از قرآن و احادیث صحیح که در لا اله الا الله مذکور شدند هر از احد  
 و حده ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی الله تعالی بیکتا است در وجود که غیر او موجود نیست که  
 معنی سندی آن اکیلا است و آیه معنی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و لم یکن مع فیه  
 و گمان نباید کرد که این حدیث حکایت ازست یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا نوری نبود و اسما اسما سجد به  
 عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال مقصود در الیهات بمعنی دوام و استمرار است مثل اند منسلخه الزمان  
 یعنی ماضی و مستقبل و ذات و صفات خدا را و نباشد سچو کان الله علیها کلها و کان الله سمیعا بصیرا  
 و در همین حضرت مولانا را بر دیگر علمای تفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوامی انصاری و ثنویه که در  
 رو آنها سوره اخلاص نازل شده مدعی تعدد و احب لوجود نبودند بلکه وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی بالغ البلاغات القانوا به کرو کلامیکه مخاطب منکران نباشد بلکه فرموده کفار غیرت  
عالم با خدا بود چنانچه همه علمای متکلمین نیز عالم را بما سوی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد آنهمین دانند که کل شئی  
تو الله و در دعوی غیرت بشری تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آمد یعنی در عالم موجودات هم  
بدونتم کردید یکی واجب دوم ممکن و در لفظ احد خدا یعنی نفی وجود دیگر کرد که او سبحانه در وجود بجانهاست دیگر  
در وجود شریک او نیست این توحید مطابق معنوی لاله الا الله شد باقی ماند شایسته این معنی که از علم بود و علم بود علم  
میشود که والد و مولود و غیره باشد و همچنین از لیس گفته شئی و لا تدکره الا بصبار و لا تدکر الا بصبار و لا تاخذ  
سنته و لا نوم و هو یطعم و لا یطعم از صفات سلبی مظنه انحصار در تشریح ناشی میباشد چوایش اینکه بعضی صفات  
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است که بحیث ذوق مظنه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام والد و مولود و نام  
و یقینان وحی و میت و قادر و عاجز منقسم نیست اگر بوالدیت و مولدیت منقسم کرد و نمود لازم آید که شایسته  
در آن تو الله و تا سلسل نیست مثل ملک و فلک و حجر و شجر و غیره باشد پس سلب صفات مذکوره بنظر عدم خصا  
ذات و صفات منقبض است تا آنکه والد و مولود و غیره خداست و هم اینکه انصاف او سبحانه بحاله خدا و در توحید  
است اطلاق و تقید پس نسبت صفات ثبوتی بنظر مجرد و شرف نسبی مرتبه اطلاق است همچو وجود قدم  
و علم و قدرت و نبودن مدرک و محسوس نسبت صفات سلبی همچو بولد و علم بولد و علم بولد که لغوا احد سوی او  
بنظر تقبض است پس او سبحانه در مرتبه اطلاق نزه و بیچون و بیچگون و بی لاموت است و در مرتبه تقبض شایسته  
و حادث و میت و نام و والد و مولود و غیره اطلاق و عدم اطلاق بعضی اقسام و بعضی برابر شایسته  
حفظ است جمله آن آیات آیه که بر لیس گفته شئی و هو اسمع البصیر است که در معنی آنحضرت مولانا قدس سره  
را بر دیگر علمای ترجیح و تفرد است ترجمه علماء اینست نیست مثل خدا هیچ چیز او است شنوا و بینا میگویند و بینا  
شئی و لالت میگوید بر تیره و هو اسمع البصیر و لالت میگوید بر حصر سمع و بصیر ذوات او سبحانه یعنی مثل خدا چیزی  
نیست و او است شنوا فقط حضرت مولانا بر معنی اعتراض میکردند با وجود اول آنکه مراد از نفی  
مثلیت اگر اجماع و جوه است یعنی جمع صفات کمال مشی خدا و دیگری نیست کلام حق است منکران  
گسی نبود که در رو او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب بوجود  
در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلام که مخاطب منکران نباشد عیب و لغو است  
و از خدای سبحان که بالغ البلاغات بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز بوجهی من الوجوه مثل و نیست که در حق

پندار است زیرا که سباجی و جوت همه صفات خدا در غیر موجود است از حیثات و وجود و علم و قدرت و احاطه  
 و کلام و سمع و بصر و سلب کلی تشبیه چه معنی دارد بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراض مذکور  
 میگویند که مراد از نفی تشبیه انحصار سمع و بصر ذرات او سبحانه است که صفات مذکور حقیقتاً در او تعالی یافته  
 میشود و در غیر او وجود آنهاست مجازاً است نه حقیقتاً و در جواب همچو علم میفرمودند که نسبت فعل بسوی فاعل  
 آن حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از غیر صادر میشوند بشر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجازاً  
 خدای سبحان میفرماید انا خلقنا الانسان من اطفرة استساج بمنزله جمعنا و سمیعاً بصیراً پس فرق نسبت به حقیقت  
 و مجاز و انحصار سمع و بصر و آفریدن کار صحیح نشد و اعتراض مذکور بجان ندهند حضرت مولانا قدس سره و اخیر  
 تفسیر آیت مذکوره چنین میفرماید که لیس شی فی الوجود و کلمه یعنی لیکون شده تشبیه نیست چیزی موجود  
 غیر او تا مثل او باشد و او است سمع و بصیر یعنی هر شنوا و بینا که غیر او میداند غیر او نیست بل خود او است پس  
 سمع و بصر بشر غیر سمع و بصر خدا نباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قیل هو الله  
 احد است بدیجیت درین تفسیر مولانا بر جمله علما تفرد دارند فقط و از آنجمله آیت کریمه کل شیء نالک الا هو است  
 تفسیر علما اینست که هر چیزی نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیزی فنا پذیر است و در قیامت همه تشبیهات  
 خواسته شد و یعنی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام و باقی خواهد ماند ذرات رب تو که صاحب جلال و اکرام  
 و ششای غلطی علما در بنی همین است که نالک اسم فاعل است و در اسم فاعل زمان استقبالی مانده است  
 لهذا بلاکت و قنای عالی بحیال شان نیاید و حضرت مولانا قدس سره فرمودند تفسیر آیه مذکوره میفرمودند  
 هر چیزی نیست و نابود است بالفعل بخیز ذرات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود مینماید نالک است و باقی  
 در وجود صرف ذرات خداست و دلیل مولانا صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انک میتانم میتون  
 و حدیث صحیح اصداق کلمه قالها اللبید الاکل شیء ما خلا الله باطل مطابق آن موجود است و از جهت جناب مولانا  
 در معنی همچو آیات بر جمله علما تفرد دارند و مرجع انیمه بسوی کلمه طیب است حل شانها فقط حضرت مولانا قدس سره  
 در تفسیر این آیت در جهاد المقل بد میضمون تقریر کرده اند که مفسرین نالک اسمی سید ملک میگردانند بعضی  
 تاویل میکنند که شیء معدوم بالا سکان العام در هر دو تاویل ذوال بلاغت قرآن است زیرا که فاعل  
 بودن ممکنات عالم محسوس و بدیهی است و کسی منکر آن نیست و بلیغ اتفاقاً نمیکند خبری را که کسی منکر  
 آن نباشد یا در ظاهر آن فاکده نباشد چه از مقررات عقلی است که سبک علم لابد است که نظری باشد یا

فرض می آید بلاغت خدای سبحان بعد است که اینچنین محسوس و مسلم الثبوت را در چندین آیات تنبیه را القا نماید  
 اگر کسی گوید که قضا پذیر بودن افلاک و عناصر محسوس بدیهی بود مقصود اظهار قنای آن بود و ضمن آن قنای  
 هر چیز مذکور شد گویم که اینهم خلاف حال و خلاف مقتضای مقام است و بعد از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام  
 مذکور شود فقط از آنجا که آیه کریمه لو کان فیها الاله الا الله لفسد تفسیر علمای خطا هر کلمه همین است اگر  
 بودندی در زمین و آسمان موجودان که غیر الله یعنی سوا سی الله باشند هر آینه فاسد میشوند زمین و آسمان چون  
 زمین و آسمان فاسد نشده اند از آن معلوم شد که هیچ اله غیر الله یعنی سوا سی الله معبود نیست پس معبودیت  
 منحصر شد در ذات خدا و همین است مراد علماد در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است و سوا سی الله معبودی نیست  
 و در وجهی لازم است از مفسد و در کتب خود ما نوشته اند که اگر سوا سی الله معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از  
 در حال خالی نیست که متفق در مراد خواهد بود یا بخدا یا مختلف در صورت اتفاق خواهد بود و حاکم قادر بر مراد خواهد  
 لازم می آید در صورت اختلاف همه دیگر مانع و تعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین و آسمان با این  
 هتیه باشد و معبود دیگر خواست که برضی صورت نماید پس سبب نزاع همه دیگر فساد لازم آید چون تعدد و تکثر اله را  
 فسادات لازم بود و فاسد نشده اند از آن معلوم شد که سوا سی الله حاکم و احد که جمیع وجوه قادر است حاکم و دیگر  
 پس است مستحی عبادت همین بود و طوی در لاله الا الله و این آیه دلیل بود بر آن مدعا تمام شد طلب  
 و تفسیر هر دو آیه کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلیدیه بدلائل کلام خدا و رسول  
 و بقواعده فروع و اصول ثابت کرده اند که مراد از اله و الهه که در آیات توحید و دلائل آن مذکور شده الهه مکانه  
 و معبودان باطل اند و نفی آنها مقید بقید غیریت است نه باعتبار وجود پس معنی معشره حکما که مذکور شد اصلاً  
 بر مدعا منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیها الاله الا الله لفسد تفسیر علمای خطا هر کلمه همین است اگر معبودان مکانه مراد باشد معنی چنینی  
 که اگر معبود در میان زمین و آسمان بچکدام معبود ممکن موجود هر آینه فاسد می شدند زمین و آسمان حال آنکه  
 معبودان ممکن مثل آفتاب و لات مغرب و غیره اصنام در میان زمین و آسمان موجود هستند پس باستی  
 که زمین و آسمان برپا نماند چون فساد زمین و آسمان از طریق تعاقب فساد هر دو معبودان مکانه باطل شد  
 و کلام خدا بلا شبهه صادق و حق است پس معلوم شد غلطی علمای بر تعقیق فساد هر دو معبود و ممکن اگر  
 مراد که از لفظ الهه اله واجب دلیل منطبق بچگونه نخواهد شد بر مدعا زیرا که در لاله الا الله که دعوی است  
 غیر نیزه تخم مخاطب و غیره وقوع الکنه در غیر نفی افراد مکانه متعین شده است پس تعریب تمام آنکه شود که



و در لیل که لوکان فیها الکلمه است نیز اله ممکنه را باشد که خدا حضرت مولانا قدس سره العزیز در کاسه الاسنان  
 تفسیر آیت مذکوره و دیگر دلائل توجید آنچنان بشرح و بسط بیان فرمودند که در هیچ کتاب از کتب مفسرین  
 نخواهی یافت اول تبرکات چند سطر عبارت عربی مستند و تفسیر آیت مذکوره نقل میکنیم بعد ترجمه آن تا  
 برای تفهیم عوام و خواص می نگارم قال رضی الله عنه فی کاسه الاسنان فی الطباق اول کل التوجید علی الله  
 و تبرکات الله علی النبی الغیرتیه بیتی سجانه و بین المنکوبین بر این خمس ترجمه بر آن آورده است خدا می سجانه بر نبی  
 غیرت و در میان خود و در میان الذکره بدلائل خمس الاول لوکان مع الله كما يقولون اذا لا اتجوا الى الله  
 سبیلما و لیل اول امنیت اگر بودندی همراه خدا معبودان بسیار چنانکه میگویی بندش کن در آنوقت هر آینه  
 طلب میکردند سبوی صاحب عرش راه نشانی لوکان فیها الله الا الله بعد تا و لیل دوم آنکه بودند  
 در میان زمین و آسمان معبودان سواي خدا بر آنه فاسد میشدند آن هر دو و الثالث لوکان هو الله  
 ما و روم و لیل سوم اینکه اگر بودندی آن تبار معبودان بخوانند و او نمیشدند و وزخ را و الرابع و الخامس  
 ما کان مع من الله ذالذ سب کل اله باخلق و لعلی بعضهم علی بعض و و لیل چهارم و پنجم اینکه اگر بودی همراه  
 خدا هیچ معبودی آنجا بر اینه می برده بر یک اله مخلوق خود را و بر اینه تعلی و غلبه بسیار و بعضی از آنها بعضی  
 و نظایر آن ذه الاوله کما علی بنده القیاس الاستثنای فلا بد لها من اشتغالها علی المطلوب بولا الله الا الله  
 او نقیضه و بعضی الا الله بخوانند و نظایر است که انهمه و لائل تمامی بصورت قیاس استثنای سبند و قیاس  
 که اصطلاح شرطین است مشتمل میباشد بر اصل و عوی ایجابا لا اله الا الله است یا نقیض آن که بعضی  
 الا الله غیر الله است و در لوکان فیها الله نه اصل مطلوب مذکور است یعنی لا اله الا الله و نه نقیض آن  
 یعنی بعضی الا الله غیر الله مذکور است فلا بد من التوجه للذکر فی الاستدلال من المنکوب و الا الله  
 یرجع الی نقیض المطلوب پس ضرور است از توجه کردن چیزی که مذکور است استقلال زلفظ الله و الله  
 سبوی نقیض مطلوب که بعضی الا الله غیر الله است تفصیل این اجمال پنج سوال است که زعمش کنی  
 اعتقاد علمای مشککین کلیه خبیثه بود یعنی معتقد بودند که هر موجود از معبود و غیر معبود غیر الله است  
 این زعم و اعتقاد را در فیه بکلمه طبعه لا اله الا الله ای لا موجود غیر الله الا الله ای کل موجود الله و  
 عوی این را نیز در لوکان فیها الله اولین مرتبه استثنای است و قیاس استثنای مشتمل میباشد بر  
 یا نقیض مطلوب و قائلان آنست آتش طالعته فالنار موجود لکن الشمس جلاله فالله موجود و غیره

و در مثال آنها موجود عین مطلوب مذکور است و اگر گویند لکن التمثیل لست بطالته و انما لیس مع وجود  
 نقیض مطلوب مذکور خواهد شد همچنین در استلال توحید ضرور است که در دلیل اصل مطلوب لاله الا الله  
 مذکور میشد یا نقیض آن که بعضی الاله غیر الله است مذکور باشد چون دلیل مذکور خالی بافته شد از ذکر اصل  
 مطلوب که لاله الا الله است و از نقیض آن که بعضی الاله غیر الله است پس احببنا فتاوه که آنچه در آیت  
 لو كان فيما الاله الا الله مذکور است آرا را جمع کرده اند و بنامه شود و بسوی نقیض مطلوب لند ایجاد می بعضی الاله  
 که هیچ نقیض مطلوبی آورده شد لفظ الیه هیچ تکوین محصور برای تخصیص در بیان اول که لاله الا الله بود و در بیان  
 دلیل آن زیر که در کلمه طیبیه اگر چه لفظ الیه مفرد و منکوره بود لیکن چون نکره در خبر نفی واقع شده بود و هر نکره  
 که در خبر نفی واقع میشود دلالت میکند بر نکره است و از منفی یعنی لاشی من حیث الاله الاله ممکنه غیر الله و کل  
 الاله پس از عبارته انض کلمه طیبیه عینت هر محصور با خدا ثابت شده و از دلالت انض عینت هر موجود  
 پس ضرور است که در دلیل دعوی بر ابطال غیرت هر موجود و اثبات عینت آن با خدا مذکور باشد پس خلاصه  
 دلیل نیست اگر میسوزند در زمین و آسمان مسمودان ممکنه غیر خدا هر آینه فاسد میشوند هر دو یعنی زمین و آسمان  
 زیرا که وجود حکام اعیان موجب فساد است بسبب اختلاف اراده هر یک در بقای بیته کنه ای و منشای  
 فساد اینکه بعد فرض وجود شریک خدا و مماثلت غیر امکان خدا لانه می آید چه هر یک از ان متصف بود  
 بقدرت و اراده پس ممکن است که اراده یکی برای بقای این بیته باشد و اراده دیگر برای تبدیل این  
 بیته پس بجای لفظ متنا لازم آمد چون این مطلب قیق را علمای خطابه نفی نمودند و اگر گفته اند از اول  
 و جبار او تقریر کردند که اگر میسوزند در زمین و آسمان چند واجب غیر الله مانع می شدند در بیان آنها حال  
 در دعوی کلمه طیبیه نفی معارضت الاله ممکنه بود و دلیل قائم شد بر نفی و جبا پس تقریب تمام شد که عبارت است  
 از سوق دلیل علی حسب بلد عا پس حضرت مولانا در تطبیق دلائل بر اصل ما عا موافق قواعد اصول و  
 معانی و بیان چنانکه برای تفسیر کلام الله میباید گوی سبقت بر سابقین و لاحقین را بود و انداز آن جمله که  
 لقد كتبنا فی الزبور ان الارض یرثها عبدا و علی الصالحون هر آینه نوشتیم ما در زبور این است که زمین وارث  
 شود و آن را بنده گمان ما که بنو کارانند اگر معنی ظاهر می مراد گیرند که مالک روی زمین بجز صالحان نخواهند  
 اعتراض صحیح است که خدا و فرود و فرعون که سلاطین جبارین و مدعی الوهیت صالح نبودند بل صالح  
 بودند در دفع این اعتراض معنی گفته که مراد از صالحیت صلاحیت و نبوی است یعنی دانائی و قیامت

در آیه  
 و انما لیس مع وجود  
 نقیض مطلوب  
 مذکور  
 خواهد  
 شد  
 همچنین  
 در  
 استلال  
 توحید  
 ضرور  
 است  
 که  
 در  
 دلیل  
 اصل  
 مطلوب  
 لاله  
 الا  
 الله  
 مذکور  
 میشد  
 یا  
 نقیض  
 آن  
 که  
 بعضی  
 الاله  
 غیر  
 الله  
 است  
 مذکور  
 باشد  
 چون  
 دلیل  
 مذکور  
 خالی  
 بافته  
 شد  
 از  
 ذکر  
 اصل  
 مطلوب  
 که  
 لاله  
 الا  
 الله  
 است  
 و  
 از  
 نقیض  
 آن  
 که  
 بعضی  
 الاله  
 غیر  
 الله  
 است  
 پس  
 احببنا  
 فتاوه  
 که  
 آنچه  
 در  
 آیه  
 لو  
 كان  
 فيما  
 الاله  
 الا  
 الله  
 مذکور  
 است  
 آرا  
 را  
 جمع  
 کرده  
 اند  
 و  
 بنامه  
 شود  
 و  
 بسوی  
 نقیض  
 مطلوب  
 لند  
 ایجاد  
 می  
 بعضی  
 الاله  
 که  
 هیچ  
 نقیض  
 مطلوبی  
 آورده  
 شد  
 لفظ  
 الیه  
 هیچ  
 تکوین  
 محصور  
 برای  
 تخصیص  
 در  
 بیان  
 اول  
 که  
 لاله  
 الا  
 الله  
 بود  
 و  
 در  
 بیان  
 دلیل  
 آن  
 زیر  
 که  
 در  
 کلمه  
 طیبیه  
 اگر  
 چه  
 لفظ  
 الیه  
 مفرد  
 و  
 منکوره  
 بود  
 لیکن  
 چون  
 نکره  
 در  
 خبر  
 نفی  
 واقع  
 شده  
 بود  
 و  
 هر  
 نکره  
 که  
 در  
 خبر  
 نفی  
 واقع  
 میشود  
 دلالت  
 میکند  
 بر  
 نکره  
 است  
 و  
 از  
 منفی  
 یعنی  
 لاشی  
 من  
 حیث  
 الاله  
 الاله  
 ممکنه  
 غیر  
 الله  
 و  
 کل  
 الاله  
 پس  
 از  
 عبارته  
 انض  
 کلمه  
 طیبیه  
 عینت  
 هر  
 محصور  
 با  
 خدا  
 ثابت  
 شده  
 و  
 از  
 دلالت  
 انض  
 عینت  
 هر  
 موجود  
 پس  
 ضرور  
 است  
 که  
 در  
 دلیل  
 دعوی  
 بر  
 ابطال  
 غیرت  
 هر  
 موجود  
 و  
 اثبات  
 عینت  
 آن  
 با  
 خدا  
 مذکور  
 باشد  
 پس  
 خلاصه  
 دلیل  
 نیست  
 اگر  
 میسوزند  
 در  
 زمین  
 و  
 آسمان  
 مسمودان  
 ممکنه  
 غیر  
 خدا  
 هر  
 آینه  
 فاسد  
 میشوند  
 هر  
 دو  
 یعنی  
 زمین  
 و  
 آسمان  
 زیرا  
 که  
 وجود  
 حکام  
 اعیان  
 موجب  
 فساد  
 است  
 بسبب  
 اختلاف  
 اراده  
 هر  
 یک  
 در  
 بقای  
 بیته  
 کنه  
 ای  
 و  
 منشای  
 فساد  
 اینکه  
 بعد  
 فرض  
 وجود  
 شریک  
 خدا  
 و  
 مماثلت  
 غیر  
 امکان  
 خدا  
 لانه  
 می  
 آید  
 چه  
 هر  
 یک  
 از  
 ان  
 متصف  
 بود  
 بقدرت  
 و  
 اراده  
 پس  
 ممکن  
 است  
 که  
 اراده  
 یکی  
 برای  
 بقای  
 این  
 بیته  
 باشد  
 و  
 اراده  
 دیگر  
 برای  
 تبدیل  
 این  
 بیته  
 پس  
 بجای  
 لفظ  
 متنا  
 لازم  
 آمد  
 چون  
 این  
 مطلب  
 قیق  
 را  
 علمای  
 خطابه  
 نفی  
 نمودند  
 و  
 اگر  
 گفته  
 اند  
 از  
 اول  
 و  
 جبار  
 او  
 تقریر  
 کردند  
 که  
 اگر  
 میسوزند  
 در  
 زمین  
 و  
 آسمان  
 چند  
 واجب  
 غیر  
 الله  
 مانع  
 می  
 شدند  
 در  
 بیان  
 آنها  
 حال  
 در  
 دعوی  
 کلمه  
 طیبیه  
 نفی  
 معارضت  
 الاله  
 ممکنه  
 بود  
 و  
 دلیل  
 قائم  
 شد  
 بر  
 نفی  
 و  
 جبا  
 پس  
 تقریب  
 تمام  
 شد  
 که  
 عبارت  
 است  
 از  
 سوق  
 دلیل  
 علی  
 حسب  
 بلد  
 عا  
 پس  
 حضرت  
 مولانا  
 در  
 تطبیق  
 دلائل  
 بر  
 اصل  
 ما  
 عا  
 موافق  
 قواعد  
 اصول  
 و  
 معانی  
 و  
 بیان  
 چنانکه  
 برای  
 تفسیر  
 کلام  
 الله  
 میباید  
 گوی  
 سبقت  
 بر  
 سابقین  
 و  
 لاحقین  
 را  
 بود  
 و  
 انداز  
 آن  
 جمله  
 که  
 لقد  
 كتبنا  
 فی  
 الزبور  
 ان  
 الارض  
 یرثها  
 عبدا  
 و  
 علی  
 الصالحون  
 هر  
 آینه  
 نوشتیم  
 ما  
 در  
 زبور  
 این  
 است  
 که  
 زمین  
 وارث  
 شود  
 و  
 آن  
 را  
 بنده  
 گمان  
 ما  
 که  
 بنو  
 کارانند  
 اگر  
 معنی  
 ظاهر  
 می  
 مراد  
 گیرند  
 که  
 مالک  
 روی  
 زمین  
 بجز  
 صالحان  
 نخواهند  
 اعتراض  
 صحیح  
 است  
 که  
 خدا  
 و  
 فرود  
 و  
 فرعون  
 که  
 سلاطین  
 جبارین  
 و  
 مدعی  
 الوهیت  
 صالح  
 نبودند  
 بل  
 صالح  
 بودند  
 در  
 دفع  
 این  
 اعتراض  
 معنی  
 گفته  
 که  
 مراد  
 از  
 صالحیت  
 صلاحیت  
 و  
 نبوی  
 است  
 یعنی  
 دانائی  
 و  
 قیامت

بنده بست ملکی که صلاحیت و بی نباشد و بعضی نوشته اند که هر اوزار از زمین جنت است و این سخن تاویل  
 قرانت بالراسی نمود با الله مننا و حضرت مولانا میفرماید که هر اوزار صاحبان اولیاء الله اند که نظام ملام  
 تمام روی زمین سپرد آنهاست چنانچه از مولوی جامی قدس السامی در نفحات الانس منقول است که هر چه  
 که خداوند سبحان تعالی بر آن هویدا باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیا را سبب ظلمت آن کرده تا سبب  
 آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر مبدی باشد و در ایشان را اولیان عالم گردانیده اند تا خبر  
 مرادیت وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران بیکت اقدام ایشان آید و از  
 زمین نبات از صفای احوال ایشان روید و هر کجا قران بهمت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار نفر اراند  
 که کنونان اند و هر یکدیکر را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار  
 برین وارد است و سخن اولیا برین ناطق و مراد خود بجهت این خبر بیان گشت و اما آنانکه اهل عقده اول  
 و نیزندگان و گاه حق اند سببند که در ایشانرا اخبار خوانند و چهل و یک از ایشانرا ابدال خوانند و هفت و یک  
 از ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر ایشانرا اوتاد خوانند و سه دیگر ایشان را اقطاب خوانند و یکی آنرا قطب خود  
 خوانند و آنچه بیکدیگر را شناسند و اندر امور بیکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مردی و ناطق است و این  
 بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات بکیده رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب معدود و به شتم اندان  
 کتاب رجال هفت گانه را ابدال بیان کرده است و در اینجا ذکر کرده که حق سبحانه تعالی زمین را هفت عالم  
 گردانیده و هفت تن از بزرگترین بزرگان برگزیده ایشانرا ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی یکی از این هفت نگار  
 میدارد و اتسی و میر سید محمد بن جعفر کلمی رضی الله عنه در بحر المعانی تفصیل اینهمه بقدر اسماء ابدال اقطاب  
 نوشته داخل نموند که حدیث صحیح از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مروی است ان الله ثلاثه مائة قلوبهم  
 علی قلب براسم و ائمه علی قلب جبرئیل و له اربعة قلوبهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد قلب علی  
 قلب جبرئیل علیه السلام و در روایت اختری قال علیه السلام ابداء اثنتی عشرة رجلاً اثنا عشر شام و ثمان  
 و عشرون بالعراق و حلا و الدوله و کتاب خانواده نوشته که از زنان آدم علیه السلام تا طوبی و عیسی و امام  
 مهدی علیهم السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بودند و خواهند بود و توأم عالم از ایشان آدم صاحب  
 اقتباس الالوار تفصیل این اجمال بشرح و بسط تمام نوشته من استنباط علی وجه الیه فقط از جمله آیات  
 انما خلقناک فتحا سبنا لیفقرک الله ما تقدم من ذنبک و اما تا خود تیم نتمه حلیک و مهدیک صراط است صیما

۲۲۸  
 ۱۳۵

اشکال در معنی آیت سہم است کہ ابن علیہ السلام مضموم انداز گناہ تہیل نبوت و بعد آن پس معنی ما تقدم  
 من ذنبک و اما تخریجیت بعضی مفسرین تاویل میکنند کہ این کلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناہان  
 از آنحضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفور میشدند و بعضی نوشته اند کہ مراد از مغفرت گناہان  
 توفیقی درجات آنحضرت است چنانچہ مولوی عبدالقادر صاحب بعد ترجمہ آیت مذکورہ فائدہ نوشتہ  
 یعنی تجلو اس تحمل سے درجے بڑھے اور یہ بات اللہ نے کسی بندے کو نہیں فرمائی کہ اسگله  
 پچھلے گناہ بخشے و حضرت مولانا میفرمودند کہ نزد من مراد از ما تقدم ذنوب آیا و اجداد آنحضرت است  
 علی اللہ علیہ وسلم و از ما تخر مغفرت ذنوب اولاد او است علیہ السلام تا قیام قیامت و از آنجملہ آیات

مذکورہ اینست و اللہ توفی الانفس حین موتہا و الی لم تمت فی منامہا میسک اللتی قضی علیہا الموت  
 ویرسل لآخری الی اجل مسمی الخ ترجمہ این آیت در تفسیر حبیبی چنان میکند کہ خدا قبض میکند نفسہا را  
 هنگام موت ایشان و فرود میکند و آن نفسہا یکہ نمردہ است در خواب پس نگاه میدارد در عالم احوال  
 نفس را کہ قبل ازین قبض کردہ است بروگ را و میفرستد دیگر نفوس را کہ آن زندگانی است  
 بآبادان ایشان تا وقت نام برد کہ اجل ایشان برسد امام محلی سنہ رحمتہ اللہ علیہ در معالم فرمودند کہ  
 ہر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز از آن نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک  
 و بیزوال و نفس تمیز نیز زائل میگردد و نفس تمیز نیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بیزوال او  
 نفس حیات زوال نمی یابد فقط و در سورہ احواف از ابن جریر رحمۃ اللہ علیہ نقل میکنند کہ  
 حضرت عالی جمع میکند میان احوال و اموات تا یکہ بگذر آشنائی را نشان میدہند فقط و همچنین در تفسیر  
 آتہ کریمہ و اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک و ارفعک الی صراط کشف گفتہ یعنی آتشک  
 سبت نفسہ یعنی خواہم میرانند چرا بگرج اجل و در جلالین معنی متوفیک قابضک و ارفعک الی  
 من الدنیا من غیر موت نوشتہ حضرت مولانا قدس سرہ میفرمودند کہ تفسیر توفی قبض جان و  
 امانت چنانکہ از کلام مفسرین مضموم گردید درست نیست بوجہ چند اولاً اینکہ موت نیز عبارت از  
 قبض روح است پس اگر توفی الانفس حین موتہا بمعنی قبض جان در وقت موت باشد کونہ  
 در کلام بلغ لازم می آید چہ حاصل معنی نسبت الانفس حین موتہا خواهد بود تا نیا اینکہ عطف جملہ  
 ثانیکہ و اللتی لم تمت فی منامہا بر توفی الانفس درست نخواہد بود چہ در نوم قبض جان نمی شود

در سہم و ترجمہ سہم و ارفع است

و اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک  
 در سہم و ارفع است

ثانیاً معنی مذکور دیگر بر پایه عیسی انی متوفیک هرگز راست نمی آید زیرا که رفع حضرت عیسی علیه السلام بسجده  
آسمان بالاتفاق در عالم حیات شده است و عیسی علیه السلام هنوز حی الفاعلم اند پس امانت خفت نغسه  
و قیاس روح کجا واقع شد که ابعاد را بر پایه قلمنا توفیقی گشت است الرقیب معنی توفیقی چگونه درست باشد  
خاصاً حسب نحو ای آیه که بر مبنای ان علینا بیان ما داسیکه تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر بالراجح  
نیست و لفظ توفیقی و مشتقات آن در کلام الهی بمواضع عدیده واقع گشته همه جا ماده مذکور بمعنی انجام  
کمال و سویت یعنی برابر و یکسان کردن متکمل است و لغت نیز مساجد آن میکند مثل قوله تعالی  
و ابراهیم الذی وفقی ای اتم امره کما ورد و اذ ابلی ابراهیم به کلمات فائتمن و کذا قوله سجده توفیقی کل  
لفظ با نسبت بوم القیامه یعنی خراسی اعمال کامل داده خواهد شد بنوعی نقصان و کذا قوله عز و جل و تحف  
اذا جمعنا هم لیوم لا ریب فیهِ و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و کذا قوله بقره اسم و اما الذین  
امنوا و عملوا الصالحات فیوم جمع ابراهیم و الله لایحب الظالمین و کذا قوله سجده تعالی تو فیکلم ملک الموت  
الذی و کل کلم ای سبوی نفوسکم نفوس الاموات و علی ذالقیاس هر جا که ماده توفیقی مستعمل است  
مدلول و مراد ان همین معنی مذکور است پس معنی الله توفیقی الالفحس الخ علی ما هو الملمح من الرحمان  
علی عبده اینست که خدای سبحانه تعالی برابر و یکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ و سلطه خواهد  
در سلب افعال و صفات بشری از آنها که ستم ضروری است یعنی نفوس همه یکچنانکه در حالت موت  
در بودن سلو بنا لصفات مذکوره برابر اند همچنان در حالت نوم که نوم الخ الموت است و سلب  
و تشریح از صفات مذکوره برابر اند پس رفع عیسی علیه السلام از زمین بسجده آسمان و سلب  
صفات مذکوره برابر فرشتگان گردانند چون این معنی نیز پس سلیم و طبع مستقیم مستقر گردید پس بعد از این  
در معنی یا عیسی انی متوفیک و کما توفیقی گشت است الرقیب و دیگر آیات مرقوم الصدراشکالی  
نماند یعنی ای عیسی ترا با فرشتگان برابر خواهم کرد و در جا و دان بر ملا اعلی و سلب صفات بشریت  
فانهم ذلک افضل قد برترین است و الله ذو الفضل العظیم از جمله معنی ایاک فبدا و ایاک لیسعین  
ترجمه تیر سے ہی بندگان کرتے ہیں ہم اور نبی سجدہ چاہتے ہیں ہم تمہاری فرقہ و تابعہ و کتب رسالت  
مصدقہ خود ہا میں ہونے کہ اس آیت و دلیل است برائیکہ عبادت و استغاثت پر و خاصہ خداست خدا  
عبادت غیر خدا شرک شرعی است همچنان استغاثت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سرہ نے

در بسیار آنگاه که اصل در سوره آل عمران کریم

میفرمودند که عبادت بلاشبده خاصه خدا و شرک کردن غیر خدا در عبادت شرک شرعی است لیکن در اطلاق  
استماع آن آیات دیگر اندر هیچ و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و لا اله الا هو خالق کل شی فاعبده  
فما عبده والله محاصین له الدین درین آیات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در بابک تعبد  
و ایاک نستعین نه استماع عبادت است نه استماع استعانت زیرا که درین آیت حصر عبادت و استعانت  
از طرف بنده است بجناب خدا یعنی سبانه تعلیم میفرماید که مناسب حال بنده اینست که بنده بنفیسون بجناب  
مناجات میگردد باشد و خدا منیفرماید که مدد از غیر من طلبید ملک برخلاف آن امر فرموده تعالو و تعالی اله  
و التقوی یعنی مدد بکنید بگدازید بر کار نیک و پرستشکاری و لا تعالو و تعالی الا تم و العده وان و مدد بکنید  
بر گناه و سرکشی و قبایل استعانت بر عبادت قهاس مع الفارق است زیرا که اختصاص عبادت بر  
خدا از آیات مفرود الصدر و تعیم عون و در گاری از تعالو و تعالی اله و التقوی ثابت گردید قیاس استعانت  
بر عبادت ممکن بود اگر خدا منیفرمود استعینوا بالله و لا تستعینوا بغيره یا ما بگفت و لا تشکر فی عونه احداً  
اگر چه استعانت که از هر کس که باشد غیر استعانت از خداست لیکن در گاری خدا بوساطت جبار  
است و در علم اسباب بدون و سائط چاره نیست مثلاً طلب رزق از خدا بلبا و اسطه لشکار  
یا زنده و فروخت یا سوال بگداز مقصور نیست و سیری شکم بغير از طعام امکان ندارد اگر طعام را بخورد بنده  
استعانت و رفع کسنگی بکنید که بزعم شما شرک است و منشای غلطی فرود ما بید درین آیت نافی منابطه  
توجد است و آن اینست که مدار آنچه شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلب  
از جانب خداست و اختصاص طلبی هر فعل برود و هیچ باشد یکی آنکه امر صریح باشد تخصیص آن برای خدا  
چنانکه فاعبده والله محاصین له الدین که اخلاص بمعنی اختصاص است و دوم آنکه نفی صریح باشد از نسبت  
آن فعل غیر خدا و وعید شدید باشد بر آن محرمین کان یروج لغا و یطیع عملاً صائحاً و لا تشکر لعباده  
ر به احد درین هر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و منی عبادت غیر است پس  
معلوم شد که عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و سواى این صفت  
برای سبک ام صفات دیگر خدا یعنی اختصاص طلبی نکرده گویم منی اختصاص از کلام بنده مفهوم شود  
چنانکه ایاک تعبد و ایاک نستعین لیکن خدا طلب خصوصیت نیست و نمیگوید که سواى من مدد از دیگر  
مجویید ملک بعضی یا صحرانگانه خدا هم مفهوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست همچو آن حکم

الا ان ظاهر حضرت صفت حکم برای خدا نمیشود لیکن خدا منفر ما بد که سوامی من دیگری را حاکم گوید بلکه  
 در این باب اللیس اندک با حکم احکامین نسبت حکومت بدیکران خود فرموده است چون فرموده ما به صیابطه اختصار  
 و اقتسام توحید و شرک و ایزد آن نمیشوند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند و ندانند که در شرع شریعت  
 فعل واحد که شرک است عقدا و حلال بود همان فعل از بدی اعتقاد و زبونی نیست حرام میگردد و چنانچه نماز از آنجا که  
 فرض است و از نسبت با حرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستعین مستعان را حاکم مستقل و شرک است  
 الوهیت خداوند شرک میتواند شد و الا فلا این بود وقت نظر در معنی ای پاک نشد و ای پاک نشدین طرفه  
 آنچه معنی حصر از تقدم معقول بر فعل مستفاد میشود و اول بر وحدت وجود است بر معنی علمای فخر را  
 نظر اتفاقات نیست بلکه بر این است که تیری بی عبادت کرتی من هم و بتی سے مدد چایسته من هم یعنی  
 و حقیقت هر عبادی بر معبودی را که عبادت میکند آن معبود تویی غیر تو نیست و هر مستعین از هر مستعان که بود  
 میجوید آن مستعان تویی غیر تو نیست گویند آن با عباد غیر از عبادت و جلال خود غیر خدا اندست تویی مخصوصه  
 که نزدیک غیر هم تویی معبود و نزدیک بر هم به خلاصه معنی توحید ای پاک بنمید و ای پاک مستعین نیست لیکن  
 حجاب این معنی از روی هر کس نمیکشاید فاهم و الا لیکن من العاقلین از آنجا که آیه که میگوید و اعبدوا ربکم شی  
 با تمام البقیین است که در کتب سوره حج و آیه نوشته میفرماید و تویی بر آن توحید بنمید که عبادت کن کن خدایتا و توبتیکر بریدت البقیین که علمای  
 میگویند که بقین است که کلام نفس از اول توحید است و نفس توحید است و میگویند که بقین نام است اسما و است این تفسیر نه از روی  
 قرآن است و از حدیث و عقلا هم فایده امر معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال کلاین مشروط  
 بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فایده خطاب اینکام خاصه بر اول صلی الله علیه و سلم  
 واضح نشد لکن آنحضرت مولانا اقدس سره العیز در رساله جلال المقل این آیه را دلیل تفسیر وحدت وجود  
 کرده اند و یقین بر این معنی حقیقی خود که نوشته نوشته اند که تاویل البقیین بالموت حرفت بود و باجم مصیبت  
 از قرآن وحدیث بران دلیل ندارند و منشاسی تاویل از معنی حقیقی اینست که ظاهر از معنی و استنبود  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس برای دفع اعتراض از یقین موت مراد  
 حضرت مولانا در جواب آنحضرت مذکور فرمودند که یقین را سه مراتب است اول علم البقیین پیش از بدین  
 شی دوم علم البقیین بعد از بدین شی سوم حق البقیین بعد از فنا ی رای در مرئی و این هر سه مراتب  
 در کلام الله مذکور است بقوله تعالی کلا الواعلمون علم البقیین لترون انهم هم ترونها من البقیین و در حق

فراوردن حقیقت

کلام خود میفرماید و انما بحق الیقین هرگاه وجود هر سمراتب در کلام الهی دریافت کردی اکنون بدانکه مراد از لفظ الیقین در آیه حقن باینکه الیقین فرد کامل یقین است که آن عبارت از حق الیقین در حدت وجود باشد چون انجیر تبه بعد از نای کامل حاصل میشود و در انحال سکندر و یحیی عبادت بچطور عمل آید سوال بر ما <sup>سپنج</sup> اعراض عظیم وارد میشود و آن اینک از دو حال خالی نیست که رسول صلی الله علیه وسلم مرتبه حق الیقین توحید و اشتند باینکه اگرند اشتند نقصان در کمال نبوت لازم می آید و اگر شد اشتند میبایست که عبادت می گذارند که یقین مذکور با لفظ حقن غایت عبادت واقع شد و غایت از حکم معنی خارج میباشد پس وقوع این سوال مولانا قدس سره نوشتند که پنجه را و دیگر اینها علیهم الصلوٰة والسلام را علم الیقین و غیره توحید و انما حاصل بود و او ای عبادت ابنیا بطور احسان در مرتبه حق الیقین میباشد چنانچه در احادیث صحیح واقع است الاحسان ان لا تعبد ربک کانک تراہ و ان لم یکن تراہ کانک لیک و این ادب احسان در مرتبه عبودیت و بشریت است در فرنا و یحیی که آن حال از احوال ولایت نبی نباشد که فوق از مرتبه نبوت است و چون ابنیا علیهم السلام مامور اند بکار بدایت و صلاح و فلاح خلائق که نبوت عبادت از است و مدار آن بر صحت و سلامت عقل معاش و معاوی میباشد اجمال دارد که حالت حق الیقین مذکور علی الدوام نداشته باشد زیرا که قول خدای سبحان قل رب ینی علما و قول انحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم اننا الاشیاء کما هی و اللهم اننا الحقی و اننا الباطل باطلا و اللهم انزقنی فیک تجیرا و کذا قول موسی علیه السلام رب انی انظر الیک و قس علی هذا و دیگر ادعیه ابنیاء و لالت میکنند بر طلب زیادتی علم و رویه نایق اشیا و تمنای مشابه ذات نثره و بر ظاهر است که این طلب و تمنای دائمی و در حالت یحیی و فرنا باشد بلکه مصنون احوال مذکور بجز استدعای حق الیقین نیست پس معنی اننا الاشیاء کما هی انما وحدت الاشیا و حکم فی الوجود و انما الوجود هو انت و حدک یعنی تعدد و تکثر و تناسل اشیا که در حق الیقین می نمایان حصول حق الیقین و حده انرا نظر ما بر و انرا به پیچ که نیست در وجود مکذرات و احدت و همچنین معنی اللهم انزقنی فیک تجیرا و لالت میکنند بر طلب مرتبه حق الیقین که موجب تجیر است و در ذات او تعالی بر صدق این معنی قوله صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لایسعی عمل شاید حدال است و همچنین رب انی انظر الیک و لالت میکنند بر طلب رویه تنزیه در حال بشریت و فرقی عظیم است در میان رویه تشبیه مرتبه تشبیه را و میان رویه تشبیه مرتبه تنزیه را زیرا که رویه تشبیه و تشبیه



رای بحال خود باقی نماند بلیک چیز دیگر میگردد و چنانکه دلالت میکند بران قوله تعالی علما بحی ر بلعین جعله  
 و کافر موسی صغفا و اگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتب بحق الیقین میداشتند و جواب ان سخن ترا  
 معنی شنیدند چه در ازلن ترانی انکار و روزه مطلقاً نسبت بلیک انکار و حالت سستی وجود مستعدی است  
 یعنی سخن ترانی شاعری خوش گفته است **س** مین منی آرینی کما تو بون بولا؛ حسب تلک تو ہے  
 ان ترانی ہے؛ و چون برای فناء مراتب لائقه و لائقه است پس مراتب حق الیقین انبیا و اولیا نیز  
 مختلف و متفاوت بحسب فنای هر یک میباشد از جهه منفردات و کمال علمی حضرت مولانا اینست که  
 حضرت قدس سره کلمه طیبه را اصل الاصول وین یافته تفسیر ان نفی غیرت و اثبات عنایت موافق علم  
 معانی و بیان و کلیات غیرت و اصول شریعت نموده دلالت توحید و دیگر آیات کلام مجید را مطابق  
 آن فرمودند و غلطیهای دیگر علما سابقاً و خلفاً بیان نمودند و در رسائل خود و دعوی ان معنی نوشتند که  
 دلالت نمیکند بر غیرت که نقیض عنایت مثبت باشد بچکدام آیت از آیات ربانی و نه حدیث صحیحی آنرا بر  
 از روی عبارت النص و التصریح و بر اینچنین دعوی بلند علمای زمانه جرح و قدح کردند نتوانستند مگر از بعضی آیات  
 آنها را توجیه غیرت ناشی میشدند بنا بر دفع توجیه شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسره الانسان  
 باین خوبی نوشتند که فریدی بران متصور نمیشود لیکن عبارت و معنی آن و فیهن است بفهم هر کس نمی آید  
 لهذا ابرای فاضلت عامه عبارت آن مقام را با ترجمه فارسی معنیه سیمو قال مولانا قدس سره الا قدس  
 فان قلت ان قوله علیه السلام لا اله غیرک و قوله سبحانه ما لکم من الیغیره معارض بما درود و دعوی لایموت  
 و الا تاخذه سنه و لا نوم و هو یطعم و لا یطعم و لم یلد و لم یولد و لم یال و لم یولد کما انقض ای سوق فی نفی الیغیره  
 عن المنکو و قلنا انوار النص ای سوق فی نفی الیغیره معارضه باین معنی و بین الموصوف بالموت و السنه و النوم  
 و کونه مطلقاً علی المصفون و الاله او مولوداً ترجمه اگر گوئی که تحقیق قول علیه السلام لا اله غیرک و قول شما  
 بجهان ما لکم من الیغیره معارضه کرده شده است باقوالیکه دارند و در نفی عنایت همچو لایموت یعنی  
 خدای زنده است نمی میرد و نمیکرد راه را پستی و نه خواب و او را ساعه بخیر اند و خود نمیخورد و او را دل و تلو و  
 پس اول یعنی لا اله غیرک چنانکه سوق کرده شده است و در نفی غیرت الاله خدای جهان پس همچنین آیات  
 مذکور در سوق کرده شده اند و در نفی عنایت در بیان خدای و در میان و صوفت بیوت و نیکی و خواب یعنی  
 نیست و نام و خورنده طعام و اول و مولود غیر خداستند و ایضا معارضه لایغیره بقوله سیمو انوار

نامروئی اعمه یا همان انفعیر الله العینی ربنا و هو رب کل شیء انفعیر الله اتخذ ولداً فاطر السموات و قوله سبحانه  
 من وونی ومن دونه ومن دون الله ای من غیر من غیره و من غیر الله فندعه الاقوال کلمات ان لا اله  
 قطیعه علی ان المنکوره غیر الله سبحانه ترجمه و همچنین معارضه کرده شده است بصریح غیرت که مفهومی میشود  
 از بقدر آیات یکی ازان نسبت ایان غیر خدای را امر میکنند که به پرستم من ای قوم جا بلان دوام ایگیا یا  
 غیر الله را رب بگیرم و حال آنکه خدا رب بهر شی است سوّم اینکه ایان غیر الله را بگیرم دوست خود حال آنکه خدا  
 خالق سموات است و همچنین من وونی و من دونه و من دون الله یعنی من غیر من غیره و من غیر  
 اینهمه اقوال دلالت میکنند بر آنست قطعی بر اینکه اله منکره غیر خدای سبحانه است قلت المراد من سلب الصفات  
 المذكوره ان الله سبحانه لیس منحصر فیها لان الموت و السنه و النوم و المطعم علی المفعول و الوله لیه الموت  
 مقتضی با انواع الثالث من الجن و الانس و الحیوان فالصافه سبحانه بنده الا و طواف یوم مخصوصه سبحانه  
 فی الاشیاء الثالث فیلزم التغایر بشیه سبحانه و من غیره کالملك و الافالک الشعه و العناصر الاربع و سایر  
 منها من غیر انواع الثالث من الأشجار و الاحجار و غیره بما فیلزم الوقوع فیاعنه الفرار فوراً النفی علی الاشیاء  
 بنده الا و صافه لئلا یلزم الوقوع فیاعنه الفرار لانه سبحانه غیر المبت و غیر ماخوذ السنه و النعمه و المطعم  
 علی المفعول و غیر الوالد و المولود و تغایر تحقیقاً فالمراد ان جمی الاشیاء من حیث او فی من یاخذه سنه  
 او نوم او یطعم علی الجھول و یولد و یولد ذکر الملزوم و اراده اللزوم ترجمه در جواب معارضه مذکور مولانا میفرماید  
 که مراد از سلب صفات مذکوره اینست که بتحقیق خدای سبحانه منحصر نیست در ان صفات زیرا که صفت مگر  
 و چمنی و خواب و طعام خوردن و سپردن و پذیر بودن و در بودن مختص اند باقسام ثلثه حرج انسان حیوان پس  
 منصف کردن خدای سبحانه را با این صفات در و هم می اندازد که خدای سبحانه در همین صفات منحصر  
 پس لازم می آید تغایر در میان خدای سبحانه و در میان غیر انواع ثلثه چنانکه در شمسکان و آسمانها  
 و عناصر چهارگانه و آنچه مگر است ازان سوای هر سه انواع مذکوره از قسم اشجار و عبادات و غیره پس  
 لازم خواهد آمد وقوع در آنچه ازان گریز بود یعنی غیرت بدین سبب وارد شده است نفی از ان صفات  
 صفات مذکوره تا لازم نیاید وقوع در آنچه ازان گریز بود و نه برای اینکه خدای سبحانه غیرت و غیر نام  
 و غیر مطعم و غیر والد و مولود است تغایر حقیقی پس مراد اینست که بتحقیق خدای تعالی حی است یعنی  
 نیست در ان چیزها که بمنزله و همچنین منحصر نیست در نام و طعام خوردن و سپردن و پذیر بودن و چون ان صفات

صفات مذکوره را غیرت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق ذکر مازوم و اراده لازم فان قلت ان التاویل  
 بذکر المذوم و اراده اللازم تفسیر الایسی و قدور و الوعد الشدید علی من یفسر القرآن بالای تزیید  
 کوی تو که تاویل بذکر مازوم و اراده لازم تفسیر الایسی است و تحقیق و اروده شده است و عید تحت برائت  
 که تفسیر میکند قرآن را بعقل خود قلت ان ذکر المذوم و اراده اللازم المذکور تفسیر للقرآن بالقرآن اذ قد  
 و نفی الغیریه بنیه سجان و مدین المنکور لا اله الا الله ای الا غیر الله الله مواقفا بقوله سبحانه ما لکم من اله  
 غیره و قوله علیه السلام لا نعبرک و برین علی نفی الغیریه بنیه سجان و مدین المنکور و عبارته و بنیه و مدین سجان  
 و لانه بر این بنی خمس و البر این الخمس حکما مینا علی تفسیر الوارید بذکر المذوم و اراده اللازم  
 اذ لم یکن علی نفی العیدیه بنیه سجان و مدین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها فماله علی من نفی التوحید  
 تا و بله الی ما برین علیه من نفی الغیریه و تعالی التناقض ترجمه در جواب سوال مذکور کسلی کیم که ذکر مازوم  
 و اراده لازم مذکور تفسیر قرآن است بقرآن زیرا که تحقیق و اروده شده است نفی از غیرت میان خدا  
 و میان المنکور بکلمه طیبه که بمعنی نیست معبود غیر خدا مگر خداست موافق آیه کریمه ما لکم من الغیر و  
 حدیث لا نعبرک نیست هیچ معبود غیر تو و بر این آورده شده است بر نفی غیرت در میان خدا و برین  
 هر معبود از روی عبارتة النفس و کلمه طیبه ثبوت عمیقت و در میان او تعالی و دیگر همه اشیا از روی  
 دلالت النفس بدلائل خمس و بر هیچ دلائل مذکوره حکم میکند حکم بنی تفسیر دارد و ذکر مازوم و اراده اللازم  
 یعنی غیرت چرا که دارنده شده است کدام دلیل بر نفی عمیقت در میان خدا و در میان موصوف بصفت  
 سلبی از موت و غیره پس از غیر بر این آورده شده است بر این از نفی غیرت و احیاست تا و بل ان لطرف  
 سعائیکه وارد شده است بر این دلیل از نفی غیرت باین دفعه تناقض و التفریق علی المجاز من ذکر المذوم  
 تعدد الحقیقه فی جری المیزاب صام مناره فام علیه و کالان بعد از تحقیق فی جری المیزاب صام و قام شایعین البصائر کذا لکن تعدد  
 فی الوارید مذکور و اراده المذوم و ان اللازم شایعین البصیره اذ تعقل بعبان ان التفریق بین العالم کلا و جزا  
 و بنیه سجان لیتقنی امکان الطرفين و امکانا قیضی عجزها و العیاد و بانفس من عجزه سجان ترجمه و درین مجاز  
 که عبارت از ذکر مازوم و اراده لازم است تعدد تحقیقت است چنانکه و قول جری المیزاب یعنی جری  
 آب بر روی و تمام مناره یعنی روزه داشت روز او و قام لیل یعنی قیام کرد شب او پس چنانکه تعدد  
 بر جری المیزاب و صام و قام مشاهده کرده شود بنظر صبار و جسی همچنان تعدد تحقیقت که عبارت از اراده

لزوم است نه لازم و آفات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که  
تغایر حقیقی در میان عالم از روی کل و جزو در میان خدای سبحان مقتضی امکان طرفین است و امکان  
طرفین مقتضی مجزبه و جائب است پس پناه بخدا ازل و هم بخیر خدای سبحان و اجواب بما اعطیت من قول الله  
علی صریح الفیثان بذه الاقوال بسبب انصافی التفرقة و التعاير و غیر الله و من دونه و من دون الله کاتب  
انصافی وقع مفعولا او متعلقا فلا يكون انصافا اولاد للخص من كلام تام و الكلام التام هنا قد سبق فی  
انکار عبادة الغير الوهمی و اتخاذه و لیا و لعینه ربنا و هو المقرب فلا يصلح للمعارضه بالكلام التام المبرهن  
علیه و هو قوله لا اله الا الله و ما لكم من الذخیرة ترجمه و جواب ذان شكن علما حضرت مولانا انیت که نسبت  
اقوال نص نسبت و تفرقة و تعارفا لفظ غیر الله و من دون الله ترکیبهای انصافی اند که واقع شده است  
بمعنی مفعول و بعضی متعلق جمله پس نشد انص زبیر که ضرورت برای انص از کلام تام و کلام تام در اینجا  
تحقیق سوق کرده شده است و در انکار عبادة غیر و همی و اتخاذه آن دوست با رفتن آن رب و آن مقصد  
است یعنی غیریت و همی نه نفی نیست پس صلاح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل و دلیله شده  
بر آن و حدیث لا اله الا الله و قول ما لكم من الذخیرة معنی قوله سبحان الذی اعظمه زعماء و اعتبارا و اولاد  
و الواقع و فعلا للمنافض و التعارض فمعنی تام و بی اعتبارها اجمالیون و جبراجمل ان عبادة غیر الله  
زعماء و اعتبارا عبادة المقید و عبادة بوجه انحصار المطلق فی المقید فیلزم منه ان غیر المقید من سایر الاشیا  
غیر المطلق و هو الله سبحان فیلزم الوقوع فیما عدا القرار و هو الا شترک بالله فی زعم اخلق فیکون اضلالا  
نقود بالله و قس علیه منی و را من الاقوال المذكورة ترجمه پس معنی قول سبحان الذی اعظمه الله این است  
که چیزی که در زعم شما غیر است یا غیر است و اعتبار نه آنکه آنچه منکر خداست در واقع و نفس الامر و او را و غیر  
ترشعی و اعتباری برای دفع تعارض و منافض است در میان آفات که وال بر فی معارضت حقیقی  
گدشته اند و از همین جهت خدا ایستاد که کند بجان عبادت استنام را در قول خود تام و بی اعتبارها اجمالی  
بجالت نسبت کرده است و جبراجمل اینکه عبادت غیر زعمی و اعتباری عبادة مقید است و جبراجمل  
موجم انحصار مطلق است در مقید بیا لازم می آید از آنکه غیر مقید از سایر اشیا غیر مطلق است که  
خدای سبحان باشد پس لازم می آید از آن و نوع در آنچه از آن گزیر بود و آن شترک بالله است و در  
زعم خلق و این منجر باضلال است نقود بالله منته و قیاس کن بر انهمی و دیگر اقوال را که از ان توهم

اثبات غیرت و نفی عنایت ناشی میشود و فقط از آنجمله نمیدان فضیلت زید ابن جلدث از آیات کلام الله  
 که جمہور علما الذقات بدان نگارند عقیده مشهور اہل سنت و جماعت است کہ افضل البشیر بعد ابنیا ابوبکر  
 صدیق رضی الله عنہماست و دلیل فضیلت بعضی آیات کلام الله را ذکر میکنند محم نامی استمن از ما

فی الغار و اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و یحببنا الافرعی الذی یوقی ما یتیرکی و یتعلی ہذا  
 درین آیات از اشارہ الرض قیاساً تخصیص حضرت صدیق اکبر میکنند لیکن از رومی عبارتہ النص آن  
 ثابت کردن نمیتواند چنانچہ علمای شیعہ منکر تخصیص اند حضرت مولانا سفیر ما نیکه که فضل و کمان فضیلت  
 و اہمیت ایمان و صرف جان و مال و کار و دین و عشق و محبت سبب المصلین کہ موجب فریب استخفاف  
 اکثریت ثواب عند الله باشد حضرت صدیق اکبر را سلم الثبوت است لیکن حجت علما اہل سنت  
 مستوجہ بمعنی است کہ نتایج صحابہ کرام با فضیلت ہر کہ ام کہ کتاب الله صراحتہ ناطق باشد کس را  
 افضل البشیر بعد ابنیا باید دانست بدانست تغییر سبب حضرت زید ابن جلدث رضی الله عنہما مدح و ذکر  
 ہیچیکدام صحابی بقید نام و اوصاف تمام عبارتہ و صراحتہ مذکور نیست و مقدمہ حضرت زید ابن جلدث است  
 کہ زید در اصل از شرفای عرب بود و در عمر ۷۰ سالگی بدست کفار اسیر شدہ در شہر مکہ فروخته شدند آنحضرت  
 صلی الله علیہ وسلم خرید نموده پرورش فرمودند برادر و پدر زید بحضور آنحضرت صلی الله علیہ وسلم آمدہ  
 درخواست آزادی کردند پسیر خدا صلی الله علیہ وسلم را صنی شدند لیکن زید فیض محبت آنحضرت صلی الله  
 علیہ وسلم با شوق عاشق شدہ بود محبت حضرت صلی الله علیہ وسلم را بر شفقت پدری ترجیح داده و وفاتت  
 پدر و برادر را قبول نکرد و ملازم محبت آنحضرت صلی الله علیہ وسلم ماند تا اینکه بالغ شد آنحضرت صلی الله علیہ  
 وسلم او را متناسی خود کرد یعنی الی بالک را فرزند خود گردانیدہ خواستگار شد وی او شانہ چنانچہ روزی  
 بنحایت جفاکش شوہر عمہ خود فرزند بازین بنت حبش کہ خواہر عمہ زاده آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بود نسبت  
 زید مقرر کردند مردان خانه حبش گجان اینکه سیر عمہ خدا برای رضی نفس خود میخواستند بر عنک تمام  
 قبول کردند و بعد دریافت اینکه برای متناسی خود میخواستند انکار پیش کردند و این امر را آنحضرت ناگوار  
 آمد برای استرضای آنحضرت صلی الله علیہ وسلم خستعالی خود دستم انکار گردیدہ او را رسببارہ دستم  
 در سورہ احزاب درین آیه کہ میہ حکم فرمودہ ما کان لہومن ولا ما مہ اذ قضی الله ورسوله امر آن  
 لکم الخیرہ ترجمہ نمیرسد ہیچیکدام و موکمن و دن موئذ را کہ باشد انمارا اختیار کاری حکم کرد خدا و

رسول اور ان یونہی اچھ تجوز خدا و رسول باشد مجال نیست کسی را کہ انکار ان کند بعد نزول این آیت سہ کسان بر نسبت زینب بازیدر اہنی شدند و آنحضرت نکاح کردہ بخانہ خود آوردند و باجم صحبت شد لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید را گوشتنامی رسول بود و زید میدانشت زینب معنی آنکہ چہ نامہ و زید بنظر حشرات نگاہ میکرد و این سبب موافقت کلی نیامد و زید ارادہ طلاق کردہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را خاطر زینب نیز غمز بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رہنی شدہ بود و در طلاق ہتک عزت شان آگاہ شدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانع شدند و زید اگفتہ امساک علیک زواج و اتقی اللہ نگاہ دارد بر خود و جو خود و تیرس از خدا چنانچہ این قصہ راجع بقالی بایر عبادت حکایت میکند و از تقول لذیسی انعم اللہ علیہ بنت علیہ اساک علیک زواج و اتقی اللہ و تخی فی نفسک ما اللہ میدیہ و تخی الناس ما اللہ احق ان تخشہ ترجمہ جب تو کہنے لگا اوس شخص کو جس پر اللہ نے احسان کیا اور تو فی احسان کیا رہنے دے اپنے پاس اپنی جو رکو اور ڈرا اللہ اور تو فی جہا پایتا دلین ایک چیز کو جو اللہ اوسکو کھولا چاہتا ہے اور ڈرنا تھا لو کون سے او

اللہ سے زیادہ چاہیے ڈرنا فلما قضی زید منہا وطراً و زوجها کما لکیلہا بکون علی المؤمنین حرج فی ازواج اوعیائہم اذا قضوا منہن وطراً و کان امر اللہ مفعولاً زید تمام کر چکا اوس عورت سے اپنی غرض پہننے تیرے وہ نکاح میں ہی تو زہے سب مسلمان پر گناہ نکاح کر لینا جو زمین اپنے لے پالکوں کی جب وہ تمام کر میں اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب زید کے نکاح میں آئیں تو وہ اکی آنکھوں میں تھیر لگتا مزاج کی موافقت نہوئی جب لڑائی ہوئی تو زید حضرت سے آکر شکایت کرتے اور کہتے میں اسے چھوڑتا ہوں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منع کرتے کہ میری خاطر سے اوسنے تجکو قبول کیا اب چھوڑ دینا دوسری ذلت ہے جب مایہ بارقضا یا ہو حضرت کے دلین آیا کہ اگر ناچار زید چھوڑے گا تو زینب کی دلجوئی بغیر اسکے نہیں کہ میں نکاح کروں لیکن منافقوں کی باگ کوئی سے اندیشہ کیا کہ کہیںکے اپنے بیٹے کی جو رہ گھر میں رکھی حال آنکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہیں ہے کسی بات میں اللہ تعالیٰ نے حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت کے نکاح میں ہی اللہ کے فرمانے سے نکاح بندہ گیا ظاہر میں نکاح کی حاجت نہوئی جیسے اب کوئی لے پالک اپنی لوثدی غلام کا

در بیان زینب و زید و نکاح

مکاح باندھ دے نغمین تمام کو یعنی چھوڑ دے ماکان اللہ علی النبی من حج حقیقا فرض اللہ سنت اللہ بنی  
الذین غلوم قبل وکان امر اللہ قدرا مقدورا ترجمہ بنی پر کچھ مضائقہ نہیں اوس بات میں جو تمھاری اللہ نے  
اوسکے واسطے دستور بنا ہے اللہ کا اور لوگوں میں جو کہ زے پہلے اور ہے حکم اللہ کا مقرر تمھارے چکا  
الذین سلینون رسالات اللہ و یحییونہ و لا یخفون احد الا اللہ و کفی باللہ حسیبا ترجمہ وہ جو پونچھتے ہیں  
پیغام اللہ کی اور ڈرتے ہیں اوس سے اور نہیں ڈرتے کسی سے سوا اللہ کے اور  
اللہ بس ہے کفایت کو نبوا الایمنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع میں روا ہو کبیا مضائقہ رکھتا ہے  
ہمیشہ پیغمبروں کو اوسکے سوا کسی کا ڈر نہیں بلکہ یہ کہ بعض حکم ہمیشہ  
پیغمبروں کو خاص رہے ہیں جیسے عورتوں کی گنتی حضرت داؤد کو سوجوتین  
تھیں اور کوئی اپنی حد سے بڑھے تو گناہ ہے اور ابکوروا ہوا او نہر مضائقہ نہیں اور آؤ

خاص بعض حکم ایسے ہیں کہ خدا کے خلاف حکم نہیں کرتے ماکان محمد اباحد من رجالکم و لکن  
رسول اللہ و فاتح النبیین و کان اللہ بکل شی علیما ترجمہ محمد باب نہیں کسی کا تمھارے مرد و نہیں لیکن  
رسول ہے اللہ کا اور ہر سب نبیوں پر اور ہے اللہ سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا اگر کی  
کہ نہ لگی یا بیٹیان میں کوئی مرد ہو سیکو اوسکا بیٹا بناؤ مگر رسول اللہ کا ہے اس حساب سے سب  
اوسکی بیٹی ہیں اور پیغمبروں پر مہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہیں یہ بڑائی اوسکو سب سے  
بڑی ہی و برائی دفع طعن منافقین کہ می گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در خانہ انداخت سبحانہ تعالیٰ در

اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ماجبل از واجلم اللہی تطاہرون منہن امہاکم و ماجبل و ماجبل  
انہارکم ذلکم توکم جو اکلم واللہ یقول الحق و ہو ہدی السبیل ترجمہ نہیں کیا تمھاری جو روں کو خلو ما کہ یہی  
سچ تمھاری ماہین اور منہن کیا تمھارے لے بالکلون کو تمھاری بیٹی یہ تمھاری بات اپنی منہ کی او  
اللہ گستاخے ٹھیک بات اور سوچھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جو رو کو مان کستا تو وہ  
ساری عمر اوس سے جدا ہوتی اور کسکو بیٹا کر لو لہنا تو وہ سچا بیٹا سو جانا اللہ تعالیٰ نے یہ دونوں  
حکم بدل دیے جو رو کو مان کھنا قد سمع اللہ او بگا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو کے  
ساتھ تفسیری باب یہ سنادی کہ ایسے باتن کہنے کو بہتر ہیں اونپر عمل نہیں ہو سکتا جیسے متعلق مرد  
کو کہنے اسکے دودل میں چاتی پھر کرد کچھ تو کہیے دودل غریق در زمین آبات ذکر نہر حضرت زید و بود

منهم علیه خدا و رسول و آمدن وحی مطابق راسی او در قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز مفضل  
و کما لات حضرت زید بن فضل اسامه این دید آنچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از آنچه  
که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسامه ابن زید لواسه جهاد بدست مبارک خود داده نخست  
فرمودند اغیرت که اند و در آن غزوه حضرت ابوبکر و حضرت عمر این خطاب را تابع اسامه کردند که فرمایند یا  
دی با شنیدن زید بن اسامه که امام فضل و فخر خود بود و آنچه در کتب احادیث افضلیت حضرت صدیق اکبر  
بر سایر صحابه نقل میکنند چکدام از آن متواتر نیست و از حدیث احادیث صحیح قرآن در هیچ مذنب نمیتواند باشد  
بعد اینهمه دلائل حضرت مولانا فرمودند که ظاهر او وجه تخصیص ذکر بقید نام زید این حادثه رضی الله عنه است  
که او تعالی العلیم قدیم خود دانست که زید را بسبب فتنای هستی خویش و عالی ظانی خویش خرد نخواهد بود  
که روح من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هر یک را مفاسد دیگری است تمهید لعمرو الله و الفی رابع  
در معنی بعضی احادیث از جمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی پنجم رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بسیان آمد فرمودند که آنچه در صحیح قم مشهور بکتاب اصح و اشهر است که نزد محدثین بدرجه تواتر رسیده است  
در جمله آنکه حدیث از امیننا و تبرکنا و اویل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوٰۃ از امیرالمؤمنین  
عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت میکنند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات  
گفت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود در رسول خدا بروی با جملاوه و سلام نیست اعتبار کارها و مقبول  
آن بدرگاه تعالی مگر به نیتهای آن و در بعضی روایات الاعمال بالنیات بی کلمه تا و در بعضی اعمال  
نیز آمده مخصوص از همه عبارات همین است که هیچ عمل بغیر نیت مقبول و مقبر نبود و ثواب بران مرتب نشود  
شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از مقبولیت و ترتیب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست میشود یا  
فرمودند درین اختلاف است در میان مجتهدین بنا بر آنکه اعمال دو قسم است یکی آنکه مقصود لذات باشد همچو  
نماز درین قسم چون ثواب نامد محبت هم نبود جائز نباشد بالاتفاق بی نیت مطلقا و دوم آنکه وسیله عمل دیگر  
چنانچه وضع در اینجا نیز ثواب مشروط به نیت است ولیکن نفس عمل بی نیت جائز  
بود و در امام ابی حنیفه رحمه الله علیه بخلاف امام شافعی و غیره آنکه دیگر که نزد آنها از وضو بی نیت نماز  
جائز نیست پرسیدند که عمل بی نیت جواز را میگویند یا فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که فعل  
قلبی را نیز شامل است و اطلاق بران عبارت از احادیث دیگر آمده زیرا که نیت المؤمن خیر من عمله در اخبار وارد

در بعضی روایات



اگر چه بطور محدثین لفظ آن بدرج محنت نرسید لیکن بالمعنی صحیح است پس از رومی انجدرت نیت قلبی را  
 نیز الاعمال توان گفت بچند وجه اول اینکه نیت تنهایی آقران عمل نیز عبادت است و اجر ثواب بر آن بیشتر  
 میشود و بخلاف عمل جوارج که ترتیب ثواب بر آن منحصر بر نیت است دو هم اینکه در حدیث آمده که بجز و آراسته  
 اجر حسد کامله در نامه اعمال نوشته میشود و بر عمل بی نیت ثواب نیست چه جا که عمل اصلا بوقوع نیاید و چه جا که  
 در حدیث آمده است که اگر وقت خواب نیت سجده کرده نیت و از غلبه نوم صبح شد که سجده گذاردن نتوانست  
 ثواب سجده بخوابد یافت بسبب نیت آن چه اگر نیت عمل نیت دل است و دل شرف اعضایی دیگر است  
 محل معرفت حق است سچم آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پایدار باقی است و عمل فانی و ناپایدار است  
 و خلوه و جنت و دوزخ بموجب نیت اهل آن است زیرا بقصد قضاای عمل و الا بقدر زمان عمل مکشفت بود و شکر  
 در عمل خوبت ریا و سماع است و نیت محفوظ از ریاست هفتم اینکه اعمال خیر چقدر بی اندازه است و مومن  
 نیت میکند که همه اعمال خیر حاصل شود پس بموجب نیت ثواب سجد می یابد و علی بن ابی القیاس نیت کافر  
 شرمین عمله دلالت کرد که نثرای اعمال جلایات غضب او باشند که همان موجب خلوه و جنت خواهد بود بعد  
 ارشاد شد که از همین حدیث معلوم میشود که عمل نیک با عبادت عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد بود پس  
 کسانی که با عفا و غیرت و دعوی توحید میکنند و روزه و نماز میسازند اعمال آنها قابل مقبولیت نیست و کسانی  
 معتقد نیستند بطل غیرت اندام اعمال آنها همچو جهاد و غیره گویند غیرت باشد لیکن حکم نیت المومن خیر است  
 بهتر از نیت نیک برین معنی است آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که نیت بر زیادتی خیر است و نیت از  
 عمل پس مطلق جمعی در عمل باقی ماند سوال نیت نماز صرف بدل کفایت میکند یا زبان گفتن هم ضرورت  
 جواب ارشاد شد که نیت صرف قصد دل است زبان گفتن حاجت نبود بلکه خلاف سنت است پس  
 صلی الله علیه و سلم که در حدیث زبان تلفظ کردن حضرت بجز الله اگر شایسته نیست و اگر زبان گفت  
 و دل حاضر نبود اعتبار ندارد و اگر چه گفتا میگویند که مطالب نیت زبان با دل بهتر است محدثین میگویند که  
 اتباع رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه در فعل واجب است و ترک نیز واجب است پس زبان گفتن  
 خطاوت سنت باشد و اما لایماتومی نیست در روی را نصیب از عمل و ثواب مگر آنچه نیت کرد و یعنی عمل  
 بی نیت صحیح و مقبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که در آن  
 نیات متعدد توأکل و در عمل واحد موافق نیات ثوابها خواهد یافت مثلاً جلوس در مسجد مغل واجب است

دوران بنیاد متعده و شدن میتوان یکی اینکه مسجد نیت الله است هر که باین نیت در مسجد وارد بران ابرجی باشد  
 چنانچه تحت مسجد بطور شکرانه دخول خانه خدا بشروع شد زیرا که الله تعالی کریم است و بر کریم واجب است  
 که ضیافت زائر خود کند و دوم اینکه انتظار نماز جماعت کند بموجب حدیث صحیح او امیکه در مسجد است و نماز است  
 سوم اینکه نیت کند در شستن مسجد که گوش و چشم از دید و شنیدن نامشروع که در کوچ و بازار میشوید محفوظ خواهد ماند  
 چهارم اینکه نیت اعتکاف کند قبول آنکه ادنی الاعتکاف ساعه ثواب اعتکاف می یابد پنجم اینکه نیت کند  
 که در ایاب و ذناب مسجد درود و دعا و عقیقه که در دخول و خروج مسجد وارد اند بر زبان خواهد گفت ششم اینکه  
 نیت کند که ذکر خدا و تلاوت قرآن و دعا و تذکره آن در مسجد شرف دارد بر مکان دیگر تقیم اینکه در حدیث  
 وارد شده هر که وضو کند و در مسجد نماز کند باشد او را ثواب حج و عمره در نیت ادراک همچو ثواب حج و عمره است  
 برای او هشتم اینکه نیت کند که در مسجد مردم بسیار فرماهم می باشد امر بالمعروف و نهی منکر خواهد کرد برین نیت  
 ثواب دیگر است هم اینکه نیت کند زیارت برادران و بنی ماکه در راه خدا ممد باشند برین نیت ثواب  
 دیگر است و هم اینکه در نیت باشد که جمعیت خاطر و رفع افکار و بنیادی و اثر تو به و استغفار چنانکه در مسجد میرسد  
 بجای دیگر نیت برین نیت ثواب دیگر است باز و هم اینکه حکم و اذاجا و ک الذین یؤمنون بایاتنا  
 فضل سلام علیکم تسبیرکم علی نضه الرحمه در سلام و علیک با مسلمان جلب رحمت است برین نیت ثواب  
 دیگر است و در آیه دیگر آنکه قصد نمایند که مسجد را حق تعالی تخصیص مبی تحلی گاه خود گردانیده پس آرام دل  
 حضور خاطر بنکر و فکر در آنجا بوجه احسن مسیر خواهد آمد برین نیت ثواب دیگر است آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم که جامع الکلم بود انما لامر مانوی بطور کلیه فرموده آینه یک جزئیة این کلیه بطور مثال ذکر فرموده  
 فمن کان حجیرة الی الله والی رسول فحیرة الی الله والی رسول کسی باشد بر آمدن او از وطن سوی خدا  
 و رسول وی یعنی نیت طلب ضنا و انشال امر خدا و رسول باشد پس حیرت او بطرف خدا و رسول است  
 یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب است و من کان حجیرة الی دنیا یصیبها و در یک روایت  
 دنیا واقع است و کسی که هست حجرت او سوی دنیا و برای تحصیل آن تارسد بدان او امره تیز و جهایا  
 باشد حجرت او براسه زنده که نکاح کند ازان براسه رضاسه خدا و رسول خدا  
 و انشال امر ایشان فحیرة الی ما ناجرا الیه پس حجرت او سوی خیر است که حجرت کرده است سوی آن یعنی  
 رسیدن دنیا یا نکاح کردن بزنی در لفظ ما ناجرا الیه مجمل فرموده تا عام باشد هر یک مجرا الیه و نیز شامل

گرد و صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار و بنا و دین هر دو را چنانچه هجرت کرد برای حج و در راه تجارت  
 هم نمود و در ایحال نیز ثواب هجرت خواهد یافت و در نشان ورود و بجزبث نوشته اند که ام تیس نامی مخفی بود  
 در مدینه مدوی اطلب لبان هجرت نمود مقصد او بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر کرد و در آن ای حدیث فرمود  
 چنانچه آن شخص مہاجر مفسر مشهور شد متفق علیہ یعنی بخاری و مسلم هر دو از یک صحابی روایت کرده اند  
 بعد از آن چنانچه بجزبث شریف شیخ سلامت علی ساکن حمپه و متعلقه عظیم آباد که مرد با خاص اند پرسیدند که آنچه  
 در بجزبث مذکور است که هجرت سوی دنیا باشد دنیا چه چیز است ارشاد شد اگر چه مولوی معنی فرس  
 در مشنوی شریف میفرماید **ص** حقیقت دنیا از خدا غافل شدن یعنی تمامش ز فقره و وزندوزن بچکن  
 بد است من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر زنا با ما و خود است نفوذ با الله سنهارم  
 اتم شیخ سلامت علی را ایجاب کرد که آنوقت خاموش باشد که ما هم اهل دنیا هستیم مصرع عربین مان بگذارد  
 تا وقت دیگر **مسئله** دیگر که در آن رای مولانا بر دیگر فقها ترجیح دارد و تعجیل نماز است در موسم گرمایی  
 و دیگر علمای در موسم گرمی و نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات و ظهر نیز تعجیل میکردند  
 دست آویز علامه حدیثی است که صاحب شکوه بروایت ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتد الحر فابروا بالصلوٰۃ و فقیکه تحت شتو گرمی پس سرد کنید نماز  
 یعنی نماز ظهر و فی زوایة البجاری عن ابی سعید بالظہر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظہر  
 واقع شده بجای الصلوٰۃ و برای تعجیل آن حکم فرمود فان شدة الحر من شیح منم زیرا که سختی گرمی از جو سید  
 و فرج و پراکنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابرو و بالصلوٰۃ میفرماید که سرد کنید حرارت دو پیرا  
 نماز ظهر یعنی به ادای نماز در آن وقت دلیل حضرت مولانا بر این معنی او آیت کلام الله است که در صورت

براه بدو موضع واقع شده اول فما لا انظر و انی لا احرقل نار جهنم اشد حرالو کالو لافریقون و در زمین سوره  
 میفرماید و علی التلاۃ الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا  
 ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا الذین یلوون اب الیمین و اب الیمین همان نزول بن آیت است  
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صحابه را برای انزای با کفار بطرفی روانه فرمودند که از صحابه سبب است  
 آفتاب در وقتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهیم رفت چون غمیج دیدم کوح سرد و دیگر ملتوی داشتند تا آنکه  
 تخلف ازان بر سر کسین واقع گردید و در حق ایشان آیه مذکوره تجدداً نازل شد و در بن دلیل صاف **حجرت**

بر اینکه حرارت آفتاب سبب تاخیر تعمیل اموزدین نمیتواند شد زیرا که الله تعالی تعلیلاً میفرماید که بگو ای محمد  
 آتش و دوزخ گرم تر است از گرمی آفتاب یعنی گرمی آفتاب سبب تاخیر اموزدین سازند و هم حدیث جناب است که هر  
 است از وی که مالک است که دریم آنحضرت را از گرمی بخیزد پس قبول نکرد و از ما و از امام شافعی رحمه الله علیه  
 نیز منقول است که ایراد خصمت برای کسانیت که در طلب جماعت مسجدی مامی شتابند و مشتقت میکنند  
 و هر که تنها بگذارد و یاد در مسجدی قوم خود بگذارد و دوست سیدارم که تاخیر نکند از اول وقت که مخالف ظاهر  
 حدیث است پس نظر بر قرآن و احادیث مذکوره رای مولانا قدس سره العزیز در باب عدم تاخیر نماز  
 ظهر در صیفت و شنای برای دیگر علمای تبریح دارد فقط از آنجمله معنی حدیث است که احمد زکری  
 از ابوبهره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی نفس محمد بیده  
 لو انکم و لکنم بحبل الی الارض السفلی لسط علی الله ثم قرء سوال اول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو  
 بکل شیء علیهم ترجمه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم قسم بذات کسی است که جان محمد بقبضه اوست  
 اگر به تحقیق شما دلوی بایرسن بسته باندازند بر زمین سفلی هر آنچه خواهد افتاد آن دلو بر فدا پس خواند  
 آنحضرت برای تصدیق قسم خود آیه کریمه سوال اول و الآخر الی آخره را حضرت مولانا قدس سره انجیث  
 را دلیل میگردند بر عبثیت تشبیه اغنی ارض سفلی با تنزیه یعنی الله وجه دلالت اینکه قاعده مفرس  
 اهل بلاغت است که تا کیه مضمون جمله به قسم نمی باشد مگر وقت شدت انکار مخاطب از مضمون  
 مذکور با فرض کردن مخاطب قائم مقام منکر پس ضرورت است از بیان وجه انکار و لا ثم تا کیه الی انکار  
 ثانیاً یا القسم و ظاهراً است که در مضمون مذکور جهت انکار نیست مگر بلیزوم وحدت بیان زمین و خدا  
 از روی عبارته ارض و لزوم عبثیت بیان خدا و سایر اشیا از روی دلالت ارض چون مخاطبین  
 از تمعنی به حسب و نام خود نامشکند اند شدیدا انکار کنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و که در افاده جمع  
 و عبثیت را اولاً به قسم ثانیاً بدلیل بکریمه سوال اول و الآخر و الظاهر و الباطن را بر آنکه در آیه مذ  
 الله تعالی حصه فرمود ذات خود را در صفات اربع که هیچ موجودی از ان خارج نیست پس این سفلی  
 نیز در ان داخل است در رضیورت ثابت شد که بهبوط و لو بر زمین سفلی همین بهبوط علی الله است  
 و بحسب ابتدای رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مو که کردن مضمون و حده و وجود را با قسم مولوی  
 سامی قدس سره السامی ترقی نمود بدو قسم در کلام خودش رباعی سه پایه و هفتمین جمله و سه پایه است

در لوق که او اطللس شده است و در انجمن فرق و مناخا جمع با بافته همه اوست ثم بافته همه اوست  
و حضرت مولانا در برابر چشم و فقه مجتهد و جهاد المقل نوشته اند که چون جامی قدس سره السامی و دیگر خدایمان  
بر تصدیق فرموده و پیغمبر خود قسم با و کرده و میفرماید که و انجم اذ اهو می باصل صاحبک و ما غوی می مانطق عن اهو  
ان هوا لا و می بوحی پس برین حال جامی قدس سره السامی مضمون و حدیث را که که یقین ساخته و نیز شکی  
در بخدیث نوشته اند که انچه علما تاویل کرده اند لبط علی الله و علی قدره این تاویل غلط است زیرا که این تاویل  
خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فصیح و بلیغ بودند اگر مراد آنحضرت لبط علی علیه و سلم بود  
لبط علی الله نمیفرمودند این تاویل علما را تاویل بالای معنی فاکله توان گفت چنانکه در آیه که می آید آن الله علی  
کل شی محبط تاویل میکنند ای محیط علی کل شی انقدر نمی مهند که هر جا که بیان احاطه طبعی منظور حق تعالی است  
فرموده است آن الله بکل شی علم و در احاطه بکل شی علما هر جا که بیان احاطه قدرت منظور است آنجا  
فرموده است آن الله علی کل شی که در و در چاکه مقصود احاطه ذاتی بود فرموده آن الله بکل شی محیطی است که  
در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مرتبه من لقا ربهم الا ان یکن شی محبط پس جامی انصاف است که  
در مخصوص تاویل نامی و معنی علما درست است یا معنی همین حضرت مولانا مطابق قرآن و حدیث است  
سخن در معنی حدیث مثل امتی کثل غیث لا بدری او اما خبر او اوسطا و آخر تا و حضرت مولانا بفرموده  
که این حدیث صحیح است و بر او است تقویت ترجمه اش اینکه مثال امت مراد از ایشان است که  
که اول آن بهتر است با اوسط آن با آخر آن در بخدیث رواست بر عتده فاسده و نایب که در فیه ان  
بدعت غلطی نوشته اند که بوجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلوئنه ثم انشد الکذب هر چه در قرآن  
مثلا شروع شد نیز محض و سنت الهدی است و انچه بعد زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و تابعین  
گردید با اینده حادث شود بدعت سبیه است یعنی در ان خیریت این روحی ایشان بر نکات قول رسول  
است صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داده است خود را به باران و یکی و دیگری  
و اثر کرده است در اول و اوسط و آخر در ان صاف دلالت است بر اینکه یکی و دیگری مخصوص نیست با او  
و اوسط و آخر ملک در هر یک زمانه مردم اختیار ایجاد سنت یعنی طبعی است نایب کرده اند چنانچه صوفیه صاف  
ایجاد شغل بامی نیک کردند که تعبیر آن هزار نام مردم شاغل و ذاکر فانی فی الله و بانی بالله شد صاحب سنت  
از عالم شدند و مردم اثر را ایجاد و بسپار کردند همچو فروع و در و افض معتقد و بجز فرق مختلفه ایجاد طایفه نامی

بد اعتقادی و بد عملی کردن که بدان است اسلام بقضا و در فرقہ شدند و غیر القرون قرنی ولالت نمیکند بر انحصار  
 خیرت و در قرون تلامذہ و انحصار شرف بعد آن زیرا که از روی کلیات و قواعد مقررہ خدا و رسول علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام ایجاد خیر و خیر در یک زمانہ جاری است قال لله تعالی و ما تفعلوا من خیر علیہ لله یعنی آنچه میکنید  
 یا خیر میدید که شما از کارهای نیک میدانید و خواهد دانست خدا ایضا فرمود من عمل شغال ذرۃ خیر ابرہ و من عمل  
 شغال ذرۃ شر ابرہ و نیز فرموده افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و مطابق این کلیات الهی حدیث شریفی در صحیح بخاری  
 و صحیح مسلم وارد است قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من فی الاسلام ستمۃ حسنة فلذا جزا و اجر من  
عمل بها و من ستمۃ سیئة فله ذرنا و ذم من عمل بها ترجمہ حسنہ یعنی کسی کی بیج اسلام کے راہ و نام نیک  
 پس واسطے او سکے ثواب او سکاستے اور اجر او اس شخص کا کہ عمل کیا ساتھ او سکے اور اگر کسی بد عمل  
 نئی کی رسم بری پس واسطے او سکے بوجہ او سکاستے یعنی گناہ او سکاستے او بوجہ او اس شخص کا کہ عمل کیا  
 ساتھ او سکے فقط و گو اہ برنجیتی کہ معنی میں بما یطریقہ نوست حدیث صحیح است کہ در صحیح بخاری و مسلم  
 بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنہ وارد است قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا یقتل  
نفس ظلما الاکان علی ابن آدم الاول کفیل من و مما لانه من سن القتل ترجمہ نہیں مارا جانے کوئی  
 جسی ظلم سے مکر جوتا ہے اور پشیمے آدم کے جو پہلے تھا ضمان خون او سکے سے اس واسطے کہ وہ پہلا  
 اوست نفس کا ہے کہ راہ کمالی قتل کی فقط از سجده صاف معلوم شد کہ معنی سنت بر اور دان  
 در صحیح بخاری است نیک باشد الظریق حواہ بد پس اذان باطل شدن قول علمای و تابعیہ کہ سنت نبوی  
 کی خبری رواج کو کہتے ہیں اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہیں فقط سخن و معنی لا یسجد الابر  
بو فرمودند در بخاری و صحیح مسلم بروایت ابو ہریرہ رضی الله عنہ وارد است لا یقولن احدکم یا حیثیۃ الابر  
فان الابر هو الله و فی رواۃ لا تشبه الابر فان الابر هو الله و فی رواۃ فان الله هو الابر و ارفع  
مقصود و ہر دو ہمہ عبارات افادہ و معنی است یکی ہنی سب و شکایت دمانہ دوم عنیت و ہر باجد از رو  
عبارت النفس و دلالت کرد بر عنیت سائر اشیا از روی دلالت النفس زیرا کہ زمانہ نیز حادث و ممکن  
است و دیگر اشیا سوی الله تعالی نیز حادث و ممکن اند پس ترجیح بلامرغ است کہ وہ ہر من خدا  
باشد و دیگر چیز ہمی جس خدا نباشند فقط سخن و معنی من عرف الله فقد عرف ربہ بود فرمودند کہ  
در صحت ان کلام بالفاظ از آنحضرت صلی الله علیہ وسلم احتملاف است بعضی برانند کہ حضرت ابو ہریرہ

علی رضی علی بن ابی طالب وعلیه السلام از آنحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیرالمومنین است  
 حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار مشهوره اند با جمله از وی منی اصل اصول طریقت است مضمون  
 آن در کلام مجید و احادیث بسیار وارد و کفره تعالی و فی انفسکم افلا تعبرون و ایضا سید سیدیم آتایان فی الاغان  
 و فی انفسهم و کفره نبیانه اولم تفکره و فی انفسهم الایه و در حدیث قدسی حکایتی عن الله تعالی آمده با آدم معرفت  
 نفسک معرفت ربک و قال علی بن ابی طالب علیه السلام اعرفکم بنفسکم و در اخبار روایت است که او می فرمود تعالی ای بعض  
 اینیایه ایها الانسان اعرف نفسك فانك انشأ کلها خادمة مني آنکه دیگر علمای محققین نوشته اند همین که  
 شناختن نفس بمعنی اوصاف او و رسیدن بحد معرفت این معرفت است پس تا آنکه معرفت کند رب مقدر و معرفت  
 معرفت کند نفس تیر شکل و دشوار است بل مستعد و محال با بدو است که معرفت نفس بجز جدا اقسام است  
 معرفت آن بحسب معنی لغوی و اصطلاحی چنانکه میگویند که فالان شی نفس خود قالم است و اولان حقیقت  
 و ما میت آن شی است و دیگر آنکه اطلاق نفس بر روح و جان میکنند چنانچه در حدیث وارد است و آنکه  
 نفسی بیده اسی جان من و گاهی اطلاق بر دل میکنند چنانچه میگویند خطی یعنی گدای بی و گاهی بر  
 از نفس نفس ناطقه انسانی میباشد چنانچه در جوابه الاسرار مقول است که کسب ال بن ذیاد رضی الله عنه  
 انما المومنین علی ابن ابی طالب علی بن ابی طالب وعلیه السلام سوال کرد قال باسیدی اربدان تعریفی نفسی فقال علی  
 رضی الله عنی نفس تریدان اعرفک یا کسب فقال کسب بل سی ایس غیر نفس واحده قال علی رضی الله عنه  
 بل سی اربعة نامة و سببها و ناطقه قدسية و کلمة الله الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس  
 اول نفس **اره** است که مامل است چلبیت بدنی و آن امر است بالذات و اشواءه حسیه و جازب است  
 قلب را حجت سفلیه و این نفس معدن شر و در منبع اخلاق و تزییه است بقوله تعالی ان النفس الامارة بالسوء  
 و دوم نفس لوامع است که او منور شود و نور قلب بقدر آتیا آنکه هر گاه از غفلت گنباهی متبلا شود و در حال  
 کرد و میان حجاب زینت بجهت خلقت خود را ملامت گیرد و توبه کند و بوجع کند بحضرت غفار و این است  
 که حقیقتی بدو قسم باد که حیث قال لا اضم بال نفس اللوامع سوم نفس مله است چون از مقام اولی تری  
 نماید مله گردد و کفره تعالی فاللهما فجورا و تفونها چهارم نفس مطهنة است که منور شود و نور قلب متجلی گردد  
 از صفات و تزییه متجلی گردد با خلاق جمیده و ترقی کند بعالم قدس و مو اخلت نماید بطاعات و اطینان با  
 بحضرت رفیع الدرجات نامشخص خطاب رب الارباب کرده که با ایها النفس المطمئنة حمی الی ربک رضیة

مرتبه سوم معرفت با مقدرات ذات و حقیقت آنست و همچنین اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست  
 که هر کس که ذات و حقیقت خود را بصفت فوقیت و احاطت بر جمیع اجزاء وجود خود بشناسد و همه وجود ملکی  
 و شیطانی و مطلق جهانی و روحانی و احاطت ذات خود مشاهده کند ذات طلاق را با جمیع اجزاء وجود خود  
 روحانی و جهانی و ملکی و شیطانی و جنی و انسی بهمان نسبت بنید و در عالم کبر چنانکه روح خربی و نفس خربی قلوب  
 خربی و عقل خربی را در تحت احاطت ذات خود منبج می بنید روح اعظم و قالب عظم که عرش اعظم است و نفس  
 کلی را در تحت ذات واحد محاط و محوی بنید و اگر نفس ناطقه اطلاق کند یعنی آن بود که هر نفس خود را بصفت  
 عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند و هر که نفس خود را بصفت بذلت بنید خدا می را  
 بصفت عزت مشاهده نماید فقط علی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن سید می شمارد و ارو است بعبده حضرت  
 مولانا قدس سره و فرمودند که ترویج این بی هیچ معنی من معرفت نفس مقدم بر آنست که سالک بعد از  
 منازل سلوک و تهذیب اخلاق و وصول بمقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و  
 افعال و صفات را که پیش ازین راه غفلت بخود نسبت میکردم فاعل آن افعال موصوف آن صفات  
 حق است که با حضورت نمودار شده است این معرفت نفس خود معرفت رب است تا وقتیکه خود را عاقل  
 میدانند باین معرفت فنا ناقص است هر گاه کمال فنا خواهد رسید که آن را فنا الفنا میگویند یعنی عالم فنا  
 نخواهد ماند آنوقت زعفره معرفت ربی بر بی خواهد نواخت و خود را معلوم حق خواهد شناخت اللهم از قنایه الطاهر  
 فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورته فرمودند که آنچه در اخباری و سلم از ابوهریره رضی الله عنه  
 روایت کرده اند و لفظ خلق الله آدم علی صورته طولی استون ترا عاقلما ناطقه قال ذی سب فاعلی الملک  
 العزیز و غیره من الملائکه جلوس فاستمع ما یمینونک فانما تحیتک و تحیت ذریک فذی سب فقال السلام  
 علیکم فقالوا السلام علیک و رحمة الله و برکاته و قال فکل من یدخل الجنة علی صورته آدم و طولی  
 استون ذرا عاقلهم نزل الخلق یقیم عبده حتی الان متفق علیها اشکال در حدیث آنست که مرجع ضمیر صورته  
 کیست اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم و حیانت است یرضد لازم می آید و اگر ضمیر رایح  
 تا آدم است فائده خبر متحقق نمیشود زیرا که پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم  
 چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک و لم تک شیئا برائی ذی مع ایرانی اشکال اهل تاویل  
 دو طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورته را عاید تا آدم علیه السلام میکنند و برای بیان فائده خبر سبب



و رو حدیث نقل میکنند که امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه میگوید که چنان امتنان پیشین معروف شده بود  
 که هرگاه اگر کسی عصبانیت او میسر میشد صورت او مسخ میگردد چنانچه در شطرنج در زمان داود علیه السلام او را ساقی  
 پس نصاری که در زمان محمد صلی الله علیه و سلم بودند زخم فاسد ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام  
 از خدا عاصی شده بود بقوله تعالی و عصى آدم ربّه و جبرئیل علیه السلام بر سر او نازلیده بود و صورت او خلقت  
 اول گشته مگر او مسخ گشته بود و نفوذ بائوس من عمل بالکافین و این سخن باینکه میگفتند که از اینجا بود که آدم  
 را از بهشت بیرون کردند تا حضرت خضر صادق برود و قول ایشان و قیام قاسم شان انجیث فرمود ان الله  
 خلق آدم علی صورته یعنی خلقت ثانوی او در دنیا بر صورت اول او کرد که در جنت بود پس ضمیر راجع تا آدم شد  
 و فایده خبر در نصاری و صحت خلقت ثانوی آدم علیه السلام مطابق صورت اول او و صاحب جوابه الامرار  
 میگوید و جمعی دیگر آنست که میگویند صحابی پیش حضرت بنی صلی الله علیه و سلم بر سر خود غضب کرد چنانچه بر سر  
 او زد و در هنگام طمانجی زون گفت لعنت بر صورت با و حضرت بنی صلی الله علیه و سلم برای تنبیه و زجر و منع  
 انجیث فرمود که ان الله خلق آدم علی صورته پس بر صورت ضمیر راجع بطرف سب اعرابی باشد و چه دیگر  
 میگویند که هر دو ضمیر صلی الله علیه و سلم از ان الله خلق آدم علی صورته عقل و است که او را نیز در عالم آدم بود  
 چنانکه در عالم سبزه این نیز نیست چنانکه این آدم علیه السلام است حضرت جل جلاله اول شی که با او پیدا بود و بقوله علیه السلام اول ما  
 خلق الله تعالی العنصر و جمیع صفات در او تجلی کرده او مظهر جمیع ذات و صفات شد سخن جمیع صفات  
 مستخلف بر او است گشت و خلافت کبری از پیش بدو مقرر گشت حضرت بدو اهر کرده که نبوس گفت چه  
 نبوسیم گفت ما هو کاین من الازل لی الابد بیک طرقة العین اجناس کائنات را بنوشت و سرالکن شد  
 که چنانچه اقلیم عبارات از انست چون عکس عقل اول و آدم خالی اتماد جامع جمیع صفات کمال گردید پس  
 معنی حدیث چنین برآید که با او الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد در تفریق ثانوی را برآید  
 اند که ضمیر علی صورته را عالم بائوس میکنند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه و سلم اخلاق صورت برآید  
 وارد است جیث قال رایت بلی فی حسن صوره و رایت ربی علی صوره شاب امر و حبه و قطعه و رایت  
 ربی فی حسن صوره فوضع کفنه بین کفنی فوجدت بر دواتین ثدی فی خلعت علم الاولین و الاخرین و آ  
 عجز الک و بر تقدیریکه اطلاق صورت بر او جاری نباشد مجازا گفته اند ان الله خلق آدم علی صورته اعنی خلق  
 مظهر جمیع صفاته ایتمنا و بلاط جوات اشکال مذکور از فریقین بود و در عرفان اهل کشف گفته اند که صورت آدم

این است که قیوم آینه صورت آن بی صورت است جل جلاله چو بار آمد ز نطقو تخته بیرون و همان  
نقش درون بیرون برآمد پس عارت را می باید که صورت را عین بی صورت است آنگاه که نور اول  
و غیر از آنست نیز که چون سه بار که بر آن منوچهره سب رنگ مین او سبکو نمودار و بگشاید و تصویف  
قلب در همین صورت مشاهده می خواهد شد یا سعی دل را اگر توصیف کنی همچو آینه بی شک جمال دوست  
بر مینی معاینه آید و در دل من است و در دل من بدست است و چون آینه بدست من و من در گنبد و در شکل  
است از مشاهده صورت خود و زهوی مستفاد میگردد و لمعه و وهم از نور رب ابع و بعضی مسائل شریعت  
که رای حضرت مولانا در آن بزرگوار علمای ترجیح دارد از آن جمله مسکله که است مملوۃ جنبانه بر چارپائی است حاش  
اینست که اکثر مدین باشند شهر و بعضی متقدمین اموات خود را بنای مملوۃ جنبانه پیش حضرت مولانا  
می آورند مولانا میفرمودند که ناسبت را از بالای چارپائی بر فرش بویا و غیره فرو می آورند و بر آن نماز  
ذرات خود میخوانند و اگر کسی فرو نمی آورد بزرگ حضرت را میگردند که نماز جنبانه بخوانند و خود شریک نمی شوند  
را قلم آخر فری سبب گذاردن ناسبت بر چارپائی پرسیدار شاد کردند که بدانست من در حوز نماز بدینست  
تامل است و اگر اینست قطعی است و وجه آن اینست که در متون و تخریج کتب فقهی مینویسند که از شرط  
نماز جنبانه وضع نیست بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین  
داوه نماز بر چارپائی رواج کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است اینقدر جواب حضرت مولانا  
شنیده را قلم آخر مجلس این مسله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در شرح و مستون یافت  
استفقا و درین باب مرتب نموده پیش علمای لکهنو و رامپور و شامهجان آباد و مراد آباد و بریلی و غیره مستوف  
اصدی جواب شافی و حجت شرعی که از آن بزرگوار بر چارپائی یا اگر اینست ثابت کرده نوشت بلکه  
اولویت ایشان نیست بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را اگر اینست مستند است چون رواج هندوستان  
یعنی نماز جنبانه بر چارپائی برخلاف کتب فقهی است لهذا بنا بر بدایت خاصن عام نقل استفقا مذکور  
در ذیل مندرج میگردد استفقا اینست ما قولهم رضی الله عنهم و این مسله که در مملوۃ جنبانه با اتفاق همگان  
علم اجماعین شرط جواز است نبودن سبت بر واد و بر مرکب و بریدی اناس و نیز شرط است نهادن سبت  
بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند و در عالمگیری است شرط فی مملوۃ جنبانه  
ان ان السبت موضو حاطی الارض فان كان علی دابة او ایدی الناس لم یجز الصلوة علی التختار المحدثین

في نهر الغافق من الشرط حضور الميت ووضعه على الارض وكذا ما لم يصل على الميت ولا على جوفه  
 على الدابة ولا على موضوع خلفه في الغائب ولو صلى على دابة او الايدي لا يجوز الصلوة عليه وعليه الفتوى  
 شرح الميتة المصلية ولا يجوز صلوة الجنازة ركبا ناسيا اذا كان القوم ركبا ناسيا وليست على الارض او بالمركب في  
 سوا الارض قيل اذا كان وضع الميت على مكان نجس يجوز الصلوة عليه لان كفته يصيرها بلا بنية وبها  
 لا يمس باليس بل هو طيبس فيكون حائلا في شأنه حاشية الهداية الاصل في الميت ان يضع على الارض  
 لكن توسعوا في الجواز على السرير فقط يعني سريرا مجازا حكمه في قوله انه يجوز جامع الرموز آتاه وجماعه بالفتح والفتوى  
 بسيرة كما قال ابن ابي قحافة لم يكن عليه ميتة فهو سرير لغش ودرج است كجنازة بالفتح والفتوى  
 كونه كمرده رابري برهانه وانچه مرده بروي نباشد ان لغش وسرير خوانند وروج ورحمت شريفين  
 ديار عرب نيز تخمه سرراست الغرض از همه ربات واضح كرده كه اصل در نماز جنازه نهادن ميت بزمين  
 است ليكن شارع تخمه سرراست سبب قرب والصال آن بزمين مجازا و توسعا حكم زمين داده اند وايد  
 واعناق رجال و دابه و مركب و كشتي و درخت وغيره اشتباهه تفعه عن الارض را حكم مركب و بايمان آيد  
 و عدم جواز نماز بران تصريح كرده اند پس قياس چارپايي سرير و حصير وغيره صحيح و قياس مع الغافق  
 است چه فقهاء در باب حلف ويمين تصريح فرموده اند كه سرير در حكم زمين نسيست في الهداية لو حلف لا يبر  
 على الارض خميس على بساط او حصير لا يحنث لانه لا يمس جالس على الارض بخلاف ما اذا حال بمسبوقين  
 بساطا لا يحنث لانه لا يمس على الارض خميس على بساط او حصير ولا ينام على ارض الغرض  
 فحلف فوفقه وانشاء فنام عليه ولا يحنث على هذا السرير فحلف فوفقه سررا لا يحنث ولو حلف على الغرض فنام  
 او على سرير بساط او حصير لا يحنث في جامع الرموز من حلف لا يحنث على الارض او اسطوخ او الكاخر على  
 بساط او حصير فوفقه ولو حال بين الحالف وبينها اسمي الارض لبا سله الذي يلبسه حنث لكن حلفه لا يحنث  
 على هذا السرير فنام على بساط او فاش فوفقه حنث فقط اجواب اصل در نماز جنازه اينست كه ميت  
 بزمين يا بر آنچه در حكم زمين است باشد و چارپايي و تخت و غيره ملبذ از زمين نباشد و رويون ميت زمين  
 پاك با بوبرا و غيره اصلا امانت ميت نسيست ملك مؤمنون حكم نسيست و سرير لغش و جنازه عرب كه  
 تخمه غير نفع از زمين ميباشد و ديگر است و چارپايي مروج بند و ديگر كذا علماسي ولايت بايه چارپايي با  
 قعي از نماز زمين گذشته هي نهند تا ميت قريب زمين باشد و مسلمين مهند در گنار حن نماز چارپايي

بلند بلا شبه ترک ولی و تسامح و جواز کرده اند و میگویند زیرا که میت در حکم امام است و امام از قوم بلند نمی آید  
 بنا بر آن بر او چه و مرکب و آید بی الناس نماز جایز نیست حسب ابات مفضله و کین فی انشاء ان الاصل فی المیت  
 ان یوضع علی الارض لیکن توسعوا فی اجزاء علی السیرة و نحو ۱۲ فی شرح نور الایضاح المشهور بشر نیلابی  
 شرطی فی صلوة اجتناب از کون المیت موضوحا علی الارض لکنه کمالا ما من وجه فان کان علی و آبا ویدی انما  
 لم یصله صلوة علی المختار الا من عذر فی الخائب و لو صل علی میت علی الدابة او الایدی لا یجوز الصلوة علیه علی العم  
 و فی النفس تا و شرط استقبال القبلة المصلی و شرعاً و تطهارة بدنها و النیة و کون المیت علی الارض کما  
 فی المشور علی دار السیر و فی جامع الرموز و شرط صلوة اجتناب از استقبال المصلی صدر المیت کما فی التقریرات  
 و شرعاً و تطهارة ثوبها و بدنها و النیة کما فی النایدی و کونه علی الارض او الایدی قریباً منها کما فی محیط  
 و فی بحر الریق قبل ذابوضع المیت علی مکان نجس مجوز الصلوة علیه لان کفنه یصیر جلالاً بینه و بین الارض  
 لانه لیس بلاس بل هو ملبوس فیکون حائلاً عن ابی سعید الانصاری قال نبی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی افضل منه رواه و ارقطنی فی المحجوبی و اما آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم بر جابر پائی نشسته است بل بر تختی که لمحق بر زمین باشد چنانچه از اسفار الانبیا منقول است نگاه  
 از منقطع غسل برداشته بروی تخته خوابانیدند بعد از ان پوشیدند و بموجب وصیت در اینجا گذاشته  
 بیرون رفتند تا ملائک فوج فوج بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارند بعد از ان افواج مسلمانان  
 در آمده هر یک غلجده بی آنکه کسی امامت کند تا نگذارند فقط اینجواب فرین است بمهور قاضی و مفتی  
 و علمای معتبرین را سپور مسئله جواز و عدم جواز اطهار و حدت وجود عند العوام درین مسئله نیز است  
 حضرت مولانا قدس سره الغریر برای دیگر علمای ترجیح میداشت چنانچه در ابتدای حال در و در مولانا  
 قدس سره در شهر لکهنو مولوی ذوالفقار علی صاحب رئیس قصبه پوه بانفاق بعضی علمای ذمبی محل  
 حکم تکفیر حضرت مولانا اعلمت اطهار و حدت وجود نوشتند و استفتای و بخصوص مرتب شده به  
 شالجه این آباء پیش مولانا شاه عبدالغیر صاحب قدس سره الغریر فرستادند و مولانا میمودج  
 جواب استفتا منتضن حقیقت حدت وجود و عدم جواز اطهار ان عند العوام نوشتند بدلائل اینکه  
 چون مسئله توحید و توفیق است و عوام آرا نمی فهمند و مراد موحیدین نامهمیده در الحکام دین است و میگویند  
 و ترک عدم و صلوة میباید پس در اطهار ان انفجاح باب السجاد و اباحت شهور و قساده است و دیگر مسئله

که بحث و ذکر آن منجر بعباد و باشد در آن سکوت واجب است چنانچه در سوره بقره و قدر و منازعات صحابه  
 بعد بگردید و وارد است اذ ذکر القدر فاسکون اذ ذکر اصحابی فاسکون الخ و نیز توحید سراسر است و انقاسی سر  
 حرام است جواب الجواب استفتاسی مذکور حضرت مولانا قدس سره العزیز نور رساله کلمه الحق و  
 کاسره الاسنان خوف دندان شکن نوشته اند به نظیر که جواب استفتا را در سوال فان قلت نوشته  
 جواب الجواب میگویند قلت سبحان الله انتم اعلم الله فانه سبحانه اعلم التوحيد بلا اله الا الله على اهل البيت  
 و هم اور کوا ما هو المرام منه لقوله تعالى حکایه منهم اجعل الالهة لئلا و احد ان هذا المثل عجاب و اذ قيل لوجه الام  
 الا الله كتب تکرار الخ و لم یال هذا لوجه تکریمه میگویم پاکست خداستعالی را یا شهادت تکریمه یا تکریمه  
 شان امینست که خدای سبحان اظهار کرده توحید را بجهت طیبه بر اهل زبان که عرب بودند و آنها دریافت کردند  
 آنچه را و خداست از کلمه طیبه چنانچه خداستعالی فهمیدن آنها حکایت میکند بقول خود که گفتند شکر کن یا  
 گردانند محمد صلی الله علیه و سلم همه بتبارک و الواحد این چیز عجب است و بجای دیگر فرمودند که هر گاه گفته  
 از شکر کن للاله کفری میکنند و حویب کفری نبود و گفته اند وحدت و عینیت از کلمه طیبه و اندیشه  
 نکرد خدا این وجه را یعنی عوام بخوانند فهمید و گمراه خوانند فقط از قدیمت جمیع الانبیاء علیهم السلام  
 بکلمه التوحید فقد اعلم سبحانه توحید باظهار المعجزات و استدلال علیه بالدلائل و ملائک کتابه التهدید  
 و احقاق الفارق علی المنکر یا القتل و الا سرفا بانه التنازلی بالدینا و خلوه و العذاب فی المآخرة ترجمه  
 و خدا اندیش منعی عوام نکرد و زیرا که بر آنچنین جمیع انبیاء علیه السلام را بکلمه توحید و اظهار کرد کلمه توحید را  
 بنا کیدات معجزات و استدلال آورد و بر حقیقت توحید بدلائل خمس و شحون ساخت کتاب خود را تهنید  
 معجزات و احقاق غار بر منکرین بقتل و اسیر می و اباحت عورات آنها در دنیا و خلوه و عذاب آتش  
 پس معلوم شد که توحید از اسلام نیست بخلاف ما عرفیه یا الامساک عنه کالقدر و اصحاب سوال الله صلی  
 علیه و سلم و غیر آنها فانه لیس بمشابهة التوحید فیلون قیاس التوحید علی القدر و خیر فی الامساک عنه قیاس  
 مع الفارق ترجمه بخلاف آنچه کرده شده است در آن سکوت چنانکه سبک بجهت و قدر و اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید بر قیاس توحید بجهت و قدر  
 و غیره در سکوت قیاس مع الفارق است و الصفا لفظه فی معرفة السر الذي يحجب كنهاته او احوالها فانه لا  
 اوجه مما فالذي اوجه الخبر بان يحل اظهاره بل يثاب عليه و الا بلوغه احواله بان فان اقامه البرهان ليست

الا لتفہیم و التعلیم و کل منہا لیس الا لاطہار الحی و اعلانیہ لا کتمت نہ و اختایہ غیر حسب ضابطہ و قاعدہ  
 کلیہ در معرفت سری کہ واجب است کتمان آن یا اعلان آن اقامت بران است یا عدم اقامت آن  
 پس حکمی کہ قائم کرده شد بران بران و دلیل حلال است اطہار آن بلیک توایب می باید اطہار کنندہ  
 بران و اگر چنین نبود ای اقامت بران نموشدی زیرا کہ اقامت بران نیست مگر برای تعلیم و تفہیم و تعلیم  
 تفہیم نیست مگر برای اطہار حجت و اشتہار آن نہ برای کتمان آن و اختاف عالم تقیم علیہ لبران و کان لبران  
 عسیرا و اراکہ بجرم افتشائے و بحیب کتمانہ فانظر ان لا الہ الا اللہ منہا سو تقیم علیہ لبران ام لا فاقبل ترجمہ  
 و امر دین کہ بران اقامت بران نباشد و باشند آن امر از تقیم اسرار بار بک و نازک کہ دستور باشند نمیدان آن  
 البتہ سرام است افتشائے آن و واجب است کتمان آن پس نظر کن کہ لا الہ الا اللہ از کد تقیم است  
 ای اقامت کرده شد بران بران باین معنی بل کن در بنگہ اگر لا الہ الا اللہ کہ دال بر توحید است تقیم اسرار  
 میشود و حکم نمیکردند کہ در اوقات خمسہ بر سر پیشانی استاده بہ آواز بلند بگویند اشہدان لا الہ الا اللہ و شایع  
 حکم نکرده است کہ آنچه بزبان عربی واجب لاطہار است آرا بزبان دیگر اطہار کنند و الا تام کلام اللہ  
 بزبان عربی نازل شد و تراجم آن بزبان فارسی و ہندی در شریعت رایج و شایع است و کلیہ طیبہ تکرار  
 کلام اللہ است و اقراء و اطہار آن واجب بل فرض عین و منشای اختلاف علمای در تفسیر معنی  
 کہ توحید را کلی طیبہ تفسیر اند سوال اگر کسی گوید کہ مدارج اب و اب مولانا کہ تزقیہ یافته بر نمیدان  
 وحدت وجود و عینیت اشیا با خدا بیجا از روی عبارتہ الفص کل طیبہ و تقدیر غیر اعتداجی شری  
 و بطلمان تقدیر موجود بوده است و در معنی مولانا بر خلاف جمهور علمای متقدم اند پس اتفاق علمای بر تقدیر  
 موجود و بجای خبر و کلمہ لا الہ الا اللہ بمنزلہ اجماع است گردید و در حدیث شریف وارد است لایجمع ایتی  
 علی الضلالتہ و علیکم بالسواء الا اعظم یعنی جمع نمیشود است من بگرہی لازم کرد سو اعظم را یعنی جماعت  
 کثیر و جمهور علمای را پس تفرق مولانا بمقابلہ اجماع است بر خلاف جمهور علمای قابل اعتماد نیست دفع توکل علی غیر  
 مذکور حضرت مولانا در کاسرہ الاسنان نوشته اند لا بد لاجماع من امرین کون الامر مجمع علیہ امر انعمی  
 و الثانی اتفاق اہل کل و العقد علیہ فی عصر واحد و از منہ متفق بر توحید و راست برای اجماع است  
 دو امر یکی بودن مجمع علیہ امر شرعی و دوم اتفاق اہل کل عقد بران در زمان واحد یا از منہ متفق علیہ  
 نیست کتمان این معنی کہ تقدیر موجود و بجای خبر توحید و اتفاق بر علمای بمنزلہ اجماع است شد مولانا متفق

که اجماع است که دلیل چهارم شریعت است تالیف ابطال در کتب اصول چنین است حکمی که بران اجماع باشد اجماع  
 بودن آن شرط است و شرط دوم اینکه اهل حل عقد پس مجتهدین در زمان واحد یا از منتهی تفریق متفق شده حکم  
 آن امر مجمع علیه داده باشند و تقدیر موجود در کلیه مذکور شرعی است نه اتفاق مجتهدین بران در هیچ یک مانده  
 شده است بلکه تاویل بالای بعضی علما بود و اول دیگران بران تقلید کردند چنانچه بیان میفرماید اما التاویل  
 فقوله لا اله الا الله محکم و الحکم بالی عن التاویل و اما تقدیر موجود نیست با شرعی بل خلاف حکم شرعی اذ الشرع شریف  
 لیکن به بقوله علیه السلام لا اله الا الله و قوله سبحانه لا اله الا الله من الغیر و البین خمس ترجمه اما تاویل علما در لا اله الا الله  
 جائز نیست زیرا که کلیه آیه محکم است و محکم با سبب از تاویل بلبک کافر میشود و مؤل آن و اما تقدیر موجود نیست  
 امر شرعی بخلاف حکم شرعی است زیرا که شرع شریف مذکور سبب سبب آنما بقوله علیه السلام لا اله الا الله و بقوله سبحانه لا اله  
 من الغیر و از روی براین توجیه که در قرآن شریف مذکور راند و اما انما التثانی و سبب الاتفاق فطم ثبت ایضا انظم  
 متفقوا علی التاویل و التقدیر فی عصر واحد و از منتهی تقاریر تا واقع علی خلافت ابی بکر رضی الله عنه بل و تقلید محض  
 تقلید المناجی بعضهم البعض و تقلید انصاری بعضهم البعض علی التسلیث و العیاد بائنه ترجمه اما امر ثانی که اتفاق  
 اهل حل و عقد است نیز ثابت نشد زیرا که متفق نشدن اهل حل و عقد بر تاویل و تقدیر مذکور در زمان واحد یا از  
 متقاریر باشد است مثل اتفاق صحابه بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بل تقدیر موجود و تقلید محض است مثل تقلید  
 بزیشان بعضی آن بعضی دیگر را با مثل تقلید انصاری سید بکر را بر ثنایت پناه بخدا از هر چه تقلید اذ اول الا کا بجا  
 توهم ان الظاهر بدل علیه لا اله الا الله من توحید و العینیه بین المنکور و بین سبب خلافت ماحکم به سلطان القوا  
 اذ امکان لا یصیر واجبا و بالعکس اما بعد انقلاب حدیما الی الاخر و ظاهر ان و هم انقلاب الحقیقه محال صورت  
 لا اله الا الله من ظاهر الی ماحکم به سلطان القوی من التاویل مذکور و التقدیر لم یورثم جاره اخر و سخن التاویل  
 و التقدیر فقله ثم اخر فخر فخر الی ان توهم ان التاویل و التقدیر المذکور امر مجمع علیه فذا هی  
 صرف ظاهر لا اله الا الله هو اول آثار و کسوفی الاسلام بالتاویل و التوحید و الصرف من الظاهر الی ما یسویا  
 الیه الوجه و العیاد بائنه من ذک ترجمه زیرا که اول کا بر علما هر گاه که توهم کرد که ظاهر کلیه دلالت میکند  
 بر عینیت در میان المنکور و در میان خدای سبب خلافت آنچه حکم میکنند بان سلطان القوی یعنی او سبب  
 زیرا که ممکن واجب تنبیه و بالعکس یعنی واجب ممکن نگردد و مگر بعد انقلاب یکی مطرف و دیگر وظاهر است که انقلاب  
 حقیقت محال است پس گردانیدن آن کا بر کلیه را از ظاهر یعنی آن مطرف معنی حکم کردید آن سلطان القوا

اولین و چهارم و از تاویل مذکور تقدیر بر او بر بعد آن اکابر آمد عالم دیگر و استحقاق کرد تاویل و تقدیر او را پس مقلدان  
 پسین سبک با دیگر مقلد شدند تا اینجا که توهم کرده اند که تاویل و تقدیر مذکور هم محکم است پس این امری که در این  
 نکته از نظایر اول شیشه است که شکسته شد در اسلام تاویل و توجیه و صرف از معنی نظایر سومی آنچه رفت لطافت  
 و بجم آن و پناه بخدا از توچ تاویل مسئله مسلم که در آن فعل حضرت مولانا برخلاف اکثر علمای زمانه نبوده است  
 که حضرت مولانا قدس سره بعد نماز مغرب و عشاء بخیر و سلام عرض آنوقت برخاستی و با او ای سنت موکده که بعد  
 فرض در بر سه اوقات مذکوره هست مشغول میشدی و عادت سوره دیگر علمای اینست که بعد بر فرض دست برداشته  
 و حامی میکنند و بعضی او را در عقبات نماز بخوانند سنت میگردد از راه ششم سبب آن از مولانا قدس سره رسید و  
 که سن مقتضای فعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حال حضرت علیه الصلوٰة و السلام همین بود که بعد فرض نماز عصر  
 از طرف قبله پشت گرفته و در بطرف حجره شریفه ای نشسته بود استاده و حامی کند و بعد سلام نماز  
 و مغرب و عشاء اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام تبارک یا ذو الجلال و الاکرام گویان  
 ابرعت تمام برخاستی و نسبت مشغول شدی عرض کرده شد که آنچه در احادیث وارد است که بعد نماز سجده  
 و الحمد لله و الله اکبری و سب بار بخوانند و آیه الکرسی متصل بخوانند و بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت  
 و کلمه تحمید و غیره معقبات نماز آمد عمل بر آن نشد ارشاد شد که فصل در میان فرض و سنت باو عبیه و او را نباید  
 هر چه بخواند بی باشد بعد سنت بخواند اللهم عقب نماز خوانده است چنانچه تفسیر انجمنی شیخ عبدالحی علی علیه الرحمه در ترجمه  
 مشکوٰة و سفر السعادت کرده اند در آن چنینند فقط چنانچه بنده حسب الارشاد در سفر السعادت تفسیر شیخ عبدالحی  
 محدث دلموی رحمه الله علیه دیدم ارشاد و آنحضرت مطابق احادیث صحیحیه یا فقم و در ضمن تنبیه اینقدر تحقیق آنقدر  
 که بجهت نقل کرده می آید چنانچه بدانکه احادیث در باب اشیا بی متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه  
 این او عبیه مذکوره و آیه الایسی و عقبات و جزآن و در او بعد بیت القصال نماز نیست بی فصل که آن است  
 بلکه هر ادرم فصل است بخیر بکسوف اشتغال بدان از خصی اعرض و نسیان و تشنعل بغیر ذکر و دعا بخواند  
 اگر سکوت کند و بعد کثرت عونی نرسد نیز ضرر ندارد پس بعد فرسایغ نماز هر چه بر وجه مذکوره بخواند عقب  
 اوست تا با کلمه شریفه است سنت را شب بعد از فرض موجب فصل میان فرض و او کار مذکوره و عدم تعاقب  
 گردد و یا تا اینجا محمل نظر است و ظاهر آنست که نگردد و خصوصاً بر قول کسی که سنت میدارد و وصل سنت را بر فرض  
 و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام او ای فرض و در شرح این احوال تصریح کرده است



که آنچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی اوجیه و اذکار را و با صلوة تقاضا میکند وصل آنها را  
 بفرصت بلک بودن آنها خقب سنت بی اشتغال با آنچه از نماز نیست کفایت میکند در آن و اختلاف آن  
 علماء را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بحدت متصل بفرصت مسنون است  
 و وارد میشود بروی که در سنن ابی داؤد آمده است از ابی رسته که گفت ایستاده روی که در یافته بود با حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم تکبیر اولی را تا متصل بگذارد سنت را عمر رض و وحش او را گرفت و بجنبانید و گفت  
 بشین زیرا که بلاء گشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان و فعل پس آن حضرت صلی الله علیه  
 و سلم بر سندی این سخن را از عمر رض پس گفتا بی شک تداوی فضل که واقع شود و چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه  
 آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنکه بایستاد این فری  
 اللهم أنت السلام و منتهی السلام یا ذاک الجلال و الاکرام در آن وقت که خطابه را زمزمه نماید که بجهت  
 فضل کند مقربا آنچه خوانده شود روی این ذکر این سنا قافه ندارد و بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله  
 و صده لا شریک له الخ احوال شایسته نشده از آن حضرت صلی الله علیه و سلم فضل با ذکر کار که بوظیفه میکند  
 بر آن در مساجد و این اعصار مثل قرآه آیه الکرسی و تسبیحات و امثال آن و جمله آنی گفته است که  
 لا باس است بخواندن او میان فرسینه و سنت و ختم آنست که فضل کند بکارهای مخصوصه بخواندن وارد  
 و اذکار با اینست و قول صلواتی لا باس و منافاة بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت  
 اولویت خلاف اوست پس گو با گفته اولی آنست که خواند و اگر خواندنا باس به و در خلاصه گفته که چون  
 سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشاء کرده است او را مکث قاعده اولیکن باید که بایستد تطوع و طوع  
 کند در مکان فرض بلک مخوف شود بدست راست یا چپ یا پس بر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود  
 برای تطوع و در نماز که بعد از روی تطوع نیست کرده است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته ماند یا  
 برو و با برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن اگر  
 رجوع بمنزل است و برای تطوع ذکر بذا که فی شرح ابن العام لمعه سوم از نور رباع و در تقاریر برو  
 رضی الله عنه در مسایل طریقت سخن در تعیینات الهیه و تنزلات سته بود هر چند درین باب  
 صوفیه کرام مثل قدوة الموحدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی و شیخ محمد الله آبادی و سید علی  
 مولانا عبد العلی محمد و غیر هم رحمهم الله شرح و بسط بسیار کرده اند خلاصه آن آنچه از صحبت با بکرت حضرت

مولانا قدس سره الفیز مستغنا و شد بهین قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجاباً  
 من نور و ظلمة یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت هر دو از نور اوصاف جهالیه و صفات فعلیه و مراد  
 از ظلمت اوصاف جهالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لائقین که عبارت است از  
 احدیت ذات مطلق که معنی و منزه است از جمیع صفات و لغوت و لائقین است از تعینات و اعتبارات  
 و تمیزات حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدود و تشبیه و تشبیه و وحده و کثرت و علم و جهل نیز و آن  
 وجه و مطلق با کمال ذاتی خود یعنی محض است از عالم و مستور است در پرده غیب و آن ذات مقدس از غیر مرتبه  
 غیب الغیب بیحجاب ظاهر نمیشود نه بر بنی مرسل و نه بر ملک مقرب چنانچه آیه کریمه و اما کان لیبک ان یکلم الله  
 الا و هی اوسن و را حجاب از ان خبر میدهد و آن ذات مجمع کمالات را بمقتضای کل یوم هو فی شان رب  
 تعینات و شیونات نیز متناسب ظهور است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای انصاف او یکجا  
 اسمای خود است و آرزو مظهر و محالی الهیه شش مرتبه بدرک و بشهود عرفا شده از آنجا که دو مرتبه منسوب  
 بسوی حق گشته بمرتبه الهیه سعی شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته بمرتبه کونیه شمرت یافت و بمرتبه  
 جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت انسانی ناخرد کرده دیده تفضیلاتش است مرتبه ولی نامست  
 که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده و سبانه است که در غایت مرتبه استیلا  
 و استغناست یعنی خستعالی متعقل است بالاجمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است  
 که صلاح است ظهور عالم را و در غیر مرتبه تکثر را راه نیست اصلان اعتبار آن حقیقتاً و اخیراً به رالاتعین و غیب  
 اول و عمی نامند چه ذات که کمتر مخفی بود و از غیب الغیب در ان مرتبه اولاً اراده ظهور کرده است و او سبحانه  
 در ان مرتبه فی حد ذاته قیدی و اختتامی ندارد حتی که بقصد اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیشود ان که در بل و صحن تنزیه  
 مشبه است و در صحن تشبیه مرتبه و آن ذات واجب الوجود در غیر مرتبه نکلی است نه جزئی و نه مطلق و نه  
 مقید و نه عام و نه خاص و در بی مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اضافت صفات  
 سلبی همچو کس که گشتی و هو اسمع البصیر لم یلد و لم یولد و لم یکن که کفوا احد و هو بزرگ و ولایدرک الالبصار  
 و هو یطعم و لا یطعم و یحیی و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح و یصلح  
 ولی کیفیت و نبودنش مصداق جوهر عرض و نبودنش محدود و متصور بهین مرتبه است و اخیراً به رالاتعین  
 و لائقین و غیب الغیب و غیب اول و کمتر مخفی است و صحن الحیات می نامند بل آن ذات بالاستقلال

موجود است در خارج محتاج بوجود عالم نیست و در مرتبه ارتضاع لقصین جایز و آفته از حدیث شریف لکان الله و لکن  
 مع غیره حکایت از همین مرتبه است و در مرتبه موسی و فرعون و مساز و اسد و بهبل هم از آن مرتبه گاه سالک است  
 هستی موسوم خود طی کرده باقی تمام مرتبه ساز خود و از غیر خود نامی و نشانی نیاید لکن قال المولوی المعنوی قدس سره  
 چون بنیبرگی رسمی کان داشتی به موسی فرعون دارند آشتی به هر شبه ثانی لاسهوت و آن  
 عبارت است از نقین ثانی وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بریت غیر زائد بر خود نگاه کرد و خود را مستقل  
 با کمال حسن و جمال و نهایت غفلت و جلال مشغول با مہات صفات و جامع جمیع تقابق و شیون السید  
 کونیه که در مرتبه اول مندرج بود ندیافت و خود را لائق ظهور آن دید بقصد ضای عشق و محبت ذاتی از طریق  
 تا مرتبه ششم من لالزل الی الابد آنچه تفصیلا ظهور شدنی است در مرتبه با جماعا خود را بدیعنی بعلی اجمالی سه صفات  
 خود کرد و با آنچه که تمیز شود هر اسمی از یکدیگر مثلاً سمیع میگرداند از قدر و قدر از تکلم پس مہات صفات بر از  
 حیوت و علم و سمع و بصر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود لاندراج الكل فی الذات کالافضل کل  
 و کالشجرة فی النواة و درین مرتبه نیز اراده ظهور و کثرت فی الاعتبار و نقین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشد و  
 نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک بیخ ظهور نگرفتند و الله غنی عن العالمین  
 حکایت از همین مرتبه است و چون در مرتبه لاهوتی ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود  
 پس باعتبار تجرد و از ان همه مرتبه احدیت نیز نامند و باین حیثیت مصداق ازلیت و اولیت و باطنیت است  
 مرتبه ثانیة تجرد و از غیر تشبیه شود علمی ذات است هر خود را جمیع تقاضی شیونیه و امتیاز بعضیها عن بعضی  
 از ذات مطلق بشود و اجمالی که کمال ذاتی او است از تفصیل عالم مستغنی بود لکن عشق ذاتی تقاضای  
 ایمن نمود و چنانکه شهود علم اجسامی لجمال خود جلوه گرفتند و چنان شهود  
 علمی تفصیلی را که در قرآ حدیث استملک بود جلوه باید داد و تا بر آن محبوب ازل باعتبار قابلیت انصاف  
 بجمیع صفات و اعتبارات بصف و احدیت تجلی نمود پس در مرتبه تقابق ممکنات را ثبوت علمی پیدا گردید  
 لکن آن حقائق اعیان ثانیه نام یافتند و این علم را اجمالا به تفصیل  
 ممکنات کونیه خلاف عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق آن  
 عالم در خارج پیدا نمود بر استعداد همین هر یک ممکن و در مرتبه واجب از ممکن تمیز گشت چه ذات باعتبار انصاف  
 با صفات کمالیه و واجب و معبود است و همان ذات باعتبار انصاف با صفات کونیه ممکنه و عاقد است محلا

تعیین اول که در آخر تیر احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود و جمیع اسما و صفات الهیه و کونیه در تعیین اول  
واحد بود و اصلا تکثر راه نداشت لهذا تعیین اول را با احدیت مخصوصه و تعیین ثانی را با واحدیت تعبیر میکنند اما این  
سبب در مرتبه تعیین اول و ثانی مرتبه الهیه اند و ما تحت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند مخفی نماید که تقدیم و تأخیر  
این مرتبه مرتبه نفسی و عقلی است نه زمانی و حقیقی چه ذات بی قید صفات کثر مخفی در مرتبه اول است و بعلم اعمالی  
صفیات در تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم هر مرتبه را لایح عالم ارواح و این مرتبه نیز در  
مرتبه اول در نایب بصفت شیون متغایره و روح وجودی است از مواد و اجزای اجسام انا لوان شکل و  
قابل اوارک خود و اعتبار خود است و قابل اشارت حسیه نیست بر چند اعیان موجودات در صورت علمی  
تشریح تفصیلی مشهور حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق بر انقدر که کفایت یافته ترقی ظهور و افزونی استیوارت  
و ثبوت حکم خوب است را که اعتباری باشد تقاضا نمود و مقتضای آن نورانی تجلی ثالث بر احکام مطالب تفصیل  
در مرتبه اول بود و در خارج که الطیف موجودات غایبیت قبول کرد و عالم ارواح نام یافت هر مرتبه شاکر  
عالم مثال و این مرتبه نیز در مراتب تجلیات ظهور و انکشاف الطیفه مختلفه غیر قابل انقضاء و صورت و التیام را  
چون تجلیات روحانیه کمال لطانت بطول و صندالی داشت غلبه عشق ظهور داده ترخاست بنا بر آن  
اندر کفایت بران لطافت افزوده خود را بصورت مشابه ظهور داده و این عالم بسبب لطافت خود و شاکر  
نعمت عالم ارواح است و بحسب متدلولون شکل امتداد اجسام مشابه بعالم شهادت است پس این عالم برینج  
سیان ارواح شهادت و مثال بود و شاکر کمال تقید که در خواب و نخیل نمودار میشود آن کابلی  
صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال میگویند و هم مثال مطلق که در آن خطا راه نیست و  
از عالم مثال و خیال مفضل و فلک احمیات و عالم برنج می نامند و عالم ارواح و مثال را جمع کرده عالم ملکوت  
میگویند هر مرتبه سابع عالم حسن شهادت و این مرتبه ظهور ذات او سبحانه است خود را در خارج بصورت جسم  
و اجرام در ظاهر و باطن چون عشق ازلی و تقاضای ظهور حسن و جهان است نمره بل من فریدی را کفایت  
که در عالم مثال بسبب لطافت باقی مانده بود نیز گوارا نشاندند ظهور اکمل را که فریدی بران مقصور باشند  
در جز است نمود و سایر آن نور قدم تجلی خامس خود را بصورت محسوسات تجلی گردانیدند و تجلی کبی بصورت  
طالع که سطح برش و کرسی و افلاک سابع و ما فیها گردید و دوم برینست عنان که در ظاهر آتش و خاک صاب  
و ما یرکب منها حیوانات و نباتات و معربیات بظهور رسید و هم مرتبه عالم انسان و آن ظهور ذات

مر خود را در یک مظهر آنم که شامل است هر جمله مراتب سسته سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن و جمال خود را  
 در مرتبه تجلیه جدا گانه مشاهده نمود و کمال عشق خواست که همگی تجلیات گو تاگون و تعیینات بود قلمون در یک  
 تماشا کند بنابراین سادس بصورت انسان ظاهر گردید و این انسان مظهر سیت جامع هر جمله مظاهر را  
 چه مرتبه باهوت و تعیین اول در لاهوت و تعیین ثانی مندرج گشته لاهوت نام یافته و عالم لاهوت با علم  
 مراتب الهیه در بصورت مندرج شده عالم ارواح و امثال نام یافته و عالم ارواح و عالم مثال جمع گردیده  
 عالم ملکوت نام یافته و هر چه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده و عالم حسن و شهادت نام یافته بوده  
 و عالم حسن و شهادت مع ما فیها من المراتب در مرتبه هفتم جمع گشته عالم انسان و عالم صنایع نام یافت پس آدم  
 جامع آدم همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان کامل که مظهر است تجلیه الله تصرف است در همه عوالم  
 و فیض حقیقی خمیر سید هیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینک حضرت حقیقی  
 حکیم ان الله خلق آدم علی صورته با بصورت تجلی گشته حسن خود را بجمع تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی  
 و افعالی و انفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید **بارس** با کمال رعنائی **خود تماش** و خود تماشا  
 در شیر و پورش گشتن آفتاب **بفهم کن** و الله عالم بالصدواب **باز آنجا که مرتبه باهوت و وحدت محض**  
**و اطلاق حرف است بران اطلاق تجلی و تعیین روانه داشته اند** و آغاز مراتب از لاهوت نموده تا عالم  
 انسان به تراتبات سسته نام زد میکنند فقط مسئله تجدد و امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدس  
 دو مسئله مخالفت او نام و اخفی انجیبات عند العوام است اول مسئله وحده وجود که از فضل الهی و محبت  
 الالهانا تحقیق و تصدیق کن که این معنی در صدر کتاب گردید **دوم مسئله تجدد و امثال** آنم نزد علما و عقلا نظر  
 و عسیر التجرد است و حضرت مولانا از ازرومی عقل و نقل ثابت کرده تجربه نشود رسائیده اند اگر چه شیخ  
 اکبر رضی الله عنه در مرض شیعبی در بیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از اجزاء حق مجتمعه در عین  
 واحد که حقیقت هستی است و آن متبیل و متحد و سیکر و مع الاتفاس و الالاناث در هر آنی عالمی بود  
 و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم از بیغنی غافل اند فقط لیکن حضرت مولانا پیرایمی تفهیم این مسئله  
 اول بیک مقدمه عقلی در جمیع نقل نوشته بعد تمهید آن آیات کلام الله را که **وال برتجد و امثال** این  
 کرده اند مقدمه آمده اینست که دوام وجود و قسم است چنانکه دوام عدم بر دو طور است اول **و ادم**  
**دو دوام اصنافی پس و ادم حقیقی** برای وجود علما و عینا منحصر در تشریح او سبحانه است بفرموده **و ادم**



شیخ اگر بود قدس سره که عالم اعراض مجمع در عین واحد است و همچنین قول تعالی و هو بیدعی و یومید پیدا میکنند  
 هر جزا انما فانما و باز عاود میکنند آن را در عدم و در بر آن در او با و سر در تجلی انیست که اسما و صفات الهی استقفا و  
 و شفا بل اند مقضای بله است که بطور آدین در یک آن ظهور و مقضای اسمی شده و در آن دیگر بطور مقصود  
 خدا ن شلما هر گاه شتعالی محلی کرد با اسم محلی در یک آن تمام عالم زنده و حی گردید آنا و هر گاه محلی کرد با اسم  
 نسبت قناید بر شد تمام عالم حیوانه و در اصل بود اگر کسی گوید جزا نباشد اعاده اول و فکر از آن چنانکه هنوز اول  
 متناسخ اند و آنرا آوگون میگویند گویم که موهبیه کرام متناسخ مذکور باطل میداند برای لزوم دو چیز خلقت عقل  
 و نقل اول اعاده موهبیه که متمتع است و برای همین نکته در کلام کل مالک بجله اسمیه واقع تا اولالت کند  
 بر دوام موهبیه کل شی و الا بملک میفرود دوم لزوم عجز و تعین خداوند سبحانه از خلق جدید که موهبیه است  
 است حال آنکه او تعالی نبود و اسع عظیم میفراید و دلیل با صوفیه برین مدعا آنکه کربله است چنانچه در سوره قاطر  
 واقع است ایها الناس اتقوا الله و الله هو الغنی العزیز و ان لبتا یحکم و بات بخلق جدید و با  
 ذلک علی الله بجز تیر جسمه لگویم هم محتاج است که طرف او را الله بجی سبب بر او سبب خوبون سر را از چنانچه  
 تکوینا بود و او رسله آو سه ایک شی خلقت او را الله پیشکل نہیں فقط سخن درین بود که موهبیه مطلق  
 که حقیقت سجایه تعالی قوای یافت کلی است یزنی چون حضرت مولانا قدس سره و موهبیه مطلق را حقیقت آو سبب  
 قرار داده اند برین سئله انتم اصناف چند از مخلوقیان و از و سبب جواب آن شبهات در کاسه الاسمان  
 زبسته اند اول اینکه هر گاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و معنی واجب شی نسبت له الوجود است  
 یعنی خبر نسبت که ثابت است برای او و جواب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شی و و جواب آن ترکیب  
 خالی نیست از اجابت پس وجود مذکور واجب مانند ملک ممکن شد و جواب این اعتراض فرموده اند که وجود  
 مقابل و نقیض عدم است مرکب نیست بلکه سبب محض است و مقصد است با مباحث صفات  
 از حیثات و علم و قدرت و اراده و سماع و لیس و کلام و ازین انصاف بساطت او زائل نمیشود و در باره این  
 بر وجود زانند نسبتند شلما و قیاس از حیثات بر وجود مرتب شد گفته شد و در حقیقت و هر گاه اثر انکشاف ترسید  
 علم نام یافت و علی هذا القیاس صفت و جواب زانند نیست بر وجود بلکه عین است و نسبت و تعین بدین صفات  
 در تعبیر است نوزد بر عجز پس لازم نماید اعتراض ترکیب دوم آنکه وجود مطلق هر گاه که حقیقت ساز شد  
 لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبعی است و این صفات قائمیه که وجود آن در خارج نیست

بل حرف و زود پس است در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند که در وجود عقلا سه اعتبار است تصور است  
 لا بشرط شئی و بشرط شئی و بشرط لا شئی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار اخلق و وجود بر این اعتبار  
 واجب سبب است و موجود فی الخارج و تصدیف بصفات مستفاده و این وجود را نه کل توان گفت و الا سبب  
 لازم می آید و نه جز توان گفت زیرا که جز بیکن کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی جز می باشد  
 برای افراد خودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و شخص اگر چه تعریف جزئی مصداق محض  
 باعتبار اینکه مفهومیت که متمنع است فرض صدق آن برترین و ثانی اعتبار وجود است مع اخلق و بین  
 اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب ازین هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب از مستقل و غیر مستقل  
 غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از قولات ثانیه میگویند مثل محب قده الابدی این اعتبار است  
 مع اخلق و ازین موصوفین رایج نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جز گویند  
 میتوان گفت سوم اعتبار لا بشرط شئی است یعنی سحاط وجود و تعالی مع عدم اخلق و لا مصداق لغوی است  
 محلا صده کلام اینکه وجود لا بشرط شئی معقول و لست در واجب معقول ثانی است در ممکن پس لازم  
 نیاید بودن آن کلی طبعی و نه منحصر در هیچ شئی ازین تحقیقات حل شده اعتراضی که حضرت قطب العالم سید  
 عبدالقدوس گنگوهی قدس سره الغیر در شرح عوارف نوشته اند و بوالا کارکن الدین خلف احمد  
 آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده اند که اخفا و کلیت  
 و اجب الوجود چنانکه منطقیین در کتب خود بامینوبیند تر موجدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد  
 ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و شخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی  
 که مستلزم امکان باشد کفر است و انضا لوکان الواجب الوجود کلیا و الحلی عندهم ما لا ینع نفس تصور  
 مفهومه عن وقوع الشکره فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم جزئیات فی الذهن و لما اشترک فی المفهوم  
 فاذا صدق مفهوم هذا الحلی علیها یلزم ان یکون تملک جزئیات موجودا از لولا بد اذکذا الله تعالی  
 لان الوجود ولما کان مقتضی ذات الواجب لا ینفک عنه از لا و ابدأ و بذاکرا انتی پس خلاصه تحقیق سید  
 که واجب الوجود کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراض سوم که برین عقیده وارد میشد اینست زعم متقدمین  
 اینست که وجود منحصر است در واجب و ممکن عبارت است از همان ذات واجب باعتبار شخص همراه آن  
 وجود و از واجب منفک نمیشود و گاهی پس انسان و فیکه مجرد و خاک شده معدوم محض گردید برای آنکه



وجود و تشخص معانی لازم آمد صلب وجود از ذات واجب و جواب ابن اعراض حضرت مولانا نوشته اند  
 که در صورت مرکب و فضای سبب نه انفکاک وجود است و نه انعدام مطلق تشخص ملک انتقال خصوصیت و  
 بریت تشخص است بقسط متنازل به مخلوق شد از آب جبنده منی که لطف است این لطف در رحم مادر مسجی شد  
 بعلقه پس جبنده پس عظام پس <sup>البطن</sup> ثم بعد ازین همان لطف صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس  
 شد پس خاک زخم شد و در تصور فکر کردن بنظر انصاف که وجود لطف و در انقلاب باقی و موجود است  
 هرگز معدوم محض نشده ملک چندین تغییر و تبدیل بر وجود همان لطف واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و  
 تعیین نیز همراه مانده خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته از ان انفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود  
 باعتبار عروج و نزول تا وجود مطلق میرسد مثلاً لطف زید بود در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و  
 جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد  
 که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقاً غیر متفکک است از نفس وجود و زوال و انفکاک وارونده است مگر بر  
 تشخص که قائم است با وجود و الات میکند بر این معنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر توله جهان  
 خالق کل شی و جود الات اینست که هر منصور نیست وجود آن بدون تعدد و تفریق و تغییر بمقتضایات ثلاثه یعنی  
 خالق کل شی الله متعبیر کل شی تعدد و تفریق بفرقه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق آنست  
 قول خدای سبحان حکایت عن الخلیل علیه السلام انی و جبت و جی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و انا  
 من الذکین <sup>ترجمه ای</sup> توجه شد من بطرف خالق که اعتبار کرده است سموات و ارض مادراً التیکه  
 مانن <sup>ترجمه ای</sup> از باطل بسوی حق مراد از باطل توهم وجود اشیا در نفس الامر و مراد از حق نموداری آن اعتبار  
 است فقط استحقاق و تحقیق چارچهره و چهاروه خانوادہ بود ارشاد شد که بقول مشهور چهار پیر <sup>سطح</sup> ملاوا  
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰۃ والسلام دوم حضرت  
 امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوٰۃ والسلام چهارم حضرت اوسین قرنی علی بنیاد  
 علیه الصلوٰۃ والسلام و چارچهره که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن و دوم  
 حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه چهارم حضرت کبیر بن زیاد  
 رضی الله عنه و چهاروه خانوادہ مشنوبند حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بدین ترتیب که  
 خواجه حسن بصری رحمة الله علیه را دو خلیفه بودند یک شیخ حبیب <sup>عجم</sup>

نه خانوادہ بالیشان میرسند اول صمیمیان منسوب مجیب سنجی دوم طیفور بان منسوب نوحا جہا بزید بسطامی سرور  
 کہ نام شان طیفور بود سوم کریمان منسوب بحضرت معروف کرخی رضی اللہ عنہ چہارم سقطبان منسوب  
 بہ سری سقطی رضی اللہ عنہ پنجم حمیدیان منسوب بحضرت جنید بغدادی رضی اللہ عنہ ششم کارونیان منسوب  
 بہ ابواسحاق کارونی ہفتم طوسیگان کہ منسوب بہ حضرت جنید رضی اللہ عنہ لیسہ واسطہ ہشتم فردوسیگان  
 نیز بواسطہ حضرت نجم الدین کبریٰ بحضرت حمید رضی اللہ عنہ میرسد لہذا ایشان را کہ بہ تیرگو بندہ نیم شہر و رو بان  
 کہ بواسطہ شیخ ابو نجیب سروردی بحضرت جنید رضی اللہ عنہ میرسد خلیفہ دوم حضرت نوحا جہا حسن لہجہ  
 رضی اللہ عنہ نوحا جہا عبدالوہید زید قدس سرہ بود پنج خانوادہ بالیشان میرسند اول زیدیان منسوب بحضرت  
 عبدالوہاد بن زید قدس سرہ دوم عیاضیان منسوب بہ شیخ فضیل بن عیاض میرسد سوم صمیمیان منسوب  
 ابراہیم بن ابراہیم رضی اللہ عنہ چہارم سپریان منسوب نوحا جہا سیرۃ البحر رضی اللہ عنہ پنجم حشبتیان منسوب  
 نوحا جہا ابواسحاق حشبی رضی اللہ عنہ لیکن سید فتح اللہ حشبی در کتاب خود نقلاً از کشف المحجوب طبقات  
 و ترتیب المریدین و جہا ہر جلالی و تذکرہ الاصفیاء می نویسد کہ اصل الاصول جمیع سلاسل ذات مقدس  
 رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم است و از آن حضرت بلا واسطہ فیض رسید بہ جہا ہر جہا فیاضند بن  
 رضی اللہ عنہم و حضرت حسین را علیہما الصلوٰۃ والسلام حضرت اوس قرنی را رضی اللہ عنہ و حضرت  
 صدیق اکبر رضی اللہ علیہما فیہما فارسی و از سلمان بہ قاسم ابن محمد بن ابی بکر و از قاسم بابو زید بسطامی  
 و از ابو زید بسطامی بہ شیخ عبداللہ بن علی بن محمد بن رسول صلی اللہ علیہ وسلم و از عبداللہ بامین الدین شامی  
 و از وی بشاہ طیفور شامی و از وی بشاہ بدیع الدین عرف شہا مدار و از وی بہ سید السادات سید  
 و از وی بہ شیخ بدین بہرہی و از وی بہ شیخ درویش قاسم اووی و از وی بقطب العالم ندکی و از وی  
 لنگوی و از وی بہ شیخ جلال محمود تہانیری و از وی بہ شیخ نظام الدین عبدالشکور تہانیری و از وی  
 بہ شیخ ابوسعید بن شیخ نورحقی و از وی بہ بندگی شیخ صادق بن شیخ فتح اللہ لنگوی و از وی  
 بسید فتح اللہ حشبی مصنف این کتاب این خانوادہ طیفور یہ است کہ بواسطہ شیخ طیفور شامی حضرت  
 صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از ابو زید بسطامی قدس سرہ بہ شیخ محمد مغربی و از وی نوحا جہا ابو زید  
 و از وی بمولانا ترک طوسی و از وی نوحا جہا ابوالحسن خرقانی و از وی بخداقلی ماورالنہر و از وی  
 بمحمد عاشق و از وی بہ محمد عارف و از وی بشاہ عبداللہ شطار و از وی بہ شاہ قاض و از وی بہ شیخ

یہ خانوادہ و در تمام کتابتیں طیفور شامی و از وی بسطامی اللہ شطار علیہ السلام

هایت که حضرت و از وی شیخ محمد فرزند آرزوی ابتداء حیدرالدین کمرانی و از وی شیخ یازدهم سهرندی و از وی به شیخ  
 فرید ابن شیخ را چه صدیقی متوطن چینه رضوان الله علیه علیم اسمین خانوادہ سوم نقش بند به تیر بواسطه یازدهم  
 سبطامی حضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از یازدهم سبطامی ابو الحسن خرقانی و از وی به ابوعلی محمد  
 و از وی بخواجه یوسف سہانی و از وی بخواجه عبدالخالق محمد وانی و از وی بخواجه جبارت ریلوگری و از وی  
 به محمود الخیر فنونی و از وی به بابا محمد ساسی و از وی بسید کلال آرزوی بخواجه سہارالدین نقش بند و از وی  
 سلا یعقوب چرخنی و از وی بخواجه محمد ابرار و از وی بخواجه محمد زابد و از وی بخواجه درویش محمد و از وی  
 بخواجه امکنکی و از وی بخواجه محمد باقی و از وی به شیخ احمد کابلی فاروقی دیگر سہ سلسلہ توسط حضرت  
 امیرالمومنین علی ابن ابیطالب با حضرت صلی الله علیه وسلم میرسد الا بواسطه حضرت ابوس قریب حرمی حضرت  
 علیہ نیز یک سلسلہ حضرت نبوی رسیده است بدین ترتیب از حضرت ابوس قریب حرمی نبوی ابن زید یعنی  
 و از وی بابا اسمعیل بن ادهم یعنی شاگرد حضرت امام عظیم حرمہ الله علیه و از وی به شیخ ابی یوسف و از وی ابان  
 ابی یوسف شاگرد حضرت امام اعظم رحمہ الله و از وی به ابوعلی ابن خرم و از وی به بشیر ابن حارث  
 صافی و از وی به امام احمد بن محمد بن شاکر و امام شافعی و سلسلہ حضرت کبیر بن زیاد رضی الله عنہ و دیگر  
 مشہورینست در کتاب مذکور منویسد کہ به دیار چین سلسلہ کبیر بن زیاد راجع است فقط سخن در معنی  
 حدیث کاوال فقر ان یکون کفرا ابو فرمودند کہ معنی ظاہر نیست کہ فرمودنی صلی الله علیه وسلم  
 کہ افلاس و ناداری کہ فقر حفظ اری است قریب است کہ بکفر ایشا یعنی در حالت اضطرار اگر کلمہ بوسید  
 و رحمت خدا و شکایت رزاق از بی صبری از زبان براید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت  
 رزاق کہ چندین سال یافته میگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و نیز صوفیہ کہ ام قمر بمعنی فنا و  
 بچودی است و کفر بمعنی قمر است یعنی چون سالک آریستی خود فانی و متصل گردد و هستی جمیع موجودات  
 از نظرش ناپدید شود و در ہر محالی و نظامہ کلہا سنان و الوافقم وجه الله بخیر شود و حقیقی منظور او نباشد  
 و در ہر مظل ظاہر را بنید و غیرا اصلا بودی و وجودی نداند پس بچوقدر و فنا موجب شہستی مہوم موجودات  
 کرد و او این کفر محمود است نہ مذموم فقط سخن در معنی فنا و بقا کہ اعلی مقامات فقیر است بود  
 ارشاد شد کہ فنا بر تہ قسم است اول فنا فی الاموال و دوم فنا فی الصفات سوم فنا فی الذات فنا  
 فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از اخلتیا خود و از اضیتا جمیع عالم یعنی حرکاتی

سکنتانی و افعالی که پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند  
و فاعل آن همه حق را و از خود و از حق بنیاد و چنانکه فی بدست نامی سه می که بر دم نموده اند که گنده فی تحقیق  
از دم نامی گنده و فاعلی الصفات عبارت است از دانستن سالک جمیع صفات خود را و صفات دیگران  
را صفات حق یعنی بر صفتی از صفات خود و صفات دیگران که حکم و اولاد و ششیت و سمع و بصر و کلام باشد  
چنانکه پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از آن خود و از آن دیگران میدانست همه را بحق نسبت کند  
و صفات حق و اندام اصلا بخود و دیگران نسبت نماند که نسبت فعل و صفت بخود کفر و شرک است نزد صوفیه  
گرام و بجز کلام بوسن اکثر هم باقیه الا و هم شکر کون اکثر مؤمنین نیز مبتدای این شرک تخی هستند و فاعلی الذات  
عبارت است از دیدن و دانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش ازین چنانکه  
میدانست که من نعم و عالم عالم است در مقام فنا فی الذات خواهد دانست بلیقین که من نعم و عالم خرد دیگر  
نیست صرف ذات واحد حق است که او تعالی از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صورت و اشکال مختلفه  
ظاهر شده است و جمله دست و بجز او نیست بعد فنا فی الذات اگر سالک را علم شعور و نفسانی خود باقیست  
فنا فی ناقص است و اگر حالت فنا الفنا نصیب شد یعنی آنچه آن بی خود گردید که شعور و نفسانی خود تمام نماند  
فنا فی کامل است و بدین مرتبه اشارت رفته است اذ اتم الفقر فمواته اللهم ارفعنا و لسا ارفعنا العین  
سخن فرین بود که معنی وصول الی الله چیست ارشاد شد که اهل معنی گفته اند سه تومباشش معلما  
کمال نیست و بس به رود و کم شود وصال نیست و بس به مراد از کلمه تومباشش همین فنا فی کامل است  
و آن از کم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود و نیز بجز دیگر مراد از کم شدن در و این است  
که سستی خدا را که از راه غلطی بخود نسبت میکردی و میگفتی که من نعم بعد فنا خواهی دانست که تکلم بلفظ من  
اوست نه تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیرت ذات سالک بود از یقین عینیت بنا بر سوال اگر کسی گوید  
چون ذات مطلق حکم لا تدر که الا بصا فلا شکله الافکار در تصور و خیال نمی آید و بعین مشاهد میشود پس  
مشاهده ذات و تجلی ذات چه معنی دارد و جواب فی تحقیق ذات مطلق پاک و منزه است  
از ادراک و حکم گنده ذات از منتهات است لکن لعل عرفان آن همین است که عقل عاجز شود و از ادراک  
آن و همین مجز از ادراک بنظر ادراک است چنانکه قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک در ادراک  
پس معنی مشاهده ذات همین است که از نظر بصیرت سالک حکم کثرت اشیا نمیکند و راجعی ذات میدانست

که شود و کثرت و اعتبار با نماند و در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری هم در بصیرت نماند  
 بلکه در رکب بالفتح حق باشد و پس فقط المعنی صحیح از نور بر رابع در تذکره مثنوی معنوی **ملا باجلال العزیز**  
 روحی قدس سره المسامی این لغو شستن سنگ بزد و افاده اولی در معنی کما مستطاب و شامی است  
**حکایت** روزی مہبان اسد الله مثنوی خوان که ذکر خیر شان بیشتر گذشتہ بجنون حضرت مولانا قدس  
 سره العزیز اشعار مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که در معنی مثنوی گفته اند خواند انشا را بنیت لفظ  
 مثنوی مولوی معنوی که گفته اند راجع به مثنوی مفتح کعبه است و مہر و انما مہر نادان الثواب  
 مثنوی تفسیر اسرار حق است و نادی اهل طریقت مثنوی است و مثنوی بر خلق از حق بعثت است و صاحبان  
 اکتفا را دعوت است و مثنوی معنوی دار الشفاست و آرزو که بر غفلت مازدواست و مثنوی و آرزو  
 بر غفلت است و مارگیر و مار کج غفلت است و فی چنین باشد روزی از بی خبری است گنجی از کسوف از بزرگ  
 مثنوی روح ائمه اراض شد و اشتیاقی کفر را مقرر من شد و مثنوی در اول شرح در جان سرور مثنوی  
 در لب سخن در دیده نور به نسبت سیکو بند در دنیا نعیم مثنوی پس حدیث اسی رب اکبر و نیکو جان را  
 در جوان مولوی و حجت روحانی آمد مثنوی مثنوی طوی است و موسی مولوی و موسی بی اثر برانی مثنوی  
 مہر که خواند مثنوی راجع و شام و آتش و فزع بر و با و اسرار و مثنوی مولوی معنوی و است قرآن در  
 زبان پہلوی و حسن جگوم و صفت آن عالیجناب و نسبت پیغمبر ولی و ارکاتاب و بعد استماع الی شفا  
 فرمودند من سیکو کم **س** نسبت پیغمبر برین دار و کتاب و یکی از صفات محض قدس برین کرد که در  
 ا **س** قرآن بر مثنوی معنوی جای تامل است فرمودند بده و چو ثابت شدن بیواند که در قرآن مجید  
 و مثنوی شریف بجز زبان عربی و پہلوی فرقی دیگر نیست اول آنکه قرآن عبارت است از کلام المنزل  
 من سوی علی قابل بشر بہر زبان کہ باشد اگر نزول آن بطور روحی بواسطہ ملک است ان کلام نفسی  
 مفرد من العزات است و اگر بطور القا و الہام بلا واسطہ ملک است آن کلام قدسی واجب الایمان  
 است و قرأت آن در نماز جایز نیست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود  
 بود از ششم ثانی است نہ از قسم اول پس دفع شد شد بعمیق کہ قرأت مثنوی در نماز جایز نیست و قرأت  
 قرآن فرض است و در حکم چنانکہ قرآن اصل اصولی وین است مثنوی نیز اصل اصولی این است  
 چنانچہ خود مولانا در دیباچہ اول میفرماید کہ مثنوی اصل سوال اصولی وین و بدین وقتہ اللہ اکبر

و شروع الله الازهر است معلوم آنیکه چنانکه قرآن بدهی لتتقین و شفاء للذنوبین و لا یزید الظالمین الا خسارا  
 سبب مثنوی معنوی نیز هدایت برای تقیین و شفای صعد و برای مومنین و طالبین راه خداست خدای که  
 در روح قرآن برسان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید و لو ان مافی الارض من شجرة اقلتم و اجمعوه  
 من عبده سبعة اجزا نفدت کلمات الله یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشند و دریا دوات و صفت و بیا  
 مدوان و دوات نماید بجز کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در روح مثنوی شریف میفرماید  
 که شود همیشه قلم دریا بید و مثنوی را نیست پایانی امید و چهارم اینکه جهان که در شان قرآن دانسته  
 فیصل بگشاید و بهدی بگشاید همان شان مثنوی معنوی است هر که آنا با اعتقاد خواند و کلام حق خواند اول  
 ایمان بل بدیده ولایت میرسد چنانچه با خدا کسی بی ارشاد و دیگر شاعر صرف از ملازمت و تلاوت مثنوی  
 ولی کامل شده اند و اگر بلا اعتقاد بطور اسانه و نازل بخواند که عالم مقبول و مقبول باشد از فیض کرم و م  
 بل از ایمان سلاوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانا می فرماید این رسولان ضمیر زانگو  
 مستمع خواهند اسرافیل خود بخوتی دارند و کبری چون شنان و چاکری خواهند از ازل جهان تا ابد با  
 شان بجا که نادرسی از رسالت شان چگونه بر خوری تا ناشی پیش شان راکع و توبه و کی رسالت  
 آن امانت را بخواهد هر ادب شان کی همی آید پسند که مانند ایشان زایوان بلند و چشم آنیکه در کلام محمد  
 قصد مشکل موزونیت کلام و ادای آن در نظم و قوافی و تکلف صنائع و بدایع متعلق نیست لیکن از اول  
 مشکل از راه اعجاز کلام مسجع و متعقی و موزون و از نوای عوائد مشون از بحر مسلمان بوشش میزند و خود بخود  
 حلاوت آینه و طریقه بگشاید بشود و از حلاوت جبر و بشر بیرون است که مثل آن بگشاید بگویند چنان

خدای سبحان میفرماید لکن اجیمت الالسن و لکن علی ان یاتو تمیل بناذا القران لا یاتون بمثلک و لو کان  
 بعضهم لبعض ظهیر همچنان از کلام مسجع نظام مثنوی که بلا قصد فصاحت و بلاغت و صنائع و بدایع شاعرانه  
 بی تکلف بر فصاحت و بلاغت و تکلیف و با حلاوت و در آینه و شورانگیز از قلم سینه اسرار غیبی حضرت  
 مولانا سرزیند تا به عجیب حالت غریب بر قلوب سامع و قاری طاری میشود بیخود از افراد انسانی را  
 بعد از مولوی معنوی آن حالت محبت و استغراق با قدرت و شجاعتی است نداد و در چنین احاطه  
 عقلی و قلبی و شادمانی کشفی و وجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن توانند چنانچه خود میفرماید  
 آب حیات حوان مخزان این سخن در روح تو بین در تن هر حدس که قافیه اندیشیم و آن یار بران

گویدم تا پیش جزوید از من و کیفیت یاتی النظمی و القافیة و بعد ما ضاعت اصول العافیة و ششم اینکه چنانکه  
 خدا تعالی در قرآن اسرار معانی و حقایق الهی را بضرر الامثال و حکایات صفت روپوش نموده میفرماید و  
 لقد ضلنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل یحجان مولوی معنوی معانی و اسرار غیبی اور حجاب مقصد و  
 افسانہ مستور و محبوب فرموده تا سماعین از محسوس معقول پی برند چنانکه میفرماید و خوشتر آن باشد که  
 دلبران و گفته آید در حدیث دیگران و ای برادر تو صد چون چانه است و اندر و معنی مثال و انداز است و دانه  
 معنی بگیر و در عقل و سنگ و دانه را اگر گشت نقل به هر کس افسانہ بخواند افسانہ است و دانکه دیدش نقد خود  
 هر دانه است و بهنتم اینکه چنانکه خدا در کلام خود عقائد باطله کفار و ملحدین را ذکر کرده ابطال آن بدلائل عقلی  
 و نقلی و الیام خصمهای جبری و قدری و حکما و فلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد ابطال عقائد باطله  
 اثبات مذاهب حقّه به براسین اتی ولی میفرماید **س** حقا که مثنوی روح الله امراض شده اشتباهی کفر  
 مقرر من شده و ششم اینکه چنانکه در قرآن مجید با فضیلت آیات احکام امر و نهی است باقی اخبار و مقصود انبیا  
 و منکرین و صابین و دوحده مومنین بحیات و نعم است و وعید کافران و تهدید متهمین است همچنان در مثنوی  
 شریف تذکره صوم و صلوة و حج و زکات و تزکیه و طهارت ظاهری و باطنی و زخوب و تجویس عاملین و  
 صاحبین است ششم اینکه چنانکه مضامین کلام الله محتاط و بلا ترتیب واقع شده بر همان سنج بلا تفاوت  
 سابق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله نای مقررند و دفع دخل متعینین و باز ربط کلام  
 لاحق آیات سابق و تطبیق ظاهری باطن مذکور میشود لند چنانکه ربط آیات کلام الله مشکلی و دشوار است  
 همچنان ربط آیات مثنوی معنوی عمیر و دشوار است و خلاصه آن راجع میشود بر آدیز و گزیر یعنی اول  
 بمقتضای فهم عقلا کلام را بمطابقت شرع شریف میراند و هرگاه علیه عشق و حالت محویت چو شش میزند  
 در در بای وحدت غوطه میوزند و در غار میفرماید **س** که چنین نماید که صد این به جز که حیرانی نباشد کاروان  
 و هم اینکه چنانکه مضامین کلام الله لطیف آسان و بد نظر وقت مشکل مینماید و انتهای وقت آن ناه  
 لطن میرسد همچنان **س** وحدت اندر وحدت است این مثنوی از صمک رو تا ساک ای معنوی  
 وزیر در طبع کتاب سخطاب مولانا فرموده که مثل بن کتاب گاهی نشده است و نتواند بود بعد از کتاب الله  
 اینچنین کتابی در نظر نماند شسته تالی و قاری این کتاب ناماد امیکه مشغول بدان است مرتبه ولایت  
 بر و طاری میباشد گو بعد از آن حال نماند و میفرمودند که حضرت مولوی معنوی علی بنیبا و حلیه السلام

فرموده اند که بگاه قبرین نقره خواهد گشت **مثنوی** را وقت زیاد خوانند فقط بعد از هر دو نکره علم شش و صد  
 قبر مولانا نقره گردیده است و دیگر ارشاد کرده اند که مولانا خود میفرماید که لذت از خواندن مثنوی که می یابند آن  
 لذت تمام دیگر ارشاد کرده اند که مثنوی وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب بسیار زیاد است  
 نسبت روز دیگر ارشاد کرده اند که اگر بقدر یک جز از مثنوی معنوی سر برتر خواندن آن از هر جای نفس خجسته بود  
 چنانچه عمل من در تمام عمر بود فقط دیگر ارشاد کرده اند که مثنوی آجبات در و نشاسته بسیار است مثنوی آن  
 دل مرده زنده میگرد و چنانکه درخت خشک اکثر آب تر قنده میگرد و دیگر ارشاد کرده اند که برای مثنوی امانی  
 علاوه بر چهارت چهارده علوم مردود علم تصوف می باید و با وجود این همه نسبت باطن و صحبت استاد  
 کامل ضرور است بر که جامع این صفات خواهد بود مثنوی را چیزی خوانند پسند زیرا که درین کتاب بعضی اشعار  
 آنچنان اند که حل معنی آن بود حضرت مولانا میگوید یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفضیل میفرماید  
 یا سخن ظاهر را بر باطن تفسیر میکند چنانکه فرموده است **کافر خود کفر کجایر کجایر کن** بر زمین غیر خندان کن **بعده** گفتند  
 کسیت بیجان تن خالی تو به کز برای اوست عثمان کی تو به و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است  
 و تشریح آن تا حدی متداوله جل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنان است که معنی  
 آن بجز مولانا با هر که سپید و او نشان باشد فهمیده است **همچو بانچه** بهر عشق گویی منتها است بهر غم  
 و شادای دور و بس میوه ناست به چه غم و شادای تفضیل محیط همه شایست بغم نمی آید که سوای آن چیزی  
 خواهد بود مگر فانی فی الله میدانند که در مقام فنا و بی خودی نه غم است نه شادای و در بعضی اشعار مقصود  
 مولانا معنی دیگر است و آنرا نیز معنی من الاغراض بل فقط غیر مقصود ذکر کرده اند از آنچنانکه **کجا**  
**کجای عشق می افروزد دور** به حقیقت شانه می درسی نکرده مقصود اینست که بوجوه شافی درگی نکرده مگر او را  
 درسی نکرده گفتند از آنچنانکه اینست **چو زیارت کرون خانه بود** به حج بیت الله روانه یوده و مصرع شانی  
 ندانند میگویند که ما او از خانه در مصرع اول زنانه است بر نظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فریودند و بعضی اشعار  
 را خود شرح نمانده اند مولانا حسب غم خود شرح کرده اند حال آنکه آن معنی غلط محض است **همچو سینه**  
**گر زین سرگز ان سرت است** به حاقبت ما را بدان سر پر است **بشار حین** مینویسند که مراد ازین سر  
 عشق مجازی و از ان عشق حقیقی است و این تقابیل بجمالی قائله است زیرا که در ایات آینه  
 میفرمایند **سینه** بهای کز بی رنگی بود و عشق نبود حاقبت تنگی بوده از تفسیر بسیار غلطها مشهور



شده است پس ضرورتاً و کما در افاده ثانیه معنی مخصوصه حضرت مرشدی و استادی علیه الرحمه بنویسم  
افاوه ثانیه در شرح آیات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدان قدس سره مستفاد شده  
به چند مولانا عبدالحی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی آیات مشکایه نوشته اند و اقوال دیگر شرح  
نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ماقبل و دل معنی رحمانی است که موافق مرضی بسلک مولوی معنویست  
بسیکانت و بلاتما و بل از عبارات النص مثنوی شریف می براید اگر چه طفت تقریر مرشدی و مولانای بعد شنیدن  
معنی معین دیگر شارحین واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مسبوط خواهد شد و ملحوظات خاصه  
نخواهید انداخته اند که معنی خاصه کفایسکیم بسم الله الرحمن الرحیم بشنود از نی چون حکایت میکند از جدایا  
شکایت میکند و آمر بشنود خدایت سجان بر زبان مولوی و آمو زبنا لب حق و مراد از نی عموماً انسان  
کامل و خصوصاً ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدایی دوری از جمهری روح از مرتبه احدیت  
ذات و بی رنگی و مراد از شکایت ابتلا می آن در کثرت و رنگ ناسوتی است یعنی نزول وجود مطلق  
بمرتبه ترات سبوی موجودات مقید است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذی العرش  
بطرف ترات اشاره است و مراد از نای نی دل سالک عشق است که صحن حق باشد هر گاه مغف  
معروضات الفاظه معلوم کردی پس صحن بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که منصب من  
صحن سرائی مثنوی پیش از نی نیست هر چه از لب من بر می آید آواز نای عشق است که در سن می بد  
از وجود خود چونی گشتم تنی به نیت از غیر خدا هم آبی به بال و دساز خوشتم که بخت به می نیامد لب  
الا چه گفت قوله از نیستان تمام بریده اند از تقیرم مردون نالیده اند و مراد از نیستان تقریباً جای  
ارواح با ذات سنج صفات در پرده عجب بود چرا و اح ملک تمام عالم در از تقریب و در ذات مندج و مندج  
بود چنانکه در تخم درخت شلخ و برگ و بار و گل مندج میباشد یعنی ذات استعدا و اینی داشت که بهر  
که خواهد بود در اطراف نماید و مراد از تقیرم در جدائی اعتباری که در ظهور آسمان و صفات پیش آمد و مراد از مرد آسمان  
و صفات فاعلی و مراد از زن آسمان صفات انصالی است چون همه آسمان و اعیان بی خصوصه و از  
اندک مرتبه انسان ظهور و جلبراد در ضمن انسان نالیاست که چه هر یک از اصل خود جداست و شد  
که چنان که بر شان مثل لوطن و این بود سیر نفیرم مردون به کس که کسی گوید که کامل و اصل است  
در اصلان با قرب جانان حاصل است و پس از جمهری حکایت بهر حسیست و از جدایا شکایت بهر حسیست

دفع این سوال بسبب وجود اول آنیکه هر چند کامل فانی و واصل باشد لیکن بقای حیات و وصل روح  
 باقیان جان بر وجه کمال مستند و محال است و و هم آنیکه عاشق چرخ کشیده بعد وصل نیز با جایی که نشسته  
 پیش یا عرض میکند که بجز تو با من چنین و چنان کرد سوّم آنیکه بطور تعریض شکایت حال مخاطبین بزرگ  
 و نسبت آن بجز میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است و مالمی لا اعبد الا الذی فطر السموات و الارض الیه  
 ترجیح قولم سینه خواهم شرح شرح اشتیاق ؛ تا بگویم شرح درواشتیاق ؛ بقوله فی بعض حارث  
 کامل است میگوید که سینه خود را پارچه طاز و زرق بخواهم تا پیش طالعالبان شرح درواشتیاق بگویم که ناله  
 در فک آن میگذرد و میخواند که مراد از سینه سینه مخاطب باشد زیرا که گفتن در دل خود پیش بیدار و در فک  
 و هر چه انسان کامل سیرالی الله و سیرین الله تمام کرده و وصل شده باشد لیکن در سیرت فانی الله نهایی  
 نسبت سیرت فانی چون که مشاهده میکند شتاق تجلی اسم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم با شریک  
 مطلب بپایان علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسر و طلبه السلام همیشه و ماسکیزند  
 رب زدنی فیک تجیر او و جبریت در حالت وصل پس است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم بر اسم  
 اشتیاق علم دیگر میشود و همین سبب مانع فک سخن معرفتک است و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 را علم لایس و آخرین حاصل بود فقط قوله بر کسی که دور ماند از وصل خویش ؛ باز بود روزگار وصل  
 خویش ؛ و معلوم بود وی محتوی است که در سبب ناله فی سفر مانند که چون روح عارف بعد فک  
 از مشاهده حق که در عالم نیرنگی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و در آن  
 موجب ناله و زاری خواهد گشت که عارف را در نیرنگی تیر وصل حاصل است لیکن متفقد خواهد  
 نیرنگی که پیوستاری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرماید **۱** بلیلی برگ گل خوشترنگ و سفار آ  
 و اندون برگ و نوازش ناله نای زار داشت ؛ گفتش در جبرن صلی ناله و فریاد چیست ؛ گفت  
**۲** ایله و مشوق در اینکار داشت ؛ قوله **۳** من بهر جمعیتی نالان شده جنت خوش حالان  
 بهر حالان شدم ؛ آخرین بیت تا سر من از ناله من دور نیست ؛ قطعه بنده است مراد از جمعیت هم  
 در وجه و شایسته است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال سادگان است  
 و مراد از جنت شدن جامعیت خوش حال و بد حال در خود است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جبار  
 در در نظر حسنه است ؛ و معرفت و مبادت و مراد از بد حال ظهور اسمای جلالی در نظر

تعبیر باشد همچو ضلالت و شرور و جهالت و تفریح حسن و قبح افعال مسبب مظاهر است و الا بطور کتفه در  
مظاهر ذرات و احصاست محل نشانه و الا سماء آسمانی اند چون معنی و مراد مفرد است در با قتی اکنون حاصل  
میست باید فیه جارفت کامل بگوید که من با جمعیت اسمائی و روحی که در من است نالان یعنی معرفت جو  
شدم لیکن بسی از سر من آگاه نشدم همین دانستند که طالب غیر خود است حال آنکه سر من از ناله من و در نیست  
یعنی ناله کتفه جان است و جان همین جانان است اما ظاهر همان جسم انسان را می بینند و جان او را  
نمی بینند که کس را دید جان و ستور نیست همه کسی ازطن خود شد یا سر من و از و درون من نسبت از سر من  
حاصل آنکه خلقی در صحبت مولوی معنوی و حفظ و تذکار شنیده بعضی فائده و زیاده بعضی فائده وین برداشته  
و سر ناله این بود که ناله کتفه مولوی نیست بلکه حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق  
ندانستند و اگر کسی گوید که در صورت اتحاد با ناله سر را محسوس نشود و در جو ایش کعبه تمثیل میفرمایند  
من ز جان و جان ز تن مشور نیست به لیک چشم و گوش را آن نور نیست به حاصل اینکه مشاهده جان  
و ادراک سر هر دو از جو اس ظاهر نمیشود و لیک از لجه بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صیقل  
آئینه دل اندزنگ تعلقات می باید توله آتش است این بانگ نامی و نیست با به هر که این آتش  
نثار و نیست با به سولوی معنوی قدس سره منشای محرومی شنوندگان ناله یعنی میفرمایند که مضامین شنوندگان  
را که نظار از زبان من شنیدند هوای لب و دستان فهمیدند پس متنبه میکنند که آنرا هوا نباشد بلکه آتش عشق  
و محبت است پس آواز حق شدن آواز سولوی چنانکه کفار قرآن را هوای لب پنهان صیقل شد علیهم  
سلیم پیدا شد برای تنبیه آنان فرمود و ما یظن عن الهوان هو الا وحی بوحی و در صراع ثانی بدو عاست بر  
کسی که عشق نثار و نیست با و قوله آتش عشق است کاندزنی فتاد و جوشش عشق است کاندز می فتاد  
هر آذنی عاشق و مر آوازی مشوق است حاصل اینکه بقتضای حدیث کنت کثر انخفا فاحسبت  
ان اعرف تخلفات الخلق منشای آفرینش خلق و بطور عالم اسباب حب ذاتی مشوق است بر آنچه  
چون بر مشوق بر آیه صورت انسان افتاد بر عکس خود عاشق گردید عاشق در خود فروزان بد  
والا که بیاسی چمن خواب صدمه پس نتواند تمازت با را که کچه خیال و سو بجا که شوز بطور شنیده  
سجده کس بلایین سپاسد باه فقط آتوله در غم ما روز ما سبک شده روز ما با سوز ما همراه شده روز ما  
گرفت گور و باک نیست و تو جان ای آنکه چون تو باک نیست و یعنی کامل را در غم جدایی ما با ناله

بسیار صنایع شد چنانچه حضرت نوح منهدم و چاه سال و هجرت خلق بخدا کردند و تمام عمر خرابی را بر او آستند باینهمه  
 نوزده کسان ایمان آوردند پس گو یا ناله بی بی شد و میبایست که ساکت شود لیکن ریت ثانی از نظر  
 کامل جواب میدهند که زمانه اگر صنایع شد و رفت گو بر تو غم نیست چون ناله عاشق حکم و شنید معقول است  
 و عشق که ذات حق است همیشه باقیست او را عتاب میگوید که تو همیشه باشی که مثل تو پاک نیست چنانکه  
 حضرتقالی محمد صلی الله علیه و سلم را گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما نحب  
 رسالت و لعلک باخ نفسک ان یکونوا مؤمنین امینی ترا کار با تبلیغ رسالت است در آن شنوول باش و غم  
 مخور که همه با چرا ایمان بیاورند و قوه که هرگز با پیش از این میرشد و آنکه بی روزیست روز روشن بر شد  
 مراد از مایه در اصطلاح این طایفه عاشق است چنانچه بقدر و در قصه جو می گوید که میفرماید هر که دید  
 آن بجز او مایه است هر که دید الله را اللّهی است و مراد از آب بحر معرفت حق است و مراد از سیر  
 رفع تشنگی و سردی شوق طالب بشا بده بعضی کشف و کرامت با ذوق ولذت بعضی الوان که مبتدیان  
 میشوند و مراد از در بردن روز و صنایع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود و چون طالبین  
 بر سه قسم اند چنانکه در ایه که بر مبدان اشارت فرماید قسما ثلثه اولها فی ظلم النفس و ستم مقتصد و ستم سابق اینها  
 باذن الله ذلک هو افضل الکبیر پس مراد از جز مایه غیر عاشق و مقصد است که از اندک آب بحر معرفت  
 سیرگشت و از مقابل جز مایه حال مایه یعنی عاشق مفهوم شد که او اگر مایه سیری از معرفت نخواهد بود که  
 معرفت الهی بجز بی کنار است پس چنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل  
 بزرگ است هر که خدا عطا فرماید و در صرع ثانی حال ظالم لفسد بیان کرده اند که بی نصیب از عشق و معرفت  
 بود و عمرش ضائع گردید خلاصه ابیات بیان غفلت و بجز مایه وطن اصلی و ترغیب رجوع باصل خود است  
 سواری مرکب عشق که اسبیاتی قول که در دنیا بد حال خفته هیچ خام و پس سخن کوتاه باید و السلام و این  
 تا اینجا نوزده ابیات اند که ماده و سهولای شنوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بر نظر و مسلم که  
 چلبی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از آنکه استند  
 نمایند بولانا سهام الدین عطا فرمودند و ریت اشارت است که در تمام شنوی مدح کامل است و حکم  
 معرفت الماشیاء باجمد او با ندمت ناقص تیر گوید شد شاعرین در معنی و بیان ابیات مذکور در کفای  
 بسیار کرده اند لیکن نظر منی همین بود که از جناب بر شنوی و استنادی حلیه المرحوم الفخران استغفار

نموده تر قیوم نمودم قوله **باب** و مساز خود گزینتی به همچونی من تقصینها گفتی ؛ این شعر باشش ایبات مابعد  
 دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از جنت بودن خود **باب** و مساز که عشق است  
 با خدا بعد از این صفت ایبات میفرماید **د** من چگونه هوش دارم پیش و پس ؛ که نباشد نور بارم منفس  
 نورا و از زمین و سیر و تحت فوف ؛ بر سر و برگ در خم چون تاج و طوق ؛ پس ظاهر در کلام منظمه ناقص میشود  
 برای بر رفع این تناقض جمله شرح بلبک خود مولانا عبدالحی علیا رحمه تاولی که تقصیمی و گفتی نموده حکایت نمایی  
 بمعنی حال سائسته اند تا هم اطمینان قلبی نمیشود و حضرت مرشدی و مولائی قدس سره فرمودند که مولوی مستور  
 از بیت **د** هر اگر جانم عشقی چاک شده ؛ از حرص و عیب کلی پاک شده ؛ مدح عشق میکند و شعر و سخن  
 که در بیان عشق گفته اند دلالت میکند بر درستی عقل و هوش و در میان عقل و عشق تضاد یعنی عقل لطیف  
 هوشیاری میکند و عشق لطیف مستی و تجردی و دستور مولوی معنوی در تمام مثنوی که بر او نیز است پس  
 اول در حالت هوشیاری بطبع بند از مدح عشق فرمودند که اگر من **باب** و مساز خود یعنی عشق حقیقت  
 اسرار عشق همچونی معنی عارف کامل میگفتم لیکن با عقل و هوش حالت عشق در میان نمی آید چنانچه در ایبات  
 من بعد گریز است از گفتن اسرار که مایل علیه قوله آنچه نمی مگوید اندر این **باب** ؛ که گویم من جهان  
 گرد و خراب ؛ بعد حالت عشق غلبه کرده و در آواز افتاده فرمودند **د** من چگونه هوش دارم پیش و پس ؛  
 که نباشد نور بارم منفس ؛ جمله معشوق است و عاشق پرده هنده معشوق است و عاشق مرده ؛ عشق خواهد  
 کین سخن بیرون بود آینه نماز نبود چون بود قوله بشنو بدای و داستان این داستان ؛ خود حقیقت نقد  
 حال است آن به وجه ربط این داستان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را ایبات **د**  
 بود باصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض دار میشد که این تکلف مالا یطاق است زیرا که  
 عشق با اختیار نیست و لا یکنف الله نفسا الا و سها چونکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حاذق امر من  
 هستند برای ازاله مرض غفلت و تبدیل صفات ذمیه بصفت جویله و پیدا شدن عشق در جان طالبین  
 داستان عشق که نیز بزرگ بیان میکنند و آنرا نقد حال مابعد فرماید و چه مطابقت داستان بر جان اینست  
 که در بین داستان ذکر پادشاه و کنیز و زگر و اطبا می ناقصین و حکیم کامل است مراد از پادشاه روح و  
 از کنیز نفس اماره و زگر و زگر دبا و مراد از اطبا نادبان ناقصین و مراد از طبیب حاذق مرشد کامل است  
 یعنی جان ما غافلین بر نفس اماره عاشق است که بر خواستش او می رود و خلاف نفس نمیکند و نفس بر دنیا

عاشق است از اطبای ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می باید که نفس را از عشق دنیا براندازد تا نفس  
 تابع شاه روح گردد و ملک هستی آباد و هموار شود اگرچه درین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز  
 را قنطره احتیقه میگویند از آن بر سبب گرفتاری نفس و ازاله اسباب مرض غفلت آگاهی خوبی پیدا میشود  
 از غیر نقد حال است این قول ترک استنشاد و مشورت است و بی همین گفتن که عارض حالت است  
 حاصل آنکه حکما که دعوی مسیحانی کردند و صحت کثیر را با انشاء الله تعالی جواد نکرده خدا بنمودشان عجز بشهر مولود  
 معنوی میگویند که مراد من از ترک استنشاد غفلت قلبیه است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگفتند تا هم  
 مقید نبود که الله ناظر قلوب است و انا الاعمال بالنیات در بی مقام اعراض وارد میشود که بعد نزول ولا  
 تقوی لشی انی فاعلم ذلک بعد الا ان یشاء الله ترک استنشاد اولاً نیز حرام گردید از مولوی معنوی  
 حالت عارضی میگویند تو بهین نمی امر حق الانم آمد در جوابش حضرت مرشد شی مولائی فرمودند که در تفسیر  
 کشف و بجهت وی این منی تا پی نوشته اند پس ترک استنشاد مذموم و حرام باشد همان است  
 که بافتاد قلبی باشد ترک سنانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگرچه ترک اولی باشد چنانچه در سببانی  
 مدح تذکر قلبی میفرمایند ای بسا ناورد استنشاد بگفت و جان او با جان استنشادست جنت و قوله  
 آن خیالاتی که دام اولیا است به عکس مهر و بان سبتان خداست دفع و دخل نمغنی است اگر کسی گوید  
 که مولوی قدس سره مذمت خیال جهان و جهانیان میکند حال آنکه مدار تصوف نیز خیال است یعنی  
 هر سالک در نفس خود و انبات خدا میباید پس سبت خیال مطلقاً روا نباشد و در دفع این اعتراض فرمود  
 که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مهر و بان سبتان خداست  
 مراد از مهر و بان صور علمیه حق اند که درین عالم بر تواند از صحافت خواطرا بنیا علیهم السلام عکس آن قلوب  
 اولیایم افتد پس دل با در دام مهرین خیال که عکس صور علمیه حق اند گرفتار اند و زمانی ازین دام گام  
 نخواهند بخلاف خیالات اهل جهان که هر دم موجب پریشانی باشد جمعبت خاطر پس خیال اهل دنیا  
 مثل خیال حلام و احتلام است که بجز نمود لذت آنگزید آخر کار پریشانی افزاست قوله عاشقی گریزی  
 که زبان سرست و حاقبت ما با بان سر بر است به شازمین منبوسند که مراد ازین سر عشق مجاز است  
 و از آن سر عشق حقیقی است حضرت مرشد شی و مولائی میفرمودند که این معنی تفسیر القول بالا یعنی قابل است  
 زیرا که مولوی معنوی قدس سره آورده در قصه زر که میفرمایند به عشقهایی کنی رنگی بود و عشق نبود ما

تنگی بود به کاشکی آن تنگ بودی بکفری تا زلفی بروی آن بدو اوری به پس ریخا عشق مجازی اره بر  
 حقیقت چگونه گفته آید کتب ز منی بیست مذکور ارشاد کردند که مراد ازین سر و زبان سر هر دو عشق حقیقی است  
 لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی طبیعی که در آن کسب بده را داخل نیست دوم کسبی است که در آن  
 و کوشش بده را داخل است خلاصه کلام اینست که هر دو طریق عشق حقیقی مارا بطرف خدا بر سر است بطرف  
 اینجونی احدی از شرح زرقه خاص فکر خراب فرشته می است علیا رحمة و الغفران و همچنین معنی تنگی کاشکی  
 آن تنگ بودی بیکسری به تا زلفی بروی آن بدو اوری به از هیچ یک شرح در دست نمی شود مگر از قول  
 مولانا قدس سره تفصیل این اجمال پنهان است که ذکر کشتن زرگز است با استعمال شربت او و بیملک  
 از تجویز حکیم غیبی که ولی کامل است و نسبت الماک بطرف بادشاه است که او هم ولی بود در این مقام مذمت  
 عشق مجازی که کثیر تر از بزرگ نوجوان داشت میفرمایند عشقهای کثیری یکی بود و عشق نبود و عاقبت  
 تنگی بود و باز میفرمایند که کاشکی تنگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاهر میشود به تا زلفی بروی  
 آن بدو اوری به در تعیین مرجع بروی اختلاف است میان شرح بعضی آنها ضمیر وی بطرف زرگز  
 میگردد اندر برین تقدیر معنی چنین میشود که از طرف بادشاه بد حکومت یعنی ظلم که بر بزرگ گشتن و ازین  
 نسبت بدو اوری مولوی معنوی در بابیات آینه تبری میکند و بادشاه را عادل میگوید و مظهر ظلم  
 رفیع میگوید و اندر بعضی کسان ضمیر وی بطرف کثیر راجع کرده اند اینم غلط است زیرا که بر کثیر هیچگونه  
 بدو اوری نشده است حضرت مرشدی و استاد قدس سره ضمیر وی بطرف عشق راجع ساخته  
 از بدو اوری اطلاق لفظ عشق که موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفته اند در خصوص  
 بادشاه از نسبت بدو اوری محفوظ فاند و آنچه بر زرگز گشت زبونی آن کلام می نماید زیرا که مولوی قدس سره  
 در حق این معنایه میفرمایند آن محل سرخست نونوشش مخوان به دست عقلت او تو بخونش مخوان  
 در معنی این شعر هم حضرت مولانا مشق داند بر همه شارحین و علما فاحظه فایده عجیب به معنی مذکور مطابق  
 فرشته مولوی راست کردید زیرا که در بابیات آینه میفرمایند که شاهان خون از پی شهوت ننگ  
 تور ناگن بدگمانی و بنبره تو گمان بروی که کرد و آلودگی و در صفا عشق کی بلند آلودگی به بعضی بادشاه  
 مرد و مراض بود که ورت و میل اغراض نفسانی در و کجایا قی با ننگ از همه عیوب و شهوت پاک است  
 از آنجمله معنی ایست است که در وقت اول مقام مکرر گشتن با شمشیر و بر سر جان او در ضمن این باب

معجزه شوق فخر مذکور اند **۵** تازه کن ایمان نه از گفت زبان ؛ اسی هوار تازه کردی در زمان به تا سوا  
 تازه سنت ایمان تازه نیست ؛ کین هوار فضل آن دروازه نیست ؛ بر سوا تاویل قرآن میکنی ؛ پست  
 شد از تو معنی سنی ؛ فکر تو تاویل کرده ذکر ایمان و بگردان فکر را ؛ شایع عبد اللطیف نوشته  
 که این بیت مستنبط است از مضمون آفرین من اتحاد الهیه سواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره  
 در شرح خود نوشته که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تاویل نباید کرد حضرت مرشدی و  
 مولائی قدس سره الغریز فرمودند که اینهمه حضرات **۶** مصرع چون ندیدند حقیقت ره افشا ز زنده ؛ مولوی علی  
 الغزیز برای تجوید ایمان بقصد یقین چنان هدایت مبفرمایند و پرتاویل کن کردن قرآن ملامت مینمایند و ایمان  
 و افضل الذکر بخلاص الا الله چیزی دیگر نیست ؛ تاویل علما در کلیطیه که پست و کژ شد ازان معنی سنی  
 ظاهر و بار است پس آنگاه نوشته بطرف احتمالات دیگر گردیدن از ایمان بعید است و بیان تاویل  
 علما در کلیطیه بشرح و بسط تمام در لمعه اول نور راج گذشته است که بجای غیر الله در خبر لای قوی  
 موجود پیدا کردند و ازان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب و دیگر تاویلات نمودند که ازان عمیت  
 شرک و غیرت را توحید و ایمان انکاشند و همین است مراد از پست و کژ شدن معنی سنی اگر تفصیل  
 این اجمال در کار باشد در لمعه مذکور باید دید از جمله معنی **۷** هر چه گیر علتی عالت شود ؛ کفر گیر  
 کامل ملت شود ؛ آین بیت در ذوق اول در تفسیر قول حضرت فرید الدین عطار قدس سره **۸** الغزیز  
 صاحب دل باندا و آن زبان ؛ اگر خورد او ز به قاتل را عیان ؛ واقع است مولانا شیخ عبد العلی محمد  
 علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشتند هر چه که در صاحب علت که در قلب وی علت و حزن  
 است که مانع شود از ادراک حقائق کماهی آنچه علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی شود چنانکه  
 تاویل قرآن در حق ما و لکن علت شد و جهل از حق پیدا گردید و همچنین عامه عمل حواجی درستی  
 نیست و اخلاص که از صاحب علت حصار میشود و آن عمل علت میشود و حق این **۹** کل و اگر کامل  
 کفر سبب گیرد آن کفر ملت و شرعیت میگردد و چنانکه در کتب احادیث منقول است که عمار بن یاسر **۱۰**  
 عهده از راه کفار کلمه کفر گفت هر گاه عهده الاستفسار رسول **۱۱** صلی الله علیه سلم گفت یا فخر دل خود را  
 مستحکم با ایمان آنحضرت اجازت دادند آن عاودا و افند یعنی اگر بار دیگر کفار اگر آه کشند تو محمودی میگفتند  
 کلمه کفر از زبان پس بی بین که عمار برای بقای جان کلمه کفر در زبانه بود و در شرعیت ملت گردید که کفر



با کراهت فرزند اردو را بجان فقط حضرت مرشدی و مولانا محمد تقی بن بیت فرمودند که مراد از کامل سوال  
صلى الله عليه وسلم و مراد از کفر ضم کردن محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله است که نزد صوفیه کلام شرک محلی  
یعنی حکم کایه الاینها ذات احمد عین احد بود و اقرار عیدیت و رسالت توهم غیریت و شرک نفسی است  
آز این روایاتی کلمه گره ایند صعبین ایمان و شریعت گردید و توفیقی حضرت مولانا قدس سره العزیزیم منفرد اند  
که احدی ز سائقین و لاحقین با سطر زفته باشد فقط آنرا جمله معنی آیات قوله آن دم که آتش  
کردم نهان ؛ با تو گویم ای تو اسرار جهان ؛ آلی آخره است این بیت با سله آیات دیگر در فقر اول  
مقام حکایت تاجر و سخام طوطی با نظر طبلان واقع است باید داشت که شارحین در سطر آیات  
کرده اند و در وقیح بر یکدیگر نوشته اند خلاصه آن زشتی تقریر حضرت مرشدی و اسناری خوش خلقی نکاشت  
تا لطف آن مکشوف گردد و شیخ ولی محمد گفته معنی است آن دم که از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل پنهان  
داشتیم با تو گویم بعد فناسی تو یعنی یا بنیای سابقین هم گفته ام پس حقیقت با ایشان نگفته ام که بعد فنا  
ایشان مانده بود و گویم یا با خود گفته ام تقریر دیگر آن که دیگر اینها بجهتی که اینها بودند نگفته ام یعنی بوجای خیار  
نگفته ام با ایشان زیرا که اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکه عقل و فکر در آن قاصر است و این  
شارح تصریح کرده که مراد از آن دم تجلی ذاتی است که بی فنا تصور نیست برین هر دو تقریر اعتراض وارد  
میشود و بچند وجوه اول اینکه نزع شیخ موصوف مشکل این کلام حق سبحانه است و مخاطب سامع آن  
مولانا معنوی است از دو حال خالی نیست که مولوی حدیث خطاب با هستی خود بودند با فانی فی الله  
بر شوق اول ستر از مولانا ضرور افتاد چنانکه از اینبای پیشین و بر شوق دوم حجاب زشود فانی  
بر داشته میشود و حکم ماکان نیشد ان یکله الله لا وحیا او من وراء حجاب کلام حجاب تصور نیست  
اعتراض دوم اینکه اگر مراد باشد که یا بنیای سابقین هم اول گفته بودیم بعد فنا با ایشان گفتیم از جمله  
با تو گفته ام صورت شد و جامی افتخار نمائند که دیگر رسول و خاتم النبیین برابر شدند اعتراض سوم  
اینکه اگر گفته شود که یا بنیای سابقین من حیث النبوة گفته نشد مگر من حیث الولا یه گفته شد و در هم  
مساوات برین لاینها و خاتم النبیین لازم می آید اعتراض چهارم اینکه تجلی ذاتی در وقت فنا تصور  
کما صرح به شیخ الاکبر قدس سره العزیزیم بود خلاصه تجربه و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولانا که  
قدس سره العزیز فرمودند که الله تعالی بر لسان مولوی معنوی از خطاب سابق انتقال کرده

دوم هم که بنیای ایشان است

خطاب بر روح محمدی صلی الله علیه و سلم میفرماید که گفت حرف صوت را بر هم زخم تا که بی این  
 هر سه بانو هم زخم به اشارت است باینکه همه فاو حی الی عبده ما وحی پس وحی کرد سوسلی بنده خود آنچه  
 وحی کرد اشارت بآن مضمون کرده میفرماید که آن سر که با دم و خلیس و عسبی جریس تلفظ بانو گویم  
 محضای تو اسرار جهان و چون تو هم به این معنی بود که بطبقیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم به است هم  
 مشکشف گردد دفع این تو هم ساخت بقوله با ما هم گفت یعنی ما و امیکه مانی و سستی با باقی مانده گفت  
 بعد فنا گفت پس گویا اصلا نگفت نه در بقا نه بعد فنا زیرا که بعد خاندن فانی کلام حق با خود است  
 نه با فانی و این قسم استقالات خطابی در مشنوی معنوی بسیار واقع است فاحظه فانه من موکلا  
 فقط بعد بیات مذکوره میفرماید که آن وحی کردی سبحانم زد و حق زنجیرت نیری ما هم زد  
 ما چه باشد و لغت اثبات و لغتی به من نه اثباتم من بی ذات لغتی تکشتر حسین برخلاف سابق سبکات  
 کلام مولوی معنوی در صراح مذکور با فارسی صیغه ملکلم سبع الغیر فهمیده حاصل معنی بدینطور بر آورده اند که  
 سبحانم زد و نه بدون ما که است محمدی صلی الله علیه و سلم ایم که مظهر ولایت محمدی است حق اطهار  
 آن نکره و برکتش با ما معنی نوشتند که بلا وساطت آن سرور صلی الله علیه و سلم اطهار نکره حضرت سرمد  
 میفرمودند که بر غلطی هر دو معنی بیت ثانی صاف دلالت میکند با پیشانی که این ما عربی است نه فارسی فقط  
 قول که هر که محراب نمازش گشته حسین سووی ایمان نقشش میدان توشین : این بیت در ذوق اول  
 در تفسیر قول حکیم سناسی قدس سره واقع است و آن اینست که هر چه از راه دامانی چه کفران  
 حرف چه ایمان به هر چه از دوست دورافتی چه زشت آن نقش چه زیبا به بعضی کسان معنی این بیت  
 چنین فهمیدند که هر گاه صوفی تجربه مشاهده رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن و عبادت کردن  
 عیب است و تبعه او حامی تو جید بدست آویز این قول نماز و روزه ترک میکنند حضرت مرشدی  
 و مولائی قدس سره الغیر فرمودند که این طرایی و نافع می آن کسان است بلکه مراد مولوی  
 معنوی اینست که هر گاه صوفی از ایمان تقلیدی بالغیب ترفی کرده نوبت با ایمان تحقیقی و  
 رساند و آنگاه نمازش بجنور و مشاهده معبود می باید که مرتبه احسان همی است گو یا که می بیند  
 معبود را و اگر این مرتبه نداشته باشد بدانند که او می بیند معبود را و بعد ایمان بالشکوه رفتن  
 صوفی بطرف ایمان عیب است مراد از آن اینست که پیش از ایمان تحقیقی که ایمان بالغیب است

سیدالنت که معبود و خایب است و بعد مشاهده صفت ذات خود خواهد دانست که ظاهراً او باطن خود را تا رسیدن  
 اکتفا کردن او بر غیب البتة غیب است در تصور بعد حصول ایمان تحقیقی لذت و ذوق در نماز و نمازخانه  
 خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشتند آنکه اجتناب عبادت باطنی نماید زیرا که زیاده از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم مشاهده ذات کسی را نصیب نشده باشند و نخواهند شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیر ما بعد توره یعنی  
 فی العلو له که یعنی تملی چشم منجرت از آن است معنی مذکور هر اتم بر صبح دار و بر آنچه مولانا می عبدالحی قدس سره  
 نوشته اند که عارفان دور و راه اندکی آنکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر کثوف خود و عمل بر تقلید رسول  
 صلی الله علیه و سلم میکنند و البته از تیره رسول متبوع مکشوف نشده و ایمان ناقص العمل اند که گروه دوم عارفان  
 اند که با وصف ایمان کشفی عمل میکنند تقلید رسول متبوع و ایشان را مکشوف شده است که تقلید رسول  
 صلی الله علیه و سلم کمال اعظم است پس قول مولوی محتوی ناظر بطرف گروه اول است فقط قوله کفر  
 نسبت بنماز حکمت است؛ اگر با نسبت کنی کفر آفت است؛ آرشا و شد که در مقام ذات و اطلاق  
 تکفر است و نه اسلام ملک معنی هر دو که انکار و انقیاد باشد در ذات موجود بود همان معنی در مرتب بعضین  
 و تقیید و مذموم و محمود و در علت آفرینش هر دو خلقت است که کفر محلی سلام و اسلام محلی معنی کفر  
 است که حکم معرفت الاشیاء با خدا و نامعرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که جمیع اخصا است  
 هر دو ضد موجب کمال است فقط قوله خوب که بی رنگی اسیر رنگ شد؛ موسی با موسی در جناب شد؛  
 حویرا به بی رنگی رسی کالج اشقی؛ موسی و فرعون و ازنداشتی؛ شاعرین در معنی این اشعار طوالتی کرده اند  
 تقریر مرشدی و مولائی قدس سره نقل و دل است و آن اینکه مراد از بی رنگی مرتبه اطلاق است که تعین را  
 در آن راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاهر سما و صفات و تعیینات است و مراد از اسیر  
 بی رنگی در رنگ انعکاس نشسته نامی منکثره موجودات از نور آفتاب وحدت است یعنی چنانکه آفر  
 انعکاس آفتاب واحد در آینه نهاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آینه قوه و همه وجود واحد حق  
 که در ما موجود بخیال می آید و مراد از جنگ موسی با موسی اشخ شریعت پیغمبر است مرتب بر دیگر ما و مراد از  
 رسیدن مقام بی رنگی رجوع نهایت بسوی هاست و مراد از موسی و فرعون محنت و سطل است که در مرتبه  
 اطلاق هر دو معنی یکجا بود و بهیچگونه نزاع و جنگ نبود همان بی رنگ در رنگ آمده مبتلا می جنگ کرده  
 چنانکه آب در اصل بر وزن صلح داشت و بعد گرفتاری تعین با هم اختلاف مزاج پیدا شد از سید نفیسی

کلام روشن گردید فقط قوله چون فکرم درست گذاری بود ؛ لاجرم منصور برداری بود و حضرت مرشد  
 و استاد فرمودند که خدا صیغه مبالغه است از خدا مولوی معنوی قدس سره العزیز علمای زمان منصور  
 علیه الرحمه را که فتویٰ بقبولش داده بودند خدا میفرماید چرا که درین فتویٰ از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه مسئله  
 شرعی نیست که اگر کسی اطلاق اسمی مخصوصه ذات جنسی بجهان برنماید کند آنکس واجب القتل می شود  
 و اسمی ذاتی بپدر الله و رحمان نیست و بگرنه اسمی صفاتی اندک اطلاق آن بر خدا و غیر خدا بدو جایز است  
 ، بجزرجم و کریم و سمیع و بصیر و کلیم و غیره و لفظ حق نیز از اسمی مخصوصه نیست و تصور بجز انما ای گفته بود  
 و حق مقابل باطل است پس شرعاً در انما ای قتل واجب نمیشود پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی بود  
 لذا خدا را گفتند فقط قوله بر تو حق است آن معشوق نیست ؛ خالق است آن گویا مخلوق نیست ؛  
 این شعر در دفتر اول در میان حدیث غلبه زن بر مرد خالق واقع است آتش شد که عارف در جمیع مظاهر  
 حال حق می بیند و در آنگه زن صفات جمالی حق زیاده نرود واضح تر مشاهده میکند و جذب معشوق را  
 از طرف حق میداند از طرف زن که مخلوق است و این جذب خالق و موجود است و معنی رقت و لغت  
 را در دل عارف و خالقیت صفت قدیم است نه حادث پس گویا مخلوق نیست و نیز ظهور صفت ایجاد  
 و خلق چنانکه در نظر زنان تابان است که مردان نیست ؛ بگویم چه بر تو حق فرمودند و منشا غلبه زنان  
 بر مردان عقلی با وجود آنکه بر خلاف الرجال قوامون علی النساء است در بیات سابق بیان فرموده اند  
**۵** آب غالب شد آتش از نیب ؛ زانش او جوشد که باشد در حبیب ؛ خلاصه اششایک زین حکم  
 آتش و مرد حکم آب دارد اگر حجاب در میان نباشد آب بر آتش غالب میشود و اگر دیکت غیره در میان  
 باشد آتش آب را میسوزد پس مهر و رقت قلبی عاقلان نمیزد حجاب است لهذا آتش زن بر آتش  
 غالب میشود بخلاف جا بلان تحت دل که مهر و رقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه  
 در حدیث آن حسن بغلیس العاقل و بغلیس الجاهل از معنی تناقضی که بقا ظاهر در میان ایجاد است  
 و آب مذکور بود رفع گردید فقط قوله این نباشد و بود ای مرزغ خاک ؛ بجز فکرم بر زعفرانی چو پاکش  
 این شعر در کتاب طاعن شیخ نثراب خواری بدقت دوم واقع است و مشهور است باینکه نثراب  
 شیخ کامل را ضرر نداده چون نثراب نمر گناه گبیره است و کامل از گبیره نمر غول است با شمشیر خوردن  
 شهاب چگونگی روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا در سخن من و برودند

اول اینکه شرب نجر از شیخ بوقوع نیامده باشد و نسبت طاعت با و نسبت باشد دوم اینکه اگر راست باشد  
شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بموجب حدیث  
صحیح که در حق اهل بدر وارد است ان الله قد اطعم علی قلوب اهل بدر فقال اهلوا ما شئتم لقد نعمت  
یعنی تحقیق خدا استغالی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود بکنند هر آنچه بخواهند بر آید مصفا کریم شمارا  
حاصل آنست که مصیبت نیز در حق شد ای بدر مباح گردید و بعضی او لبیا که بر قدم اهل بدر انداز آنها سرچو اخذ  
نخواهد بود هر چه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در آیات آینده سفر نمایند کفر و ایمان نیست آنچه گمان  
که اوست و زانکه او مغر است و این دوزخ و پوست و فاحفظ فانه عجیب و قدر دو هم قوله بلیلی زیجا نیست  
و باز گشت به بهر صید انیمانی باز گشت به از اینجا آغاز دوزخ دوم است و هر ربط کلام با ذکر اول است که در حقا  
و قدر اول فرمود بودند ای درینا لغیر و خورده شد به جوشش فکرت ازان انفسه شده و در آخر خاشه  
فرمودند که سخت خالک لوده می آید یعنی آب تیره شد سرچو بنکن ؛ تا خدایش باز صاف و خوش کند  
آنکه تیره کرد و هم صافش کند ؛ اکنون در آغاز دوزخ دوم سفر نمایند بلیلی زیجا رفت و باز گشت یعنی بلیلی فکر که بسبب  
خوردن دو لغه بعالم غیب راجع شده بود و بعد دو سال که تاریخ آغاز این فقر است آن بلیلی باز شکاری  
گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فاعاشق بود و بلبل عاشق گل است لهذا او را بلبل قرار داد  
قوله این دمان بر بند تا یعنی عیان ؛ چشم بند آن جهان حلق و دمان ؛ حضرت مرشدی و مولای علی که  
میفرمودند که دوزخ دوم بلک تمام ششوی شرح و بیان و دلیل و برهان مصنون همین شراحت کرمانی  
از تن و اسالی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم ماده صفات ذمیه از حصن هوا و غضب و  
شهو و کبر و نخوت بلک سرمایه کفر و شرک همی است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت که هم  
در ویش گرسنه نشینده باشی بلک از فرعون و شداد و فرود و غیره شکم سیران شده است فقط قوله  
دمان تو خود دمان دوزخی ؛ وی همان تو بر شمال بریضی ؛ نور باقی سپاهی و نیامی ون ؛ شیر صافی  
پهلوی جوهای خون ؛ ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم یقول بجم عمل استلک  
تقول بل من نیز جمیع کارها نگرفت چنانکه برای دوزخ آید شدی تو خواگفت دوزخ نیز که هر سه بیارین حال ایمان است که گشت  
روز بر گشته خواهد گفت نیز و دیگر سرمایه کفر و شرک است یعنی عالم دنیا و میران عالم  
مثال عالم آخرت نیز چنانکه است هر چه در دنیا خواهی کار در آخرت خرم آن خواهی برداشت لهذا دنیا

مزرعه الاخره وارد است با دنیا برنخ است میان حبت و تار یعنی اگر دنیا اعمال صماکه و مشرعه خواهد کرد  
 آن اعمال در حق دمی شراب بطور و جوهای لبین و شمد شل جوهای حبت خواهد شد پس بنا حبت کرد بدو  
 اگر در دنیا عمل حاکم و غیر مشرعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب جسم و غیره عذاب جنیم خواهد شد  
 در حق المؤمنان و در حق بود چون دنیا صلا حبت بر وجه داشت پس برنخ شد میان حبت و تار و معنی بیت ثانی  
 اینست که اگر چه دنیا ناچیز و غیر باقی و در مرتبه دون است لیکن چون نور صافی یعنی حبت یا ذات حق است  
 او است تقوی و احتیاط و واجب چنانکه شیره صافی در سلهای جوهای خون در سینه میباشد و از حکمت حق  
 در اینجه میشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است ان لکم فی الاغنام کثیره تسکیم حافی بطونها من بین  
 فرش و دوم لبنا خالصا سائغا للشارب من ترجمه بدستیکه در شمار است در وجه چهار پایه با عبرت و بصیرت که  
 از ان بدانند حکمتهای خدا را که در میان سرگین و خون شیر خالص و خوشگوار برای شیر خواران پیدا کرد و  
 همچنین نیست چون در و کامی زنی بی احتیاط با شیر تو خون میشود از احتیاط و حفظ قوله گاه خورشید  
 گسی در باشوی به گاه کوه قاف و که غفا شوی به توند این باشی نه آن در ذات خویش به اسی خزون  
 از و همها و از میش بیش به از تو ای بی نقش با چندین صوره هم مشبه هم موجود خیره سره آرشاد شده که مولا  
 معنوی قدس سره حتمتعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف و که غفا میگویند و  
 باز در هوش آمده گریز نموده اعتدال میفرماید که توند این باشی نه آن در ذات خویش به که در ذات  
 تو هر یک حیران و خیره سلس است پس تنها زیرا که بطور تو در نشان تشبیه است با شیره مشبه خیره سلس است  
 مذموم که اگر مشبه هم جسم و جسمانی است محسوس و سهر چنانی شود و انصاف او پس کندشی و لم یلد و لم یولد  
 و لم یکن له کفو احد و لاندرا که لا بصار بهر حسی و موجد یعنی معتقد تهر به بطور سنگین بکرت محمود و غیره است  
 که اگر او تیره حبت است برقی نما تو لو نفم وجه الله و الله معکم انما کنتم و انه کل شی محبط و بد الله فوق  
 ایدیم و بل بدها مسوطان بنفین کیفیت نشاء چه معنی دارد فقط قوله اما تصور یا مصور گفتند به باطل  
 بی صورت رشتند و نامصور یا مصور پیش دست و گویم مفر است بیرون شد ز پوست و چون  
 در کلام سابق ذکرده فرقه کرده بودند یکی معتقد تهر به و دوم معتقد تشبیه اکنون مناد و قباح است و طلبان  
 بر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاصان ز صورت نیست زیرا که مشبه اگر چه میگوید که حق مثل  
 این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت همچو موجودات تا هم قابل حسیست شدند و

و مستفادان تشریح بجز تیر فاضل آنکه موجود و مجرد است متفاوته و مباحث حکمات عالم پس بر قول ایشان نیز  
 از صورت مجرده ربانی نشد خوشبختی جمال صوفی سر پانته مورا از پوست صورت که حضرت می کند خدا را در تشبیه  
 و بند در تشریح بلک میگوید که بطور او در هر دو نشان است در همین تشبیه تیره است و در همین تیره پیش خدا و را  
 میرسد صورت و اندوخته نام صورتی که چون تحلیل آن در خیال با من به صورتش است معنی او است شکل  
 بیان برین فرشته است یعنی از تصور شد و در مجله هر دو صورت خیال پیدا میشود و که بچگاه از نظر او غائب  
 میشود و این صورت خیالی بظاهر هر چه است و منم است لیکن باعتبار اثر و معنی است شکل است که سبب  
 این برین نفس میسر یعنی تبدیل صفات نفس چنانکه از برین شیخ میشود از چهره دیگر میشود و چنانچه میفرماید  
 هیچ نکشد نفس از نظر بر به واسطه آن نفس کش را سخت گیرد حضرت مولانا میفرماید که نزد اکثر صوفی  
 که اتم طریق تحصیل فنا همین است که اول طالب را در زرش برین شیخ میکنند بعد فنا فی الشیخی بدایت  
 مینامند که ای صورت شیخ را برین رسول صلی الله علیه و سلم تصور کن و بعد فنا فی الرسول تعلیم میکنند که آنرا  
 که رسول میدانی همین خداست بعد کثرت این مشغول بترتبه سوم فنا فی الله میشود و اما این طریق کسانی است  
 که استعداد و ناقص میدانند و برای او کبیا که استعداد کامل میدانند مسافت فنا فی الشیخی و فنا فی الرسول  
 قطع کرده ابتدا او تعلیم میکنند که من نیم اوست یعنی اگر خود نیست بلک مذکور است بعد کثرت این مشغول  
 سالک از دل خود نمونه ای از آن الله خواهد شنید اگر کسی گوید که جسم و جسمانیت و مجرد عدم قدرت او از هر چه  
 انداز نظر سالک مرفوع میگردد پس معنی فنا فی الله چگونه تصور شود که به سبب آن شکر را و اصل آن که گفته  
 چو اینها معرفت که از منتفات است مگر معرفت ذات باعتبار صفات همین است که عالم را مظهر  
 صفات حق دانند و ظهور کننده در آن حق را شمارد و هستی خود را و هستی همه اشیا که پیش عرفان پیدا کنند  
 اکنون بجز ندانند صرف حقیقت واحد و در نظر مانند بعد غلبه این نسبت ماسوا از هر بصیرت سالک خارج آید  
 و خواهد دانست که هیچ چیز پیدا نشده است خدای واحد چنانکه در این بود الا آن مکان است همین منته  
 تجلی ذات و موصول الی اللغات است و در نماز که حضور و احسان شرط است عبارت از تصور همین نسبت  
 که عابد بداند که من چشم ظاهر خود داخل خود را عبادت میکند فقط قوه آینه جان نسبت الاروسی بار  
 روی آن پاری که باشد زبان و یار و میفرمودند که هرگز بار آن دبار انسان کامل است لیکن آینه غیر حق  
 آینه کلی روی مختصالی است چنانچه در بیت ثانی سفید میبندد کفر اسی دل آینه کلی بجز رو بدید کار بر شایسته

قوله آفتابش چون برآمد زان فلک و با شب تن گفت بین ما دو حکم و وصل پیدا گشت از صبر ملاه  
 زان حلاوت شد عبارت باقلا و شرح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت و شدی قدس سره ازین  
 فرمودند که این بیان انصاف انفصال روح محمدی است صلی الله علیه و سلم با جسم مقدس بیان انصاف  
 اینکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم از فلک حدیث برآمد با شب تن گفت هوشیار باش  
 نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه و سلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلکه وصل پیدا گشت  
 از صبر بلکه دوری مجبوری است یاد ربلاهی اختلاف روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و  
 خلقت و محبت که حصول آن موقوف بر اختلاف روح با تن بود حاصل گردید و از آن حلاوت وصل  
 عبارت باقلا یعنی حکایت کرد و اما بیان انفضال اینکه چون آفتاب روح محمدی از صغیر سبزی  
 تن با وج فلک حقیقت خود رجوع نمود با شب تن خود گفت که ترک کرده است ترا پروردگار تو یعنی نقل مکان  
 را موت نه پذیری بلکه درین نقل مکانی حین وصل پیدا شد که ترانه با من حیات ابدی نصیب گشت  
 این همان وصل است که ما دو حکم ربک و باقله حکایت بود از آن فا حفظ فانه عجیب قوله که ضرورت  
 هست مزاری مباح و پس فناوی که ضرورت شد صلاح و این شعر در داستان صوفیان فروغ حسن  
 نمونی مسافر اجبت سماع وارد است اشمال شعر بر باحت مراد اشارت است بآیه کریمه و اما کلمه  
 تا کلاما و از اسم الله علیه قد فصل لکم ارام علیکم الاما اضطر تم الیه مترجمه چیست شمارا که نمی خورید از آن چیز  
 که ذکر کرده شد بران نام خدا و حال آنکه تفضیل کرده است الله تعالی آن چیز را که حرام کرده است  
 بر شما از میته و دم و لحم خیزر لکن اضطر شدید بسوی آنچه با چون در بیجا ضرورت شرعی نبود از راه طریقه  
 صوفیان غیر محتاط فرمودند پس فناوی که ضرورت شد صلاح و شاید بمعنی بیت ماسمن  
 صوفیان در ویش بودند و فقرا کین کفر بگیر پس رفع شد اعراض از کلام  
 مولوی معنوی که فرود تن سبید ساز از برای سماع مباح میگردد قوله گفت پیغمبر خدا ایمان نداده و بر کرا  
 صبری نباشد در بنا و آرسا و شد اینمضمون چند جا در حدیث وارد شده است الا من لا صبر له فلا  
 ایمان له و در حدیث آمده است که ایمان دو لطف دارد یکی صبر دوم شکر و از آیه کریمه فا ذکرونی اذکم  
 و اشکروالی ولا تکفرون هم ثابت است که ذکر و ایمان مجموعه صبر و شکر است قوله آنکه او بیدر باشد  
 زین است زانکه بیدردی انا سخن گفتن است و حضرت مولانا قدس سره در توجیه این کلام فرمود



بیدر در سرن بدن سبب گفته اند که بیدری شکر خفی است بجهت آنکه سیکه در عشق نماز و دعا و ایچو  
 مستقل می پندارد و این بیدری هر قدر که زائد خواهد بود شکر نفسی را جلی خواهد کرد و چنانچه فرعون نمود  
 و غیره تا برین بچون در عشق اصلا نداشتند مگر بچون کرده دعوی الوهیت نمودند پس نا اهی از زبان فرعون  
 ناز بود و از زبان مسطور نور چنانچه مولوی معنوی بعد شعر مذکور میفرماید **این اناس وقت گفتن نیست**  
**آن آنا در وقت گفتن بجهت است** بدان آنا نهو را بجهت بده **این اناس فرعون را لعنت بده** و قوله  
 پس ببرد و ولی قائم است **بنا قباست** آنا مایش و ائم است و پس امام حی و قائم آن ولی است بخواه  
 از نسل عمر خواهد از علی است **بجهت** به آنا فرمودند که درین قول روز عم رو افضل است که میگویند امام  
 سیزده مان از اولاد علی بن ابی طالب و علی السلام میباشد پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانه خود است  
 که هیچیک از زمان خلی از نبی باشد و دیگر حکام ظاهر و باطن ناست خلیفه از طرف او میباشد و تفصیل  
 مراتب و لایست را عاقله کلمات قبلاست لافوار فرمودند که از کتب مذکور در اینجا نقل کرده می آید  
 شرح کلی شارح مخصوص احکام مراتب و لایست چهار گانه بدین تفصیل نقل می کند  
 بدانکه ولی و عارف کسی است که بذات و صفات حق سبحانه تعالی بقدر طاقت  
 بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت صورتی و معنوی  
 ملازم بود و از مباهسی ظاهر و باطن محترز و اقسام ولی که آنرا عارف نیز نامند سه قسم اند اول ذوالعین  
 دوم ذوالعقل سوم ذوالعین و ذوالعقل هر دو ذوالعین عبارت از کسی است که شود و حق بر وی سب  
 باشد حق را ظاهر بنید و خلق را باطن انیال موجودی است که خلق در نظر او بمنزله آینه بود و حق را سبب  
 ظهور حق در خلق همچو ظهور صورت در آینه و اخفای خلق در حق همچو اخفای آینه در صورت ذوالعقل  
 عبارت از کسی است که شود و خلق بر وی غالب بود و خلق را ظاهر بنید و حق را باطن پس حق در نظر او  
 بمنزله آینه بود و خلق را و خلق بمنزله صورت منطبقه باشد و آینه لاجرم حق باطن بود و کما هو شان المرآة  
 و خلق ظاهر کما هو شان الصور المرسته فی المرآة و ذوالعین و ذوالعقل قسم سوم عبارت از کسی است  
 که حق را و خلق مشاهده کند و خلق را در حق و بسند و بچکلام محب نگردد و از شیوه دیگری بلیک وجود واحد را  
 بعد از او چیزی خلق بنید و بوجهی حق نمود کثرت مانع نیاید شود و وحدت را و شود و وحدت مزاجم نشود  
 اگر من با اتفاق علمای ظاهر و باطن ظهور کرامات و خوارق عادات شرط و لایست نیست بلیک قدرتها

هم شرط است و نه محضت شرط است اما ولی محفوظ است چنانکه بنی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم  
 سه مرتبه دارد اول ولایت دوم نبوت سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول  
 ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند گنجد اهل مکاشفات ولایت شعرا متفویض  
 که جمیع انبیا و رسول نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه و سلم چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم من الما  
 و الطین یعنی از نبت خود آگاه بودند پس تصغالی او را خبر داد در حالتیکه او روح بود قبل ایجاد اجسام  
 انسانی و انبیا در عالم نواب او انداز آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملوک و پادشاهان  
 روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند در میرسد بیان شرا کعب که از انبیا حصار و ظاهر شد  
 در زمانیکه رسول بودند اما در عالم حسن موجود نبود که هر یکی بآنگس منسوب میشود و حقیقت آن شرح محمد  
 بود صلی الله علیه و سلم گنجد فرمود علم الاولین و الاخرین چون او لیا و ارث انبیا اند پس هر که وارث  
 آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسی است علیه السلام او را عیسی گویند  
 و علی القیاس ابراهیمی و اسحاقی و یعقوبی و سایر انبیا علیهم السلام اینست که در اصطلاح ایر طالع سبک  
 که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تجلیات و مقامات  
 حالات که آن پیغمبر بود این ولی را بواسطه او آن پیغمبر حاصل است اما از شکوه محمد صلی الله علیه و سلم  
 است پس آن ولی شلا محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسی بود چون ابن مفرشد  
 بدانکه ولایت محمدی دو نوع است اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم بحسب معنی چهار نوع است  
 میرسد و بحسب صورت چنانچه سلاطین را و این دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلاف است  
 نوع دوم مقرون بخلاف نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صوری و معنوی اما ولایت  
 محمدی که عبارت از ولایت سایر انبیا است آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است  
 و هر نوع ازین انواع چهار گانه خاتمی دارد و خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف  
 صوری و معنوی و مقرون بخلاف نباشد علی بن ابیطالب است که م الله وجهه زیرا که آخر خلفا  
 راشدین است قال علیه السلام اختلاف بعدی ناشون سنه و قدست بعلی پس ابن خاتم را خاتم بر  
 گویند خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صوری و معنوی و مقرون بخلاف نباشد  
 محمدی است علی بن ابی طالب که در آخر زمان ظهور نمود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد اما در خلق تحت او باشد و پس از وی هیچ ولی سلطان نشود پس این ولایت با و ختم گردد و او را خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در نتوحات ذکر کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ محی الدین عربی است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع میباشد بین تصرف صوری و معنوی بلکه تصرف معنوی داشته باشد فقط و مقرون بخلافت نبود و خاتم از نوع چهارم از ولایت محمدی عیسی این مرتبه است علی بن ابی طالب و علیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود و اصلاً معنی ولایت عامه بدو ختم شود و او را خاتم اکبر گویند بعد از آن این دور تمام شود قیامت قائم گردد یعنی صور سوم بر بخرد و البته هو الرجع الی البدایه استکارا کرد و لکن قال الله تعالی کل شیءنا لک الا وجهه و له الحکم و الیه ترجعون قوله ای بسا کس را که صورت راه زود قصد صورت کرد و بر الله زود آسین بیت بدقروم درد استان گرفتار شدن باز میان چندان واقع است شیخ عبداللطیف مینو سید آبی بسا کس را که صورت راه زود چنانکه عابدان اصنام را و بسا کس را صورت بخدار رسانید چنانکه مومنان را که اقرا بطاهر شریعت کرده بخدار رسیدند آنخی مناسب مقام نیست و خلاف مدلول کلام است حضرت مرشدی و اسنادی ارشاد کرده اند که منی کن پیغمبر حق نماند شد و جد اول که مناسب مقام باشد آنیکه بر کس که بر تقاربت چند صورت نبی با ولی نظر کرده و پند ایضای آن صورت اقتاد بر اندزد یعنی قصد اید بخدا کرد بحکم ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و من یجاد و الله و رسوله فان له نار جهنم ثم رجعه بر که ایزاد او خدا و رسول او را لعنت کنی خدا و دنیا و آخرة و هر که محاربه کرد با خدا و رسول او برای آن آتش و زنج است دوم آنیکه بسیار کسان نامم مشغول ذکر با سما و دعوات مانند از معنی آشناتند یعنی ساء الله را و سبده دنیا ساختند و از خدا محروم مانند سوم آنیکه بعضی کسان قصد صورت کردند و بر الله زدند یعنی بخدار رسیدند همچو آن کسان که ابتداء لعن حق مجازی مبتلا شدند و آخر کار عذاب الهی بطرف خود کشید و عشق مجازی که آنها مبدل لعن حق حقیقی گردید و این کمتر و نادر است فقط قوله یا تبریکه بر که در وانه زین و تو علی و ابرین و خیر کین و در زین چون صدف و فاروق همین و برین طریق دیگر از ابرگر کین و یا به گلین و وصل کن این غبار را و وصل کن بانار نور یار را و تا که نور او کشد نار ترا و وصل کن گلین کند خار ترا و آسین ایات در بر تو درم بد استان بر کن خارین از راه وارد است شمارمین در معنی این ایات طوطی کرده اند خلاصه مقصود و عطر منضمه که از تقریر حضرت مولانا مستفاد گردید اینست درین ایات هدایت نفس کنشی است

و کشتن نفس و کندی آن نوری بدار که بجزله خابین در راه طریقت است و نیز وسیله است یکی آنکه مجاهده و  
 عمل خود نفس را بکشد و نوری بدار کند و این وسیله نیز در شوق دارد یکی آنکه طریق ریاضت را اجتناب نمود  
 بملاحظه اشارات کتاب و سنت و غفلت خود برارد و بدان عمل کرده نفس خود را بکشد و اخلاق و سیمیه از آن  
 سار و تا انوار محمدیه بروی فائض گردد و بمشاهده حق رسد و سیر کامل گردد و بواسطت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و شوق دوم از سبیل اول آنکه طریق علم مجاهده که مقطع الصحت است و مقرر کرده ابنیاء و اولیای است آن  
 شیطان فخل نمیشود آن کرد و ما خود باشد آن نیز از کتاب و سنت تقلید آن کرده عمل بدان کند تا نفس  
 کشته نشود و قلب مصیقل گردد و انوار محمدیه بروی فائض شود و بواسطت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بمقصود رسد و سبیل دوم آنست که از مجاهده و عمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کامل سازد  
 و شیخ در تصرف کند و از تصرف شیخ نفس کشته نشود و دل مصیقل گردد تا انوار محمدیه بروی فائض شود  
 و توسط آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقصود برسد پس معلوم میشود درین چهار بیت هر دو سبیل  
 کشتن نفس بیان فرمودند در سبیل اول آنکه سبیل اول است آن با برهمنی و غیره یعنی در بیان شوق اول سبیل اول است دوم  
 در بیان شوق ثانی سبیل اول است یعنی سبیل اول است آنکه سبیل اول است آنکه سبیل اول است آنکه سبیل اول است آنکه  
 نفس زلفه شود در اخلاق و سیمیه حاصل آنکه تو نیز مجاهده و راه و از تیر گرفته بی تقلید احدی اجتناب  
 خود این دخیل را علی و از تاریخ بر کن تا قلب مصیقل قابل انوار گردد و بطریق آنحضرت بمقصود برسد و نیز  
 چون صدیق و فاروق همین طریق دیگر ریاضت را بر کزین یعنی مراقبه و ذکر و نسبت این طریق بملاحظه  
 و ثانی تعلیمی است یعنی اگر چه چنین نیز طریق مجاهده نفسی و قالیبی استند لیکن طریق قلبی مختارشان بود  
 و سبیل دوم آنست که وصل کن این خار نفس را به گلبن شیخ و وصل کن نار خود را بانور بار تا که نور او  
 نار تو و وصل او گلبن کند خار تو را و این سبیل دوم وصل الی المطلوب است بشرط صفا و تسلیم کامل بر  
 تصرف شیخ یعنی سناک مثل سبت بدست عثمان شود و هوا و هوا بسوس خود را بالکل بگذارد و اسیر طریق  
 نیز تعلیم آنحضرت است مراد از المؤمنین علی المرتضی علی نبینا و علیة السلام را چنانچه در دو قمر اول گذشت  
 بقوله **س** گفت پنجم علی را کاشی علی و شیر حقی پهلوانی پردلی و لیک بر تیری مکن هم آغزیده اند را  
 در سینه تحمل اسید فقط قوه اصل آب نطفه اسفید است و خوش و لیک عکس جان روحی و شوق  
 سید به رنگ حسن التوجیه را به تا با سفل سیر آن نیم راه این قطعه مذکور اول در دو استان زیدین حاشیه

رضی الله عنه واقع است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زید پرسید که کیفیت صحبت با زید قال صحبت من و من  
 مراد از رومی سفید و از حبش سیاه و سیاه و سفید کنایت است از شقی و سعید چنانکه خدا تعالی سید ما را بنام  
 شقی و سعید معنی ظاهری همین که آب لطفه بر یک آدمی از رومی و حبشی سفید میباید اما از عکس جان  
 و الدین مولود و لطفه حبشی سیاه و لطفه رومی سفید میگردد و در معنی این قطعه در بیان شرح اختلاف است  
 شرح محمدرضا گفته که در مصراع اول بیت اول اشارت است باول حدیث ما من مولود الا و اوله علی  
 فطره الاسلام و در مصراع ثانی بیت اول اشارت است بطرف ثم ابواه بود اند و بنصره اند و بچکانه  
 و شیخ ولی محمد شارح این معنی را غلط گفته زیرا که برین تقدیر لازم می آید که رومی نیز همچو حبش کنایه است از شقی  
 باشد و حال آنکه رومی کنایه از سعید است و جناب مولوی عبدالمصطفی محمد قدس سره در شرح خود مینویسد که  
 در حقیقت شیخ ولی محمد از معنی حدیث غافل است معنی حدیث نیز نیست که هر مولود را ابوین پیروی نصرت  
 و محوسی میباشد بلکه معنی اینست که هر مولود بر فطرت اسلام زائیده میشود و بعد از آن ابوین بعضی را  
 پیروی و نصرتی و محوسی میکنند و بعضی از فطرت اسلام باقی میدارند فقط بر این تقدیر نیز در آخر این  
 لاجل وارد میشود و اول آنکه الله تعالی میفرماید فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل علیها الله پس  
 ابوین را چه مقدور است که تبدیل فطره الله نمایند ازین معلوم شد که معنی اسلام که در حدیث واقع است  
 علمای خطو البرغمینده اند و دوم آنکه از بیت ثانی قطعه مذکور معلوم میشود که بزنگ سیاهی و سفیدی باختیار  
 جان رومی و حبشی است که سید بزنگ حسن التعمیر امین فرماید و در مصراع چهارم علت غائی آن نیز فرمود  
 تا با سفل سیر و آن نیم راه اینجاست که سبب اینست که برین اسفل السافلین هم باختیار ابوین باشد و اگر فاعل  
 سیر و خدا را گویند در هر دو بیت مذکور آن نیست این بود قباحت معنی دیگر علما اکنون معنی همین حضرت  
 مرشدی و مولائی بایستند که از وی آن همه شهادت رفع میگردد و آرشا شد که لفظ اسلام که در حدیث مذکور  
 و قسمت از آن است اسلام از نیست بلکه معنی لغوی اسلام اوست که عبارتست از فرمانبرداری انقیاد و تقوی و تعالی و اذ قال  
 له رب اسلم قال سلط الرب العالمین یعنی بر گناه گفت خدای او مرا بر اسمم را که فرمانبردار شو گفت منقاد شوم  
 از سبب العالمین و فطرت و خلق مراد از معنی است و مراد از حدیث ثم ابواه بود اند و بنصره اند و بچکانه  
 تبدیل فطرت و خلق نیست بلکه تعلیم و تلقین کردن عقاید خود است اکنون معنی حدیث و آیات مذکور  
 بایستند تا احتمال تعارض بین این حدیث و آیات باقی نماند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر مولود

پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعداد تسلیم و فرمانبرداری که هر چه او را بفرمانند از روی عقل آزادی نمود  
 و تسلیم میکنند آنرا چونکه در جبلت او چنین استعداد او بود لهذا از تعلیم و تلقین و الیه بن طریق دیگر نمیتواند  
 میکنند و بیودی و لغزانی و مجوسی میگردد اگر تا آخر عمر بر آن عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی <sup>نمود</sup>  
 از این تفسیر بر رفع شد متعارض که در میان حدیث و آیات بود اجمال بدانند که معنی قطعه معلومی است  
 قدس سره مطابق آیه کریمه است **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** و در آیه **اسفل سافلین** الایه  
 آتینا و **علما الصالحات** فلم اجزیمون **ترجمه** هر آنکه پدید آید در دم انسان را در بهترین صورت و خلقت  
 پس رود که جم او را با سفل در جرد و زنج مگر آنکسان که ایمان آورند و عمل صالح کردند برای آنها **خیر**  
 منقطع است خلاصه معنی **قطعه** نیست یعنی اصل نطفه انسان مطلقا سفید و خوشبو بود  
 که احسن التقویم عبارت از آنست لیک بزوی خلقت که بر جان رومی و حبش افتاد رنگ چسبید و سیاه  
 یعنی سعادت و شقاوت بر آن احسن التقویم انداخته دو قسم گردانید قسم شقی و سعید از آن خبر میدهد  
 مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا با سفل سعید آن نیم را و نیم تالی را برای جنب استنشک  
 بقوله **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** برای آن نیم و جنب لبر غیر ممنون **لفظ** و قسم سوم در تعیین **حکما**  
 چند آیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس میشود از تقریر مرشدی و استاد فی سوره  
 نجوی حل مقام میشود لهذا بعد نقل آیات تشریح آن میکنم **قوله** هر زمان شرعی است جزو جان را  
 بنکر اندر تنوع جان آیات را به عمر تو مانند همیان ز راست هر روز و شب مانند دنیا شمر است و شمشاد  
 میدهد از بیوقوفه تا که خالی گردد و این سوت و خلاصه آیات اینکه غفلت از یاد خدا و شغولی دنیا  
 عمر را بر باد میدهد حکم حدیث **ان الناس نيام** اذا ماتوا انبتوا بعد مرگ برین غفلت منتهی خواهد شد  
 لیکن آن تنبیه مفید نخواهد شد زیرا که سن کان فی بده اعمی فوفی الآخرة اعمی هر گاه در دنیا غافل  
 مذکور در آن جهان چه سود در بنصورت می باید که پیش از موت آمد و رفت دم را نگاهد که بجز با وجود  
 و می نیراید و نوزیر رود که شاید همین دم و اسپن باشد پس خود را هر وقت در حالت تنوع انکار و  
 در بیخالت تنوع ایمان خود را نگاه دارد با ذکر خدا اگر دم براید از دنیا با ایمان رفت و الایه ایمان و <sup>مغفرت</sup>  
 قول عارفانست **هر آنکه غافل از حق میگردد** تا ناست **بها ندم** کافراست اما ناست **هر دور** درین باب  
 و عید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم انفاک انبیائی فمن یخین غیر ذکر سی غفلت انبیائی خدا <sup>چند</sup>

خدیجه فرمود ای بنی آدم و همای تو اینبای من اند پس هر دم که خارج شود بغیر یاد من پس قتل کردی تو ای سبک  
 مرا ایضا یا بنی آدم القاسک معدود من یخرج بغیر ذکری فهو شیة ای بنی آدم و همای تو شمار کرده شده است  
 پس هر دم که خارج شود بغیر ذکری پس آن سبت است و در قرآن مجید میفرماید و اذکرک ربک فی تعسک  
 تضرعاً و خیفته و دون ابجر من القول بالعدو و الاصلی و لا یکن من العاقلین ثم حمده و یاد کن بس خود را  
 در نفس خود از روی زاری و آهسته و کمر از جهرا گرفتار صبح و شام و مباش از خافلین و معنی بیت ثانی آنکه  
 عمر تو مانند همیان ز راست حال همیان نیست که هر چه از آن صرف نمود همانقدر عوض در و دیگر انداخته شود  
 همیان گاهی خالی نخواهد شد و اگر بلا عوض صرف خواهد شد در چند روز همیان خالی خواهد شد و هر تمام خواهد  
 و مراد از عوض بر آدم با ذکر خداست بر نفسی که فرمود و مدحیات است و چون بر می آید منفرجات در پد آستان  
 فائده تنفس فریدی عمر بود و در سختی عوض عمر الهی آنهم میسر نخواهد شد و تذکره که در گور موجب روشنی  
 و راحت و غفلت موجب عذاب خواهد گردید و آیات مابعد علاج آن میفرماید خاک او گردی بد فون  
 بعشش تا دوست یابد و با از روش و گور خانه قید نا و گنجه و نبود از صاحب معنی آن سر و یعنی بکار  
 نخواهد آمد اگر با ایمان ز رفت قهر که قول پنجم ششونای محبتی و گور عقل آمد وطن در روستا و هر که روزی باشد  
 اندر روستا و تابهای عقل و ناید بجا و این آیات در ذکر سوم اند در استان روان شدن خواجو و  
 قوشس لبوی ده و وارد است ترجمه حدیث است قال النبی صلی الله علیه و سلم من سکن فی القری بو ما یوم  
 شهر او من سکن فی القری شهر اکتی و هر مملووی معنی قدس سره او از شهر خج کامل از ده نیز قصر داشته باشد چنان میفرمایند  
 و هر چه بانرا هیچ کامل نمانده و دست و تقلید و رجعت زوه و پیش شمر عقل کلی اجواس و چون نران ششم  
 در خراس و بعد میفرمایند این را کن صورتی انسانه گیر و روبه ل و روانه کند و اندک و ظاهرش  
 گیر اگر چه ظاهرش بر بود و عاقبت ظاهر سوی باطن برود و باید دانست که حضرت مولوی معنوی در بن آیات  
 بطریق آویز و گزیر تعلیم میفرماید رای حقیقت را اصل و معنی در حکایت آشنای و سبحانی باشنری بیخ شهر  
 و مذمت ده بود چنانچه فرمودند و هر مرده در احمق کند و عقل بابلی نور و بیرون کند و بعد فرمود  
 که مراد از ده پیر ناقص و مراد از شهر شیخ کامل است یعنی صحبت کامل اختیار کن و صحبت ناقص نترک کن  
 بعد از آن فرمودند این را کن صورتی انسانه گیر یعنی بنظر انسانه که ترغیب سلکونت شهر و ترک  
 بود و باش ده باشد اکتفا کنی هم مفید عقل و دانایی است پس بعد میفرمودند و ظاهرش گیر ای پیر

ظاهر از بود این دفع اعتراض است باین که حضرت مولوی همیشه امر سفر را بنید برای ترک صورت فکر  
 و رجوع معنی و در اینجا بخلاف آن ارشاد کرده اند همیشه حسبت حاصل جواب اینکه محمد یاز صورت و غیب  
 بمعنی برای کسی است که او بر صورت دل بسته از معنی محوم میباشد اما عارفی که صورت را غیر معنی میدانند  
 ملک صورت را وسیله معنی می نپندارند برای او تعلیم نیست که صورت ظاهر را از معنی برآورد باز  
 این صورت را باطن می رود و آیات ما بعد بجز آن تمثیل و دلائل این مطالبند خلاصه اینکه حضرت مولانا میفرمودند  
 که مولوی معنی اگر افسانه ظاهر بر زبان می آید برای تفهیم معنی است و به معنی می رود غلبه حال و جوشش  
 عشق بنگذارد که حکایت سابق را تمام کند فقط قوله عاشق شمع خدا با فرود عاشق مصنوع عا و کافر  
 این شعر در وقت سوم در بیان توفیق دو حدیث منضاد المعنی واقع است و آن دو حدیث اینست اینها  
 بالکفر و حدیث دیگر اینکه من لم یخز بقضای قلبی طاب ربا سوای تقریر سوال اینکه در عبادت کلامی است  
 که جمیع افعال عبادیه پیشیت و قضای حق است کفر نیز بقضای او باشد و رضا با القضا واجب است  
 چنانچه معنون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا بالکفر کفر است در صورت چاره بنده حسبت  
 اگر کافر و منافق که قضای حق است راضی شود کافر است و اگر رضا نهد ترک واجب کرده باشد حضرت  
 مولوی معنی جواب این سوال اده اند بفرق در میان قضا و قضی یعنی قضی بصیغه اسم مفعول افعول  
 علیه القضا و پیشیت و ما صدر عنه القضا حق است لهذا فرمودند **رضیم** در کفر زبان رو که قضا است  
 فی انان رو که نزاع و جنبت است و کفر از روی قضا خود کفر نیست و حق را کافر خوان ایجا مایست  
 حاصل جواب اینکه کفر از این جنبت که مشیت حق است عین کمال است یعنی منظر کمال اسلام است  
 از جنبت رضا بالکفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی و اختیار شریفان فانی و طغیان را واجب ترک است  
 باین حساب از کفر راضی ششم پس توفیق شد بیان هر دو حدیث متناقض المعنی و در مطایع ثانی  
 است مذمت عشق مجازی است حضرت مولانا فرمودند در بنجام فرموده بودند که عشق صورت بر سه  
 وجه است یکی آنکه عاشق را مشاهده حق بدین تعبد صورت حاصل است و صورت او را با بنیداد  
 از مشاهده حق باین با وجود آن در بعضی مظان ظهور و کمال می بیند چنانچه حبیب بنمیر صلی الله علیه و سلم  
 می نامد از جن قبیل بود و هر آنکه عاشق صورت بقید باشد که مشاهده حق در آن صورت خاضع میکند و از جنجا  
 تجاوز میکند این قسم اگر چه عشق حق است که ظاهر است در انصورت لیکن این غیره را اهل کمال دون سنی



و سوم آنکه عشق مرت بصورت ظاهری معشوق مجازی تعلق باشد قطع نظر از اینکه حق در آن ظاهر است  
 یا نه این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره ننگ عشق میگوید زیرا که این عشق تغییر رنگ صورت ظاهر  
 زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کافر گفته اند و کافر گفته اینست که کافر بمعنی شر است و این عاشق  
 سائر صنایع است به عشق نسبت مصنوع و کافر اصطلاحی مشغولی بصورت است با و صفت اعتقاد غیرت  
 چنانچه چایبان اصنام فقط قوله عجز از ادراک ما بایت عمده حالت عاثر بود و باب تو به زانکه ما بیست  
 و تیرتر آن پیش چشم کمالان باشد عیان باشد این اشعار بدقت سوم در سبخی فرقی در علم تامل و تحقیق  
 وارد اند ظاهر در کلام مولوی معنوی قدس سره درین مقام در دانشین کمالین گفته ما بیات مخالفت  
 حدیث ماعرفناک حق معرفتک و العجز عن الادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تائید کلام  
 ماتن قوال امیرالمؤمنین علی المرتضی علی نبینا وعلیه السلام مثل لم اجد رباً لم ازله و لو کشف العطاء  
 ما ازوت یقیناً ترجمه اگر کشاده شود حجابها پیش نشود یقین من و قول امام امام ابن حنیفه رحمه الله  
 علیه ما بعد ناک حق عبادتک و لا کن عرفناک حق معرفتک و قوی التامی و اعبید ربک حتی یتیک الیقین  
 نقل کرده اند لیکن ازان جمله قوال رفع مخالفت حدیث ماعرفناک حق معرفتک میشود حضرت مرشد  
 و استاد علی بن احمد و الفقیران فرموده اند که حدیث ماعرفناک حق معرفتک در گفته ما بایت حق وارد است  
 و احواف عجز عن ادراک کنذات حق بقضای عبیدین و رسالت از ربک نبی و ولی شده آید است  
 و مطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم و حصول کینه مخالف اشیاء از خواص عوام و علماء  
 معشوق است و در جعفر و پاپ اهل کشف ازان برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب قدس خود  
 بوده اند موافق مشاهده و کسود خود میفرمایند زانکه ما بیات و تیرتر آن پیش چشم کمالان باشد  
 عیان یعنی ادراک چیزی که تیره عقل بحال است پیش کمالین ممکن بل محسوس و مدیست چنانچه  
 از آیات ما بعد این مطلب کجوبی واضح میشود فقط بدقت سوم در سبخی نفس عاشق لایبالی وارد بخارا  
 پیش معشوق اشعار وارد اند که از افرودم نافر را تو هم تراخ از روح چنانکه مقتدر مینویست پیدامی شود  
 چنانچه در زمان سلطان غازمی الدین جیدر شاه زین سید اشرف صاحب زاد از امام جعفر است  
 اشرف جهانگیر همنامی صاحب لایت کچو چه آن شمشال بیات در خط خود نوشته بخند و رسول نادر  
 فرستاده است که تا وقت معنی آن کرد حضرت مولانا نایب ملاحظه آن نظر احواله را قهرم آتم کرد که جوابش نوشته

بلاخط س بگذرانند هرگاه گذرانیدم از خدا شد شاباش تابش تابش آن جناب بگویند چه عسر سزاده شد و نقل  
 آن بجنبه در زین مینویسم بسم الله و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفا بعضی اشرف و محمد احب  
 استکشاف معنی چند آیات حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره الا قدس منودند بر چند درک و  
 کشف معنی آن آیات موقوف بر حالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طوائفی است سجوا با ما با الجلال  
 بمقتضای خیر الکلام باقل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و انتقالات و وجود تعینات  
 بسوی اصل خود که عدم تعیین است تکلم بر حق بزبان حق ترجمان مولانا مینویسد قوله از جامی موموم و  
 نامی شدم؛ و از نامم دم بجوان پر زدم؛ یعنی هرگاه بصورت نطقه بودم نشو و تمامی که لوازم نباتیت  
 و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفت که خواص انسانیت است هیچ نداشتم بعد از تغییر  
 احتمالات که موت عبارت از است در انتقال ترقی کردم و نام دیگر یافتیم چنانچه هرگاه از جامی یعنی  
 صورت نطقه نشو و نگارم مقصد اقل نامی و بالنده شدم پس در موت اول بیک و در جز ترقی یافتیم  
 و از نامم دم یعنی از جامی موموم در گذشت ترقی کردم حس و حرکتی پدید آمد و بعد موت ثانی بجوان موموم  
قوله مردم از حیوانی و آدم شدم؛ پس چه ترسم که در دل کم شدم؛ یعنی چو حیوانیت در گذر گشته  
 عارف و عاقل شدم و بعد موت سوم با دم همی گشتم و هرگاه در رتبه انتقالات جز ترقی و از یاد و رتبه  
 هیچ زیان ندیدم پس از مرگ چه ترسم زیرا که از مردن کلی ناقص شدم ملک ریه و ریه ترقی یافتیم و کامل  
 شدم قوله حمله و دیگر بیمیم از بشیر و آبرام با مالک پر و سر؛ یعنی بعد موت سگانه مذکوره دیگر از بشیریت  
 بیمیم یعنی در موت چهارم از حیض و هوا و ریخ و راحت و غیره صفات بشریت بگذرم و با مالک پر و سر  
 بر ابرام و در صفت لعلولان تا تو مردن و کل شی مالک الا وجه و در موت پنجم از خود عادت ملک هم  
 گذشتن و جستن بایدم زیرا که کل شی مالک نوشته نیز مالک است پس در انتقال ششم مینویسد  
قوله بار دیگر از ملک تو یان شویم؛ آنچه اندر و هم تا بدان شویم؛ یعنی هرگاه از مرتبه بلکی بگذریم که  
 جمیع صفات که الله اسم او است شویم که حقیقت آن در و هم تو نیاید قوله پس عدم کردم چون از خون  
 گویدم انا الیه راجعون؛ یعنی پس از انتقال استحال ششم باصل خود که عدم تعیین است و اصل شویم  
 چنانکه اسم الله و اعتبار وجود و غیره صفات و اسما نیز از ان مرتبه مرفوع گردد و بعد از اصل ششم اصل  
 گویند و در حق من نغمه انا الیه راجعون سمرید و در تشبیه قابل ترجیح بار غنون اشارت است

سبوی ایمنی که گویند انا الیه راجعون نیست چنانچه از غنوان خود بخود آواز میداد چنانچه در جرح  
 بر حال خویش خود بخود انا الیه راجعون بخواند پس غرض مولانا از بیان انتقال مذکور همین است که در حقیقت از  
 مرتبه نقطه تا وصول سبوی حق بر تئیین اسامی مجازی نیست و بجز غفلت بر چشم غافل تقابلی حقینی همان است  
 که در خاک نامش طریق و هرگاه از خاک که شده صورت و اندام پیدا کرد نامش گفته شد و چون از آن حال  
 تغییر یافت و از بعد به بصلب رسید نامش منی گردید و هرگاه از آنجا انتقال کرده در رحم مادر رسید با نظم  
 ملقب شد و پس از تغییر آن حال ببلقه مسمی گشت و بعد از تبدیل آن صورت بمغز ناسیده شقیس از انتقال  
 این سیت بقطام تسمیه یافت و بعد از تکمیل حسیت کسوت بچشم پوشید و بعد از تکمیل بلباس محبت روح خود  
 میداد و باز بر جاده زمین جلوه گری نمود و حضرت انسان مخاطب گردید و شکل خورشید بر صورت محمدی علیه السلام  
 نازل گشته و کیفیت انتقالات مسطوره خود فرمود و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم حملناه  
 نقطه فی قرار کین ثم خلقنا الطغه حلقه ثم خلقنا العلقه مضغه ثم خلقنا المضغه حظا فانكسونا العظام ثم  
 ثم انشأناه خلقا آخر فنبأک الله حسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لیتون بالاول والآخر بالخطا  
 والبالطن ولله الحکم من الاول والآخر بر جسمی روشن شدند آن کوشش نفس و حقیقت جو بیان معنی رس معنی  
 و محجب مانند که هرگاه از ابیات مرقوم الصد که کیفیت انتقالات وجود سبوی تعینات موجودات در دنیا  
 گردید یعنی دیگر اشعار حضرت مولوی معلومی قدس سره و بعضی عرفای دیگر که مشتمل بر عروج بانزول  
 وجود انلق است تیر حل گردید و مظهر تناسخ روحی که از بچو کلام ناشی میشد مرفع گشت شامل عروج  
 بچو سبزه بار بار و دیده ام و بختند سفتا و غالب دیده ام و مراد از رویدن بچو سبزه تبدیل صورت  
 سربک تعین است به تعین دیگر چنانچه در ابیات مذکور مضمیده شد و بعد بختند و بختاده و محاوره و بختند  
 برای کثرت می آید از ان حد و معین مراد نیست و مینده صورت و قوالب همان وجود طلول است که زبان  
 قائل ناطق و نظام است نه روح انسان چنانکه معتقد بنهواست و مثال کلام که مشتمل بر نزل باشد  
 ترجیح بند مولوی معلومی قدس سره واقع در ان شمس تبریز رضی الله عنهما ترجمه عین هر خطه شکل آن  
 بت عیار برآمد دل برد و نمان شده هر دم بلباس و گران بار برآمد که پیر و جوان شده بگامی پلان  
 صد ساله فرو شده خواص معانی بگامی زنگه کل نمبار برآمد و زنان شاه جهان شده که نوح شده که در جهان  
 بد جعفر خود رفت بکشتی بگامی بوختلین از دهن نار برآمد آتش گل از ان شده بوسعت شده از دهن

فرستاده می شود روشن کن عالم از دیده یعقوب چو انوار بکشد نادیده عیان شده حقا که همان بود که میکرد  
 شبانی اندر دید موسی بهو چو ب شده بر صفت ما بر آید در آن سخن خوان شده حقا که همان بود که میگفت آنرا سخن  
 در صورت منصوره منصور نبود و آنکه بر آن دار بر آید تا او ان بگمان شدنی باشد همان بود که می آمد و نسبت به برتر آن بود  
 تا عاقبت آنکه کل عرب از بر آید و آرا جهان و روی سخن گفته است نکوید و منکر شود پیش که کافر بود همگس با شما را که از روی آن  
 و قهر چهارم تو انفس من غیری با یقین که کونجم و پنج زنت است و همین زینت ابیاریج و شکست و از همه خلق جهان  
 افزون تر است ؛ این آیات با قهر چهارم در حکایت و غطلی که در هر خانه و عطف و تذکر میگفت و ظالمان  
 و سخت دلان را دعای انبیر میکرد و واقع اند ظاهر اشکال در معنی آن همین است که انفس کسی از ریج و بر با  
 فرزندیش بود ملک نفس هوس از ریج و با صحت دلیل و خوار میکرد و دونه فریب و زنت پس تشبیه آن  
 باشد که در سندی سبی میکو بند چگونگی است آید حضرت مرشدی و استاد می قدس سره میفرماید و مذکر تشبیه  
 موسی باشد باونی مناسبت است یعنی در تحمل ریج و ضرب نفس هوس همچو اشقر است به صراع ثانی  
 مصراع گو بزخم و ریج زنت است و همین و حال اشقر است و در بیت ثانی اشاره است بحدیث قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم شد بل با ابی انیاشم الا مثل فالاشل منی الی الرجل علی حسب ینه فان کان و ینه  
 صلب انشد بلاوه و ان کان فی و ینه رفته هوسن علیه نمازال که ذاک حتی محشی علی الارض ناله و شب  
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ترجمه سخت ترین از روی بلا ابی انیاش علیه السلام اند بعد از آن  
 کسیکه مثل دروین با مینا باشد بعد از دس که سیکه مثل با و باشد میتلا کرده میشود مرد در حسب وین  
 پس اگر باشد دروین وی صلابت شد میشود بلا او را و اگر باشد دروین وی نرمی پس نرم کرده میشود  
 بروی بلا پس همچنین مبتلا باشد تا اینکه میرود بر زمین بجالتیکه او را گناه نباشد یعنی این بلا کفارت و توب  
 او کرده گفته ترمذی که این حدیث حسن و صحیح است فقط نفس از بند است معنی اشعار مذکور واضح گردید  
 که چون انبیا بن قوی و همت عالی دارند تحت مصائب و ریج و بلا برای انبیا نازل میشود و این انبیا  
 متحمل شد بلا اولها اند که بر قدم انبیا بوده اند بعد از آن کسانی که تقلد او شان باشند پس نفس هوس کامل  
 در تحمل ریج و مصیبت مثل جانور سبی بر آید که هر قدر زود ضرب مصائب بر و آید خوش و صابر و شاکر میشود  
 بچگونگی ان شکر تم لازمه در حیات نریب و نعمات باطن کامله بگیرد و در وجه ربط این اشعار با کلام اعظمت  
 که خود و اعظمت بیان کرده است که دعای خیر در حق ظالمان بدین سبب میگنم که هر گاه رو بدینا میگردد از ظالمان

حجابا میدد تا اینکه از عظمای کمان دنیا متروک گردید و رو بآخرت آورد پس بلا و مصیبت و نیاز هر چه است  
 بسوی دین **قوله** که در زمی تانی رمضان امی معیاره که خدا رحمت دهد بی اختیار به کان بلای و دست تقدیر  
 شناسست و علم و ابالامی تدبیر شاست به این اشارت تمم بمکمل مطالب سابق اند یعنی اگر آنچه آن خوی لایمان  
 و بلند مینستی که بر بلای دوست نوشن و شوی پس برهنی بقضای رب بایشد تا او تعالی که صلاح عباد  
 از فضل خود ترا متبلا می بچگرداند و کفارت ذنوب سازد حضرت مولانی و او ستادی قدس سره میفرمودند  
 که اینم اشارت است بحدیث صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال سول الله صلی الله علیه وسلم  
 ما یجیب المسلم من نصب ولا وصب ولا اوجم ولا اخرن ولا اذی ولا نحو حتی الا شوکه یشاکما الا کفر الله بهما خطیاه  
 ترجمه نمیرسد سلمان را از نصب و نه از و صب یعنی مرض و نه از جم و نه از اخرن و نه از ریح و نه از غیر تا اینکه بخاری  
 او را مگر اینکه بنجد بیان بچنگان آن سلم **قوله** پس بصورت عالم صغری توئی به پس معنی عالم کبری که  
 این شعر در برخی بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبر واقع است هر دو  
 اصل یونان که دعوی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون در حکمای فلاسفه که آنها را مشائیین گویند که  
 ترمذی مشائیین انسان را عالم صغیر است نه عالم کبر و عرفا از حکمای عارفانند که نظرشان بر حقیقت انسان  
 افتاد و آنرا عالم کبری اعتقاد کردند زیرا که جامع اسما و امیده و حقایق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاد  
 و علمشان بر حقیقت آن نرسید گنند احاطه نمیکند بنظر ظاهر اشکال درین شعر همین است که عالم صغری خرد  
 عالم کبر کل پس شی واحد عالم صغری و کبری چگونه شدن میتواند دفع این اشکال از کلام مولوی است  
 قدس سره پیدا است خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عالم قرار داده و دیگر اشیاء از کواکب و ملکات  
 آنچه در میان آسمان و زمین است نوع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت خانی ظهور جهان است  
 اگر چه در وجود ستاخر باشد اما بنظر علویت مقدم است چنانچه آیات آینده در بیان همین مطلب بفرمایند  
**س** پس معنی آن شجر از میوه زاده که بصورت از شجر بود و شرم لاده مصطفی زین گفت کاهم و اینها  
 خلقت من باشند در زیر لوه بهر این فرموده است آن ذوفنون در فرغ من الاخرون السابقون به  
 که چه در صورت زادم زاده من معنی جدا جدا امه پس زسن زانید و معنی پدر به پس ز میوه زاده  
 در معنی شجره حضرت مولانی و مرشدی میفرمودند که در فرغ من الاخرون السابقون اشارت بحدیث است  
 عن ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب سول الله صلی الله علیه وسلم فرخ اذا دفن

ششم سمعته کردن قال بعضنم ان الله اتخذ ابراهيم خلیلاً وقال اخر کلهم موسی تخلیماً وقال اخر عیسی کلته الله و  
 روحه وقال اخر آدم اصطفاه الله فنوح علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال قد سمعت کلامکم وبعثکم الی ابراهیم  
 خلیل الله وبعثکم الی موسی کلیم الله وبعثکم الی عیسی روحه وکلهم وبعثکم الی آدم وادم اصطفاه الله وبعث  
 کم الی انا حبیب الله ولا فخر وانا حاصل لواء الحق یوم القیامه تحته آدم و من و نه ولا فخر وانا شافع الی  
 مشفق یوم القیامه فخره وانا اول من یحک خلق الجنه وخلق الله لی فیدخلها وعی فیقره المؤمنین ولا فخر  
 وانا اکرم الاولین و الاخرین عظماء الله ولا فخر رواه الترمذی والدارمی مشکوٰه ترجمه ابن عباس رضی الله  
 روایت نموده که گفت نشسته بودم از اصحاب پس برآمد پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام از خانه مبارک خود  
 تا آنکه چون قریب شد ازین جماعت شنیدان سرور ایشان را که مذاکره میکردند و گفتگوی مینمودند و التفصیل  
 علیه السلام بعضی گفتند که ابراهیم خلیل الله را حقیقی دوست خود گرفته و او را خلیل الله نام کرده بواسطه  
 آنکه محبت حقیقی در دل و جمیع جوارح و قوای او ملتزم نموده بود عیبه در دوستی حق جمیع مال خود را صرف  
 فرموده چنانچه پیشتر است و دیگری گفته که موسی بزرگست که کلام کرد با او خدا استعالی کلام کردنی و لهذا او را  
 کلیم الله میگویند و دیگری گفته که عیسی کلته الله است که وجود او کلمه کن است از غیر پر و الفکر و او را بسوی  
 مرحوم روحی است از خدا که مخلوق اوست تعالی شانده اضافه نسبی حق از مضر شرافت و تعظیم است مثل ناقص  
 و تشمیه او بروح الله بواسطه احیاء موتی است و دیگری گفته که آدم از جهت آنکه برگزیده و برتر است او را خدا  
 چنانچه فرموده ان الله اصطفی آدم پس برآمد و خطاب شد بر ایشان رسول خدای علیه السلام و فرمود که تحقیق  
 شنیدم کلام شما را و عجب کردن شما را و حقیقت امر چنین است چنانچه میگویند و هر چه گفتید بهر راست است اول  
 ابراهیم خلیل خداست و دوست خدا و آن چنین است و موسی استاجات کننده است با خدا و از او گرفته است  
 و آنچه چنین است و عیسی روح خدا و کلته است و آن چنین است و آدم برگزیده خداست و آن همچنین است  
 و بعد از ان سید عالم و مته و اولاد آدم علیه السلام از جهت ادای شکر نعمه الهی بموجب و امانت بر یک نعمت  
 یککالات خود و تمبیه نمود و فرموده آگاه باشید آنکه محبوب خدا ام چنانچه در قرآن آمده قل انکم تم بحبون الله  
 فاقبونی بحبکم الله و محب چنانکه اطاعت محبوب میکند همچنان اطاعت محب محبوب نیز میکند و یقین است  
 که محبوب افضل است از محب و حال آنکه هیچ نعمتیست مرا یعنی از روی تفاخر و مسابحات نمیگویم و تمام حاصل  
 و بر دارنده لواهی حمد و علم او روز قیامت و لواهی حمدان روز و در دست من خواهد بود و تخصیص لواهی حمد

با حضرت علیة السلام زینب است که آن سرور محمدی را چنانچه جن او بود بجا آورده و حمدیکه شایان او بوده  
 تعالی شان را نافرموده آنرا زودم و کسی که دون او دورا دوست از بنمایان در زیر لوای من خواهند بود و این  
 از روی سفاربت نمیکویم بنا بر عادت عرب است و من اول شفاعت کننده ام برای عصمت مومنان  
 و من اول از آن کس که شفاعت او قبول کرده میشود در روز قیامت این گفتن از غیر نیست بلکه قبول  
 بعد از نعم الهی است و من اول از آن کس که میبنداند نیز همیشه اوستی کشاید برای من در بهشت پس می بارد  
 مرا حضرت عالی در آن بهشت و حال آنکه با من فقرا، مومنان باشند و این سخن از روی نوحه میگویم و من اکرم  
 خلایق اولین و آخرین ام نزد خدا تعالی یعنی من نزد او افضل موجوداتم و اکرم مخلوقات و آنچه بیان اکتف  
 میکنم و نوحه و مباحث میکنم **قولم** وین بشیرم از امتحان تمت شدند آدمی شکل اندام است شدند  
 یک گره مستغرق مطلق شده و همچو عسی با ملک ملحق شده و نقش آدم لیک معنی جبریل بر رسته آخرم  
 و سوا و قال و قیل و از ریاضت رسته و زرد و جهاد و کویا از آدمی او خود تراود و قسم دیگر با خزان ملحق شدند  
 خشم محض و شهوت مطلق شدند و صف جبریلی در ایشان بود رفت و تنگ بود آنخان و آن وصف رفت  
 هر دو گره در شخص کویجان شود و نرسد و چون جان اولی آن شود و این ابیات با تقریرم در تقریر بهشت  
 ان الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشیوة و خلق بنی آدم و رکب  
 فیهم العقل الشیوة فمن غلب عقله فهو نیر من الملائکة و من غلب شیوة عقله فهو اونی من البهائم  
 ترجمه حقیق الله تعالی اید کرده است و فرشتگان را و نهاده است در ترکیب آنها عقل او پیدا کرده است  
 چار پاها را و نهاده است در ترکیب آن شهوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است در آن  
 عقل و شهوت را پس بر مرکب غالب شده عقل او و شهوت را پس آن بهتر است از فرشتگان و بر مرکب غالب  
 شهوت آن عقل او را پس آن کمتر است از چار پاها و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره  
 واقعه میفرماید و کفرم از و اجائله فاصحاب المیمنة و اصحاب المیمنة و اصحاب المشامة و اصحاب المشامة  
 و السابقون السابقون اولئك المقربون ترجمه بود شما سه گروه در مرتبه پس اصحاب است سران  
 کدام اند باران دست راست این تکرار بجهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند باران دست چپ  
 ایشان بوقت استخراج ذریات در شمال دم بودند و آن کسانیکه سابق شده اند با ایمان و طاعت بعد  
 از ظهور حق سابقانند چنانچه خدا تعالی کسب مولودی معنوی قدس سره درین ابیات بر سر کرده و بی نشان

تفصیل میفرمایند اول مقرران که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در سیه پنجم س  
مشم دیگر باخرا ن باحق شدند و مصداق اصحاب المشاهده است و در بیات مابعد اوصاف انیتم دوم است  
و قسم سوم را در آخرین لیسری بیان فرمودند **س** ماند یک قسم دیگر اندر جهاد و نیم جهان نیم حی بارشاد و  
روز و کشب در جنگ اندر کشش مکش و کرده چاشش اولش با آخرش و بعضی مردم برین ابیات اعتراض  
کردند که مولوی قدس سره فرقه ذکر کردند یکی آنها که ملحق جلالتند و یکی کالانعام و یکی از آنها که در کشش  
انقاد اند پس اگر اصحاب سینه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشامه گروهی ثنائی اند و آنها که  
ثالث باشند پس سابقان مقرران داخل درین هر دو نمیتوانند و اگر سابقان گروهی اول باشند  
پس اصحاب سینه در اول و ثانی و ثل نمیتوانند پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست  
پس تفصیل مندرج ابیات مطابق آیه کریمه کلام الله شد حضرت مولانا در کجواب این اعتراض میفرمودند  
که مراد و رایه کریمه از سابقان مقرران اهل الله اند که عارف باوراند و مطیع محض اند و عبادت بر بصیرت  
و مشاهد میکنند لهذا انبیاء الله تعالی فرمودند من الاولین و قلیل من الاخرین یعنی مقرران گروهی اند  
از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان با الله و عابدان با مشامه در صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان  
آندند و بعد از آن در تابعین زیاد بودند از من بعد ایشان بعد از آن در تبع تابعین زیاد بودند از  
تا آخر و آنچه بعضی مفسران از اهل ظواهر گفته اند که اجماع پیشینان نماند از این است قبول مرجع و مراجع  
احادیث صحاح است و از اصحاب سینه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی میفرماید تلت من الاولین  
و تلت من الاخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند و در هر وقت و این عامه مومنان سمانند که مولوی معنی  
فرمودند که مشامه ثالث آنهاست که نیم جو اند و نیم حی بارشاد و در جنگ و کشش اند که بحجت بودن آنها  
مومن در رشتاد اند و ایمان بسوی طاعت حق میبکشد و چون نفوس آنها خمرده او بسوی مخالفت میبکشد  
بطرف لذات حیوانی و در جنگ و تعرض اند و اصحاب مشامه کاوانند چنانچه حق تعالی در حق آنها میفرماید  
بصرون علی الاحت العظیم یعنی مصلحت بزرگ عظیم و این شد که است پس دفع شد اعتراض مذکور قوله  
بم پیغمبر گفتن و زنتاره تو بر آرم روز من نهفتا و باره یک استی شود تو به شکن و مستی است  
این مستی تن خاندن و حکمت اظهار تار نیم و راز و مستی انداخت بردن نامی راز و رازنمان چنین  
طبل و علم و آب جو شان گشته از صحت القلم و این اشعار بدتر چهارم در تفسیر آئی لا استغفر الله فی



کل بوم سبعین مره تمجید جمیع برآیند استغفار میکنم الله ما بر روز مآب و بار مقصود مولوی معنوی ازین باب  
 آنست که بر چند از اظهار اسرار درین کتاب توبه و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و تقاضای غیب توبه میکنم  
 و خواه نخواه اظهار اسرار میکنند با بیغیر مانند که مستی بر دو قسم است مستی تن و مستی جان مقصدی پاکوت  
 است و استغراق زیرا که جان را کار با مشا بده است و برین مستی تن مقصدی نطق و کلام زیرا که زبان از مشا کلام  
 تن باشد حاصل معنی آنکه مستی تن غفلت و فراموشی آرد و توبه از یاد رود با وجود این مستی جان تن  
 بر جمیع بند و اسرار بی اختیار بر زبان می آرد یعنی جان را که مشا بده غیب است سبب خیال ازلی و ابد  
 مستی عارض میشود که اسرار یکشوف کردن نمیتواند سبب از غیر تمثیل نمیزد و دلیل است که راز پنهان  
 با چنین طبل و علم آب جوشان گشت از جبین القلم یعنی جوش و خروش غیبی و هجوم اسرار لایسی نمیزد  
 طبل و علم است با وجود آن صغیر اسرار میتواند شد و هر چند قلم از تحریر خشک میشود و اسرار مثل فواره آب  
 از قلم خشک میجوشد و بیرون می تراود و قوله حیرت اندر حیرت آمد این مقصود همیشه خاصگان اندر  
 پیشها جمله تجا بازی است؛ چند جان داری که جان پر داری است؛ ایران شعار در دو استان بیوس  
 مصطفی اصلی علیه السلام مشا بده صورت اصلی جبرئیل علیه السلام واقع اندر آواز خاصگان جبرئیل  
 و غیره ملائک و مراد از آن خاص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بنظر ظاهر مردم را در نی مقام  
 اشکال پیش می آید که درین دو استان ذکر بیوشی بنمیر علیه السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم آص بودند از جبرئیل درین بیت بیوشی خاصگان را اندر آنص موجب حیرت  
 گردانید و آنحضرت کولانا فوس سره در نی مقام فرمودند که معترض را بنظر آغاز دو استان اشتاباه  
 افتاده که جبرئیل از پیغمبر بیوش نشد بودند بلکه معامله بالعکس بود و حقیقت اینکه مولوی معنوی  
 در ابیات ما قبل فرموده اند **ع** احمد ارکبتا ید آن چرلیس؛ تا ابد بیوشش باشد جبرئیل و درین  
 بیت بطور شرطیه بیوشی جبرئیل از چرلیس پیغمبر صلی الله علیه و سلم مذکور است بنظر آن بیت فرموده اند  
 همیشه خاصگان اندر آنص؛ و وجود بیوشی ظاهری که بر جمیع نظر آن سرور علیه السلام واقع شده و لای  
 بودن پیغمبر و در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است اجتناب تشریح ندارد و آغاز ذوق پیغمبر  
 هوایست چشمانی که شب جولان کنند؛ کی طواف شعله ایمان کنند؛ نگفتاسی مشکل و بار یک شد  
 بنطبعی کوزدین نار یک شد؛ تا بر آید بند را تار و پود پیغمبر در نور شد بتواند کشود؛ همچو خلی بنار

شما که کرده مو شاخه ز زمین از جمله این اشعار در بیان فرخ واقع اند اول خطاب بفضیله ای حق صام الذین  
 قدس سره فرموده و ترغیب هدایت و اخلاص خلق نمودند قوله نور سخی و بحق جذاب جان و خلق در  
 ظلمات هم اند و گمان و بقیده فرمودند که استفاده از کامل مشروط بر نظم کامل است چنانچه فرمودند  
 شرط نظم است تا آن نور خوش و گرد این بی دیدگان را سیر کشش و نور سیکش از خدا  
 ای تبرکوش و گنگی چون پوشش و ظلمت کوش و بعد این تمهید بر چهار آیات مذکور العبد را که در  
 مراد است چنان شب گرد حکمای فلاسفه اند و مراد از طواف شعله ایان اعتقاد بنور ایمان  
 است چنانچه گفته معاد است و مراد از نکته های باریک و مشکل و فائق فلسفیه است که از افکار و نظایر  
 غایبه فلاسفه منباید اگر چه خوب است باشد و قید طبع ظلماتی فلاسفه شده که بسبب آن چشم آنها نور  
 دین نمی بیند بلیکن ظلمت افکار تار و پود نه بر آراسته میکنند و این صاحب فکر مثل موش است  
 در زمین که سوراخ میکند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب ناموا ب مشغول میدارد همچو موش  
 که شاخه ز بار و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکند و آخر الامر خشک میگردد و این تقریر در بنام  
 مولانا عبد العلی قدس سره نوشته اند حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند که قول مولانا  
 معنوی است که خلق و ظلمات هم اند و گمان و ندانند باینکه مراد است چنانکه که شب جوان  
 کند علمای ظاهری منکعبینت و منبای خیریت بستند و مراد از نکته های مشکل و باریک لا ادر  
 آنها که شما گفت عینیت که بقی طبعی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی بیند یعنی ادراک عینیت و  
 احساس وحدت سبب ابیای او نام کردن نمی تواند قوله حرفهای طرف بر لوح خیال و بر نوشته  
 چشم و ابرو خد و خال و بر عدم باشم ز بر موجود است و زانکه معشوق عدم وافی تراست و عقل را  
 خط خوان آن اشکال کرده تا دیده تیر تیر از آن نوزده این اشعار بدقت شرح و حکایت اشعار  
 اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خیس و صفت سناجات و وقوع اندکشان که  
 آیات بدو جاست یکی ربط کلام باصل استمان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی تراست  
 و چه ربط با کلام سابق اینست که در سرخی ما قبلی بود نور یکله غذای چاست غذای جسم اولیگر میشود  
 و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند سه اعتدای بالنور کن مثل البصر و اونی الاملا  
 یا خیر البصر و بهر ای تقسیم اهل تن که عاشق غذای خیس اند گفته سه جذباتی نناده و جهان

لیک اینچشم حسین بس نمان ؛ و آن خوان نعمت سیری است در گسنگی کتیرج آن بیشتر کرد و بود  
آن فی الجمله طعاما و اوقا بعد از آن در ضمن مناجات کمال صنعت خدای بی نظیر بیان کرده که در عدم  
که عالم غیب است چه حیرت رقم کرده که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تافته چشم و ابرو و  
خند و خال بوجود آمد و عقل و احتیاج آن اشکال کرد و یعنی عقل از لغت آن نقوش محسوسه خط و خال  
گردانید تا در آن مبتلا گشته از مطالعه نقوش غیبی که در عدم مرقوم است مانند سیر که مطالعه آن معشوقان  
غیبی کار روح و جان است نه کار عقل و سپان و افنی بودن معشوق عدم علی ما فاده و مولانا قدس سره  
ایست که عشق و طلب همه با متعلق بعد است نه بوجود یعنی بر حائل طالب معدوم میباشد و الا طلب  
موجود و تحصیل حاصل عقلا باطل است مثلا طالب علم تحصیل آن علم میکند که حاصل نسبت و معدوم است  
سائل سوال آن جز میکند که حاصل نسبت حاشق تا و فلنکه معشوق ندیده است طالب و بیار است  
و چون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بود و گنار شد که ندانست علی هذا القیاس  
گرسته طالب نان است که معدوم است و نشسته را غلب آب است که بیافته پس معلوم شد که عشق مستطیر  
بشی معدوم است و آن معدوم بعد طلب موجود کرده از این مستحق گردید که معشوق عدم و افنی تر است  
از موجود لکن اینده سفر ما بدست بر عدم توجرت تا بین با بیان ؛ و آن سوادش حیرت سوداگان  
سبتما سوسی پس افکنده اند ؛ نسبتی را طالب ندیده و بنده اند ؛ زانکه کان و مخزن صنع خدا ؛  
نیست غم از نیستی در اینجا ؛ چون آیس طبع تو آن نیستی است ؛ از فنا نیست این بر پیر صحبت  
قوله چون زمره زنده بیرون می کشد ؛ هر که مرده گشت او دار در شد ؛ چون زنده مرده بیرون می کشد  
نفس زنده سوسی مرگی می تند ؛ مرده شود تا مزج الحی صمد ؛ زنده زمین مرده بیرون آورد ؛ آری است  
در فقه حکیم که طایفه از آنکه بدین پر بانقش و نگار مانعت کرد و واقع اند حاصل این اشعار اینکه  
سبحکم سبحی الحی کس المیت و سبحی المیت من الحی مرده از زنده بیرون می کشد چنانکه صغیر از جانور زنده  
را از مرده چنانکه از صغیر بچه جانور پس تونیه نفس خود را مرده ساز تا مزج الحی صمد از مرده توفزند  
بیرون می آرد یعنی نفس تونیه تبدیل صفت امارگی و طهری مطهر گشته حیات جاودانی باید قوله  
حاکمی بر صورت بی اختیار ؛ هست بر مخلوق را در اقتدار ؛ تا کشد بی اختیار صغیر را تار و بگرگفته  
که سس زید را ؛ لیک بی سح الکی صنع صمد ؛ اختیارش را کشد ؛ آینه ایات بد فرخورد حکایت

و حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی ابن شمار دوم را تا مل به بنویسید میشود که در بیست اول قدرت  
 و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیست ثانی نسبت فعل اختیاری آن مخلوق بی اختیار  
 بیان میفرماید و در بیست ثالث اختیار آدمی را کند آدمی میگرداند که ازلان مجبوری اذناست میشود و از بیان  
 حضرت مولانا معنی آیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحتی نماند حاصلش آنکه در حکایت ما قبل از این  
 قد بوجیه هر دو بود و در انسان و درین آیات بیان فرمود است میان اختیار منزه و اختیار عذر ایستغالی  
 بدو وجه یکی آنکه هر انسان را بصورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیر انداز بر تیر و شمشیر زن بر  
 سیف و ستان و غیره که جهادات بیجان اند قدرت میداند و آننگه در دو رگ و غیره بر آلات صناعت  
 خود تا که بی اختیار اند عالم اند که تیر و گولی و سپه و غیره می کشد و صید و زنجیر و غیره قید میکند همچو زید پس  
 قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جهادات که اصلاً اختیار نماند مقصود دوم آنکه از اختیار  
 و قدرت انسان منقطع است بر سبب آلات مخلوق اختیار و قدرت حدای سبحانه قدرت او نزدیکی  
 و بر جهادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق ایست که اثر قدرت حق  
 بر سبب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلک صنع اختیار آدمی را کند آدمی گرداند یعنی آدمی با اختیار خود  
 در هر کرده همیشه و با اختیار خود که در هر نفس میشود اینگونه را باشد که چندین اختیار و ساجد آید از اختیارش  
 بنده و اراده یعنی تا در عجب نیست که اختیارات جملهندگان بی آنکه فتوری دران راه یا پیشتر اختیار  
 اسلحه سر فرود آرد چنانچه پیشتر میفرماید قدرت تو بر جهادات از بندگی جهادی را از انبیا  
 نفی کرده قدرتش بر اختیارات آنچنان نفی نکند اختیاری را ازلان یعنی با وجود قدرت حکم آن  
 که تر از جهادات است سلب جهادیت ازلان جهادی نمیتوانی که بچنین قدرت و غلبه حق بر اختیار تو  
 نفی اختیار از تو نمیکند پس اینها و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق  
 عاجز و بی اختیار میگردانند ازین کس نفسی شان اختیار و شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه  
 قدرت شما جهادیت را از شک چوب زائل نکرد همچنان غلبه حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زایل  
 نمیکند ما فهم قول ماخوانی لاوالا الله لا در نیایی هیچ این راه را به مراد از خواندن لعین کامل و درون  
 یعنی لاوالا الله یعنی تا وقتیکه هستی موهوم خود را نفی نکنی در اثبات وجود حق نرسی خلاصه آنکه وجود  
 تو همین وجود حق است لیکن تو بهم انی موجود سوی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب

حق ماند تو نمائی برای تشریح آنجی حکایت مردن عاشق بر حکم معشوق آورده اند مراد از موت موت اختصار است  
 که از لوازم شربت که حرص و هوس است بچوبست ثبوت با وجود حق زنده شوی چنانچه میفرماید **بند** که بر سر  
 زندگی با بی تمام و نام نیکو تو ماند تا قیام من سر هر ماه سه روزی صبح و بیکمان باید که بواند شوم و  
 این که امر و زوال سه روزه است و روز پر هیبت نی هر روزه است و این اشعار در قصه محمود و اباز و جلال  
 و پوسین او بدقتی رخ واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین استمان کنایت می گفته از خجسته  
 اشیا محمود و از حقیقت رب العالمین صلی الله علیه و سلم به اباز و چه مناسب اینها چنانکه شاه محمود با وصف قدرت تمام  
 و تصرف عالم با کمال جلال و جمال که خود داشت عاشق بر غلام خود شبلی نیازی و ناز را گذاشته را در نیازی  
 اختیار کرده است رضای اباز در بر امر میخواست همچنان رضای سجاده ذوالجلال و الاکرام با وجود مستجمع بودن  
 بجمع صفات و متره بودن از جمله نقص و زوال نشان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه و سلم عاشق  
 گردیده و محبوب با عالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرمود من فون العرش الی تحت الارضین  
 کلهم مطایبون رضائی و انا اطلب رضاک یا محمد ترجمه از بالای عرش تا تحت الثری تمام مخلوق  
 طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی بن ابی القیاس آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 با وصف تقدس ذات و متعلق و جمع بودن با صفات حق که او تعالی تمامیندگان عالم را عباد او گفته  
 خود را مثل اباز عبد مسکین انگاشته و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عاشقی پوشیده این و هزار برادر نیازی  
 کوشیدند این درین داستان چون ظلمو کمال عشق از طرفین است در تذکره آن مولوی معنوی  
 خود را چنین میگوید بنده قاعده صاحب جنون است که در هر ماه سه روز طغیان جنون بر او میشود و او از یاد  
 تذکره عشق است چنانچه فرمودند **بند** سر زلی را که سران شده بود به بدیع او را سران بر بود و بعد بنیبه  
 میفرماید **بند** این که امر و زوال سه روزه است و روز پر هیبت نی هر روزه است و قصه محمود  
 و اوصاف اباز و چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز به زانکه سلیم دیدم و سندان بخواب به  
 از خراج اسید برده شد خراب و تعیین از یاد این قصه سستی عشق آشنان غالب شد که هستی موهوم کلم  
 ده و بران شده بر دیده و بران خراج نمیشد پس اسید خراج یعنی سخن گوئی از مستکلم نباید داشت **بند** کیف  
 باقی النظری و القافیه و بعد ما زالت اصول العاقیه و با جنون و احدلی نمی السجون و بل جنون فی جنون  
 فی جنون و هم از اجزای و پوسین اباز در چکایات یاد داشت هستی ناپایدار و موهوم خود است **بند**

بر جادو مال دنیا و بستی مستعار ز غرور دنیا بدیده قولم با نغمه بود عشق پاک حجت به بهر عشق او را خدا لولا که  
گفت و مطابق مضامین ابیات مرقوم الصدر در تفسیر لولا که لما خافت الافلاک این کلام فرمودند و بطور  
استدلال گفتند منتهی در عشق چون او بود و فرود مرور از اینها تخصیص کرده که نبودی بهر عشق پاک  
کی وجودی بود ای اظلاک را به من بدان افزایتم خج سنی و تا حلقه عشق را نمی گنی؛ قوله در نزد جبر از  
قدر رسوا تراست و زانکه بجز حس خود را منکر است؛ منکر حس نیست این مر و قدر؛ فعل حس جسی بنا شد ای  
منکر فعل خداوند جلیل به سبب در انکار دلول دلیل؛ این ابیات در جواب مومن سنی مر کاف جبری را  
و انبیاات اختیار بنده بدقیق نهم واقع اند مقصود مولوی معنوی قدس سره در بی مقام بیان اختلاف مذاهب  
و تفریح یکی به دیگری هست یعنی قدره بگویند که افعال ما مخلوق ماست و باختیار ماست و شمره و وقت ماست  
بنظر ارادت خدا در عالم صا و میشود و جبر میگوند که ما مثل سنگ و چوب است اصلا اختیار ندارد افعال ما را و  
و اختیار چنانچه اصلا میشود و اول سنت و جماعت میگوند که بنده با اعتبار تکوین و ایجاد مجبور است و با اعتبار  
از تجارب افعال و صدور آن نماند است و در بی مقام سفیرانید که اگر چه قدریه و جبریه هر دو فزده مناله بستند  
لیکن مذاهب قدریه بر مذاهب جبریه ترجیح میدارند زیرا که غایت شاعت قدریه آنست که چون بنده را خالق  
افعال خود میداند و شرور و قباح بغير اراده حق در عالم صا و میشود و مجبور است که لازم می آید و بر مذاهب جبری حمل  
و سفند لازم می آید که آن بدتر از عجز است بلکه عند التامل عجز هم در بختیده قدریه لازم نمی آید زیرا که قدرت  
عباد بر خلق افعال از حق سبحانه میدانند و شرور و قباح را که مراد حق نمیکوند نزدشان مشیت و قسم است  
یکی مشیت تفضیلی است برای امتحان المینو کم که حسن عملا از روی آن عجز خدا هم لازم نمی آید و مشیت  
فصری است اگر بر خلاف آن امری از بنده صا و نشود البته عجز لازم آید پس خلاصه کلام بر آنکه در عقل  
عقیده جبر از قدره رسوا تراست که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدر که فعل خود را فعل حق میداند  
فعل حق محسوس نیست پس قدر که یا اقرارده و میکند و نار دلول و خان مانند است و جبری خود نار را  
می بیند و آن محسوس را منکر است قوله تیغ لاد قتل غیر حق براند و رنگ زان پس که بعد از این  
مانند الا قدر باقی جمله زان؛ و نداد یا مثل ای عشق شکر است سوز رفت؛ این تظلم بدقیق نهم در بیان آنکه  
ثواب عمل عاشق از بی غیر حق نباشد واقع است در آغاز سخن فرموده بودند به عاشقان را شاد و  
و نغمه دوست؛ دست مزد و ابرت خدمت نهم دوست؛ غیر عشوق ار تماشائی بود؛ عشق نبود هرزه

سودالی بود به عشق آن شعله است که چون بر ذوق است به هر چه خوشعشوق کلی پاک سوخت به معنی قطعه مذکور  
سواهی مولوی عنوی و حضرت مولانا قدس سرها از سلف تا خلف احدی نغفیده است زیرا که مولانا می  
عبد العلی محمد قدس سره و میرا باجم الکرام خاتم انصارین و ما بر ششوی و جامع ظاهر و باطن اند و در مقام انقدر  
نخوشستند که درین قطع ترکیب کلمه طیب به بیان می کنند پس دیگر شرح  
چگونه درک آن می کردند هر چند معنی و ترکیب کلمه طیب به ما نیست که در بعد اول فی رابع  
مشروحها اندراج یافته لیکن در اینجا بالا جمال عادت ترکیب آن واجب افتاد و باید است که ضایع لا و کلمه  
بر غیر حق رانده است یعنی لافنی صبر اسم و چیز خواهد اسم لا است و جز آن غیر آنده است پس غیر آنده است  
از الیه منکوره یعنی هیچ غیر آنده نیست هر گاه غیر آنده نشد عین الله شد و الا ارتفاع یقین لکن مراد از آن در بحث ما  
فرمودند مع در گذران پس که بعد از لاجر ماند و ماند الا الله و نیز اثبات باقی جمله رفت و نیز نفی حاصل کلمه  
لا اله الا الله کلام قصری نبی استثنائی است و استثنای حرکت باشد از نفی و اثبات و در کلام قصری رد نعم  
مخاطب میباشد پس کلمه طیب برای رد کلمه همیشه با دل شده است که آن لا اله الا غیر الله بود و نیز شش انگیزه  
گمان مبادر که هر چه غیر خداست و الله تعالی میفرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست هر چه هست عین او است پس  
کلمه طیب باطل کرد و نعم مخاطب شرک را که معتقد غیرت هر چه بود با خدا و ثابت ساخت عینیت هر چه را  
نسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علما که بجای خبر لا موجود و مقدر ساخته مراد بگیرند که هیچ معبود و موجود نیست  
مگر خدا که یعنی کذب هیچ لازم می آید که سواهی خدا هیچ چیز موجود نیست حال آنکه معبودان باطن زمین  
و آسمان و ما بینها موجودات غیر تنهایی موجود اند معدوم نیستند و از آنجا که بمعنی احتمال سوال بود کسی  
گوید هر گاه غیر موجود نیست و نبود پس ضرورت رد آن چه بود برای وضع این سوال فرمودند خود بدون  
بود اولین و آخرین به شرک جز از دیده احوال مبین به اگر کسی گوید در صورت نفی غیرت احوال خبر  
تجربا و نباشد پس دو بینی هم بدیق شد در جواب گویم البته بطور کثرت بدون غیرت یافته نمیشود مگر در  
تحقیق کثرت غیرت اعتباری کافی است و آن به اراده الهی بود آن غیرت اعتباری را شده که  
از راه غلط اندازی قوت و اهمه غیرت حقیقی می نپردازد و غیرت عشق حقیقی است که غیر حقیقی در وجود  
باشد لهذا کلمه طیب رد کرده شده چنانچه اشاره بدان در سیمت ثالث گذشت مع عشق آن شعله  
که چون بنفوس به هر چه خوشعشوق کلی پاک سوخت به اینچنین باید فهمید مقام را و آنچه مولانا

قدس سره در مقام نوشته اند بدانکه فی حق سبحانه از نظر شهود عارف منفی میگردد و اگر چه در واقع این غیر نفی  
 نمیشود چنانچه شیخ ابرقده و محققان بان تصریح کرده فقط تفسیر لفظ قول بما لا یرضی قائمه است زیرا که مقتضای  
 معنوی اینست که غیر در واقع نیست و تنوع لادقیق غیر و همی خدا داده است نه آنکه عارف بحالت فنا چنان  
 تجل سبکند و از واقع غیر ترفع نمیشود و لیکن خطای بزرگان گرفتن خطاست قوله طالب اوئی نگردد  
 طالب است؛ چون بروی طالب شد طلبت و زنده گی مرده شود و بدتر از طالبی کی مطلبست جو بدتر از  
 اندرین بحث از خردورده بین بدی و فخر از می رازد و این بدی و این ایبات بدی غیر صحیح و تفسیر قول سایر  
 فرعون لاصبر انالی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکه ما و امیکه تو طالب استی و تقاضای خود هستی  
 خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد و بیت ثانی بمنزله تمثیل است  
 تا وقتیکه انسان زنده است مرده شود و او را نمی شود بد چون بمرده زندگان ترا پاک و صاف می کنند چنان  
 بعد موت اختیاری هست مطلق تر از زنده خواهد کرد و حیات جاودانی نصیب خواهد شد لیکن موت  
 در زندگی هر کس اختیار کنی کند چنانچه حال فخرالدین رازی میفرماید **۵** که اندرین بحث از خردورده  
 بین بدی و فخر از می رازد و این بدی و درین بیت اشارت است بطرف اینکه فخر از می رازد  
 عقولیه صاحب مذہب و امام علما مشهور بود و یک هزار و یک دلیل بر اثبات وجود واجب تعالی از خود  
 اقامت نموده بود و آوازه کراست شیخ نجم الدین کبری شنیده شرف محبت ایشان را دریافت بعد صبا  
 و مناظره خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ ثادان محض دانست طالب فیض شد چون بجلوت نشانی  
 از باطن خود آواز همیت ناک شنیده از خلوت برآمد و عرض حال نمود شیخ فرمود که نقوش فلسفی را  
 از لوح سینه تو سیرا شد اگر صبر میکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواهم که معلومات تمام  
 من سلب شود و از آن محبت روگردانیده در وطن آمده بجای نشد و صبر اجمتقار ا بلکس لعین باه  
 معارض شد و یکبار دلائل پیش کرده امام بارود کرد یک دلیل باقی ماند بود که فخر از می رازد  
 حالت اضطرار او را شیخ نجم الدین بنور باطن در یافته بیار آن محبت فرمودند که فخر از می رازد  
 صحبت ما در یافته بود اکنون شیطان بر و غالب شده تجا بد که ایمانش بر د از ادا او با ماندن مرده  
 نباشد سمیت شیخ بر سرش رسیده فرمود یکدیگر فخر صادق صلی الله علیه و سلم را بر خاسته خا خرداد  
 در خانه کار بدین اقرار ایمان اسلامت بر و مگر رازد و درین نشد و قمر ششم قوله گفت پیغمبر کجاست از آن



که بنحو ای رس خیزی مخواه؛ چون نخوابی من کفیل مژده جنت المادامی و دیدار خدا و بر با حق نخوابی  
 آن رواست؛ آنچنان خواش طریق انبیاست؛ بد نماید چون اشارت کرد دوست؛ کفر ایمان شد چو کفر  
 از بهر اوست؛ این آیات بذکر ششم در بیان آنکه این غرور نه تنها آن مندر و را بود بلکه هر آدمی بین  
 غرور مبتلاست و واقع اندر بیت اول کفایت به ترک سوال بود و در بیت ثانی فائده ترک سوال  
 آن کفالت حضرت صلی الله علیه و سلم است برای حجت و دیدار خدا برای تارک سوال و در بیت  
 دفع و خلغ معنی است اگر کسی گمان برد که در دعائیز خدا و مقربان خدا سوال میشود پس باید که دعا کند  
 از کفالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محروم ماند و در جواب این سوال فرمودند ع و بر با حق نخوابی  
 آن رواست؛ حاصل جواب آنکه دعا حکم ادعوی استجب لکم ما موبه است و هر که ام امر که حکم خدا باشد  
 اگر چه نظایر بدینا باشد آنهم نیک میشود همچو جاهل که نظایر قتل نفوس مذموم است مگر حکم حق بدی آن مانند  
 باب نمکی آن از نیکبای عالم در گذشت و معنی رخ کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست؛ ابلت که از مسلمان  
 برای خوف جان از کراه کفر کل کفر گوید آن کفر عین ایمان باشد بقوله تعالی کفر بالله بعد ایمانه الا من  
 و قلبه ظلمن بالایمان الی آخره آن کفر که ای به ایمان ضرر ندارد چنانچه در اخبار آمده که تشریح بعد از آن  
 حضرت صلی الله علیه و سلم از اهل باطل در زمینان صحابه را ایضا سزا میداد و صحابه را در رجوع بکفر اکراره  
 میکردند تا حدی که والدین صحابه را با مشرکیت شهادت میدادند و عمار از طایفی و ضعف بدن که قتل  
 ایذا داشت گامه که رضای آن قوم بود گفت خبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسد که عمارش  
 کفار استغیا که حضرت فرمودند نه انجین است عمار از سزا قدم پر از ایمان است و ایمان بگوشت عمار  
 بر آسینده است عمار که یکمان بجناب نبوت ما آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست مبارک شکر  
 او پاک میکرد و میفرودند که ترا چیست اگر کفرا باز کردند بتو با کراه باز کردند با ایشان سبحان کلمه حق تعالی  
 این است فرستاد و حضرت مولانا درین مقام فرمودند که کفر چه مالک شرک ایمان است چو از بهر اوست  
 یعنی از فرایض غیر به عبودیت نزد وجودین عیبیست نفس شرک است چون با خدا شد عین ایمان  
 قوه که پس نقش انظاری منتهی به صدرش منال است و با وی حسوی؛ در نبی فرود که قوت آن  
 و دل؛ با وی بعضی بعضی راضی؛ آتین آیات بذکر ششم در تفسیر حدیث ان الله شرک با احد  
 لا و لیکر اذا شرکوا سکر و او اذا سکر تا ابوا واقع آمد و در تفسیر قطعه استدعای امیر ترک نمود

و مستی او بر قول مطرب که در آن این مذاقمه و آن مذاقمه بود و خلاصه سخن این بود **س** مطرب جان من  
 مستان بوده نقل و قوت قوت مست آن بود **م** مطرب ایشان را سومی مستی کشد؛ باز مستی از  
 دم مطرب چشیده درین ابیات انتقالست مذکر مطرب ظاهری بسومی مطرب حقیقی که جان است  
 یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی من مستان است که جان مستان کلام از شنیده در مطرب  
 می آید و حال مصرع ثانی آنکه نقل قوت و قوت مستان همین طرب جاست و حاصل بیت آن  
 آنکه این مستان در سیرگامی بسومی مطرب و ندوگامی از مطرب بسومی مستی آید حاصل مطلب آنکه  
 مستی و وقلم است یکی مستی جان و دوم مستی تن چنانچه در بیت سابق فرمودند **س** مطرب ایشان  
 بسومی مستی کشد؛ باز مستی از دم مطرب چشیده؛ و در مصرع اول بیان مستی جان است و در مصرع ثانی  
 بیان مستی تن مراد است چونکه ترکیب انسان از جان و تن است لاجرم در ظهور هر دو قسم مستی با  
 گامی عشق در جان جوش میزند و طالب قوال و مطرب ظاهری میگردد و گامی بمقتضای مستی تن  
 اول از باعث نغمه سرائی قوال جان را بطرف مستی میکشد و چون نفس را مانند حجم و معنی را مانند جان  
 قرار داده اند و از هر دو متغایت است لهذا لفظهای منسوی را صورت ضمال و معنی آزمایا و می قرار  
 دادند و در مقدمه نیز فهم یافته که منسوی موافق قرآن مجید یعنی برکتی و مهدی برکتی است **س** جان  
 شراب حق گفتند که حق بدان مطرب جان می برود مستی تن را شراب تن فرموده و گفتند **س**  
 آن شراب حق جان مطرب برده؛ وین شراب تن از نیم طرب چرود؛ یعنی بمقتضای تن طالب  
 قوال و مطرب ظاهری چرود و فقط قوال چون زده شد می مذاقمه از شگفت و ترک ما را زین حراب  
 گرفت؛ بر جید آن ترک و بسوی کشید؛ تا علیها بر سر مطرب سید؛ این اشعار بدقت ششم در حکایت  
 آن مطرب در بزیم امیر ترک **س** این غزل آغاز کرد **س** کلی با سستی یاسرو با ما همی نمیدانم؛ و زین  
 آشفته بیدل چه میجوایی نمیدانم؛ مراد از امیر خجور است جان است و مراد از مطرب مست تن جان  
 عاشق که از شراب حق مستی مطلق بود قوال و از نفی ماسوی کاره شده بر آشفته و بر مطرب بود  
 کشیده خواست که او را بکشد و گفت **س** این عجب کین نیستی از من جدا؛ می مذاقمه من کجا بجم  
 تو کجا؛ گفت این نگار بچید و مرش؛ کوفت طبع را بکوبم من سرش؛ قلینا نامی مذاقمه که خورده  
 و بر میدانی بزین مقصود بره مطلب جان مطرب این بود که از نفی ماسوای که موجود نیست چرود

و آنچه موجود مطلق است آنرا بگو شارح عبد اللطیف مینویسد که در تحقیق لفظ معنی علیها که درین بیت واقع  
 شده مدنی برسدی از دم از ضمیر بیار و انابان که اظهار مضمرات عالم منظر و ضمیر از طبع و راک شان  
 منظر میگردد و استند عا کرده شد هیچ صاحب ضمیری در طلب رجوع ضمیری که مقصد را بر سر باشد نمود الا از ضمیر  
 اعزله اشدنی الدارین نا در چنانی و نایاب و استانی که صفحه ضمیر را از استماع آن بطبی حاصل میسر نمود  
 که اکنون و پنجاه از جمیع مجمل نمود است و آن اینکه در مدارس ما و از التمر بام عظیم ملاگزاری میبازند و یکی  
 از سزاده لوحان طلبه با احقان کج مدرس در دستار کلان و عامه گران بر سر نهاده او را بر سر نهاده در پیش شکله  
 میگردد و جزو مابدست گرفته مطالها حاصل میکنند و سرسری چند فته این باب بران می نهند اعدا از خرا  
 چند بجهت تحقیق مباحث و تحقیق مطالب پیش ملاگزاری می آیند و از مقدمات مستحکم که نظایر بحث نما  
 می باشد استفسار نموده آخری بران می آیند که چون در هیچ منبعی تشفی ما از تو حاصل نشده بگو که ضمیر علیها  
 با جارایع میشود و چون ضمیرش از پنجاهی ندارد بر سر آن کونک مضبوط کوفته دستار و جامه اش را  
 می کشند و از سزاده افاده بخاک نالتش می اندازند و این علیها در قصه ترک و مطرب اشاره بان معنی  
 در مقامات حضرت مولوی قدس سره الشریف چندین جا لفظ علیها معنی حاصل کلام آمده معلوم میشود  
 که در محاوره آن عصر معنی عالی بجهت استعمال شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره بی سنی درج استعمال می  
 و لفظ انمت بصیغه تائید ماضی معروف ملا سعد الدین نقض زانی و بر تلویح این دو لفظ را چنین شرح  
 نموده فبا سخن این آینه اخذ و همت اخصله مدار این چیز نا استعمال است گاهی که خلاف ظاهر و محاوره  
 شایع میگردد و بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده اند از تفاوت اقلیه و عقابیه  
 اراده حل عبارت نموده اند ضمیر نور الله الاحرار می قول که از سوی معراج آمد مصطفی بر بلال شریف  
 حیدر آینه شعر در قصه بلال رضی الله عنه و واقع است ما قبل این بیت دو بیت مقوله بلال است  
 تن بر پیش زخم خارا آن بپودد جان من مست و خراب آن و دود و بوی جانی سوی جانم برسد بگو  
 باری هر جانم برسد تشبیه میدهد آمدن بوی بار را که تخلی حق باشد بر حجت حضرت نبوی از معراج و طوع  
 ثانی اشاره بانست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت حیدر یا بلال مر ترا در جنت دیدم که پیش  
 پیش من میرفتی آواز غنلین تو شنیدم و از جبرئیل پرسیدم کیست این گفت ظلام است بلال که  
 بر خاسته و لفظ بلال متعلق حیدر است اگر معنی تحسین و آفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آید است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از معراج باز آمد بر بلال و جنبه‌الی جنبه بود و اگر لفظ  
بعضین یا بقتدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصد معراج است که آنحضرت علیه الصلوٰه از معراج  
تشریف آورده فرمودند جنبه‌الی بلال و بعضی از شارحان چنین تفریر نموده اند که جنبه اول متعلق بلال است  
و جنبه دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت جنبه او بر من جنبه که مدح او نمیکند و این تفریر بعینت عجیب  
و غریب است کما لا یخفی قوله چون بود آن چون که از چونی رسید؛ در حیات تان چونی رسید؛ گشت چو  
بخش اندر لامکان؛ گردخواستش جمله شیران چون سگان؛ و از چونی و بدشان آتخوان؛ در جنبه ن  
زن این سوره مخوان؛ تا از چونی غسل ناری تو تمام؛ تو برین مصحف من کف ای غلام؛ این اشعا  
بذکر ششم در بیان قول مصطفی صلی الله علیه و سلم در حق عیسی علیه السلام لوزا دیقینه لشی علی الهوی  
واقع اندر ربط این کلام از سابق اینست که ماقبل این سرخی ز اعباد است غیر بود علیه السلام مر بلا اصحا  
ولی خدا را که در اصطیل امیری یار بود هرگاه آن ماه نبوت بر بلال را که بد کمال بود زار زار دید بر  
چونی ای بلال سه گفت چون باشد خود آن شوریده خواب؛ که در آید در دمانش آفتاب؛ چون  
آن تشنه کوکل چود؛ آب بر سر بندش خوش می برد؛ همچو عیسی بر سرش گیر دفات؛ کایمینی از غرقه  
در آب حیات؛ که گوید احمد که لغینش افزون بدی؛ چو در هواش مرکب و نامون بدی؛ همچو من که  
بر هوا را کب شدم؛ در شب معراج مستحبت هم؛ قول لوزا دیقینه لشی علی الهوی اول بر تفاوت مرتب  
یقین است و اینیا علیه السلام ز بر یقینان فری عیسی علیه السلام و نشان و رو و قول مذکور اینک از رضا  
صحا بر معجزه عیسی علیه السلام حضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بروی آب بی تکلف رفیت آب  
غرق نمیکند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لوزا دیقینه لشی علی الهوی یعنی هوا بر نسبت آب لطیف است  
بر هوا سوار شدن مشکل است بر نسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زان بود من بر هوا  
سوار شده به معراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز بر یقین من بود می راهوا بر خود سوار کرد  
و حاصل آیات مرقوم الصدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود  
سکه شوریده خواب باشد همچو آفتاب در دمانش در آید چون بود در حال و در بدیت اول مسکوب  
ست چون بود آنکس که از چونی رسید؛ در حیات تان چونی رسید؛ تا اینجا استفهام بود در بیت نما  
بیان حال آن شوریده خواب است گشت چونی بخش اندر لامکان؛ گردخواستش جمله شیران

چون سگان و یعنی کسیکه فانی شده از چونی به چونی رسد او چونی بخش و گیران در لامکان میشود و مرد  
 از چونی بخشی کامل گردانیدن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان هرگز خواهش نیست  
 کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران شمرست و اشتند بر خواهان نعمت آن فانی چونی مثل  
 سگان طالب لقمه نعمت اند و او با وصف چونی لذت استخوان پیش سچو شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا  
 میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبه چونی سچو مصحف مجید است که در حق او لا سبیل الا لطره و  
 وارو است لهذا تا با کان سگان و شمارا فرود و در جناب تن زن این سوره بخوان **س** تا ز چونه  
 غسل ناسی تو تمام و تو برین مصحف منگفت اسی خلاصه و آیینین باید فهمید مقام را **قوله** پس قیامت  
 قیامت را برین دیدن هر خبر را شرط است این و این بیت در دفتر ششم در تفسیر جاریک موتوا قبل ان تموتوا  
 واقع است ملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غایبین از ان مقام بالا جمال جان  
 کرده می آید لیکن سخن اینکه حکم نعم ان علینا بانه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که  
 دنیا دار الغرور است و در ان حقیقتا بهر شی با العکس مشهود میگردد و قیامت را حقیقتا آینه حقیقت نامی  
 گردانیده است و در آن بر دو نفی صورتها و یعنی خدا در نفی اول **لنبتها** را بر میزند و در نفی دوم همه اموات  
 را زنده گرداند بعد از ان حکم خلق الموت و الحیو و لیسلبو کم ایام حسن علماء انجان اعمال خواهد کرد و پس معلوم  
 که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطراسی که موت با جهل است  
 دوم اختیاری که بنا بر است از تبدیل حرص و هوا و کبر و کینه و غضب و غیره صفات ذمیه بینه و قناعت  
 تواضع و تسلیم و توکل و غیره صفات حمیده که از ان تبدیل در بی عالم انسان زنده نمیزد و مبت میگردد و پس بر  
 همین موت اختیاری در حدیث شریف امر است بموتوا یعنی امری طالبان خدا اگر میخواهند وصول خدا را  
 در بی عالم پس بر میزد پیش از موت اضطراسی که هر یک را حکم کل نفس ذابقه الموت چشیدنی است یعنی  
 چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از ناسی کلی بقیاسی حق بافته قیامت شده است کما قال النبی صلی الله  
 علیه و سلم انما الساعه کما تین افرسود پیغمبر علیه السلام که سن و قبایح این دانگشت ایم اشاره نمود بضم  
 وسطی و سبایه یعنی باجم و متصل سیم ازین ممر است که بوجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باطاعت گبری  
 قیامت فوت شده اند و دیگر جاهل صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از رسیدن  
 او بمرتب جن البقیق تا مشاهد قیامت شود پس تا وقتیکه انسان از خودی خود نمیرد و سستی جدید از حق بر

فاعراض نشود و بدین قیامت او را میسر نیست زیرا که دیدن هر چیز بد بر حق ایقین همین است که آن چیز شود چنانچه  
 آنکشت هر گاه آنکار مرخ میگردد و او را تا انکار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او بود و چون  
 این بود و اصطلاح صوفیه ولادت نماند میگردد و بنده هرگاه بپندد این مقدمات دانستی اکنون صفاتی ابیات شریفه  
 شریف که در بی مقام فرموده اند واضح خواهد شد قال قدس سره سه تا نکستند اختران ماهنمان و اولکده بنام  
 خورشید جهان یعنی با او اسبکه اختران حواس و قوای نفسانی ماضی و مطلق میشوند و مثل حبیبت بحر  
 بی ادراک نگرددند بدانکه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است از ناسه بی حجاب  
 با بدان ای ذوقیاب بهرگز را بگزین و بر دران حجاب بی چنان مرگی که در گوری روی بهرگز  
 تبدیل نمی گردی روی بهر که خواهد که بپندد بر زمین و مرده که میرود و ظاهر جنین و مراد بیکر فنی را که پس  
 شد ز صد یعنی امیرالمؤمنین و اندرین نشانه که صدیق راه تا بختر افزون کنی نقدیق را حد میباش  
 من نظر الی سبت مشی علی الارض فلیس نظری الی ابن فحانسه پس محمد صد قیامت بود نقد ز راه  
 عمل شد در فتنای صلح و عقد یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوٰه و السلام را در مرتبه فاضل و  
 آسان شده است سبت و کناد که درین عالم شد زیرا که هر که بحضورش آمد از خودی خود مرده است  
 و سخن زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشد زاده ثانی است  
 احمد در جهان به صد قیامت بود او اندر جان بهر این گفت آن رسول با پیام بر فرزند تو قبل  
 مو تو ای کرام به همچنانکه مرده ام من قبل موت به زان طرف آورده ام این صیت و دعوت به  
 پس قیامت شو قیامت ایسین به دیدن هر چیز را شرط است این به خصل کردی خصل را دانی کمال  
 عشق کردی عشق را بینی جمال به تمامه اینکه مشاهده و حضور بی حتی عبارت از غیوریت و فناست  
 تا تو هستی خدا سی در خواست به چون میری خدا شود سیداره به تو سباش صلا کمال نیست  
 و بس به رود و کم شو وصال نیست و بس به در خانه اگر کس است یک حرفت بس است  
 فقط قوله همچنین اجزای سمان وصال به حامل زنتال نامی حال و قال به در جمال حال  
 و امانده و مان به چشم غائب گشته از نقش جهان به آن موالید زرهین چاره نیست به لاجرم منظر این اصبا  
 نیست به آن موالید از تجلی زاده اند به لاجرم مستور پرده سادو اند به این ابیات در دفتر ششم در حکایت  
 بر سیدان حارث از کشیش بشاری که تو بزرگ تری بسال بارش تو واقع اندر لطف این تمکین

بد استخوان ماسبق که در بیان آنکه صبر در بیخ کار سهل تر از صبر در نواق بار نیست در آخر آن داستان  
 گفته بودند **۵** اسی تو جو یا کنی نو آورد داستان به هم فسانه عشق بازان ایخوان بعد ازین تمثیل بیان  
 عشق بازان شروع کردند از قول خود **۵** باری اکنون که زهر جزوت بپرس و صد زبان دارند این جز  
 جز پس به روز و شب منانه جو بای تو نیست به جز و جز تو منانه گوی است به چنانچه کیفیت فسانه گوی به  
 زبان حلال در ابیات من بعد بیان کردند و حال خرابی تن را مشبه بگردانیدند بحال جزایستان  
 وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوه و غنچه از بهار آب و آتش میجو شد و  
 کف بیرون میکند صور حال قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان  
 میکنند که عارف در جمال حال و مانده چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی  
 از دمان چهری گفتن نمیتواند از چشم مشاهده غیب کرده است از دیدن محسوسات جهان غایب گشته  
 یعنی ندیده و بیت ثالث نمبره دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از انارستی و موجبات  
 حال و قال است آن موالید از اربع عناصر پیدا شده تا که این بصارت ماکه مخلوق از اربع عناصر است  
 آرزو بدن تواند ملک آن موالید از کجلی حق پیدا شده است آجرم در پرده ساد یعنی پرده غیب مستور است  
 پس این چشم ظاهر که مرکب از اربع عناصر است جلوه بیند آن صور حال و قال العبد ازین دو سبب سبب  
**۵** هر دو کون تمثال پاکیزه مثال به شاد عدل ندر برتر وصال به هر دو کون حسنی لطیف مرقعی و شاد  
 احیا و خشر ما زنی به نوعی حسن حال حسنی و قال لطیف و پسندیده عارف شادمانست که او بموت احتیاج  
 مرده و از خود فانی گشته و غلظت تعالی احیا و خشر ماضی کرده یعنی قنای او را به بقای خود مبدل ساخته و کلام  
 فرود گیر عمت که چستی به زاندم نا امید کن و آجستی به کفیش از غصه منکر بحال به را به انعاما از آن مکان  
 هر دست کند بهار خرمیست به همی چاش گل تننت انبار چیست به چاشت گل تن فکر تو همچو گلاب به شک  
 گل شد گلاب است حجاب به آبن قطعه بد فر ششم در داستان پرسیدن عارف آگوشیش که تو  
 بزرگ نری بسین بارش نوزاد است اصل سخن اینست اهمیتهای خدا در خرابی بدن بود که معلبات  
 سابق مذکور شیخ جز و جز تو فسانه گوی نیست به و در بیان تمثال و حال قال عارفان او رو رواست حق  
 که بر جان شان طاری میشود فرمودند که **۵** هر دو کون تمثال پاکیزه مثال به شاد عدل ندر برتر وصال  
 یعنی تمثال حال و قال عارف نمبره دو گواه باشد بر وصول و بر تیره وصال و پیش از قطعه مذکور فرمودند

حال رفت و ماند جزوت یاد کاره یا از و او پرس یا خود یاد آره و آیات این قطعه بمنزله دلیل  
 نذر که حال از یاد رفته است در الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ  
 معنی جدا گانه باید نمید بینطور **ه** چون فرو گیر به جنت که حسبتی به بچم فارسی و همزه است در مصرع اول  
 دو اجسبتی بچم عربیت و همزه و بای در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرع ثانی بیت ثانی است  
 مفعول است و با برای سببیت و نا امید کن یک لفظ است بمعنی نا امید کننده حاصل آنکه چون ترا غم  
 فرو گیر و اگر تو حسبت و چالاک هستی از اندم نا امید کننده از انعام حق سجا به حسبت جو می بکن و گفتی او را  
 که ای غصه انکار کننده بحال هستی انعاما که از حق تعالی امیر شد اگر هر دم ترا بهار نو نمید پس تن تو همچو  
 انبار گل از حسبت این تقریر نیز برای غصه است بجای از و منکر بصیغه اسم فاعل است سجا منکر بصیغه نعتی و  
 تقدیر بر نسخه از مصرع چنین میشود **ه** گفتیش از غصه منکر بحال به انبه انعاما از ان کمال به تر کیش است  
 که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فرو گیر و فعل و نعمت فاعل آن که حسبتی فعل با فاعل بمنزله شرط ثانی  
 و اجسبتی فعل فاعل و از اندم موصوف تا امید کن بجای امید کننده صفت موصوف با صفت خود متعلق حسبتی  
 شرط ثانی گردیده و در بیت گفتیش از غصه منکر بحال گفتنی فعل فاعل ضمیر نشین راجع بهم نا امید کن از  
 متعلق منکر صیغه نعتی بحال مضاف باز انبه مضاف و انعاما مضاف الیه مضاف موصوف الیه  
 خود مضاف الیه حال نهد و بحال مفعول منکر از ان کمال متعلق انعاما گردید این هر دو مصرع بیان  
 و حسبتن شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است **ه** هر دست گرد نه بهار خرمی است  
 همچو چاش گل تست انبار حسبت به و در بیت چهارم مولوی مخوی بیان مراد خود از الفاظ مذکور  
 سیقر مانند که مراد از چاش گل تن است و قوت تنفک که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب غصه  
 عرق آن گلهاست نچل نیست که آن فکر تن بر تبره گلابیت آمده اصل خود در گل بود فراموش کند  
 عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام است که نشود و نمایی تن از لطفت و انعامهای حق گردیده بود  
 و لذت آن انعاما در وقت نشود و نمایی بر یک جز را با بود بعد از خنک طاروح با تن و انهماک نفس  
 در لذات جسمانی آخال و لذتها از یاد فرورفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت منم بران هجوم  
 می آرد سیقر مانند گلگون از راه حسبتی و چالاک در وجبات غم که نا امید می مراد است حتی خواهی کرد هر  
 جزو تن تو بیاد لذت های تو که هر دم یافته بود و اشتراک انعام حق خواهد گردید بزبان حال گوایی



خوابها و برافضال و انعام من پس ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بودند **هر دو کون**  
 متثال پاکیزه مثال و شاید بعد کند بر سر وصال **قولم عجل بان** نور شد قبله گرم و قبله بی آن نور شد  
 کفر و صنم و سبت اباحت که موا آید ضلال و سبت اباحت که خداوند کمال و کفر ایمان گشت و بود  
 اسلام یافت و آن طرف که نوبی اندازه تافت و این ابیات بقره ششم در سرخی جواب گفتن  
 مرید و زجر که نش زوجه شیخ ابوالحسن خرقانی را حجت امد علیہ واقع اند مطالب بدون دیدن مقام  
 بضم نمی آید بعد و بدن مقام نیز در میان شایعین اختلاف است و خلاصه داستان اینکه مرید  
 برای زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی از سفر دور در از آمده حلقه در کوفت شیخ در خانه نمود زنی از  
 اندرون خانه بدروازه آمد و حال پرسید و معائب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بد اعتقاد از  
 زیارت شیخ محروم باز گردد مرید صادق الاعتقاد بود لهذا آن طاعنه را زجر کرد و هر چه او نسبت شیخ  
 گفته بود از آن او ساخت بنیای غیر مطاعن این هم گفته بود که شیخ همچو عجل است معتقد انفس  
 گو ساله پرست **سنتد** آل موسی که در یغما تا کنون و عابدان را عجل را ریزند خون و مریدان  
 از روان طاعت سبکوید که شیخ از حق نوری میدارد که عجل بان نور شد قبله گرم در معنی این شعر  
 شراح محمد رضا گفته که سامری ابطینیل نور حضرت موسی علیه السلام جبرئیل را دید و خاک مرکب او  
 برداشت و ابطینیل گو ساله زرین انداخت گو ساله با ناک کرد مسجدی اسرائیل گردید و بر بام کعبه  
 مشکان احصانم نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم علی رضی کرم الله وجهه را بر کعبه  
 نازک خود بر داشت و حضرت امیه که احصانم نهاد تا بانی که نور اینها و اولیا را اینجا نصبت است  
 و مبرنوا الله و شرح این شعر نوشتند یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله  
 گرم میشود و اگر در توجه قبله آن نور مضایق عاید نبوده باشد روی آوردن وی قبله فی الحقیقت  
 کفر است و آن قبله حکم صنم دارد و این ازان عالم است که فرموده اند **با خدا اگر بت تراست**  
 کعبات سنگ آورد و بی خدا اگر کعبه باشی بت ز تو ننگ آورد و بعضی از مشاخرین چنین آورده اند  
 یعنی عجل بپرکت نور مردان قبله گرم شد که بپرکت خاک پای جبرئیل علیه السلام عزیز و محترم شد و قبله  
 گرم که عبارت از قبایع موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و صنم شد اگر حضرت موسی در آن  
 جایی حاضر بودی هیچ کس گو ساله پرستی نمودی و تنهی کلامه و شخصی نیست که عجل سامری چند

عبد ابل ضلال شده بود اما قبله که مبران نمیتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتند و باز قبله  
 که مبر عبارت از ان و اشن و بمعنی جایی و مقام موسی علیه السلام گفتند از فهم نبایست بعد است و مولانا عبد  
 قدس سره در شرح خود نوشته اند که زو جیشیخ گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل  
 عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ منظر جامع حق است چنین نوز دارد که اگر ابن نوز و عجل بودی عجل قبله  
 که م بودی و اگر قبله که م به شریفه است خالی از ان نوز بودی قبله بودی بلکه مثل صنم بودی خلاصه آنکه قبله  
 منظر آند است و الله با جمیع اسما و صفات خود در ان مشهور میشد و برای همین منبایه عبادت کرده و در گزینش  
 بودی پس حق در همه جهات است و عبادت موسی همه جهات مشروع نیست مگر موسی که به شریفه و انسان  
 کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و منظر اله هم سبب با جامعیت است خلقت  
 عالم را و اسما و انفعالیها را و جامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگر چه بصورت مختصر خود منظر اسما است  
 لیکن آن نظر حقیقت و باطن خود و منظر همه اسما است پس در انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان  
 کامل عباد باطن خود است فقط نزدیک حضرت مولانا معنی اخیر که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه نوشته اند  
 مرجع اند زیرا که مناسب مقام در موط با سابق و سابق است و از قبله که م قبله موسی مراد گرفتند و بی نوز  
 آنرا جای کفر و حکم گفتند سخن نمی نماید فایده فایده و دقیق قول که آن حکیمی را که جان از بندتن به باز نرسن  
 شد روان اند چنین به یاروان شد و موسی ماویه و همچو بوش از نواویه و زناویه و دو لقب را او برین  
 هر دو نهاد و به فرقی ای آفرین بر جان شج باد و در بیان آنکه بر فرمان روه بود که گلی را خار خواهد آن شود  
 این اشعار بید قر ششم در سرخی نکست الی جاعل فی الارض خلیفه و آق اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه  
 در شرح مینویسد که مراد ازین حکیم شیخ فاسفه ابو علی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و خبر آن است  
 ثالث است یعنی دو لقب را او برین هر دو نهاد و به فرقی ای آفرین بر جان شج باد و حاصل آنکه شیخ  
 ناطقه را روان و نفس حیوانی را جان لقب نهاد و برای فرقی در میان برده و برین لقب شیخ مستحق  
 آفرین شد معندا حضرت مولوی شاکب میداند در اینکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار چون شاکب  
 شیخ در کتاب میباید و ما به بشره جسد را منکر شد و این کفر است بلاشبکه لیکن در کتاب شفا گفته که  
 حشر و وقسم است یکی از اسما و این را شریعت مصطفویه بوجه اکمل بیان کرده و بدین کفر حشر را و اح آنرا  
 بیان میسازم ازین ظاهر میشود که از انکار حشر اجساد و رجوع نمودن ماقول حشر اجساد گردید و باشد و غیر شیخ

در کتب خود مقدم عالم بانوجه قائل است که انواع تولد اشخاص قدیم است یعنی افاضه نوع انسان پس  
 تعاقب همیشه بوجود می آید و نیز شیخ منکر علم خدا بجز نبات نادانست اینهمه وجوه کفر شیخ نوشته اند ازین  
 مولوی منومی در کفر و ایمان شیخ ابوعلی سینا اشک دارند فقط و مولانا می عبد العلی قدس سره ناقص ماند که  
 شیخ حمید الدین بغدادی قدس سره فرموده بلکه در واقع از ان سر و صلی الله علیه و سلم پرسیدم که ما تقول فی  
 حق ابن سینا قال صلی الله علیه و سلم هو رجل اراد ان یصل الی الله بلا واسطی فاحیثه بیدی کما ینسقط  
 فی النار ترجمه شیخ حمید الدین بغدادی میفرماید که در واقع پرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چه میفرماید  
 در حق ابن سینا فرمود آنسر و صلی الله علیه و سلم که او مردی بود میخواست که برسد بخدا بلا واسطه پس  
 حاجب گردانیدم او را بدو دست خود بدینطور که در افتاد در آتش زمین قول ترجیح لودن او و ربا و  
 دوزخ است فقط آنحضرت مرشدی و مولای و بر تقدیر فرمودند الله عالم موابق الاموظنوا المؤمنین  
 طریق احوط است در ربط این آیات با شعرا سابق بدیدن مقام بزرگوار که در آیات سابق ذکر  
 اینمغنی بود که ابوهبل و غیره کفار عجزات پیغمبر علیه الصلوة و السلام دیدند و ایمانیا و روز پس معلوم شد که  
 نظر بزرگ عقلی بجای نمی آید زیرا که اسمان نظر عبارت از است که بصحبت مرشد حاصل شود که تا هدایت  
 زمین همگی و بکار نمانده فکری که بکن ای بنده اسمان نظر به آن نمیخورد که اس کوب سره و لیک ای  
 پولاد برادار و در هر مراد از پولاد طالب و مراد از او در مرشد است قائم قول چونکه حرفی بر بنیاد این مجال  
 واجب آید که کس نمی تواند مقال به چون یکس که حرفی بر بنیاد این مجال  
 اینجا مهم تر و واجب است چون اله از خود فنا شد مقتضی به و سین بی او همی گوید  
 اله نامست از مریت بی و است به همچنین قال الله از خودش محبت به تا بود در دندار و اعلان چونکه  
 کند و علق این آیات بفرستیم در سرخی معجزه بود علیه السلام و تجلیص است خود بوقت نزول با و تهر  
 واقع اند و ضمن سخن شنی مالک الا وجه فرموده بود سه از جوه و وجه در و رخ شو به چون اله  
 بسم در و روح شو به حاصل معنی اینکه در بسم الله بدون حذف جزوه وصلی که در لفظ اسم بود وصل به  
 با سبب صورت نه است چونکه اله اسم وصل را مانع شد پس وجود تکامل اسرار خواه نخواه موجب دولی  
 و مغایرت خواهد بود پس اجب آمد برای اطلال دولی که کتم که در مقال چونکه حرفی بی اله اسم موجب  
 فراق سین و بی است پس خاموشی اینجا مهم تر و واجب است که اله از خود فنا شد مقتضی بی سین بی او

یعنی بدون ذکر الف سیکوید الف یعنی مخدوف خود فهمید میشود احتیاج وجود او نیست بعد از این مطالب  
از آیه که بر سبب بطور نظیر می برارد یعنی قول ما سیت از سیت بدون ذکر خدا اولالت میکند یا اینکه قابل از قول  
خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال خدا از منش بحسب اعباده میفرماید تا بود دارد و ندارد و او عمل یعنی  
تا وقتیکه بنده خود را موجود ندانسته نسبت فعل بخود میکند عمل حق منقوص است چونکه شده بنده فانی  
و رفع کند عقل و خود غیر و نسبت فعل بغير خدا ملک فعل و فعل خداست چنانکه وجود بغير او میان ندیده  
نسبت رمی حجاره بخود فرموده فاقم فانه وقت قول که چون شود همیشه قلم در یادید و شنوی را نیست پایانی  
چرا چون پشت زن تا خاک هست؛ امید به قطع شعرش نیز دست؛ چون مانند خاک و بودش جهت کند  
خاک ساز و بهر او چون گفت کند چون مانند بیشه و سرگشند؛ بيشما از سین و دیا گشند و بهر گشند  
آن خداوند فرج و حد تو اعن بحرنا از لاجرح و چون در افاده اولی تذکره شنوی شریف تر قیام یافته کمال  
شنوی بعینه حال قرآن مجید است و در وصف کلام الله در سبب اهل ما اوجی الیک و رسول اله تعالی  
و اتع است؛ و لو ان مانی الارض من شجرة اكلهم و البحر میده من بعد و سبت اجرا ما نعت کلمات  
مترجمه اگر باشند و حمان تمام زمین قلمها و باشند و یا سیاهی و با آن در با کنند صفت و یا غنی گیر  
تمام خواهد شد. تخریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال شنوی بیان کرده است  
سینکند بران و میفرماید تا زانیکه خاک یعنی زمین باقیست چاره بود ای قالب نشست زن است طیار  
میکند قطع شعر شنوی دست خواهد داد از آن تو هم انمعنی پدانش که سرگاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت خواهد  
اسرار شنوی هم تمام خواهد شد در دفع این تو هم فرمودند چون مانند خاک و پوشش جهت کند؛ یعنی زمین  
دنیا فنا پذیرد آنوقت بحر من لدن عشق بجوش آمده گفت خواهد کرد و از آن کف زمین دیگر پیدا خواهد  
و بران زمین قطع شعر شنوی موزون خواهد کرد و چنانچه اقد تعالی خبر میدهد تو هم تبدیل الارض  
غیر الارض یعنی قیامت نام آن روز است که در آن روز تبدیل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه کنکه  
شنوی بحران اسرار است که ابدال با و مانند این عالم مانده یا مانند اگر قلمهای شیشه نخوانند مانند زمین  
آن بحر میسهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون همیشه دارد دنیا مانند شیشه دیگر در آن آخرت پیدا میشود پس  
فیض شنوی برین دنیا سو قوت نیست در آن عالم دیگر ارواح عارفان از فیض اسرار شنوی  
خطی خواهند برداشت و آنچه ولی محمد و غیره شرع گمان برزند که بعد قیامت باز دنیا برپا شود و آدم

از مرفوعه پدید آید و در آن عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است تعبد مولوی  
مثنوی قدس سره الغیر صغیر یابند **ع** باز گرد از بجزوه و زشتک نه هم زعبت گو که کودک راست به  
تاز لطیف کندک در صبا و جانش گردد و با هم عقل شناخت عقل زان بازی همین یا بسوی که چه با عقل  
در ظاهر بی و حاصل نیکه اگر چه فکر در اسرار خاموشی میخورد لکن درین دنیا کار با طفلانست و برای اطفال  
مثنوی لعبت راست و موافق است پس از بجز صغیرت روگردانده سخنهای خشکی که موافق فزاج گوید و گمانست  
با بد گفت میخوانند شد که ازین امور و لعب یعنی از گفتگوی ظاهر بی اندک کودک و گمان دنیا بدیر آشنا  
شوند چنانچه اطفال در ضمن بازی بکار و بار عقل ما میباشند و لعبت را گداشته کارهای دنیا قرار و احوالی  
پس چه عجب است که از سخنهای مجازی بی حقیقت برزند بنظر طوالت ملاحظه بر همین قدر ایات در عقل تقابیر  
حضرت مولانا قدس سره اکتفا رفت از بقدر اجمال با سوالی که را ما بوالباقی مکتوف خواهد گردید انشاء الله  
تمت مع ششم از نور رابع با بد و انست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی مثنوی قدس سره  
مشهور است اگر چه در کتب صحیح مثنوی شریف یافت نشدند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر معنی آن میشوند  
از آنجمله است قوله من زقرآن مغز را برداشتم استخوان پیش سگان انداختم تا همان درین بیت  
اعراض میکنند و وجهی اینکه ازین کلام مفهومی میشود که در قرآن مجید مقرر استخوان هر دو دست حال آنکه  
مضمون قرآن سر یا مغز نخواست دوم اینکه در آن سخن بعضی مضامین قرآن که معبر یا استخوان نمیشد  
سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرمودند که تا فرمان معنی سخن خود نمی فهمند و انعام  
و وطن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در  
عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله علوم است و دوم علم  
طبیعیات و فکلیات و غیر نبات و غیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان  
قرار داده اند حاصل اینکه مثنوی شریف سر یا مغز است و من آنرا از قرآن شریف برداشته ام و دیگر  
فلسفیات و طبیعیات و غیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکما و عقلا که حکم حدیث اند چنانچه  
و طالبها که انداختم سوال اگر کسی بگوید مثنوی این کلام است معنی آن نیست چنانکه در مثنوی شریف ذکر دیگر  
علوم بر ابطال عقاید فاسد مستقرین آن علوم آمده است بلکه در قرآن مجید حکم لا یرای الا فی کتاب بین که هر علوم  
حکایت و ابطال و اهل حکما موجود است موضوع و مقصود کتاب بیعتش و معرفت ذات و صفات خدا

و درج کامل نیست و مقتضای معرفت الاشیاء با خداوند است تا مقصود مقابل آخرت ذکر دنیا و اهلها  
 سیر نماید از آنجه که در کورانه و در کربلا و تائیفی چون حسین اندر کربلا و خطاب است سالک شافع فیما را  
 که قبل از وصول بمقام فنا الفنا و پیش از رسیدن بمثل حقیقه الحق نوره اتا الحق و اتا الله بر ملازمت  
 اینک سالک طریقت را ترقی درجات بقدر زیادتی یقین و فنای صفات و ذات موهوم خود و روشن وجود  
 مطلق حاصل میشود و مثلاً بعد بیان و عوام الناس را ایمان بخدا همین قدر میباشد که خالق با و خالق زمین  
 و آسمان و ما فیما کسی است که قدرت تمام و تصرف عام در عالم سیدار و لیکن گفتن نمیتواند که کجا و چگونه است  
 بالاتر ازین ایمان حکما میسکین علمای مقلدین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع هر  
 معنوعات در یافته و لائل عقلی آن قائم کننده و قلما و لرض قرآن دیدندان الله خلق سبع سموات و الارض  
 مثلن فی ستمه با هم شم استوی علی العرش و لیس کتله شی و لاید رک لا لاهبا حاصل اینکه خالق منزه بخت  
 بعد از بیش طبقات آسمانها و زمین بر عرش قرار گرفت از روی علم و قدرت همه جا حاضر و ناظر است  
 نه از روی ذات بالاتر این فرقه ایمان موحیدین شهودیه است که وجود او ذات واحد حق محسوس میکند و  
 عالم را نخل و میگویند و سیر نماید که نخل تیر بمقام فنا هستی موهوم خود را و هر موجود را واحدی مینماید لیکن این  
 شرک است او را در مقام نیاید استانیز به گاه از مقام ترقی ساخته معتقد عبدیت خود و معبودیت بر  
 باشد ایمان او عقرب است و اعلی تر از بنده فرق ایمان صوفیه صافی موحیدین وجودی عینیه است که  
 ذات خدا را در تنزه محسوس میکنند و نه در تشبیه و هیچ چیز را شرک و وجود دیگری دارند و غیر او را متمسک میدهند  
 این ایمان چون کمال رسد و هستی موهوم سالک فنا پذیرد و در انحال خدا بزیان این سالک  
 انکون یا انا الله میگوید اگر انحال او دائمی است و از انکشتی مثل انکرتاقل اننا اننا باشد است معذور است  
 شرعاً بر او اخذ نیست لکن انحال وقتی باشد و وقت دیگر نباشد فنای او ناقص است اینچنین کس را  
 صیفاً میند که ای کورمانند تا بنیایان و کرب و وحوای لاهر و تائیفی تو بچو مفود که حسین نام داشت در  
 ملائمی ملاکت یعنی مقصد را اگرچه فانی بود مگر فنای کامل و مستی و همی ندانست و الا حسیم او نیز محفوظ  
 میماند چنانکه روح معنویان مانند انعمان که با نمعنی نمیرسند از لفظ کرب لا نیست کربلا و از لفظ حسین  
 امام سیدالشهدا علیه السلام نمیند انحراف می کنند که سفر امام همام لطیف کربلا کورانه بود ملک بیه  
 بود است و مشغول از روی وحی شنیده در کربلا رفته بود و آنچه امام را پیش آمد کربلا نبود بل جلیبا

شاد است که برمی بوی بود پس بچو اعراض سبب نامی مراد بود نور خامس ششم بر سهله لمعه اول در ذکر  
بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع نظور رسیده و سمنی رویای صاحب در حدیث فریفت است  
الیه بار الهی صاحب جز من ستم و کلمتین اجزا النبوة و رویای صاحب عبارت است از آنکه آنچه بزرگان در خواب ببینند  
یا دیگران بزرگان را در حالت نوم دیده و فیض و فائده بردارند در نظور آن هرگز تفاوتی میان آنچه در خواب  
محمد حسین خالص صاحب و در کلن بیگ صاحب و دیگر مخلصین بیان میکندند که آنچه از حضرت پیش از وقوع  
در بیداری شنیده ایم مطابق آن همیشه نظور آمده و همچنان تجربه باد خواب است یعنی آنچه آنجناب ما خود  
در حالت منام رفته نموده یا بعضی از مردمین از آنجناب در رویا دیده اند و فیض برداشته اند یا با استخوان  
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن نظور رسیده و تفاوت نشده اگر چه برای نقل  
آن در قمری باید لیکن بعضی از آن که وقت اقتضای آن میکنند تجربه مینمایند حکایت اول یکساکش  
از انتقال مغایر الدین حیدر شاه از میان این اسد فقه تیر انداز از طرفت بادشا و بیکم خاص محل بادشا و مدوح  
مقصود مولانا آمده حال عسرت بیکم صاحب و تنگدستی مرشد زاده بیان کردند از شاه اشک که من در خواب دیده ام  
که اگر نژاد محتدالدوله را گرفتار کرده اند و همه اسباب و امکانات را محاصره ساخته اند و ساین در حیدر آباد  
سقف نظام الملک والی حیدر آباد هم خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان نظور رسیده بود گفتن منتوی  
که ظور را حجاب تاکی خواهد شد مگر خاطر جمع کرده باید داد که بر قدری و عسرت که برداشته اند همچنان خوابی  
و خوشی بیشتر بنماید و مالک همه ملک و مال مرشد زاده است اگر خدا امر طاعت داده است که امر روز  
معتدالدوله را زیر و زبر سازم لیکن او سبب است بچگونه نقصان او روانند ارم و الا امر پیش پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم حجاب خواهد بود و بعد یکسال تعبیر خواب مذکور همچنان نظور رسید یعنی مرشد زاده لقبی الدین حیدر  
بر تخت بد نشست و مالک ملک گردید و بعد شش ماه معتدالدوله را صاحبان انگر بزرگ قرار نموده تنبیه  
و اشتد لیکن سبب حضرت و سخنان بسیار است او جز آبرو و مال و اسباب او ساخت حکایت ثانیه  
از بانی پنجاه صاحب رحمد غازی الدین حیدر شاه زین رودی بعد نماز فجر حضرت مولانا فخر سحر العزیز  
رو بروی منزل کلن بیگ صاحب پنجاه صاحب ر شاد کردند که خدا خیر کند وی شب خوابی دیده ام  
که موجب تشویش شده من از خواب بر سید که خبر یاد چه چیز موجب تشویش حضرت شده فرمودند که دیده ام که  
بادشاه وقت بمرد و انگر نژاد برای بنده است آمده و من نیز آنجا هستم انسان انگر نیز مرادند که انگر نژاد

مرزا گلن بیک عرض کردند که سبحان الله ای خواب بیار مبارک است که افسران انگلیز کپراسی نندوبست  
 آمدند و نذر بختگو گذارند ازین معلوم شد که موافق مرضی حضرت که ام شخص از اولاد بادشاه مالک است  
 کرد و حضرت مولانا مرزا موصوف را ختمین کرده فرمودند که تعبیر همین است ایچ بته که تشویش رفع شد  
 بعد چندگاه همچنان واقع شد حکایت سوم مولانا میفرمودند که هنگام اقامت برقرار فلان بزرگ  
 بسبب نبودن وجه کفاف بحال عسرت میگذاشت شبی در خواب دیدم که من در اثنای راه بمیلدلی میفرم  
 عقب بچشمی که لانا فخرالدین محمد قدس سره بر اسب سوار میخیزد سواران همراهی نمود و رسیدند چون بیدار  
 شدم فهمیدم که حضرت ممدوح بمبارسیده از صبح آن فلان کس از مردیان حضرت مولانا بمن ملاقی  
 گشته مجلس خوراک مع چند فلوس روزینه برای خرج از جای مقرر گمانید تا بودن آنجا بلا کاف صوت شنید  
 حکایت چهارم خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیار شد حضرت برای او فکری اند  
 بوده و حاجی صحت میکرد و بدوقت شب خیرات علی قریب لموت احوت صباح آن بعد نماز فجر  
 حضرت فرمودند که امشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم با صحت یافته  
 یا خاتم او بخیر شده باشد خیر او بکریه بعضی از حضار دیده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پس بد گفت  
 امشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو ندرست هستی بخیر و این آیت بخوان چنانچه خواندم  
 و ندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد حکایت پنجم قبل از ارتحال حضرت مولانا فرمودند که من خواب  
 دیده ام که همه مکانات این احاطه از پنج و بن برکنده زمین هموار شده است و هجوم ظالمات و دران بدین  
 و یک جنازه بالاسی سرهای مردم میگردد و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن وقت  
 ارتحال آنحضرت در نو پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال بیشتر فرموده بود که می بخیم که در  
 این احاطه یک مقبره کلان طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و فوجیایی دلچسپ شده است  
 شیخ خیرات علی مرحوم و دیگر کرامت حاضر عرض نمودند که شاید مقبره که ام امیر درینجا خواهد شد فرمودند خداوند  
 که مقبره امیر خواهد شد باقی بعد سه سال تعبیر خواب ظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز  
 محاذی آن طیار گردید حکایت در همین حال در زبانی شیخ غفتر علی ایست که بخیر و قبل از رسال  
 آنحضرت در نماز صبح یوم و شبته مولوی محمد نور الله صاحب آپشیا امام نموده خود افتد فرمودند و ما نیز  
 پیش از او پسر شیخ عبد القادر ساکن دهللی که مرید میر محمدی بیدار بودند در حجه آمده استفسار از آنحضرت



نمودند و چون که خیر حضرت مولانا فیض الدین محمد صاحب قدس سره شروع کردند در انوقت حضرت که دراز بودند  
 بر خاسته نشستند و پرسیدند که شمار معلوم هست که مولانا فیض الدین محمد صاحب بطور برخاسته نشینند که  
 عرض کرد که من خود رسال بودم حضرت بیان کردند که حکم کو تو ال شهر یازده کسان میواتی جناب و سرش  
 بدرگاه حضرت خواججه قطب لدین قدس سره الغزیز بردند شیخ مذکور بقصد یق نمود که فی الحقیقت آنروز چهر  
 مشکامه در شهر بر پا بود لهذا آنروز همچو افغان بوده است بعد حضرت لانا چهره رخ کرده در پیش مبارک از دست گرفته فرمودند  
 که سن دیدم که درین اساطیر عجم خلایق است و یک جنابزه را در دم بطرف سجده میکنند و جنابزه بطور پدید  
 شد بر مردم حضرت فریقین بدو در آن حال گشتند که گویا متعلقه اولان حیات در رویای مریدین که حضرت  
 مولانا بچین حیات خود محمد و آئنها در خواب سیدند و آئنها بیداری فوراً اقرآن دیدند و دیگر معاملات  
 که در حیات بوقوع آمدند حکایت اول محمد حسین خالص صاحب میگفتند که شبی در خواب دیدم که گویا  
 حضرت مولانا قدس سره الغزیز بر فرار سید شاه عبدالرزاق علی نبینا و علیه السلام نکیه زده نشسته اند  
 چند مردم گرد و پیش از حضرت مجلس اندر انحال و رضی خان برادر کوچک من که مرید حضرت است رو بر  
 یک پالی تاده است و چنان معلوم میشود که یکپای او ماؤف است ناگاه نظر حضرت بر او افتاد و  
 فرمودند که بدون شو یعنی آن آفت که در چشم رضی خاست او را خطاب کرده زجر سیفر مانند که از بدن آن  
 بدون شود این کلمه را بکر رسد که رسد کمال چشم نمائی فرمودند بعد از رضی خان پرسیدند که چه حالت او  
 عرض کرد که صحت کلی باقیم حال اسیر اثر او در من نسبت من بعد بطرف من مظهر متوجه شده ارشاد کردند که  
 مردان در این وقتها بکار می آید بعد بیدار شدم صبح بچکان خود رفته از رضی خان استفسار شدم  
 معلوم شد که پاشنده پاشی او متفرح شده بود از سر روز آنچنان الحمد داشت که تمام مردمان خانه خواب  
 بزم گشته بود همان شب اندر درو با تحفیف شدم من او نشان را مبارک با صحت وادم و آنچه خوانیده بودم  
 بیان کردم رضی خان خوشنود شده گفت که الحمد لله که صحت باقیم حکایت و دم مرزا کلن یک صفا  
 می گفتند که تخمیناً عرصه سست سال میگردد که سید غلام مصطفی نبیر و سجاد نشین سید شاه اعلی صاحب  
 قدس سره در لکنئو آمده بودند از لکنئو به آریاب میرفتند سید کل محبت و اتحاد مرانیر میراه خود بردند در آنجا باره  
 شاه اعلی صاحب فرود گشت بود و یکم که در پنج ران من و نبل بدید آمد و تب و غیره عوارض آنچنان مرا گرفتند  
 که اطباجو اب داوند و مبه دوستان را از زندگی نپاس کلی نشد و مرانیر از جنات خود مایوسی گردید

شبی در حالت باس بچگونه پیر مرشد بر جوی حضرت مولانا رجوع نمود و گفتیم که اکنون امید زندگانی مانده  
 رویت دستگیر است همانوقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا حاضرم و یک درویش سر و پا برهنه نیز آید  
 بجزوه مولانا نشست حضرت مولانا درویش مذکور گفتند که برای آنکس یعنی منظمه خیریه بخواند اینقدر دیده  
 بیدار شدم صبح آن افتاده بودم و دیگر مردمان همراهمی حاضر بودند که همان درویش سهان شکل لباس  
 که در خواب دیده بودم در آن مکان رسیده بطرف چارپائی من نظر کرده پرسید که آنکس بیمار است  
 گفتند که بسیار بیمار است نزدیک من آمده دست خود بر سینه من نهاد چیزی خواند که ضمیرم بسع من بناید  
 نام حضرت جنید و شبلی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخن پا برد و گفت که بلای تو رفع شد  
 و مرض رفت همچنین سببار کرد و بچو من است مبارکش خود را هیچ و تندرست یافتیم و همه بیماری من رفت  
 زائل شد چنانکه بروز چهارم آن بگفتند مرا محبت نمودم حکایت سوم شیخ گفتنفر علی روایت میکنند  
 که عمره چند سال میگذرد که من در سلطنت نصیر الدین حیدر شامل سپاسیان طالبان بر محبوب سخاوت شاهسی  
 شعیبه بودم در آن محبوب سخاوت زبیره قید بان مرزا عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بعلت خون از عمره  
 سیجده سال مقید بود نامبرده زبانی امام بخش داروغه محبوب سخاوت که مرید حضرت مولانا است اوصاف حضرت  
 شنیده نیت کرد که اگر من از قید ربانی یا بچو خود را بجزوه حضرت لانا رسانیده مرید شوم بعد دو سه روز عاقل  
 مذکور پیش داروغه ظاهر کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی در اینجا آمده فرموده که رحمان رحمان آمده با  
 انشاء الله تعالی ربانی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ فرمود بچو اندن رحمان رحمان مشغول شد  
 بعد از آن میگوید که مکر در خواب دیده ام که حضرت مولانا تشریف آورده میفرمایند که رحمان رحمان  
 چه میکنی تو که حافظ هستی سوره رحمان بخوان چنانچه من بقرأت سوره رحمان مشغول شدم داروغه  
 امام بخش من غضنفر علی را بر خیال مطلع نموده بجزوه حضرت مولانا فرستاده من بجزوه حضرت حاضر شده  
 کیفیت مرقوم الصدرا گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الاقدس شنیده خاموش شدند و مولوی ابوالحسن  
 روه لومی که حاضر حضور بودند فرمودند که انشاء الله عاقل بیگ مذکور ربانی خواهد یافت بعد از نوزده روز  
 خود بچو حکم سلطانی لغاوت یافت که فلان قیدی حافظ کلام الله را فوراً بگذارد چنانچه مظفر علی خان بگوید  
 دیوانخانه او را بر دو دست طلبیده ربانی داد همانروز بجزوه حضرت مولانا آورده روه لومی را قلم آنهم رسید  
 و ماجرای مرقوم الصدرا زببان خود شش بیان کردند حکایت چهارم حضرت مولانا را صفت کمال

پیش از آنکه در پانزدهم ذی قعدة سال ۱۲۰۰ هجری قمری شده بود یک روز آنچنان ششوی و بهوشی مانده بود که  
 بهیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در آن حالت احتیاج بویان برآید همیشه یا وقت نماز می آمد بی اختیار بر سر میخند  
 و میخیزد و بول در پشتش میخورد و بهیچاظ ادب مسجد نشسته و تعظیم مساوات و پاس امور شرعی در همین بهوشی  
 میداشتنند نوبت طهارت میخیزد و تکفین شد و در آن حالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خاندانان  
 که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدم حضرت درین شهر خدمت بسیار کرده بود و وزیر دیوان مسجد  
 در احاطه قیام داشت بود بد حال مرشد خود با آنضرع و نیاز بدرگاه خداوند سجده کرده و دعا نموده که ای  
 من واقعه رحلت حضرت بچشم خود نبینم اینچنین حضرت را شفا داده تا من رو بروی حضرت بمیرم و حضرت نماز  
 جنازه من بگذرانند بعد مبعث بارگردد حضرت قربان گردید بفضله تعالی حضرت را شفا شد بنوخان سلیمان  
 که رو بروی حضرت حال حامی حمایت الله خان نوکر محمود حضرت فرمودند که قضای ما را حمایت الله خان  
 بر خود گرفت و خود را بر ابرای تصدق کرده پس که حضرت را صحت شد حمایت الله خان میارشد حضرت تا که میفرمودند  
 که ازین مکان منخوس بر بنیز او شان نقل مکان کرده قریب فرتی محل مکان گرفتند و طاعت آمد و رفت  
 نماز حضرت مولانا بنوخان را بر ای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند خوانی دیده ام که بخدمت  
 حضرت حاضر شدم در مسجد تبریز حضرت کسره است حضرت فرمودند که بر ستر و از نشو من عدد کرده ام که بی آید  
 است حضرت فرمودند لا افرق الا ادب بنوخان که چچی پاسبیکردند تیر گفتند که حسب رخصا و بعل آری من  
 برابر حضرت بر ستر در از شدم بنوخان گفتند که من مطابق آن حرف بجز دیده ام فقط روز دیگر باز  
 حضرت مولانا را در خان را فرستادند و در آنوقت حالت شان سقیم بود مگر شادان و فوخان سلیفت  
 که حال امر از عرب خود خطره نمانده است من دیده ام که حضرت رو بروی او رگاه حضرت محمود شادان  
 قدس سره رو بروی بالشته پهای من سفارش می گفتند من نیز در آنجا وارو شده هرگاه از آنجا برخاستم با هم  
 نشویش کرد و بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سلیفت کرده دست من گرفتند عطاوه  
 بران بر روز که برین حالت سکر است میشود حضرت را نزدیک نشسته می با هم همین قدر مطلوب بود  
 آن حاصل شد آنرا آن هجوم تبانیخ ربح الاول فوت کرد و نماز جنازه او حضرت او اگر کند  
 بعد سوم ما در حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است  
 که اگر بعد و نم حال من دریافت کردی باشد از حضرت مولانا استفسار جو اینند کرد حضرت بجز لبش

تسلی آفته فرستادند که حمایت ائمه خان در کمال لطف الهی است خاطر جمع دارد و نیز نوخان روایت میکنند  
 که در آن حالت سرسام هرگاه مردم میگفتند که حضرت بزیم الکفار باید و نماز است بگذرانند میفرمودند که تا بوسه  
 باقیست انشاء الله تعالی در معمولات فرقی نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب دکن  
 مولوی موصوف نقل میکنند که حافظ بساوند صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبدالکریم صاحب  
 گنگوئی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صاحبزاده شاه عبدالکریم صاحب لکنئو  
 و از روضه بودند و هر خبر نبود حضرت مولانا قدس سره الغزیز روزی بمن فرمودند که پیر شما آمده است گفتیم  
 من هنوز پیر نگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بل پیرزاده  
 هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آخر خواهد شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میردم فرمودند  
 در رودلی با او شان ملاقات خواهد شد چون زمان عرض حضرت شیخ العالم قدس سره الغزیز رسید  
 شاه صاحب ممدوح در رودلی رفتند من نیز در آنجا رسیدم عند الملاقات معنی کایه طلبیدم رسیدم حال  
 مطابق فرموده حضرت مولانا بیان کردند مرا اعتقاد بخداست شان زیاده شد بموجب بیعت کردم و اگر  
 مولانا بخداست پیوسته حکایت کردم او شان فرمودند که مولانا عبد الرحمان صاحب امر شدن تصور  
 میکرد با باشند بعد مراجعت رودلی بخدمت حضرت مولانا حاضر گشته حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود  
 شده فرمودند خوب است خوب است چه است سحکایت کشتم مولوی صاحب ممدوح  
 نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علیخان بهادر مراد عدالت اعلی بود حسب قدری بعضی نظریات  
 نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در رودلی فرستادند در حالت غضب حاکم حاضر شدن مصلحت  
 ندیده من از رودلی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوשהاک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علیخان  
 با زور لکنئو قتل محال گشت در همین اندیشه شبی در خواب دیدم که من در لکنئو آمده بخدمت مولانا مسجد  
 حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه سجد گشته چیزی مشوره کرده اند هرگاه از اینجا بیدار شد هم فی الحقیقت  
 خوف و اندیشه از دم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکنئو آمده اول بخدمت حضرت مولانا حاضر شدم  
 چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مراد درون مسجد بنیاد بگوشه جنبی نشاندند کلمات تسلی فرمودند و هرگاه  
 خود طعام خورانیدند ازان زیاده تر تقریب بدل خود یافتیم مگر خوف و اندیشه سابق در مجالس وغیره بیایا  
 نمیفرمود روزی حضرت مولانا مرا با تخصیص یاد فرمودند و خبر بزه اعاصاب کرده فرمودند که این از روضه

حضرت مخدوم شیخ العالم علی بن بابا و علی السلام است همین جا نشسته بجز اندیشه اذول کو بالکلیه خواهد رفت  
 پس بیکه خوردم خوف و خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه هفتاد وقت در محفل عرس شاه تدریج صاحب قلم  
 با کسی فراموش حال بر نشد و کرامت متعلقه لمعه اول بعد از صلوات بر ائمه اطهار و صلوات بر حضرت مولانا  
 بعد از وصال زیاد از حال حیات هستند حکایت اول در ماه ربیع الثانی ۱۰۳۰ هجری القم  
 آنم صحبت گم شدن تفسیر فتح الغریز از ان غلام حیدر خان صاحب که برای نقل به کاتب داده بودم  
 و او کاتب را کرده رو پوش شده تشویشی مفرط داشتم و هر چند بنده کوشش ساخت سماعی نیافت  
 بجالت مایوسی بر فراز حضرت نشسته بروحانیت وی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت روا  
 خلائق بستند از من اینقدر تشویش رفع نمیکند من چه قصصی کرده ام بعد این که ارش بر سرت بخود  
 دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر من مل قد کرده اند بعد ادای نماز  
 عرض کردم که با حضرت کاتب مفقود و منوز دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد و همین  
 سرور بیدار شده در صحن مسجد برآمده بودم که سپهر خدا و خان مع یک شخص و گیکه آمده پرسید که کدام  
 کتاب شما گم شده است گفتیم خدا الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب میرا پیش نیکس که  
 تباری بکنید تبار فرودت بره بود انکس الفضال قیمت برتجویز و الدم ملتوی داشته یک تمان پارچه تری  
 چهار رو پریشش آنه با داده است حق داد خان پیش شما فرستاده است چنانچه هفتاد وقت چهار پریش  
 شش آنه داده کتاب مذکور گفتم و با لکش رسانیدم و شکر از مولانا دارم حکایت دوم  
 میان غضنفر علی و پنوخان نقل میکردند که شیخ رمضان ساکن قنچه رکی از ملا زمان نواب بمشاهدت  
 سباه روزی بوقت یک پاس روز برآمده بمشیره زاده خود را که بعمر چهار چسباله خواهد بود و بمرگ سفاجات  
 روح از قالب او پریده بر سر او دست برداشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا  
 اندرون مسجد بر استراحت بودند و پنوخان چهی با میکردند چون معلوم شد که در طفل خبری باقی نیست  
 حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضان مذکور طفلی را در کنار گرفته که حضرت جلوفان کرد  
 شروع نمود دوبار گریه بود که آئیناب از خود بیدار شده بر خاسته نشستند و پرسیدند که چیست  
 پنوخان و میان غضنفر علی عرض کردند که طفل انکس پیچیده شده است حضرت رضی الله عنه بروم  
 کرده قوی از حجه مبارک و مانند همین که از مسجد برآون بر طفل از رمضان خان مذکور آب طلک

آب نوشانید و بهشت بار شد و رضای خان میگویی که بشیر داد من از بهت مولانا زنگی دو باره یافته است  
 حکایت سوم حسین بخش ساکن در موضع رسول پور متعلقه سلطانپور سرکار لکنئو باریخ بست و چشم  
 شوال ۱۲۳۲ هجری کبیر باس شب گذشته در مسجد حاضر آمده عند الاستفسار بیان کرد که من از منزل  
 مرد حضرت مولانا هاستم و از سیزده سال تا این انگریزی باریخ جنگی کبیر چهارم نوکر بودم شش ماه است  
 بیجا و یک ماه از کانه پور رضا گرفته بخانه آمده بودم برای مراجعت و لم نخواست بخانه نشسته ماندم  
 و عرضی عذر هم بر سر کار فرستادم بعد چند ماه گذشته آمد که بسبب بوجوهای توبی عذر نامه تو از منبر سپاسان کله  
 بدر شد هر چند اسباب من قریب حد و حد رو پید در پیش مانده بود لیکن بسبب خوف از تقم اسباب را هم  
 صبر نمودم چهار پنج روز است که بمحض حضرت مولانا حاضر شده ما برای خود عرض نمودم گفتیم که حال لائق نوکری  
 سرکار مانده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی زفته بفرستیم فرمودند از نوکری خبر گیری اهل و عیال منو باشد  
 و با خدا هم بکنید گفتیم نوکری همچو عمر زفته باز دست نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بجای شکر  
 عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و درین سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جا نشد فرمودند  
 که بر نوکری قدم خود بر بخره مکن گفتیم در اینجا نیز نخواهم یافت الا صاحب کانا بهادر لکنئو چچی مقصود  
 من نوشته بود به بذر بعد آن میتوانم زنت حکم کرده اند که صاحب کلان درخواست چچی مکن انشاء الله تعالی  
 خواهد داد هر چند که بشیر بعد درخواست از من یعنی هم با بوس شده بودم لیکن حسب ارشاد و رو کوشی رفت  
 عرضی دادم بخرد و دیدن ان صاحب کلان چچی تمام کر نیل لیکن مذکور بدینصیون نوشته داد که این سبب  
 ترو من حاضر بود مقصودش نیست بدستور بکار نوکری بجای دارند چنانچه چچی بدست وارم فرود خواهم  
 کرانی و غیره در حیرت اند که انچنین مصنون انگریز گاهی نمیتواند و نیز حسین بخش مذکور بیان میکند که بنیام  
 مراد و مرتبه پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از سبب گذشته بود با بوس شدم  
 مر شدم گفت که با خاطر برویاحی باقیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد همچنان کرد  
 او موافق این را ده نراه مغزولی من کرد چون رو برو شدم خنده کرد و هیچ گفت و من بجای شدم  
 حکایت چهارم زبانی حسین بخش مذکور است که شکر کار زبید ارشی یعنی انور خان زبیدار موضع  
 بهائین بابت سرحد موضع جبار پور در پی بلاک من شد و جمعیت آنها از دوزخ مرادم زیاد بود و  
 جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بحضرت مولانا آمدم و ما جواعض منم حضرت زبیدار

دست زد و گفتند که خدا تعالی خواهد کرد و در ماه کنواری که از پنجار فتم روزی من و بازخان و اهل خان و بخت  
 همه بمقوم من و مرزا بادل بیگ مغل در خانه ویران و شکسته که متصل بهادریو پور است بودیم یک پاس و از  
 برآمده انورخان مذکور بحیثیت دو هزار کس بلوه کرده موضع رسول پور و بهادر پور که بطور محله آباد محاصره  
 کردند هر جا که دو سه و بیست کس از دو سه من بودند بمقابل میبودند و از یکصد بند و قبی در آن مکان  
 ما را محاصره کرده قتلگ اندازی نمودند بازخان و راول گولی گشته شد ما چهار کسان ما دو سه مقابل که در هم  
 قریب دو سه اهل خان و امنت خان و بادرخان نیز تاب گولی بنا کرده بمجمله رزق شکنی راه خود گرفتند  
 من تنها ماندم صد تا گولی بر من میرسید و کارشیکار یعنی که در شاخ باروت یعنی سنگه سوراخ شد آنوقت بدل خود  
 گفتم که با مولانا حال یک رفیق هم فایده جان من میرود و دو سه هم رفت بجزو خیال یعنی نظر کردم که خوب  
 یکصد بند و قبی بدو گاری من پیدا شدند و تقاب اندامین کردند و اعدا بر بهر سمت نهادند نیزه کسان را  
 از آنها مقتول و مجروح گذاشتند ما موضع بهایمن رسانیدیم و فتحیاب شد بعد من تحقیق کردم که این مردم  
 از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان را چه حسن پور بند و با استماع آواز از آنجا آمدند  
 برخاست و مردم همراهی او از فاصله یک کرده باین نزدی رسیدند و آن جماعت کثیر از بکت نام مولانا  
 مجبور و بدین مدد قلیل رو بفرار نهاد و شکست فاحش یافتند مصصرحه نام همان انجمن بیاری کند حکایت  
 حافظ قاسم علی صاحب ساکن رودی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمه یکی از سرداران با اختصاص که  
 از چند ماه پیش از آن مولانا حاضر بودند در ماه شوال ۱۰۰۰ هجری روز جمعه و بیست و شش بودند مخاطب گذشت  
 که نکاح ثانی باید کرد و مجبور این خطره حضرت مولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما  
 مناسب است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تعویض خواهم کرد چنانچه وقت  
 تعویض حافظ صاحب موصوف عذر میخواستی و عدم استقامت خود بیان کردند فرمودند و آن  
 و آتی فی الاضطر الا علی الله رزقنا هیچ ترد نباید کرد حافظ مذکور میگوید که جرات نکردم و نادان گشته بودم چندان  
 باز استجارت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت حکایت ششم حافظ قاسم علی صاحب  
 نقل میکند که برادر من شیخ طفیل علی از چند سال از طرفی رفته بودند و خبر خیریت نشان نرسیده از آنجست  
 اضطرابی تمام لاجرم سال من بود روزی آنجست مولانا قدس سره الا قدس عرض حال خود نمودم فرمودند  
 که بعد بر نماز اذان گفته باشی چون بموجب فرموده اهل محل آوردم خطی متضمن خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد از آن عرض کردم که اگر لعنایت حضور بیدار ایشان مسرور شوم  
 نهایت متمننات قلبی است فرمودند که باز اذن گفته باشی عرض کردم چند بار فرمودند که به قدر شکر بیدارند  
 صلوات زیاد خواهد بود باید که چهل و یکبار گفته باشی چون حسب الارشاد بعمل آوردم چندان عرض نگذشتند  
 که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مجوز را مسرور ساخت حکایت هفتم حافظ قاسم علی صاحب  
 نقل میکردند که برادر مملوئی قدرت علی در باب بیعت خود متروک بودند چون بچکرت مملوئی منظر علی و  
 خود حقیقت ایحال بیان نمودند مملوئی مذکور گفتند که در روز حضرت شیخ العالم حضرت مخدوم احمد عبدالحق  
 قدس سره رفتم شنیدیم آنچه از اینجا اتفاق شد بعمل آرید چون برادر مسطور حسب گفته مملوئی صاحب مدح و بجز  
 حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشنیدیم همان زمان اتفاق شد که مرید مولانا عبدالرحمان باید شد چون  
 بخدمت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الا قدس تبسم فرموده ثبوت بیعت مشرف شنیدند  
 حکایت هفتم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که وقتی برادر مملوئی قدرت علی بیار بودند و آنچه  
 شنیده او عرض شد که از زندگی یاس بهم رسید و اسخالت بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال  
 ارسال داشتند چون عرضی بخدمت حضرت مولانا گذشت بچو آب آن مرقوم قلم فیض رقم شد که در صحبت  
 میشود هرگاه نامر عنایت آموده و در فرموده از همان وقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امرض  
 فرزند رو به تنزل نهاد حکایت هشتم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که در قصبه رودی کلوار میفصل  
 خانه من دوکان می فروشی داشت از آنجست ظمور گفته و فساد متصه و ربه و در پنج تمام بخاطر داشتیم با آن  
 روزی بجناب مولانا قدس سره الا قدس طهارت ایحال نموده عرض داشتیم که بنام منشی و ذوق علیجان  
 رقعہ سفارش صادر شود تا آنچه آن سومی موفوره بکار بزند که خانه کلوار از پنج و بنیاد برکنده شود مولانا  
 ارشاد فرمودند که از من نمیتواند که برای خانه بریادی متنفسی سبی تمام مگر خاطر جمع دارید رفع رنج شما  
 خواهد شد اتفاقاً چندان عرض نگذشتند بود که پرچه اشبار بحضور گذشت و آنچه آن تدارک بطور رسید که  
 کلوار مذکور عهده خود از آن زمین برداشته برد و آنچه چو دهری سره و از احمد سجد قائم کردند حکایت نهم  
 حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که روزی عند التذکره حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد فرمودند  
 که حال پیر مرید ایست که چنانچه گشتی نشین را از رفتن گشتی آگاهی نیست همچین مرید از نقل پیر خود  
 اطلاعی نمیباشد پیر او را مقصد میرساند اتفاقاً در همان سفره خواب دیدم که همراه حضرت مولانا قدس سره الا



بر کشتی سواریم و کشتی در دریا روان است علی الصباح که بجناب حضرت مولانا قدس سره الاقدس مشرف  
 شد م بیان نمودم که اگر کسی خود را با پر خود بر کشتی سوار بنماید چه چسبیت فرمودند که بهتر است و دیگر چه باقی ماند  
 حکایت یازدهم مولوی عبدالغفور متوطن ننگاله از شاگردان مولوی محمد حسین مرحوم گاه گاه بحضور  
 حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مشنوی شریف شروع کرده بودند مولوی حسین صاحب موصوف عبد الغفور  
 مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبدالرحمان گمراه خواهی شد در اینجا زفته باشی عبدالغفور اظهار این معنی و حال  
 عقیدت خود بجنهور مولانا گمراهی کرد حضرت مولانا فرمودند که بر حکم او استاده خود عمل باید کرد آخر کار مشایخ  
 در خواست بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز نمود حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب  
 و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نایب عبدالغفور گفت سوا سی آنحضرت بزرگی بی عقیدت ندارم ارشاد شد  
 که صاحبان فرنگی محل را تو مسل حضرت سید شاه عبدالرزاق بانوی قدس سره است بهتر آنکه در باشد فترت  
 از روح پر فتوح سید صاحب استجازت و استصواب نمای بهر جا که رہنمایی شود هما بجا رجوع کن چنانچه عبد الغفور  
 در باشد رفته چهل روز بر استازانین کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبدالرزاق قدس سره در آنجا  
 شد از حضور رفیقان قلمور اتفاقا شد که پیش مولوی عبدالرحمان رفته بیعت کن عبد الغفور مذکور از آنجا در حسین  
 مسجد آمده اظهار حال نمود بعد از آن روز دوم با سوم مشرف مشرف بیعت شد چونکه حضرت مولانا را در  
 باطن آگاهی از آن معامله شده بود هیچ انکار نداشتند حکایت دوازدهم شیخ غضنفر علی نقل میکنند  
 که مولوی زیارت علی الابدادی مرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سابقاً  
 می خواندند در زمان محمد الدوله بهادر در بهر اسپان فقیر محمد خان بهادر خواندند زاده محمد انور خان را سپور  
 نهایت سکر مسکه وحدت وجود بود و مولوی نادری علی شاگرد مولوی ذوالفقار علی صاحب سبب قضا بود  
 با خواند زاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی نیز پیش او پذیرا ده آمد و رفت میداشتند و همه یک  
 گفتگو در رد و قبح وحدت وجود میشد روزی خواند زاده مذکور همراه بعضی سواران و که ام رفیق خود خوان  
 شیرینی بحضور حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی از مولوی نادری علی ملزم و قائل  
 شده از مسکه وحدت وجود و هم از مریدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا  
 از اشراق باطن بر سو بطنی خواند زاده مطلع شده خاموش ماند و شیرینی را میان حضرات تقسیم کنانند  
 صباح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رساله کاسره الانسان آمدند حضرت مولانا متوجه جان شان

نشند و کلام نکرند مولوی خیرات علی بار بار حال می پرسیدند که امروز فراخ حضور چگونه است آخر الامر  
 غضنفر علی بیان خیرات علی را اندرون مسجد طلبت اشتهر بر اجزای او و روز مطلع ساختم مولوی خیرات علی  
 کمال مجمل و شرمزنده در پای مبارک افتاده و قسمهای شدیدی گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مغلوبی کن  
 و غلبه مولوی نادوی علی در مناظره و همت آنخاف عقیدت من گفته فرستاد اگر من مغرور شده باشم  
 جای من دروغ باشد و الا از سمت حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گرد و حضرت خاموش شدند فرزای  
 آن بر اخوندزاده عتاب محمد الدوله مباد و رشده از شهر بدر گشت حکایت سینه و دم در حالت جذب شیخ  
 غضنفر علی میگویی که پنج روز پیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بربسته در آن بود  
 و من پاکوبی میکردم و در آنوقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بر در حجره  
 رسیده سلام علیک کردند حضرت بجال نمود مشغول بودند جواب ندادند من و علیکم السلام لقم آنها ب  
 یک محظروان شدند و همانوقت حضرت بجال بعزت بر خاتمه بر بسته نشستند و پیش مبارک خود را بر گشت  
 مگر بر سر رفروموند که منم که رو پشت او برابر باشد و حالت جذب طاری شد من حضرت را در کنار رفروموند  
 بگذارت کوبستی عرض کردم که من غضنفر ام فرمود غضنفر کیست عرض کردم که غضنفر عبد رحمان فرمودند  
 کدام عبد رحمان از بجالت من نرسیده که این شدم و بدل لقم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند و بجز خط  
 برود دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن منی از آن من اعباده باز بر بسته افتاده مشغول باستغراق شدند  
 همانوقت مرزا کلن بیگ و حجره آمدند من آن ماجرا ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک با او شما  
 که اینجالت همان بود که بنده سوال قد صلی الله علیه و سلم طاری شده بود و در آن حالت حضرت حاجت بقیه  
 رضی الله عنهما آنحضرت را در کنار گرفتند آنحضرت فرمودند بگذا که بستی عرض کردند که عایشه فرمودند که کدام  
 عایشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند بگذا که ام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند که کدام محمد آنخ  
 حکایت چهارم در تصرف مولانا و کس و مدح و ذم زبانی بنو خاندان صاحب و شاه غلام ذکر یا صاحب  
 صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شایسته خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره الغزیر و مولوی قدرت الله  
 صاحب گویا سوسی که بود و مخلص و خدیف خاص حضرت مولانا بودند روزی بحضور آمده عرض کردند که حضرت  
 بدرخواست اهل غرض رفته با بنام کن ناکس میدهند بعضی مردم از بدگمانی گشتگان میشنوند و برنده قیسه  
 بر او میسر و چنانچه و بر روز یک سید پیش غلام علی خان داروغه باو چنانچه رفته حضرت بر او و ابی و مرید احمد

صاحب است رفته راه پدیده گفت که شاید این سادات چهارم مولانا سید مجتهد بر این سخن فحش ما و او بسیار  
 مبارزه شد ملک نوبت بجای دل رسید و سید را یک سب و ستیاب نگر دید این کلام شنیده فرمودند که هر چه که  
 در حق من گوید شمارا بران تکرار و مزاج منی باید کرد نه از مزاج کسی خوشنود میشود و نه از مزاج احدی ناخوش میشود  
 و این حکایت بداره فخر مذکور نیز رسید بعد سه روز یک سید دیگر رفته حضرت پیش غلام علی خان فرور برود  
 فخر آهست پیچ و پونه داد و گفت که اگر مولانا را در زه نفسا نیت می بود گااهی نام من نمیکند فخر حکایت پایتیم  
 در فریاد و سحر و هیبت باطنی در ربانی احمد خان سواتی که مرید بود شیخ غصنقر علی حکایت میکنند که احمد خان سواتی  
 برادر و برقی تان سماکن لکنو که ترک و بنا نمود و بجنود حضرت شیب و روز حاضر باش بود او برای آوردن توبه  
 بجز از خودش رفته بود و را بنجایان او و خرد و مقصد و نساد شده و نوبت زد و کوب رسید شمر او در کوه او  
 استغاثی شده احمد خان و اما و خود را مقید گمانید و بیز دست خود خیز که زخم زده نو چنگان بجنود حضرت مولانا  
 برای فریاد او آمد اهل سجد که به احمد خان چنگک داشتند جان را بانه گفتند که احمد خان حضرت مولانا همیشه  
 تنگ میکرد و خوب شد که بسزای سید و حضرت مولانا فرمودند که پیش کو تو ال فیه لیکو که احمد خان را فرور گذار  
 سخن کردیم که بر گفته من نخو آمد گذاشت باز فرمودند که اگر اشتباه است مرد احمد خان می آید ساختی نگذشت  
 که احمد خان را کو تو ال حضرت کرد و بجنود حاضر کردید فقط حکایت شناسان و هم کرامت حضرت مولانا  
 در اشرف نظره زبانی پنوخا نصاحب مریدان سکته سید خفیه با هم گفتند که پیشتر توج از نقد جوش که می آمد حضرت مولانا  
 حق ما مردم دست بر با تقسیم می گنا نیش از و فقیه سادات سجاد آمده اند هر چه می آید بالعل با و نشان سید  
 و خیال حق ما مردم سیر مایند روزی حضرت بعد نماز صبح همه سکنه سجد را یاد فرموده روبروی خود نشاند  
 اول حکایت کردند که در خانقاه حضرت مولانا سی جلال الدین رومی علی نبیا و علیه السلام با قصد کسان  
 از طلبا و فقرا مستوکلین بطور اصحاب حصفه میمانند از آنجا بعضی مردم را خطه گذشت که مولانا در محفل  
 دست و پنا و اهل دنیا بدرج کمال میفرمایند و هر گاه وز او امر می آید اخلاق و سبب التفات بجالش ان  
 میکنند هر چه ندو و فتوح می آید قبول بیفرمایند پس این فعل مخالفت قوال حضرت مولوی معنوی برین  
 نظره مشرف گردید فرمودند این عالم اسباب است اگر من رزنده و فتوح کنم سامان خوراک پوشاک  
 و ضروریات شما با قصد مردم چگونه شود بعد ذکر این حکایت ارتداد شد که جواب حق نلفی شما مردم سید  
 گفتن میبویتم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول الله علیه الصلوٰة والسلام گفتن منم که تو بگویم

حکایت سیه قدیم مرید بهتمقه با خلاص دلی شیخ انور علی بجنوری روایت می کنند چون در زمان ب  
 انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بیعت مرشد بود بعضی صاحبان می گفتند که  
 بیعت در همچو حالت معرینیت و در دل من ترودی پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارت است نهایت مصفا  
 و پاکیزه و در آن چپنهای مراض مرتب است حضرت مولانا در آنجا شریف می آمدند آن وقت بنده را طلبید  
 بطوریکه دستور بیعت شریف بود مگر بر سر فرافز فرموده معنی کلمه طیبه لاله الا الله ان من پسین بنده حسب نمید  
 ناقص خود عرض نمود ارشاد شد که از معنی تو غیرت نمیرود آخرش آنحضرت بقیام و ارشاد معنی نفی غیرت  
 بنده را سر فرافز فرموده لفظ شاد باش بحق بنده فرمودند از افضال و عنایت زمانی با وجود کلمه علمی از آنوقت  
 مراد عقیده تو حدیثی و شبی باقی مانده حکایت سیه قدیم زبانی شیخ انور علی فرمود باز حافظ عالم الله  
 گرامی که عالم و فاضل و مرید خاص حضرت مولانا بودند نقل است که در یکجا سیه که حضرت مولانا قدس سره العزیز  
 بدرگاه حضرت کمی و شاه مینا توبس سره العزیز شریف می داشتند من و قاضی عبدالکریم صاحب یکو  
 سیدست حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب لقمه که دل من برای مرید شدن بخوابد  
 او شان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم و زهد و تقوی شهره آفاق اند یکی مولانا عجمی ارحمان  
 و دوم مولانا عبدالعزیز دهلوی لیکن در عالم معرفت الهی مولانا می شاه عبدالرحمان برایشان نفیست  
 و از دنیا چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فرنگی محل بمکان لطیف و پاکیزه برده و در مکان  
 مذکور بزرگی اندرون پرده رونق بخش اند آنگاه عرض نمود که علیهم الله موجود است از اندرون پرده  
 حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبدالرحمان ببر او نزد شیخ عبدالقادر خواهد برده فقط چنانچه  
 من همان روز بخوابت حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اظهار خواب ساخته شرف بیعت کردم  
 حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اظهار ساختن خواب نیست هرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید بیا  
 اطلاع خواهم ساخت چنانچه بعد عصر سه چهار ماه روزی بگذر سه صحن مسجد حیدر شاه مینا قدس سره  
 مرا اعلام کرده طلبیده فرمودند که امروز وقت بیعت تو است من عرض کردم که شیرینی بسیارم فرمودند که  
 بیج احتیاج شیرینی نیست چنانچه سه وقت بدون شیرینی در شرف بیعت خود فرمودند و در حکایت قدیم  
 زبانی میان محمد غوث صاحب که مرید خاص و معتقد قدیم حضرت مولانا اند منقول است که در حالت  
 فرمودن آنحضرت بر روز چهارم بوقت شب من تنها برقرار شرف قیام نموده قصیده برده خوانده

سر خواب بر دم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را در بر و مرشدان بپرخواستند  
 هیچ خواندن نشاید این معنی بخمال هیچ نیاید شبی دیگر هم بهتر اراده خواندن تصدیه شریف و دیگر وظائف خود  
 برقرار شریف کردم آن شب لیکن خواب بر من غالب گردید که تمامی وظایف من فضا گردید آنوقت بر  
 ارشاد آنحضرت آگاه شدم حکایت بیستم زبانی میان محمد نوح صاحب منقولست که بعد از  
 فرمودن آنحضرت بوجه ده پانزده روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از فرار شریف خود برآمده و در سجده  
 استراحت میفرمایند و من بخدمت پاشی حبی حاضرم چنانچه سابق مبارک اندکی ضرب رسیده و دیده من  
 که این ضرب بر سابق مبارک از کجا رسید فرمودند که بروقت بر آمدن از نماز من عرض کردم که  
 آنحضرت در اینجا که مکانهایی بسیار موجود اند چرا شریف نمیدارند فرمودند که مرادک پش شریف است  
 حکایت بیست و یکم در استخلاص رستم علی چلبه شاه سلطان نصاب سسی رستم علی چلبه شاه سلطان  
 در باغ شان که بیرون شهر لکنئو متعلقه موضع تنوره واقع است می ماند وقت شب مردی سبیل ناز  
 موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و پیره مقید داشتند خواج محمد شریف صاحب شاه سلطان اعرف  
 سید صاحب که معتقد حضرت مولانا بدید و جان بودید فرار شریف آنحضرت آمده گریه و زاری کرده  
 استمداد خواستند همان روز حضرت مولانا سمیت کردند که چلبه مذکور بچاند آمد از و پرسیدیم که چگونه  
 یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره العزیز در آن مکان شریف  
 اکثر مردم خفته بودند و دو سپاهی بر بهره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت بر اشتهای نمودند  
 طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هر گاه اندر شهر آمدند بکدام  
 همراه من کردند که این را در مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شدند حکایت دوم  
 روزی محمد حسین خان صاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ایامی حضور کن  
 بخدمت حضرت پیروم شد بر حق فقط از انابت رحمانی گردید که ناگاه دلوله شوق قدربوس  
 آنحضرت بدل پیدا شده مستقیم خدمت شدم و فرزادان سعادت دارین حاصل نمودم و سسی  
 مرضی خان برادر حقیقی کوچک من که معتقد و شاگرد حافظ و ارث علی صاحب بود و از عقیده  
 توحید مثل حافظ مذکور بود اسم نفرت کلی بود حاضر گشتن مرا بخدمت آنحضرت نهایت ناگواری نمودند  
 هر روز به کلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب با چرا روداد که در آن اثنا بجز حافظ مذکور

از اول خود رنجیده شد و زیجا بستی رفته بود بر او مردم که محبت و عقیدت از حافظانند کورسیداشتند از باعث  
رسوخیت خود جلگه کربسته بسبت کاند پور برای تماشای او راهی شدند بعد بعد دو سه روز مراجعت کرده  
جان خود آمده از من گفت که طرفه واقع برین روده او و قنیکه از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی سپهر مشد  
بر حق همراه من بوده با انواع عنایات سه روز از فرمودند و در بیخبر سه روز آنحضرت یک ساعت و یک خطه  
از من مفارقت فرمودند حال آنجناب مرا همین وقت بخدست حضرت مولانا رسانید چونکه او را اول  
شوق قدسی بدرجه کمال بود مرا یک ساعت فرصت نداده همونوقت بخدست حضرت آوردم بعد  
قدسی اراده عرض نمودن حال بر او نمود از زبانش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه حاجت  
چنانچه او را همونوقت بشرف سمیت خود مشرف فرمودند و خلافت دستور او را اجازت خواندن تسبیحات  
بهفت روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با آنحضرت رسیده اند او را و با نواع  
فیوضات توحید و غیره سه روز از فرمودند حکایت **تسبیح هم** زبانی بنو خالص صاحب روزی حضرت مولانا  
ارشاد میفرمودند که مردی پرسال سسی پادشاه بر دروازه حرم شریف مدام نشسته ناس یعنی تا کوسانید  
می فروخت اندر بسیدم از چند مدت در زیجا هستی گفت بهفتاد سال گذشت که همین جامی نشیمن و  
ناس میفروشم گفتم که مردم آیند و روند از زیجا فیض میبندند تو که از سیفاد سال مقیم این درگاه هستی بگفت  
حاصل کرده باشی چیزی نام خدا ما را بگو گفتا که دریندت صورت مردم نه بران نبر برای طواف کعبه  
آمدند و رفتند حال ایک انسان صورت نظرم آمده او را هم هنوز زانرا شکسته انشاء الله تعالی عنقریب  
گمان کردم که اشاره بمن میکند **حکایت** و چهارم اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر برای عند الله  
دستگیر که در زیجا بود حضرت مولانا قدس سره الغزیز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریف صاحب  
قدرت و برکت بودند و تیر حضور بی رسول صلی الله علیه و سلم داشتند چنانچه یکبار دیدم با غسل میکردند  
دکوه و نظر بود کوه مذکور یکبارگی طلما شد مردم حضار دیدند ایشان انفات بران نگذردند بار دیگر نظر  
بجال خود گردید و نیز میفرمودند که در حالت قصیده خوانی ماری در پایگاهشان درآمد او شان جهان  
حضور قلبی که میخواهند قصیده شریف را تمام کرده در روشنی چراغ دیدند مار مرده از پایگاه بدار افتاد و  
صاحب کشف چنان بودند که من بنا بر استجازت قصیده شریفه بخدست شان رتم پیش از در خواست  
گفتند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دمی شب صورت شما نمائید ارشاد کرده بودند که فردا آنکس خواهد

در اذن خصیده باید و او بعد اجازت دادند یک روپه نذر کرد زاندم قبول کردند و پرسیدند که اراده افادت  
 در بغداد و غیره ملک مجاز در دل شاست عین کردم علی فرمودند که حکم حضور امیت که در سبده و ستان در  
 هر کدام جا که سبده باشد استقامت نماند بچو و شنیدن آن معنی خیال طرف و دیگر از خاطر بدر شد و عازم سبده  
 شدم حکایت نسبت و سخن زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب سجاد و نشین که شبی حضرت مولانا آمدند نما  
 در تاریکی مشغول قصیده خوانی بودند ماری بر صلامی شرافت رسید چنانچه دست مبارک حضرت بر آن افتاد  
 از چو دست مبارک بایس که زنده بدستور بهمان حضوری قلبی مشغول ماند بعد فراغت که در روشنی چراغ  
 دیدند آن مار بر صلام افتاده بود حکایت نسبت و ششم بانهار حاجی محمد معظم صاحب لکنوی مرید نجاش  
 که در عهد سلطان غازی الدین شاه اوده حوایر خواجہ سر شیدہ متعصب بود با سکنیان عداوت قلبی پیدا  
 خصوصاً باین عبدضعیف که در با و چچانه خاص ملازم بودم عناد میخواست که بزور ترک مذہب کند  
 بلکه احم حیلہ ذلیل و بیجست گرداند چنانچه چند بار حضور سلطان زمان بدکوی کرد و مؤثر نشد آخر الامروز  
 بر ملا از من گفت که غده سبب شمارا چیست بکنم ازین امر نهایت اندوگین میماندم روزی باتفاق شیخ  
 محمد عظیم توبیلا که او نشان هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم  
 اصباح میگید بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت مشرود است جناب مولانا صاحب پرسیدند خبر با در حال  
 متدی خواجہ سر که کور عرض کرده استند عا نمودم که مرا ترک روزگار نشاد منظوم است بشرطیکه از محبت  
 آبروی و ایمان سلامت ماند خواجہ سر و درمراج سلطان نهایت و خیل است و هر وقت در فکر آبر و بی  
 من میباشد شنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرود کرده فرمودند که خاطر جمع دارند بر که در فکر خراب  
 استت همانکس خراب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور رخصت شده بطرقت با و چچانه میرفتیم  
 خبر یافتیم که همانوقت خواجہ سر مذکور اجنب سلطانی گرفتار شده پانزنجیر مقید گردید و همه خدمات مفوضه او  
 بداروغه غلام علیخان متعلق شد حکایت نسبت و منضم در اشرف بر نظره زبانی شیخ انور علی صاحب  
 از مرزا فاضل بیگ داروغه پوشاک خاص شاهسی که مناسبت ذی علم و صاحب زهد و تقوی اند متعلق است  
 که در ایام طالب علمی که من اکثر برای نماز جمعه مسجدی مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره العزیز میرفتیم روزی  
 از روز نامی جمعه بدل خود اراده نمودم که انشاء الله تعالی اتم و زیاده نماز از حضرت مراد صاحب در معنی  
 کلمه طیبه لا اله الا الله بار و قدر بسیار منظره خواجہ سر نمود چنانچه حضرت مولانا نیز اراده من آگاه شدند بهرگاه

بعد فراغ نماز نیت رد و قح در معنی کلمه طیبه بخیزست حضرت مولانا ششم نگاه لرزه بر اندام اقتاد و زبانم هلا  
 طاقت گویائی نیافت بدل نمود نهایت نادم و شرمزنده شدم او انوقت عظمت و جلالت حضرت مولانا  
 قدس سره العزیز بدم انشت حکایت لبست و ششم و کشف حضرت مولانا قدس سره العزیز بکبریا  
 صاحب سیرین رای بریلی که مرید خاص حضرت مولانا سبتد زبانی قاضی عبدالکریم صاحب نگار می که اجازت  
 و خلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از بریلی در کلمه آمده بخدمت  
 جناب مولانا حاضر بودند و انوقت شخصی از سکنه لکنئو بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و بهم  
 میدانم که جناب صادق القول اندمندا سچو اجم که حضرت جواب است بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق  
 نکند جناب مولانا فرمودند که آنچه پرسیدن است پرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت  
 اقرار با انکار کشف سچ نکردند آنک تامل کرده فرمودند که تو پرسید و زبیر از او آمدن ایجاد اشتی بلک تا  
 فلان مقام آمده پس پاشدی و و پر و زبیر تنبیه ایجاد اشتی شخصی بجای دیگر کار برد و امر و زبیر خا آمده  
 استخوان سوال اسکینی سائل مذکور تصدیق کرد که حق همین است که بحضور مکتوف شد فرمودند یک سخن برآ  
 بهتر می خود دیگر بشنوک بار دیگر استخوان کدام فقیر نخواهی کرد و الا خطا خواهی یافت حکایت لبست ششم  
 زبانی میر موصوف قاضی صاحب مدوح نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم شجر ناش یاد نامانده  
 سیاح بود شایدا از طرف مشرق آمده بود کتب بسیار همراه داشت بمقدمه وحدت و وجود چپ در روز  
 بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخرا ز قوه جاذبه حضرت مولانا قدس سره العزیز بلزم شد بمقتض  
 گرید و گفت که از خرد ار کتب ما تا چند سال تسلی من بمنی شد آنچه از صحبت حضرت در زمان طلیل تسلی  
 من شد الحمد لله علی احسانه خوب یاد نیست که مشرف بر بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شدیانه  
 حکایت ششم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جای نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز بقیوت  
 سید علی بنده رقیاری عبید القادوس صاحب کتف چور بعد از قاضی صورت سیرال برآ خود اندک لود شریف و خاتمه حضرت مولانا  
 می آمدند و آنحضرت لانا و ششنا استدها اولاد خود میکردند روزی سید صاحب صوف بزاران الحاح و ترسک استدها  
 اولاد کرده سر خود را بر پای مبارک آنحضرت نهادند حضرت مولانا بجنده در آمده سه شست و و بزور و یک  
 ازان بهر دو کم بر پشت سید موصوف زده فرمودند که بروانشا الله تعالی تو صاحب اولاد خواهی شد چنانچه  
 بعد چند سال معلوم شد که از سید موصوف دو فرزند و یک دختر بوجود آمد حکایت سومی و یکم زبانی خلیفه



فتح علی شاه صاحب ممدوح حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت در مسجد گلان بلبه حیدرآباد  
 قریب نیم شب عجیب غریب ماخارودا که بزرگی از بالای مسجد مذکور بزیر آمد و بچو معنی که در صحن مسجد واقع است  
 غسل نموده باز بر بالای مسجد پران میشود و دخات انجیرکت ازان بزرگوار دیدم و بمولوی رحمت بخش که در صحن  
 تروم موجود بودند گفتیم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتیم که این بزرگ ابدال است که  
 طاقت پودا زخم دارد بعد آن هرگاه سبک من برای زیارت کعبه تشریفه زخم در اینجا همان شخص را دیده این بود  
 سابق الذکر گفتیم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترادر مسجد حیدرآباد بوقت یک  
 معانته کناریده بودم او نشان گفتند که درست است حکایت سخی دوم شاه صاحب موصوف  
 نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بر طبعیم نهایت ترو و پیش آمده بود بجناب  
 حضرت مولانا و مرشدنا بدینطور عرض کردم که تاریخ ترو و آب و طعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود  
 و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیره بجز عرض کردم که تا  
 رفع مالان خود هیچ نخواهم خورد و چنانچه سوخت شخصی دونه پیره نامی تازه بدست خود گرفته و دروازه  
 روضه شریف کشته بدست کس داد من هیچ نخوردم و بطاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم خبری  
 غفلت بردلم طاری شد دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیره نامی بخوری شیرینی پیره  
 من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن اسیر که از همسایه باشد خبری شیرین معقول و در ظرف کلی آورده  
 و دروازه را بشیرین کشته بدستم نهاد شیرین بطاق نهادم و باین عنایت بیغایت سجد شکر رحمانی  
 بجا آوردم و شیرین پیره نامی عطیه حضرت مولانا و مرشدنا خوردم بجز درون انچه ترو و اب بردلم بود  
 بالکل منقطع کردید حکایت سخی و سوم در تعلیم عالم رویا و مطابق آن در ظاهر و جلیس  
 سید زین علی ساکن شیخ پور علاقه قریب پور بسوه نقل میکنند که در آخر زمانه سلطنت غازی الدین حیدر  
 شاه او در لکنئو آمده بشرف بیعت حضرت مولانا قدس سره العزیز شرف شدم و شجره چستیه صابریه  
 بدست حضرت یاقم لیکن خبری دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بطن خود رقم در موضع مسکن من  
 اتفاقاً خیراتی خان مرگید شاه مراد الله صاحب نقش بندی پیرانجی همان واروشده وقت شب او نشان  
 مراد و ستانه تعلیم نمودند که در مراقبه نشسته بر دل نقش از کد بر ناک طلائی تصور نموده مذکر نخی الله  
 میکرده باشند و خیال نمایند که در میان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن بدماغ میرسد

طابق گفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماهه چون در من پیدا شد و خیالات فاسده  
و رغبت بطرف فسق و فجور پیدا گشت گاهی اراده زناکاری و گاه شراب خواری و گاهی غارتگری و غیره  
خطرات فاسده بنظر سبک داشت و در نماز و غیره رغبت نمی شد لیکن تا در توحید و در دو خوانی عم میگردم روزی  
وقت شب بجا که نماز نشسته در دو میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در  
ایام من بچه خیالات نبود حالا نوبت چون رسیده مولانا خبر گیری نمیفرمایند همانوقت غنودگی آمد بخوان  
دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان قح علی شاه صاحب وضو میکنند من سلام کردم  
حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر چه استی عرض حال کردم فرمودند که بعد هر نماز یک تسبیح  
فی الافلاک میخواند باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم و بعد نماز صبح شروع کردم  
بجز و خواندن آن خطرات فاسد رفع شدن گرفت بعد چند روز افاقه کلی یافته در لکنت آمده قدسوس  
حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر حضور عرض کردم که من مشرف بیعت شده بودم بچیزی شغل اشغال  
ارشا نشده بود امیدوار تلقین بهم حضرت در چهره تشریف برده مراد تنهایی با فرمودند و روزی چهره را  
سبککنانده پرسیدند که گاهی شمار چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه بنگار پرسیدند و  
فرمودند و خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بجاالت حصول بودم ارشا شده بود  
که لفظ فلک فی الافلاک باشی متبسم شده پرسیدند که از آن چیزی فایده برداشتی یا نه عرض  
کردم من مجنون شده بودم بدولت آن لفظ حضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طیب حاذق میشود  
سوافن مزاج بر بعضی تشخص علاج میکند شغل قلبی که از آن جذب پیدا میشود ابتدا مناسب حال شما نبود  
بعده ترتیب شغل ذکر نفی و انبات تعلیم فرمودند حکایت سسی و چهارم زبان میان کیم بخش  
صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چو در می عنایت احمد رود لوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا  
بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر تقدید شدند حضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه  
روزی من کیم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکنت وارد بودند فرستاده چنان گفتند  
که انصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده است عاقل مخلصی عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من چنان  
رسیدم بر روز دیگر میان غلام ذکر یا صاحب پیر زاده صفی پوری ما فرمودند که انظر من بخدمت  
شاه کفایت افتد صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد فرمایند چنانچه میان غلام ذکر یا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دور دیده پیش از آنکه ایشان پیام رسالت از خود گفتند که میان زکری آیند  
 یا میان یکی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه بخی نام والد غلام ذکر یا بود ایشان را سخن  
 ناگوار آمد پس دیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که بخی نام پدرم نیز هست هر چه گفتیم بدین خود گفتیم  
 بعد گفتند که مولوی عبدالرحمان صاحب امین جواب بگویند غلام ذکر یا بجنوب حضرت مولانا آمده آنچه ما چرا  
 گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفتن از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند  
 و از قید بگذارند غلام ذکر یا عذر کردند که میترسیم که از زبان مجذوب حرفی بدو حق من برآید فرمودند که تو  
 فرستاده من بروی ترا چه خط است حسب الارشاد مگر رفق شاه محمود با صورت ایشان دیده پیش از  
 بیان پیام گفتند که تا زندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکر یا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اند که  
 تامل کردند بعد سر از جیب برداشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد برگ خود خواهد گذاشت در  
 همان سفته شاه کفایت الله قدس سره را بی ملک بقاشدند و همان روز عنایت احمد مخلصی یافت حکایت  
 سسی و سنج شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی نصرت الله متخلص بیواتی درند سبب تشیع  
 غالی بود آنکه خدمت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چندگاه معتقد شده مرد گردید و عقیدت سبی گدشت  
 تا اینکه شعر می تصنیف کرده بجنوب مولانا گذازاند و آن اینست ذاتی چون شمارم معبود را در شان عبد  
 من که رحمان را بشکل عبد رحمان یا فقم به حضرت پسند نموده تاج خود و وصلای شعر مولوی نصرت الله  
 ذاتی عنایت فرمودند سعادت فراوان نصیب او شد و خوش اعتقاد گردید حکایت سسی و سشم  
 بزبانی خلیفه شیخ علی شاه صاحب و هم زبانی بنو خان صاحب در زمان وزارت نواب سلطانیه که سباده را  
 دل تمس و اروعه عمارت سیر کار نواب محمود غلام حسین تاجر لته ما را ناگاه طلب اشتمه مقید ساخت  
 و پایش در کاخانه دخت چونکه غلام حسین مرد معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب  
 شب گذشته بجنوب حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که منظر  
 شبانید که الله تعالی مفضل خواهد کرد قاسم علی که مرد فیضان است و در عرض و معروض گستاخ است گذارند  
 که مفضل است و همین است که حضور حکم ناطق مخلصی و ثریا بنید و الاغلام حسین تا فردا آمده آنچه بداند  
 که او را تمامه بر طبع گرفتار باز در تبار که پیا از و میدارد و براسی تمهید بجهت خواهد کرد و غلام حسین  
 بدست نمود کار و گرفتار شده است و عزم با بجزم کرده که بگردد بجهت خود اگر خواهم شنید و در شکر خود

کار زوده بپلاک خواهد شد حضرت فرمودند که من جان و غرت اورا سپرد خدا نمودم فردا بغرت تمام خود خواهد  
 بگذرد و را بگویند که کسی را وادان یک نزمه قبول نکنند و دعوی باقیات قیمت مال خود نماید انشا الله تعالی  
 ز سرکار وزیر در هزار روپیه خواهد آورد و یک روپیه از کسی نخواهد گرفت تا قریب نصف شب قاسم علی حاضر  
 بوده اینهمه بشارت حاصل کرده پیش غلام حسین رفته او را برار شاه حضرت مطلع ساخت آخر شب بکلم  
 داروغه دیوانخانه نواب مدوح که مختار کل بود و ران مقام وارد شده پای غلام حسین مذکور در بگاشته دیده  
 تمامت بر رخ شد که کدام کس بر تو این ظلم کرده است غلام حسین حال تمنن مذکور بیان کرده فوراً  
 از قید گذارنده گفت که فردا دل تمنن را زانو خواهد داد و آنچه باقی تو در سرکار است حساب کرده خواهم دید  
 چنانچه چنان شد حکایت سسی و هشتم تاریخ دوم رجب ۱۱۰۰ هجری بر آستانه فیض کاشانه  
 حضرت شیخ العالم دستگیر یکسایان محذوم احمد عبدالحق صاحب علی بنینا و علی السلام حاضر بودم در آنجا  
 باسید روشن علی صاحب قریب بگرام که بحضور حضرت مولانا عقیدت از قدیم میدارند و استفاده  
 مشنوی معنوی هم از آنحضرت نموده بودند با رقم الحروف ملاقات شد عند التذکره ملقباً شریف بیان نمودند  
 که در ۱۲۰۰ هجری شیخ علی بخش رئیس کشمندی از طرف سرکار سلطانی حاکم دارمونه باری و غیره بودند  
 و من از طرف او شان تحصیلدار رسوب بودم تاریخ یازدهم ذیحجه یوم پنجشنبه ۱۱۰۰ هجری یکپاس شب  
 باقیمانده بعد فراغ تجوایز غنوغی داشتیم صورت مثالی حضرت مولانا قدس سره رو بر و شد ارشاد  
 کردند که امروز در محفل رسول مقبول صلی الله علیه و سلم شاه چاند در ویش حسن پور بنیده و مولوی  
 شاه صاحب بلراجی سسی شیخ علی بخش شاکر کرده بودند از حضور پر نور شیخ مذکور را خطاب خانی هماد  
 شده است فقط صباح آن انجکایت روپای خود شیخ علی بخش صاحب اعیان باری نوشته و من تمام  
 شیخ صاحب نوشته که بمقتضای محبت همچو خواب و خیال در حق میدیده باشند بعد چندی اسپرنگ  
 زمیدار قیام پور علاقه دریا آبا که مجرم فزاری داشتیماری بود بدست ملازمان شیخ علی بخش گرفتار  
 گردید و او را بحضور سلطان خلدایه فرستادند و از حضور سلطان بخط شیخ علی بخش خان هماد  
 مخاطب شدند حکایت سسی و هشتم و یکسید موصوف ناقل اند که در سال گذشته یعنی در ۱۱۰۰ هجری  
 شکرگامی میدارم با من مخالف شده متفق گردیدند که این کس را بچید حساب و کتاب طلب داشته گرفتار بایک  
 و اگر مقابل نماید باید بکشت و من برین بدانندیشی آگاه نبودم چنانچه در نگرام روزی در جمع خود مراد طلب دند

جزیده در آن مجمع فقم دیدم که آنجا مردم مسلح بسیار فراهم هستند و عندالمکالمات مخالفان من در شتی  
 شروع کردند بر فساد نیت نشان منته شده اضطرابی بخاطر من پیدا شد بدل گفتم که آخر هلاک خواهی شد  
 اگر موت با وضو باشد بهتر است گفتم که بیاران وقت عصر می رود اگر اجازت باشند من او کرده بیام  
 آنجا گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عشاء را ساختم و بعد در سجده  
 رفته بر پنج حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که این وقت نوبت بر جان و آبروی من است بجز آنحضرت ببارک  
 و مددگاری نیست بهان وقت صورت شمالی حضرت مولانا بنظر آمده گفت که بیخ اندیشه مکن ترا بخت خدا جان  
 بشکرم ازین مجمع برتر بود و بجز و این مشاهده دل قوی گردید بعد فریاد نماز را بخاطر گفتم که امر در حضرت  
 بروز دیگر کشیده خواهد شد از مهت مولانا بپس چسبم تر و صحیح و سالم بجای رسیده حکایت سسی و نهم  
 حاجی محمد مظلم صاحب ناقل اند که روزی برای تقدوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه نمودن می  
 در اشنای راه او و خطره بخاطر گذشتگی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چربی معنای  
 نکرده اند و هم آنکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضر حضرت مولانا در قاضی است مولانا او شان را  
 همراه خود طعام نمیخوردند همیشه چسبید بر گاه در مسجد رسیدم دیدم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی  
 نشسته تنها طعام میخوردند سلام کردم فرمودند محمد معظم پس بیای نزدیک خود نشانیه چند چلبی داده فرمودند  
 که بخور ادای بجای آورده خوردم و بدل خود گفتم که جواب باب خطره حاصل شد بعد فرمودند که یک بجات  
 نقل سکونیتو چنانچه نقل کرد که پیش یک صوفی دیگر میمان آمد وقت شب صوفی میزبان  
 ما حاضر خود پیشک میمان داشت که بخورید میمان در یافت که همین طعام بجای صوفی بود که پیش من  
 میمانند که شما بخورید و در نیت میزبان بود که من نخورم تا میمان سپر شود آخر از میمان با هم نشسته  
 خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در آنجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که میمان بخورند  
 و میمان نیز دست کشید تا میزبان بخورد طعام میچنان نهاده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد  
 کردند اگر اینچنین نیت هر دو کسان باشد آنها را با هم طعام خوردن درست است و الا بر صوفیان که  
 نه اینچنین نیت داشتند باشد حرام است فقط از بجات ثانی رفع کردید حکایت چهلیم زبانی  
 پهنونان غوثی نامی مینار جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بقرض دو سه کرد میمان برود  
 و دیوار جنوبی مسجد در میان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد کشاده میمان غوثی مذکور در میان

دروازه می خفت و از نیم شب بیداری ماند پنجاهان روایت میکنند که شبی من دروازه جنوبی نشستم و در  
 شخصی از غوثی میزبور گفتم که چرا در وی تو همی افتاده بهمانی اندرون خانه چرا نمی خسی او بجاوب گفت که بخیا  
 فائده اینست که بالایی بنجان در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب بهمانند که غوث و قطب است اند از نصف شب  
 برخاسته مشغول ذکر و شغل میباشند و آخر شب اذان میگوشند آواز ذکر و اذان می شنوم محبت اوست  
 در اول می آواز میدنکه مرد گنگارم شناید بقیه سبب بجات من باشد فقط رجب علی سپهر غوثی که در حضرت  
 مولانا است میگوشد که پدرم با مولانا کمال اعتقاد و محبت داشت از قدرت خدا امر ای مولانا در العالم  
 نیز که در بعضی بتاریخ ششم بقیده روز جمعه بعد دوپهیر برگ مفاجات فوت کرد و وصیت کرد که جنازه من  
 حلبیا کرده جلد بجنور مولانا برید چنانچه در طرقة العین جنازه او طیار شد از آنجا که آنروز از صبح نشیرو کوی  
 حضرت مولانا مجمع خلایق درین محل بود و گرد پیش مسجد بزار ما مردم منتظر نماز جنازه حضرت بودند ناگاه  
 جنازه پدرم بر داشتند مردم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر جا طرف دیده و مسابقت جنازه کرد  
 و درین مسجد شریک نماز داشتند در آنوقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد  
 منور کردند نهادن وقت غوثی نیز دفن شد و هر خاص و عام را بر مغفرت و بجات غوثی مذکور از خان کلمی  
 کرده بدغرض اینکه محبت بزرگان انجمن کارها میکنند حکایت چهل و یکم در بشارت جنت پیر بخش نامه  
 سید در اندرون خانقاہ حضرت سکونت داشت ظاہر شراخوار و قمار بازی و مصف بعیوب شرعی بود  
 روزی حضرت مولانا بطریق اخلاص یافتند بر زین مسجد پیر بخش آمده بر قدم افتاده گفت من گنگارم  
 میدانم که در انجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست گفت بهشتی ارشاد شد تو بهشتی دیگر چه میخوا  
 ایون سخن از زبان حضرت شنیده سفید مذکور را یقین کلمی گردید که بجات من شد دعای و سنای بشارت  
 و مسرت و لذت مذکور بدی چنانچه سید مذکور را شب بخوشالی فرج بود که جنازه او نیز دروازه مسجد آواز داد و آنگاه  
 شرح بود حضرت نفس نفیس خود بیرون مسجد بجا جنازه او خوانده فرمودند که بهشتی است حکایت  
 پهلوی دوم از زمان صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز مشغول است که در  
 پیر رضوان علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا بود از حضرت مولانا ستم شد مذکور بجات علی  
 شاه و صاحب مجدوب اندیا بر می سودا کی حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب روح  
 سلطان العجاذیب انداز حال گفت او شان بخوبی آگاه هستم و بیان کردند که هنگام اقامت در مسجد



پیر سال گفت که پسرم دو وجه خود را بمن گذارشته بفر فرشته است و زوجه او ایوقت دروزه سپیدار و دروهار و غن  
 چراغ هم میسیر نیست که در روشنی بناید بیدار خورد و نوش چه رسد بدال شخص رحم آمد و با نود گفت که صد نادره  
 برای نفس خود کرده یکبار نند هم باید که چو پست خود که بمکان مرشد نهاده بود برداشت و بالای هفت  
 یکجا از فرقه اندرون خانه خرید بقدر ضروریات یکماه هر روغن و جنس و غیره دزدی کرده با آنها رسانید که  
 کار وائی خود سازید بعد از آن بجای مفضله خود حاضر شد وقت وضو مرشد پرسید که کجا فرشته بودی او خجسته  
 بمرض رسانید فرمودند که خدا ازین دزدی تورا عی شد و من نیز را عی شدم و کار تو تمام کردم آن دزد  
 بهان وقت ولی شد فرمودند که معنی اولنگ جمل الله بیاتم حنات همین است حکایت او چنانست  
 در حکومت قطیبت حضرت مولانا زبانی سپوخواص صاحب چون نواب مستعده الدوله و اینها  
 از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند و در جهات نواب سعادت علی خان بهادر بسا در شرس  
 جان ملی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر خفته ساخته  
 نایب خود قبول کرانده بود چنانچه بجزو جلوس غازی الدین حیدر مستعده الدوله نایب گردید بعد کمال که  
 بمراد مرشد زاده آفاق نیابرا استقبال لار و صاحب تاقچ آباد رفتند و در غیبت مستعده الدوله در محافل  
 مزاج غازی الدین حیدر بنحوت ساخته و نیز گذشت که بعد ریختن مرشد زاده مستعده الدوله دو کهری در تخم  
 بالار و صاحب شوره کرد بر این معنی بعد مراجعت فرخ آباد مستعده الدوله سعادت شده خانه نشین گردیدند  
 و مرزا حاجی صاحب و آفرین علی خان و میرزا بخش در پیش گشته و او تعصب سب او اند و سنیان  
 را نهایت تنگ کردند معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع مستعده الدوله بخدمت مولوی انوار ایحی صاحب  
 شد مولوی صاحب قدس سره راضی شده فرمودند که بجال شدن میتواند بشرطیکه مولانا می شاه عبدالرحمن  
 صاحب منظور فرمایند چنانچه شاه سید گلزار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش مولانا  
 فرستادند سید گلزار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار ایحی صاحب بیان کردند که مولوی صاحب  
 گفته اند که مستعده الدوله سید است و از کردار انا شایسته خود نایب گشته رجوع آورده است و عهد میکند که  
 میرزا بخش و غیره اعلان تیرا و غیره بدعات شروع کرده اند آنهمه موقوف خواهم کرد و احدیرا انداختم  
 لکن من تقصیر او معاف و هم آفتاب نیز قصد پیش معاف کرده بجال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند  
 که در آنچه خوشی و رضای مولوی صاحب است چشم مار و روشن سید گلزار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ



حضور دستخط منظوری کرده و سپندار شاد شد که مرا خوشی مولو یصاحب نظر است همین نوشته خوانند و او  
 سید موصوف مکر عرض کرد که مولو یصاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا بیخ نخواهد شد  
 بران مولانا ساعتی تامل کرده فرمودند که اگر از من دستخط می کنانند بخدمت مولو یصاحب تحیفات گفته  
 که معتمد الدوله بنا نهادن اورین کے بگرا گیا اور پھر منہا ہے اب بگرا نہ بگرا جائے لبا گفتن اس سخن کرا بخند  
 مرسلہ مولوی انوار الحق دستخط کر دیند فرمای معتمد الدوله باز مجال شدہ مختار کل زیادہ از سابق گشتند  
 و تیر خدا بخش و غیرہ رو و افض مقید شدند و پلش حیدر سی تیرائی موقوف شد و سبحان علی خان و غیرہ از داد  
 طعن گفتند کہ معتمد الدوله بہا و رسی شدند بنا بر رفع مظنہ مردم و محرم آئیدہ غلو بسیار کردیم و ما نسبت  
 سنیان و خصوصاً ہر فرنگی محل چنانچہ فقیر محمد خان و نسیہ و خان سرداران اہل سنت بخدمت مولانا پیام کردیم  
 کہ آنحضرت در مسجد نبی قید ہوا ہنستہ از مناسبت کہ در عشرہ مبکرات قلب و مسجد و یک سکاوت فرمایند  
 حضرت در جواب گفتند فرستادند کہ اگر اللہ تعالی را عزت عبد الرحمان و ائمن است اگر در بازار خود آید  
 کسی و را بیعت کردن نمیتواند و اگر بیعت کردن منظور خدا باشد و قاعدتاً ہی محفوظ نخواہد ماند بعد از ان  
 ہر گاہ معتمد الدوله کئی عمارات شہر شروع کرد و مخالفت با مرشد زادہ و بادشاہ بیگم ہر لاکہ دینب یا مردم  
 شکوہ و شکایت معتمد الدوله پیش مولانا می آوردند و عالمی در خرابی او شد مولانا فرمودند کہ حالاً کتبی  
 او کج نخواہد شد ہر چه رضی او باشد بکند و بیگانان و غیرہ کہ منہدم میسازد بعد خرابی از سر نو معمور و آباد خواہد  
 بہر مقام امین گویا قطب و غوث وقت کلان اگر رفتہ ہمراہ او ست ہر گاہ تو اترنا شہا پیش کردی نہ صفت  
 فرمودند کہ معتمد الدوله و غازی الدین حیدر دوزد چو سر نہ با ہم پیوستہ کہ آنرا جاک میگویند بدون موت  
 احدی ہا جاک نخواہد شکست چنانچہ بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند کہ اقبال معتمد الدوله تمام شد  
 مردم گفتند کہ مرشد زادہ زیادہ از پرنود فرمانبردار او شدند آرشاد شد کہ عنقریب شرفیامانہ دارمی خطابہ  
 خواہد شد چنانچہ بعد شش ماہ نصیر الدین حیدر فردوس تمل معرفت صاحب کلات سہارا اورا  
 مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد آئین معلوم شد کہ مالک غزل و نصب حضرت مولانا نبود  
 بعد مینوسی بعضی دولتوران اللہ معتمد دولہ باز جوع کردہ بودند حضرت مولانا فرمودند کہ بیاس سیادت سرت  
 او شکاہا شدہ شد یعنی است کہ مع مال اسباب ازینجا بہر شود فقط حکایت جہل و منقہم فرمایند  
 مرید صادق حضرت مولانا قدس سرہ ناقل اند کہ روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمد و پرسید

که تصویر ذی روح و دیدن جانراست یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود  
 و جباکلی منی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز در شکل وی تزلزل میکردند برای دعوت بکلیا و شاه  
 کاو بطرف اسلام فرستاده بودند هر گاه و جباکلی بنشیند پادشاه رفته تبایع رسالت کرد و پادشاه مذکور  
 پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بل دیده ام پادشاه مرقعه قضا ویرا مینامد علیه السلام طلبید پیش جباکلی  
 نهاد که در بین درین تصویر پنجاه مرتبه شتابان و بی رضی الله عنه همه قضا ویرا دیدند و پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم برآورده نشان داد و زار و زاری کرد که ایست بجز در مشاهد تصویر پادشاه موثولایع و لواحق خود مشرف  
 باسلام شد بعد نقل آن حکایت فرمودند که اگر در بیان تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی و جباکلی که از اصحاب  
 جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط حکایت چهل و ششم مرزا صادق بیگ مذکور روایت میکنند  
 که روزی احمد حسین خان کاشمیری بحضور حضرت مولانا قدس سره در بروی من حاضر شده عرض کرد که  
 تفریه داری کفر است پس حلا که رو بروی تفریه می نهند خود نشن نیز حرام خواهد بود و اصل تفریه در  
 شرع نیست حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود و در باز  
 طلب کرده پرسیدند که خبری از مسائل فقهی آگاهی بسیاری گفت بل فرمودند من نه برای تفریه در کار  
 اجازت میدهم و نه منع میکنم لیکن اینقدر بگویم که شرعاً تصویر ذی روح الحرام است و از تصویر غیر ذی روح مانع نیست چنانچه  
 نقل مکانات و تصویر کعبه و غیره می کنند همان قسم تفریه نقل روضه است پس حلا و غیره که در آنجا نهاد  
 بران ورود و قرآن خوانده شود در آن وجه حرمت چیست فقط حکایت چهل و نهم حافظه سلیمان  
 صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب میند لیکن بحضور حضرت مولانا عقیلیت و ملا  
 بدل مبارکند و پیر مرشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدا ای در و مولانا در مسجد مخدوم شاه  
 مینا صاحب قدس سره الغیر بدام حاضر میشدم و نماز خرب عشا عقب حضرت مولانا قدس سره خوانند  
 تا وقت استراحت حضرت حاضر مانده سعادت پانچ و غیره حاصل میکردم و عنایت حضرت بر حال  
 روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من چه باشد  
 بگوید عرض کردم که مقصود من لغای جمال باکمال و من جسم مبارک است و بس حضرت تجسین کردند  
 که من نیست همین جسمی باید و نیز میگویند که در هر تفریه مولانا فرمودند که ام که از منبیه قلب لانا باسها  
 و چشم مسجد جنبش و ابتزاز میگردند شاید دیگری هم دیده باشد حکایت پنجاهم زبانی حافظ سلیمان صاحب

حافظ صاحب مدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست  
 که آنچه در توحید من فهمیده ام از تقدیر من و ستار خیزن کسی نفهمیده بود و فرمودند که البته سیگویی عرض کردم  
 که چندین علما و عرفا بدون فهمیدن توحید چگونه ادبیا شدند و در قدام جامع علوم ظاهر و باطن بودند چگونه  
 باور کنم که نفهمیده بودند ارشاد شد که مطلب من این نیست که آنها عقیده توحید نداشته باشند ملک مقصد و  
 من اینست که معنی کلمه طیبه و عقیده و وحدت را از قرآن و حدیث ملابانا و ایل از وی عبارت آنحضرت چنانکه  
 من فهمیده نوشته ام سچکدام ننوشت اگر می فهمیدند البت می نوشتند حافظا و صوت میگویند و من هم  
 که من علم ندارم که دعوی حضرت را تسلیم نمایم الاکن فهمیدن من ارشاد و ما باید فرمودند که در فهمیدن شما بدین  
 معنی آید میگوئی عجیب است که خدا چندین بزرگان را این فهمیدند و با این جزو ضعیف و او در مثال همین  
 یک حکایت نقل میکنم از آن تعجب تو رفع خواهد شد تعبیر فرمودند که خدای سبحان حضرت بایزید بسطلمی  
 علی بنیاد و علیه السلام را خطاب کرد که تیر سلطان العارفتین خطاب بخشیدم و پیش از میعادت  
 بایزید برای یک زن پیر سال هر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت  
 که چندین مدت شد که من برای این عجزه طعام میرسانم گاهی در اول دنیا که من خود رفته طعام سایم  
 آنروز چند ساعت انتظارش کرد و چون نباید بعد دو ساعت خود بردند عجزه مذکوره از دور دیده گفتند  
 که برو پیش من چرا آدمی حالاکه تو سلطان العارفتین شدی ترا از طعام آوردن پیش من ننگ آمد  
 شنیدانی که عالی مفتیاد بار از من استنساخ کرده بود که اگر تو بگوئی بایزید را سلطان العارفتین خطاب  
 نماند قبلیکه اجازت ندادم خطاب نداده است اجازت مفتیاد بار از من وادم که سلطان العارفتین  
 پس ای حافظ عنایت خدا را از بجا کایت فهم کن فقط حکایت پنجاه و یکم حکیم کریم رضاخا نصیحت  
 ولد حکیم حسین رضاخا نصیحت متوطن قدیم اکر آباد و ارواح لکنئوساکن محله مینا بازار مدینه حضرت  
 مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که روزی بر وجهی با اجازت والد خود مع محمد رضا میراد در خود خفتی  
 خود در عیش باغ رفته بودم چنانچه برادرم زیر درختی بول نموده بجز و فراغت بول یکایک در دست خفت  
 پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر بخانه خود آمدیم و در دوسر برادرم هر لحظه ترفی سبب و علی الصباح و الدم خفت  
 حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال مفضل عرض نموده در خواست دعا و تعویذ کردند چونکه  
 دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز این بود هر کسی حاجتند که می آید آنها تعویذ عنایت میفرمودند و آنرا

برکت آن نوراً حاجت براری او میشد لیکن از والد هم حضرت مولانا قدس سره العزیز همین کلمه را شنیدند  
 که میان حسین رضاناغان برضای مندا راضی باشم چنانچه والد هم هر روزه گذارش حال میکند حضرت  
 همان جواب میدادند آخرش برادرم از ابتدای مرض اجدد صحت نسبت و نه روز رحلت نمود اجدد فوت شدن  
 در یافت شد که بر حضرت مولانا قدس سره العزیز مکشوف شده بود که رشته حیات او باقی نیست ازین  
 همان کلمه متواتر شنیدیم فرمودند فقط حکایت پنجاه و دو هم می خواند صاحب ضرب باش مرید حضرت  
 مولانا قدس سره العزیز تا قائل اند که سایلی رقعہ سوال بنام سجان علی خان کنبو از حضرت مولانا قدس سره  
 نویسانده پیش خان مذکور بردن موصوف بعد مطالعه رقعہ را از دست خود انداخته از سائل گفت  
 که رقعہ عبد الرحمان ابن الطحیم قاتل جناب میر علیہ السلام پیش من چرا آوردی سائل را از مکان خود بدر  
 گشتند سائل مذکور همان وقت کجاست حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال من و کجایم  
 نمود حضرت مولانا قدس سره العزیز متبسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعہ دیگر نزدش بر سائل عرض نمود  
 که آنحضرت مرا از دست او بیگرت خواستند گردانید فرمودند که انشاء الله تعالی کار براری تو از خوبی خواهد  
 چنانچه حضرت مولانا قدس سره العزیز بارشاد زبان مبارک خود بدیمضمون رقعہ نویسانده دادند آنچه  
 در حق این تقیه گفتمی همه راست و درست نمیدسی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقای تو جناب علی مر  
 علی نبینا و علیہ السلام چه قدر عنایت بجال قائل خود میدول فرمودند ترا نیز پیروی آقای خود واجبست  
 هر گاسیکه سائل رقعہ دیگر حضرت مولانا قدس سره العزیز نزد خان مذکور برد بخود معائنہ مبلغ بیست و پنج  
 با و داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبد الرحمان اصلاً نفس نمیدانند از آن روز غلط حضرت مولانا قدس سره  
 بردل و نشان منقش گردید فقط حکایت پنجاه و سوم شیخ مجید الدین ناقل اند که سعید خان  
 مرید حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیروم شد بود و گاه گاه بحضور کجاست علی شاه صاحب مجذوب  
 نیز میرفت روزی تذکره کرد که هر گاه پیش مجذوب مدوح میروم مجذوب دیدن من بفرش شیرانه میگوبد  
 برو برو از عیب تاب استبان نشینود گفتم روزی همراه پیرویم جاوید عیب هبیت می آید چنانچه فرود  
 آن سعید خان بفرم زیارت شاه صاحب عظم الیه آمدن از حضرت قدس سره استجارت کردم  
 و اندیشه جلالت شان عرق نموده استمداد خواستم مولانا متبسم شده فرمودند تو خواهی رفت عرض کردم  
 خواهم رشت ارشاد شد لبسم الله بر و چهار گفتمی روز برآمده همراه سعید خان رفتم شاه صاحب

بجز و سلام کردن، مادست بر داشته فرمودند برود و در جواب گفتم از جای که آمده ام برای نشستن آمده ام  
 نه برای رفتن بعد تا من یک خطه فرمودند که از پیش من حکیم آمدی بیایا بشین بشین چنانچه ما هر دو بر تو بر یا  
 او شان تا در پیش من شاه صاحب بکلام مستانه خود شغول ماندند بعد ساعتی بملاکت فرمودند که حضرت  
 نجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبدالحکیم می گفتند و بعد دیگر موافقت نمودم و اولی را سخاظ ولی نخستین  
 می باشد حکایت پنجاه و چهارم در حال منکر فوجید بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا  
 قدس سره العزیز تاریخ یازدهم شهر شوال ۱۰۲۲ هجری خجابت رسیدن این سید محمود بغدادی فدی  
 از اول سید عبد العزیز بری فرزند قطب بانی غوث صمدانی محبوبی کانی حضرت سید محی الدین ابو محمد  
 شریح عبدالقادر جیلانی علی بنی علی الصلو و السلام رگدند آمده بر فرزان حضرت مولانا فاطمه خوانده  
 گترین خدام را بعد م برکت از م خود سر فرزان ساخته بعد تفریت حضرت مولانا فرمودند که خمین است  
 گذشته باشد و بعد اخیر نو اب سعادت علی خان بهادر من در برین مسجد بنده حضرت مولانا استفسار  
 شده بودم حال این بود که من مرد مسیحا ام از حرمین شریفین تا ملک بنگاله گفتم ملا در شرق و غرب  
 گردیده بودم و فقر و مشایخ زمانه را دیده بودم و از هر یک تقدما استفاد کرده ام لیکن از احدی تا نبر  
 نیافته بودم لهذا از صوفیان بد اعتقاد شده می گفتم که مشایخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان  
 در باب توحید و وحدت وجود کفر و زندقه بوده است و حالت وجد و طرب ایشان در دفع محض است  
 چنانچه بعد از آن که شود در صحبت باغ فرود کش شده با سوکوی مستغان و علمای فزنگی محل ملاقات  
 نمودم و پرسیدم که درین شهر که ام درویش صاحب حال بحسب مرمان بیان کردند که مولانا  
 عبد الرحمان در سجده این مدعی توحید و مجاهد وحدت وجود است مگر بر قال و شان ما علما اعتقاد  
 نداریم گفتم که من پیش او رفقه قال و را از قرآن و حدیث رو بکنیم چنانچه همین اراده او صحبت باغ  
 همراه خواجده باقی صاحب درین مسجد آمد هر گاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته بر صفا  
 خویش نشاندند و در آنوقت حال من این بود که هر دو دست زینین بجا آوردند و انگشتر  
 سوی بر سر و پوشاک گوته و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چو طی نای طلا و در گلوز نیز طلا  
 داشتیم در آنوقت آن دست و پا چله نای طلایی و تقری بوشین از حضرت مولانا پرسیدیم  
 که من با بیخالت رذانه آمده ام و مرا گاهی ندیده بودید پس اگر ام و احترام من بچه سبب فرموده

که من اولاد پیر دستگیر را بجای حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدانم آنوقت دستم که  
این بزرگ از راه کشف سبب من در یافتند آنوقت غم مضمکم کردم که تحقیق مسکنه وحدت وجود  
از ایشان خواهم کرد هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده نوحید داشته  
شما را نیز خبری از نوحید رسیده است پرسیدم که آپکا حال سبب یا قال مولانا فرمودند قال کتقم پس  
تو کافر هستی پس بیان دهری هو و این گفته برخاستم و نادر و از راه مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب  
من کرده مرا بر بالکی سوار شدن ندانند و دست من گرفته گفتند که آپکا حال سبب یا قال سبب  
ازین سخن بر قلب من آنچنان تاثیر گردید که من بر بالکی سوار شدن نتوانستم همراه مولانا باز  
تاریکین مسجد حال من متغیر گردید عامه من گشاده در گلویم افتاد و مرا بر صملای خود نشاندند دست برداشتم  
دو سه بار گفته که آپکا حال ہی یا قال پس بیان دهری رهوس مثل مرغ نیم سبب در صحن مسجد غلطیم  
مولانا در جوش آمده تکرار همان الفاظ میکردند باز زده سبب کسان حصار مسجد پرورد آمدند حتی که کسان  
بالکی من بی اختیار میگفتند تا سه چهار گویی ایجا لت گرم بود و تعبده قدری آب طلبدیه مرا نوشاندند  
سبب آمده و رقدم افتادم از آنوقت موجد کامل و متقد صوفیان شدم و مرا احمال نیز با و آن الفاظ  
جوش می آید تا سه ماه درین شهر بجزت مولانا اقامت داشته بروز دوم با سوم حاضر میشدم لعب  
و پنج سال باز درین شهر آمده شنیدم که مولانا از چشم بعدیر شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از آنکه  
حال خود گویم با شوق با آن کس خواسته مرا بر صملای خود نشاندند غرت بسیار کردند یکماه دوباره اقامت  
آنر شنید میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدم حال حال حضرت شنیده برقرار رفتم زبانت کردم  
همان تاثیر دیدم از قولان حصار فرمایش کردم که همان بگویند که آپکا حال ہی یا قال پس بیان  
دهری رهو باز همان کیفیت یافتیم حکایت پنجاه و پنجم زبانی مولوی شمس الدین غمیر  
سید حیدر شاه نامی باشند پنجاب ادا و اوجا و حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد  
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم و تکریم نشان میکردند  
چون نازک مزاج بودند در اندک خلافت مرضی غضبناک میشدند مولانا دست بسته بر سر استخوان  
و کلاه بر قدم می نهادند و بدست خود طعام میز ایندند و در ماه صفر عرس حضرت مخدوم شاه میناقدس  
بود ایما حیدر شاه بدرگاه شاه مینا صاحب فته حال وجود درویشان ششاده ساخته بودیم مولانا

گفتند که حال منی آید این درویشان را چه حال میشود فرمودند که صاحبزاده گاوان و سگان شمارا  
 حال خواهد آمد بهر دو و او دشان باز در مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که انجو در رفتند و از اینجا نوز  
 و گردینان کهنه مولانا آمد گفتند که این اثر حضرت بود که باین دست رسید حکایت پنجاه و هشتم زبانی شاه محمود  
 صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجد امین علیها السلام امام حسن افضل الزمان با امام حسین  
 که در اولادشان تا امام مهدی علیه وعلیهما السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تا بل فرمودند که هر دو اما  
 نور عینین منجید اند علی بنیا وعلیهما السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین همچو نسبت  
 فضل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بر ابنیای بنی اسرائیل علیهما السلام که فضل  
 و کمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد احماد نشان که اکثر سنی شدند متقسم گردید و فضائل و کمالات  
 حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام در ذوات واحد احمد مجتبی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 منتقل شدند همچنین حال اولاد احماد امامین است که فضائل و کمالات حضرت امام حسین در اولاد و  
 شان متقسم گردید و فضائل و کمالات حضرت امام حسن تمامها از ظرف و الداجید و حد کمالات حسینی  
 نیز از ظرف و الداه ماجده جمع شدند در ذوات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب جهانی حضرت  
 ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی و علی آبا به الکرام الف الصلوة و السلام حکایت پنجاه و نهم شخصی  
 از مولانا سوال کرد که در حق ابنیای فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل منبر باصلی الله علیه و سلم  
 بر دیگر ابنیای باشم بوده است حضرت فرمودند که پیغمبر با آفتاب و دیگر ابنیای مثل نجوم هستند بلکه  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم باشم اقتدیتم  
 استدیتم و در حق اولیای ائمت نیز علمای ائمتی کابنیای بنی اسرائیل آمد است حکایت پنجاه و دهم  
 شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الهی یکسانست با متفاوت ارشاد و شد که متفاوت است چنانچه حضرت  
 غوث الاعظم علی بنیا وعلیهما السلام از ابتدای تولد محبوب شدند و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین  
 اولیا قدس سره نسبت سال پیش از وصال و حضرت بنگلی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دو نیم سال  
 قبل از وصال درجه محبوبیت یافتند و علی بن العقیاس حضرت ابراهیم راسپوری قدس سره پیش از وصال  
 محبوب الهی شدند فقط حکایت پنجاه و نهم در حال اخوی شیخ سلامت علی شاه  
 بیان سلامت علی صاحب ساکن ماو بو پور رتعلقه صلح چهره علاء عظیم آباد که در زمان استقامت

حضرت مولانا بدرگاہ حضرت مخدوم شاہ مینا قدس سرہ شریف بیعت مشرف شدہ بودند و در میان  
این مدت اکثر اوقات حاضر حضور فیض معمور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور شدنا سوال کردم که دنیا  
چسبیت و ترک دنیا عبارت از کسبیت و دیگر خصایر چه بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تمنای  
همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست باصرا عرض کردم ارشاد  
که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که گویا با ما در خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود  
می پرسم از اهل دنیا چه کار است آتران ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و  
جمادات و حیوانات ناطق زن و فرزند و یگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخلند یعنی حسب حد  
در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله مرکب از اسپ فیل و عمار و شتر و غیره که ما کول و مرکوب اند  
داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و انچه از آن مرکب میشود داخلند یعنی لذت چسبکی  
از آن در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و انما  
و معاون و فلزات آمدند یعنی حسب و قدر و منزلت هیچکی از آن در قلب جا نگیرد زیرا که سوائی آنچه با  
کوه و دریا و املاک و افلاک و انچه دیگر اند در عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اصح باد که ارشاد  
حضرت مولانا که معنی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدینوجه بوده باشد  
که ظاهر اعلیٰ یعنی منزه و آنحضرت تکلیف مالا یطاق است خصوصاً اهل دنیا باور نخواهند ساخت  
که این شیخی بود ولی ترک دنیا یعنی ندکور شده باشد بآلک عتران خواهد کرد باینکه زیاده از آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معذرا حسب الی من الذی انما <sup>الطلب</sup>  
و النساء و قره یعنی فی الصلوٰه ترجمه یعنی محبوب شده است و از دنیا سه چیز خوشبو و زنان و خنکی چشم  
من در نماز و حدیث شریفه وارد است حسب الذی یاراس کل خطیبه و ترک الذی یاراس کل عبادۃ  
ترجمه دوستی دنیا سر کل انسانان و ترک دنیا سه هر عبادت است تیسر فرموده اند پس از دو حال طالبی  
که سوال شد صلی الله علیه و سلم یعنی مفروضه مولانا تارک دنیا بودند یا نه اگر نبودند ابتلا می نبی بر خطیب  
اللازم می آید و اگر بودند حدیث حسب الی من الذی انما تارک الی آخره چه معنی دارد اگر چه جواب این سخن  
ایضا حضرت مولانا میتوان گفت که رسول صلی الله علیه و سلم تارک دنیا یعنی همین مولانا بودند یعنی  
محبت ماسوی الله از حیوانات و نباتات و جمادات و در دل آنحضرت اصلا جا نگرفته بود و محبت خدا



بر سر سه اقسام مخلوقات مذکوره بل بر جمله کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و نشاء و خشکی چشم  
 در نماز بقیقتضای صحبت خدا بود یعنی در آن بر سه چیز جلوه حق سبحانه میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند  
 بخلات دیگران نام که آنها حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل معنی گذارند  
 لهذا در حق آنها حسب دنیا را سل خطیبات و ترک آن را سل اعبادات شده است پس بجز اینها و او یکا  
 عشاقی که در عین حیات حکم اموات پیدا کرده اند ترک دنیا حسب الارشاد مولانا مشکل بل معتقد است  
 فاضل فانه دقیق از توضیح مذکور واضح گردید وجه وعیدیکه در حق مظهر معنی مذکور پیش اهل دنیا با زانی  
 ماز خودش از نشان مولانا بعدی است بچو آتش میگویی که این تشبیه مطابق کلام الهی است ایضا حکم  
 ان یا کل لحم انیمیتا فکر تبوه و القوافل ترجمه آید دست میدار و یکی از شما اینکه بخور و گوشت بران خورد  
 مردار پس ناگوار آید بر شما و نیز تیر سید از خدا و وجه مناسبت در میان تشبیه و تشبیه به نیست که هر گاه  
 اهل دنیا با شماع معنی مذکور نسبت اینها و اولیا سوزن پیدا خواهند کرد و مظهر معنی مذکور مستحق خدا  
 خواهد بود مثل عذاب زانی الامم و وعید تحیت کننده و اطهار کننده معنی با اهل دنیا مطابق بر آید  
 سوال اگر کسی گوید که حق تعالی ملک مملکت و حکومت دنیا بحضرت آوود و سلیمان پنجمین است  
 علیهما السلام و او بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابه عظام رضی الله عنه و خواجیه بهاء الدین نقیست بند و  
 حضرت سلطان المشایخ و غیره اولیای کرام رحمته الله علیهم نیز اسباب بنا بسیار از بسیار عنایت است  
 پس آنها این دنیا بودند یا نه اگر بخوند از اسلعباد است که ترک دنیاست محروم مانند زید که ترک  
 فرغ اختیار است اگر بودند بباشند دنیا که را سل خطیبات است عاصی شدند جواب گویم حسب  
 و معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن در قلب است نه در فعل و تصرف در آن  
 لا ستر ضامی الله چنانچه یعنی از آیات قرآنی که در ذکر دنیا و دار اندر روشن و هویدا است قال  
 الله تعالی من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة یعنی از شما اراده دنیا میکند بعضی از او  
 آخرت میکند و در آخر سوره شعرا میفرماید من کان یرید حرث الآخرة تروله فی حرث یعنی هر که خواهد  
 اعیل خود گشت نیز آخرت را بفرمایم او را در گشت خیر و یعنی خیر و ثواب عیبی زیاده گنم و من کان یرید  
 حرث الدنیا لوله منها و مال فی الآخرة من نصیب ترجمه بهر که خواهد بگرد و خود نیکی دنیا را و معنی کنند  
 در حصول متاع آن بدیم او را از دنیا از آنچه نوشته اندلی نصیب او باشد و نیست مر او را

در آن جهان هیچ بهره نصیب رسد دنیا طلبی بهره دنیا است و بنده محقق طلبی بهره و سبکجات و بنده و غیره  
 عقل متاع الدنیا قلیل و ما حیوة الدنیا الامتاع العزیز و ایضا بجای دیگر میفرماید انما حیوة الدنیا لعب و  
 و همچنین در حدیث الدنیا سجن المؤمنین و جنه الکافر الدنیا حقیقه و طالبها کلاب و اردگشته پس از دنیا باقی  
 و احادیث معلوم گردید که حکم سوا الذی خلقکم منکم موسی و منکم کافر یعنی احتمالی پیدا کرده است بنده گان  
 خود را و قسم موسی و کافر و پیدا کرد و آخرت را برای مؤمنین و دنیا را برای کافرین و جمع کرد مؤمنین و  
 کافرین را و در دنیا برای امتحان و آزمون و آرزایش چنانچه انما اسوا الکم و اولادکم فستیه یعنی هر که را الله تعالی  
 موسی آفریده است او با وصفت مبتلا شدن نازلیم دنیا دل برود و خواهد بست و طالب آخرت خواهد شد  
 چنانچه ایتیا و اولیا کلمه جمعین اختیار آخرت کردند هر که را و الله تعالی کافر آفریده است او در لذات  
 شهوات و حب مال و جاه دنیا مبتلا شد از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه شتر گرس و کافرین و سگ از  
 هر چند اعمال آنها مثل اعمال مؤمنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل متاع دنیا  
 بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و بسبب و غرض کفار از صدقات و خیرات شوق  
 دنیا باشد نه ثواب آخرت که بران یقین دارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه بتوران حیوة الدنیا  
 علی الآخرة از آن خبر میدید و حق آنها وعید و نازل و عذاب و اردگشته موسی معنوی قدس میفرماید  
 سه اهل دنیا کافران مطلق اند روز و شب مذوق نفاق و بوق اعداء اهل دنیا از کهن و نو پیشین  
 لعنت الله علیهم جمعین و مؤمنین و صاحبین از اولیا و اطمینا باوصت ابتلائی دنیا بیخ و مصاب  
 آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پر سیر کردند اولیا و مالک اصحاب بختند هم دنیا خالده و در حق شما  
 نازل گشت هر گاه این دریافت گردید پس باید دانست که بود و باش مؤمنین کاملین از دنیا و  
 اولیا و دنیا و دخل و تصرف آنها در آن صرف بنا بر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی  
 خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا هر دو محفوظ خواهد ماند چنانچه  
 فرشتگان متعین و وزنج و عذاب ابد الابد و در دوزخ خواهد ماند و مضرت و دوزخ که عبارت از سوختن  
 تار یا سردی و گرمی طبقات یا بدبوی مننات جنم ملائک اثر نخواستند که در همچنین ابناء و اولیا که در دنیا  
 دخل و تصرف حکم خدا کردند و نفوسشان از نفع و ضرر مومن و مصنون خواهد ماند پس بر ابناء  
 اهل دنیا نازل شده است چنانچه موسی قدس سره میفرماید سه کافر از کار دنیا اختیار ابناء

کا حقیقی اختیار و از تحقیق مذکور حکمت و سرمن کان شد کان الله له واضح گردید یعنی چون کلمه  
 در دنیا برای امتثال امر الهی و اجرای احکام اوست آیند دنیا و مافیها من المفردات و الکلمات بل من  
 العلویات السلفیات کلمه تابع آنها میشود و موزیات عالم ضرورتا با سنا رسانیدن تسمیه آندند  
 سوز و ذاب غرق کند و باوتندی و زود و زنده و زنده و زنده گردد هر بلابل کار آب حیات میکنند  
 و بالعکس چون از گشتی هم پیر از تو گشت و چون از گشتی هم پیر از تو گشت و لعمره دو هم نو خا  
 در ذکر بعضی خلفا و مریدین که با جازت و خلافت ممتاز شده اند با وصحت بابرکت حضرت فیضیاب  
 نعمت باطن گشته اند خلیفه جانشین اولین ممتاز با لطافت ضعی و علی شاه قمع علی صاحب  
 ابن محمد فاضل خان و وطن قدیم بزرگان ایشان فتحپور سیوه و مولدشان قصبه امبشی ده کرده  
 از لکنو است در زمان خاندانانی مولوی رحمت بخش صاحب فین قدیم و محب صمیم حضرت لانا  
 هم سجده سالگی ملازم خدمت مولانا قدس سره شده بود در گاه مسجد تپه باین مندمم کرده و مولانا  
 از اچانه برخاستند مولوی رحمت بخش ترک رفاقت کرده و متعسلسل لاپن برادرزاده خود برخاست  
 میان قمع علی صاحب حسله رشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحت از خان  
 سرسام ایشان و بنو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی  
 میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علی خان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند میان  
 قمع علی شاه و صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میمانند و دیگر صاحبان گاه آند و وقت  
 العرض حضرت مولانا احسن خدمت و عقیده نمندی میان قمع علی صاحب بدل راضی شدند  
 که روزی بطور مشوره از ارقم آثم فرمودند که قمع علی بدل خود تنها امبشی میدارد که در حیات با چیز  
 درستی معاش در وطن او کرده و عرض کردم که اگر همه حضور با بنظر متوجه گرد و نجوبی شدن  
 پرسیدند بچطور عرض کردم که در سر کار با د شاه عماد الدوله میرفضل علی خان سپاه را اختیار میدارند  
 و در بار میر صاحب معظم المیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور دخل کلی دارند اگر  
 ارشاد شود از طرف حضور رفته بنام سپاه در مدوح بدینصحنون بنویسم که یکصد سیکه پنجه زمین بطرف  
 مد معاش در قصبه امبشی معاف گنایند و بهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال  
 نکردم اتم فاضلی در صفات من محسوب است مگر عرض کردم که بر تمام عالم ثابت است که حضور سپهر

میکنند که بکنند غرض نفسانی نیست شب روز برای دیگران صد بار رفته نوشته میشود میان فتح علی که  
 حق خدمت میدارند ارشاد شد که هر چه منی شما باشد نوشته دهند چنانچه بده رفته مضمون مذکور بنام  
 سید فضل علیخان بهادر و خط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته میان فتح علی صاحب  
 حواله کردم و او نشان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانید  
 مولوی موصوف و عده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب باصواب حاصل کرده حاضر خواهیم شد  
 معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان  
 فتح علی صاحب ارشاد شد که رفته دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد کردیم چنانچه ایشان  
 دویده رفتند هر چند مولوی موصوف باصرار گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب می بریم و انشاء الله تعالی  
 امروز اجرامیکنانم که حسب ارشاد حضور میان فتح علی صاحب نگذاشتند و واپس آورده بدست مولانا  
 دادند آنحضرت فوراً رفته را چاک کردند راقم آنم بدل گفت که در بین چیزی مصالحت عمده خواهد بود و باز  
 که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپه میان فتح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید  
 وضو کرده بیاجناخچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان فتح علی صاحب امپیش امام کردند و دستار  
 از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند خود در مقدمه بان ایستادند میان فتح علی تسبیح شدند فرمودند که  
 والضحی و الم فشرح ترایا است امامت بکنید حسب حکم لرزان و ترسان نماز گذارند و همین طور  
 در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان آفتاب فرمودند بعد فراع عتبا میان فتح علی  
 صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی فدوی را سر فرافزودند لیکن من ناخوانده و  
 نالائق محض هستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هر که مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده  
 عرض کرد که هر که تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جانشینی میدهم حضرت  
 بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مراب با تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولانا  
 صاحب پیردانا اندمبت و انما رحمة للعالمین بعده مرزا گلن بیگ و محمد و محمد بخش و پونخان و دیگر حضار  
 نذر گذارند و مبارکباد گفتند و فرمودند بنده حضرت مولانا خود بدستور سابق پیش امام شدند  
 اجتماع چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بران زمین  
 عاظم منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان بهادر بنام فتح علی شاه خریده شد و شهرت کوچ حضرت

حضرت سه سوره شواتر ماند و دوران ایام را تم آتم ما مور به اوست نماز کردید و حضرت اقمه را کردید کیفیت  
آن در وقایع آن حال ندر اراج بافته است درین کمال مذکور میان فتح علی صاحب ادر جبهه بجا است  
نشانی که در درمراقبه القاسی نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق و لذت  
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایت الهی صد نام مردم کلمه سمیت در آمده بود و قلبی رسیدند و میرسد و فی  
رحمان بخش فرزند بگانه خود را نیز میدید و ولید خود بخش کرد اینند اللهم زد فرزند و ارشاد و ابراهیم و کلساو  
چگونه نباشد که سمیت حضرت بر انقطاع تعلق و تفویض امر بجز امرد و ک بود چنانچه خلیفه صاحب سابق  
الاوصاف ناقص اند حکایت که مرزا فضل علی خان چکله دار قدیم زدولی در عهد سلطان غنی بی لیا  
موقوف شده بجنور مولانا بروج آورده فرزند از معافی بکیوضع بجمع کینار و چهار صدر و سپه سالار فرج  
باور چنانچه حضرت مولانا نوشته که زار ایند حضرت آن فرور این سپه زنده و ادر فرمودند که انشا الله تعالی  
بجال خواهی شد چنانچه بعد سه روز چکله دار مذکور بجال شد و محتاج گشته بجنور مولانا آمده دو اشرافی و خیر  
نذر کند زار اید و ادای شکر کرد که صرف از قیمت حضرت بجال شد م آنوقت حضرت فرود زار از طلب  
کردن من بدل خود تور رسند شدم که بقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود بجال و رعیت  
بسر خواهد شد هرگاه فرد آوردم ارشاد شد که این خیال از دل خود بدر باید کرد و رزاق ما و شما خداست  
و از مرزا فضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک سازم من کرد که غلام برای بیغامی  
و ادای ترا حاضر شده است اگر ارشاد شود ما سواری بر سانه یا فضل بعضی خواه سال بسال  
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب ولایت بجا  
علی نبیا و علیه السلام است سجاده نشین آنحضرت اند از بجهه وضع معافی شاه علی محمد صاحب و  
چهار صد چهار و پینانگار نشین بخشش احمد صاحب سنا آمد سنا می رسیده باشد مطایب ارشاد و حاجت  
پروا سجات جاری گردید مطابق آن بقره علی شامی نیز معاف و منها گردید و انشا الله تعالی همیشه  
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین بنو خان صاحب بن رحمت خان قوم افغان  
ساکن محله مکینا توله من محلات بیت السلطنت لکنه از اول نماز جمعه در پس مولانا گنار  
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بودند اول نماز جمعه در پس مولانا گنار  
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادر زاده او که مؤذن مسجد مولانا بود باذن آنحضرت

خدمت مؤذنی اختیار کرده سوای وقت فجر که اذان فجر نفس نفس حضرت مولانا می گفتند هرگز  
اذان خطبه خوب و عشا اول وقت از سر کار آمده میگفتند بعد پلوس سلطان نصیر الدین حمید تبرک  
عمله چاه پانی برخواست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر کار پاکوبی و بادین رانے  
مشغول می ماندند تا ده سال بر نیخال گذشت بعد مشرف بیعت شدند چون والدین فوت  
کرده بودند با دیگر ارباب ترک ملاقات نموده در صحبت پیرو شدند قدس سره حاضر بوده اکثر حرف و حکایت  
بزرگان می شنیدند آنرا یاد داشته بهت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کرده  
که شیخ المشائخ والا و لیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی نبیا و علیہ السلام تا چهل سال بی غسل نماز  
نمکذار و در پنجاه سال صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار قبول است فرمودند سبحان الله و عظم کرم الله  
تعالی من اگر غسل هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هر کجا خدا صحبت دهد لکن استقامت مشکلی است  
از آن روز اینان از نماز غسل سبقت بار در شبانه روز شروع کردند تا امروز که عرصه سی سال گذشته باشد  
تا غمگند اندند در صحبت ندر بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که ما را هر چه خدای داد از مراقبه  
و شب بیداری داد و استخوان موصوف از آن روز ترک خواب و از نماز مراقبه بر نود و جب انبیا  
پهلوی زمین نه بنه اند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند  
که مولوی سندی قدس سره در مشغولی شریف عارف بزرگ طعام نپاوه اند و فرموده اند که جمله  
صفات و صیبه حتی الکفر و الشکر از سیری شکم پدید میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبه کرده بودند  
بعد هفت عشره وقت اذان آواز نذر برآید حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز سبقت گردید  
کسی از حضار گفت از ده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا تباید فرمودند که تو غیر  
از من مقدم بر یک ریاضت میکنی من از بی عقل راضی نیستم اگر تو دانا ندان است هر چه پیش  
هر روز بخورد والا از تو داسر از آن روز از نماز طعام یکوفتی در میان عصر و مغرب کرده اند دوران هم  
پایند نذیر و غیر نذیر و مقید خشک و تر نیستند هر چه از نجیب پیش می آید نخورند و هر چه از شکم ناپیدا  
لسادات پنجابی ما بر داشته میدهند علی هذا التیاس در باره پوشش از حضرت شنیده بودند که در حضور  
حضرت از فضل است بگمان یک پای جامه و کرد و کلاه کفایت میکند زیادتی بر آن اصراف است ایشان  
در آنکه ی بر همان سه پارچه نذیر و در سر با خدایک چادر کفایت کرده اند بر در جمیع نماز فجر

تہ بند چادر بستہ بر سر سپارچہ بردیافتہ شوبہ میکنند و پیش از نماز جمعہ می پوشند از مدت مدید بر سر سپارچہ  
 مذکور نوحطیار کردہ غلام حسین لٹہ والا بر وزعید الفطری آوردہ الحال محمد اسمعیل سپہرشی می آید کہند را  
 سہاوقت می اندازند بیکس کہ نماز بند برد و در مابین عید الفطر از نقد یا جنس یا پارچہ دوختہ و نادوختہ  
 از کد ام جاقنوج می آید حق سادات است پیش خود بیچ چیز نمیدانند و اگر برای تذکرہ ام بزرگ یا نیاز  
 مولانا خواہ بغیرورت سوالی سہلی احتیاج می نقد از سادات بطور قرض میدانند و بہر گاہ خدا میسر  
 او میکنند بقدر صفات فنا فی الشیخ بلا تکلف ظاہر و باہر است و حال باطن بر جدار روشن است  
 مگر بعضی احوال زبانی منشی بکمی علی خان صاحب و با تو علیخان اخلاف منشی ثابت علیخان نسیرہ  
 منشی رونق علیخان بہادر منشی بیت الانشا را این سرکار و ولتہ ارببع راتم آتم رسیدہ آنرا بقلم  
 منشی صاحب موصوفت کہ مرید شاعر و عقیدہ مند با اختصاص حضرت مولانا اندو در سخن ایشان  
 کذب و فضولی اصلا نیست نویسانندہ درج بسیار منشی موصوفت ناقل زندگیا است روزی در  
 ۱۲۵۵ ہجری بنو نوحا صاحب از منشی نجیب علیخان گفتند کہ اشب معاملہ عجیب دیدم کہ جناب مولانا کلمتہ  
 مسہری خود بر سر تومی بندند و شیرینی و خرما پیش ہزار شریف انبار است آنرا تقسیم میکرد باینکہ علمہ  
 کہ متوجہ شادی و خانہ آبادی شامہ شدہ گفتیم باید پرسید کہ کجا خواهد بود و چه صورت آن خفیفہ خواهد  
 گفتند کہ امر وزع من خواہم ساخت شب بمراتبہ دیدم کہ جناب مولانا بچواب نشستہ وضو میکنند و پنج  
 آفتابہ بدست کرارند و شاہ فتح علی صاحب ہم حاضرند و پس پشت عورتہ ایستادہ است صحیح  
 و این حکایت را ارادہ کردم کہ از بنو خالصاحب اطہار سازم همین کہ قصد کردیم بنو خالصاحب فرزند  
 من شروع کنم یا شامہ معاملہ شبنیہ بیان خواہید کرد زیرا کہ معائنہ کنانیدہ دادند خاموش بودہ گفتہ ای  
 کجا خواهد بود گفتند در وہبات و در مکان کہ قرار یافتہ چو ترہ پیش دروازہ بلند دارد و رعایا کرد اگر  
 آباد است و من و شہادرا بخارفتہ بعلی آب نالہ پاسی دگل و لاشستہ ایچم الترمین بی توخو جناب  
 والد ماجد باستعمال تمام شادی اختر و صفی پور بچانہ محبوب عالم پیر زادہ مضموی الغیب فرزند  
 و تمام امور حسب نشان یافتہ و اعتقاد من بچہ مت بنو خالصاحب کچم زائد شد منجملہ ہر مدیان  
 خدا بخش خلعت مرزا محی الدین ایک قوم مغل ساکن قصبہ مہونہ متعلقہ سرکار لکنؤ است و مرزا  
 در حین حیات حضرت مولانا در لکنؤ آدہ بودند باستماع اینصنی کہ ملفوظ شریف پیر و مرشدان

اندامم آنم گفتند که ما برای غلامی من بجنوب نیز علم ند سازند من با نوبت طلبند ساختم و مرزای ممدوح  
 کیفیت مریدی خود بدینطور ظاهر کرده که من نظرها را مادر و پدرم ضعیف اسن گذاشته فوکت کرده بودند مرزا  
 عصمت الله بیک ماموی من پرورش و تربیت ساختن برگاه کسین بست سالگی رسیدم حال موصوفت  
 گفت که من در لکنو پیش مولوی شاه عبدالرحمن صاحب آمد و رفت دارم از سعی و سفارتش و نشان  
 عالمی کامیاب میشو و بیا تا ترا نیز بسفارش و نشان نوکر کنانم گفتم که بهتر چنانچه همراه خال خودم دیدم  
 تبتدایین حاضر شده شرف قدوس حضرت مولانا مشرف گشتم مرزا عصمت الله بیک عرض نمودند  
 که حضرت برای پرورش خدا بخش بنام کسی رفته سفارش نوکیسانده و بنده حضرت بلال مکن لال  
 فرمودند که بنام مرزا احمد چوهری ردولی رفته نوشته و بنده در آنجا نوکری بخوبی خواند بشد بعد  
 حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزدیک مامون خود مسجد در  
 پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزدیک طلبیده بهم نان خمیری و بالایی آن شب  
 گوشت عنایت کردند که بخور تسلیم بجا آورده موبنا خوردم بخوردنش در باطن من حرارت طبع  
 پیدا کرد بدلیکن چون از معامله باطن محض بجان و نا آشنا بودم هیچ کیفیت آنرا امتیاز نکردم و  
 گفتم صباح آن بذریع سفارش نامه حضرت مولانا را بی ردولی گفتم چوهری سرافراز احمد بخورد این  
 رفته مرابرا کار مرزا افضل علیخان چکده دار ردولی بمشابهه بخرید بلال شرط خدمت نوکر کنانده طعام  
 از خانه خود مقرر کرده و او را بدین تقریب در ردولی شریف اتفاق آقا مست افتاد و در آنجا و نگاه  
 ممدوم احمد عبدالحق قدس سره مرجع و اب خلائق است من نیز بطور زیارت و بوسی اکثر بدگاه  
 عالم سپاه آمد و رفت میکردم برگاه در آنجا می نشستم در دل خیال بخلت و رویشان و بیهیقتی و نسی  
 و اهل دنیا خطور میکردم چون بیرون رفتم آن خیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکنو  
 آمده بجنوب حضرت مولانا شریف بیعت شدم حضرت بر خلاف عادت خود اشکار کردند و فرمودند که  
 برای خود مرشدی بهتر از من تلاش کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تلقین میکنم چنانچه ذکر  
 و واژه تسبیح که معمول حضرت بود تلقین نموده ارشاد کردند که در مصارفه در تنهایی ذکر میکردم باشی  
 و آنسال نیز حضرت شده ردولی رفتم و مطابق ارشاد بذر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و  
 جوش قلبی پیدا شد بعد یکسال باز در حضور آمده اظهار حال کردم و استعدای سمیع نمودم



باز قبول بیعت نفرمودند بدل نمودم گفتم که هر که ام که باراد و بیعت می آید حضرت فرمود دست بر بیعت  
 میدهند آبا در من که ام عیب مقصود است که بخلامی خود قبول نمیفرمایند برین حضرت اندر تراز که ستم  
 حضرت تسلی من کرده اشارت بچس دم کردند و گفتند که جاروب کنی در گاه عالم پناه حضرت شیخ العلام  
 علی بنیایا علیه السلام میگردد باشی کار تو اسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در دولی زلفه مشغولی بگذرد و اکثر  
 حاضر باشی در گاه شریف نمودم و لوله عشق و غمیت ترک دنیا میشی از پیش پیداشد سال چهارم در  
 آدم مرا از دور دیده فرمودند بسیار با تا رسم بیعت هم عمل آفرین فرموده حاضر شدم در جبهه شریف نشسته  
 بفرقت بیعت مشرف کردند فدای آن وقت صبح درس مشغولی شریف سیاهند بر سپیدم که ماه جول  
 که ام است ارشاد شد که تو باش اصلالکمال امینت و مین ؛ رو درو کم شود وصال امینت و بس  
 تر سپیدم که قنای خود بچه طور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر در همین معنی شنوست که طحا  
 کبذ را در از گذشتن خورش آنچه لوازم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز در دولی رفتم  
 چو بری سرفراز احمد گفتم که شروع سال از سر نو نگاه داشت ملازمان تحصیل مشیو بسیار اما جازه شما گناه  
 نام تو بسیار هم لغتم حال آنکه می میخواهم کرد خدای رزاق بس است بعد ترک روزگار و آنچه سلاح و با چه  
 اسباب ترم بود و بکمبر را در راه خدا تقسیم کرده انگلی بیستم و در سجد چو بری فرموده شستم و طعام بالکلیه ختم  
 است و تا نسبت روز یکشت جو جوش ساخته آب زلال آن بی نمک و شیرینی میخوردم یکدست روز آخر  
 متروک گردانید بطور یک جلد گذشت در آن گه سفتی باطن بسکی تن و لاغری جسم و نچو و نچو  
 لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و شفقت دیگر باقی نماند در چلد دوم یک آثار  
 شیر مقرر کردم و در باغ چو بری فرمود بسکونت اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مرا شب  
 سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی دشوور و شکوه سواری که ام امیر  
 جلیل القدر معلوم شد پیش پیش از سواری شخصی بر بوا بران میگذاشت آوازها فرود آمده ترم سپید  
 پرسیدم این سواری کیست گفتا سواری حضرت مخدوم احمد عبدالحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند  
 که از اینجا بر خیز و بدرگاه ما حاضر باشی لغتم اداب من بجنور رسان و بگو که یک روز در چلد باقیست از زوا  
 سهو نجا حاضر خواهم ماند چنانچه پاهان روز چو بری سرفراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام جلد من سر شد  
 قدری حلوا تیار کرده فرسیند چنانچه او نشان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شد تا طلب

برقرار فاضل الانوار دیشم و اندر حجه کوچک که اندر گاه شریف جانب مشرق واقع است آفتاب ششم  
 در آن وقت نوری که کیفیت آن در بیان نمی آید نمودار شده در تمام حجه مستولی و محیط گردید اول بدلم  
 اندیشه و خوف پیدایش در جهان روشنی شخصی پیدایش از زمین پرسید که این روشنی از کدام طرف میخیزد  
 است گفت همیشه در دو جانب است گفتا نور ذات در روشنی جمالی است اندیشه مکن اگر از طرف چپ  
 پشت ظهور میکند در روشنی جلال و محل خطر بود بعد وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم  
 بحال خود روز افزون دیده بنا بر اظهار حال بجنوب حضرت مولانا آدم حال شنیده فرمودند که این ک  
 لباس چاکردی عرض کردم که هر چه خدا خواست شد بعد فرمودند که مبارک باد ما نیز زیارت حضرت  
 مخدوم ابتدا همین طور شده بود مگر اینجا پیش کسی اظهار مکن چند روز در اینجا ماندم حضرت پرسید  
 که کدام عزیز و اقربا داری عرض کردم که صرف یک کزن است دیگر کسی نیست و اقربای من با دختر  
 عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که با شما اطلاع ده که کجای منسوبه با یکدیگر  
 که خواهی شنید بگنجد عرض کردم پیش از آن شایع بودم بعد با استماع شهر شاه سنال انصاری  
 اول در سن پله رقم یک هفتاد و بیست استفاده پیش شاه سنال که فیضا صاحب حاضر مادم گفتند که من  
 برابر نقش پاسبی مرشد شامیستم از من چه سخاوی بعد با استماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب  
 در بریلی رسیده بگماه بخدمت شان حاضر مادم اگر چه کثرت بعضی صفات در صحبت شان دیدم که  
 مقام حضرت که بذات بحت تعلق داشت از او شان اعلی و ارفع بود لهذا شاه صاحب صفات  
 فرمودند که اول مقام مرشد شامی عالی است دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمدید و مرا حضرت  
 مولانا آگهی داده اند که اینکس جایی دیگر رفتن تواند پیش ما باز گردانید پس بهتر است که بذریع  
 خط من بجنوب مرشد خود و سپس بنویسید چنانچه بذریع خط او شان بجنوب بر نوب حضرت لازما با راجع  
 ارشاد کردند که ترا بجنوب حضرت مخدوم و پیش مرشد خود که ام نیز مدیر نیست که طلب آن جایجا  
 میگرددی ندماست کشیدم در همان زمان روزی بعد ظهر دیگر واقعتن را از صحبت مراقبه بدر کرده  
 تنهایی نموده و مرا رو بروی خود نزدیک مصلی نشاندند توجیه کردند بجزد القای نسبت دل من بچو  
 کل تشنگی و مرا بچو ساخت بر پشت در افتادم حضرت هر دو زانوی من پیرو دست گرفته نزدیک  
 خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد شامی باز چار شان در افتادم و بچو دشم بعد بنویس که

فرمودند که آنچه مقصود تو پیش من بود من سپردم این اصناف مکن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا  
 باشد از و دروغ مدار آئینه بجنوب حضرت مخدوم حاضر باشی باید که در تفریحی خواهد شد چنانچه باز در ردوی  
 رفته و اندر مسجد در گاه شریف یک چله ششم سبت روز گذشته بودشی در مسجد مراتب ششمه در وقت  
 دوش من گرفته مرا مقید ساخت که اذان بگو گفتم نکما نیز مسلمان سبتی خود را نمیکوید و میفرسند وقت مسجد  
 شاه علی احمد صاحب سجاده در اینجا رسیده فرمودند خیر دار با کدام کس کلام میکنی پرسیدم کمیت فرمودند  
 حضرت شیخ العالم مستند من بدخواستم در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پرست  
 بر پشت من زده فرمودند شایبش اندیشه مکن اذان بگو چنانچه حساب رشا اذان باواز بلند گفتم حضرت  
 امام شدند من و شاه علی احمد صاحب قدمه اگر دویم بعد اواسی نماز حضرت متوجه در گاه شریف شدند  
 من و شاه علی احمد صاحب در اذان اندرونی و دنبال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند روز  
 دیگر من اندرون در گاه پیش حوض پر آب که با اندازم قدم نور واقع است مراتب ششمه بودم  
 بعد ساعتی حضرت مخدوم ظاهر شده سنگ پازوه مرا ستند کردند بر خاسته آداب بجا آوردم ازان فر  
 مذکور حضرت یک کتوره آب پر کرده قدری تناول فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم بقیه  
 که از خوردن آب مذکور بر دل طاری گردید در بیان منی آید همین عنایت و نوازش حضرت شیخ  
 چله تمام کردم در غیر صده چاندخان نامی نوجوان ساکن سردولی اکثر در اینجا سخنان انکار بزرگان  
 بر زبان آید روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی تو گویم گفتم  
 انکار مطلق خوب نیست گفتا اگر طاققت دار دید شما بحال من توجی بکارید او را ده پازوه روزنامه  
 داده رو بروی خود مراتب نشانیده توجیه کردم در سه روز حالت او متغیر گردید آنچه آنست شش  
 گشت که خیر سزای پاتماند بعد سبت روز بجز حضرت مولانا آدم چاندخان مذکور نیز بهمان حالت مستی و فاق  
 چهارم آمده حالش مخصیور عرض کردم حضرت مولانا بحالش مرحوم فرموده طعام خوانندند اندک وقت  
 پیدا شدند از بعد او از خویش و بیگانه بریده تا یک وینا شش وعده شبت سال تا دم تحریر گذشته هنوز  
 ایملوک نیامده است و انقدر صحت و طاقت او را در ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه  
 از ردوی بطرف بانته می آمد هر گاه قریب بانته رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان جمعی  
 عبور میکنند و اهرت میگرفتند ما خیر چند بار سوانی کردیم نوبت ما رسید و هیچ نداشتم که بانها آویزند

و هائز و زغش شده بود چاندخان گفت که منت این پونج تا کجا کشیم بمبت بهر مایند تا به پای خود عبور  
 کنیم گفتیم بسم الله و من و او اندر و یا قدم نهادیم آب که از باسن زیاد بود برابر ساق پا آمد ملاحان  
 و دیگر حضار بید میران شدند هر گاه بجنور حضرت مولانا حاضر شد اطهار را اجرا کردم ارشاد شد که این چنین  
 تصرفات خوب نیست هر چه شد شد اطهار آن پیش کسی نباید که تو رعیت است دعا و چاندخان بسیار میفرمود  
 هر گاه اقامت رود ولی را هفت سال گذشت بداداران محمد زاده بن بجنور حضرت مولانا مستغاثی  
 شده عرض کردند که والدین مرزا خدا بخش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت  
 امر کردند مرزای فر پور ترک کرد و همیشه نسبت حضرت مولانا فرمودند که از و کسب نیامیج نخواهد  
 خواهر خود را اجرا اب میکنند بجای دیگر نکاح کرده و بند اقربای مرزا صاحب عرض کردند که منسوبیاد  
 بجای دیگر هرگز که خدا نخواهد شد حضور بمبت فرمایند که مرزا خدا بخش راه سلوک نماید در آن هنگام مرزا  
 خدا بخش نیز بر و با بر بنده از رد ولی خاص حاضر حضور مولانا فرمودند حضرت حسب التماس اقربای شان  
 فرمودند که خدا بخش در موند بر و همه بخا باشد و حسب صلاح زربکان خود نکاح هم مکن مغزی البیه  
 مومن کرد که در موند نشسته چو اجم خورد و سنگو در اجم خوراید فرمودند که خدا همه جار از و است  
 گفت که من بزاتی او توکل کردن میتوانم هر چه پیش آید کعبه کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا  
 تنگ خواهند کرد و مرا سچگونه کسب نمی آید که از آن چیزی پیدا کرده بخورم ارشاد شد که آب چاه  
 و دیگر املی و غیره بسیار است جان بخور و خوران و بباد خدا شغول باش مرزا صاحب عرض کردند  
 که اگر عرضی چنین است یک مسجد بچینه را بنا طلبا رگتا سیده و بند و بمبت فرمایند که مسلمان آنجا اطاعت  
 من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طمع مسجد در رجوع خلق و غیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن  
 خدا اهل سلام و مینود و همه ناراشقاد و تو خواهد کرد و در آنجا از سنگ شیر خواهد برآمد برای تو بفضل  
 بر دیوار خام چیده انداخته نماز مکن بندید هیچ مسجد بچینه خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک دو رقه  
 معنایت فرمایند که در بنای مسجد ادا کند حضرت یک رقه بنام مولوی سیدامانث علی صاحب  
 خصمیدار موده متعلقه ضلع بانده و رقه دیگر بنام شیخ جعفر علی تاملر عدالت جو تپور نویسنده دانند  
 مرزا صاحب بدست چاندخان مرید خاص خود هر دو جعفر ستاندن چنانچه چاندخان مذکور چهل رقه  
 از مولوی امانت علی و یکصد رقه از تاملر جعفر علی و رده داد مرزا صاحب حسب حکم پیرم شد

برخی در صومعه استقامت نموده نکاح کردند و صاحب اولاد شدند در آتشی حال امثالنا صعبات بسیار  
 برداشتند و در ماه رمضان المبارک آمد و بجنور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب  
 می یافتند که میخ مومنه باش و هرگز حرکت مکن و پیش من نیز بسیار و هر چه گوید و با جدی اظهار مکن و بین  
 که انجام کار چه میشود در او اهل منشی و سب چند و راوی لال و مانا و بن و غیبی پرشاد و لعل سب و در سب  
 و سب چند و دخترشان مع الهیه و سب چند و ابله چینی پرشاد و الهیه مانا همین و دخترش قوم کاسیت از  
 سکنه آنجا معتقد شده اکثر در ک صحبت کرده مائل با سلام شدند از برکت صحبت و نظر تو به نشان  
 لاله و سب چند منشی سرکار فقیر محمد خان سب در شد اقداری پیدا کرده و اما در مصارف مرزا صاحب معین  
 با تعمیر مسجد و درستی مکان و غیره شده مرید با اخلاص گردیده و در پرده نماز و روزه و ذکر و شغل خدا پرستی  
 را اجازت یافته حاصل آن شد و زن و فرزند و برادران موافق را هم رنگ خود گردانیده حتی که در اکل  
 و شرب با شاه صاحب شریک میشدند از ترغیب تحویل منشی مذکور دیگر ناگفته گمان از کفر شرک بیزار  
 گشته مستعد اظهار اسلام در ماه رجب ۱۲۵۵ هجری که مرزا صاحب مدوح اراده نقل از سیاح الملک  
 بقا نمودند آن بنود همه معتقدین را امر با اظهار اسلام کردند و منشی و سب چند را جانفین خوگردانیدند  
 باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند و مرزا فدای حسین سپهر کوچک خود را که سب بارغز بود ولی عبد خلیفه  
 فرزند خود بودند و راوی لال موسوم باسم غلام محمد و اما دین موسوم به غلام رسول  
 و جیسے پزند با سب محمد علی و لعل سب و مرزا سب حسین علی مخاطب شدند هر چند منشی و سب چند  
 از روی در اشت آبابی تیر تیری مقدر بود و بذات خود لکمه نار و سپهر رانند و حسن مکانات و دیانت و  
 املاک منقوله و غیر منقوله در میان اقوام داشت و در اظهار اسلام نسبت اختلاف و بین محمودی اظهار  
 قطعی بود و کس و کوب بسیار مخالف اسلام بودند لیکن زتابند الهی و محبت حضرت مولانا فیض  
 صحبت مرزا محمد بخش صاحب عشق اسلام و محبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر و زن فرزندان  
 و برادران گفت که اگر شما همه ما بر دین مالو بوده شریک اسلام نمیشوند من از شما همه ما و از قبلائ  
 اسپان و شیران و غیره و از نقد و حبس اثاث البیت دست برداشته گنگ بسته بر گورم شد خود  
 می نشینم و اگر شما همه ما شریک اسلام و متفق ما میشوند بیاس خاطر شما ترک لباس نکتم و بند بید  
 معاش اکتف اینها سبب کرده میدهم چنانچه مادر و عمه و برادران شان بر دین بنود قائم

مانند مرزا صاحب قدس سره در راه جهادی الثانی در ردولی شریف رفته از عرس حضرت شیخ العالم  
 علی نبینا وعلیه السلام فارغ شد از همه دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا خواهد شد  
 چنانچه بعد رسیدن مومنه از غره ماه رجب بیمار شد تبارخ شانزدهم رجب روز دوشنبه سوار رحمت  
 رحمانی پیوسته تبارخ مقصد هم دفن شدند در پیشگاه مسجدشان مکانی بسیار عریض و طویل بقاع  
 خوش فضا واقع است در آن میان بقبره شان مرتب شود و نساء محبتی صاحب متولی خانقا و اولاد  
 بکمال همت و خوش و خرمی بطور مشایخ و نیندا رعاش میکنند و خدمت صادره و ارد بخوبی مینمایند  
 اللهم دینی تو یقین و عقان و معنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از مرزا صاحب فرموده بود  
 که ترا در اینجا از تنگ شیر خواهد برآمد بخوبی ظاهر گشت که از نبودن مقابل تنگ بود و تکلمه لا اله الا الله  
 که مراد از شیر بود پدید آمد یعنی انبقر رسنود و اصل سلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان فیض  
 صحبت با پرگت حضرت خواجه محمد شریف سرف سید صاحب خلف الصدق خواجه  
 سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین سوه و دوشستی علی نبینا و  
 علیه السلام آبا و اجداد ایشان همه مرج ملوک و سلاطین زمان بوده اند عزت و اعتبار ظاهر  
 و باطن در رخاندنش شده آمده است و معاشرفتی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب و اولاد  
 ایشان نیز کافی کفایت امیرانه بود لهذا سید صاحب که فرزند بگانه در خانه و اولاد خود بودند نیز بخدمت  
 پرورش یافته و بلبلو و لعب پرداخته بعد تجار و جهل سال درک صحبت مولانا قدس سره کردند  
 سید صاحب حقیقت حال زبان خود میگفتند که از سن نهم صحبت با بیدان چهار باز داشته خوار و مطا  
 که چه و بازار و پیش خوراک و خوش پوشاکی بود و کشف و کرامت بزرگان را با حقه نبودیم در عهد  
 نواب آصف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بر بلوی که سابق سالانین بودند در مکان  
 ما فردگش بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول و ذاکره متاعل بود بکمال انکس صاحب  
 ترا صدای کند؛ صحبت طایح ترا طایح کند؛ در صحبت کاظم علیخان لذت و کمالی پیدا شد حسن عقیدت  
 اولیا و رفیقان صحبت در و ایشان در اول جای خدمت رسیدی در گاه محمده م شاه سید صاحب است  
 در سوجه حضرت محمده سیده کفایت امده صاحبی می شهویش شده بودند نزد ایشان سلام علیکم  
 کرده اند آنان در جذب آمده ملامت و نصیحت شروع کرده که بدنام کننده خانه آن سوه و وی است

و تماشا بینی و دیدن صنی میبکند و چنین و چنان لباس میپوشد و در شوازی سجاوید و از شهر من غم و غصه  
 بسیار خوردم و هیچ گفتیم مگر بدل نادم شده غمم باختمم کردم که ازین شهر بدر شوم و بطرف شامجهان آباد  
 روم خنایچه از والدین خود گفتم که بسیر شامجهان آباد خواهم رفت و آهنا را منی شده بناری سفر کردنگ  
 والد در امان رفت من ناگوار بود و بحسب که دند که بچه سبب ناگوار انگیز از شهر برخاسته دل شد کسی  
 مقوله کفایت شاه صاحب بآن موصوفه نقل کرد و والده ماجده من آن میان مخدوم بخش پیش  
 سید شاه کفایت الله صاحب گفت فرستادند که در است دو فرزند آن یک سید صاحب رهنوی چشم  
 باقی مانده است تو این را از شهر بدر میکنی اگر یک موسی کوچ خواهد شد بجهنم رسول مقبول صلوات  
 علیه و سلم گریبان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که عرض من همین است که  
 راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند و التیام بخیر و خوبی مرا اجبت خواهند نمود آنجناب  
 مطهرین خاطر باشند و مراد از نصیحت خیر خواهی دین است بعد این رو و کد بشامجهان آباد رفتم و  
 از اینجا با جمیع شریفین رسیده بنبارت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده باز به لکنه رسیدم تا حجاب  
 مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب  
 بمولوی صاحب محرم بود و بعد وصال شان بطرف مولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجار  
 والدین این بود که برای نکل صاخر ایدی از سلطان غازی الدین حمید شاه زمن و در هزار و پیم  
 بدست مردم الغیبات کردند که بعد و چهار روز بخدمت مولانا حاضر شده سلام من برسان او شان  
 نسبت من یاد ماند بدین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بیستم عنایت فرمودند و در آن  
 طبع اسمعیلی پیدا شد که ازین بزرگ طلبت آباد کرد و عرض کردم که مرا هم برادر خدا ما بابت فرمایند  
 دو سه بار خاموش ماندند یک روز اندرون مسجد تنها بافته تنگ گرفتیم که از نام خدا چه در این میفرمایند  
 شد که صاخر زاده اگر یک لکنه رویه پنجاهی شما یاد ما هم ما خدا را طلب مکن عرض کردم که بر یک لکنه  
 رویه خدا را میفروشم بشیر طریقه از آن یک لکنه هر قدر صرف کنم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتیم  
 پس من لکنه رویه نمیکم نام خدا میخوانم فرمودند قبول کردم و مرا مقیم پیش شیخ باری شیخ فرمودند چون  
 کردم که از نسبت چشم دل من آشفته میشود و کلامتیم کنشاده حاضر خواهم ماند فرمودند که اگر چه از زمان دم  
 تا ایام بزرگان چشم بسته مینماید مگر من سجاو شام چشم کشاده خواهم داد والا اینکه آنچه نسبت بالفعل

در قلب شماست خواهد رفت عرصن کردم که چنان نشود که با امید موسوم موجود هم از دست رود و  
 خالی مانم فرمودند آنچه چنان خواهد شد ابد الایام و همراه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز از آنم حاضر باش  
 وقت مراقبه کردم بعد چند روز ارشاد شد که شما بنشینید عاقبت سبب در نشسته بی کیفیت و نیکو گیت  
 تباکن است اگر مستی حق مطلوب است نشسته را بگذار گفتم که دو توله افیون در شب روز میخورم و میگذر  
 که در گذشتن آن نوبت بر جای از خواهد رسید ملک است نخواهد گردید فرمودند که بتدریج کمی کرده بگذر  
 عرصن کردم اگر امداد حسود باشد یکبار بگذارم اگر جان برود مردن قبول است فرمودند انشاء الله تعالی  
 جان نخواهد رفت و متروک خواهد گشت مگر اسماء خواهد گردید عرصن کردم که از اسماء می ترسم  
 شدت دیگر چه شود فرمودند که در اسماء صفای میشود و خطره نیست عرصن کردم که متحمل اسماء  
 نمی شوم مگر قصد معنائند ارد فرمودند هر چه در منی شما باشد از آنها نوقت توبه کرد و شداد این کیفیت  
 بجوم کرد و نوبت با حراق دم رسید معنائی هر دو دست و پا کرات و مرات گرفتند سیدنا  
 سلطان صاحب بجنوبیولانا آمده گریه و زاری کردند که در دست دو فرزند همین سید صاحب است  
 حال زندگی او بنظر نمی آید فرمودند اصلاً خطر بر جان او نیست هر چه تکلیف بود گذشت آینده خوب  
 پیش خواهد آمد چنانچه بعد از غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هر چه  
 صفات شہوت رانی و حرص و سہوای دنیا و محبت خوش خوری و خوش پوشاکی و رغبت کسب و  
 و تقاضای مینی در طبع بود زائل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب  
 شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر استولی گشت و نسبت توحید جوش کرد و صفای قلب  
 و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم جبروت ناشی شده بود که حضرت  
 مولانا بجنبت شتافتند مگر حجاب ز چشم ظاہری ایشان برداشتنند که بر اثر شریف آمده نمی شنید  
 هر معامله که در عالم بر رخ میشد چشم کشاوه میدیدند بل بعضی حال از مجربان را از میبگفتند چنانچه حکایت  
 از معاملات مشہولی ایشان بگوش راقم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول آنکه  
 بر مر از حضرت مولانا نشسته بودند چشم کشاوه ناگاه حضرت مولانا فرمودند که فم الدین نبره شما  
 مرد متحیر گشته کشف این از خود استم ارشاد شد که بجنون آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدم که یک گدازه  
 از ظرف آسمان فرود آفتاب و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح فم الدین فرزند مرا



مشاهده این مایه را در باغ خود اندوگین قنارم میرضاحب گفتند که قمرالدین از صبح غائب شده است و از آن  
 کجا رفت یافته نمیشود خاموش ماندم دو سه گفتم شب گذشته خبر کردند که قمرالدین بجای نامد لیکل سفر خارج  
 شده است و مظان بیضیه مشوش از میرضاحب گفتم که بر فرار مولانا رفته چیزی نذر نگذاشته و دعا گفته است  
 خدا رحم کند میرضاحب گفتند که پیش من روپیه چاکست لقمه صبر میدی همان سبب فرار است یا بر سرش  
 کرد و اناننده انالیه رجوان صباح بدستور بر فرار آمده گفتند که هر چه بد خوب شد بر دل من غم نیست چکا  
 دو روز بانی منشی محمد کجی علیخان صاحب است ناقل اند که روزی حاضرستانه مکرمت نشانی  
 بودم و سید صاحب نیز بر فرار شریف تشریف میداشتند فیما بین من و سید صاحب رقصوت رفواشته  
 میشد یعنی حرف گستاخانه از زبان من بر آمد سید صاحب بطرف فرار قدس اشاره کردند و دستم که چه  
 مبولانا ساختند و هشت ناک شدم صبح بدر بار میرفتم معلوم شد که کسی مرا برداشته بر زمین زد و صد گله  
 تا دست و پا رونمود سواره بر مکان رسیدم دیدم که خواجهریک جابض صاحب برادرزاده سید صاحب  
 نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا شده مبولانا عرض  
 کرده ام کمال شما بیاید که خود معانته کنم حکایت سوم زبانی منشی صاحب ۱۲۵۵ هجری  
 حساب کید و الدما جود منشی ثابت علی خان باراد خدمت اخبار بنام خودم بخدمت نواب شرف الدوله  
 سباد کرد و کیل سلطنت بودند رفته جواب تلخ شنیدیم و کلمات شیرینی گفتم لیکن رنج برده ایشم در آنوقت  
 بچینال آمدیم اینه هم در تو اگر زیم اگر زیم و بر فرار حضرت مولانا حاضر شدم سید صاحب سر برهنه با فرار  
 نشسته در رو و بنوا نذیر همان که حسب معمول تسلیم و تعظیم بجا آوردم سید صاحب گفتند که مگر آداب بجا آید  
 دعوت من گرفته برخاستند سبب پرسیدم متهم شد و گفتند که اینوقت حضرت مولانا خلعت اخبار بنوعت  
 کردند و شما ایستاده اند از اینجا ملاحظه نمیدم که با آنوقت آدم و الدما جود رسید که شمارا نواب منور  
 سباد و یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هر چند دستور نیست که روبروی پدر  
 پسر مالک و دختر امور شود ولیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا تعالی انجام جمله امور  
 بجزیره گرداناد فقط حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف مولوی سید یوسف صاحب  
 مرید خاص حضرت مولانا در عرض الموت بجزاب دیدند که مولانا میفرماید که ای یوسف علی قبل از  
 عرض حضرت شیخ العالم علی بنیبا و حلبی السلام نزد ما بیا ایشان که حساب کردند و در جمعه قرار میدافت

پس اظهار این معنی از پنجاه سال صاحب دند و بعد از غیر یوم جمعه انتقال کرد و جنازه او شان تیار شد و پیش  
 دروازه شرقی روضه حضرت کندید شد هر گاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرود آوردند سید صاحب  
 گفتند معاصی میگویم که مولانا از مردمنور خود برانده از راه دروازه شرقی مقبره برآمده فرمودند که سید صاحب  
 برینند که حال اسرار تلقی به اسامی بر دم پرسیدم که سبب شماره اشیا چه بود گفتند که روزی  
 از مولانا پرسیدم بودم شنیده ام که جناب میرالمومنین علی مرتضی علی بنبیا وعلیه السلام بمخاضین خود  
 تلقین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد تیر تلقین مرید میرود و حضرت امیر شد شکل انانچه عجیب است  
 اگر تلقین فرمایند حکایت پنجم منشی صاحب موصوف را وی اندک برادرم با علی خان مرحوم درخوا  
 دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهادا دست نمازخانه پنجاهم بعد شنیدن این جواب  
 از برادر خود دانست که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود سرخان کارشان تمام کرده است  
 باقر علیخان همانوقت سوار شد برای عیادت سید صاحب وقت بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول  
 هستی به سلامتی ایاز من دعا کن و تیر فرمودند که از سه روز برای من جسم بگیر و روح عطا کرده اند  
 فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ ده و هشتم جمادی الثانی عشره صبحی عاشق منشی  
 بجوار رحمت رحمان پوست اناده و انالیه استخوان حکایت ششم پنجاه سال صاحب ناقلا اند  
 حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عمر بزرگوار سید صاحب در شام چهارم یوم انتقال کرد  
 سید صاحب برای تعزیت شان آنجا رفت کرد حضرت فرمودند که هر چه شانی بود شود و انجا فرزند  
 شان موجود اند بالفعل رخصت شام خود نیست فسخ غمیت کردند بعد وصال حضرت مولانا در شام چهارم  
 رسیده روزی بدرگاه عالم نجاه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین محبوب البی قاس سر فرستند  
 سپهری که از در روضه سرده فدا نماوند از فرار محبوب الهی مولانا پدید گفتند که اینجا هم دیگری نیست  
 سید صاحب می گفتند که در بیان من از راه افتاد و از غرق تر گردیدم حدام حضرت محبوب الهی برین  
 دستار و غیره آوردند گفتیم چرا بیرون روضه رفتن و سپهر که پوش بجای دارم سبحان الله زبی کمال  
 مولانا و منی نصیب سید صاحب قدس سره ما و تقضای همین عشق و محبت بود که در بزرگان خود را  
 که داشته و از خانه باغ و گل گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا زیر قدم مولانا دفن سازند  
 تا عمر بود در هوس روی تو باشم و در خاک شوم خاک سرگویی تو باشم چه چنانچه میفرمودند انانچه

شرقی مغیره مرقدر شریف خواجه محمد شریف گردیده است بر لوح فرار کنده است در سنگ مرمر قطعه تاریخ آن محمد شریف سید پاک: نقل خود کرد و زین سنگ سراسری شد ز روی دلایش تاریخ و اصل سخن شد آن بی خدا؛ فقط ۲۵ سپری یکی از خلفای راشدین مولوسی ابوالحسن صاحب رو و لوی بستند بن شیخ ریاض احمد صاحب زاد اولاد امجاد امام همام ابی حنیفه رحمة الله علیه جدا می نشان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المبتدی والک مولانا محمد اسمعیل القطب السلام زندگی غیاث القلوب و سرگنگوبی بودند و در خاندان نشان دولت علم ابرو باطن تامولوسی ابوالحسن شده آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی ابوالحسن چهارم حاجیم حسین علی بر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم نیز چهار برادران اکتون کرده بودند و در سوره راجح تکلیت رای تحصیل مولوسی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود و کطیع نشان عنفوان جوانی راغب سلوک فخر گردید مثنوی منوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر نشان گذارشته مرید شدند بعد تحصیل رسائل مولانا و مثنوی شریف حالت جذب بر ایشان غالب شد حضرت رو ولی رفتند و باز آمدند هر گاه در آن حالت افاقت میشد بطرف صوم و صلوة متوجه میشدند بلکه رعایای و کان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خداوند سلسله سیرت میکردند در حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میماندند و در زمان وصال حضرت در آن بحال غریب بودند و در وقت حضور شیخ العالم در آنجا نیز آمدند که از مولانا تحقیق نمودند بر روز سوم از خطا گفتند و در آن که با او در آن حضرت مولانا و حضرت ابوالحسن صاحب سلوک دوی بسیار شنودند و چنانکه حضرت مولانا بارها فرموده بود که اول آن مشایخ همیشه از اقبال حضرت مولانا باز سلوک نامه اندیش از چندین دوی ایشان شیخ غلام فرس شده بود از آن جهت حضرت مولانا یکی در سلوک و در زمان حیات آنجا بود و از روی سینه شریف دین فتد بعد فائده آنجا بود و در آنجا هر روز و هر ساعت با احدی نشان نذا و که بقایان سمت رفت آنحال سموع میشد و که آنطرف گما که بعضی کسان دیده اند عریان بعضی و سر و پا بر منبه میگردد و چند حکایت در حال مولو اصحاب مدوح مولوسه لطف علی صاحب برادر بنی عم ایشان ناقل اند حکایت اول آنکه در خانه خود و برادران خود شیرینی و غیره بر جا کرسیها فتنه برداشته تقسیم میکردند بطرف حفاظت همچو اشیا را مردم خانه و در نماز محنتی داشته و در آنجا که شهر را مقفل میکردند هر گاه ایشان برای اطفال و غیره احتیاج شیرینی میدادند

در خانه هر کدام که آن خیر مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل  
 کشاده اندرون ظرف که آن خیر مخفی بود به دست انداخته بر آورده میردند مردم خانه حیران میشدند  
 از این ماجرا چنان مضموم میشوند که حاضر و غائب فریب بعدتر او نشان مساوی و مکتوف است حکایت  
 دوم اینکه محمد نظر علیخان الدابادی دار و فرسابق دو اب جهان پناه خلد اقلد ملکه در ردولی رفته  
 خواستگار ملاقات مولوی ابوالحسن شدند بزه لطف علی گفت که جای او نشان تعیین نیست گاه  
 بشهر و گاهی بصحرای سگردد مگر بنشیند تا در یافته بعد نیست که در باغ و غیره ملاقاتی شوند همچنان شد که در باغ  
 ملاقاتی شدند اول بسیار خلاق و پریش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند  
 که تو بطرف رسولی چارفته بودی عرض کرد که پیش میان که یکم شاه در ویش رفته بودم روز پیش  
 کرده فرمودند که در آستانه من نشین تا کدام خیر نیست پیش دیگران میگویی نذر علیخان پیشک زنده خان موصوف هرگز قبول نکرد  
 خان موصوف از کشف ایشان ناوم شد اخوی میان محمد غوث صاحب نافع اند حکایت دیگر  
 که مولوی ابوالحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند و در زمان قیام من بر ردولی میان حسن  
 صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب بیارعلیل بودند امید زلیست نماند سهم مردم مرا پیش کردند  
 که از مولوی ابوالحسن صاحب عالمگنا من باهر گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از  
 ده ستم خود امید ماند از هان روز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم شد  
 که شاه هدایت احمد شبت بر آورد و در خواهر یکی ده بودند سهم کردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد  
 و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سداجم خواهی گذاشت حکایت دیگر  
 راقم آنم در ۱۲ هجری در عرض حضرت شیخ عالم علی نبینا و علیه السلام در ردولی رفته بود در بنام  
 من در اینجا مولوی ابوالحسن صاحب ز راه شفقت اکثر اوقات پیش من میماندند در عین حال  
 مسنونامی مگیری لکن شو که مرید شاه علی احمد صاحب قدس بهره بیارگر دیدم خواستم که او را در ردولی  
 انداخته روانه لکن شو سازم چنانچه که اران و غیره طلب کردم مولوی ابوالحسن صاحب گفتند که  
 شما خواهی در رفت و اینک همین جا خواهد ماند ضمیر او همین جا است همچنان شد که بیارگر گذاشته ایم  
 بعد سه روز سهو بنجا مدفون گردید خلاصه اینکه سبب زبان و آینه مصقول دست خداست سه  
 که پیدا او پنهان بر نزدش یکی است یکی از مریدین را اسمخین حضرت مولانا قدس سره

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد و متصل کوره است میان کریم بخش صاحب اب و زرنگ  
 خلیفه شاه قبیح علی صاحب حکایت میکند که حرمت خان از سن تیزشقی و پر نیکی و فقیر دوست بود و در  
 پلین بعد از خیمجاری نوکر شده بود و من و پلین دیگر ملازم بودم در پرتا بگده برود و پلین جمع شدند در کوفت  
 با جمعی از حرمت خان ملاقات میشد حرمت خان حکایت میکرد که من بتلاش مرشد تالاسی فلان  
 رسیدیم بالایی کوه جنگل لوق و دوق بودیم جوان و انسان خوب مگر یک درویش بالایی کوه در کاشه  
 سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب یکپارس رسیدیم ما ندانم انفات نکره برگاه سردار  
 سلام کردم گفت برود و اینجا چرا آمدی شیر با لگ ترا خوا بد خورد گفت هر چه شدنی باشد شود حالانبر  
 گفت اینجا چه ای خورد گفت سح نه بسیار تندید کرد لیکن ترسیدم و میباید بگذاشتم و دست پرست کردم  
 درخت که اینجا افتاده بود برداشته در آن دنگلی جوش کرد قدری از آن خورد و باقی در یک دونه بر گها  
 نهاده مراد و عوز هم و حیران شدم که آن لذت در هیچ نعمت دنیا ندیدم صباح گفت که نعمت تو پیش  
 مولوی عبدالرحمان است در گهتو رفته مرید شو پیش من نصیب نیست جنت هدایت آن درویش  
 بحضور حضرت مولانا مشرف بیعت شدم از آن در حجب دنیا و مافیها از دلم سرد کردید چنانچه در این  
 آمده خواستم که نام خود از سنگ ملازمین به قوف کنانم تنه ارا و اولش دار و غیر نمیکند از بند و سیاه بند  
 که عوض شما خدمت و نوکری ما خواهم کرد نوکری ترک مکن اینان کیم بخش ردایت میکنند که برگاه از  
 بطرف آما بگده که پلین باتعینات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعی  
 آنجاست با او ملاقات میکرد باشی حسب الارشاد اکثر با او نشان ملاقات میکردم پوست و شتر  
 باقی مانده بود در راه چله و فاقه کشی میکرد رسول خان گوله اندازد و دیگر مردم پلین بوقه بزرگی و کلاه  
 خان مذکور بیان میکردند ابتدای جدائی از پلین بدینطور ذکر میکردند که از پرتاب گده و فاصله  
 نمکرده ندی سیلانی است بطرف ندی برای غسل و غیره میرفت یکروز از پلین غائب شده گزشت  
 ندی رفته بود و بارش باران شروع کرد دیدم روز نتوانم گذشت و حال معلوم نشد برگاه رسول خان  
 و غیره برکنار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا برآیند پانزدهم است چون نزدیک  
 رفته حال پرسیدند و چشم میداد مگر چیزی گفتن نمینوانست معلوم شد که سه شبانه روز نتوانم برآیند  
 بروی شده بود و لکن اجسم او را تشخیص ساخت چندم دم از آنجا برداشته زیر درخت انداخته از آن

که زنده آنوقت حرکت درین آشفته گفت که مگر از چشم من بر کیندهم برینده که کم کرد و در میانک نشاوه گفتند ملتین گفتند که اینها از چشم  
 بجز با آنوقت که زنده از اینجا برنجاست هم نگذرد که در میان ملتین برآید و او همو بخامی آمدند خوانستند که براسے او  
 مکان آرام درست نمایند و چیزی زمین بطور باغ و غیره نهند قبول نکرد و گفت برای من زمین  
 جای کندیده و سهند که در آن دفن شوم بطور نشانه زمین کندیده حیره درست کردند و متصل آن یکسبزه  
 برای نماز درست کرده گراوان دیوار پنجه بوضع مسجد قناتی تیار کرده دادند و در آن مستغرق مذکور شد  
 عینا که در چند از پرتاب گنده و دهیات گردنواح مردم طعام و غیره لغات می آوردند لیکن او چرخ  
 التفات نمیکرد و آخر از فاقه کشی در ریاضت طاقت نکشت و ریخاست نماد و نماز و غیره متروک شد  
 من کریم بخش همو بخا بودم روزی گفت که لو شوه وضو و کتاب خلیفه من در طاق که اندر خانه  
 است بگذارند و همه با وضعت شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بچرخ تسلیم  
 کرده بود انا الله وانا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آن مرحوم کسی بیان نکرد تا ثبت کرده آید بکام  
 که ازین بزرگ دیگری مستفاد شد بانه غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مخلصین  
 حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند ابن شیخ محمد بخش ابن شیخ امام آید  
 ابن شیخ نور الحق ابن مولوی شیخ محمد خالص الصدق ملا شیخ احمد عرف ملا بیون قدس  
 اسرار هم ملا بیون صاحب اسناد و پیش امام عالم که بود و بعد عالمگیر از عهد سبها و شاد تا پنج  
 مقصد ای انام و شیخ الاسلام مانند بعد وفات در امیثعی مدفون شدند و روضه متبرکه که در سه  
 حالیه شان در قصبه امیثعی موجود است مولوی امیر علی صاحب لکننو تحصیل سلطانه نموده  
 بعد بیچده سالگی در ۱۲۳۲ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال سه ماه مقصد  
 صحبت با برکت در یافتند و رس مننوی معنوی و رساله کلمه الحق و کتاب کینه الابد شیخ  
 محی الدین ابن علی العربی مع شرح عبدالکریم حبیبی در ربع اول مشکوٰۃ شریف با شیخ عبد الحق  
 دلبوسی از مولانا گرفتند و کتاب نور مطلق سابقا از رقم آتم خوانده استفاده سلوک تصوف  
 بسیار کردند و در ۱۲۳۲ هجری بر دوز عبد الفی الثبونی بیعت مشروط گشته اجادت و خلافت سبع  
 سلسل از خراج ایشان از ابا م طفلی صلاح و تقوی و محبت علیا حبیبی بود و چنانچه حضرت  
 مولانا مکرر فرمودند که امیر علی کوهری بسیار است مطابق ارشاد دیده شد که محبت ایشان تهنیت

خلق الله و جهاد با اعداء مصروف گشت هزار مردم از فیض صحبت شان تو فیق صوم و صلوة و  
 ترک بدعات یافتند و صد سال سلیم بجا میسر آمد و متدی شدند هر گاه شوق بیت ربی غالب شد  
 بی زاد و را حله بر خاستند و پیاده پا طی مراحل و منازل نموده حاجی الحرمین شدند و دو سال ماند  
 و یکم مظهر و مدینه منوره اقامت ساخته آن فیض و برکات کردند و زیارت عبات عالیات انبیا و  
 اولیا اینها سی راه استحقاق سعادت کردند و مرتبه ثانیه با قافله کثیره و غیر از وطن بدین جهت برآمدند  
 که بر سر قدم دو رکعت نماز گذارند و در چند ماه تا نول پنج که از استیجی بست کرده است مصرعه بنظر خطوه  
 کرده می دور گشت نماز و دورین سفران و نفقه هزار مردم عمرای شان بی اسباب ظاهره  
 از غیب میشد بعد صاحب جامی حضرت مولانا راجح وطن گشته ترک دنیا بجمع وجوه کردند و در حوا  
 بیرون شهر جانب شمال یک مسجد خام طیار ساخته و از جمله قبائل و عشائر طریح بجا گلی انداختند  
 سنگین مسجد شدند و با احدی سرو کار نداشته داد و توکل میدیدند و اما تعصت ربک فخریست و در حکایت  
 بیان کردند حکایت اول آن نیکه در اولاد و امجاد بندگی میبایخی صاحب قدس سره شاه غلام محمد  
 صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهید در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب کفر نشان  
 در گنوه گهاش مشهور است بیعت و داشتند مردم شهر را و شان طاعن آن نیکه احدی از اولاد بندگی  
 نظام الدین خواجه از خاندان خود بیعت نکرده است و اگر کسی کرده باشد فیضیاب نشد و فی الحقیقه  
 شاه صاحب الامور موضوع را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فائده طلبند لذا استماع  
 او صاف حضرت مولانا غائبانه عقیدت پیدا کرده روزی حضور حضرت مولانا پیام کردند که من  
 از چشم معذورم و استطاعت حاضر باشی حضور نمیدارم پس سه ما بدان مقصد عالی تو انجم رسیده  
 مان مگر اطاعت شما پیش بندگامی چند بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تامل کرده با موافق  
 امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره الغزیر مرا اجازت داده  
 که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لکن اینها اجازت میدهم که در استیجی رفته از طرف  
 من بیعت شاه غلام محمد بگیرند و این کلام کن بر سر او شان بنهند و بنهند که چه قسم بکت میشود و اللعنه  
 حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتیم و تاج بر سر او شان نهادیم بجز او پشیدن کلام  
 عشق و محبت در دل او شان جوش کرد و ذوق سماع پیدا شد باوصفت اینکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع نبود و در عالم رویا ندیگی میانجی صاحب معنی الله عنه خوشنود سبب خود  
 ازین بیعت بیان کردند و در جهان بفته مولوی اگر م علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی  
 صاحب با شاه صاحب مدوح بیعت کردند و بعد ازان قریب پنجاه کسان بحلقه ارادت شان  
 درآمدند قریب دو سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب رکمال عشق و محبت مولانا اتفاقاً  
 کردند و در راه آباد رفتن شدند نقطه حکایت عجیب در سفر بدیت افتاد هنگام دروچینی تمام  
 ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبدالاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از  
 مشایخ مشایخ عظام اند بار بودند و در آن نواح رجوع خلایق باو شان بسیار بود و رئیس آنجا  
 لیکن تشکله محض و زاید خشک بودند و منکر وحدت وجود و مکلف سامان غنا بودند و بدربار یافت  
 اینکس یعنی بنده خلیفه مولانا می شاه عبدالرحمان موحد لکن نسبت با تابع خود میگفتند که این فتنه  
 و جالبه رسیده است ما مقبضای اخلاق عمیق و عوت اینجانب کردند و هرگاه در محفل او شان  
 رسیدیم و اعطای زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کشاوند نهادت منقص شده میجویم  
 که طعام او نخورم لیکن چه مولوی عبداللہ چنپا پنی برادر حقیقی میر جادق نائب سلطان شیبو و عبداللہ  
 مغربی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزا جامدار شاربزده دہلی مرید شاه غیاث الدین صاحب  
 سوودی نیز در آن صحبت شریک بودند گنجایش بیروتی نبود چارونا چا طعام خورده میجان و دوگاه  
 خود رفتند بعد قیلو که برای نماز ظهر رجاستم بعد فراغ نماز و بعد که مولوی عبدالاحد و صدق خوان  
 شیرینی بردست خود سناده زار و زار گر باران می آید و زردم رسیده گفت که برای خدا امر و طریقه  
 مولانا می شاه عبدالرحمان صاحب مرید کن والا ایمان من بر باد رفت پرسیدم که دو گهر تی شتر  
 تو منکر بودی اینوقت که ام چیز ترا بر اینمخاله برانگیزت عرض کرد که بعد بیستاست شما چون خنقم  
 در مجلس وارد شدیم که در آن حضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام و مرشد من باریاب شاه حاضر  
 بودند هر من مسخ گردیدم بزرگان برین عتاب کردند که تو مرید و خطیب مولانا می شاه عبدالاحد  
 صاحب را و جال گفتی در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بردست خلیفه او شان تو نیکویی  
 و تجدید ایمان بعهیدت مولانا نکستی بجات تو ممکن نیست لهذا امیدوارم که تقصیر من معاف نمایند  
 و مرا از سر نو مسلمان سازند و سه روز دعوت با سماع غنا قبول فرمایند بعد ظهور این کرامت



حضرت مولانا از تو بیگانه و توجید ایمان ساخته در سلسله بیعت حضرت مولانا داخل کرده و رسالت  
 که نزد من بود نقل گرفته موصداً کامل شد چنانچه در بیعتی احوال موجود اند و بنی قوالان بخود از غم  
 سحر واره تیارش تمام قوالان را طلبیده سه روز مفضل سماع مرتب ساخت و خود شریک سماع ماند  
 در بهان صحبت چهل کسان سکنه انجاء داخل بیعت شدند یکی از خواص هر بدین که با جازت و  
 خلافت ممتاز شده صاحب کمال شدند شاه امان الله بوده پوری است رحمة الله  
 علیه هر گاه حضرت مولانا از سفر حرمین شریفین براه وطن شریفین مراجعت ساخته در بوده پوری  
 دو ماه اقامت ساختند پنجاه تلامذه آنجا امان الله طالب علم همراه گردید چنانچه حضرت مولانا موصداً  
 رحمت بخش و حاجی غلام محمد و میان امان الله تاریخ چهارم ربیع الثانی شصت و پنج هجری در اجیر شریف  
 رسیدند سه ماه دور روز در اینجا اتفاق اقامت افتاد و در ابتدای حال بفاصله کنشی اوقات گذشت  
 شاه امان الله نیز در اینجا رخسار و مفاصل تدم بود از اجیر شریف بعد طی سبب مقامات که تشریح  
 آن در رساله دوم نرا اول گذشت تا لکنه فیضیاب صحبت ماند طالب صادق و مرید و ائمه گردیده بدل  
 خدمتگذار بسیار نمود چنانکه مولوی رحمت بخش رفیق قدیم بر ایشان رشک میبرد چونکه رحمت بخش رفیق  
 قدیم و محب صمیم بود با وجود ناموافقیت بجز اطاعت او چاره ندیده آخر الامر حضرت مولانا حضرت  
 در بنارس رفت و اندر شهر می بازار مسجد مختصر کویله والی اقامت ساخت و طبع عزت و خلوت  
 انداخت از اوزم حافظ قاسم علی ربه دوسی و منصب علی خان صاحب بنارسی که بخدمت شاه  
 موصوف اکثر بار یاب شده بودند روایت میکنند که شاه امان الله از فیض برکت صحبت مولانا  
 ترک و توجید آنچنان داشت که بجز لباس پاپاس و دستبر پاپاس خنجر و دیگر بخی پوشید و پرتنهائے  
 سنگیزانید واحدی را پیش خود ننگیداشت دروازه مسجد بند میداشت وقت نماز میکشاد بافتد  
 مرشد خود اول وقت نماز پنجگانه او میدیاخت و خود اناست میکرد و در توکل محض بود از مسجد بیرون  
 نمیرفت و مجوز آمد و رفت امر او اهل دول پیش خود بود اکثر روسا و شاهان و امی سکنه بنارس  
 تمنا داشتند که بنبارت شان شرف شوند مگر در مسجد مسدود می یافتند بهای غریب و مساکین از  
 نظر تا عشا مانعت نبود هر که می آمد او را خالی نمیداشت و اکثر مردم رانان و قدسیان گولابند  
 که در اینجا سبیلی مشهور است و بقدر با و آثار میباش میداد و بعضی را پیسه ماسی و بعضی را روپیه

میداوند چند حکایت گفت و کرامت شاه صاحب قدس سره که بر او بیت ثقات شنیدیم در ذیل هر قوم  
 میگردد و حکایت اول حافظ قاسم علی موصوف می گفتند که من عند الملاقات بکیر و پند نذر کرده بودم  
 آنرا قبول کرده مرا دادند که پیش خود دارند چنانچه در صند و نمچه خود داشتیم تا هفت سال صند و نمچه را از دست  
 خالی نماند و از احدی فرض نگرفتم روزی سهواً همان رویه صرف کردم از آن روز برکت رفت و اکثر سگداری  
 پیش می آید حکایت دوم منصب علیجان طالب علم ساکن ناپرس حکایت میکنند که مولوی جیم الله  
 ساکن چهلی شهر برای ملاقات شاه امان الله رفتند بودند شاه صاحب موصوف با ایشان گفتند که  
 با وصفت مولوبت همراه مولوی علی کبر صاحب در مقام هبول پور بجات جنب نماز گذاردی مولو  
 رحیم الله مذکور گفت تصور شد گفتند خیر در بازار اینچنین جرات که موجب کفر است نماند مردم تقصیل  
 این ماجرا پرسیدند مولوی جیم الله گفتند که من از چهلی شهر لطرف نپارس می آمدم وقتی علی کبر صاحب  
 از نپارس به چهلی شهر وطن خود می رفتند در منزل اول پور یکجا فرود شدیم وقت نماز آمد اگر چه حاجت غسل بود  
 لکن از حجاب گفتیم و همراه مفتی صاحب مدوح شریک نماز شدیم معلوم نیست که این بزرگ بفاصله دست  
 چگونه بر نیامد مطلع شد و میگوید که بر در و قارت شاه امان الله تمامی کپهری نامی عدالت و نظامت  
 و اهل بند شده بود و مقام شهر بر چاره شان حاضر بود اندرون شهر مقصود مسجدی همیشه غلام سرور بگای دین  
 شده اند و مزارشان مرجع خواص عوام است حکایت سوم در بابی مولوی امیر علی صاحبی در نیکو  
 حاضر بودند مولوی سید محمد علی صاحب برادر مولوی حیدر علی صاحب را پوری خلیفه سید احمد صاحب  
 بغرم بیت الله و هم به نیت جهاد در نپارس رفتند و قریب لکه مردم بردست او شان بیعت کردند  
 و در شهر سر جا که وعظ می یافتند هزار نامه دیده شده متعدد هم ای شان میشدند چون شهر شاه امان الله صاحب  
 نیز در آن شهر بود کمال بود مولوی سید محمد علی صاحب ای ملاقات او شان رفتند و ترغیب جهاد او  
 امان الله شاه گفتند که ما را از جهاد منشن خود فرصت کجاست که قصد جهاد او فرماییم مولوی محمد علی  
 بحث و تکرار و ترغیب جهاد بیان کردند شاه صاحب صوف فرمودند که بر در و قریه در مسجد آمده وعظ  
 خواهی گفت عرض کردند که برای وعظ ما نیامی و بیع می یاید که سه چهار هزار مردم جمع میشوند فرمودند  
 که هر قدر مردم که خواهد آمد در همین مسجد خواهد نشست اگر چه در مسجد زیاد از همین چاه کسان گنجایش  
 نبود لیکن همراه مولوی محمد علی قریب سه هزار مردم آمدند و همه تا فراغت نشستند حکایت چهارم

پانزده شاه امان الله صاحب پنج آمار و در آنان بسنی و در غنی طیار گناینده در یک خوان داشتند و بر آن  
 چادر خود انداختند شاه صاحب مروج ازان خوان یکیک نان بسید نیز مردم دادند و تمام نشد بملاحظه  
 این دو کرامت مولوی محمد علی مستدعی سمیت شدند که قافله کشیر همراه من میروم سمیت فرمایند که کفالت  
 نان و نفقه این قافله عظیمه زمین شدن نتواند و حج میسر آید فرمودند که حج نصیب تو نیست و حکومت  
 بایک دن مالدار کساح کرده راجع خواهی شد همچنان شد که ایشان بایک بی بی انگریز که مسلمان  
 کساح کرده در بنارس باز آمدند و اراده کردند که با شاه امان الله صاحب بیعت خواهم کرد قضایای  
 شاه امان الله صاحب پیش از آمدن شان از و بنا حاکم کرده بودند مولوی محمد علی با شماع اخیر  
 بسیار مسافت شده بر قربشان رفته بعد در بختا خواتی گفتند که هر چه در زندگی فرموده بودند مطابق  
 آن نظمو آید لیکن شنیدم که بعد وفات هم چیزی قدرت میداند یا نه بجزو این خیال قبرشان بخش  
 آمده ترقید و خواستند که بیرون آمده قدرت خود بنمایند مینابده ایحال مولوی محمد علی عرض کرد که اگر  
 پرده شریعت نگاهدارید احتیاج کرامت دیگر نیست از انروز مولوی محمد علی از انکار قدرت اولیا توبه  
 کرده پیش من امیر علی رجوع کرده مستدعی بیعت معاهده شدند چنانچه بعضی آید حکایت کرامت پنجم  
 زبانی رحیم بخش فدائی ساکن رسولی که مرید صاحب نسبت و عاشق مولانا است شیخ مذکور  
 ناقل آنند که در بنارس فتنه با شماع اوصاف شاه امان الله صاحب خردم با وجود آنکه همه یکدفعه  
 نبود و در ایضا آنکه آنکس مرید مولانا است و آنوقت گرسنه بودم بدین خود خیال کردم که شاه صاحب  
 چیزی بخوراند یا نه همانوقت یک قاب بلا و بسیار نفیس و گرم و تازه پیش من نهادند که بنور شکم  
 خوردم بعد نصف تمان پارچه بطور کجیس که از جهان قسم پارچه گرفته شاه صاحب بزرگ اگر فی بود  
 مرا غنایت کردند و هر مرتبه که زیارت شاه صاحب رقم چیزی نقد یا جنس مرا دادند و فدای جلد  
 مریدان مولانا بودند و شیخ مذکور معرفت است که فائده باطن تیر و صحبت شان بر دستم نمیشد  
 فنامی قلبی برین آنچنان غالب شده است که بجز توجه سوی دل بجزو میشوم زسی کمال حضرت  
 مولانا قدس سره الا قدس سره مقصد پیران او قصص الامیناست به ذکر مریدان آن ذکر تالو کساح  
 یکی از مریدین مخلصین نجف علی خان ابن رحیم شیرخان قوم افغان ساکن بمشورستان  
 ضلع فرخ آباد است در آغاز جلوس غازی الدین محمد شاه زین کعبور حضرت مولانا حاضر شده مریدان

لیس و تمار ملازم خدمت گردید وقت خواب برچی و پاکوبی مامور شدند و باوقات دیگر باو نیزین آ  
 و بوقت مراجعت شریک جابه میشدند طعام یکوقت از سرکار مولانا میخورند تا سه سال خان مذکور رسیدند  
 که بعد سه سال عرض کردم که حضور طریق وصول خند تعلیم فرمایند ارشاد شد که طعام  
 مخور برسدیم که چه خورم فرمودند که از سبوس نان بخته بجز تا جبار سال از سبوس گندم  
 نان بخته بی نمک و سیرینی خوردم و اجازت شده بود که هرگاه شیر میزدید بدون شیرینی قشیر نبوش بعد  
 چهار سال فرمودند که قلب خود را می دیده باشی هرگاه چشم بسته می دیدم قلب صنوبری محرم بلا حجاب  
 متظر می آمد دوران صدنا سوراخ بدینطور بود که کسی درخیا را شلغم و غیره و اندامی جو خلانیده باشد  
 و از هر یک سوراخ دو وسیله گرم برمی آید حضور پر و مرشد عرض کردم که حال من بجنور روشن  
 از نورش سبوس طاقنت نمائده ارشاد شد که دل به گیمشت جو در شیر بخته میخورده باشی تا یا زده ماه به  
 خوردم از الترام غذای مذکور تبدیل الترمغات و سیمه مجیده و صفای قلب گشود باطن خوبی گردید  
 آن زمان وقت شب من و مولوی امیر علی حضور حاضر بودیم ارشاد شد که بخت علی تو حالا افتخار نمائند  
 البته اشخ عبد الحمید ترا خطبات اوم از نام بخت علیخان جوابت بی هر که ترا عبد الحمید بگوید با او کلام  
 میکند باشی آداب بجا آوردم و نذر کردیم بعد از آن ارشاد شد که تجدی همراه ما میخوانی بعد تجدی  
 سجده طولانی که میکند و رعقب ما تو محرم در سجده شریک میشده باشی چنانچه از آن روز در رعقب حضور  
 موافق تعالیم که برای هر شب جداگانه مقرر است شریک سجده شدم آنچه تجلیات و کیفیات از  
 انشکاس قلب آن حضرت بر قلب بن کثیرین خدام فائض میشد و خیر تخریر و تقرب بر منی گنجی بود  
 منتظر آن ساعت می بودم که کی روز تمام شود و در شب وقت سجده حضرت برسد را فقم انم اشخ عبد الحمید  
 صاحب مروج پرسید که خلاصه تعالیم اشغال که در آن مؤاخذ بسیار دیده باشند بیان فرمایند گفتند  
 که در ابتدای حال ذکر نفی و اثبات و آواز و تسبیح چنانکه معمول همه مردان است فرموده بودند از  
 و زرش آن و توجه حضور در عرصه سه چهار ماه این کیفیت پیش آمد که هرگاه در خلوت نشسته  
 نفی و اثبات شروع میکردم بجز بگوشش لای نفی نوری از بالا شمتعل شد وقت ضرب لای  
 در دل آن نور جذب میشد و از ذکر لذت می یافتم و گاهی دم در دماغ حسی میشد چه بوشش شده  
 می افتادم و ناآبرو چنین ذکر بر دیگری هم میشد چنانچه روزی اخوی مر قنقی خان شریک ذکر شد



مخدوم صلاح الدین صاحب بدین سلسله شان بجناب قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ  
 میرسید در ۲۳۲۲ فصلی سبب مخالفت شرکاء از موضع شاه پور پلہری خارج گشتند مع شیخ حسن علی  
 برادر کلان خود در محمود آباد مسکوت گرفته بودند در ۲۳۲۳ ہجری بمیران پورہ سالگی در سن پندہ یار آیدہ  
 از حضرت مولانا قدس سرہ سمیت ساخته شجرہ قادریہ رزاقیہ یافتہ بودند پیش از سمیت در پلش خجہ  
 ملازم سرکار شاہ اودہ تملد اقلد ملکہ شدہ بودند از بہت حضرت مولانا خدمت نوکری معاف شد  
 لہذا اکثر اوقات بمجنور حاضر میمانند و نظر عنایت حضرت بر شمار الیہ روز افزون بود تا آنکہ فرشت  
 اثر صحبت و چشم عنایت حضرت ستورش جنون و حالت جذبہ در ایشان پیدا شد اکثر در سماع  
 مشنوی مشنوی و گاہی در سماع غنا مغلوب بحال میشدند چنانچہ در زمان سلطنت خان غازی آمد  
 نوزاد مرقدہ روزی وقت صبح میان اسد اللہ صاحب سبق مشنوی بمجنور مولانا میخواندند  
 آستین حناتہ بود ہر گاہ شنیدند مصرعہ بشنوا سی خافل کم از چو بی مباحش ہر شیخ غضنفر علی  
 حالت مستی طاری شد رقص کنان خود را در چاہ کہ بہ لب فرش مسجد واقع است انداختند حضرت  
 کرامت بابہ حضرت بود کہ در میان سہای چاہ گرفتار شدہ اندرون نیفتادند کیفیت آسمان  
 زبانی حاجی خدا بخش و میان اسد اللہ و احمد خان حضار آنوقت ہمین قدر سموع گردید کہ  
 بمجور متوجہ شدن ایشان بطرف چاہ حضرت مولانا از مصلائی خود برخاستہ بر سر چاہ رسیدند  
 و حاجی ظلام محمد و رنگ آبادی دست فرو کردہ ساعد دست شیخ مذکور گرفتہ احمد خان را  
 آواز داد احمد خان در چاہ خمیدہ دست دیگر گرفتہ بالائی کشید ہمہ مردم حیران ماندند کہ در میان  
 سہای چاہ اینچنین جوان تناور و قوی در عین حالت مستی و بیخودی چگونه فرو زفت و بر کد ام  
 پذیر ایستادہ رفاص بود شیخ مذکور میگوید کہ حضرت سبباً نداشتن خودش در چاہ ایستگشتن  
 فرمودند ہر گاہ معلوم شد کہ سہای جذبہ سبب دیگر نبود فرمودند کہ از نذر حضرت چند شخصی مجبور  
 شدہ بود او را اولش طعام و آب پس خوردہ خویش جو را نذر تسکین یافت چنانچہ مطابق  
 چنان عمل طعام اولش خود و آب جو را نذر در حالت جذبہ تسکین پیدا کرد دید ہر گاہ حضرت مولانا  
 بر بہتر قبیلہ دراز شد غضنفر علی ایاد فرمودند در حالت پامی کوبی پرسیدند کہ بچہ سبب خود را  
 می نداشتی عرض کرد کہ حضور روشن ضمیر اند باز پرسیدند کہ چند مدت است کہ مادر خود را

نذیری عرض کردم که او شش ماه فرمودند که حال برو مادر خود را دید و بیای عرض کردم که مادر من محمد  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم است بعد بنه پیروم این لفظ شنیده حضرت برخاسته بر لبه نقشه پیش  
 مبارک را از دست گرفته فرمودند که تا زندگی مرا گذارند از من پیروم معنی تو باشد امید فرمودند  
 که قصد ابلهک خود از اقامت در چاه و غیره گاهی نخواهی کرد و الا در چشم روی مرا نخواهی دید چنانچه  
 تا زندگی حضرت مولانا مرکب آن حرکت نشدم مگر بعد ده سال ز وصال حضرت و در آن سال  
 غنا در چاه مسجد خود را انداختم و بسیار غوطه خورده مثل مرد شده شدم شخصی در چاه فرو شده در آن  
 و بر پیرمی انداخته بالا کشیدند خلاصه اینکه شیخ مذکور نسبت غشبه بگفت مولانا راجع گفت  
 که بعد وصال حضرت مولانا یا برنج مرشد خود و عشق می یازد و آنچه در او است در تو اسب و  
 بیداری می بنید آرزو نظم و راگ موزون کرده میسراید و ذوق بر بیدار و عارفان کمال  
 از آنجمله است ایشان در راگنی الهیه است که آنکه بر مقدم حضور می سرانجام آگ تویی هر دو  
 من تویی میرو پران ؛ تویی سرون من کبول مکله کیان ؛ تویی پتال لوک مرگ لوک  
 مرت لوک ؛ تویی پون جل تویی پرتخی بهان ؛ تویی عارف من آیکو چنی است که است  
 هون اسی رحمان ؛ از آنجمله است دیگر در راگنی مذکور است سه ایسی بهر و بی که  
 بین چوب پوسوی ؛ کبهون نهی ؛ کبه کبهون مین رونی ؛ همین بهر و بی نشکسته به  
 دکما و ؛ بیجو اچرج و کبه کے بده کھوئی ؛ همی ابھی لاکه ہی رہی موری ؛ عارف واکے  
 گری بهیان دار سکده نئے نسوئی ؛ شیخ موصوف حکایت میکنند که روزی حضرت  
 فرمودند که ای غضنفر پیش ما چار کو بر لبی بهاستند که حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی  
 علی نبیا و علی الصلوٰۃ و السلام با امام حسن و امام حسین و خواجہ حسن بصری و کبیر بن  
 عیاض علی نبیا و علیهم السلام داده بودند و از خواجہ حسن بصری بطریق سلسله تا حضرت  
 محبوب لہی رسیده بود پرسیدم که کدام گوهر اند پرسیدند که تو میگویی عرض کردم که غنای  
 شود ارشاد شد که اول افاس کہ سچ دولت دنیا با و نمیرسد از سلطنت سلیمان هم فاق  
 است قدر آن بجز اینا کسی نمیداند و هم بیماری بیماری که از طرف خدا و سول خاص است  
 بطرف بیمار قدر آن بجز حضرت ایوب کسی نمیداند سووم موت است که در صفت ان است

الموت جبر یو وصل الحبیب الی الحبیب یعنی مرگ پل صراط مستقیم است که واصل می گرداند  
 دوست را بدوست یعنی که خداست که هر چه با هم در نزد است که مثل آن هیچکدام نیستند  
 و کلامی بهشت در اصل و حق و حق صفا می بیان از خدا است و طایمان و نلوت در این معنی است  
 برابر می آونی کند خوبی آن پسند است و در نگهشان در این معنی است که هر گاه دور می آید  
 که بیاتر با بهشت می بریم فریاد خواهد کرد چنانکه بعضی در وقت برون سوزی و در فرج به سیرت  
 خواهند کرد همه کسان ازین چهار گوهر نادر الوجوهی که برینند اگر خوبی بگیرد و چون بگردد  
 پیش انان برای صاف کردن او گالدان خور حضرت ایشاد کرده بودند من هم در آن و با هم  
 و غیره که در الوگالدان بود آنتمه است ستم نوشیدیم و حضرت که در کوشن نمیر بودند اینها ملکه گاه  
 شده آونف از جاسر فر و کرده خاموش شدند فرمای آن در ترضائی امایا فرموده این نعمت عطا  
 فرمودند حکایت شیخ عارف که در کجایت میکند که روزی شاه باریت احمد صاحب فرمودم بناده  
 ردولی از من فرمودند که بیامین از حضرت مولانا فرقه دوستی خدمت بود بدایم گفتیم که برای  
 خدا عرف سفارش من بخدمت مولانا گاهی نفرمایند بر منی من آنچه بهتر میاید از رسد آنانی گشتند  
 خواهند کرد حضرت مولانا که در هشتاد و نهم بودند برین مساعدا نگاه شده کشین این کردند و  
 حکایت فرمودند که روزی بخاطر حضرت تبه به اسی سلطان نظام الدین قاسم در اسی  
 گزشت که از من سنت نکاح ترک شده است و می فرستم که هر گاه پرسش ترک این سنت  
 خواهد شد چه جواب خواهد داد که شیخ المشایخ و اولاد لیا نرفه و عنایت فرمایند شاید بیک است  
 ازین مواخذة بر هم حجت بر شرف قدس سره برین خط و مشرف شده فرمودند که اگر از این است  
 من خرقه قبوی بنی بکارنی آید در دل من بگیر تا هر دو جهان همراه تو باشد فقط بعد از من حکایت  
 فرمودند ترا دل من کافی است که همیشه همراه تو باشد عرض کردم که مرا بجز عشق و حضور چه چیز  
 مطلوب نیست بخواهم که بر رخ حضور همیشه همراه من باشد فرمودند که هر مرید که هر مرشد نزد  
 مرده میبندار و در مرده است و هر که زنده سید اند او زنده می از خلفای حضرت مولانا  
 قدس سره شیخ محمد قاسم این عبد الشکور ساکن دیال پور متعلق پاک پتن که با حکما شاه  
 علی احمد بن فلام فرید دیال پور نمایان شیخ المشایخ و اولاد لیا شیخ سید الدین گنج شکر



قدس سره العزیز بود بهت و شیخ محمد قاسم نیز از اولاد اجازت بخشیدند و در عهد نواب سعادت خان  
 بیاد در دستاری و موصفت مولانا سید محمد باقر سید و مشرف به بیعت در خانه ان قادر گشته  
 شجره ذوق یا خندگیسا حاضر خدمت مانده اطراف وطن خود و دست نه بعد هشت سال باز برگشته  
 و فیضات منن باریک شده اجازت و خلافت گرفته خدمت شدند شیخ صاحب موصوف از  
 حسن اتفاق بتاریخ است و ششم شهر شعبان ۱۱۹۹ هجری و هجده کجاردان وطن مالوف  
 نام آید و این کترین خادم مولانا ملاقی شدند با انا نشان چند سخن از ارشاد اوست میاد  
 حضرت کبیر بظیر رسید همان وقت تا آنکه گوید حکایت اول در مکاشفه حضرت زوی است  
 و در آن وقت بودم و جناب مولانا بطریق خود مشغول شسته بودم و از آن وقت به علم گذشت که جنس خودی  
 را در دست صاحب در رمی در دوازده وقته یکرو پیر را اندوید و پس در چهار پاره هشت آید  
 در دو خم زرد و چهار نار ناراجی خواهیم آورد وقت نسیج بعد تا از آنرا و نه پاره و آن تا شسته بود  
 مرا نزد یک طلبیه بود که در وز بر دخی در نازده وقته یکرو پیر را پیرید و یکرو پیر آید و هشت آنه  
 را در حن زرد و چهار نار ناراجی خواهیم آورد و چهار نار ناراجی هم برای اینجانب نیز باید آورد و این  
 این سخن در آن وقت در دست نظر روشن ضمیری و نظره قاب خود مطلع شده و در آن سخن حکایت  
 و در هم در حرافه حضرت قدس سره شیخ محمد قاسم مدوح با نقل بود که روزی در تلمانی پرسیدیم  
 که حضرت ادرمانه شسته چینی کس فرمودند یا و انی پرسیدم چگونه فرمودند حضرت است منوجه شده  
 میگردیم بنیستند آنچه مستی تویی در درین معنی اول خزانمش میگویم و کیفیت ذکر در آن است  
 در قصه اصدای اعداد و مانع بر داشته بر قلب باید زد و این مشغولی را نیز عبدالمصوب بایر کرد  
 یعنی او خود ذکر خویش است پرسیدم که شنو باطن بر که این چیز موقوف است نیز و در بر زوی  
 حلال پرسیدم آنچه متوکلین را میسر در زوی حلال است بانه فرمودند که آنچه متوکلین که نظر بر و  
 میداریم از بجای آید بهتر اند کسانیکه بدست خود مزدور کرده ان میخورد حکایت سهوم با نظر شیخ  
 محمد قاسم در اجازت بعضی اعمال برای حل مشکل و دفع حاجت حجب گفته اجازت داده اند که  
 بعد عننا و قبل و ترکه فرغ خاطر باشد از ان اللهم صل علی محمد و علی آل محمد باریک و  
 سلام اندیکه از او بکصد باریک سبب میخواند باشی در اول ان از چهارشنبه نخستین شروع کند ایضا

برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خاندان نقشبندی در وود شریفین صلی الله علیه و سلم  
 آن دو سلم مجرب است بوقت همین در شب یکبار یا بیخونانده باشند و نیز برای زیارت طریق ذکر  
 که حسب تعلیم مولوی مدن خان صاحب فرخ آبادی یاد داشتیم بجنود ذکر کرده اجازت آن گرفتیم  
 و آن اینست که بعد نماز عشا یکبار بار کلمه طیبه بخوانند بدینطور که اول لا اله الا الله محمد رسول الله  
 یکبار خوانده فقط ذکر لا اله الا الله بحسب و هم شروع نماید هر قدر که در یک نفس خوانده نشود وقت  
 نفس محمد رسول الله بگوید ازین طریق ذکر نیز زیارت نصیب میشود فقط حکایت بعد وصال  
 حضرت مولانا قدس سره سبوح صاحب نیره سید عبداللہ بغدادی رضی الله عنهما از مینت الله  
 در کتب آمده بودند بسیار صاحب حال و وجد بود و بعد از عشق خانکابا بن خود بحضرت مولانا بیان کرد  
 که عرض دو سال گذشته باشه که محمد قاسم علی خجایی مرید مولانا می شناید عبدالرحمان را در مکه معظمه  
 دیده ام بر باب برین مقیم است و مجاہد وحدت وجود در عین بیت ربی است بزرگی و کمال  
 او در اینجا بقدر است که مفتی محمد حسین مدرس حریم شریفین مرید او شده است و چند حکایت  
 که است او و حسب بده خود بیان کردند حکایت اول آنیکه بر گاه شنیدم که محمد قاسم مرد جاہل  
 وامی است مگر حقایق معارف و اسرار توحید بیان می کنند بدل گفتیم که اگر او را علم لدنی است  
 معنی چیزی کلام عربی ازومی پرسم بزمین چه جواب میداد چنانچه روزی در مکه با او گفتیم که معنی این  
 شعر کجاست طی بعدت طی قلبنا بهین السعدی اچرا مقبول گانا گفت ترجمه این الفاظ در  
 بفرمانند که من عربی نمیدانم گفتیم این شعر مولوی امجد اکبر آبادی است که در مع سید عبداللہ جن  
 گفته است محمد قاسم از شنیدن این کلام خاموش شد بدل گفتیم بیچ نیست و از معنی پسین حسب  
 مدرس گفتیم که تو مرید مرد جاہل شده اسلام خود بر باد دادی او شان حال پرسید من قطره سخا  
 سیان کردم جواب داد بعد یک ماه ازین معامله روزی من در بازار مکه بروم کانی استا  
 بودم که ناگاه محمد قاسم بنظر آمد بدین صورتش بدل من عظمی پیدا شد خواستم که پیش قدمی ده  
 مصافحه کنم او جسم لطیف همچو هوا شده اندر جسم من حلول کرد و مرا حالتی پیدا شد که بهوش گردید  
 بر زمین افتادم و بدگذاشت که معنی آن شعر همین است بعد دو پاس که بهوش آمدم متعجبم  
 محمد قاسم در دهنه منور است برای فغانیدن معنی شعر که سوال کرده بودم بچشم مثالی پیش آمد

این ماجرا از مفتی محمد حسین صاحب نقل کرده ام و گفتم که فی الحقیقت معنی طی بعدت همین است  
 که تغییر حال بجال دیگر شود و در جرین محمد قاسم سندی عاشق رسول صلی الله علیه و سلم مشهور  
 است هر که از این جناب پیغمبر علیه السلام حاجتی میباشد از محمد قاسم عرض و التماس میکند  
 او جواب آن از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیده میگوید حکایت دوم سید مدوح روایت میکنند  
 که در یک با شخصی ملاقی شدم او میگفت که من شنیدم کلمه اتا الحق از زبان محمد قاسم ضرب شمشیر  
 حواله او کرده ام از قدرت خدا محمد قاسم محفوظ ماند و زخم آن شمشیر در سینه من رسید البتة نشان زخم  
 در سینه موجود است چنانچه دیدم حکایت سوم در کرامت مولانا بروایت محمد قاسم  
 نقل کردند که یک مولوی از علمای شیعه پیش مولانا آمد و وقت میداشت و عقیدت خود را بر حسب  
 با ایمانی متبذ خود یک چشمانک زیر سبیل در قورمه فرغ نخته بجا به دعوت پیش مولانا آورد و مولانا از  
 کشف باطن دیده و دانسته آنرا خورد و هیچ اثر نگرد و آرنده آن برای دفع شبهه یک لقمه طلسمه  
 اندک بر زبان نماند بود که حالت او متغیر گردید لاجرم معرفت مقصود شده از حضرت مولانا امان  
 خواست مولانا آب دم کرده نوشاندند اگر چه جان سلامت بود لیکن در آخر دم مخدوم گردیده  
 فوت کرد و جمله مریدان را اسخ العقیدت مرزا عبدالقاسم بیگ ولد مرزا شاکر بیگ قوم  
 سفل عرب مهسوی ستوطن کابل و متولد لکنئو است پدرش در رساله سواران فواید شجاع الله  
 بهادر کندم سرکار او بودند ایشان را خور و سال گذشته فوت کرد مرزا فرزند از سن طفلی بهیچ  
 خوشتر و بود و آثار سعادت و بزرگی از اول عمر جمعی داشت بعمربنده سالگی خودش تیر و سواران  
 ملازم شد هر گاه بسن سی و پنج سال رسید روز کار موقوف شد بامید واری بحضور بزرگان رجوع  
 کرد و چنانچه بزرگان حضرت قطب العارفین مخدوم شاه مینا قدس سره تیر آمد و وقت میداشت در آن زمان  
 در خانقاہ حضرت مخدوم میان نجابت علی شاه مخدوم و اندر مسجد شان حضرت مولانا می شاه  
 عبدالرحمان در ویش سالک قیام داشتند مرزا عبدالقاسم بیگ مظهر اند که روز می نشاند نجابت  
 صاحب سلام کرده و او شان چار چشم شده بطرف من نظر کرده گفتند بیایا مرزا جانی بیاید و از تو  
 خاصه شان رسیده بود از آنجمله و دان و چند فاش جز بوده بران نماند و مراد او گفتند که نعمت  
 پیش باد شما ان اگر میخواستی بگیر من نان و خور و خوردم از ان وقت نجابت علی شاه بدلم شد

هر آنکه در راه میرفتیم شاه مدوح سلام میکردم او نشان با نقاشی پیشتر در آن سفر که دولت  
 در جوانی بتو میرسد و بخو خود میکند گفتن من دولت تو فی پندم و خود بد شد ز آنکه نیست گفتند که  
 میکند مال و خلق را تا این که تو مرا می شناسی من خود صاحب شطط هستم هر چه این دولت من  
 به کس از این بندگی نیست و آن که ترا از خود میدم گفته ام این که منتظر نیست این انگور بلامی شد  
 و آنکه صفار در گاه بران داشتند شدند بعد در یافتن این حال به حیدر خواهم که پیش بخاربت پادشاه  
 نروم لیکن بی اختیار می کشید و گرمی و وحشت در باطن من پادشاه برین حال دردم نماند آنکه  
 بر روی سدا شد پیش شاه مدوح مستقامی رفته اند که بر و شش پندار این عیال که سواد و عیبند  
 دیگری نیست شما او را دیوانه کرده بخارت علیشاده صاحب حج نشینند و گفته مانان بخاربت بنشین  
 کار تو اینجاست چون دیدم که حال من روز بروز در حال من و کعبه حضرت محمد ص شاه جبار علی  
 بهر گاه اندرون منظره منوره می کشیدم آتش درون من می کشیدم و آتش می کشیدم آتش می کشیدم  
 در حالت مراقبه حضرت محمد ص بیوت شمع که گریه در زمانه اسبیلان بیان قد مدان انهم  
 محاسن در از تاج بر سر و در بزرگی بگره همراه از خانه قد سوره بر آن هر روز برای من  
 نروم می کشیدند من اینجالی را پیش بعضی خاصین بیان کردم و بزرگی و ای حجت تو بگفتند  
 که آنچه اجاجی بینی پیش کسی اظهار کن لیکن از من ضبط نه شد هر گاه مکر اظهار را از کردم مواجه حضرت  
 محمذ و موقوف شد و دردن من اتفاق دید که اگر ازین بلاجات می خواهم بریزم مولانا س  
 صید الاحسان صاحب بایشند در مسجد رفته از حضرت مولانا که دعا می بیعت نمودم و من  
 که من مرد عاجز شکار اینجاست علیشاه ولی زبردست می خواهم جرایبی بیعت میکنی گفته ام که  
 خود قبول استند محمذ و بخواهم شد بعد از من فرمودند که فردا جوا خواهم داد و استم که از  
 حضرت محمذ هم بر سیده مرین خواهم بند کرد و چنانچه بباح آن معه شیرینی حاضر شد حضرت مولانا  
 مرا بلامی خود قبول کرده بیعت نمودند از آنوقت که در قسطنطنیه شب میان بخاربت پادشاه  
 درون مسجد پشیمان و سخته گری به مولانا شروع کردند گفتند که در باغ من چرا دست انداختی  
 باغ هر یک از آن اوست و در کما اینچه بستند زد و کوبیدند مولانا فرمودند که این را برود  
 مسجد کرده بند مولوی خیرات علی و رحمت بخش و غیره گرفتار کرد و برین مسجد کردند از آنوقت

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا نقیض افتاد و مجوزا قامت مولانا مسجد در گاه نشند چنانچه شب  
 نجابت علی شاه در معامله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد پدید این نشانیدند که اینجا باش  
 از صبا تا کن حضرت مولانا در مسجد مذکور تقسیم شدند مرزا عبدالصمد بیگ ناقص اند که بجنهور مولانا عرض کردم  
 که نجابت علی شاه صاحب یک داکره آتشین نغینات من کرده است هر گاه از اینجا طلوع شود  
 محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خواهی نشست چون در  
 مراقبه نشسته چشم ندگر در مراد بر کار معلق حضرت قطب بانی محبوب بجانی شیخ عبدالقادر جبلت  
 علی نبینا و علیه السلام برده قدسوس کنایه ند چه می بنم که بجنهور آنجناب بسیار اولها حاضر اند و چنانچه  
 شاه نیز در ایستاده بطرف من بنظر قهر می بینند حضرت مولانا بجنهور فرمود عرض کردند عبدالصمد بیگ بعیت این شیخ  
 کرده است و نجابت علی شاه این را نمیکند اردو چنانچه در اینجا نیز حاضر است بنقبی حکم شد که این شیخ  
 را از دربار بدر کنند و تا که سازند که از اینجا عرض کنی حکایت دیگر زبانی مرزا موصوف  
 میگفت که روزی بنجا طگم گزشت که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد در  
 اشامی راه دیگر بزنگان را با دیدید شاید از لسی فایده دیگر شود پیر و مرشد من بنظر آگاه شده و  
 رفتن بیت اختلاف دست من گرفته ایستادند پرسیدند کسی دیگر اینجا هست عرض کردم کسی نیست  
 فرمودند در چه خیال افتادی اگر از شر تو مغرب مشعل گرفته تلاش خواهی کرد مثل من  
 بنجایی یافت در قدم افتادم که فی الحقیقت در خاطر من اینچنان آمده بود آینه عهد می بینم  
 س تا عمر بود در هوس روی تو باشم و در خاک شوخ خاک در کوی تو باشم چنانچه مرزا  
 موصوف تا بقیه عمر در بین خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ پسرشان بمکان خود  
 برو در کمال عشق و محبت خود جان بخت تسلیم کرد تاریخ وصال شان معلوم نیست لکن <sup>۱۰۳۳</sup>  
 است انانند و انا الیه رجوع مرزا حمادوق بیگ ابن خدایار بیگ قدیم شاه جهان آباد  
 است مولد ایشان لکن است در سواران نوک بود در عهد غازی الدین حیدر بخت ارادت  
 مولانا در آنده مام حاضر باشی میگردد و گاه گاه در مراقبه می نشستند مرزا صاحب موصوف تا  
 که روزی بنظر آگاه گزشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول قدس صلی الله علیه و سلم نصیب  
 در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آید دیدیم که در صحای وسیع یک چوکی نهاده است و چویم

بزرگان آنجاست ناگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنجا ایستاده بنظر آمدند کسی مرا گفت که در رو  
 بخواهید بشنوم و اگر دید و از عنایت حضرت نسبت توجیه و فیما حاصل است فقط و منجمله خاصا  
 را شنیدین فانی نور مطلق مولوی نور الحق صاحب خاتم الصدق مولوی انوار الحق  
 بن مولوی عبد الحق خلیفه بلا واسطه قطباً فاق حضرت شیخه عبدالرزاق قدس سره است  
 مولوی نور الحق صاحب فرزند کلان مولوی انوار الحق از زوج اولی بودند برادر حقیقی شان مولی  
 علاء الدین و اسرار الحق بودند و از زوج ثانی مولوی انوار الحق صاحب که همیشه نجابت علی نشاء  
 بودند مولوی محمد احمد صاحب مولوی عبدالصمد بودند مولوی نور الحق صاحب شاگرد مولانا محمد  
 صاحب خاتم مآل نظام الدین صاحب فوس سرجا بودند در تقسیمه بهار متصل کلکته صدر  
 صدر الدین میرمنشی کونسل کلکته تحصیل علوم نموده دستار فراع پیش جد امجد مدوح سندها  
 در کلکته آمده تدریس جمله کتب میکردند بسیار کسان از ایشان فراع تحصیل شدند چنانچه  
 سراج الحق و مولوی بریان الحق صاحب و فرزند شان از جناب ایشان تحصیل کرده بودند  
 بعد فراع درس و تدریس میرد رشید مولوی انوار الحق صاحب و الدبا خود شدند مگر اید  
 متعلقه مشکلمین بوده اذعان عقیدت و وحدت وجود نداشتند مولوی انوار الحق صاحب بدلائل  
 ظاهره و باطنی تعالیم بملقبین توجیه همیشه میکردند چون اطمینان کلی نشده بود مولوی انوار الحق صاحب  
 بطرف مولانا می نشاء عبدالرحمان صاحب بدایت فرمودند کیفیت آن مولوی محمد یعقوب صاحب  
 رد لوی شاگرد مولوی نور الحق صاحب که هم طعام و هم کلام شان بودند بدینطور بسم کتاب تجرد  
 رسانیدند مولوی محمد یعقوب صاحب نقل اند که روزی مولوی نور الحق صاحب از من یعقوب  
 گفتند که هر چند من از والد ما خود بیعت کرده ام لیکن میدانم که والد هم پیش از بلوغ مرید و از خود  
 شده بودند و بیعت که قبیل از بلوغ باشد معتبر نیست لهذا میخواهم که تجدید بیعت از مولانا می شاه  
 عبدالرحمان صاحب بکنم شما درین باب استخراج مولانا بکنید عرض کردم که مولانا آنرا که نفس  
 در اجابت آن تامل خواهند کرد اگر آنجناب خود تشریف برده مستعد خواهند شد جای خد  
 نخواهد ماند چنانچه هانوقت برخاستند و بنده همراه بود بعد نماز ظهر حضرت مولانا آمده مستعد  
 بیعت شدند مولانا فرمودند که شما بزرگ و بزرگ زاده هستید و از والد خود مستفید شده اند

احتیاج دیگر حدیث مولوی نورالحق صاحب امر نمودند مولانا دست دراز کرده بود و دستشان گرفتند  
 مصافحه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد در نیر عرصه حمایت اقدس خان حاضر شدند مولانا از حمایت اقدس  
 خان گفتند که ایجاب مولوی نور صاحب را اجازت و خلافت سبک سلاسل و اودیم شجره پاک  
 جمله خاندان با شما بدید بعد چند گاه مولوی نورالحق صاحب بن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف  
 اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میهم عرض کردم که فرزند احسان حضور است و الامر از طرف  
 مولانا بنزلبا واسطه اجازت عامه است بعد چند سال در همین حیثیت مولانا نورالحق صاحب بپایند  
 بده ده و از روز تباریح شهر ربیع الثانی ۱۰۸۰ هجری جان بحق تسلیم کرده پایند از مولانا  
 نورالحق صاحب قدس سره بجا رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند  
 که مولوی نور صاحب سراپا نور و از والد خود فائق بودند منجمان هریدین مختصین مولوی یعقوب  
 صاحب رودلوی ابن حافظ بیادون بن حافظ غلام حسین از شرکاز میباری تحصیل کرده  
 است در زمانیکه حضرت مولانا بدرگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره  
 اقامت پذیر بودند مولوی موصوف بعمربست ساله کتاب شرح و قایه از مولانا میخواندند و هرگاه  
 آنحضرت در لکهنه آمده بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب  
 نیز در لکهنه رسید و در رسد راجب کیت رای آقامت کرده سبق از مولانا شروع کرد تا نصف شرح  
 و قایه و قدری حسامی اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که ما فرصت تدریس کتب درسی نسبت از  
 مولوی نورالحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمه الحق و غیره رسائل توحید انبیا بجا نیند چنانچه از مولانا  
 نورالحق صاحب شرح و قایه حسامی خواندند در سائل مجبور مولانا شروع کرده هر روز حاضر میشدند  
 طعام هر دو وقت همراه مولوی نورالحق صاحب میخوردند و سکونت فرمادند داشتند عندالاستدعا  
 بیعت حضرت مولانا فرمودند که اینچنین اخلاص و محبت شما بعیت است و از طرفت ما سببه و جواز  
 است مگر رسم بعیت بجای دیگر خوانند که مولوی صاحب ناقل اند که بعد چند گاه فرمودند که مرشد تو  
 آمده است عرض کردم که من هنوز سواي حضور مرشد نگردم فرمودند که شاه محمد غوث فرزند شاه  
 عبدالکریم صاحب و راجا آمده اند مرشد تو هستند من با نوقت بتلاش او شان برخاستم فرمودند  
 در رودلی ملاقات خواند شد چنانچه در رودلی رفیق با او شان بیعت کردم و حال عنایت حضرت

مولانا نسبت فرموده که در مکه شاه محمد غوث صاحب فرمودند که مولانا صاحب را امر شد من باید دانست  
 آورده لی آمده زین امر که حسب الارشاد رسم بیعت کردم فرمودند اچھا ہے اچھا سلسلہ شاہ عبدالکبیر  
 والد صاحب شاہ محمد غوث صاحب نیز بواسطہ بندگی ابو سعید بقطب العالم بندگی عبد القدوس گنگو سے  
 میرید و سلسلہ مولانا محمد بقطب عالم قدس سرہ میرید با بجد بولوی یعقوب صاحب اہرچہ حاصل و حاصل  
 از صحبت و طبع صحبت مولانا شدہ است و با پیروی صحبت طولانی ہم صیقل شد از عنایت الہی در  
 صفات فقر و فناء تجویہ و تفرید و توکل و تسلیم کمال سیدان مدت چچاہ سال است کہ از خویش و  
 اقارب جدا شدہ آن امانت میر سیکند و ہر سال بتایخج دو از دہم ربیع الاول را عرض حضرت سلطان  
 محذوم سعید علماء الدین علی احمد صاحب علی نبیا و علیہ السلام بکشا و پیشانی سبکند و ہر روز آن مجلس  
 مولو و شریف سید محمد صاحب شایخ و قوالان شہرا طعام سید بند سلسلہ اللہ تعالیٰ وزید فی عرفان سیکے  
 از خلفای حضرت مولانا سعید مولوی امانت علی بن سعید عباد اللہ نیشاپوری است وطن  
 قہیم بگانش قصبہ جبرول بوده است خودش در قصبہ روانہی سکونت و زریذہ حال خو  
 حکایت کیا در کہ سن از سن تہ سنو سعید تراب علی شاہ صاحب قدس سرہ کہ بلا واسطہ خبر  
 ارشد قطب آفاق حضرت شہابہ عبدالزاق صاحب سنوی قدس سرہ الاصفیٰ بودند پرورش  
 و تربیت یافتہ و چونکہ سعید تراب علی شاہ صاحب طبع کمالات صوری و معنوی بودند مزین ابتدا  
 تعلیم کتب لغویہ و فواید صنایع و بدائع و عروص و قوافی مستفید نظم و شعر ساختند و بعد از آن در  
 علم کلام و فہم عمیق ریاضتہ ساکک راہ طریقت کردند و از دو سال در خدمت شان حاضر  
 ماندند و جلوت شغولی از کار و افکار بریافتا شاکہ کہ بعد وصال حضرت سعید  
 تراب علی شاہ صاحب تلاش روزگار در لاکھو آدہ برای زیارت حضرت محذوم شاہ مینا صاحب  
 قدس سرہ العزیز رفتہ بودم در اترمان شاہ نجابت علی صاحب مجذوب در اولان کھاڑی بگا  
 و حضرت مولانا قدس سرہ اندرون مسجد در گاہ قشرین میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاہ  
 رقم آنوقت طعام تناول میکردند بر یک نان قدری گوشت نہادہ بمن عنایت کردہ فرمودند کہ  
 پیش من حصہ تو ہمین قدر بود بخور چنانچہ ہوا بخوردم بعد از آن اندون مسجد رفتہ دولت ملاست  
 و حضرت مولانا شرفیہ شدم و ذکرہ و حدیث و حمد و کچھان بہت کردند کہ کیفیت توحید بر سرچ



شد که پنج و ششم و ناسه روز نشد آن در سه دواشم بر روز چهارم جو اس درست کرده باز بحضور حاضر شدم  
 و برپای آنحضرت افتادم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و برای حاضر باشی  
 مجاز ساختند و صحبت حضرت اکثر حاضران بانه تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و صحبت  
 توحید و اسرار تجرید مستفید میشدم هرگاه از عنایت آنحضرت استعدا و کامل شد در خاندان چشمتبه  
 بیعت از مولانا نموده اجابت و خلافت سلسله چشمتبه نظامیه و صابریه و قلندریه و اویسیه یافته  
 عنایت خلافت سرفراز شدم و مولو لعلی صاحب موصوف نوشته اند که بست و پنج شغل از مولانا  
 برین سیده اند اول ذکر و دایره تسبیحات نفی و اثبات دوم تحصیل خواص سوم ذکر ارام اندام  
 چهارم شغل سهوت ذات پنجم شغل محیط شغل محبوبیت ذات فی الذات ششم ذکر کل شغل  
 علم روح ششم فنا فی الامثال و نهم شغل آینه باز و یکم شغل دریا و دوازدهم شغل آفتاب سیزدهم شغل  
 آواز سلطان الا و کار چهاردهم شغل لطافت سکه پانزدهم عروج و نزول طبعی شانزدهم عروج  
 و نزول انبیا هی هجدهم ذکر منصور سی نهم شغل جنوری نوزدهم تصور نور الانوار بیستم کلید کلید  
 بست یکم شغل تشبیه بست دوم شغل تنزیه بست سوم تصور خاص بست چهارم شغل جامع بست پنجم  
 ذکر هو حال فیض و اجزای سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مردین او نشان  
 باید رسید اینقدر بلا شبهه مشاهده آمده که این بزرگ استعدا و قوی و عزم درست میباشد  
 که به میشود در اندک زمان مشاق آن شغل میگردد و در مسائل سلوک محقق آن سلوک میشود  
 خدایش انجام بخیر گرداند و بمقصد اعلی رساند فقط مشتمله خلقای را شنیدین مولو  
 حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم قندهار  
 مولدش لکنئو است سید محمد وارث جد و پدر ایشان در شاهان محمد فاضل صاحب قدس در نظر  
 از جمله ائمه در لکنئو آمده در محله ارادت نکر آنطرف کومتی سکونت در روز پنجده سلو می بست  
 در اینجا پیدا شدند و آثار سعادت و تجاہت شان از طفلی سید بود و چنانچه از سن تریز و پنج سالگی  
 علم پیدا شد و بنا بر تحصیل علم رفت و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب برین مولانا می آمدند  
 فضل و کمال مولانا در این زمانه در آغاز جوانی خود در چند جزیره معلوم شده در ساله کلمه سخن بخورد  
 از مولانا خوانده موجد شدند و تحصیل دیگر کتب مقبول و منقول از مولوی قدرت علامت مولانا

عبد العلی صاحب قدس سره العزیز و تحصیل کتب حدیث از مولوی مراد حسن علی صاحب هاشمی  
 کردند و حسن ذکی آنچنان بود که هر کدام عالم ایشان را درس دادند و نعتی است و از برکت مولانا زید  
 و توکل و صبر و فصاحت آنچنان حاصل گردید که گاهی در بعضی خود با مبر و وزیر ملاقا نشنید و هیچگونه  
 فکر معاش نکردند و بی اسباب ظاهر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم در سنه ۱۲۰۰ هجری مدون <sup>و کلام</sup>  
 بفرم کعبه مغطه برخاستند یک کلام آمد و یک چوڑه پارچه همراه بود و محمد عظیم مامون شان که تحصیل  
 با و در چنانچه شایه بودند وقت رخصت سه عدد اشرفی در پیراهن شان دوخته بود و قضا کار آن کلام  
 و پیراهن معاشرفی مادران شای راه بزدی رفت ایشان را با عتقاد و زرافتی رزاق مطلق داناید  
 مرشد برحق اندیشه ناداری و بی اسبابی اصلاً بخاطر گذشت و هر جا که رفتند مغز و ممتاز مانند در  
 حرمین شریفین مشهور شد که مولوی یوسف علی خلیفه مولانا شای شاه عبدالرحمان از بندوستان  
 آمده است مردم ذمی علم را بجهت مولانا شبهات بود و خوبی رفع شبهات آنها کردند و در  
 عقائد فاسده و نابیان از روی کتاب و سنت کرده رساله درین باب تصنیف کردند و معرکه که  
 فیما بین ایشان رسید احمد صاحب فازی و علمای همراهی شان پیش آمد حکایت آن بزرگ  
 مند برج است بعد مراجعت حجاز و رحیدرآباد رسیدند و در اینجا حافظ سیاه محمد علی عرف حافظ <sup>عظیم</sup>  
 صاحب خیرآبادی قدس سره العزیز رشد تمام داشتند چنانچه نایب نواب آنجا و دیگر عمائد  
 با ایشان ارادت و عقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی در سه جلد آبا و اجداد  
 هزار روپیه برای ایشان تجویز نمودند ایشان در رد و قبول آن استیجابت بخصور مولانا کردند  
 حضرت در جواب فرمودند که یوسف علی چرا خود را در گل آلوده میکنی صباح آن انکار مطلق کرد  
 حافظ صاحب سابق الاوصاف مبالغه کردند که اگر روزگار یمنگنی چندی توقف باید کرد تا از  
 عمائد اینجا خدمت و منفعت معقول بگتانه و یقین بود که اگر ایشان چندگاه قیام مبرکند کم از  
 ده هزار روپیه تمیغ نمیشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلکه بدون اطلاع و خدمت  
 ارکان دولت نمیدست روانه شدند و خود را در اجیر شریف رسانیده بر فرار فاضل الانوار  
 حضرت خواهر بزرگ اجمیر علی بیبا و علیہ السلام کیسال سعادت حضوری حاصل کردند و در  
 مراسم شنده و یک سال محبت شانه حافظ کلام الله شدند و در رمضان ختم شنو انبندند و در

مکان برکت نشان رساله در جواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب سنت تصنیف  
 کردند که تا الیوم احدی از علمای سهند و ستان آنرا ذکر کردن نتوانست هر گاه غیر و روشان و را حیرت  
 بجزرت مولانا رسید مولانا لطلب ایشان خطی نویسانند بعد رسیدن آن خط غریبیت بعذا و لغت  
 ملتومی کرده بجناب استعجال در حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم نشان نهایت مسرور شده فرمودند که  
 زمان نقن ملاز دنیا قلیل ماند مراست لهذا انتظار داشتم که شما چند گاه در صحبت ما حاضر باشید و آنچه  
 نصیب شما از ماست اخذ نمایند بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذرانسته سالکت او طریقت باشند  
 مولو یصاحب ممدوح عرض کردند که قسمیکه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد شد که کتب خود بدر بآید  
 و لوح سیند را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا مطرح انوار حق گردد ایشان  
 عرض کردند که جرات نیشود که سرمایه علوم که باین نعمت حاصل کرده ام یکبار از دل بدکنم فرمودند  
 که در طلب کردن حقیقت کار از خدا شرم دار و شرم دار اگر کسی ترا جابل یا کافر خواهد گفت گفتن  
 نقصان تو هیچ نسبت ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند ان فوض امری الی الله البهیم بالعبا  
 چند ماه مولوی یوسف علی صاحب رین مسجد اقامت کرده بخدمت حاضر ماندند و استغفار و سبک  
 بر گاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماع قرآن من فرمانند تخم سبک  
 سازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظ علام علی می شنیدند و ترک عادت خود و انلافت حق او را  
 بیوفائی می بیند اشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر فرمودند بنابر آن مولوی ممدوح  
 عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده و در سه تخم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بجنوب  
 حاضر خواهم شد پس این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هر چه مرضی شما باشد بعد نماز  
 عید الفطر آمدند مرا التفات سابق و آو بفر حضور سجای خود نیا فتند لهذا در مسجد محله خود نشستند  
 و درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بجنوب آمده شریک سماع میشدند و ذوق می یافتند  
 در بر صد غریبیت مولوی یوسف علی صاحب بطرف بعذا و شریف تقسیم یافت در حضور استجاب  
 کردند ارشاد شد که تا زندگی من بجایی مرو بعد وفات من اختیار شماست ایشان غش غریبیت  
 کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظ علام علی برآید  
 گرفتن تنخواه خود در پیش منحنیه کدام چکله رفتند و اراده کاتبان سحوف بود که اگر اچیا تا حافظ

غلام نیاید در حضور عرض کرده فخر قرآن مولوی یوسف علی خواستند شنوایند از اتفاق حافظ محمد عثمان  
 راهپوش که مرید صادق و عقیده مند اثنی عشری مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و بلال رمضان شد  
 و حافظ غلام علی نیاید حضرت مولانا حافظ محمد حسن غازی بر ختم قائم کردند و در همین سال جانشینی  
 خلیفه فتح علی شاه سوم مقرر و مسلم گردید آن زمان بر ما دم واضح گردید که بیشتر طلبی مولوی یوسف علی صاحب  
 همین مطلب شده بود که ذکر آنکس افضل است یوستیه من لیسار در نصیب فتح علی شاه صاحب بود بعد  
 که مشفق عبد رمضان در ماه ذیقعد حادثه ارتجال حضرت مولانا ازین دار فانی العالم باقی پیش آمد  
 از انروز عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بچویش آمد و ناله فریاد  
 فانی فی الشیخ و صاحب حال شد و مدام سماع باشد و لمو قوالان همچو مای بی آب در سحر و تاب جان برآ  
 و دل کباب می ماند و ترک درین و تدربس نمود در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضور کے  
 شبانه روزی بر خود واجب نگاشتند و تخریر شرح کاسرۃ الاسنان عرفت دندان شکن شروع نمودند  
 افسوس که عمر ناپایدار و فاکند و شرح تمام شد و بجز این اسمان و غیره مبتلا شده بتاریخ نیم جوی آب  
 سینه تجوی بچار رحمت رحمان جانب مشرق از روضه مقدسه پیوستند انالله وانا الیه راجعون بجا  
 سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بحضور حضرت مولانا منظر شدند ایمنست  
 می گفتند که در شهر قفقاز سید احمد صاحب غازی از جبار فرود شده بود و من بر جبار دیگر بودم نیز  
 در منجه فرود شدیم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب ممدوح تیز را اینجا برای نماز  
 تشریف آوردند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب قفقاز نام سید صاحب ممدوح فرودند که  
 اقداس عالم پس منی رست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فراغ نماز  
 پرسیدند که نماز من در محبت شاه رست شد یا نه زیرا که شمارید و پیر مولوی عبدالرحمان هستی  
 که او هم چیز را خدا بگوید به سماع غنا با ضمیر میکنند گفتیم که تحقیق این مسند از علمای عمرای خود چرا  
 نگردند که در عقب نماز گذارده اند من می پرسند اگر جناب اسما یه علم می بود جواب می گفتیم  
 درین سخن برجم شده به نداشتند دوست من گرفته بر مکان فرودگاه خود که در اینجا مولوی عبدالرحمن صاحب  
 و مولوی محمد اسمعیل صاحب مشغول و حفظ بودند و طوق بسیار فراسم بود و بدیدند و انانما گفتند که مولوی صاحب  
 دیگر تذکره موقوف کرده با یکس ساخته کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدارد چون ران صحبت

علما و فضلاى شهر و مجايد بن سيار و من تنها بودم در آنوقت حضور را ياد كردم چه مى بينم كه جانب  
 راست من بزيح حضرت غوث الثقلين على بنديا و عليه السلام و جانب چپ بزيح پير و مشرقيان  
 موجود است مشاهده اينحال دل من قوسى گرديد و بلا اندیشه با مولوى محمد اسماعيل صاحب مكاله شروع  
 كردم هر مقدمه كه ذكر كردند از قرآن و حديث و تفاسيرى از من بافند آخر الامر اجواب شده گفتند كه مجد  
 نيز از قرآن حديث دليل مى آرند لقمه آواز را به هر طريقي نشسته نشو كه بشنيدن عطفان ما جانين كفر و الحسا و جانين  
 هر كدام كه بغيبواى قاضى و مفتى بكنه مخطئه ثابت شود او را بر نر نشانده تشهير كنند و بعد توبه پراين و ازان  
 فصيحه ما و شما در محكمه عدالت بيت الله خواهد شد آنوقت بحكمت عملي كلمات صلاح امير پيش كردند كه  
 ما و شما احوان اسلام هستيم و مباحثه و مناظره فيما بين علما از سلف شده آمده است هر چه رفت  
 دهد كه رسازند در همان محفل با هم فالان ناچر پيش من رسيد كه در كسب طلبا راست و مير قافله منتظر شما  
 مستند من فورا بر خاسته عازم كه شدم و هما نوقت انعطاف سيد صاحب پيش قاضى مخزن نش  
 استغنى گذشت كه يوسف على نامى ملكيه و احب التمسك است و روبروى چندين شهود متعبر من علما و فضلا  
 كلمات كفر و اجابا نال شده است اين استغناء طلبى من اين نظر قاضى و كانه مشرف مضمون نايش پيش قافله رسيد تا فلكه كه كوچك  
 خود بود بگوشه متعبر مى ايستاد كه تقديرا بالعكس است مولوى سيد على سيدنى خفي خوش اتفاقا است و در حضرت لانا شاه عبدالرحمان  
 است كه از عربت با عجم و لايشان منوع عليه نماز و عالم است فرقه ثنائى و با ابى القاسم اند و منكر مجتهدين ربه هستند و با اولياست  
 شرك ميكند بر اين كرم فتنه طالع گفته مواخذه از من كرد و بعد سيدان مگر خواستم كه قاضى و مفتى كه را بر عرف اند فاسده  
 شان مطلع گردانم نسبت و خوش آمد پيش آمده گفتند كه عزت ما بدست شماست منجمه هر يدان  
 به اسخ الاعتقاد و وظائفى با استعدا و اخوى مولوى محمد خا نصاحب ابن عبدالرحمان  
 خلف حاجى محمد يوسف خان قندمارى است جدا مجد اشياين از قندمار و در كند و آمده در رساله  
 عبدالرحمان خان قندمارى بلازم هر كار شتابى شده مدتى در كاس گنج متعبرين بودند چنانچه مولوى  
 محمد خان در كاس گنج بوجود آمدند از سن بيزه صلاح و تقوى و ذوق تحصيل علوم و محبت علما  
 و صلحا در دل داشتند چنانچه اكثر كتب رسي از مولوى محمد حيات صاحب گوباموسى و مولوى  
 سيد يوسف على صاحب ليعنه كتب از مولوى حاجى ابوالبركات عرف حاجى شيخ ترازى عليه  
 صاحب تحصيل هماخته بهدايت مولوى سيد يوسف على صاحب بيعت مولانا مشرف گفتند

در روز اطفالین همیشه و بعضی اوقات سوای اطفالین بچهورا حضرت حاضر مانده استفاده فقر و نسا  
 میکردند و رسائل مصنفات حضرت مولانا بخدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه  
 را سخود باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و مشوق شدند چونکه سرمایه توکل بر معاش  
 اهل و عیال نداشتند و در سرکار سلطانی بمبده مشتی گری در میت وزارت تعلقی اختیار کردند  
 مگر در حقیقت آزاد و بی تعلق اند که نظر بر رزاق تحقیقی دارند و همچو میل دنیاوی بی حقیقت بی اعتبار  
 می پردازند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از هر دیدان خاص و معتقدان با اختصاص  
 انوی شیخ حمایت الله خان ابن خواجه بدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خانسانان  
 سرکار شاهی است موطن بزرگانیش خطه کشمیر و مولدش لکنئو از سن تیز نواز و نعمت آبی  
 پرورش یافته تحصیل علم ضروری نموده بصیفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته  
 میل طبعی بحسن عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقر ابود از ابتدا ای ورود حضرت مولانا در لکنئو  
 باخلاص و عقیدت تمام حاضر میشد چنانچه بنجام قیام حضرت مولانا در بگاه حضرت مخدوم شاه میثا صاحب  
 قدس سره ادراک صحبت کرده بنسبت بیعت در خانندان حقیقت مشرف گردید از زمانیکه مولانا  
 در مسجد نهد باین اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منتظم الدوله حکیم محمد علیخان  
 سهارو بجایانیکه اکنون فرار فاضلات مولانا است سکونت و زیند کثرت اوقات در کمال و ملا بجنهور حاضر  
 بوده محرم راز شدند و بانی مبانی مفوظ بذاب و ضبط اکثر احوال و ایت تمام حضرت مولانا خان ممدوح  
 بودند کاتب بحروف رابا و صفت رقابت در عشق مولانا بدل و جان دوست میانه بینند بعد از  
 نقل نور مطلق شرح کلمه الحق این غزل گفته بکاظم علی و قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بران همیشه  
 نواجد میکردند غزل مطربا اسرار ما باز گو به قصه نامی جان فزارا باز گو به کلمه الحق را که جان گفته  
 نور مطلق شرح آنرا باز گو به مستجاب مدد عاسی عاشقان : اسی و عا گو این دعا را باز گو به چند  
 حاصل ایشان مقبول پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی اینکه تواریخ صحال  
 پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب صحال و بار دوم روز عرس بر یکدیگر  
 شیرینی بجنهور حضرت مولانا آورده فاتحه میسدا نیند دوم آنکه در مجالس عرس بر یک بر طریقت  
 حاضر شده شریک باغ میگرددین بعد و طریقی از نقد و جنس و پارچه هر چه میداشت تار قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای ارحام و اموات ترجیح میداد چهارم اینکه از شیخ و شاگرد  
 بر که ام ظالم که اجازت عمل دین و دنیا می رسید آنرا لطیف تر مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا  
 میکرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستعدی فائده دنیا شده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود تعین  
 کلی داشت بیچگونه عیب و ثواب خود و مخفی نمی کرد ازین وجوه حضرت مولانا نیز خان مدوح را بجان  
 و دل دوست میداشتند و بچکدام دقیقه فقر از ایشان مخفی نداشتند و با اجازت و خلافت جمله  
 سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چند سال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سه ساله شد  
 لاسحق گردید حمایت الله خان در تدابیر معالی طیبیان ظاهری و رجوع با بطیای مطنی و قبول  
 نذر و نیاز و صرف زریعه و غیرات و بقیه از وقایع فرودگذشت و شبی که حالت روی گردید  
 و مایوس از حیات گردید کمال تضرع و زاری کرد مولانا قربان گردیده بجناب کبریا التجا نمود که  
 مریفات مولانا بنعمت اگر عمر حضرت تمام شده باشد عمر من بمرشد م عطا کرد و تندرست گردان و روح  
 من مقصفت ماما تا نماز نماز من مولانا بخواند صبح آن مولانا صحت یافتند و بر ملا فرمودند که  
 حمایت الله خان خود را برافدا کرد و از آنوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار  
 عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خودش که عبارت از فتاوی الهی است در ایشان ظهور  
 گرفت چونکه بیچک اولاد داشت یک طفل همشیره خود را یعنی خلام سادات را در نزدی گرفته  
 پرورش کرده بود و در دنیا بجز او دیگری را بغیر نمیداشت قصدا کار در عمر بیچک و شش سالگی  
 او بمرض بیچک مبتلا گردید و حالت خان مدوح از مرض او تباها شد حضرت مولانا اسحاق کام  
 در یافته هر روز نصیحت میفرمودند که ترا رضا بقضای ما باید داد شاید خدا ایتم فرماید از ایشان تسلیم  
 و توکل کلی نشد خواه میخواه زندگی او خوانند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا اخیر  
 پیش آرد حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و رضی بقضای من میشود آخر الامر و ربوبی اقم  
 انتم آن طفل قریب بصبح بیچک جل را لبیک جابت گفت حمایت الله خان گریبان چاک  
 ساخته مجنون گردید و پراسی دفن او در حااطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجیه  
 محمد شریف صاحب جا گرفته چه برتره دو قبر مرتب ساخت یکی قبر طفل مذکور و دوم پراسی خودش  
 گذاشت و از آنروز تمثالش همین بود که زود پراسی طفل دفن شوم اگر چه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود را در ده میدانست چنانچه بعد از ماه چهارم  
تقریباً با متبلگشته صاحب فریادش گریه و استیصال می نمود مولانا تا تبدیل مکان متصل فرنگی محل خدمت  
تا بقای طاقست سوار می میانده حاضر میشد هرگاه طاقست مانند مولانا پنجاهان را برای پیش سفر سنان  
پنجاهان مائل اند که روزی در خواب دیدم که حمایت الله خان بجایست بیماری آمده اند و حضرت  
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شو ایشان از راه ادب عذر میگویند گفتقم الامر فوق الامر  
آرام کنی و ایشان دراز شدند بروز دیگر برای خبر رقم حمایت الله خان گفت که من در خواب دیدم  
که بدرگاه محمد و شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا باستان محمد و صاحب است سفارش  
من میفرمایند برگاه بیرون درگاه ششم بزرگی خواست که در ضوافت دست من بگیرد مولانا برخاسته  
دست بگیرد من کردند دل قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا بخدمت معروفه  
که من راضی بقضا شدم خانم به نخبه بخوابم که در صبح بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان  
برادر کوچک شماست که در وقت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارند همچنان که  
پنجاهان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۰۳۰ هجری قمری که من شب گذراند  
غنی احمد خان خیر انتقال حمایت الله خان آوردند و وصیت برادر خود کردند که بعد غسل کرده  
و پای جامه و کلاه مرشد من پوشانند که غنی دیگر و بنده چنانچه همان وقت حضرت مولانا هر سه پاچه  
خود فرستادند و از استماع انتقال حمایت الله خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی  
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان دریافتند الحمد لله الله وانا الیه راجعون خوانندگی از  
مردمان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحی و ابلغ البلیغ اسرار  
کتابت خوانندگی فائق مولوی غلام محمد متخلص بجانوق است این بزرگدیده گویند  
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبدالر سید نیره ملا عبدالعزیز  
صدیقی اراد و امجاد زبده السالکین شایع کبیر الدین ترندی شویطین قدیم نوح و ساکن دیوانه  
من مضافات ضلع اکبر آباد و ساکن حال قصبه میثقی از توابع بیت السلطه لکنو تحصیل علوم  
از الدماجد خودش نموده در نظم و نثر و تحقیقات کتب فارسی عدیم النظر بود و کیفیت بیعت  
شان سبالتحریر شمس عبدالاحد حلف آنم خود بر بنیوال است که والد ماجد مولوی فائق صاحب



عند الوفاات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول تعقلین و حضرت محبوب جانی علیهما السلام  
 بطریق اولیه فیض برداشته بودم لهذا نظایر دست ارادت بدامن احدی نردم مگر شمارا  
 وصیت میکنم که در مسأله قاوریه دست بیعت نکند امر مرشد کامل بدیده لندامو لولصیا حسب مروج  
 ره نوز و ادسی کلاش مرشد کامل بودند و در خلا و مالا از جناب حضرت غوث تعقلین استعداے  
 مرشد کامل سیکر زنده چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا و عالیہ السلام مطرب قطب  
 زمان جناب مولانا می شاه عبدالرحمان علیہ الرحمہ و الغفران بدایت یافته در ۲۳ سپرے  
 دست بیعت قطب الزمان و در طریق قاوریه دادند و با شغافان او را و ممتاز و سه روز گشتند و از  
 فیض و برکت حضرت مولانا برابر ارشاد است بدایت آیات ما دست و مواظبت نمود و از توحید  
 تابا بچاشت و انظار با عشا مشغولی میگذازند و از همه اشغال و اذکار پاس انفسان ابانیر تیر  
 رسانند که هنگام نفوس نقد جان بمقتضی اجل بجزه نفس ذکر اسم ذات آبا و از بلند مسبح  
 حاضرین میرسید از غنای الهی و برکت نامتناهی مرشد جمیع و الخامت گردیدند حکایت ناو  
 اینکمه یکی از زمانه آن مرحوم مسیحی حسن علی را در دست بیعت او ستاد خود خلیفانی در دل بود  
 که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بوده دست بیعت مولوی عبدالرحمان چراداد و درین  
 و سوسه خاطر پس پشت مسجد تکیه شاه عبدالغنی صاحب جیل قدمی میبایست ناگاه او از  
 بگوشش رسید که اسی نادان درین کار چرا حیران هستی چون مولوی فائق از مدتی بجناب  
 مستدعی مرشد کامل بود لند اهدایت ما با اینچنین در ویش کامل فائقن گردید که مثل او در  
 نیست حسن علی مذکور با شماع این آواز چپ و راست و نشانی از گوینده نیافت آن زمان  
 از خطر خود منفعل گشته پیش او ستاد نمود آمده بعد اظهار با چرا استعدا می عنقه تقصیر خودش  
 ساخت تو لدمو لولصیا حسب سابق الاوصاف در ۲۳ کثیرا و یکصد و شصت و سه سبک  
 بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی ازان فرسید و در صال آن نیکو خصال بهم بنجاده و هفت سال تاریخ  
 بست و نهم شرب رب ۲۳ کثیرا در دوصد و هجده سبکی واقع گردید در تقصیر شیشی بمقابر ابایی کلام  
 خودش با اول منزل رسید انانقده و انا البی و العون منشی عبدالاحد صاحب خلف ارشد آن تقصیر  
 که بحکم الوالد سر لایه جامع کمالات و موصوف بصفاات والد قدسی صفاات است نیز بجنور

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مخلص بخاندان قادریه است اللهم زدنی احواله و کلماتی که یکی از  
مردان صادق و معتقدان و ائمه مولوی سید محمد آصف استوطن چیتیا پور  
از توابع سرکار خیرآباد است حال حسب نسبت کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر مذابره کتاب بحوث  
معلوم نگردد مگر آنقدر تحقیق رسیده که از روستا و شرفاسی چیتیا پور بود اول مذسب مامیه داشتند  
در زمان محکم داری منتظم الدوله مرزا مهد علیخان سباز تبار تازی عسکری میل صحبت فقرا پیدا کرد بدیش هر یک  
شیخ و شاخ اعتقاد آخوه امتحاناً گردید برهنونی طالع وقت در لکنئو آمده در همین مسجد تپه یاسین صحبت  
مولانا دریا فتنه چند روز آمد و رفت کرده در جلوت عرصن کردند که اگر از جهت حضرت نسبت خدا  
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زخم حضرت فرمودند  
ان الله علی کل شیء قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشانیده توبه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی  
حضرت فناسی کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و زبان خود پیش خاکسار و دیگر حضار اعتراف  
نمودند که از سرتاپا از نسبت پرشدهم و در بدین ریشه پیدا شد چنانچه ریشه سزاومرگ زلفت همان روز  
شرف بیعت شرف شده مجاز و مخلص گردید شنیدیم که در چیتیا پور بچو رحمت رحمان پوست تحلیف  
مولوی محمد آصف صاحب مولوی غلام الما ولیا و میر فضل حسین عرف قله سوا الله شاه ساکنان  
چیتیا پور صاحب رشا و شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تبارک دنیا شده مدتی بر کنار گنگ  
علاقه یک رایج مبر کرده در چیتیا پور آمده فوت کردند و قل سوا الله شاه سیاحت اختیار کرده بودند  
در اضلاع شمالی همچو کیرت پور و نجیب آباد و گنینه و غیره صد بار در مدی او شان بستند اغلب که  
در گذشته سلیم پور ضلع مراد آباد دفن شدند فقط یکی از هر مدین مخلصین حاجی قدرت الله  
ابن حاجی نعمت الله متوطن گوپا هو است بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی غایت  
اندا و با بیعت کرده اشغال و اذکار هر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیده و قلب ایشان  
پیدا شد درین مسجد تپه یاسین صحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیب میگردد بعد از آن  
حقیقت عقیده عنایت بجنور مولانا شد بعد بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا  
فرمودند که اخلاص و محبت با اینجاب تریله بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است  
او شان با اجازت و خلافت بجز ممتاز فرمودند و حاجی صاحب فرمودند و اگر در پیشاغل و صاحبان

و طرب بستند در ایام جوانی حسن پرستی غالب بود و تنها بمکان غلام علیخان داروغه مطبخ سلطانی  
 قیام داشتند بعد بمکان حکیم محمد شفیع قیام کرده پسرشان مولوی نعمت علی را درس میدادند و مکتوب  
 حیات الله صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بهراج پو دند بعد وفات مولوی  
 حیات الله صاحب بجای آن مرحوم مولوی قدرت الله صاحب در بهراج ماندند بعد محمد حسین  
 خود را برلین اسامی قانم کنانید و خود پیش راجه منو علیخان راجه نان پاره قیام کردند راجه مذکور  
 شاگرد ایشان شد و موضع محمد پور برکناره گما که ه سعاف کرده و ادشادی ایشان در تصدیقه کیری پنج  
 شیخ امام بخش شده بود سه و تفر در اولاد خود میدارند باوصت تامل از ادوشس میمانند و هر وقت غیور  
 اکثر مشغول می باشند در سماع غنا بسیار و جد و طرب میکنند از پیری و شیخ کاره اند با جد بعضی وقت  
 چند کسان را مریده کرده اند یکی از هریدیان خوش اعتقاد و صفوت نهاد و هنر آسمین یک  
 متوطن لکنئو است از عشقوان جوانی در سواران رساله ملازم سرکار شاهی بود بعد بیعت بجنور  
 حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر و شغل شروع کرد چون لوح دل صافی و استعداد وافی داشت  
 اثر ذکر و شغل جلد نظرور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت  
 داشت و اسپ ایشان در یک مکان باورچی توله مینانند و سانس پچانی بران متعین بود  
 بسبب لاغری اسپ مقصود خدمت سائین در یافته او را در خانقاه زد و کوب شدید نمودند اینمامله  
 بر آنحضرت ناگوار گذشت فوراً بر مرز حسین بیگ نظایر صورت عتاب ظهور گرفت اسپ ایشان  
 مرد و نوکری از سرکار موقوف شد و ایشان در حضور استقامت کردن توانسته از لکنئو بد رفت  
 بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال اقامت داشت و منور علی خان راجه نان پاره  
 خدمت میکرد و بعد فوت راجه مذکور در ملا پور علاقه خیر آباد متوکلا نه اقامت پذیرانند بسیار کسان  
 سحلقه ارادت او شان درآمده اند فقط یکی از خلفای بابا ارشاد و موحسین خالی تراز  
 شاه حسین بخش خاضا صاحب فرخ آبادی است موطن ایشان فرخ آباد و پیشه ایشان  
 سلمی بود رعبت فقر و قنا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچه رساله خود سبب  
 سبب اسحق نوشته اند چون این فقیر طالب بزرگ دستمال کیر سلسله قادریه رحمانیه مرید گردید  
 یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجودیه علیهم الرحمه والسلام درآمده خواست که اول تکمیل طریق

پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم تبعیت او را سازد و چندی در شریعت ظاهر مشغول روزه و  
 نماز و روزه و وظائف باشد بعد چون نظر بر تحصیل چند ساله خود انداخت از حصول مقصود شش عوم  
 کالانعام مطلقاً بی بهره یافت ناچار قدم پیشتر نهاده در میدان طریقت اندک و فکر و مشغول و زهد و  
 ریاضت طالب مطلوب خود گردید غیر از این سر و کوفتن در یک صوابانگشت شمعون ندید از  
 استمداد مجاهده کم همت قوی بر میان بان بسته در وادی حقیقت در آمد البته نشانهای عقا  
 دشت ناموس بتظار آمیز پیغمبر مطلق گردید که از اینجا بدست توان رسید از تلاوت قرآن دل شاد  
 تکیاوت وجود مشغول در زهد که از هر زره کائنات نور می از انوار جمال یار بر دل نیاز منزل طی تابد  
 بلک از ذمی روح و غیر ذمی روح آواز مطلق گبوش میرسد لیکن وحشت دل و بی مقام نیز نصرت  
 قرار نداد مثل مشهور است سه وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیز گردود و قانع  
 به تجلی نشود سائل دیدار پروردگار بمبتاسلی نتوان کرد پس بصورت مسافر منزل معرفت  
 گردید چون در اینجا رسید غیر حجت ندید یعنی در آن مقام خود را ندید پس از روزه و نماز و مشغول  
 و از کار بکلی برینظار هراست و قنیکه عابد از میان بر خاست عبادت کجاست چون کار با اینچرا رسید  
 مشغله سگان دنیا بطعن تشینغ از چار سو بلند گردید یعنی ناپنیایان ازلی در آنده های بارگاه  
 کم نریلی چون روی مشاهده و حقیقت در خواب هم ندیده بودند اسلام انیکس را مستوب بکفر و صلا  
 نمودند حجت لایینی و تقریرات میمنی در حاضر و غایب آغاز نهادند فقیر در حالت تنزل شکین  
 دل مسکین خود را باین بیت میگرد سه جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنده چون ندیدند حقیقت  
 ره افسانه زنده در حالت ترقی و ادالضاف میداد که در بخش چیت و شکایت از کدایت ما  
 که بریاست انتی بلفظه با کجده شاه صاحب مدوح حسب صرا عنایت حسین خان کمیند و مرید  
 سعید خودش برای جواد پیغمبر عظیمین رساله سبب الحق تصنیف فرمودند و در آن معنی کلمه طیبه  
 و روزه و نماز و حج و زکوة بطور خود نوشته اول را معنی شریعت دوم را معنی طریقت و سوم  
 را معنی حقیقت و چهارم را معنی معرفت قرار دادند هر چند برای تصدیق و تطبیق بعضی آیات  
 و احادیث و اقوال عرفا نقل کردیم با چون هر چه از علم و تفسیر و حدیث و اصول و فروع  
 نمیدانند مسکت چندان و نامان نشان علمای فاضلین نتوانند که کاشف اوقات غریب خود را بنویسند

و تقریر سچو سطحیات ضائع نمیکردند و بر طعن و لعن کورده باطلان صابر بود و انقدر محی نوشتند که سه  
 هر یکی را بهر کاهمی ساختند به مهر آزار و درش انداختند به نسیب مرید مطلق آنچه خواسته است از نا  
 سرزد میشد و مضره که تو نمایی پسندی تغییر کن قصار را به زیر که عارف کامل و فانی شامخ از مرد  
 و انکار بخلق چه کار و در نظر شان اقرار و انکار هر دو مساوی است بقول قائل **۵** اگر با بگویی  
 اقرار حق است **۶** و اگر منکر شوی انکار حق است **۷** دنیا کے نیک و بد سے کام مہلوس باز  
 کچھ نہیں ہے اپنے سے جو گذر گیا پہ او سے کیا جو سو سو سو ہو **۸** انھو نے علی احسانہ کہ محبت والا  
 حضرت مرشدی و مولائی شاہ صاحب ممدوح را طائر بلند پرواز و شبها و عشا شکار کرد انیدہ و نسبت  
 متعددی عطا کرده است کہ فیض صحبت شان صد نام در عارف بائند و فانی فی اللہ شدند و از بعض  
 مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بطور آمده و می آید اگر چه بطور کشف و کرامات  
 ظاہری تزد صوفیہ صافیہ بچوی نمی آرد و لیکن نظر اہل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عالم غریب  
 میباشد فقط حکایت زبانی میر خف علی مرید شاہ حسین بخش خان صاحب شاہ صاحب صوفی سفر کشت  
 وقتی کہ چند سطر از سالہ سیف الحقی نوشته بودم مجذوبی تزد آمد و دستم گرفت و گفت  
 کہ این چه میکنی راز افشا خواہد شد گفتم حلوا خوردن تنہا نباید انزال امر مجذوب مذکور خاموش شد  
 و بعد چندی سیف الحقی طیار شد و پس اذان مثنوی نکتہ اسرار و رسالہ نامی مبع و سعاد و  
 رضا اختلاف و غیره تصنیف نمود در روزی مریدے از شاہ صاحب موصوف عرض کرد کہ کاش  
 بچشمہ آب حیات رسید دوران غسل کردی چه خوش بودی چنانچہ در ہون شب آن شکر  
 پیش شاہ صاحب موصوف در مر آقبہ نشسته بود کہ ناگاہ محو شد و راسخالت می بیند کہ حضرت  
 خضر علیہ السلام آمدند و مرا سہراہ خود بر چشمہ آب حیات برودہ گفتند کہ درین غسل کن مرید مذکور در آن  
 غسل نموده بعد بہوش آمدن دو سہ مریدان شاہ صاحب دیدند کہ سوی آن مرید چنان تلبوت  
 کہ گویا ہمین وقت غسل کرده است چنانچہ جملہ حال بیان کرد یکی از جملہ خلفای راشدین  
 قاضی عبد الکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمۃ اللہ علیہ بہند قاضی صاحب ممدوح بیک قدم  
 برای بریلی ناسنال نشان منصب نگرام متعلقہ انظامت میسوارہ سچلیہ علم و فضل آراستہ و بصلا  
 و تقوی پر استہنودہ ابتدا در خاندان نقشبندیہ بامولوسی عبد الکریم خلیفہ شاہ لال چوہا

بیعت کرده بودند و با شغال و اذکار لغت بنده مشغولی کرده فیض برداشتند هرگاه با حضرت مولانا  
 قدس سره در مقام لکنتو مسجد شاه مینا صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد محبت و اخلاص  
 بجناب حضرت مولانا قدس سره پیدا گردید چنانچه در لکنتو نیز بنا بر مواصلت و برای تحقیقات بعضی  
 مقدمات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و در مسائل مصنفه حضرت را نقل گفتند  
 و در باب بیعت حقیقی و تحقیق و وجود مطلق محبت قومی و غم در دست داشتند چنانچه روزی از  
 حضرت مولانا نشنیدند که در مقدمه وحدت وجود حضرت لغت بنده و حقیقتیه و قادیانیه اتفاق دارند  
 فرق انقدر هست که لغت بنده وجودت بطور شهود میگوید و دیگر حضرت بعینیت وجود و قابل اند  
 برای تصدیق این معنی از لکنتو در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب کمال  
 لغت بنده بودند عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره الغزیز فرمودند که عقیده  
 من و پیران ما نیز وحدت وجود است لیکن مسئله و دقیق است اظهارش عند العوام با نیت  
 و مولانا می شاه عبدالرحمان صاحب منکول بحال اند لهذا بر اظهارشان مطلق نمی فرمودند  
 این معنی باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت دیگر سلاسل حقیقتیه و قادیانیه  
 و مهروریه و اولیویه و قلندریه بگیردند و فیض تام برداشتند چنانچه صد نام دوم از برکت صحبت  
 شان صاحب باطن شدند مخصوصاً خاندان رفیع المکان سلالة اولاد علی و خلاصه عترت بنی  
 سید خلام حلی خان مغفور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه بزرگ امرت حسین  
 صاحب همشیره زاده خان موصوف مبرورانچ از فضائل قاضی صاحب کیفیتش را حال شان  
 بیان کردند در ذیل اندراج یافته حکایت زبانی میر صاحب ممدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه  
 تمولندی عاقله بیوازه و آغا جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی  
 میکرد و در لپش شاهی ملازم بود اگر چه جوان چه ساله مگر عبارضه نزول یکبار تا بینا گردید که صلا  
 نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعزت کوری موقوف از کوری گردید چون آنفقه بلو علی  
 اکثر قطاری کوری او بود در چند سال پریشانی احوال و محتاج آنفقه عیال گردید روزی در مسجد  
 مذکور برای نماز مغرب منت پیدا ای نماز مغرب و منشا سبب و گفتگی سخاوت خود را صحبت نگردود  
 مسجد ماند شاید بعد نماز سجده در سجده افتاده بروج مرشد خود متوجه شده عاجز تالی بسیار کرد و تا آخر شب

گرسیت و مجبوری و معذوری خود و سگی اهل و عیال انگار کرد و چنانچه در همان حالت غفلت آمد  
 در خواب دید که بجنور قاضی صاحب رسی بر پیل حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجه شده  
 فرمودند که انی حیات علی به بدین که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشریف آورده و سواری حضرت  
 استاده است حیات علی بی اختیار بر سر برداشته برخاست و دید که صبح قریب است چشم او خود  
 بینا گردید چنانچه بدستور سابق توکری کرد و توکری اهل و عیال خود میکنند میر صاحب سبکو نیکو  
 من حیات علی ما چند سال نابینای محض سیدیم و بحالت بیبائی تیر دیده این کرامت از زبان  
 او شنیدیم والده ماجده سید کرامت حسین صاحب تیر برید قاضی صاحب مغفورا ند صد باکسان  
 در جلقه را دوست قاضی صاحب درآمده بغیض ظاهر و باطن رسیدن تاریخ بست و دو مرتبه سید  
 در عهد نصیر الدین حمید رجبت شتافتند و در راسی بر پیل مدفون شدند مرقدشان نیز از توکریک به  
 منجمله مریدان راسخ الاتحقا و و شاکر دان عقیدت آنها و مولوی سید خیرات علی  
 ابن الی آبادی است ایشان در عنفوان جوانی بنا بر تحصیل علم در لکنئو آمده در سید محمد  
 شاه مینا صاحب قدس سره بخدمت مولانا صاحب قدس سره حاضر شده سبق کدام کتاب شروع  
 کردند بعد از چندی حضرت مولانا فرمودند که اگر طلب خدا منظور است شنوی جوان ایشان شنوی  
 شروع کردند و مرید حضرت مولانا شدند و در مراقبه و غیره می نشستند و تقلیل غذا می نمودند و بعد  
 حضرت بحال شان روز افزون بود و بعد چند سال برادرشان از الی آباد آمده مولوی خیرات علی  
 را بجیره و اگر راه برد شاه محمد غوث صاحب ناقل اند که مرضی حضرت بنود که خیرات علی برود و بعد  
 چند سال که حضرت نقل مکان در مسجد پند باین کردند مولوی خیرات علی تیر در اینجا آمده استغاث  
 ساختند و خوراک از سرکار مولانا می یافتند باز شنوی در سالک توجید شروع نمود و ضبط او  
 بطور سابق کرده بعد چند گاه رغبت شان بنا بر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا قدس سره  
 مانع شدند ایشان قضیه از حضرت بجای دیگر شنوی کتاب هم شروع کردند اذن بنیگام استقامت  
 شان از خانقاه موقوف شد چند سال توکری بطور جاگیر خانه مرزا ولی بیگ صاحب مغفورا در آمد  
 پوشاک خاص شاهی و چند سال بنیگام حسن علی داروغه ذالینان سلطانی که و بعد وصال حضرت  
 مولانا از لکنئو رفتند شنیده میشود که هر جا که مانند مشغول ذکر و فکر و مراد اول شنوی شریف مانده

چنانچه مدت میدوید که آریاد بر فراقت شیخ محمد شفیع صاحب کلیل سرکار عدالت نظامت اگره بدست  
 و مدرس ششوی گذرانیدند حال مستفیدان ایشان معلوم نیست با بجهله به که صحبت مولانا در این  
 آن فیض عام محمود مانند **س** شکر فیض تو چمن چون کند امی ابر سبار که اگر رخسار و گر گل همه پرده  
 فقط از جمله مریدین اولین و سابقین عقیدتمند با اخلاص مولوی کریم صاحب  
 این از اولاد امجاد برادر صاحب مخدوم شاه مینا قدس سره اند از زمان ورود حضرت  
 مولانا بدرگاه مخدوم صاحب مولوی صاحب موصوف حضور می و صحبت مولانا در یافتند و در ترویج  
 رساله جلال و مفتاح التوحید و غیره محرر رسائل بودند و یکی مصنفات حضرت را سابقاً سبقاً خواندند  
 و تمیذه مرید و موصوف شدند و استفاد ششوی معنوی نیز از مولانا و تحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علمای  
 لکنئو ساخته جوهر قابل و ناظم و ناشر بی عدیل شدند بعد ادراک لذت فقر و فنا اراده ترک دنیا کردند  
 حضرت مولانا فرمودند که حقوق اهل و عیال و ذمتهاست از پاجمردی قوت حلال پیدا کرده بخیزد  
 و بخیزد حسب حکم تعلق اختیار کرده معزز ماندند چنانچه از طرف نواب ذوالفقار الدوله بساؤ  
 در اجتنی مانده و کلیل بودند و بعد مختار کاری حقیقی خرد و محل نواب معتمد الدوله بهادر بودند  
 همین تعلق در لکنئو آمده بودند با طهارت خلفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روزی اول قوت  
 بحضور حضرت مولانا حاضر بودند و در تذکره کدام سخن که بارشاد حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا شد  
 که میان در بند و آه و ناله کشیدند تا یکپاس بهوش خود بودند خلاصه سخن اینکه با مصفت تعلقاً  
 و بنیادی از بکیت حضرت مولانا قدس سره طبع بر جوش و خروش داشتند و از ذکر و مشغول معمولی  
 عاقل و خافل نبود بتاریخ **س** انتقال فرمودند از حسن نیت شان مولوک  
 طالب حسن و عنایت حسین و امیر حسن هر سه فرزندان شان صاحب علم و فضل سبند زریاؤ  
 از والد ماجد خود شان عزت و اعتبار و سلیقه کار پیدا کردند تذکره مریدین اهل خانقاه چون  
 حضرت مولانا فانی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب باقیه امی آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم بودند از جمله خانقاه آنحضرت مثل صفه ششوی و درویشان اهل خانقاه قائم مقام صاحب  
 صفه بودند که کفالت جمله امور شان و در مولانا بود ذکر غیر سربیک ازان بالا جماع مینویسیم  
 بنجد آنها شاه محمد نجوشت ابن سید نصیر الدین از اولاد امجاد و شاه عبدالرحمان صاحب



ولایت دہلی سید علوی است مولدشان قصبہ دہلی بود گاہ گاہ در لکنؤ آمدہ در تکیہ شاہ  
 عبد البنی صاحب فرود شدہ بدرگاہ محمذوم شاہ مینا صاحب اہد وقت میکرد و راجنجا با حضرت مولانا  
 ملاقات شد مینان معصوم علی پوہسای ایشان بخت حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی او سنا  
 و ہم از شاہ تاج الدین و میان فقیر محمد کہ حصہ دار درگاہ محمذوم شاہ مینا قدس سرہ بود و حاضر باش  
 حضور مولانا بودند احوال فضل و کمال حضرت مولانا شنیدہ بعد چارہ سالگی شرف بیعت شدند  
 و شجرہ چشتیہ صابریہ و قادریہ کہ بواسطہ قطب لعالم بندگی عبد القدوس گنگوہی است عنایت کرد  
 و در اصحاب صفہ خود داخل کردند کہ مجوز رفتن جاسی نمیشد بضرورت ملاقات والدہ خود بپیر گاہ  
 میرفت چون مرضی آنحضرت نبود والدہ خود را نیز در لکنؤ طلبت اشتہ در باو جی حملہ قیہ کنانیدہ  
 در بہمن مسیحی والدہ ایشان نیز بیعت حضرت مولانا مشرف شد بر چند والدہ استادت داشت کہ اسحاق  
 فرزند خود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافتہ قبول نکرد خورد نوش ایشان از سر کار حضرت مولانا بود  
 است ہر دو وقت مراقبہ شریک جلسہ میشد اکثر کار درستی کالج استنجایی حضرت و شمسستر مال  
 رنگین بر روز تعطیلین مامور بود و خدمت بادبیران رانی ذمہ ایشان بود و ہر گاہ شیرینی و خیرہ لایت  
 تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میکنانیدند زیرا کہ از صفت صلاح و تقوی و امانت و  
 دیانت و راست گفتاری اش بسیار راضی بودند و اکثر لعنایت خلعت ملبوس خاص سر فرزندیکند  
 یکبار لبادہ عنایتی حضرت بیاب سید دادند حضرت عتاب کردند و دوسہ بار در حالت سماع سہ  
 پارچہ بدنی لہوالات دادند حضرت شنیدہ خوشنود شدند و پارچہ دیگر طیار کردہ دادند یکی از خصمہ  
 شان اینست کہ حضرت اجازت خوردن توشہ حضرت شیخ العالم بختہ کش نمیدادند مگر فرود  
 الامحہ بغوث کہ او را خوردن و تقسیم کردن توشہ جائز است کہ او حاضر باش اینجاست ایشانرا  
 سواسی رودلی و بانسہ برای رفتن جاسی دیگر برگزاجازت نبود چنانچہ یکبار ہمراہ مرزا خدا بخش  
 در مہونہ رفتہ بودند نہایت عتاب شد و دیگر از خصمہ شان این بود کہ حکم شدہ بود کہ وقت شب  
 در تنگائی یکبار پیش من حاضر میشدہ باشی و ناخاکنی چنانچہ ایشان در حاضر باشی سماعی پاپچ  
 میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جملہ اصحاب صفہ مرزا کلن بیگ ابن  
 ساکن قصبہ مہونہ بودند از اول عمر در سواران ملازم ہر کار و وزیر الممالک بودہ

در راهی بر یکی عیاشات بودند و حضرت مولانا عند السیاحت در بر یکی وارد شدند در انجام مرزا کلن بیگ  
 ملازمت حاصل کرده بر آنحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد محمد و شاه مینا قدس سره  
 اقامت پذیر شدند و رکنش آمده مرید شدند و قیمن صحبت دنیا فتنه هرگاه در مسجد پنهان آیدند در اینجا نیز  
 مرزا کلن بیگ از حضور فرست بودند هرگاه بجالت بیماری بجنور حضرت مولانا میماند مولانا از غم  
 خود که از خانه مولو کے نظام الدین ابن مولوی مدن صاحب می آمد لفظی طعام مرزا کلن  
 سید اند بعد از آنکه او شان احمد بیگ پسر خود همراه آورده مرید گنایند حضرت یک تار آرد و دو قطره  
 از دوکان شیخ نینکا اقبال مقرر کردند و هرگاه مرزا کلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام بگذارد  
 پرسیدند که برای بقای جان چیزی نخورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرنگی غلبه کند کنار سخاکی میخورده باشی  
 و دیگر تفکرات که بوجه طلال نمید آید مضائقه ندارد چنانچه او شان تا چهار سال صورت غله ندیدند  
 چندی میلهای جنغلی خوردند بعد که کنار خوشی من بعد خبر بویزه یا تریوز هر چه می یافتند میپوست و تخم  
 میخوردند و دام برای مخالفت نفس نامور بودند و از عمل جماعت نفس ایشان مرده گردید چنانچه  
 شیخ مختصر علی ناقل اند که حضرت مولانا در حق مرزا کلن بیگ همان لفظ فرمودند که سینه خندان  
 صلوات الله علیه و سلم در حق حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه فرموده بودند که هر که مرده  
 را بر زمین ناشی نهد با شد مرزا کلن بیگ را ببیند و بگریزد فرمودند که کلن بیگ  
 خود را بر من نشاند کرده است در میان من و من امان من حسان گریه  
 و ضربت با سینه شمشیر بر خود گرفت الحمد لله که حافظ حقیقی او را همه محفوظ داشت مرزا کلن بیگ  
 را موم را ندید اشتند از آنچه دیدند و دیگر شنهای دقیق که لائق شنیدن هر کس منی بود در شنای  
 پیش مرزای مدوح میفرمودند چنانچه مذکور آن در ضمن حکایات روایای آنحضرت گذشت  
 حکایت میان محمد خوش تا قتل آنکه یکبار بچاطر مرزا صاحب مدوح گذشت که ملک دیگر سیاحت  
 کرده باز برگان هر یک جا ملاقات باید کرد آنحضرت بر خطه شان مشرف گشته فرمودند که  
 در چه خیال افتاد که کسی بچرخ خود را گذاشته بجای دیگر میرود مرزا صاحب موصوف از آن خطه  
 تائب شدند بعد چند سال از وصال حضرت مرزا کلن بیگ از زمان پاره پیش راجه منوچان  
 سکونت ورزیده بودند راجه خدمت او شان میکرد در اینجا میبارید از مرض الموت در گذشتند

از خاتمه حضرت جاب شرف از روضه منوره مدفون شدند همین تمنا داشتند و دام چنانند  
 تا عمر بود در هوس روی تو باشم و رخاک شوم خاک سر کوی تو باشم فقط از جمله مریدین اصحاب  
 صفه مولوی شمس الدین و دامان علی ابن لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که  
 از اولاد سلطان پیغمبر صاحب ولایت مراد آباد بودند قصبه اعوانپور متعلقه خلع مراد آباد بودند  
 شاه شاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جو داری ایشان در قصبه شکرکه متعلقه بیت السلطنت لکنهو  
 مدفون اند شاه کالی موصوف بود و پاش شکرکه و زید مجاوری درگاه مرشد خود اختیار کردند  
 و شادوی امان علی شاه و والد مولوی شمس الدین با و تخر شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند  
 موجود آمدند کلاثر زجه مولوی شمس الدین بودند ایشان را اول ایشان مجر زده ساگی در لکنهو  
 آوردند بنا بر تعلیم تربیت محبت مولانا سپهر و منوره چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا  
 روزافزون بود استعداده صلاح و تقوی جلی و حسن عقیدت بزرگان ترقی کرد چنانچه بعد از ده سال  
 مرید حضرت مولانا شده و دام صحبت بر خود لازم گرفتند و شمع عشق و محبت بدل کاشتنده و فیض صحبت  
 برداشتند و بعد وصال مولانا می رسیدی راقم سپهران اختیار کرده بر شش دفتر مشنوی معنوی رسا  
 کاسره استان و غیره سبقا سابقا خوانده عارفان یافت شدند و نوکری جاگیر و غیره هم گذاشته  
 معتکف بیت الرحمان شدند از تاهل کاره بودند مگر در سنه ۱۰۲۳ هجری با یاسی حضرت مولانا در  
 کوساین گنج مشاوی کتخانی کردند چنانچه یک فرزند با اسم محمد یوسف بوجود آمده و عمره با کاشتنده  
 فی عرفانه حسن احوال و افعال فقط من جمله مریدان اصحاب صفه شیخ عزیز الله این شیخ  
 بیگانه بن شیخ امان الله ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ  
 در سر کار صاحب ام ملازم بود و شیخ عزیز الله از صفر سن همراه پدر خودش میآید بحضور حضرت  
 مولانا درین مسجد بنده باین حاضر میشد در صحبت مولانا شوق مغنومی معنوی پیدا شد جناب مولانا  
 سبق مشنوی شروع کنانید بعد بلوغ مشرف به سیت شد و بجان لاله مکن لال اکثر آرد و رفت  
 داشته با منشی را مدیال سپهر کلان لاله مکن لال دوستی پیدا کرد حسن خوراک بطور دیگر طلبا  
 از سر کار حضرت مولانا می یافت عنایت حضرت بجانش پیش از پیش بود لهذا بر شش دفتر  
 مشنوی از حضرت مولانا خوانده و تصدیقه برد و بعد تصحیح خطا کرده اجازت آن حاصل کرد

ادای زکوة خدمت مقصده قرار دهنی بجا آورد و هر شب سه بار میخواند و بدولت صحبت و برکت حضرت  
 مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساخت چونکه کم سخن و کم گو و مسکین و مین بود  
 حضرت غریب میباشند و در حق اولیای اهل بیت دادند که روشنی کسی غریب از الله است غریب از الله عرض کرد  
 که در کسی رشد شاه نجات الله صاحب است مرا که خواهد پرسید حضرت فرمودند که پرسش تو  
 زیاده از ادا نشان خواهد بود و بعد وصال حضرت مولانا غریب از الله در لکنه میباشند همان سال در کسی  
 رفته فوت کرد و بمو بجا دفن شد بجز و انتقال قبرش بخته شد و سکنه آنجا را اعتقاد غریب از الله شاه زیاده  
 از شاه نجات الله صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه اسحاق مراد و نزا  
 و تیرک به تاریخ وصالش بتاریخ نسبت و دوم محرم ۱۲۳۶ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی امین  
 صاحب با پاس دوستی آخر حرم دور و پیدمشا هر یک بکویه او میدهند و شیخ مظفر علی و گلزار علی  
 او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند منجمه مریدین اصحاب خانقاه مولانا  
 حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی ابن شیخ عظیم الدین بودند بمسجد قاضی  
 صاحب قلندر قدس سره از نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی معین الدین غفر  
 قاضی بیاض صاحب خایه شاه مجا قلندر لر لوری قدس سره مرشد قاضی محمد تقی قلندر بودند میر  
 بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکنه آمده بنیدی در مسجد خود که ملحق مسجد پتد باین است  
 انعامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میبناختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب  
 علی الرحمة اجازت و خلافت طریق قلندر پید بود و برادر را یک جدی قاضی صاحب قدس سره  
 یافته غریب داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چندگاه بخانه حکیم فرزند حسن  
 صاحب بجای طعمام مقرر گنا بندند و سبق از مولوی سید علی صاحب شروع کردند مولانا  
 میرالدین بعد تحصیل صرف و نحو و تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلمی کردند و مولوی حمید الدین  
 صاحب که اولوا انبوم و زکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شنا گرد  
 مولانا می عبدالحی قدس سره ساخته فارغ التحصیل شدند و در عربی و فارسی ناظم و ناظر گشتند  
 مولوی مجید الدین از طفلی مرید صادق و عقیده تمند و اثنی حضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین  
 یکسال پیش از ارتحال مرید شدند و راغب کتب ساوگ گشتند و رسائل حضرت مولانا و دیگر

کتب توحید فراهم ساخته حتی که در عالم رویا برای تکمیل شرح ناتمام کاسره الاسنان از حضرت مولانا  
 قدس سره مجاز شدند مگر بجهت پیمایش از تعلق نوکری فرصت تکمیل سنوز نیافتند مگر طبع و قوادلیه  
 و مذاق و حدت حشیده اند انشاء الله تعالی هر چه خواهند نوشت از سمت علیای مرشد خود کافی و در  
 خواهد بود و بنور نوبت تکمیل ملاحظه بنام رسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوف سبقت نمود  
 چنانچه بعضی مستقاسبتا کرده بده تاریخ سوم جمادی الاولی ۱۲۸۰ هجری یوم جمعه جان بجان آید  
 سپرده بجانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط منجمه مریدین  
 توشش اعتقاد و معتقدین صفوت نهاد محمد حسین خان ابن حاجی  
 محمد خان قوم غزنوی موطن بزرگانش متدار بود حاجی محمد خان و کامران خان  
 محمد دار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از فتنه بار آمده در رساله عبدالرحمن  
 خان قنداری ملایزم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیل بیت منلع بریل سکن  
 وزیرید و کامران خان در لکنو یک دفتر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان  
 و محمد حسن خان و مرغنی خان سه پسر پیداشدند محمد حسین خان و مرغنی خان بزرگ برادر مرید حضرت  
 مولانا بودند و مرغنی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود و سبکباز و تعلق دنیا داشت و کمال  
 نکر و در صحبت بزرگان مدام حاضر میبماند و خدمت میکرد چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف  
 حافظ محرم علی صاحب تاجید آباد و کن سیاحت کرد و همسفرها بیارشد و فوت کرد لیکن تا دم  
 و اسپین نماز قضا نکر و چنانچه در سجده نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خان صاحب اورغفون  
 جوانی شوق علم و ذوق صحبت علمای بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ و ارث علی صاحب و غیره  
 و اعظین مدام حاضر میشدند و در شنوی خوانان هم می نشستند و در جمله بنجاری توانای بیکان  
 خود سکونت و رزیدند و زوجه مشکو داشتند یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان  
 دو فرزند بوجود آمدند چون حاجی محمد خان و والدشان نیز فقیر و دست بودند و از وعظ و نصیحت  
 علمای ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود محمد حسین خان صاحب در ابتدا اسامی اسامی موسوی  
 خود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر بشماره نسبت رو پید میشد آنرا قبول نکردند و زمان آنی که  
 شاه زمن بجنور مولانا حاضر شد اکثر مقامات مشکوک و شبهات و حدت وجود استفسار میکردند

و در سئو منوی معنوی می شنیدند چون پیشتر وحدت وجود را کفر و کجایند میدانستند و خلاف عقل می میدانستند  
 و صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدی شدند و آنچه محال بود ممکن گردید لکن اعتقاد و جانزم  
 پیدا کرده تو در می شدند در قاضی خان برادر و علی حسین فرزند کلان و هر دو خواهر و زوجه خود یعنی والده  
 علی حسین خان و میرزده علی نانای علی حسین را در می کشانیدند و در چند سال از تاثیر صحبت مولانا بل  
 از تماشای دنیا برداشتنند و جمله اهل و عیال ابر توکل خود گذاشته در صحبت مولانا نشستند و آنچه  
 ترک اختیار کرده که با وجود اهل و عیال و نبودن هیچک معاش و وجه کفایت اصلا اضطراب بخاطر  
 نگذشت و افلاس و تهیدستی را منت غطی انگاشتند و گاهی حال نا اری خود و عمرت عیال  
 خویش پیش احدی اظهار نداشتند و استخوانا عمر تمامی گوناگون پیش آمد و بران صابر و شاکر  
 ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت در همین مسجد پنج ماه بیمار مانده بتاریخ چهارم ذیقعه  
 یوم جمعه سینه بجوار رحمت رحمان پوستاند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا زیر  
 درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا و همچنین ده سال از وصال ایشان  
 مقتبس انوار رحمانی ماندند و سرچرا از آنحضرت می شنیدند تا زاجرت بحرف یاد داشتند و بلا کمی پیش  
 لفظی بیان میکردند و لطف کلام لالی نظام حضرت آنچه ایشان برداشتنند دیگری نبرد داشته باشند  
 هر چند ایشان را حدنا کرامات و معاملات کشفی مولانا معلوم بود و یک حکایت کشف و کرامت خیرت  
 بر خود گذشته بیان میکردند و در آن زمان کاتب بحروف نیر و لکنتو ملازم بود پیشم خود آنحال دیده  
 بودم لکن نوشته می آید و آن اینست که از لطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان  
 از یک کسی که در خانه او نشان بود و در آن سال و چهار ساله بودند محمد حسن خان در مرض موت  
 وصیت کرد که بعد هر گ من این هر دو دفتر را از ما در پیش جدا کرده پرورش باید کرد و بعد بلوغ  
 نکاح آن با هر دو سپران خود کرده و بنده ایشان وصیت قبول کردند که انشاء الله تعالی تا زندگی  
 حفاظت آنها را هر گاه محمد حسن خان قریب بملاکت شدند محمد حسین خان و محمد قاضی خان هر دو بر  
 متفق شدند لیکن بعد از مدت و بودند که انبیه مقدمه از حمایتان طوائف حلول گشتند و نوبت گشتند  
 خون رسد این موت چه قسم است پس خوانستند که بخیرت از مولانا استجابت گیرند لیکن سبب خجالت  
 گفتن نمی توانستند روز یکد را در نقل مکان محمد حسن خان محمد عثمان کردند و وطن غالب بود که

کشته خواهند شد و بروی حضرت آمده نشستند و از زبان سیح گفتند جناب مولانا از راه کشف  
 بر ما جاسی پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که هر دو دختر با مالک محمد حسن خان برادر است  
 کسی که ابروت خود یافت ملکیت او بر دقترا ن نمیرسد در حضورت شمارا بروصیت براد خود عمل می نماید  
 و آنچه نظره بر زحمت حمایتان طوائف و مواخذه سیر کار در دل است انشاء الله تعالی کسی فراموش خواهد  
 محمد حسین خان می گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و بیکانه و بیکانه بجز مرعفی خان و علی محمد خان  
 مرید حضرت شریک من نیست و در صورت اگر در تقدیر کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمود  
 که خدا سزاوار است ترا کسی کشتن نمی تواند بلا خطر و تتران را از مادر آنها گرفته میرید محمد حسین خان  
 می گفتند که از انشا و حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج با دشاه خواهد آمد من نظره خواهم  
 تنها پنج سها نوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میان برادر چهار را سوار کردم و هر دو حصبه را از مادر  
 سته گرفتم و همراه برادر خود در میان نشاندیم و ما هر سه کمان مسلح همراه شده در مکان خود کشفند  
 واقع است بر دم در ان زمان من خان خواص سلطان انخیزه الدین حیدر داروغه چکل بود  
 مادر حصبه با با اتفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستعانی گشته و داروغه بنوایث زیر اطلاق  
 فوجی طیار کرد که بر فند ماری با از رانخته و تتران را نمانده آزند و در تمام شب ملاحظه اقامه که امروز  
 از فند ماریان و فوج سیر کار کشته خواهند شد حضرت ایحال شنید و باروغه من خان رفته نوشتند  
 و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سیر کار رفته تحقیقت حال راست راست بگو سیح جاس  
 اندیشه نیست ایشان در سیر کار رفته راست راست بیان کردند که اگر چه کجاشده بود و نگردد تتران  
 از برادر راست نینخواهم که طوائفان از آنها کسب کنند ما سیر برادر جان خود را تا نخواهم که احد  
 کشتن ما سیر کسان سیر کار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از آنها شوم  
 نشود محمد حسن خان بعد چند روز انتقال کردند و هر دو حصبه را محمد حسین خان بجانه نو و بر در  
 نمودند لیکن پیش از بلوغ هر دو فوت شدند نوبت کجاشده بود رسیده بود نقطه یکی از  
 قدیم و در سفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان ساکن قبیله اورنگ آباد  
 متعلقه بکیت السلطنت لکنئو است در عرسیت سال دوازدهک سواران سیر کار کجاشده در کانه  
 ملازم شده بود بعد بیعت ماه از نوکری شوق حج غالب شده نوکری گذاشته در حیدر آباد سینه

بجز حضرت مولانا که در پنجادرس بودند رفیق شد نماز و روزه و غیره امور دین آموخته همراه مولانا  
 روانه بیت الله شد در آنوقت مولوی رحمت بخش راهسوری و حاجی فروبور رفیق بودند بعد زیارت  
 همین شهر یعنی در بندر کچ بوجه از جهاز فرود شدند مولانا در کچ بوجه مقیم شدند و حاجی مذکور رسید که مرا  
 در وطن خود که از آنجا یک صد کرده است بنا بر دریافت حال اقربایی وطن فرستادند چنانچه در کوت  
 محذوم وطن حضرت آمده باز در کچ بوجه رسید مطلع گردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والد صاحب  
 آنحضرت تلباش مولانا لطافت هندوستان رفتند و والده ماجده حضرت بخت شتافتند مولانا  
 از بندر کچ بوجه در وطن سیده از مولانا محذوم عبدالحکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان این  
 نامونج و دیگر اقربا ملاقاتی پیشش ماه اقامت نمودند مردم با عفت شدند که شادسی مولانا نگفتند قبول  
 نکردند و از مولانا عبدالحکیم صاحب بیعت در سلسله اولی سیه کردند و بر راه امیر شریف در شاهجهان  
 در هندوستان آمده بر فرار از بزرگان استفاده ساخته در لکنه رسیدند هر گاه درین مسجد نزدیک  
 اقامت و رزیدند حاجی غلام محمد فروبور مشرف بیعت شدند حکایت میکردند که بعد از بیعت حیرت  
 شریفین محذوم عبدالحکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند که در بیان نمی آید و دیگر بزرگان  
 برای اقامت مولانا در وطن از محذوم استدعا کردند که از ارشاد محذوم عذر نخواهند که محذوم  
 در جواب مستدعیان فرمودند که من بر ایشان حکم کردن نمیتوانم هر چه رضای او باشد بکنند چنانچه  
 مولانا رخصت شدند محذوم صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر محذوم غالب شدند آدم  
 را با لای درخت متعین کردند که تا مد نظر ما خبر دهند هر گاه از بالایی درخت دیده نشدند فرمودند  
 که زهی شمت آن شهر که در آن عبد الرحمان رونق افروز باشد چون حضرت مولانا بعد عمر شریف  
 و پنج سال در سنه اسیجی بخت شتافتند و حاجی غلام محمد موصوف بهم سن حضرت مولانا بود  
 بعد نسبت سالگی رفیق شده بودند وقت شجری این سطور حاجی صاحب فروبور یکصد ساله تخمیناً  
 شده باشند درین کبر سن بهت هالی است که در به راه از اوزنگ آب و پایوه با آمده حضور  
 حضرت مولانا حاصل میکند و حاضری عرس و عیدین و غیره گاهی تفصیلاً کرده اند سلسله اقدت  
 شجره مریدین ابن خانقاه شیخ امام علی ابن صفی پوریت از اقامت مولانا  
 در مسجد پدپاشن مرید شدند و امام محبت یافتند در ایام جوانی در بلشن خنبیان ملازم سرکار



شای بود بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد توکل دادند از بزرگت صحبت  
 آنحضرت در طریق فقر و فاقه سال سوم وثابت قدم بوده با وجود اهل اس و تهیدستی از اهل دنیا  
 التجا نگه نمبر و قناعت و غنای نفس داشت را تم آتم بعد معذوری شیخ امام علی از نصابت  
 ظاهری خواسته بود که نام ایشان در سخنان نویسیا بنده از صدقه جاریه سلطان نصیر الدین  
 که برای مساکین معذورین بکنه از روپیه مشابه و خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کتبی را مستوی  
 آن کرده رفته اند چیزی مشابه مقرر کناننده دهم شیخ موصوف اقبال ساخته که رزاق مطلق  
 بس است برای حیات مستعار چند روزه پیش آنکه ز نخواستیم رفت چنانچه جهان حالت رضا و  
 تسلیم تاریخ ماه ۱۲۰۰ هجری بر حمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زبردت  
 اعلی دفن کرده یاد اعلی سپر ایشان بجای بدر سکونت گرفتند در پیش ملازم سرکار گردید  
 اناقه و انا الیه راجون منجمله مریدین سابقین و معتقدین را آخرین شیخ که یکم  
 این صفتی پوری است ایشان تیر دوام صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی  
 مرید شده بودند نسبت فقر و فاقه کمینشی حاصل کردند چون عیالدار بودند و جوانی نوکری هم کرده  
 بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هر چند تکلیف و احتیاج اکثر لایق نیال  
 نمینانند پیش آمد اطوار احتیاج با کسی نمینازد و قانع و صابر میباشد یکی از مریدین را سید  
 و خادمین صادق الودادوسی که یکم خان قوم افغان ساکن هوبو پال بود بطور  
 سیاحت در لکنه آمده مرید شد و یک حجه از حجه های خانقاه باو عنایت کردند و آن سکونت  
 داشته بروزه و نماز و ذکر و شغل مشغول نمینانند چون هتکش بود خدمت هتبه براری دارند  
 خانقاه ذمه خود کرده هتبه نامی متعدد و تماکو و کل و انگشت و غیره سالان هتبه میاد داشته  
 مواضع صاورین و وار دین میکرد و خصوصاً در ایام عرس شریفیه ا هتاهم سبیل آب و هتبه بان  
 و تماکو قرار واقعی میباشد پانزده بست روپیه را تماکو در هر یک عرس خرج میکرد از پیر و مرشد خود  
 پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین است  
 و بس با دیگر فرمودند که در میان بنده و خدا یک قدم راه است که یکم خان پرسید که آن کدام  
 قدم است فرمودند که قدم بر طبع بنده و بنده ا بر س که یکم خان همین دو سخن اختیار کرد تمام عمر باقی

از کسی سائل و طالع نشد و راحت رسائی خلق شفا و خود ساخت که بر که را میباید یافت معالجا و میگرد  
 و دو او غذا میرسانندش و هر که مقید میشوند استخلاص اومی ساخت و هر که به تمت گرفتار میشد ضمانت او بود  
 از بیچو بصارت الله و از سوز و سازاد و وید و کشته و غیره برای ذوق امر امن مردم را گمان کیسها که  
 بر او بود چنانچه در پیشگاه نواب معتدالدوله بهادر که متلاشی اکسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمود  
 که الحق سخنی آنچه راست باشد بلا خطر خواهدی گفت هیچ ضرر بتو نخواهد رسید خان مذکور پیش نواب  
 ممدوح راست بر است ظاهر کرد که اکسیر مرا نمی آید مگر کشته او بیات تیار کرده بر ضا امیدم بر بانی  
 یافت بعد و از ده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رومی بدست او  
 آمده بود در آن بدست خود چاه تیار کرده و زمین کنده ترکاری و غنچه می کاشت و نهد بگردم  
 میداد در خان نعمت بیمار شد و لبر بسام مبتلا گشته انتقال کرده و بجا بر پیر و مرشدند و مدفون گردید  
 انانده و انا البه راجون منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت و عاشق حضرت  
 مولانا شیخ خادم حسین ابن ساکن موضع متعلقه باژی است ایشان  
 بعد و رود مولانا قدس کمره الغیز در مسجد بنا بر تحصیل علم آمده سکونت ورزیدند و خوراک زمر کار  
 حضرت مولانا می یافتند و شرف حجت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد بشنیدن اسم ایشان  
 فرمودند الا سماء شریل بن السماء اینک اسم با سیمی است یعنی خادم بدل است بمقتضای سعادت  
 ازلی و همین ارشاد حضرت مولانا امیان خادم حسین خدمت با دین را فی حضور آب کشتی مصلحت  
 کلونی سادگستیمان بر خود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون در آن زمان میان الله  
 صاحب شیخ عزیزان صاحب مثنوی معنوی سخن آیدند و بعضی کسان رسائل وحدت وجود و  
 کجکول و غیره ایشان سماعت سبق هر یک می کردند و در ایما مقبول انوار رحمانی بودند منشا به دست  
 و صدق نیت و خلوص عقیدت نظر عنایت حضور بجال ایشان منبذول بود چنانچه در چند سال  
 میرتب رسیدند که تسبیح حضور لقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله  
 مکن لال مندرج است افزون از برکت صحبت پیر و مرشد بر حق نسبت فقر و فنا در ایشان  
 راسخ گردید و تنذیب اخلاق و تبذیل صفات زریه با حمیده شد ان مقبول الخدمت و منقول  
 نظر حضرت گشتند تا چنین حیات پیر و مرشد بر حق جانی نرفتند و بعد وصال آنحضرت نیز تقدیر

خدمات مذکوره احيانا در ايام عرس شريف الزمانا قانچ و داکم بستند نظر خدمت والده ماجده خودش و  
 ادای حقوق البديه وغيره بعضی اوقات نوکری بجا کرده بودند لیکن از ذکر وفکر در مقابله و عبارت فراموش  
 در اوقات مقرری و ممولی با قدامی پیر و مرشد خود معاطل و غافل شده اند و دام با برنج شیخ نعمتی  
 می بازند و عظمی بر او زند اللهم نه نزدیک از مریدان الوالعزم و قومی الهمت النور شاه خان  
 ولد احمد خان ابن مهران خان قوم افغان ساکن کور وائی که از به پال ستر است پدرش ابوب  
 ولید خان و از زرخان و الیان سب پال قرایت قریبه داشت جدا و ولایت زا بود و بنزد سید  
 که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند النور شاه میگوید که در  
 خاندان مایک کس از اولاد دست و سب شده می آمد چنانچه جدم و نور خان عم من است و مسجد  
 احمال بودند و گاه دشان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سرفزند بوجود آمدند نام را با  
 ولید خان و برادر او سب بازید خان و برادر کوچک النور شاه خان لعبر است ساکنی معین آهم  
 مبولن در گامیار آمده و فرقه سواران نوکر شده بودم در اینجا پنج اوله لپز نظر علیخان نیز نوکر  
 بودند با دشان ملاقات و دوستی داشتیم از لکنو خبر رسید که بجای غانگی الدین حیدر شاه از دست  
 نصیر الدین حیدر مرشد زاده با و شاه شد با شماع این خبر پنج اوله مذکور معد و ازده سواران که در  
 قرن سپه گری و تیر بازی و غیره کمال داشتند در لکنو رسید شامل آن سواران من النور شاه  
 ساکن کورائی و در بهو خان و کابل خان و ساسو خان سدر برادر و پورین خان اسپر کابل خان که  
 رات گده بودند که در سرمای ستمه اوله با و فرود کش شدند و بتقریب پنج اوله ملازم نصیر الدین  
 حیدر شد و ملازمان سلطان استخوان سپاه گری و تماشای نیزه بازی و کتیفه میبوده یک فیل  
 و دو هزار روپیه انعام دادند و فی سده از دور و روپیه بومیه مقرر کردند و منشا ارادت من بچهار  
 حضرت مولانا این بود که در وطن ما مایک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند لکنو  
 زن در و ملازمان ما حیدر شاه بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتیم که بدون هدایت نبی  
 و دیدن صورت مرشد نمیشود و دیدیم که شوم او دشان یک دور و تعلیم کردند که از خوانده استخوان  
 صورت مرشد بنقل خواند چون استخوان کرده در خواب صورت مولانا و در صبح پیرزاده  
 پرسید که صورتی دیدی کدام دیگر گفتیم صورت بزرگ دیگر دیدم فرمود که نصیب تو پیش من بزرگ است پیش

نیست چنانچه برزرسیدین لکن درین مسجد آمده صورت حضرت شتائیم که همین بزرگ برادر خواب بود  
 لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف بر بیعت شدم و بعد به بوس رودلی زقم بعد بر صحبت از انجا در سر  
 مذکور از دست سرورخان سپهر کابل خان چهار ضرب شمشیر مجروح شدم بعد حکمت بسبب برخلافی بود که  
 نوکری گداشته بجنور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتیم و میخواستیم که عرض خود از افغانان ساکن  
 رات گزده بگیریم و از مولانا استجارت کردم حضرت مولانا منع فرمودند که راه او قتل کسی مکن اتفاقاً  
 خود بر چند اگیله از حساب لارشا و حضرت صبر کردم بعد یکینم سال آنست که نوکری گداشته در بهوپال رسید  
 یک سید را بر قایت طواف قتل کردند در قصاص و نواب بهوپال هر چهار کسان را قتل گنا  
 ره بروی حضرت مولانا مدام صائم می بودم و شب خدمت بادین رانی و غیره حضرت مولانا  
 مشغولی میداشتم و اجازت عمل تسبیحات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعد حضرت  
 اذن عام دادند که انظرف ما اجازت است از مادر و خواهر و غیره اقربای خود بیعت خواهی گفت  
 بعد مثنوی ذکر و شغل سستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جدم خلیفه که آمدور  
 بیرون مسجد متروک شد و طبع راغب چلک کشی گردید بعد وصال حضرت در شش باسفت چله  
 صرف شربت نوشیدیم و صبح نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدیم بعد تمام  
 چله تا سه گاه افطار میکردم سه چهار سیر نخفته وقت افطار میخوردم و علی بن ابی القیاس در شش چله  
 پنج دفعه نوبت ده سیر میرسید و بوقت روز صائم میشدم و بوقت شب به بهان وضع خورش  
 میکردم تا چهل روز گرسنگی باین کثرت میماند الغرض در آنور شاه مذکور از ریاضت پوست  
 استخوان میماند بعد اسبفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب سبک شید از کبک میخورد مولانا انگلیس  
 چند چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر زرافتی رزاق مطلق که سوال نکردم دوم قدرت بر ادا  
 صوم و صلوة و غسل و غیره باوصف نخوردن ماه تا سوم صدق مقال چهارم طلاقت زبان  
 و کثرت مقال پنجم ذهن و ذکا و فهمید نکات لغت و ششم ایتین صادق عقیده و وحدت چو  
 بنفتم بدین کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسبب و غیره هشتم  
 سوز و نیت طبع بشعر و سخن اگر چه بسبب ناخواندگی آشنائی به لغات سیحک زبان نیست و ادا  
 حروف از مجرای قدرت بر تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد مگر در هر چیز که اراده میکند دخل کردن میتواند

یکی از مریدین صادق الواد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مبنائی اند  
 که ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سره العزیزه بر گاه مخدوم شاه مینا قدس سره انعام  
 و محبت پیدا کرده مرید شدند و بعد آمدن این مسجد نڈیالین نیز روزانه تا نماز عشا حاضر میمانند تا حصول  
 رحمت بخش تحصیل کتب درسی بهم میگردند و بخدمت مولانا حاضر میمانند و با وصفت پیرزادگی و صاحب کسب  
 در کار و خدمت صادقانه و در راه سعادت میروند و بزرگو فکر تعلیمی حضرت مولانا شنوبلی کرده و بر عقیده  
 وحدت وجود ایمان آورده و موحد است بضرورت عیال داری و هم نیال گوشه نشینی از مدت مدید  
 بتقریب معلمی و مدرس پسران پاتهنک سیتارام در موضع سرتشد غزلت گرفته و با خدا و حق و پیرزادگی  
 اند در ایام عمر حضرت مولانا و مخدوم شاه مینا صاحب خواه نخواه می آیند و دیگر ایام بحسب ضرورت  
 یکی از عقیده تمندان خاص و مصاحب و مقرب با اختصاص شاه تاج الدین محمد  
 ابن شاه بر نان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی الله عنه  
 وارد و حال قضیه باون سرکار خیر آباد ایشان نیز از ابتدای قدم حضرت مولانا درین شهر ملازم صحبت  
 و حاضر خدمت بودند اگر چه پیش از ملازمت مولانا دست بیعت بخدمت شاه کریم عطا صاحب سلیمان  
 داده اند لیکن هر گاه کمال تفاق وفاق فیما بین مولانا و شاه کریم عطا صاحب دریا افتند و از بیعت  
 بیعت یافتند که مولانا را پیر و مرشد خود دانند لهذا شاه صاحب ممدوح از بیعت تا اشراق و از حضرت عشاء  
 تا اشراق مولانا حاضر بوده شریک حلیه مراقبه و سماعت فوائد عباد می شدند و هر که مرید میشد نخواه  
 سحریر شجره بر شاه تاج الدین احمد میشد اجازت قصیده و غیره اعمال موجب از حضرت یافتند بعد وصال  
 حضرت مولانا از اقامت لکنشودل برداشته در قصبه باون در سی خود نشیندند و با دیر بنجامتند و چون  
 عمرشان سپری شد تاریخ سده بجا رحق بویتند و هم بنجامت فون شدند انام و انالیه  
 راجعون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطف علی صاحب  
 رد و مولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاه صنفی خفی است ایشان در زمان  
 غازی الدین حیدر باد شاه مشرف بیعت شدند اول برای تحصیل علوم و در لکنه آمدند و شاکر مولود  
 ابو الرحم صاحب شدند تا بدایه خوانده در عدالت و بوانی سلطانی ملازم گشتند به بطور که ایشان  
 بعضی حضرت حاضر باش بودند روزی شکرکایت بیکاری و بیعاشی خود خطاب کردند حضرت مولانا فرمودند

که در حدالت ایجابی کرده نوازش نمود عرض کردند که امام مری خود ایجاب نیست لهذا توقع ندارم شاد  
 که تو کل بخدا کرده آه و رفت باید کرد و در فرصه یار شدند از تصرف و همت مرشدی روح مولوی ولی الله  
 صاحب دار و نه حدالت نام ایشان در بعد نوشته ایشان را خود بخوبی طلب کردند عذر جاری گفته فرستادند  
 مولوی نعیم احمد صاحب پانکی بود و ستاده پیام کردند که نام نهاد در جمله حدالت نوشته شد سوار شده و بخشگیری  
 همه خود نوبتیا بنده و بند از انروز تا حال ملازم حدالت اندک مولوی ابوالحسن برادر علم ایشان از پیشتر  
 ملازم حضرت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران  
 حقیقی مولوی ابوالحسن نیز می شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت و تقوی و صاحب نیتند مولوک  
 نجف علی صاحب در در رسد راجه شکیه را سی انتقال کردند تا در آخرین و اگر کلمه و مستجاب شد خود بودند  
 و شیخا هر میدان را شیخ الاسلام و طالبان عقیدت نهاد مولوی محمد رست علی ابن ابی  
 برادر علم زاهد حافظ قاسم علی صاحب روه لوی بستند اول برامی تحصیل علم در لکنئو آمده از مولوس  
 مشرف علی صاحب یخو اندک و کتب مافوق از مولوی عبد الواسع صاحب خوانده فایز تحصیل و حافظ  
 کلام الله شدند و غنوه حضرت مولانا بیعت کرده درس و تدریس میکردند و رساله کلامه احمق و غیره حضرت  
 مولانا خوانده و موصوفی و مشرع شدند از علم طلب نیز سنگاه وافی پیدا کردند چنانچه در چو نوبت بجان  
 سواد بی سخاوت علم تدریس مانده دستا استقامت داشته تدریس میکردند از آنجا که در بنارس سبک  
 راه ایجابا تو کرد بود میرجهن سائلی و بنارس انتقال کرده در باغ مولوی عبدالقادر خان و مردم نون  
 سند انالله و اما الیه رجوع مخلصه مریدین با محبت و معتقدین با عصمت نبی بی خاتم عرف  
 الله و الی است غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن بزرگانش شهر سنام بود بدین شایه و دیگر  
 اقرای هم غلام ربانی و در بنارس بیلی آمده سکونت و زید و میان نبوه و قادیان بخش از برادران  
 غلام مصطفی در لکنئو آمده و در قادیان بخش جریل مارکین صاحب سوار شدند شادی مراد علی خسرو پوره  
 قادیان بخش با الله الی شده بود لهذا بر بیلی و لکنئو آمد از طبل الله والی دو فرزند بود و اندکی با کلام  
 و در ملل محمد لول مراد علی تدریس در بیلی بمبر و بیوه او بعد سپران خود در لکنئو آمد شادی الک بخش  
 سپر خود با و قهر قادیان بخش خود قادیان بخش در چینه و نتر مکانی در محله بنده داوود بود در ان سکونت پیدا شد  
 بعد مردن شوهر خود و با هم که از سپران و جلد قویای خود ترک و تجرید نموده بمبت برین گماشت که

چرخ زنی قوت حلال پیدا کرده بخونم و عبادت حق مشغول باشم در عمر چاه سالگی بسبب حضرت مولانا  
 مشرف شده بگذر و شغل متوجه شد سواسی نماز پنجگانه بدست آورد و اشتراق و پداشت وغیره نوازل صوم و صلوة  
 بدادوست میداشت و بدریافت آنکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالکه راه طریقت نیز ترک  
 لذات ساخت و بنان تشک لبی نمک قانع شد تا مقدر در راهی نذر و نیاز پیر و مرشد که تا هی نگردد آفتاب  
 در ایام عرس و انتها اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالا خانة ثلثیه صاحب که پیش رو مندر سنوره  
 بمیدان و واقع است اقامت ورزیده نظاره نماز شریف و سبب مراد نه با مرشد خود عشق می بانشت عضا  
 نه بر زبان زدن است و نه هر مرد و نه خدا هیچ انگشت یکسان نکرده و تعلق قلبین مقامات فقر و فنا  
 او را از طرف حضور میشد گاه کاسبی بر اتم الحودت اظهار میکرد چون انسانی آنرا مانعت کرده بود  
 لهذا تعلیم منی سپارم اینقدر میدانم که از بزرگواران حضرت مولانا احمد والی تا دم و اسپن بر عقیدت و وحدت وجود  
 را استخادم و بجز این فنا فی الشیخ ثابت قدم بوده است مقوله اول بود تا عمر بود در هوس رویتو باشم  
 و در خاک شوم خاک سرگومی تو باشم و آنرا لامر بجز تنب منبلا شده بتاریخ جان بجز تسلیم  
 کرده حسب تمنای خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد مدفون گردید رحمة الله تعالی علیها و برکات هر دو  
 سپرانش رو بروی آن معصوم فوت کرده بود مذلولوی خوالدین نبرده آنم خود معنی سپر الکبخش می باشد  
 است بدنیابت بنی بخش سپر قادر بخش کار دار و علی کوشی مذکور میکند نقطه یکی از هر بدین باب است  
 کریم و او خان این شهباز خان قوم افغان ساکن کمال نگر متعلقه صفی پور است از سن تهنیز  
 در توفه سپر گری تو گری میکرد و چنانچه در عهد نواب سعادت علی خان سباده رملازم شده متعلق بود  
 ثبات محل بود و انظر او نشان بر تحصیل ثواب گنج و دیهات آن متعلق بود در مواضع شایع  
 ز سیداری شیخ سعود رساله را اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در آنجا  
 مریدان شاه امام بخش صاحب اشغول صوم و صلوة و ذکر و شغل دیده در رخصت مرد علی میداشت  
 شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته مرید کرده اند من تذکره این خواب  
 از لعل محمد صحاف که در کمالی بانج بماند و متعده حضرت مولانا بسیار بود ذکر کردم او مرا سزا آورد  
 مرید کنانید مولانا تعلیم تسبیحات ذکر و غیره کردند بران عمل کرده ذوق مبداء فخر و ربک کوشی در تمنای  
 میازم و در آنمکان جن از قدیم میبازد و در حالت مشغولی فیما بین من و جن مذکور گشتی مذکور و در آنجا

میشد و گاه من تہ و بالا میشدم آخر جن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوه طبری آویزان ساخت در آنوقت  
 نوراً حضرت مولانا مرشدنا در اینجا رسیده یک طمانچہ بر روی جن مذکور زده او را گدازیدہ اگر بخت عشق  
 و محبت حضرت در اولم افزود این شهاب پور در لکنؤ آمدہ خواستم کہ احوال شہید بمرض رسانم حضرت فرمود  
 کہ بختیج اطہار نیست بمرض کردم کہ من تو کبری میگذازم فقیر خواہم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند  
 آخر حضرت مرا همراه فراکلن بیک و مولوی ابوالحسن صاحب بر دیوبند بھی ثبات محل فرستادند کہ کس  
 تو کرم شتاب بود احوال فقیر شدہ است و تو کبری میگذازم یک صاحبہ از پس جلین مرا فرمودند کہ ما خدمت معاش  
 کردیم بچند پیر مشاہیرہ تو بحال خوابد ماند ہر جا کہ مرضی باشد بمان حضرت مولانا حکم کردند کہ تعییناتی تو در  
 شتاب پور بموٹا اقامت ساختہ در باہذا باش چنانچہ یک صاحبہ تاحیات خود و ازودہ سال بلحاظ  
 شرط و در ماہر بچند پیر دادند و من حسب حکم در شتاب پور ماندہ چاکہ کشتی شروع کردم درودہ و ازودہ ہلد  
 صفای قرار واقعی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید بعد نامردم در آرام پور و آبستہ و تیرا کج و کولہ  
 و بنارس و چون پور مد بستہ بعد حسب ارشاد حضرت اتفاق نکاح با یک سیدانی در سلون شد و  
 بوجہ آمدند ہاشم عبد الواحد خان و عبدالباق خان موجود بستہ فقط یکی از مریدین مخلصین شاہ  
 امام بخش صفی پوری از اولاد امجاد مجدد و م شیخ صفی اند ایشان از ابتدای جوانی  
 در صحبت شاہ صاحب مسموم پیرزادہ صفی پوری تعلیم تربیت یافتند ہم تقصیل علم کردند و ہم مالک  
 طریقت شدند بطور بہاحت و در موضع شتاب پور علاقہ نواب گنج زمیناری شیخ مسعود رسالدا  
 رفتہ اقامت پذیر شدند و از آنجا آمدہ با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافتہ سلسلہ  
 ارشاد جاری کردند در شتاب پور و یہاں کردہ نواح صد نامریدیشان شدند تا فریب صحبت شاہ  
 چنین بود کہ ہر کدام را و بر وی نشانیدہ توجہ میکردند و در وجہ و طرب می آمد و خود ہم شغول میماند  
 و ہم توجہ بچند مال و خانہ ہم بود بوجع خلایق برای بوقع امر اض و اسبب بسیار بود و کرم واقعا  
 ہر حضرت میگاہ بندہ من در عبد نواب سعادت علیخان سہارن ملانم سرکار بودم در نواب گنج  
 تھیات ہمدہ در موضع شتاب پور وغیرہ در تحصیل من بودند بدین تقریب در شتاب پور باشاہ  
 امام بخش صاحب ملاقات میشد تا فریب صحبت شان و تصرف از عمل غیر بیت وغیرہ و ہم بہت  
 دست اجوی بچشم سیدیم در زبانی نشان شنیدم کہ اول ہر باشاہ عبادا شد صاحب مریدان فطما



صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توجه و القای نسبت برین کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج سال در شهاب پور ساکن و داشته فیض ظاهر و باطن مجردم گرد و لواج رسانیدند تا پنج یا زودم رمضان سنه در حین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در عین آبادی مکان مسکن خود دفن شدند و قبر نخته چار دیواری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس او نشان میکنند مگر کسی اعلیّه و جانشین خود ندیده اند مجرد بودند عقب خود نگذاشتند فقط یکی از مردین خصوصیت و سنگاه و تمکین دان عقیدت پناه میان اسد الله این تاج محمد ساکن لکنئو سجدت علیها السلام است اینکس تحصیل کتب فارسی نموده بعد سن باووع در سرکار شاهی ملازم شد چون ترکی الطبع و سخاوت ازلی بود و شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقراداشت در آن زمان جوانی لخصه حضرت مولانا رسیدت سبق مثنوی معنوی شروع کرد و بخشش سخافی میزد و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود سبق وقت میکرد حضرت مولانا نیز توجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید هر دو بعد از شراق سبق مثنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مضمونه خود مشغول میگردد بعد نماز عشا باز حاضر شده بخدمت پادشاهی مستفید می گشت چون فوت و تولد آنی جوانی و عشق و محبت روحانی است خدمت او مقبول مقبول آئینی افتاد بدل گفت سه غرض زد و دنیا و جنتی مقبول خدمت است بد بر دیگر چه باک است اگر پسند تو ام به مادم دستور حضرت بود که بعد نماز عشا انگ است و پوشتاک اجسم مطهر علیحه ساخته بر لبه خواب در راحی شدند میان فتح علی شاه و پوختان و این خادم و نگاه و محبت و کرم بخش و غیره خصا رمانند پروانه تا بگردش جمع گشته مشغول جوی دست و پا کوبی میشدند و شاه تاج الدین احمد و شیخ حمایت الله خان و غیره به صاحبین در آنوقت بطور افسانه گوئی حرف و حکایت میکنند به نیت آنکه حضرت استراحت فرمایند لیکن چون حضرت با انتظار میان اسد الله دو چار می ماند و هرگز خواب آشنائی کردید همین که میان اسد الله آمده بود موس سبده سیفر بودند شما باش شایبش آب آمدیم برخواست همه صاحبان رحمت شوند میان اسد الله که بسته بطور جامیان داشت مال میکرد حضرت از آن راحت یافتی اختیارات الفاظ و حاخوبی وین و دنیا پر زبان می ماندند و لوانچه ایشانرا تنبلی مسئله وین یا نکه حکم و یتیم باو می آمد تحقیق آن میکرد تا آنکه رشده ظاهر آنحضرت خواب غلبه کند و عمل بیدار مشغول استخوان شود و کانییم پاس شب گذشته و گاهی باک کفر می گویم

میان اسد اقد و غیره این سعادت عظمی اند و همه بجا نود میرفتند این دستور العمل و احکمی بود که بگرد  
 قضا نشد مگر در بی سعادت آنکس که شده کند یا بدش باقی تحقیقت اینکه همچو خدمت منقوله سبکس را  
 امریدین و مخلصین مسیر نیاید که اول روز که مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق شبنوی تند  
 افاض می بود آنکس محتاط میباید مطالب صادق بوده استفاده تامه می برداشت و شبانزانا است  
 آنچنان خوشنود میساخت که دیگران غیبت پرا و میگردند که کاش بگردیم و همچو اثر خدا خوشنودی سپرد  
 با امید آدمی طرفه آنیکه حضرت را با وصف کمال استار کشف و کرامت خود منظور بود که جهان با کمال  
 با از چشم باطن آنیکس محبوب مستور نماید و در ضمن حکایت دیگران آنچنان سخن نادر و رفیق  
 می گفتند که عقل فلاطون بان نمیرسد مگر آنیکس بر حال باطنی با استقبال خود منطبق کرده موافق  
 کرامت عظمی همیشه چنانچه میان اسد اقد پیش این کمترین خدام حکایت کردند که در سفر دوازده سا  
 سن که حضرت مولانا صورتی نمیده بودند و چشم من نیز نور جمال حضرت هنوز منور نشد بود وقت شب  
 در خانه خود در خوابگاه خوابش دراز بودم و والدین در خانه موجود بودند و با لطف خود به پیش میگردم  
 که از قدرت خدا بعید نیست که ترا حلم و بهر نصیب شود و جوانی با محتاج میسر کرد و وقت خوش شایع  
 لیکن در آنوقت والدین کجا خوانند بود تا اول آنها خوش شود و در از خدمت من رضی شوند در  
 همین خیال و تصور محبت والدین دل من بچوش و ناله در خروش آمد و چندان گریستم که از آب  
 اشک بالین زیر سر تر گردید و آواز گریه من مادر شیند و مراد کتار کشید و پرسید که گریه را چه حال  
 چیست گفتم هیچ نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد از آنکه یا بابت سال این  
 ماجراش بوقت مشت مالی من حضرت صورت من دیده تا بسم کرده میفرمودند که طفلی بر پانگه خود  
 اقلده نهال میکند که وقت جوانی و خوشحالی من مادر پدر کجا خوانند بود تا از خوشحالی من خوشنود  
 شوند و من خدمت آنها بکنم بر خیال چنان گریه که تکیه زیر سر از آب چشم تر کرد و تسبیح این حکایم  
 مرا با جاسی طفلی نمود یاد آمد و بدل گفتم که این علم لدنی و کشف انلی پرورش است که آن وقت  
 ماضی و حال حکایت میکنند که گویا اینوقت مستفاده میفرمایند فقط سبحان الله کجا نقتد بکنند  
 حفر سب اولیا تا شنیدن باین حکایتها ایمان آرند و اصلاح عقیده فاسده خود نمایند و صد هزار آون  
 بر زبان و دکامی میان اسد الله که ارشاد حضرت در علم غیب آن علیم و نصیبی برده ماجرای و طفلی

خود بیارآورد و مثل مشهور راست آمد مثل هندی چون ما برومی سکه چکنه چکنه پات حکایت  
 مستمن فرید عنایت حضرت جمال ایشان در زمانه اخیر میان اسد خدا نقل اند که مرتبه اول مشهور  
 شریف هیش شرف از ابتدای آنها سبقتاً از حضرت مولانا خودم و بوقت نسیبم باید که بطور  
 قندمگر بچشمی رگد ناندیم هر جا که سهو و نسیبان رفته بود رفیع کردم و مرتبه سوم بوقت سبق معمولی کلا و نشان  
 بچشمی رفیع کردم یعنی با از بلند نجوش کمانی میخواندم و حضرت بدان نظر داشته جمال قاسمی  
 توجه میکردند بعد اتمام مرتبه سوم حضرت فرمودند که ترا احتیاج دیگر نیست بخانه خود میخوانده باشی چون  
 سده راه مرتبه فائده جدید حاصل شده بود و به یقین دانستم که حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا  
 حلال الدین رومی قدس سره السامی هستند که چهارم تیر بوقت معمولی کتاب در نیک بچشمی خوان  
 شدم آرشاد شد که من گفته بودم که دیگر احتیاج سبق نیست بخانه خود میخوانده باشی بحال که ستان  
 عمر کردم که کتاب خود از اصل مکتومی صحیح میکنم در خانه من اصل مکتومی کجاست حضرت  
 حاضر جوابی من تبسم شدند و من انا اول بابا آغاز کردم و قسم سوم تمام نشده بود که حضرت توجه ملکوت  
 شدند آسمان نیز هر گاه بر مرقد منور نشسته اشعار شنیدی میخوانم جان اشعثانیت و التفات  
 دل عقیدت تهنی خود می یابم ۵ هنوز آن ابر رحمت در فشان است بخم و خواند آن  
 بیان اسد الله مع والدین حسین بخش و نام الدین و کریم الله برادران جلیلی در آن وقت  
 حلقه بندگی و غلامی و گوش و از دست حق که ابله بود و حشرش بجز از زمت رحمان خلد میکنی بشده  
 و خودش تمنی همین جنت است و پس فقط یکی از هر بدین بچشمی کار و موقدین خود  
 محمد جعفر این میان ظهور علی این طلبا خان در محله باورچی بازار که  
 بر منقل از سید پند یابین اسمت سکوت میداشتند و در مطبخ شاهی ملازم بودند اکثر محراب  
 مولانا میگذازدند و محبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چندگاه سه و کسان مرد حضرت مولانا نشاند  
 محمد جعفر با ظهور علی اگر چه محبت عاشقانه داشت و کیمم او را نمیکند داشت لیکن محبت پیر و مرشد  
 غالب آمد و اکثر اوقات حاضر باشی حضور میکردت یاری دوا و غذا که بز بدن حضرت شود و  
 محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و باو پیران بانی و غیره اکثر هم محمد جعفر  
 حاضر باش بود و مقام مرد و زن خانه این سه و کسان مرید ذای حضرت بودند در حیات و بعد

بعد از وفات مولانا با هر چه بخت طعام و غیره میشد در آن این سهروردگهان سعه عزیزان خود مصرف  
 می شدند و وکیما می و غیره ظروف مسی و ضروریات متعلق باورچی خانه هر قدر که در کار باشند و نه  
 آنها بوده است و سوا می خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت و شاغل کسب ایه سلوک  
 است و نسبت با بزرگ پرورشده برحق میدارد و فقط یکی از خلفای راشدین مولوی عبدالعزیز  
 ابن فرید الدین از شیوخ گرام و روسای عظام بلده شاه آباد متعلقه سرکار اوده اند تحصیل علم  
 کتب مرویه از بزرگ حقیقی خود مولوی محمد صالح نمودند که مولوی محمد صالح مدوح از عمد نواب و علی  
 بجاد و تاجلوس محمد علی شاه فردوس نزل ملازم سرکار شاهی بودند و در او روغلی کتب خانه سرکار  
 متعلق ایشان بود بجهت تعلق شان و بنا بر تحصیل علم بود و با ایشان سهروردیاد و در بیت اسلاطین  
 اتفاق افتاد در محله تکیه شاه عبدالعزیز صاحب منشی محمد صالح باغ و مکان تیار ساختند در  
 سهروردیاد و آن معادل و عیال سکونت میداشتند و در عمر سب سالگی او صاف حضرت مولانا  
 با اتفاق جمال الدین و شمس الدین شکر شده اینجا بحضور مولانا در مسجد بنیادین آمده ملازمت حاصل  
 در اول صحبت حالت تحیر و آشفتگی دل عارض شد که نشه بجزوی معلوم میشد روز جمعه آینه  
 آمده مرید شدند و شجره چشبه صابریه بواسطه حضرت شاه نور الهدی و قادریه بواسطه حضرت اقا  
 سیده عبدالرزاق صاحب قدس سره الامعی یافتند مجاز و مرض خلافت شدند ایشان را  
 درخواست برای حاضر باشی و ای می بود حضرت فرمودند که برو جمعه و منزل مجلس است آمده  
 باشند مطابق آن گاهی ناغه نشد بعد وصال موافق معمول مصرعه هست مجلس بران قرار نمودند  
 مولو صاحب مدوح و حکایت بر خود گذشته بیان کردند حکایت اول اینکه محمد حسین نامی بود  
 کوچک من از من آزرده شده عباس رفته بودم و او برین بسیار مستولی شد من طعام گداشته  
 بطرف عیش باغ رفتم و بنامه زرقم از اینجا بحضور مولانا آدم و نیت کردم که بدون استفسار  
 حضرت هیچ اظهار نکرده حضرت از راه کشف اندوه خاطر من دریافت دست مبارک بردوش من  
 نهاده پرسیدند که چرا بلوال سستی آنوقت حال برادر خود عرض کردم فرمودند بنامه بر طعام بخور  
 و او می آید چنانچه با نوقت بنامه رفتم منشی محمد صالح طعام پیش من نهادند برگاه و طعام  
 دوم رجوع بحضور نموده گفتم که طعام آمد محمد حسین نه آمد همان لحظه محمد حسین در دروازه آمدند

حکایت دوم اینکه برودن چشبه قریب مغرب بحضور حضرت بودم حضرت پرسیدند که والده شما  
 حیات اندر من کردم که از فضل الهی والدین حیات اند فرمودند که حال والدین ما را چه بود و چه  
 بعد سکونت فرمودند بر روز پنجشنبه رسید که در ساعتی که حضرت حال والده پرسید بودند همان وقت  
 والده ام در شاه آباد انتقال کردند عرصه پاترود سه سال است که منشی محمد صالح تبر در لکنئو فوت کردند  
 و در باغ خود مدفون شدند حکایت سوم که است حضرت نقل کردند که برادرم مولوی محمد صالح  
 بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوی از ادمعراج از طفلی بود اکنون مرید جناب شده از کلام  
 یافت ارشاد شد که او از کار شما خواهد رفت شاد و بهیای خواهد کرد و اولاد خواهد شد خوش و خورم  
 خواهد ماند مطابق ارشاد سه نکاح در وقت اتفاق شد یک دختر و دو پسر از بی بی مای سالیج هستند  
 و بعد وفات شان دوز و جد در لکنئو نکاح در آمدند که آنها نیز صاحب ولاد اند با وجود اینکه سبک  
 معاش و جایا ندارند و نوکری کسی نکرده اند در ما بحتاج خود گاهی در مانده نشده اند و طریقت طبع  
 و لطیفه گو آنچنان هستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا در همین ظرافت و طلاقت لسانے  
 کتو و خوا بد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض و بسط من و رسکوت و کلام است یعنی باز که  
 کلام ظرافت و لطافت بر زبان من جاری می ماند بر دل من بسط میابد و در رسکوت قبض میشود  
 یکی از مریدین مخلصین خاص و معتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ  
 امان علی ساکن قانم گنج از احاطه میر جان شملات لکنئو است ایشان مولوی حاجی حسین علی  
 صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای ورود حضرت مولانا به گاد مجذوم شاه مینا صاحب  
 قدس سره مرید شده بودند تحصیل علم رفت و نحو و غیره از مولوی تراب علی بن علی طلب از حکیم آخلمیر  
 شاه جهان آبادی کرده و مشغول شریف از حضرت مولانا سز کردند و نیز اجازت مقصد و غیره اعمال  
 و اشغال از مولانا گرفته عمل میکردند و کمال عشق و محبت با مرشد خود میداشتند اگر چه مکان برافراشته  
 بود لیکن بر وقت عطلین و محفل خواه خوا حاضر میشدند و اگر چیزی بروج مرض بلامان حضرت میشد  
 هر روز حاضر میماندند و او به از دوکان عطاری خود میفرستادند و این الزام حاضر باشی و خدمتند  
 بعد وصال آنحضرت نیز از او شان ناغده نشد عاشق سماع بودند و در فن موسیقی هم دخلی داشتند لهذا  
 قدر دانی کلاوت و توالان کامل فن خوب میکردند و بمقدور از سلوک هم قاصر نمی شدند بعد

سیصد و هشتاد و دو سال از وصال حضرت مولانا برض فالح و غیره مبتلا شده بتاریخ ماه هادی الثانی سنه  
 فوت کرده بچار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا لله و انا الیه  
 راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان تیز ذی علم و بکار و بار دنیا و شویباراند و شیخ  
 عنایت علی از حضرت مولانا بیعت سیدار و فقط یکی از مریدین اصحاب صحفه عبد القدر خان  
 ابن احمد خان راهبوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه زسن در لکنئو آمده در خانقاه حضرت  
 مولانا سکونت ورزیده بشریف بیعت شرف گردید موافق دیگر مریدین ذکر شغل آموخته ششویباراند  
 و نماز پنجگانه براه حضرت مدام بخواند و تقسیم شیرینی و غیره تبرک اختصاص بیافت و محض تبرک  
 سیر و اوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت سجد تا نماز فجر ملازم مسجد است و از بزرگت صحبت و تبت  
 شناسی آنچنان حاصل شد که گه بالیان و اهل توجان در وقت فجر غلطی میکنند و آنیکس بر وقت  
 صحیح خبر میدد و غلطی میکند و دیگر آنیکه بعد از نماز فجر پیش آید دیگر از این برود قشریست حاضر شده تا وقت  
 اشراق مراقب بماند و در صبر و توکل ثابت قدم و راسخ دم است که از احدی گاهی سوال میکند  
 و از ثبوت بازوی خود خوش گذران میکند و عیال و در دام پور بی معاش بسر میکنند فضل  
 در تذکره المریدین که در صحن حیات و بهم بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مهر و  
 خدمتگذار بی و هم عرس و غیره همیشه میشوند منجمله مریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد  
 نذیر علی خان سبزواری است نوکله و مسکن قدیم ایشان موضع چند متعلقه مدینه الکریمه و آباد و اکثرین  
 محمد رمضان علی رفیق اوزاب وزیر الممالک بمین الدوله سعادت علیخان سبزواری وقت صاحبزاده  
 که در بنارس بود و براه آقای نامده مدوح در لکنئو آمده در روضه اصطبل سرکار وزیر الممالک سبزواری  
 شده منجمله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس اوزاب وزیر الممالک سبزواری عظم الیه متعلقان خود را از  
 اوزاب و طلبیده استقامت لکنئو کردند محمد نذیر علی و رحیب علی و خیر علی سر سید سیران شیخ رمضان علی  
 نیر ملازم سرکار شدند منجمله آسمان محمد نذیر علی خان بعد تحصیل نوبت خواند فارسی در عهد ذوالخودش  
 و شیخ کارنده بسبب تیزی طبع و زیرکی جلالی آنچنان انتظام کار و بار سرکار کرد که بجای پذیر خود و بکار  
 ستاره و بی اعتبار گردید حتی که بعد حبت آرامگاه یعنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه زسن سر فرزند  
 سوانی از لکنئو و اوزاب نیز از ایشان متعلق گردید زبانی سسی امام بخش و اوزاب اصطبل که مقرر کرده

نواب محمد الدوله سباده بود حالات فضل و کمال حضرت مولانا شنید و بجهت حضرت عام شدند بدین  
 حسن جلالت و خلوص میند ایشان عنایت رحمانی سبذول حال غم به خصمال بنان که در نشد پتیا نجهت  
 چند روز مرید شدند تعبده والدوبرادرانش نیز آمده مرید گشتند و یوگایه و عقیده و اخلاص ترقی کردند  
 و از برکت و محبت حضرت و راضیتار و اقتدار ایشان نیز ترقی گردید بر روز تعطیلین در محفل سماع هرگاه  
 می آمدند نذر علی خان مسجد برادران خود نذور میگذازانید و معمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر بچه  
 خواه اشرفی و غیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که محبت حضرت بر سلوک قوالان  
 معروف است و در هر یک مجلسه سوا می نذور و سپیدای سببار بقوالان میدادند از اینجسی محبوب و  
 مقبول حضرت رحمان شدند اینک بعدشش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد منزل نواب متدال دوله  
 سباده در مقید شدند و خلد منزل انتظام امور سلطنت حسب راسی نمود کردند و از عنایت حضرت مولانا  
 خان مذکور مصاحب و مقرب سلطانی گشته بختاب خانی و سباده در سی سرفراز شدند از اینجا که خان کور  
 عقل مجسم بود هر کار و خدمت که تقو بعین ایشان شد بآن خوبی و اسلوبی انعام کرد که شبانه آن  
 نصیر الدین حیدر عاشق شدند و هر کوز خاطر اقدس داشتند که اگر انگیس مستعی شود مدارالمام کل  
 گردانند چنانچه مکرر بجالت خوشنودی مزاج پرسیدند که نذر علی خان سباده در هر چه درخواست کنی بچه  
 عنایت کنیم ایشان همین گفتند که غلام بچه حضرت سبب میخواهد مصرعه لطف انچه نوازشی حکم انچه  
 فرمانی بفرمایند در آنوقت در یاسی جواهر و روپیه و اشرفی بر روی حلیه مقررین جاری بود و اگر  
 ایشان طمع میکردند از لگلوک درین نبود لیکن خان مذکور را از برکت صحبت مولانا آنچنان عنایت  
 نفسی حاصل شد که مطلق چشم طمع نکشاد و سواهی انچه از سرکار مقرر بود بر آردنی حرام انگشت دندان  
 و با و زبرد آموید و سپیدام ارکان سلطنت آمویش نکرد و بجایه احدی زلفت و با و صفت بر خلفانی  
 ندسب سلطان و وزیر و حیلد ارکان سلطنت سنی المذیب و صوفی الشرب ماند و بدین وجه و چشم  
 سلیمان خار بود و هر یک در پرده سماعی ذلت و زوال دولت امیکس بود لیکن از اقبال خود او  
 و محبت پیر ارشاد احدی بیگ سزولیش کج کردن نتوانست قضا کار کور کور سجوی از یکم ششم  
 ذیقعه حضرت مولانا تبه سفر آخرت کرده مستغرق ذات بی کیف شدند وقت صبح نذر علی خان  
 آمده ازین کترین حدام حال پیر جگفهم که برادر هم آفتاب عالمتاب قریب انزوب است و مکان

اساطیر که در آن مدفن حضور تجویز است از مکانات پخته و خام و نشیب و فراز آنچنان خراب است که در  
 یکماه نیز هموار و لالقی فرار نخواهد شد فکر اینکار مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود که بستان  
 مستعد گردید و قریب دو صد کسان بیلدار و مزدور و ملای زمان خود را درین کار شریک گردانیده  
 در عرصه چهار پاس جمله مکانات پخته و خام را کندیده و چوب و خشت آن علقه‌ده انبار کرده و چه بچه با  
 انباشته و قد آدم نشیب را از گل پر کرده برابر صحن مسجد زمین هموار و تخته گلزار ساخت اگر چه این امر  
 از کار است حضرت مولانا بوجای آنچه در صدر ملاحظه حال آن مندوب گشته است لیکن چشم ظاهر آنچه  
 از سبب و مشقت خان مذکور در یکروز شد از دیگری در یک هفته نمیشد کیفیت تفصیلی آن در و جای  
 ارجحان باید دید و دیگر کمال عشق و محبت ایشان نیز در پیر پرستی باید شنید که خلد منزل را بدین نذر علی  
 بکدم قرار نمود و مکن نبود که ایشان ساعنی غیر حاضر شوند لیکن سقیم الحالی ظاهر هر چه می‌شد خود دیده با اینها  
 وقت را ترک کرده و مصاف گفته فرستاد که خاندان زاد حاضر شدن نیتواند هر چه با ابا و احکامیت در جوامع  
 ایشان در پیر پرستی اینست که هر گاه نوبت طیاری سامان تجیز و تکفین رسید و هنوز حضرت  
 بقید حیات بودند نواب معتمد الدوله بهادر که میبای خود مقید بودند با عظم علیخان داروغه خویش  
 گفته که یک گشتری پارچه نفیس و پانصد روپیه برای تجیز مولانا بفرسند و مقبره و خاتمه کما یغنی  
 طبیار کرده و سبده بر قدر که روپیه صرف شود چنانچه عظم علی خان یک گشتری کلان از تمانهای پارچه  
 نفیس و پانصد روپیه نقد بدست مردم خود همراه محمد اشرف داروغه باور چنانچه پیش خلیفه شاه  
 فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل عظم علی خان دو هزار روپیه برای طیاری مقبره  
 برآورده داشته‌اند و اجازت معتمد الدوله بهادر داده نیز روپیه گرفته‌اند هر دو هم آنچنان نذر علی  
 خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب مده از نزار گریست و گفت که نام من از زمره مخلصان  
 مولانا بدرکنند و من از همین وقت رخصت می‌شوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج و بلا  
 پرسیدند گفتنمی توانم دید که در کار تجیز و تکفین و طباری مقبره و اخراجات وصال پیر و مرشد من  
 دیگری شریک شود و من محروم باشم اگر چه برابر می‌میل دوله بهادر از من محالست لیکن هر چه  
 از بیخباته آباء در قبضه قدرت من است تا لباس و زور اهل و عیال خود همه قربان پیر و مرشد  
 خود خواهم که هر گاه از من نخواهد شد شما را اختیار گرفتن از دیگری است میبای فتح علی شاه صاحب



گفتند که اگر خوشی شما در برین است که آنچه نواب محمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد بلی جناب  
 شاه صاحب محراب شرف مذکور را طلبیده رو بروی خانم صوف پانصد روپیه و گشتری پارچه را بخرید و سب  
 دادند و محمد اشرف بر دو آنوقت نذر علی خان آنچنان راضی شد که گویا دولت ده جهانی یافت حال آنکه  
 جیبی و استقلال مذکور استقامت دینی که از برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معرکه عظیمه  
 که بتاریخ هفتم یا هشتم محرم در عهد نخل منزل پیش آمده بود از حکایت مفصله ذیل باید در یافت  
 حکایت چون خدمت میر ترکی و استقام سوارسی با و شاه تیر متعلق به نذر علیخان سها بود و در محرم  
 دستور نخل منزل بود که همراه علمها و دلایل و غیره سردار پرنه از امام باه محل سزایده تا دروازه حلیخانه  
 میرسانیدند و همراه علمهای سلطانی علمهای بکیات و ارکان دولت در گشت میرفتند و نواب شالو و  
 وزیر الممالک سها در دیوان راجه سوارام و غیره امر نیز سپا ده پانچ کاب بودند و با وجود آنکه بتاریخ مذکور  
 برای تیرای اذن عام میشود و حکم است که که امام سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از اجتماع تیرا دم نزنند  
 چون استقام نذر علی خان بحکم بادشاه بود از خوف و رعب ایشان زبان کاه صغور و اکابر مومنین از  
 تیرا بند بود و بدل خود تیرا ان کسج و تاب میخوردند و می گفتند کاش این شخص مستقیم عقیده تضرار سها  
 در صحن که بلار رسیدند در اینجا یک جوان پرتله و اله سلطانی از جمله سها اسپان من تعیینات بود و او را  
 گفته بودم که حکم شاه چنانست که کسی تیرا گفتن نتواند و را تمام از زبان کسی از سها اسپان علم  
 راجه سوارام حرف تیرا بر آمد آنچنان متعینه من ممانعت کرد مستعد گرفتاری و شمشیر ستانی او شد  
 آواز شور شنیده محمد نذر علیخان اسپ دو اینده آبخار سیده رفع مناد خواستند و او را می رمانیدند  
 باز نیامدند آنوقت چوبی که بدست داشتند بر سر فرس ملا زمان راجه سوارام زدند چون تیرا را نخواست  
 مذیب مسلح بر سر مناد بودند از زندگی خود ما بوس شدیم در آنوقت طرفه مد و حضرت مولانا دم که این  
 هزار نام دم از جان واحد من مقابله کردن نتوانستند و افسار منادند شاید در نظر آنها فوج کشیه سها  
 من متخیل شد تا اینکه راجه سوارام حضور نخل منزل رفته بسیار عاجز نالی کرد و گفت که نذر علی خان  
 اینچنین جویمتی من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گوای ز یاد تمش  
 نذر علیخان دادند و خواستند که نذر علیخان گرفتار شود و در غضب سلطانی مبتلا گردد و میگویند که نخل من  
 فرمودند که چهل و پنجاه هزار مردم شیعه مذیب همراه علمها بودند و یک نذر علیخان سنی بود تدارک آن

بروقت کردن نتوانستند من تبریح تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار مجد الزمان و نواب وزیر و غیره  
 معرفت چو پادشاه رسایند که نذر علیجان بدون طلب حضور بدر بار قیاید نذر علیجان آنقدر غیور بود  
 که از انروز بخانه نشست و مطلق التجای پادشاه و وزیر نگردد و از خود در خدمات مفوضه خود داخل  
 گذاشت نواب و شش اهل دولت بجهت بعضی مواخذه و بعضی محاسبه و غیره طلب کردند و ایشان رفتند  
 و ایشان عرض داشت مقرر و عدول حکمی نموده از طرف پادشاه حسین بخش و غیره افسران فوج و فوشتا  
 و محاصره بکنان کردند و مشهور شد که حکم پادشاه است که از تو سپاه برانند نذر علیجان با پاره پاتره  
 رفقای خود مسلح شده بالای بکنان خود کجا انتقال نموده ماند و هرگز خوش آمد و التجا سلب بکنان  
 و وزیر نبرد آخر الامر حکم پادشاه رسایند که محاصر و مواخذه او متوقف نمایند مقابل و محاصر و موقوف  
 مگر با بجای نواب روشن الله و له یک بهره سپاسیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت  
 راجه شود پس سنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی زدم خود مذاکره پس بهره  
 دروازه من بچ علت است و تنخواه چرا عنایت نمیشود روشن الله و له پیام کرد که اگر از اینجا راه  
 رفتن خانه خود باشد تنخواه و دامنه آید ایشان گفتند که سه مستحقان خود را راه آید و در هر چند  
 منزل رست و بکوره های بار برداری و تنخواه میبایقی تا امر وزیر بفرسند از عنایت مولانا همچنان دید  
 چنانچه ایشان با جمله احوال و اطفال و عیال و اطفال بکمال جا و اقبال از آنجا راه اند و در هر چند  
 بعد خلد منزل شدن فقیر الدین حیدر و جلوس فردوس منزل درین شهر باز آمدند منتظر اینست  
 اگر مقرر خواهد بود پادشاه وقت خود یا خواهد فرمود اطلاع خود و با التجا کسی کردن ضرورت  
 سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و انیس بر توکل خدا تا روز  
 بیچار و محفل راند با بجا خان مذکور بر نور مستر و کنایندن روپیه و پارچه نواب معتمد الله و انیس  
 تجیز از قسمه پارچه و عطر و جوهر و سریر جازه و شیشه های گلاب و کیوژه و ضروریات تعمیر و سماران  
 و نماز گذار میبای ساخته و محازی در وسطی که جای نشست حضرت بود زمین مرقد سوز تعیین ساخته  
 بران شامیان تا فتنه بنزایستاده کردند در همان مقام کنایندن تعمیر شریف از صبح صبح شروع کرد  
 و شش ماهی قبر از آب ماه شسته بر هر یک نشست سه سید کلمه تجید و سوره اخلاص در دو هفته از  
 انبار کردند و چون از گلاب و کیوژه سرشته و غیر ساخته سماران با وضو بحالت درود و کلمه خود

که مرقد شریفه از اذرون تخته خانه نابالای زمین از هر چو شنبه و چون در مرتب گردند از زمین از هر سلطان  
 محبوب الهی با هر از حضرت شیخ المشائخ و اولادها خواجده فرید الدین گنجشک علی بنینا و علیها السلام و  
 پاک پتن استقام کرده بودند سببان عقیدت و استقام نذر علیخان مرقد مذکور حضرت مولانا تمیز گنا بیده  
 بنامی روضه مقدسه انداخت و کیفیت عمل سقاط و تدفین و طیارسی سوم و اطعام طعام تاسمه  
 از قسم ملاء و قورمه و مرغفر و تخمین و قیرینی و شیرمالی کتاب و آچار و مویزهای نفیس برای جمله خواجس  
 و عوام ثم سر بر روز سوم و دهم و ستم و هفتم در وقایع از حال خواهند شنید با بجه از روز وصال تا لایم  
 عرض شریف خان موصوف بدن اچان مصروف مانده مقبره با کلساسی طلائی و جواهرات و یواریکی  
 و ناندی شیشه آلات و ساز و سامان و کوشنی های از قنادیل و کنول و تکی های مومی آراسته شده  
 و سائبان ها و شامیان های پشاپی و شطرنجی های چاندنی فروش فروش تمامی مکانات خانقاه  
 و مسجد لغویان شایسته و بابسته موجود و مهیا گردند و بجال و دوم با سوم مسجده تقوی بالایی قبر  
 شریف طهارت گنایند و آنچه از مال طیب و زرطلال در کسبه خود آستند در طیارسی مقبره و این همه  
 ساز و سامان شان مانده بحال خوشنودی و طیب خاطر و در کار خیر سرور مشد با ختند و آل دین ایشان  
 و حجب علی و خیر علی برادران حقیقی و تمامی زن و مرد و اطفال ضغفار و گیار خانندان خود را بعلت  
 حضرت فروختند و هر که داند این چنین بی بیستی و خوش اعتقادی که از نذر علیخان اینطور آید از روی  
 گفته شده باشد و بسبب این حسن عقیدت و خدمات خان موصوف مقبول آن قبول الهی اینچنین  
 گردید که برزخ مولانا و خواجده و بیاد بی پیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشند چنانچه شاکر گندار  
 حضرت و یاری آنحضرت و رحیمات و بعد وفات همیشه کرده اند و میکند از آنجا چند حکایت  
 از زبان ایشان مسوع گردید که ایست خان مذکور ناقل اند که روزی بجنور حضرت مولانا در  
 حاضر شدم که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان باو ال مرنگ  
 از لوش خود بدین من نهادند لذت آن در بچک نهای سلطانی بنیاقم و تا حال لذت آن از  
 دل نمیرود و بعد فراغ طعام هر یک نان دال نهاده و دیگر اعنایت کردند عرض کردم کس این نان  
 بخانه برده بکنیزان و غلامان حضرت خواجده داد فرمودند شما ماش شما ماش هرگاه خدمت شده  
 براسپ سوار شدم در راهی راه مساله عجیب و غریب دیدم که در میان می آید شما این چنین

برویگی نشده باشد چون گمان آن حالت مدت سی سال کردم جلوه ماسی گوناگون پرورم شد در  
 هاله صورت روینیا فقط کاتب محروف امر ار کرد که بچکدامان بنمونه ربک محضت احوال اطهاران  
 مسنا لقه ندارد تا جایی خلاصی محضت مولانا الهیه اطهار کمال خلافت مرضی بود بعد امر تغییر بیان کرد  
 که بعد خوردن لقمه اولوش حضور حجاب ز چشم سر بر داشته شد همانوقت در انشای راه بر پشت آب  
 سواره سبیدم که همراه من بر هوا معلق کدام تصور یوزانی است اول بهر دو قدم تا سابق پا بر مع  
 کجا بر نوادر که نظر بران قرار نییافت نمودار شده بود بر قدر محویت تماشای آن می افزود و ترقی  
 آنصورت در نظر سبیدم دوروشتی و تابانی چو اهر چشم و نور قلب باطن آنصورت تجلی حسیست  
 تا رسیدن مکان غائب شد لیکن هرگاه در تنهایی تصور مولانا سبیدم تجلی همان طلسم غیبی  
 می بینم و در جمله سنگلات حاضر و ناظر می یابم فقط آخر الامر بجان خود آن نان تبرک آورده  
 در یک رکابی داشتم اندر محل خود نفر ستاده بودم که مسماة از طول گفت ارباب نشاط  
 که شنبه مذہب بود و پیش من آمد و رفت داشت آنوقت وارو شده پرسید که درین رکابی چه  
 مناده اند لقمه تبرک حضرت مولانا شد من است او مصر شد و لقمه از آن خورد و در باطن خود  
 تاثیر آن دید تا اینکه مستعدی بیعت حضرت شد گفتم که تو اول عقیده خود درست کن و اگر کسب و  
 تائب شو بعد از آن اراده بیعت کنی گفت درستی عقائد و تو به من بیعت حضرت موقوف است  
 لقمه من بجات مذاحم که تقریب تو بجنور کنم گفت مرا بڑولی سوار کنانینده همراه خود بر بیاطلاع  
 من بجنور کنانید اگر یادخواهند فرمود مشرف خوانم شد همچنان شد که دلی او بیرون دروازه نهاد  
 و میان سراج الدین رفیق من بجنور مولانا اطلاع من کرد حضرت اجازت دادند تا بجنور آمده  
 تائب شد و مشرف بیعت گردید بعد درستی عقائد و تو به بر کمال من در آمد و مناسبت و حاجت شده  
 حکایت ششم خان موصوف ناقل اند که در حین حیات آنحضرت از بیچاره صفت شده بولن خود  
 رسیده بودم و در بیدسکن مستلقان الشیطان مکانی مختصری هست که آن مکان مسکن جن  
 مشهور است و جن و جن در آن مکان کسی سکونت کردن نمیتواند روزی در آن مکان رقم بانگ  
 گسترده بود و هوای خوش بود بران بانگ دراز شدم و چادر بر رو کشیدم هر چند مردم مخالفت  
 کردند که این جای خفتن نیست مگر نشنیدم همین که ختم بعد بسختی سپهوانی آمد و پرسیدم آهسته

او برود دست برده شانه ام آنگهان مستحکم گرفت که حرکت کرد و آواز بر آوردن نتوانستم در آن حالت  
 بدلم القاش که سوره اخلاص بخوان چون خواندم آن شخص شانه نامی من گذاشته از سینه ام برخاست  
 رو کشاد و دیدم که بلای عظیم بصورت مسیب که پایش بر زمین و سرش ملحق بقبعت مکان است به  
 بسیار کلان و دندان در آرد و شمشیر همچو شعل با لعل سحر روشن اند بر سر استیاده و مستقل  
 و پیش راست من حضرت مولانا بر پانگ من نشسته بمشاهده جمال با کمال پیروم شد قدس سره خوف  
 از دلم رفت نوراً شمشیر کشیدم که از اقل گنم همچو برق که بجفت و من شمشیر بر بسته بدست تعاقب او کردم  
 او از اینجا برگزید و مکان دیگر در گوشه خرید من تیر در آن کوه خنده خواستم که شمشیری بزخم او خاشاک  
 تا آنوقت بحالت بیداری بچشم سیر میدیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند بعد این معامله حضرت  
 تیر از نظر غائب شدند آنگین معامله عنایت و حمایت و رحمت و بعد وفات اکثر دیده ام س شکر  
 فیض تو چمن چون کنده ای ای به باره که اگر خار و گل همه پرورده است فقط از جمله مخلصین قدیم  
 و معتقدین صمیم لاله کمن لعل قوم کاسه ساکن قدیم لکنه خویش رای سبکوان داس  
 سیر کار و در ایام مالک نواب آصف الدوله به باد عمد استیازان با اعزاز داشتند بوده است ذکر  
 عقیدت و حاضر باشی ایشان در او اهل ملفوظه اندراج یافته است اکنون و کوششی را بد یا  
 به شستن و بال فرزندانش که شکر عنایات حضرت مولانا در حین حیات و هم بعد از وصال با خر و جود  
 او کردند و می کنند بزبان خامه عجز گار می آید بهر دو برادر مع عمال و اطفال و خدمت چشم خود ام  
 حاضر باش اند هر روز گلهای گلزارشان بر فرار فاعض الالوار برای تبار می آید و تبارنج ششم  
 بر پاره که تارنج وصال حضرت است شیره سنی ختم می آید و بر روز تعطیلین سید شنبه و جمعه که محفل سماع معتبر است  
 شریک العمام و اکرام قوالان میشوند و در ایام عوس استقامت خانقاه و سامان روشنی و نور  
 و فرشته مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گار و غیره و عوس دور و دور و شب و محفل سنت  
 و مصارف آن بر ذمه خود تا گرفته اند و کسب سابق روضه مقدسه که شنبه شده بود آنرا از سر نو بحال استقام  
 طیار کمانند با سجد عقیدت و خدمت شان روز افزونست اقبال و دولت سربور افزون باد بیجا  
 سینه منضم که است و عنایت حضرت مولانا که اطفالی بجان منشی را بدیال مجذول شده در ذیل  
 نگاشته می آید حیات اول روز می کمن لال که از مخلصان خاص آنحضرت قدس سره آید

بود و حسب عادت خود بجهت فائز الیوم مقتدر انوار فوض بود که راه دیال خلف شان بعبور مشیت سالکی  
 نبر یارت حضرت عالی منورین بخت رسید بود که حضرت رضی الله عنه از مکن لال ارشاد کردند که منشی ما  
 می آید چون قریب رسید و سلام کرد و ارشاد شد که جاملکن لال این اللفاظ نسبت او شنیده آید و کجا آید  
 چون او بعبور سپید سالکی رسید نزد مرزا عبدالقادر یک برادرشید و خان سهاور رسالدار مرحوم که به نظامت  
 سلطنت پور وزیر آباد و بهراچ و غیره از سرکار ممتاز بودند و امیر کبیر بودند و بعد منشی گری در حین حیات خیرت  
 رحمة الله علیه ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس از آن بی نیابت مرزا مذکور مرزا شنید که بخدمت  
 وزیر اجماع عمائد و اکابر ملقب منشی مشهور است حکایت دوم زبانی منشی رام دیال صاحب منشی بود  
 چون بمرور از ده سالگی رسید او کتب سمیه فارسیه بخواند و هدایت النور از مولوی سرتخت بخش  
 مرحوم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو و رای علوم دیگر نظیر خود نداشتند بخواهند روزی برای سبق و  
 مولوی رحمت بخش مغفوف بیرون و کتات روست داشت همین که مشرف سلام شد ارشاد کردند  
 ایجا بیاید چه جوانی عرض کرد که مسکن نامه و هدایت النور فرمودند که پیش من بیار هر دو کتاب بر آورده  
 آنحضرت بعد تشبیه مسکن نامه از آغاز مناجات اولی که **س** خدا با جان بادشاهی تراست به  
 زما خدمت آید خدا می تراست ؛ نامناجات دوم باین اشعار **ب** زبکا بزگی و با بکیم و تویی  
 یاوری بخش عیاری رحم ؛ بنیاوروم از خانه چیزی نخواست ؛ تو ادای همه چیز من خیرتست ؛ شنیدم شعر  
 خوانند و او را فرمودند که تو هم بخوان و خواند و من بعد خطبه هدایت النور خوانده ارشاد فرمودند که ترا  
 در فارسی عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید و الله تعالی شکوه میکند منشی  
 راه دیال ما از روزی که کتابی که از علوم بدرس می آرد میگوید که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده ام  
 بیض و عنایت مرشدی ذهن پاکیزه و می ناقب گردید و از روزی که آنحضرت سپید اش مشهور گشت  
 و میل او بنظم شعران عرصه عربی در مدح آنحضرت گفته پیش او نماز جمع که آنحضرت بعد فزاع از  
 صلوة العشق و غیره با تطار آمد و رفت نماز صبح گذشته اشعار مناجات بخواند حاضر شد و آنرا  
 خواند حضرت قدس سوا الاقدس شنیده ارشاد فرمودند که من مستوجب شنیدن این مدح نیستم عرض کرد  
 که شنیدن مدح مسنون است ارشاد شد که شایاش شایاش اکنون صلوة آن نزد من چه نیست که بگویم  
 چرا این که خلک کوی دنیا و عقبی ترا عطا فرماید و دست بدعا برافراشته فرمودند که بافتی او سلام کرد و آنرا

طبع او منور شد و کلام نظم و نثر در فارسی و عربی و هندی و غیره و قمر با کفایت و نوشت که مقبول خاص و عام شد  
 و چون مذاق عشق با هم شد خود او در جزب و بیخ آنحضرت و مقدمات توحید بید و ذم خلافت توحیدی ندارد و در کمال  
 فارسیه و راگمانی هندی وی قوالان در محافل اهل دکان بسیار می سرانید که منتهی ذوق و شوق میشود  
 حکایت مسوم معتدله و له بهادر در زمان خازری الدین حیدر با و اهل مجلس شناسی از مکان خود  
 نارومی در ده ازه ساختن شرک قرار داده مکانات اثناسی نراه هزارا کند انده چون حویلی سکونت  
 مکن لال هم در آن راه بود خطی برای کندینش بران کشید اینجا لال در یافته مکن لال بجنوب حضرت  
 عرض داشت که چنین نظم بر باشد فی است ارشاد شد که خادم حسین را که یکی از مردان حضرت است  
 بیرون بجادم حسین ارشاد شد که خبر در ارکان مکن لال کندید کن نباید ایشان آنجا رفتن بر در نشسته  
 که میر روشن علی بهادر معتدله و له بهادر که ممتهم شرک بود آمد و حکم کندید کن داد و خادم حسین از او گفتند که  
 این مکان کندید کن نخواهد شد بر هم شده گفت که فردا نام و نشان باقی نخواهد ماند چون شب خالی کرد  
 بر معتدله و له بهادر عرض کرد که این چه نظم است همین زمان برو و مکانهای کندید کن را باز احداث کن  
 چنانچه معتدله و له بهادر خود و میر روشن علی مذکور روز دوم آمده بهر یک سکناهای که مکان آنها کندید کن  
 معذرت کرد و زری داد و امان گفت این خبر تمام شهر شتار یافت که بهست آنحضرت امان خلقی گردید  
 حکایت چهارم روزی رامدیا ل در عمر چهارده سالگی با طفلی هم کتیب سپید ریاسی گوشتی رفت  
 آن طفل با دو دشمن بود با ایشان تخریب غسل کرد و زیر پل که دریای بس عمیق است رامدیا ل کشیده  
 بقعر دریا انداخت چون او گاهی از شناسوری آشنایان غرق شد و زمان فرو رفتن بدیدانهای آنجا  
 گفت یا مولانا گفتنش بجان و رسیدن مولانا و از آنجا بجان میگوید که اینها دوست را نهی من گرفتند  
 مرا از دریا بلند ساختند و بر کنار دریا رسانیدند و آن طفل که غوطه با مجوز از آنجا ملاحان از دریا باروند  
 چون از آنجا رامدیا ل مذکور بر آمده بجنوب حضرت حاضر شد حضرت در انتظار نشسته بودند بمجد سلام  
 کردنش فرمودند که پیش بیا چون حاضر شد گوش او گرفته فرمودند که بعد از این چنین مکن و مرا تکلیف  
 او داشت که آنحضرت مرا از دریا بار آوردند چنانست که چیزی بید و نشا گوید فرمودند که خاموش حجاب  
 بعد انتقال آنحضرت نظامت علاقه سلطانپور در سلسله فصلی متعلق بجزایر عبدالله بیک بود نوشی  
 رامدیا ل ناسب بود از بس خشونت مزاج عبدالله بیک تمام فوج دشمن شده و بارها ادا شده است

بجنگ رسیده و هر که اهل فوج قریب است نیز اگرس انجا مقیمه بود آنها من و صست بغزل علاقه دارد  
 میگردد که درین اثنا حلاته بدیگری مفوض شد و خبر مغزولی رسید مردم فوج با و را ک بیحال بطالب و  
 تقاضای تنخواه که کمبار و سپه باقی بود جمع آمده مطابقه کردند و منشی را بدیال امانت نمودند چون مرزا  
 مذکور با منشی را بدیال گفت که اکنون رفیع این محضه بجز جان و اوان نیست که اینها مجوز قید خواهد شد  
 و من حرب خواهم کرد چه باید کرد منشی مذکور گفت که چه باید کرد و چون از ان آمده ساعتی مراقب نشسته  
 رجوع بحضرت ساخت حضرت ارشاد کردند که بیا کسی و اسن تو نخواهد گرفت منشی مذکور شادان بزیارت  
 و مرزا عید اندیک گفت که مرا هم همراه برید گفت بسم الله چنانچه منشی مذکور در کپری نشسته بود  
 صد با از مردم فوج فرستاده افشره کرد او نشسته بودند که وقتاً از انجا برخاست و پنجه مرزا عید احتساب  
 رسیده گفت که اگر همراه من ریشوی یا مرزای مانگو رنوراً برخاست هر دو کس برود اسپه رسیده  
 روان شدند کسی را از اهل فوج که هزاران بودند جرات بقفقا که مانع شوند و هر دو کس از مقام خود  
 که بقباله از لکنو است در چهارده پانچ برین بیجا نخواهد رسید غرض از افکار ابدار و دست خزل و

<p>همی در کجاست اودن و کتایم          کما شکم نذارت و قاعا از قبا و          بدنا پاک و با قده صفا کتایم</p>	<p>شده محو تماشای ماندن و          سو خیزد اگر کز ت و سجد شد</p>	<p>بجو بگوئی همی شتم تها و با قبا و          بچشم خویش امانت از امانت و</p>	<p>بجو بگوئی همی شتم تها و با قبا و          بچشم خویش امانت از امانت و</p>
<p>تیار رفته و خا خیزد کز خصل          خون گیم با چشم قاصد تو بوم</p>	<p>که انوا کدش بی و لانا تنای          بر جنه چام رسم و مد فکات</p>	<p>بگذا که بر کشت پای تو بوم          یک لحوه اگر جا و کتی و دل ننداب</p>	<p>بگذا که بر کشت پای تو بوم          یک لحوه اگر جا و کتی و دل ننداب</p>
<p>دول ایله نگاه تناسی تو بوم          صد بار در گریه و بسجا تو بوم</p>	<p>ز کس کل و تو نظاره اگر کرد          سرو لب بچشم و با نیش تو بوم</p>	<p>تا زنده شوهر از بیجان بر تو بوم          مولی شده عاجز تو لاله تو بوم</p>	<p>تا زنده شوهر از بیجان بر تو بوم          مولی شده عاجز تو لاله تو بوم</p>
<p>دستش ستولای تو لاله تو بوم          خنده زانک ستای منی تو بوم</p>	<p>خوش کرده بجان دل امانت          کفرم شده از شک ایمان ایم</p>	<p>تا از می و مطرب ساهان خاتم          من جامه سبزی نشسته تو بوم</p>	<p>تا از می و مطرب ساهان خاتم          من جامه سبزی نشسته تو بوم</p>
<p>من زده روح منی هم در حق          ای محبت درستان کما کون</p>	<p>عنا که مسلمان ایمان خراب          یک لحوه کما اینجا همان باقم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>
<p>من زده روح منی هم در حق          ای محبت درستان کما کون</p>	<p>عنا که مسلمان ایمان خراب          یک لحوه کما اینجا همان باقم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>
<p>من زده روح منی هم در حق          ای محبت درستان کما کون</p>	<p>عنا که مسلمان ایمان خراب          یک لحوه کما اینجا همان باقم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>
<p>من زده روح منی هم در حق          ای محبت درستان کما کون</p>	<p>عنا که مسلمان ایمان خراب          یک لحوه کما اینجا همان باقم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>
<p>من زده روح منی هم در حق          ای محبت درستان کما کون</p>	<p>عنا که مسلمان ایمان خراب          یک لحوه کما اینجا همان باقم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>	<p>چون نیستی سبزی در این خاتم          شیارم از سبزی گداخته تو بوم</p>



<p>کہ مالہ صبطر سے ہونے تابان کے سے قر جھاکیونکہ کون احسان ہوا اس احسان کو حد سے سید عاجز چھوڑ سب مذہب ہوا رحمن کے حد سے</p>	<p>در و جوان گتے کہ کچھ ہم بند مرگشا دی ہرینہ زخم ہنر زلف کا کا نام ہر کیا عجب</p>	<p>درد دل سے اگر جہان کے تو اس کا حلقہ در ہون اگر جو رہو دنیا مچھ کر کے کیا عم ہے راضی ہون مسلمان ہو کوئی جاسے کوئی چاہے برہمن ہو</p>	<p>غزل ششم گوئے سلطان جو بہ بیستم ہنہن کون جو بہ سہا پتہ میں ہم ہنہن خوشن ہاندہ دلدار مبارک یا نشد جا صہبیا محبت بلعشتان بوی اشارہ عطر زلف شمس عاجز انیشہج وہی سب ہنہن یہ کہہ یہ جیامت ناہین</p>
<p>غزل ششم در برت جا بیڑ ز کار مبارک با خمر و خمانہ و غماز مبارک با نغمہ ساز مبارک با نغمہ ساز مبارک با</p>	<p>عشق میں آبا عاجز ہم ہنہن بہر طرہ دستار مبارک با شد تیرا زخم و رفت غماز مبارک با مطب ہر شمع شمع شمع شمع</p>	<p>دوم نہیں ہم ہو وہ ہم ہنہن باندہ بیچو میری تا بوت سے حسب طرح چاہو ہمیں لو آزما شاہ روز و شب کا مبارک با از لطف ساقی شہر مبارک با خوشتر از طبلہ عطار مبارک با</p>	<p>غزل ششم کلام در مہندے عاجز یہ سکیت ناہین اس لیلو ہر کھیل کھلیا چھوڑ جکت کی بھول بھولیا</p>
<p>کلام در مہندے عاجز یہ سکیت ناہین اس لیلو ہر کھیل کھلیا چھوڑ جکت کی بھول بھولیا</p>	<p>کلام در مہندے عاجز یہ سکیت ناہین اس لیلو ہر کھیل کھلیا چھوڑ جکت کی بھول بھولیا</p>	<p>کلام در مہندے عاجز یہ سکیت ناہین اس لیلو ہر کھیل کھلیا چھوڑ جکت کی بھول بھولیا</p>	<p>کلام در مہندے عاجز یہ سکیت ناہین اس لیلو ہر کھیل کھلیا چھوڑ جکت کی بھول بھولیا</p>

دو سال پیش از وہ حال کتاب لہر و ف بچھو حضرت مولانا قدس سرہ الغریزہ ارشاد فرمادے کہ کتاب  
تذکرۃ الاعراس ملاحظہ فرمادہ شدہ است ارشاد شدہ بل مصنف آن در ضبط تواریخ وفات ابیاء و اولیاء  
سب کو شش کر وہ است و اعراس جمع عرس است و معنی عرس لغتہ طعام شادی و سرور و جوش و  
رہ و وہ حال اہل اللہ است تسلیہ مینت کہ روز انتقال روح از معلق جہانی و تکلیفات شرعی کہ ما المومنین  
ہو آ زاد میشو و عروج او از دار اعلیٰ بدار الثواب میباشد یعنی موجب نشاد و اسباحت و باغش عطر  
و سرور میگردد و گنداد السبگان میت در ان ایام خیرات و صدقات و انکار طعام و دروشنی و عفتا  
و غیرہ کہ لوازم شادی و عروسی و در غرب و عجم مقرر است میکنند و عرس ۳ قسم میشو دو آن اعلیٰ چنانکہ  
عرس شریف حضرت امام حسین علی نبیاء و علیہ السلام از کیم تا دیم محرم در تمام عالم معمول است  
دوم اوسط چنانکہ عرس شریف خواجہ خواجگان چشت اہل بشت حضرت سیدہ امین الدین حسن بن علی  
احمیری علی نبیاء و علیہ السلام از غرہ رجب تا ششم آن کہ یوم وصال آن قطب الاقطاب بود

سوم ادنی که روزه تاریخ نسیب یک روز و شب و استنکان آن بزرگ می کنند کمترین خدام عمره مکرم  
که مشکین را در باره عوس بچند وجه اعتراض و انکار است و میگویند که اصل آن بلبک اصل بود  
شریف در شریعت ثابت نیست و هر چه اینچنین باشد شرک و بدعت سنیست بنا بر این که اول آنکه  
عوس رسول صلی الله علیه و سلم که بر سال در ربیع الاول می کنند و اعواس دیگر مشابیهت دارد با کف  
در حطیم اشعی کسینا و من تشبه بقوم فهو منهم وارد است دوم اینکه عوس در روز زره امام حسین  
علیه السلام و تفریه داری ایجاد و افض است از آنکه معصومین ثابت نیست پس تقلید فرموده محبت  
اعواس بزرگان رواج یافته است و تقلید بی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکه تعیین روز و تاریخ  
برای امری در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی و غیره برده آنجا فاتحه خواندن نیز بدعت است  
چهارم اینکه برای روشنی ریتور در حدیث منی آمده است و اعواس بزرگان خالی نمیشد از آن چهارم آنکه  
تزمین تبر از ظرافت و چادر و گل و گلده سته و فرش و فرش مقبره موجب تقبیل و نظیم قبور میگردد و ذنوبت  
سجده و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم آنکه بر فرار و مقابله و لیا ندر و نیاز  
می گذارند و تکریمه حرام است هفتم آنکه حکم شارع برای زیارت قبور بنا بر استغفار و دعای مغفرت  
اسوات است و برای طلب حاجات سبک ششم آنکه در اعواس سماع غنا با فراموش شود و دست فراق  
اتفاقی تقهاسی شریعت است پس ولها الله باوصف دهد و تقوی اینده ممنوعات بچ سبب روا  
داشتند و اگر اصل و جواز امور مذکوره در شرع است پس برای اسکات بنابرین سندان  
از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا ابی استماع سر و ضنات مذکوره فرمودند که منشای اعتراضات  
مذکوره جهلاراناد اقبنت و آن و حدیث است و علمای و اقبین که دیده و دانسته انکار می کنند  
تکلیف حق است و الا در شرع جواب هر یک موجود است بخوبی شما مجیب شدن می توانید جواب  
اعراض اول اینکه تمینت و عوس جمله اینها از ملت سابق شده آمده است چنانچه انصار می تیر  
بر و ذنوبه سیح علیه السلام عوس کلان میکنند و در اسلام هم در شرح شریعه الاسلام تصنیف حسن البلیغ  
در فضیلت سبت ششم ذکر عوس رسول علیه الصلوة والسلام مندرج است و شارح مذکور از تفسیر  
زاد می نقل کرده است که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه ربیع الاول بر روی عوس  
رسول صلی الله علیه و سلم بکشد شتر بر و ج خواج سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة

واکمل التجارب داده بودند از وقت خلفای راشدین تا این زمان در همین شهر نین عرس آنحضرت  
 اولاً در بیع الاول و ثانیاً در جب که ماه معراج شریف است معین و مقرر است و بدلیل تقریبات ساد  
 و سرور مولد شریف بلاتعین تاریخ و روز و اکثر روز و شبانه راجع است و سن تشبیه بقوم نهم در رسوم  
 منقذه کفار که در اسلام اصلاح یافته دارد است و آلا در رسوم و امور دنیا که در میان کفار و اهل اسلام  
 مشترک باشد همچو موسیقی تمام سرداشتن و در پیش گذاشتن و صبح و شام برای عبادت معین کردن تشبیه  
 ممنوع نیست تا بابت تشبیه مولد شریف آن سرور صلی الله علیه و سلم را با مولد کنیا مشابه گردانند <sup>بجواب</sup>  
 اعتراض ثانی اینکه بنامی عرس امام حسین علیه السلام باطننا از انروز باید دانست که چه چیز <sup>بجای</sup> علیه السلام  
 وحی متواتر شهادت ان امام مظلوم آب حضرت صلی الله علیه و سلم رسانند و آن سرور و والد یار حسین  
 امام علیهم الصلوٰه والسلام بران واقعات مطلع گشته دل کباب و چشم پر آب شدند و راه رهنما تسکیم  
 پیوند و بعد وقوع شهادت و حادثه که با ظاهر حضرت ذوالجلال خود الهام آن فرمود که خون از  
 آسمان انقدر بارید که بتقی و ابونعیم محدث روایت میکنند که هرگاه شدید شد حسین علیه السلام خون  
 بارید آسمان پس صحیح کردیم ما بیخیال که خدا و سبوتا و بر نظر منی که از آن مابود پراز خون گردید و  
 ثابیت المقدس و عراق و شام زیر بر سنگ خون نیجه میزدند و بود و در بعضی روایت تا هفت روز  
 آسمان کرسیت و وحوش و طیور را بر تفریه و از روی و نوحه گری معین ساخت آینه استاهم از طرف  
 خدای سبحان از روی احادیث صحیح ثابت است پس چه تعجب که در نقلین یعنی در چین و آنتس  
 در عشره اول محرم اثر آن باقی مانده باشد و تعبیر نیست که این ماتم و تغزیت تا قیامت قیامت تعلم  
 نشود پس چگونه ممتهم آن خدا و رسول باشد از بند کردن کسی بند نخواهد شد اگر عرس بزرگان مقلد  
 همچو عرس باشد ترقی سعادت مملکه و بران شیخ عبدالحی دهلوی رحمه الله علیه در کتاب ثابت  
 سن السنه فی ایام السنه سنوید تعبیر عربی که ترجمان آینه اگر کسی گوید که آیا سبت برای  
 این عرس که شائع و رایج شده است در و بار ما در حفظ احواس مشائخ در ایام وفات آنها امی  
 یانه <sup>چشم</sup> و در جواب سوال مذکور که سن همین سوال از شیخ و استاد خود امام عبدالوهاب المتقی  
 الملکی کرده بود پس جواب داد اما ماتم احواس کذائی از طرق و عادت مشائخ گرام است و برای این  
 در سنه آن بیان طویل است بارگه تم چگونه باشد تعیین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

خبیثت در شریعت مسنون است قطع نظر از تعیین یوم باید کرد و اتفاق آن در شرع بسیار اند  
 چنانکه مصنف بعضی مشایخ بعد از نماز و پنجشنبه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعت است  
 از جهت خصوصیت آن یوم بعد از آن گفت امام و استناد ما که بعضی متأخرین از مشایخ متعصب  
 ذکر کرده اند که روز یکشنبه اولیاء الله بجناب عزت و خطا از قدس میرسد در آن روز خیر و برکت و منفعت و  
 انزائیت اکثر او فرمیشود بر نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل و تحننات متأخرین است  
 و الله اعلم انتهی ترجمه کلامه و آنچه میگویند که بر طعام شیرینی و غیره دست برداشته فاتحه خواندن و آزار  
 بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که اینطریق در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه است و بود  
 اینهمه در نوع محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب اذرتجدی تصنیف ملا علی قاری که پیش  
 مستقیم است مرویست قال کان یوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلوات الله علیه و سلم  
 جاء ابو ذر عند النبی صلی الله علیه و سلم معتمرة بابتسه و لبس الناقه و خیر الشیء فوضعها عند النبی صلی  
 علیه و سلم قرأ النبی علیه الفاتحه مره و سورۃ الاخلاص ثلاث مره و قرأ اللهم صل علی محمد انت لسا  
 اهل و هو لاهل فرجع یدیه مسح وجهه فامر با باذیان یقیمها قال لینی صلی الله علیه و سلم  
 ثواب هذا لا یطعمه لابی ابراهیم انتهی ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم پسر محمد  
 صلی الله علیه و سلم که آمد ابو ذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت و چهاره از خامی خشک و شیرینا فاقه  
 و نان جوین بود پس نهاد آنرا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند آنحضرت بر آن سوره  
 فاتحه یکبار و سه بار اخلاص سه بار و این درود خواند خدا یا رحمت بفرست بر محمد و آنچنان رحمت که  
 تو اهل آن هستی و آنچنان رحمت که محمد اهل آن هست پس برداشت سر و دست مبارک را  
 مسح کرد و سر و دست را بر روی خود و فرمود ابو ذر که تقسیم کن این را بر برضار بعد از آن فرمود  
 که ثواب این طعامها برای پسرین ابراهیم با و فقط پس الضانث لکنید که در اهل اسلام هر کس نیست  
 فاتحه بخشنه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه و سلم آنچه  
 اقرار و سبتان است علمای و یابیه همچنین حدیث صحیح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کلکند  
 را مشرک و مستحق نار میگویند لغوه باشد من علم لانتفع و من طلب لا یغنی فقد اجاب ابو ذر  
 اینکه دعوی اینهمی که تعیین یوم برای هیچ کار و در شرع ثابت نیست پس تقریر یوم بدعت است باشد



پیغمبر و خلفای و تابعین احداث شده باشند این تعریف غلط و خلاف واقع و مخالف کلیات قرآن  
 و احادیث صحاح است زیرا که هر دو قسم بدعات ستمه و سینه پیش از زمانه رسول صلی الله علیه و سلم  
 و در عین زمان آنحضرت و هم در عهد خلفای راشدین و هم در عصر تابعین و تبع تابعین ستمه آمده است  
 احداث بدعت ستمه هیچ جماعت تراویح و ترویج اعراب قرآن و تقاضای کتب و احداث بدعت ستمه هیچ عقائد  
 روایض و قیاح و تفریق امت بر مبنای دو سه فرقه و آئینه هم ایجاد و احداث بدعتهای سنگ و بد جبار  
 خواهد ماند حکم احکام کلی خدا فاعلوا الخیر لعلکم تفلحون من عمل شقال ذرة خیر ایره و من عمل شقال ذرة  
 شر ایره و من شن ستمه ستمه فله اجر یا کما هو آیت اعتراض چهارم اینکه ستمی چراغ افروختن بر بوی  
 در آید ای اسلام بحجت تفضیح مال بود و بحجت اینکه قبور را بطور سهو و لغو و بیسجد و معبد نگردانند  
 نه بحجت که اوست یا بر صفت و در آنوقت خطا کرد و مقابله کجا بود که در آن روشنی و فرش و غیره تکلفات  
 کرده شود و در زمانه اخیر که تغییر مقابر و مشاهد و لیا و عطا و احترام و استقامت نزرگان شد بنظر اعلام  
 شان و بحجت انقباض اهل ایمان این امور از مستحکات متاخرین گردیده چنانچه از زمانه صحابای کمال  
 روشنی شمع و قنادیل و روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر مقدم مقدس حضرت فاطمه  
 علیها السلام و در بیت المقدس که قبور صد انبیا آنجا است همیشه میشود و در جنت البقیه در ضمیمه  
 حضرت امام حسن و حضرت عثمان و دیگر شهدا و اولیا هر شب جمعه معمول است همین جهت و کتب  
 فقه متاخرین نیز خصیت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب فذوق المتاخرین شیخ عبدالحق  
 المحدث رحمه الله علیه در شرح سفر السعادت نوشته اند که بجهت نقل کرده می آید از ابن عباس  
 آورده اند که گفت لعنت کند خدا بیتی زانی را که زیارت قبور کنند و آن کسانی را که قبور  
 را مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تفضیح مال است  
 که در وی هیچ فائده احدی نیست چنانچه نهی از مساجد گرفتن قبور جهت تعبد است چه در صحیح  
 آمده که لعنت کند خدا بیتی الی سید را که گرفتند قبور اینی خود را مساجد و نماز گذاردن در سوخته  
 قبر مکره است و بعضی در مقبره نیر مکره دارند بنسبت آنچه مصنف ذکر کرده صحیح است و اجابت  
 صحیح درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه برین بود که  
 بعد از آن این تکلفات و مقابر پیدا شده و منافرت و ممالکات بدان راه یافته و آخر زمان

بحجت اقتضای نظر بر عوام مصلحت و تعمیر و ترویج مشایخ و مقابر مشایخ عظام بدین خیرها افزوده  
 تا آنجا است و شوکت اهل اسلام و آریاب صلاح پیدا آید خصوصاً در دیار هندوستان که اعدای دین  
 از سنه و دو کفار بسیارند و در ترویج و اعلائی شان انقیادات باعث رعب و انقباض ایشان و بیگانه  
 اعمان افعال و اوضاع که در زمان سلف مکرویات بوده در آخر زمان اینست که ثبات و اگر  
 جهال عوام خیر می کنند بیقین که ابرواج بزرگان ازان راضی نخواهد بود و وساحت کمال و دیانت ایشان  
 منزه است ازان و در فن و در جوار قبور صفا و حضور و حضور و در ساحت عزت ایشان موجب بزرگی  
 و نوزائنت و صفات و زیارت مقامات متبرکه که دعا و را بنجامتوارث است امام شافعی گفته است  
 که قبر موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبا بیا الکرام تزیان مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت  
 مقبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و نادب همان حکم است که در حالت حیات بود  
 قال الطیبی و در بعضی از این امور مذکور به بعضی وجوه در کتب فقه متاخرین توسمی و ترضعی میتوان  
 فقط و علی بذالقیاس جواز انداختن گل و سنبله و غیره نرود تازه بر قبور از جواب استفتاء محرره حاجی  
 مولوی مرزا حسن علی صاحب محدث هاشمی مغفور و مولوی ابوالبرکات عرف مولوی تراز علی  
 صاحب حاجی الحرمین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم نجیره و جامع معقول و منقول ثابت است  
 و آن اینست بدانکه جواز انداختن سبزه و گل بر قبور احوال و فقه ثابت است و علمای حرمین  
 فریقین بران اتفاق دارند فی الشکوة مر البشی صلی الله علیه و سلم بقبرین فقال انهما لبعیدتان فی  
 کبیره اما احدهما فکان لایتبر من البول و اما الآخر فکان ممشی بالانیم ثم اخذ بریده و ربطه مشتملاً فی  
 ثم غرس فی کل قبر واحد قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله ان تخلف عنهما الممسیا اتمی  
 مختص شیخ عبدالحی دهلوی قدس سره در ترجمه افاده فرموده که مشک کنند جماعتی باین حدیث  
 در انداختن سبزه و گل و زینان بر قبور اتمی و فی شرح الصدوقه قال الخطابی مذاعند اهل اعلم  
 معمول علی ان الاشیاء یا و است علی اصل حضرتها و خلقها و طراوتها فانهما تسبح حتی یخفف  
 بطوبیها و تحل حضرتها و تقطع عن اصلها و قال غیر الخطابی فاذا خفف عندها تسبیح فکبفت  
 اذا بقیر المومن القرآن قال و نهما حدیث اصل غرس الاشجار عند القبور اتمی و نه المجر  
 الرابن کبره قطع الخطیب و احمشیش من المقبرة الا اذا کان یا بسا و لایستحب قطع الخشیش

الرطب انتهى وبقی العالمگیریه بنفع الورد والریاحین علی القیوم حسن انتهى به کسب پوشیده سباد که  
 از حدیث مذکور بدالات اض صریح لایح میشود که انداختن اشبا، تزد تاز به برقبو موجب تخفیف غذا  
 و تفریح روح اهل قبور میشود انتهى به و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور اینها اولیا شرک  
 است بر این دعوی هم دلیل از کتاب و سنت ندارد بجز قیاس بمعنی که اصوات هیچگونه حس و  
 ادراک ندارند ملک مردگان و قبورشان جهادات بمنزله اصنام هستند و سجده و طواف اصنام  
 شرک است پس سجده و طواف قبور آنها نیز شرک باشد باید دانست که ممنوعات شرعی سه قسم اند  
 یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد همچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه و غیره  
 ذوالفطن خدا که مباشتران هومن محاسن است دوم کفر همچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام حکم هومن منع  
 غیر الاسلام و یا فلن یقبل منه لکن توبه از ان مقبول است سوم شرک که حکم ان الله لا یغفر ان نشیرک  
 و یغفر ما دوان ذلک لمن اشیا و حکم ان حقوق عاروز دنیا و خلود نارد در آخرت است و این شرک  
 نقیض توحید است که منحصراست در عبادت غیر خدا با اعتقاد الوهیت معبود اکنون بر حکم سجده آنچه  
 در شریعت است گوش باید کرد اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت سجده است این اسجد تعبدی  
 میگویند سجده تعبدی برای غیر خدا موجب کفر است نه شرک انسان باشد آن سجده خواه حیوان  
 و عماره و دره باشد خواه زنده منی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مستوجب است  
 از اسجد تعبدی و تعظیم میگویند و سجده تحیت و تعظیم برای غیر خدا موجب کفر نیست ملک جو از ان در شریعت  
 ثابت است در قرآن مجید اول اندر سوره بقره و دوم سوره اعراف و سوم در سوره حجر و چهارم در سوره  
 ص ما است برای سجده ملائک مر آدم علیه السلام با بقوله تعالی و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا  
 الا ابلیس ابی و استکبر کان من الکافرین ترجمه ما حکم کردیم فرشتگان را تا سجده کنند بر آدم  
 پس سجده کردند همه ملائک مگر ابلیس که انکار کرد و سرکشی نمود پس از کافرین بشد پنجم در سوره یوسف  
 الله تعالی حکایت میفرماید و رفع ابویعلی العرش و نمر و اله سجده ترجمه یعنی برداشت یوسف علیه السلام  
 و الدین خود را بر تخت و بیوش افتادند آنها سجده کنندان برای یوسف علیه السلام و جمله مفسرین  
 بیضاوی اتفاق دارند بر آنکه سجده ملائک مر آدم با سجده تحیت و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ  
 اسجد و سجده تعبدی مراد گرفته گفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سمت قبله بود



قول قاضی را دیگر فیسین رد کرده اند که اگر سجده برای خدای بود البیس از سجده خدا گاهی انکار کرده  
بل تمام روی زمین تا شش لبک سال سجده کرده است بلکه خطا از البیس همین شد که سجده تعظیم را  
سجده تعبدی بنیاداشت و آنکه میگوید که در ملت سابق سجده تعظیم جایز بود و در ملت محمدی حرام و ممنوع  
شده است و آنرا بش نیکه نامش قرآن خود قرآن میشود با حدیث متواتر از حضرت خضیفی و ترو شافعی حدیث  
متواتر نیز نسخ قرآن کردن نمی تواند که ام آیت نامش اینچکم در قرآن شریف نیست و حدیث متواتر  
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شکر سجده کرد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابه استیجاب  
کردند که ما هم سجده بکنیم آنسر و علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنم و الا امر  
سبکتر دم زود و جبراً برای سجده زود خود از حدیث ما انفت ثابت نمیشود و سبیه وجه اول آنکه حدیث  
احاد است و از احاد در هیچ مذاهب ما شیت بالقران ممنوع نمیشود و دوم آنکه لفظ امر نمیکنم دلیل جا  
جواز است و الا از امر رسول صلی الله علیه و سلم واجب می شد سوم آنکه در حدیث لا تسجدوا بلفظ  
سنی بنیاده و نه و عید و رحمت ساجد غیر خدا و او ر شده و فقهای غیر اصولین که مفسوخی آیت حدیث کور  
فتمیدند و دیگر فقهای اصولین تخطبه او شان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است نیز چنین  
نه احاد و ما انفت بعضی علما برای سجده تعظیم بنا بر مصالحت ائمتی است که عوام فرق نمیدانند و با  
گمان برند که سجده تعبدی تیر برای غیر خدا جایز است و الا دیگر فقهای محققین در کتب خود تفصیل  
هر دو قسم نوشتند تا ندانند آنچه در فتاوی فصول عمادی که سنایت معتبر است درین باب آنچه مرسوم  
در ذیل نقل کرده می آید فی مجموع النوازل و اما اذا سجد لهؤلاء فقال الفقیه ابو جعفر رحمه الله  
من قبل الارض بین بدی سلطان او امیر او سجد له فان کان علی وجه التمجیه لا یکفر و لکن کان  
انما حرکها لکبیره و تکلموا فی ان سجدة الملائکة کانت لمن قال بعضهم کانت لله تعالی و لا کانت التوجه  
الی آدم علیه السلام تشریفاً و تکرماً لانه کالقبلة لنا فی الصلوة فان صلواتنا لله تعالی و التوجه الی الکعبة  
کان تشریفاً لهما و قال بعضهم لابل کانت السجدة لآدم علیه السلام علی وجه التمجیه و لا کرام له ثم  
سخت بقوله علیه السلام کانت اجلان تسجد لاهل المرات ان سجد لزوجها و انما اتم علی وجه  
التمجیه لانه ترکب ما هو محرم و نهی عنه و لکن علی ذلک سئل ذکر ما فی و ابعات الناطق روح و  
ما اذا قال اهل الرب مسلماً سجد للملک و الاقلناک فالافضل ان لا یسجدوا ان ارادوا ان یسجدوا

تخمیه الختیه فالافضل له ان سجده فنده المسلمة یوید ما ذکرنا فمن سجد للسلطان علی وجه الختیه انه لا یکفر  
 بها اذ سجد بنیت الختیه وان سجد بنية العباد للسلطان اولم یخیره النیت کفر هذا الکلام  
 فی السجدة ۱۲ واما سجده تحت وتعلیم حال تقبیل قبور صاحبین است زیرا که در کتب فقهی بالافعال  
 نوشته اند که کیفیت زیارت القبر مثل زیارت اهل آن در حال حیات است یعنی هر قدر و هر قسم  
 تعظیم و تکریم صاحبین که در حیات شان شخصی بمیں می آورد همان قسم معامله بعد وفات شان  
 با قبور صاحبین یکدیگر موافق روایت معتدله ذیل کیفیت الزیارة کزیارة ذلک الميت فی حیاته  
 من القرب والبعد مختار الفناوی من کتاب الکره است و کذا فی جامع الرموز و مکنذا فی فتاوی  
 مالکیر می قال المظهر اعلم ان زیارت الميت کزیارة فی حال حیاته لیسبقه بوجه بان کان فی الحیاة  
 اذ ازاره یجلس منه علی البعد لانه عظیم فلذلک فی زیارة قبره یجلس علی البعد وان کان یجلس منه  
 علی القرب یجلس بقبره مرقاة المصابیح شرح مشکاة المصابیح لانرف وضع الید علی المقابر  
 سنة ولاستحبابه ولا تری باساکله اوجدنا من غیر تکریم من السلف عمدة الاحکام فی کتاب الکره است  
 بعد بر قبر دست نه که بمنزله مصافحه است کذا فی بیان حارثین لابس تقبیل قبر والده لما ذکر  
 فی کفایة الشی ان رجلاً جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی حلفت ان قبل  
 صفة الحیة واکور العین فامرہ النبی صلی الله علیه وسلم ان تقبل رجل الام ووجه الاب فقال  
 یا رسول الله لو لم ین لی ابوان فقال قبل قبرهما قال خطنین والواحد باقبر الام والآخر اب  
 فقبلهما فلما تحننت فی صغیرک در فتاوی کفایة الشی مرویست که مردی آمد نزد رسول صلی الله  
 علیه وسلم وگفت یا رسول الله من قسم خورده ام که بوسه دهم آستانه جنت را و جو رحین بهشت را آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم اورا فرمود که بوسه ده بر پائے مادر و بر پیشانی پد خود و باگفت  
 سائل و کر مادر پد زبانشد فرمود پس بوسه ده قبر والدین را عرض کرد نمیدانم قبر  
 آنها کجا است فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی بر زمین کشیده شان دو قبر باز  
 و نسبت کن که کی قبر مادر است و دیگر قبر پدر پس بوسه ده آن هر دو مفروض را تا حاشا نباشی در  
 زمین خود پس جائیکه تقبول نبی صلی الله علیه وسلم از بوسه داون اینچنین قبر مفروض حنث شرعی  
 دفع بشود پس چه جائیکه آبیان و اولیا اندران مدفون باشند تعظیم و تکریم سجد قبور از بوسه و طواف

دوست بسته ایستادن و پشت بطرف آنها نکرده ضروریست لما ذکر فی الفرائد شرح کثره القائق الصواب  
 زیار ششم علی و جابر البکر لان مقابر الاولیا بر سلطان الاستیجاب و مواقع النفع و البرکة کما زاد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم البیة الاسرار بیت المقدس و شجرة موسی و سایر موطن الصغیر من المجمع ان جمیع  
 الامینا یستمدون من نوره صلی الله علیه و سلم تعلیمًا للاثمة : فرأی که شرح کثره القائق و علی هذا القیاس  
 طواف فنی فرقة منصفه است بمقدور طواف قبور سبکیو نیکو نیکو طواف قبور صالحین نیز بشکر است زیرا که  
 طواف فعلی است که خدا یستالی برای می ذات خود مختص ساخته و برای غیر اجازت نداده است این  
 اقرا و هیتان است بر خدای جل شانہ زیرا که الله تعالی در قرآن جایی تلفظ است که طواف مز  
 کنند و غیره را نکتند چنانکه عبادت را فرمود که فاعبدونی و الا تشکروا فی عبادة ربہ احد الملک مکرر بر اس  
 طواف کبیر غیر خدایت مودان الحفا و المردة شیخ از الله من حج البیت الحرام فلاحاج علیه ان لطیف بهما ترجمه تحقیق  
 صحفا و مرد و از غامات و تشاینها خدایس شخصی حج کرده خاندان را باجمه کرده پس مضائق نیست بر او که چنانکه طواف کبیر ان  
 هر دو کوه در تفسیر فتح الغزیر مولانا می شاه عبدالغزیر قدس سره الغزیر بعد ذکر آید که میه و الا انقولوا  
 لمن یقبل فی سبیل الله اموات شنبویند چون از میان فضائل صابران فارغ شدند حال آنکه  
 استشمام و میفرمایند که اگر شمارا در رعیت خاصه ماک با صابران و اهل بلادیم و برایشان صلوة و  
 رحمتی نمود نازل میکنم و انشا از مقصد ای خلایق و همزنگ امینا میسازیم هنوز هم تشکی باقی است  
 پس دلیل این مدعا موافق فهم خود بشنوند که این هر دو کوه خرد و بچ شرفی و مرتبتی ندانند ملک  
 در کلانی وجودت جوهر سنگ کمتر از کوه مای دیگر اند لیکن از صابران راضی بقضای خدا که است  
 ناجره و حضرت اسمعیل باشند مقصود این هر دو در مقامیکه حال ایاچه زفرم دران مقام است خود  
 حکم خدا در بلا و خوف انداخته تزلزل نموند و دران محمای سنگ لایح که نه آب داشت نه گیاه نه آد  
 نه انیسک برین خوف دشمنان و جانوران درنده و گزنده و دانه و کرسنگی و تشنگی را محض براس  
 فرمانبرداری حکم الهی که از زمان پندیر وقت خود که حضرت ابراهیم بودند باشتیان رسیده بود گویا  
 ساخته سکونت اختیار نمودند و حضرت ناجره را خوف بود و ولد خود که حضرت اسمعیل بود ملک خوف  
 ملاک جان خود نیز در احوالت کالمیقن بود و برین همه صعبتها طلبا بجزئیات الله صیر اختیار کردند  
 چون حضرت اسمعیل بسبب تشنگی قریب بلاکت رسیدند حضرت ناجره بیتاب شده اول بر کوه صحفا

که تزه که بود بر آمدند با چون در آن مطلب یافتند ازان کوه فرو آمده در نشیب میدان دیده بر  
کوه مرده آمدند همین قسم سفت با گردش کردند تحقیقاً معیت خاصه خود با ایشان ظاهر نمود و آنجا  
از غیب پوشید و ازان معیت شد که هر که آن بلازدگان اقتدا نمود در میان این سه رود کوه بدستور  
آنها بر آید و فرو آید و سعی و دو نماید قبول جناب خداوندی میشود و ازان باز هر دو کوه که تجانز کفار بود  
و پستش صنم اساف بر صفا و صنم ناکه بر مرده باشد محل اجابت دعا کردید تا به حدیکه هر دو کوه حالاً  
من شکار الله یعنی علامت و بندار شدند تزه فقط حاصل نشان نزول آیه کریمه از روی اللطیف  
ابنت که هر گاه بجوارت و برکت صابین و شاکرین و تحملین مصاب و چند روز که همتان بحقیقت  
و کفرستان سهو و مضاری از شکار الله گردید مقامی که در آن عشاق الهی و جهاد الکر نفوس خود را  
فانی ساخته و به ترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خوشترین را در بلایا و مصائب انداخته باشند  
و در ان مقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشد در آن مقامات چه قسم ظهور معیت خدا و نزول حرمت  
رحمان خواهد بود پس مقابره و محظرا و لیا لیا الله الصابین الفانین فی اینه و الباقین باعد بلا شبهه  
از شکار الله است فلاجیح این بطوف الزائر بها ظهور اراکوت الهی نسبت صفت طواف بفرما  
بعض اولیا علی الدوام و الاستمرار لیل و نهار میباشند که مانند کعبه که کیساعت در شبانه روز خالص  
از طواف نمی باشد و بر فرار بعضی در ایام عرس این معامله مدام میماند لهذا نصیحتای محققین این است  
را و اداب زیارت القیور و دخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع الیرکات نقلاً عن مطالب المؤمنین  
مقوم است و یقوم عند وجه المیت و یضع یده الیه یعنی علی تر سبت و یقول اللهم اغفر له  
فانه قد اتقه الیک و ان کان قبره صحیح و یکند ان بطوف حوله ثلاث مرات مفضل ذلک  
تر جمیع و ایستاده شود در مقابل روی میت و بزند دست خود را بر تربت و بگوید بار خدا یا با فر  
این سبت را این طریق زیارت عامه مسلمین است و اگر قبر و صحیح باشد و ممکن باشد طواف کرد  
پس باید که طواف سه بار بچنین است و در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم  
که در مقدمه عدم جواز استحانت و استمداد از انبیا و اولیا و شرک بودن نذر و نیاز آستحانت است  
فرقه و تا بر چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفهمیده اند همچنان معنی عبادت و استعانت  
و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفهمیده در غلطها افتادند و بخلاف قرآن و حدیث در کتب و رسائل

خودمانوشند چنانچه در نصیحت المسلمین منبوسد که آسپی حاجتوں اور مردوں کے واسطے نذیر ہے چون  
 اور پیغمبروں کی مانتی اسکا نام تو شرک ہے جسکے تھانے کے واسطے قرآن شریف اور تراویح و غیر  
 کافروں سے لڑے اور قرآن میں ہزاروں جگہ اسکا بیان ہے فقط برای اثبات این وجوہ  
 از قرآن با حدیث صحیح یعنی بد بیضیوں و کفار بود کہ در ان حکم صراحتہ باشد کہ نذرو نیاز انبیا و اولیا  
 و استمداد و استعانت از انما شرک است کسی نکند لیکن ایچنین بعض در کتاب و سنت کماست کہ  
 نیازند تا ہزار قیاس خود برین دعوی استدلال میکنند بدینطور کہ آیات قرآنی کہ در شان مشرکین  
 و عابدین اصنام و تمیوسی و بی اختیار بی تباہ و واروند میگویند کہ صدق ان آیات آئینہ اولیا  
 تیر بستند چرا کہ در آیه کہ بعد از تفسیر من دون اللہ ما لا یفعلک ولا یفیکر و کذا لاتبع مع اللہ المہاتر  
 ترجمہ بخوان معبودان غیر خدا را کہ نہ نفع رسانند تا نہ ضرر و تنخوان بھراہ اللہ الہی دیگر اسواشی خدا  
 و در دیگر آیات کہ ہمین مضمون نازلند تصحالی منی از دعا و رجای نفع و ضرر از لفظ من دون اللہ  
 کردہ است چون آئینہ اولیا در من دون اللہ داخل اند پس ہر قدر احکام و آیات کہ در شان  
 اصنام اند شامل اند آئینہ اولیا و اولیا علیہ السلام و نذرو نیاز و استمداد و استعانت از اصنام و شرک  
 پس بدینصفت از آئینہ اولیا یا استعانت و رجایت از اولیا تیر شرک خواهد بود بآید است کہ در بعض  
 استدلال و قیاس آئینہ اولیا بر اصنام غلطی است بچند وجوہ اولاً معنی شرک تفسیرند چنانکہ  
 آن گذشت تا آئینہ معنی عبادت و استعانت نہ تفسیرند تا کما معنی دعوت و اتحاد و جمل کہ درین  
 آیات مذکور است از محاورہ حدیث و تفسیر نہ التئذ لآجزم اول اصطلاح شرعی در معنی الفاظ  
 مذکور مرقوم میگردد بعد از ان معنی آیات کہ در ان قیاس و ہی جاری کردہ اند واضح خواهد شد  
 محتملش اینکہ توحید عبارت است از اعتقاد و اقرار وحدانیت خدا در صفت معبودیت پس  
 شرک کہ نقیض اوست عبارت شد از اعتقاد یا اقرار معبودیت غیر خدا فقط تدر و نیاز و تحوان و تدر  
 را در ان فعلی نیست بقولہ تعالی لا الہ الا اللہ و انما اللہ احد و آئینہ علیہ السلام صرف برای  
 دعوت ہمین اعتقاد و توحید و ابطال شرک بمعنی مذکور مبعوث شدہ اند و کلام اللہ شریف تیر  
 ہمین مطلب نازل شدہ است و جماد و قتال کفار بحیث استکبار و طیبہ شدہ کہود نہ بابت نذ  
 و تیر بقولہ تعالی واذ اقبل لہم لا الہ الا اللہ لیسکبرون و بقولہ صلعم امرت ان اقاتل الناس

حتی بقول لوالا لاله اللہ پس باطل شد دعویٰ انہی کہ حاجتیں اور مرادیں پورا و پرمی کی مانتی اسکا  
 نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اور تراویح پرمی کا دروسے لڑے فقط و غلطی  
 بر معنی عبادت و استعانت یدین سبیل است کہ عبادت عبارت است از مناسبت تعظیم یا اعتقاد  
 استقلال ہیود و حکومت و قدرت و تعلق ہر شے بحکم آیر کہیم لاله الاہو خالق کل شی قاعب و وہ  
 ترجمہ ہیود ہیبت ہیج معبود و مکر اللہ تعالیٰ کہ خالق ہر شے است پس جان راعبادت کہنید پس تعظیم کہ  
 یارین اعتقادی باشد راسمی ہر شے کہ کند عبادت نخواہد بود و ہر گاہ معنی عبادت متحقق نشدہ در تعظیم  
 خدا شرک اگر کجا آید چنانکہ تعظیم آیتیا و کعبہ شریفہ و صفا و مرہ و غیرہ شکر اللہ بامور شرعی است و حتی  
 لغوی استعانت طلب باری و مددگاری است از ہر کسی کہ باشد صفت عالم است مر خدا و غیر خدا را  
 یعنی خدا این صفت راسل عبادت بذات خود محقق ساختہ بلکہ اجازت آن ہر کس دادہ بلکہ  
 تعالیٰ نعا و ثوابی الہیہ و التقوی و لالتعا و نوحی الاثم و العمدان ترجمہ معاونت کنید بیکدیگر را و کارنا  
 سبک و پرمی کارنی و معاونت کنید بر گناہ و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید و استغفر لذنبک و المؤمنین  
 و المؤمنات ترجمہ یعنی طلب مدد از خدا برای گناہ خود و برای مؤمنین و مؤمنات درین  
 آیت حکما است است پرمی برای مدد مؤمنین در غفرت و در آیت دیگر است و لو انهم اذ ظلموا  
 انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ و استغفر لہم الرسول لوجہ و اللہ تو اباجیا ترجمہ او جو گنہگار بنیے  
 کہ ستم کیا او بخوانے جاؤن اپنی پرمی سے پاس آوین اور اللہ سے معافی چاہین اور رسول  
 بخشش چاہے او کی بر آئید پاؤگے تم اللہ کو توبہ قبول کرنے والا اور رحم والا درین آیت  
 تصریح است باینکہ قبول توبہ حاصلان بخشش آئنا منہم بر رجوع آئنا طرف پرمی و مرضی پرمی  
 و در آیت دیگر میفرماید و اذا سالک عبادی یعنی فانی قریب اجیب دعوتہ الداع اذا دعان ترجمہ  
 و لیو منوبی اعلم بر شدہ ان ترجمہ او جو وقت سوال کریں مذہبے میرے مجھے پس میں توبہ  
 ہوں قبول کرنا ہوں و چاہکار نے واسے کی چاہے ایمان لاوین ساتھ میرے شاید کہ راہ  
 پانے واسے ہونکے درین آیت صاف تعلیم است کہ اسی محمد مذگان ماہی اجابت ہا  
 ازین تراخا مہر سبید و آیات سابق ترمید است بود کہ مذگان من ہدی اندر ش گناہ و جنی  
 حاجت خود رجوع تو خواہند کرد و باید کہ استغنا گنی پس مؤمنین و مرسان را اللہ تعالیٰ حکم استعنا

و استغفار توسل و توسط پیغمبر صلعم داد و خود پیغمبر صلعم طریق دعا از خدا باست خود تعلیم فرمود چنانکه در  
 حصن حصین است و من آداب الدعاء ان توسل الی اللہ بانیا کہ وبال الصالحین من عب و عبد و ترجمہ  
 جمیع انبیا و صالحین و عباد احویا و اموات شامل شدند زیرا کہ در عالم حیات بنی سوامی کی غنی رہا  
 پس انبیا بالیقین کہ اموات اند و توسل شامل شدند و بدلیل دیگر حدیث کہ در جذب القلوب متوسل  
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد قبا طافہ بنت اسد مادر حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب صلعم  
 شدہ برای توسیع قبر و مغفرت قاطبہ دعا کرد و فرمود اللهم بحق نبيک والانبیاء الذین من قبلی اغفر لہما  
 ووسع مدخلہما الی انجوہ پس استغانت و توسل بانبیا بالیقین کہ اموات بودند از قول و فعل آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم ثابت گردید و توسل بعباد و صالحین در حدیث سابق گذشت و آنچه مذکور شد کہ در دنیا  
 بلفظ یا بابنیا و اولیا شکر است بچو یا شیخ عبدالقادر برآسی رد این زعم و حدیث نقل میکنم کہ بہ  
 جملہ است و سدر العمل مقرر کردہ رسول است صلی اللہ علیہ وسلم اول طبرانی از رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم روایت میکند اذا نزل احدکم دابة او اراد عوثا و سواہن لیس ہا شیش فلیقل یا  
 عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اصیظوا عباد اللہ اعینونی فان اللہ عبادہ الاثرہ منہ و نظیر جلیل  
 شرح حصن حصین مرقوم است قیابا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب کوئی کہچہ چر کہ سے  
 یا چاہے مدد اور حال بیکر کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ کوئی برائے او بر نہیں او سکا نہیں پس  
 چاہیے کہ کہ یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالیٰ کے بندے ہیں کہ زمین دیکھتے ہر گشت  
 نے بعض علمای نقات سے نقل کیا ہے کہ یہ حدیث حسن ہے او محتاج میں اسکے تمام  
 اور مسانح سے روایت ہے کہ یہ موجب ہے اس مقدمہ میں اور نزدیک ہے ساتھ اسکے فتح  
 مقصود پر کہ اذا قال الفرو العالی انتہی ؛ حدیث دوم در جذب القلوب متوسل کہ ضرب الہجر از آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم سے دعا شد رسول صلی اللہ علیہ وسلم اور تعلیم فرمودند کہ و سو کہ وہ دو گانہ نقل  
 بگذا بروا این دعا بخوان او خواند فوراً بینا گردید و حاملی بنیت اللهم اسالک والتوجه الیک لیسبک  
 محمد بنی الرحمة یا محمد انی اوجه بک الی ربک فی حاجتی بده لیقضی لکالی اللهم شفعتی فی ترمذی  
 ہذا حدیث حسن صحیح و کذا البیہقی ترجمہ دعا بنیت خدا و مذاہب تحقیق میں سوال کیا کہ ترا و شہو  
 مشہوم لطرف تو پوسیلہ بنی تو کہ محمد بنی الرحمة است اسی محمد تحقیق میں متوجہ مشہوم پوسیلہ

بسوی رب تو در حاجت خود که ایشیت تا نقصا کند الله تعالی ان حاجت را برای من خداوند قبول کند  
 نو سفارش پیغمبر را در حق من سوال اگر کسی گوید که در معنی عبادت آنچه نوشته شد که تعظیم هر چه خوان  
 برای هر کدام که کند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و مسجد باشد عبادت است و کردن آن تعظیم برای پیغمبر خدا  
 شکر است لیکن آن بر اعتقاد برای اینها و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد آنست  
 تعظیم و تکریم است و عبادت نیست و کردن آن برای غیر خدا جاز است اعتقاد الوهیت منظم الیه  
 در عبادت کلام دلیل شرطی کند جواب گویم که دلیل ما برای اشتراط مذکور کلام الله قصه  
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است که نصاری و محمدیان هر دو تعظیم حضرت مسیح میکنند زیرا که  
 محمدیان در قرآن بچنانند که حضرت عیسی نیز نموده ایمانی او را اولوالعزم هستند که در ذلالتناق برای ایمان  
 نصرت بتسمیه ماصلی الله علیه و سلم محمد و پیمان کرده اند چنانچه خدا بفرموده از ان در آیه کریمه و اذا اخذنا  
 من النبیین ميثاقهم و سنک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم ترجمه یعنی ما و کن اسی محمد  
 چون ترجمیم ما از پیغمبران محمد ایشان را و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پس هر یک الی اخره  
 پس چه سبب است که خدا محمدیان را تعظیم عیسی مومن کرد و نصاری را سبب تعظیم عیسی علیه السلام  
 کافر خواند و بگوید سزا تعالی و لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند  
 کسانیکه قائل شدند باینکه تخنیق خدا همان عیسی پس هر یک است و بجای دیگر میفرماید لقد کفر الذین قالوا  
 ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند کسانیکه گفتند یعنی معتقد شدند که تنها سوم از ارواح  
 ثلاثه است یعنی عیسی و مریم و جبرئیل علیه السلام پس اندرین قصه بغیر تامل نمائید که تعظیم یک  
 فعل است و ذمی تعظیم و است و احد است مسلح علیه السلام پس بچه سبب محمدیان مومن پاک شدند  
 و لغاری در همان فعل کاوشند طاعت کفرشان نیست مگر اعتقاد الوهیت و معنوی عیسی علیه السلام  
 فرق همین است که نصاری الوهیت را در عیسی حصر کرده و مقید را تعظیم تعبدی می کنند لهذا کافر شدند  
 و محمدیان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تعبدی میکنند لذا مومن شدند سوال اگر کسی گوید  
 چنانکه نصاری حضرت عیسی را عین خدا دانسته عبادت می کنند موجدین عینی نیز عیسی را عین خدا  
 میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا شد و قبول شهادتین عبادت است جواب گویم محققان  
 کلام الله برای هر دو ترجمه تعبد و اطلاق است یعنی مطلق و مقید هر دو است و اعتقاد



عبودیت بیکم لاله الاسوه خالق کل شی فاعبده مقید است بقید اطلاق یعنی هر مقید با و همه عینیت  
 معبود نیست چنانکه شمس قره خدیجه نبوده بلکه جین او هستند سنی آمد براس سجده شان در تو که سنا  
 لا شجود الشمس ولا القمر و السجده و السجده و السجده فافهم فانه نزلت اقسام الموحدين بالجلمین ترجمه سجد کنند  
 آفتاب و مهتاب را بلکه سجده کنند عذای را که خالق آنهاست یعنی آفتاب و مهتاب فقط و در حفظ  
 درت همینان محاوره شرع نیست که لفظ دعوت و آمنا و جعل هر جا که در قرآن و احیث آمده است  
 هر آذان اقرار مع الاعتقاد است الوهیت مدعوله نه صرف خواندن و آواز دادن قال الله تعالی  
 ومن یقل منهم انی اله من دون ذلک نجریه حیم ترجمه یعنی هر که اعتقاد کند از فرشتگان که ستم اله سوا  
 خدا پس او را جزا خواهد داد بدو نوح پنهان لاتقولوا نیکه هو لاتخذوا العین انهم سوا اله واحد ترجمه ایست  
 اعتقاد بکند سجد خدا و معبود دیگر بدو خالق را که نیست خالق مگر عذای واحد و همچنین در سن بدع شیخ  
 الہا آخر آحاد از دوحا اعتقاد الہ آخر است تصرف آواز دادن اگر محاوره شرعی در معنی الفاظ مذکور  
 و بایمی فهمید نمی گفتند که در آیات مذکوره اولیا و انبیاء در سن و دونه شامل بعد انکشاف وجوه  
 خلطی نشانه مذکوره واضح گردید که استدلال علمای اسپنا از آیات مذکوره بشرک فهمی استقامت و شامل  
 کردن اینبار در خطاب صننام باطل است بوجه شنی آو ال نیکه اگر بالفرض انبیاء و اولیا در لفظ  
 من دون الله داخل باشند لکن مدار شنی و منشأ شرک در آیات مذکوره بر دعوت و اولیا حقیقا  
 الوهیت مدعوله است زیرا که عبود و نصاری صننام خود را اله و معبود می گفتند گوشتیغ عذای سجد  
 چنانکه الله تعالی مقوله آنها می فرماید انما نعبد الاله البقر و بنا الی الله زلفا و سوا لا یستغفرون عند الله سجد  
 بوجه شرک در آنها اقرار الوهیت صننام و عبادت آنها بوجه چیزی دیگر پس که اعم مسلمان است  
 که بر انبیاء و اولیا اقرار الوهیت میکند تا منی لا ندع مع الله الہا آخر استوسی او توجیه شود و هم اینکه  
 الله تعالی در آیات مذکوره معبودان کفار لاینتفع و لایضر می فرماید اگر صدق این آیات است اعتبارا  
 گردانند معلوم شد که انبیاء لاینتفع و لایضر هستند تا لایکذبا لایضربون علیهم شیء من شیء و لایضربون  
 غیر و برکت و دافع سرج و مضرت اند اعتبارا لایضر و لاینتفع انکاشتن چه قدر با بیان فروشی است  
 سوره اینکه مظنه مجز و مجبوری پیغمبر مستلزم انکار نبوت است زیرا که حضرتعالی اصلاح و تظلم هر دو عالم  
 بدست انبیاء سپرده بدون قدرت تمام و تصرف عام عنایت کرده خدا کار نبوت راست سنی آید

از راه مهرشان در یک آن عالم بر پا میشوند و از راه مهرشان در ساعتی ملک ویران آید و میگردد  
 چنانچه آن مقصود معجزات و واقعات قهری قوم نوح و سب و عباد و نمود و موسی و روحان کلام الله شریف  
 است چهارم اینکه وجه انکار استقامت و استمداد اینها و اولیا امینت که در راه واج کمالین و نافعین  
 فرقی نمیکند و میگویند که خداوند عالم قدرت خیر و شر و نفع و ضرر بدست خود داشته است و هیچکدام جز  
 اذن و فرشته و جبری و ولی را اصلا قدرت و اختیار امری نداده است چنانچه مصنف نصیحة السلیکین در  
 فصل اول مینویسد که اوسکے یعنی خدا کے رہبر و سب عاجز و بے اختیار بین پیر و پیاپی پیر  
 فرشته و پادشاه و کسی کو کچھ اختیار نہیں دیا بجای دیگر مینویسد که مجبور و بے اختیار ہونے میں  
 خدا کے اس کے پیرو اور بت برابری میں آئین دعوی فرقہ واریت نیز خلاف کتاب و سنت و اجماع است  
 است زیرا که از غلط اختیار اگر حوال قوت ذاتی انبیا و اولیاء ادا است که محیط خدا باشند این معنی را  
 هیچکدام مسلمان ملک کفار هم قائل نیستند و اگر اختیار و قوت و قدرت بخشیده خدا ادا است  
 انکار آن اخلاف محض و نقل است چه بدترین خلایق شیطان است در قوت و قدرت و اختیار  
 تصرف او غرور فایند که در یک آن از شرق تا غرب سر میگردند و در طرقت العین گامی آب و گاه آتش  
 و گاه باد و گاه خاک میشوند و یکدم انسان و بدعم دیگر حیوان میگردد و علی هذا القیاس تصرف دیگر  
 ملائک مقربین همچو جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در خدمات مفوضه آنها ملاحظه شود و تصرف و قدرت  
 بندگان خاص خدا از اینها و اولیا انبیا و ملک هم بیشتر است چنانچه قرآن شریف بدان ناطق  
 قال لذی عنده علم من الكتاب انما اتیک قبیل ان یرید الیک طرفک یعنی آمدت و در حضرت  
 سلیمان که ولی بود تخت بغیر از مسافت را و بکام به در طرقت العین برده است و در و نهاد و علی  
 هذا القیاس حضرت یحیی و زکریا بودند از کرامت انبیا بود که در جواب سجدت المقدس سوره مومنین  
 که ما و سر ما و مومنین را ما موجود بنفد چنانچه خدا تعالی سفیر ما بدکما دخل ذکر یا الحجاب و جد محمد تا  
 ردقا ترجمه یعنی بر گاه داخل میشد حضرت ذکر یا علیہ السلام تر و در مجرم می یافت پیش مجرم  
 چیز خوردنی از سبزه تر و تازه و تن علی هذا کرامت اولیا در کلام الهی و حدیث حضرت رسالت چنانچه  
 بسیار رویشا راست و همچو که این قدرت و تصرف در بندگان خاص خدا بخشیده حق تعالی است  
 مظنه شرک و ان انکار کرامت اولیا است که در کتب عقائد از فریاد و دین نوشته اند

بوجوب قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر ازنا و اقصیت معنی ولی ذکر است و عوارض  
 عادات است پس بر بنکارین واجب است که بر انواع کرامت و عوارض عادات و بر معنی ولی و صاحب  
 و فوقی پدید آید تا لوی جامی قدس سره السامی در فضیلت الانس میگوید انواع عوارض عادات بسیار است  
 چون ایجا و معدوم و اعدام موجود و اظهار دستور و منببات و شترام ظاهر بی و اجابت و عا و قطع مسافت  
 بعینه در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه احسن و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد در آنکه تکلف  
 و اجاب موفی و امانت ایجا و استماع کلام از نباتات و جهادات از تسبیح و غیره و اجتناب طعام و شراب  
 در وقت حاجت بی اسباب ظاهر و دیگر اعمالیکه خلاف قیاس و مخالف و امهه باشد چنانکه بآب نقرین  
 و برهه پریدن و تسبیح خواندن بخشی این کرامتهای عامه اند اما استخاصه خدمت العنایت الالهیه التی  
 ویتیم التوفیق حتی بشرق احوال انفسهم قلمک الکلایمه معتبره عندنا در تفسیر فتح الغریز و لا تا نشاء علی انوار  
 قدس سره در معنی صاحب و ولی می نویسد صاحب آنکه هر دو قوت نظریه و فکریه او از مرتبه کمال اینها  
 است ترافنده لیکن سبب کمال متابعت ظاهر خود را از حاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از  
 اعتقادات فاسده و اخلاق زمیمه دور داشته از باطن آنقدر بر کرده باشد که گویا پیش خیز دیگر و  
 مانند و نام ولی هر چند شامل این بر سر کرده است لیکن بیشتر این لفظ بر صاحبان اطلاق کرده میشود  
 و بر چیزیکه شامل این چهار فرقده است یعنی اینها و صدیقان و شهدا و صاحبان از علامات ولی است  
 که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و کفخل زرق ایشان میفرماید پنجیکه ممتاز از سایر است  
 باشند و از اعدای خود ایشان را محض سیدارد و اتمس ایشان می باشد و غریب و در نفوس  
 ایشان غرق میسند که سبب آن عزت بخدمت ملوک و امر اراضی نمیشوند و همیت ایشان را  
 بلند میفرماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقا زورات دنیا آلوده گردند و لهامی ایشان را مشور میسازند  
 پس ایشان را چیزی نامعلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر بآن نرسند مگر مجبوند و در هر  
 طویل و سبب ایشان را کشاده میسازد پس محبتهای دنیا و مصیبتهای آن و مردن اقارب دیگر  
 مشکلات و شدائد تنگدل نمیشوند و تیر سراجی ایشان همی میسند که در قلوب سرگشتان و جباران  
 تاثیر میکند و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در رسم صحبتهای ایشان  
 اولاد کفخل ایشان و در دیارت کنندگان ایشان بی در پی ظاهر میگردد و نزهت خود ایشان را

جای می‌نشیند که دعای مستجاب میشود بلکه هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او را  
 ببرد و خصوصیات و علماتی که ایشان را در عالم برزخ بود آفت قیامت در عالم ملکوت سپیدند  
 از آن قبیل نیست که توأم مؤمنین بآن استدلال تو اندک و الابد از شایده آن عوالم انتمی و فلان  
 فخرک در نذر و نیاز بدین سبب است که فرق در میان نذر الله و نذر غیر الله نکرده اند حال آنکه تفصیل  
 هر دو قسم در کلام الله موجود است و همانا نوشته اند نیز بیکه بدان تقرب الی الله بلا واسطه منظور  
 باشد همچو روزه و نماز و اعتکاف و حج و تلاوت قرآن این قسم نذر عبادت است و مخصوص باشد  
 در برای غیر خدا البتہ جائز نیست بکلمه قوله تعالی و ما اتقتم من تقته او نذر تم من نذر فان الله لعلیه و ما  
 للظالمین من الضار ترجمه جو خرج کرد که کوئی خیر است یا قبول کرد که کوئی منت سوا الله کو  
 معلوم ہے منت مولوی عبدالقادر در ترجمه قرآن فائدہ می نویسد یعنی منت قبول کی تو  
 واجب بگوئی ادا نکرے تو گنہگار ہے پس متناہم نور چهار نوع منکرہ اند کی نذر الطاعم و سبب  
 و حکم و اعتکاف که اداسی آن واجب دوم نذر المعصیت مثل کاریکه شرعاً حرام است همچو  
 سرقہ و زنا و غیره ایقاسی آن واجب نیست سوم نذر مکروه مانند ترک نفل و غیره فعل سبب چهارم  
 نذر سبب و این قسم نذر سبب را فقہا پنج صورت نوشته اند و چو از آن بالاتفاق فتوی داده اند  
 یکی اینکه شخصی بدل خود نیت کند که اگر الله تعالی فلان مراد من بر او اینقدر روزه یا نماز نفل  
 ادا کنم یا فلان قدر جنس بنام خدا صرف نمایم دوم اینکه بگوید یا الله اگر بجزمت رسول خود یا به برکت  
 فلان دلی دوست خود کار من درست کنی اینقدر طعام نذر تو بفقرا بدم سوم اینکه متوجه بروج  
 منی یا ولی شده بگوید یا بنی الله یا ولی الله هست نما و از الله مراد من بخواد اگر طلب من براید فلان  
 قدر نقد و جنس خدا صرف کرده ثواب آن بتو خواهم بخشید چهارم اینکه بگوید که اگر مراد من بتوجه  
 فلان بزرگ حاصل شود فقیر امی فلان بزرگ و مجاوران دگاہ او اینقدر نقد بخش خواهم  
 یا فلان قسم طعام خواهم بخورایند حکم هر چهار صورت در شرع اینکه نذر صحیح است و ایقاسی آن است  
 اگر ادانخواستی بگرد نذر کنسته گنہگار خطا بد شد و بکلمه باللطالمین من الضار ترجمه خدا و دوستان  
 خدا و دشمنان گنہگار بگویند یا الله اگر حاجت من بیاید خدا و فقیر امی دگاہ فلان بزرگ  
 را طعام بخورایم یا برای رکنی مسجد یا تاقاہ اور و عن غیر لیسیم باور یا و غیره فریش مسجد یا خانقاہ

فلان ولی خریدیم یا فلان قدر شیرینی یا حلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم و در صورت اختلاف است  
 بعضی فقها میگویند که شرط اول یا فتنه نشد یعنی بودن نذر از جنس واجبات باشد و رسانیدن طعام  
 یا شیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فرش خانقاه شرعاً از قسم واجبات نیست پس نذیر صحیح نباشد  
 و واجبات لا دایم است و بدو که بچگونه گناه معصیت هم لازم نمی آید و بعضی میگویند که در صورت مذکور نذر  
 نفع برای فقراست و ذکر ولی و درگاه و خانقاه برای مصرف صدقات است پس نذیر صحیح است  
 و ایجابی آن واجب ششم است اینک بدرگاه که ام بزرگ فتنه خلاف ذرا او برداشته بطرف روح او  
 متوجه گشته بگوید که اگر مرا فرزند دلبی یا فلان حاجت من براری اینقدر نقد و یا جنس نذر تو ادا نمایم  
 این قسم نذر بالاجماع حرام است و ادایش لازم نمی آید و اگر ادا کند خوردن شیئ مندر و رجم غیر جائز  
 مگر بجا که منظر ارقمیر محتاج را و بر آغزیناً قطعاً حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبره فقهی موجود  
 است لکن فی سراج الراق پس فرقه و پایه برخلاف حکم شارع میگویند که نذر و نیاز مطلقاً حرام است  
 و نذرکنندگان مشرک اند این دعوی ایشان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام مسأله یعنی نیاز  
 و بدهی و مناجات و استعانت است و در آن تقرب الی الله بواسطه انبیا و اولیا مستطوب میباشد و نذر  
 نذرشی مندر را تنه و بدهی و شکرانه میگویند و این قسم نذر و نیاز را الله تعالی برای رسول خود مقرر فرمود  
 تا کید اسیر نماید یا اسبیا الذین امنوا اذ انا جئتم الرسول فهدوا ین یدی نجا لکم صدقه ذلک خیر  
 لکم و احل فان لم تجدوا فان الله غفور الرحیم ترجمه ای ایمان و الوصیقت مشوره که تو تم یعنی جی  
 کی بابت که تو تم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقہ کہ یہ تمہارے واسطے بہتر ہے اور پاکیزگی  
 ہے اور اگر نہ پاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو الله بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق همین حکم  
 دستور مقرر شده است که هرگاه کسی حاجت خود بحضور نبی یا ولی در پیش نموده استعانت و استداد  
 در آن خواهد لازم است که خالی نباشد چیزی بطریق نیاز و بدهی پیش کند یا شکرانه آن شرط حصول  
 خدا و قبول نماید و بعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لیکن اول نیست که تقرب الی الله  
 را از دست نهد و بگوید که اگر کار من درست خواهد شد در شکرانه آن اینقدر طعام یا نقد و جنس  
 صدق صرف کرده ثواب آن بروج فلان بزرگ خواهم بخشید و مطابق ما خلاست اینچون لانا سے  
 شاه عبدالعزیز قدس سره العزیز در جواب شفقتی نذر نوشته اند بدین عبارت نذر اولیا که برک

قضای روح معمول و مرسوم است که تقیما بحقیقت آن بی نبرده و آنرا بر نذر خدا قیاس کرده که هر چه  
مردود بر او رده اند که اگر نذر ما استقلال برای ولی است باطل است و اگر برای خداست و ذکر و  
برای میان معرفت است صحیح است لیکن حقیقت آن نذر آنست که ایصال ثواب و ابد است  
طعام و اتفاق و تلفت مال بروج میت که امری راست سنون و از روی احادیث صحیح ثابت است  
مثل باور و فی الصمیمین بر حال ام سعد و غیره نذر در صورت ملتزم میشود پس حاصل این نذر آنست  
که این شفیت مثلاً ابدی ثواب بنده آنقدر الی روح فلان و ذکر ولی برای تعیین عمل مندور است  
نه برای میان معرفت و معرفت این نذر برای ایشان متوسلانی میباشد از آثار بخدمت  
و هم طایقان و امثال ذلک همین است مقصود نذر کنندگان بلا شبهه و حکم انصحیح حیب ایفا که لانه  
قرینه کسبیه فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال با تفسیح غالب بر خدا عقاب  
کند این عقیده او بخریشک و فساد میگردد و لیکن این عقیده چیزی دیگر است و نذر چیزی دیگر است  
بجواب بلفظ و آنچه میگویند که آموات لیاقت خلک نذر نذر تا چیزی نذورات و صدقات بگیرند این سفید  
اینقدر مامل نمیکند که حتمالی کجا محتاج نذورات و صدقات است که برای خود خمس و زکوة و نذر  
و کفارات مقرر ساخته مقصود از آن غیر با پروری و فقر انوار است همچنین اینها و اولیا را نظر برفع  
خلق است نه فائده ذاتی خود ما پس چونکه در آن نفع فقر و مساکین است و خدا در رسول آرا جا  
کرده باشند گمان شرک در آن شومی نفس ناهندان است و پس فقط فعل فی جواب لاکل  
مشکرین بآید و آنست که علمای و ما به تیر عقابند فاسده خود از آیات قرآنی استدلال میکنند  
چنانچه انکار استعانت بدلائل نوره تعالی ایاک تعبد و ایاک نستعین می نمایند کیفیت استدلال  
شان و منشای غلط فنی صبر استعانت در ذات خدا در لعمه اول نور رابع مفضل ترقیم یافت  
مجلسش در ریحا هم باید شنید که ارات و مرات همصد گشته که بجز صفت عبادت هیچکدام صفت  
خدا نیست که الله تعالی نسبت آنرا بگیرد شرک کرده باشد پس منجمه صفات غیر منجمه چون و  
مددگاری تیر است که او تعالی اکرام خود و تعالی البر و التقری و لانه انعام تو علی لا شکر و الحمد و ان  
را برای احانت و استعانت اذن فرموده و تثنی هم که نذر تقدیم ایاک بر استعین منو انستور  
از طرف بنده است او سبانه تعالی ارشاد میداد باید متناسب نشان محبت اینست که نذر گمان آورد

مناجات در نماز ہمیشہ بدنیضیون متناسک و ہوا باشند کہ اگر یہ استغاثت از غیر تو میخوانند لیکن با حق تعالی  
 از غیر تو مستغین شویم این کلام مثل آنست کہ نوکر و چاکر با تابی خود گوید من ترا همچو من بندہ باشم  
 مرا چون تو خواجہ بنامند کسی با یکجہ معنون اختصاص طلبی از طاعت خدا نیست زیرا کہ اختصاص  
 طلبی را دو چیز ضرور است یکی امر تمیل آن فعل خاص برای خدا و دوم نہی انسان فعل غیر خدا چنانکہ  
 در عبادت امر فرمود لا اله الا هو خالق کل شیئی فاعبدوه و نہی ہم فرمود برای عبادت غیر تو کہ تعالی  
 من کان یرجو القادر ربہ فلیعلم عملاً صالحاً و لا یشکر بعبادہ ربہ احد الا ترجمہ ہمہ و بیشتر گذشتہ است  
 پس ہملا در مجالس و عطا خلط میکنند در عبادت و استغاثت کہ بہرہ یکجا و اثنی عشر از قواعد اختصاص  
 طلبی کہ شرط توحید است یعنی ایشان نیاہند لہذا در قیاس خود عبادت و استغاثت را کہ بیان شدہ  
 و مذاہم است کہ در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نہی و برای استغاثت از غیر خدا امر وارد است  
 فقط علی ہذا القیاس بر انکار شفاعت انبیاء و اولیاء و رتباً و آخرت است لال میکنند تا بہ کریمہ من  
 ذمی الذمی یشفع عنہ الا باذنہ میگوند کہ ازین آیه معلوم میشود کہ ہر گاہ در قیامت سپید را اذن  
 خواہد داد کہ سفارش فلان کن آنوقت برای شفاعت آن کس و حاجت او بند کرد و بدون اذن  
 سفارش کسی کردن معنی توانند در دنیا و نہ در عہدہ است و جمیع شفاعت بالا اذن عام است تخصیص  
 انبیاء حیت یعنی در قیامت برای صاحبین و حاضرین و شہداء و اطفال صغار کہ مرده اند اذن  
 خواہد شد و بعد اذن شفیع میشوند شد و بر همین قیاس بر بعضی ہدایت عام دلیل میگردد و اندوختہ  
 را انک لا تمندی من احببت و لکن اشد سیدی من اشیاء و ہوا علم بالمتدین ترجمہ تحقیق تو  
 ہدایت کردن معنی توانی آن کس را کہ خواهی اما خدا ہدایت میکند ہر کرا خواہد کہ او داناست از  
 راہ بانہا کان صفو پنجم نصیحتہ المسلمین میں چہا پر ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ ہمارے پیغمبر  
 کے دو کام ایک ٹوڈیا میں ہدایت دوسرے آخرت میں کسٹکاروں کی شفاعت سے  
 اولں دونوں میں بھی اللہ نے حضرت کو بالکل اختیار نہیں دیا اور صفو پنجم میں لکھا ہے  
 اور اس زمانے کے نادان لوگوں میں ایسا عقیدہ بجا انبیا اور اولیاء کے ساتھ بجا ہو  
 کہ اللہ کی شرابی اور مالکی جیسی چاہیے دونوں میں نہیں رہی دنیا کی مراد میں انھیں سے  
 مانگتے ہیں اور آخرت میں بھی امید شفاعت انہیں سے رکھتے ہیں فقط و دلیل سبب

در هر دو کار مذکور آیه مسطورہ را آورده اند خلاصہ کلام شان در ان کتاب همین است کہ ہر گاہ پیغمبر  
 بی اولیٰ خود بنا و آخرت بیچ اختیار نداشتند و بعد از ان ہر یک ماموزون سوای پیغمبر نیز شفاعت کردند  
 سنیہ اند شد و پیش از ان امید شفاعت در جای استقامت و در دنیا شکر است پس جمع مسلمانان  
 یا پیغمبر بنی پیغمبر یا بجز انبتلای شکر سووی نیست یا شکر مسلمانین حذر کنید ازین نصیحت کہ از ان  
 انکار شفاعت مطلقہ و انبای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لازم آید و در حق سووی پیغمبر و منکر شفاعت  
 اللہ تعالیٰ سفر ما یاد ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لکنم اللہ فی الدنیا و الاخرۃ واعد لہم عذابا لہا  
 ترجمہ تحقیق کسانیکہ ایذاؤند خدا و رسول و لعنت میکند خدا بر انہما در دنیا و آخرت و مبارک کردہ است  
 عذاب و در وہندہ جواب آید من ذمی الذی یشفع عنہ امیت کہ آید مذکور در حق مشرکین وارد  
 شدہ است کہ شفاعت در حق انہما ممنوع است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را در قرآن مگر حکم شدہ است  
 کہ برای مشرکین استغفار کن بقولہ تعالیٰ ان نستغفر لہم سبعین مرۃ قلن انفع اللہ لہم ترجمہ اگر برای  
 مشرکین استغفار خواہی کرد بقضا و مرتبہ بہرگز نخواہد بخشید خدا انہما را و بجای دیگر منفر ما یاد و ما کان  
 ظننی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشکرین ولو کانوا اولیٰ قربی من بعد ما تبین لہم انہم اصحابہم  
 ترجمہ اور زمین ہونچتا ہے بنی کو اور مسلمانوں کو بخشش ناکنیں واسطے مشرکین کے اور  
 اگرچہ وہ ناسے واسے ہوں جب کھل چکا او نہر کہ وہ دوزخ واسے ہیں و اگر مورد آید مذکور  
 مشرکین نباشند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شفاعت مطلقہ برای امت خود در دنیا و آخرت و بنا بر یک  
 اعم در آخرت ما ذون شدہ بود شفاعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم محتاج باذن جدید نیست کہ  
 در حق مشرکین و آید دوم یعنی انک لا تہدی الی آخرہ در حق ابیطالب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 وارد است مولوی شاہ عبدالقادر صاحب قدس سرہ شان نزول ان نوشتہ اند کہ آنحضرت صلعم  
 برای عم خود سنی کردند کہ وقت مرگ کلمہ بگوید او قبول نکرد آں آیت نازل شد یعنی ہر چند تو جو  
 کہ عم تو ایمان آرد لکن در علم الہی او از ہمتدی نیست کار تو بہدایت و رہنمائی بود تو آزادا و اگر سے  
 از خدمت قبوش نمکین مباش و ایمان لہ مثل حضرت نوح علیہ السلام است قال اللہ تعالیٰ و نوح  
 نوح ربہ ان ینزل الی ان حدک الحق قال بانوح ان لیس من ابلیک اہل عمل غیر صالح فلما استسقا  
 بالیس لک بر علم ترجمہ ہر گاہ مذکورہ نوح رب خود را کہ ای رب بہر من اہل من است و ودعہ



و حق است فرموده خدا ای نوح پسر تو اهل توحشیت بلکه عمل و غیر صانع است پس حال کن مرا از حق  
 مینت ترا علم بدان یعنی پسر تو مستدی نسبت غم مخور همان قسم تسلی خاطر حبیب و درین آیت منظور است  
 که ما لغت بلا اذن زبیر که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشد تصریح فرموده است  
 قال قد نعلم اننا ارسلناک شاباً مبشراً ونذیراً و داعیاً الی الله باذن و سر اجانب  
 و سجاسی و دیگر ما ارسلناک الارجح للعالمین و سجاسی و دیگر انما انت منذر و لکل قوم ما و انبیا آیات  
 و لالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای اقلین مقید باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب  
 بطرفت میباشد آن معنی ارار الطریق یعنی رهنمائی است نه ابعال علی المطلوب و هدایت که  
 منسوب الی الله می باشد آن معنی ابعال علی المطلوب است پس در آیه انک لانهدی نفعی است  
 موصوله است و الا هدایت بمعنی رهنمائی در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مسلوب نیست و سخا  
 کسانیکه در علم الهی سعید و مستدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند و کسانیکه شقی و غیر مستدی در  
 علم الهی اند و آنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقتضای حرص حکیم بالمؤمنین و نصح  
 ترجمه میخواند که بر همه عامه و هدایت نامه خود کافرن و انس را مومن گرداند و گردن ایشان  
 از رقبه کفر و شرک براند لیکن حقیقاً علی عنان مرکب آن مادی العقلین کشیده فرموده و اهل انک  
 حقی یکونوا مؤمنین ترجمه آیا اگر ادهی مکنی خلق را که همه مومن شوند لعلک باخ نفسک ان یخونوا  
 مؤمنین ترجمه شفا ید که تو خا خواهی کرد نفس خود را بریکه آنها ایمان آرند بعد از نصیحتت  
 بر شبت ازلی خود مطلع ساخت لوشاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً ترجمه اگر میخواست  
 رب تو بر آید ایمان می آورد هر که در زمین است همه ما لوشاء الله جمیعاً اماه و لکن افضل  
 من نبار و سیدی من نبار ترجمه اگر میخواست خدا بر آید میگردد و اند شما کرده و واحد و لیکن که راه  
 میکند هر که میخواهد و هدایت میکند هر که میخواهد و دیگر حجت منکرین استغاثت اینست که اموات  
 سماع کلام اجیا میکنند پس رجوع بآنها بپراستغاثت و استمداد بیفایده است و دلیل عدم سماع  
 قوله تعالی است و انک لاتسمع الموتی و لاتسمع الصم الدعاء اذ اولوا اذانهم بر این  
 تو نمیتوانی شنوایند هر دو کان نال و نمیتوانی شنوایند گران گوش را آواز خواندن و قنیکه روی برگرداند  
 و انک لاتسمع کفار ارجاه ارواست الله تعالی ان کفار را شنیده بود

باصوات و کران گوش امینی چنانکه اصوات کلام میشوند و عمل میکنند و همچنین حال ایشانست که توقع عمل  
 از آنها نیست پس وعظ و نصیحت پیش آنها چنان است که پیش مردگان و این آیه نفی سماع  
 اصوات کجاست بلکه مایوسی عمل آنهاست و مراد از اشتماع استماع تسبیح قبول است چنانچه در آیه  
 و یکراست اللهم اذان سبحون بهاءم لهم اعین و یکراست باهم لهم تلوت یعقلون بهاء ترجمه از استغناء  
 نفی گوش و چشم و دل و کفایت مفهوم میشود ولیکن در واقع آنها گوش و چشم و دل همه دستند مگر آن  
 دیده و شنید چون عقیده آنها نبود آنرا مبتلا که کوری و کوری شمر و طرفه آنکه خداستعالی و آیه مذکور نفی  
 استماع میکند و استماع صفت پذیر است بیصفت مخاطب که کفار بود و از نفی استماع نفی سماع اصوات  
 فهمیدن ناوانی است لذا عقیده مذخلاف کتاب و سنت و مخالف اجماع است است محبت  
 و فقهای متفقین برای اثبات سماع اصوات و ادوات اعانت آنها مثل عالم حیات کتب و رسائل  
 مرتب ساخته اند و درین زمانه متاخرین درین باب کتاب سبیل النجاة الی تحصیل الفلاح تصنیف  
 زبدة العلماء حاجی ابوالبرکات عاف مولوی تراب علی صاحب زید زنده کافی و دانست بنابر  
 اسکاات منکرین چند احادیث و آیات که بر سماع اصوات صریح الدلالة نقل کرده می یابد قال  
 الله تعالی و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اصوات بل احياء عند ربهم یرزقون در همین باب  
 اشهر الله من فضله ترجمه نمیکند که کسی که کشته شود در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه  
 زنده اند زیرا که بر او روزی داده میشود و در آن حال که خوشنود است بد نعمتای  
 که داده است آنها را خدا افضل خود اتفاق است جمله علماء را بر آنکه اینک خاص برای شما  
 ایست بل شامل است جمله صالحین و اولیاء متقین را که در جهاد کبر نفس شهید گشته اند و حکم  
 آن اولیاء الله لا یجوتون بل یقبلون سرن و ازالی و در ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند و از  
 نشان علی نقل میکند از زید یا عیوبت و از بزرگ دوز عالم برزخ بعالم آخرت و از جمله حاجت  
 که یکی اینست روی احمد بن الحنفی و طبرانی فی الاوسط و عن ابی سعید بن الحدادی رضی الله عنه  
 ان البنی صلی الله علیه و سلم قال ان المیت یعرف من نعبد و من یحبه و من یبغض  
 فی حوزة ترجمه تحقیق نموده می شناسد کسی را که او را غسل میدهد و بر میدارد و کفن میدهد و بوی او  
 داخل میکند او را و قبر وی من ابودریه رضی الله عنه عن البنی صلی الله علیه و سلم قال ان

عبد میر تقی میرجل میفرود فی الدنیایم علیه السلام لا عرفه ورو علیه علیه السلام کذا فی خزائن الروایات و احیاء العلوم  
 و اخرج ابن ابی الدینانی کتاب القبور عن ام المؤمنین حائشه رضی الله عنها فقالت قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یحس منه الا استامن و یو علیه السلام حتی یقبوا ترجمه  
 فرمود رسول صلی الله علیه و سلم نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نگوید نزد قبر او که  
 آرام بگیر و این قبر بوی و جواب سلام میدهد بوی تا آنکه استاده شود و از کبر و علی بن ابی القیاس صدنا  
 حدیث را رو اند و در میان بلک سماع اموات کلام اجارا بر او لیا منحرف نیست بلک اموات کفا  
 نیز می شنوند مگر جواب نمیدهند برین مطلب و ال است گفتگو رسول صلی الله علیه و سلم با کفار گشته  
 شده بودند و جنگ بدر که آنحضرت بر سرافشما السبناوه سربک را بقید نام و بقید ولدیت کردی  
 و امی طغان آیا یافتند آنچه شما وعده کرده بود بر شما تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه استعجاب گشت  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم التکلوا اجساداً الا ارواح لهم ترجمه یعنی یا رسول الله آیا کلام میکنند  
 از تشنه ما که نیست جان برای آنها یعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فایده دارد آنحضرت صلی  
 علیه و سلم فرمود و الذی نفس محمد عبده ما اتهم باسع منهم لما نقول ترجمه یعنی قسم بخداست که جان محمد  
 در قبضه قدرت اوست نیستند شناسماع ترا از آنها مقوله مرا لیکن جواب نمیدهند فقط آیین حدیث  
 طویل الذیل و صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است و همچنین دیگر احادیث که در باب زیارت  
 و احترام و تعظیم اهل آن مثل احترام و تعظیم آنها در جن جنات و در کتب صحاح واره اند چو اسباب  
 هشتم که متصرفین طین بزرگان نجلیت سماع غنا و مزامیر است البته قوی است تحقیق در کل  
 بعضی بزرگان سماع غنا و قس طوائف و غیره بوضع غیر جائز نیز میشود ولیکن حذر آن بچند وجه چون  
 می تواند اولاً اینکه بزرگان برای امور نامشروع و صییت نکرده اند با امور و طین باشند شایسته  
 احکام جواز و عدم جواز شرعی و ذوق اجناس است در حق اموات نیست ثالثاً نهایت بزرگان برافراشته  
 خلق میبذول است بیعت و بنا کسی گیرد یا قبض عقیقی و این حاجات مردوزن سر وومی باشند  
 بعد حصول فدا و خود ما اگر ارباب نشاط و عجزه برای ایفای نذر و نیاز خود بپرازند اصل آن در حدیث  
 موجود است و صحیح نزدی بحین بریده ابن الحصب الا لاهی رضی الله عنه مرویست قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم لما جاز عن بعض مغازیة جاءته جازیه سو و ارفقات یا رسول الله انی كنت

نذرت ان روک الله سالما ان اضرب من یدیک بالدف والنفی فقال لهما ان کنت نذرت  
 فاضربنی والافلا تخفرت ترجمه از بریده ابن حصب اسلمی رضی الله عنه روایت آورده که بدینگونه پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم هرگاه مرا بجهت کرد از بعضی غزوه خود او دانش کتیرگی سپاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا  
 هر سینه من نذر کرده بودم که اگر بازگردانده خدا ترا نذرست و دست زخم رو بروی تو و کسیرم پس فرمود  
 او را رسول صلی الله علیه و سلم اگر نذر کردی بزین و الا ضرورت نیست شیخ عبدالحی محدث دہلوی  
 رحمة الله علیه و دیگر علماء در ترجمه این حدیث نوشته اند که حکم باقی نذر دلیل است بر اباحت مطلقه  
 چه اگر غنای زنی حرام بودی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای ایقاعی نذر بدان امر کرده  
 بل بنا بر کفار نذر ارشاد فرمودی چرا که کفار عین و نذر حرام منصوص بنفس قرآنی است حکمی بجز  
 آن از پیغمبر خدا امکانی نداشت آنچه از مصحح طویل ذیل است هر خلفای راشدین رسام  
 ابن زین بختیگر مشهور شریک مانده اند بعد تشریف آوری حضرت عمر بر جاست کرده بود پس  
 اثبات جواز غنای زن بنا بر ایقاعی نذر اینقدر مختصر نقل کرده شد حدیث دیگر روی اسحاق بن محمد بن  
 طاہر بنی کتابه صفوة الصفوف بسنده الی عبد الله ابن بلیکة ان عائشة رضی الله عنها فرمادند  
 کانت عند النبی صلی الله علیه و سلم امرأة تفتی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالتقت  
 الدف و قامت قد خل عمر و النبی یضحک فقال یا بی انت و امی ما ضحک یا رسول الله قد ذکر  
 انجب فقال لا ابرح حتی اسمع مما کان لیسع رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمع ترجمه روایت میکند  
 حافظ محمد بن طاہر در کتاب خود که صفوات انصفوت است باسناد خود شکل که مسلسل است  
 تا بعد الله ابن ابی بلیکة گفت بدینگونه عا کتبه رضی الله عنها حدیث کرده است او را که تخمین بود  
 زنی ترویج رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تفتی میکرد پس طلب زن کرد عمر ابن الخطاب رضی  
 پس بنیادخت سفینه و دست را در جاست و پس داخل شد عمر رضی و اسخالی که نبی صلی الله علیه و سلم  
 ضحک میکرد و پس گفت عمر ابن الخطاب قربانت شود پدر و مادر من با رسول الله چه چیز بخنده  
 آورد ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صورت حال پس گفت عمر رضی نخواهم رفت  
 تا که بشنوم ازان قسم که شنیده شده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم که پس شنید چون از پیغمبر  
 ثابت گردید که حضرت عمر با این اصرار بحضور النبی صلی الله علیه و سلم فرمود که قبول حضرت صدیق اکبر

بزمایه الشیطان معبر بود که در آن وقت سبکچام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان و غیره مشروط فتنه بان بود  
 پس در آن مظنه حرمت و محصیت اصلاً نماند پس هر که سماع حضرت را انکار میکند گو با کذب بی این احادیث  
 صحیح بنیادین فویل **بسم الله المکذبین** و اگر منکرین با تخمین احادیث هم ایمان نیارند قبایح حدیث اجد  
 بومنون هر چند بهای باحت مطلق بخنا و مطلق مزایم که در بعضی از آن مطلق است احادیث کوره  
 کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار انان نمی رسد اما جواب طعن منکرین بحجت مزایم است با فنی ماند  
 تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق موقوفه راقم الحروف بر میند آفاده مانده باب حرمت  
 در اقسام و احکام معارف و مزایم است در نغمه عشاق مفصل است مختصر در اینجا نوشته می آید  
 بد آنکه تعداد اقسام مزایم و تفریح بهائظ و مرکبات آن و تبیین آنهایی که کدام ساز از کب ا ایجاد  
 شده و فائده اش چیست و موجودش چیست بر زمه اهل موسیقی است اما در اینجا یاد اجناس را بر  
 آن که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرورتاً واضح باید که عملاً اجناس ساز  
 از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از زوده یا ابریشم خواه آستنی و برنجی اهل هند آنرا  
 تری گویند همچنین و طبله و رباب و قانون و مثل آن دووم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود  
 از چرم هر دو طرف یا یک طرف و آنرا اند گویند مثل نقاره و طبله کل هم رنگ و دانه و دف **شوکم**  
 تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را هم زنند و نوازند با آنرا مجوف داشته اند و نش **چونک**  
 میندازند که بجزکت آن آواز دهد و آنرا گن گویند همچو صنج یعنی جمانه و تنجره و گونگر و گلفند یا اندو  
 اهل صناعت محوکی دارند که بقوت آلات و اجزای درونی باندک حرکت بکجا آواز دهد چون زغله  
 که در انگریزی ارگن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدان نوازند و آنرا منکر خوانند مثل  
 فی و شبانه و سرتامی و قرتامی و قیرمی و غیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معارف  
 و مزایم و اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور است که ملاهی و مزایم مطلقاً  
 کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و تزود و بیهوشی است و آیین **شیرک**  
 منزه اجماع می ندارند و این حکم کلی نزد محققین و محدثین و فقها علط است و شنشای علط  
 و آیین و مدعیان اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور دیر است اولاً معنی حرام مطلق  
 و حرام قطعی ننیدانند حرام مطلق آنست که جمیع اجناس اقسام آن حکم شایع منوع باشد و

در ارتکاب آن و عیدی وارد شده باشد همچو قتل و زنا و سرقت و قذف و شرب خمر و غیره محرمات که هیچ  
 قسم از اقسام او با حرمتیت و در حرمت آن کسی خلاف نمی کند بخلاف فرامیر که در شرع حکم واحد است  
 سبها اقسام آن نیست بلکه در حجت و حرمت آن اختلاف است و در بعضی حرمت اگر کسبت و غیره  
 مقید است نه در مطلق تا ثبات اقسام قطعی آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی لا شبهه فیہ  
 و اینچنین دلیل و حجت در شریعت استخر است در سوره بقره کی قرآن مجید و دوم حدیث صحیح سوم  
 اجماع است و مقرب نقل صحیح واضح خواهد شد که قرآن مجید و حدیث و اجماع است بر حرمت  
 مطلق فرامیر تا طین نیست اما حرمت مقید و قسم خاص اتفاقی است تا ثبات معنی اجماع که در اصول  
 حجت شرعی است نه فیه اند باید دانست که اجماع اصطلاحی آنست که متفق شوند اهل حل و عقد  
 در زمان واحد یا از متفقین بر حرمت با حجت امر مخصوص بدلیل اصل من الاصول الثلثه است  
 و بر سه وجوه مذکوره تعریف حرام قطعی و گناه کبیره بر فرامیر و معازرت صادق نمی آید زیرا که در  
 و طبل غزوات و نوبت اوقات ثلثه بنحله فرامیر و مصرح الاباحت فقهاست و بر اباحت عموم اجماع  
 اهل مدینه متفق است و در بعضی جمله او تار را شامل کرده اند و کس حرمت از کتاب و سنت و مطلق  
 و فرامیر و رو و بنا فته و آنچه در خصوص آن و رو و با فته حرمت آن اتفاق است و نه در هیچ زمان  
 اهل حل و عقد بر حرمت آن اتفاق کرده اند بلکه اختلاف علما قدیم و جدیداً در خصوص فرامیر  
 ثابت است بر آسانی اثبات اختلاف مذکور اقوال محدثین و فقها که در تعبیر و تفسیر معازرت و هر چه  
 آمده از کتاب ز و اجر فی اختلاف الکبائر لکاتبه شیخ ابن حجر عسقلانی محدث معتبر عبارته در فقه  
 عشاق منقول است اعادت آن در اینجا موجب طوالت است مگر خلاصه آن اینقدر است که  
 از نقل اقوال مرید صاحب ز و اجر چند امور ثابت است هر که خواهد در آن کتاب ببیند یکی آنکه  
 آنچه بعضی متأخرین در کتب خود با اتفاق علماء بر حرمت معازرت و فرامیر نقل کرده اند آن نقل  
 صحیح نیست و دوم آنکه در تفسیر معازرت و فرامیر و او تار از قبم اهل علم و ائمت مختلف بوده اند اتفاقاً  
 آنها بر امر واحد ثابت نیست که آن قطعاً حرام باشد یا حلال است و آنکه منجمه قدما بطرف حرمت  
 قائل است و بجانب اباحت کثرت زیرا که بنظر ائمت اخصاف در اقوال مذکوره تا بل خوانند  
 خواهد دید یافت که مجاهد و ابو محمد و بعضی عراقیون اصرار بر سماع او تار حرام گفته اند نه مطابق

ساع آن در او تار هم فرامیر و معازرت را بقول خود نادان کرده اند حتی که وقت سجود و بر لب و شیا  
را که صرح الایاتیه بالاتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن خرم و عبدالله بن عمر و عبدالله  
ابن جعفر و ماوردی و رویانی و ابن کلاب و طحی و رافعی و حطانی و محمد بن یحیی و حاجز بن علی بن رضوان  
سستفا و دیگر و اتفاق این مدینه بر آن نقل میکنند اینست که سجود حلال است و صحیح نشده است در  
تخریم آن حدیثی و بحسب قول اهل لغت چنانکه در ذواجر است سجود شامل است سایر اذکار را و تا  
شامل است جمله فرامیر راحتی که شبانه و سیراع را نیز که مخصوص آن حدیث نهادن وی صلی الله علیه  
و سلم هر دو انگشت را در گوش و رو بیاخته و همچنان هر که بدیده تحقیق در احوال امام حادی و ابن جام  
مصنف بحر الرائق که هر یک از آنها باقیه اسی بذهب تنفی و اذکار اسی درین است نظر خواهد کرد برین  
جواب داده است که جمیع آلات بلاغنا چنانکه در معابد کفار و در خلل شراب خواران ناسجا رنوخ شده شود  
حرام است و مع الغنا چنانکه در مخالف صوفیه صافیه بلا اقران مسکرات شرعی حلال است لما مرین  
قول حادی من ان الملاهی الامحرام کعود و طنبور و مغز و قمار و طبل و ما الهی بصوت مطرب  
اذا تغرد و ذکره و مویا ید به الغنا طرباً و لم یطرب منفرداً کالضیغ و القصب بکیر مع الغنا لا  
و حده انتهی و گفته است قول عمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غنا کعود و طنبور و طبل و قمار و بانای  
و ما اشبهها ترجمه برای آنچه گذشت از قول حادی که از قدامی فقهاست از اینکه تحقیق که آلات لعب  
یا حرام است همچو عود و طنبور و مغز و طبل و قمار و آنچه در راه و آواز طرب و سنده و قتیکه تغرد  
کنند بضر این غیر غنا که از قدیم دو مکرده است و آن اینست که زانند میشود بدان سرود  
از روی طرب و طرب نمید و غیره که غیر غنا مطرب یعنی باشد چنانکه بیا نجه و بانلی مکرده است  
باغنا و غیر غنا تمام شد قول حادی و همچنین است از قول عمرانی که فقیه معتبر است حرام از قسم ما  
هانت که طرب و غیر غنا همچو عود و طنبور و طبل و قمار و آنچه مشابه باشد بان معنی این  
اقتسام غیر غنا که نوازند حرام است و مع الغنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که او تار هم فرامیر  
مخصوص برای ملاهی است و اختصاص اهل شراب دارد پس بجهت تشبیهان قوم تیر حرام لغتن  
می باید حرام اختصاص آنچه با اهل شرک و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و بیع و شری آن  
مسلمین را جایز است و با آلات آن ضمان در شرع لازم می آید بحسب روایات معتضله بیل قال

صاحب الهدایه و قال ومن کسر المسلم بربطاً او طبللاً او فراراً و دقاً او اهرق له سکراً او مضغاً فمؤ  
صنامن و بیح هذه الاشياء جائز و هذا عند اجمیة و قال لا یضن ولا یجوز بیحها و قبل لاختلاف  
فی الدف و طبل الذی یضرب لواءاً فاطبل الغزاة و دوف الذی یباح ضرب فی العرس یضن  
بالتلف من غیر خلاف من باب النصب فی شرح الوقایه هم و ضمن کبیرة معرفة و آرافه سکرة و نصف  
شس المعرف الاله اللهو کا طنبور و المنار و نحوها و هذا عند ابی حنیفة رحمه الله و عند جماعیة یضن و  
لا یجوز بیحها و عند ابی حنیفة رحمه الله انما یضن قیمه ففی الطنبور یضن الخشب المحنوت و اما طبل الغزاة  
و دوف الذی یباح ضرب فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمه شجاع مختصر وقایه میگوید که معروف آنکه  
باز نیست چنانکه طنبور و فرار و مانند آن صنامن میشود انسان بیکستن آن نزد امام ابوحنیفه و  
صاحبین میگوید که صنامن نمیشود و چراز نیست بیح همچو اشیا امام صاحب میگوید که بیکستن طنبور  
قیمت خوب تراشیده را صنامن میشود ولیکن بیکستن طبل غازبان و دوف که مباح است نواحق  
آن در عرس و شادی صنامن میشود بالاتفاق آن باتفاق امام و صاحبین و فی المعنی ابن  
قدامة الملاهی نوحان محرم و هو الالات المطربة بلا غناء کالمزمار و الطنبور و نحوه للمار و علی ابو  
آماته رض انه علیه السلام قال ان الله یغنی رحمة للعالمین و امر لی بحج المعازف و المزامیر النوع  
الثانی صباغ و هو الدف فی النکاح و ما فی معناه ما کان من حادث سرور و یکبره غیره فتح القدر  
من باب من لا یقبل الشهادة ترجمه و در کتاب منی تصنیف ابن قدامة است که آلات لهو و دهم  
یکی حرام و آن مزامیر مطرب اند که نواخته شوند بغیر غنا چنانکه فی طنبور و مثل آن برای حدیثی  
که ره است کرده است ابو امامه رض تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تحقیق الله تعالی  
بر این گنجینه است مراجعت برای عالمین و حکم کرده است مرا برای محو کردن معازف و مزامیر  
و نوع ثانی از آلات صباغ اند چنانکه دق و نکاح و آنچه در معنی نکاح باشد انقرب جدید که خوب  
سرور باشد و مکرده است غیر آن روایت میکند آنرا صاحب فتح القدر در باب من لا یقبل  
الشهادة سوال اگر کسی کوید که اذا حاد یث و اخبار که در دلائل اباحت ذکر کرده شد سماع و  
از آنحضرت و سماع عود و بربط و طبل غزاة و صحاح از صحابه و تابعین باختلاف اقوال  
عایت گشته اما دبل و طبله و مردنگ و بچها و ج و سارنگی و ستار و طنبوره و غیر آلات مفرح



اهل هند که در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود اباحت آن چگونه ثابت شد جواب گوئیم که موقوف  
 نداشتیم حقیقی اباحت آن محتاج ویلی نیست زیرا که برضا لطف خفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت  
 هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورد و فعل و مخصوص آن چنانچه علمای خفیه در حدیث آنکند ذرت تا آخر  
 و اعطوا اللحم بالذوق تهریح خوده اند که امر برای استحباب و سننه و ذوق ذمی است و الا اباحت  
 غنا و ذوق ذمی محتاج امر نبود اما بر ذریب شافعی رحمه الله علیه که نزد وی اصل در اشیا حرمت است  
 احادیث مذکوره و فعل رسول صلی الله علیه و سلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که  
 بورد و فعل در یک فرد اباحت مطلق میشود و اما دیگر اقسام مزامیر که بعضی شرعی در صل و  
 حرمت آن ورود نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای خفیه موافق وصول خود بر اباحت آن  
 قائل شدند و بعضی ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده جنسی که از جنس دست و  
 طبل و عود و شبانه بافتند با اباحت آن تهریح نمودند و در آنچه منی بافتند همچو کوبه و طبل مخشین که آنرا  
 ونگی و دو و گونید آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند پس مقدمه مزامیر تهریح غنا مجتهد فیه براند  
 و نسبت انکار در مجتهد فیه سوال آنچه نوشته شد که مزامیر مقرر با سنگ است شرعی حرام است و بغیر  
 اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام که ام که در محافل صوفیه نبی باشد جواب مقصود از  
 اقتران منکرات اینست فعل الاصل نیز با سباب مجرمه و عوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت  
 نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت به نیت ریا و سمع معروف و مشهور است پس بخنا که  
 حال اباحت و نسبت آن ثابت گردید با سباب مجرمه و عوارض ممنوعه حرام میگردد و حرمت  
 غنارا در چهار انواع منکره کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در معنی و وسیع باشد همچو سر زدن زن چینه  
 رد بر وی ناخرمان بلا حجاب که آنرا از جنس فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جائز نباشد  
 کما حدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله حرم القتیقه و بعضیا یقولون  
 و تعلیها و الاسماع ایها ترجمه روایت می کند ابوامامه رضی الله عنه اند رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بدستیکه هذا حرام کرده است زمان سر و دستنده را از رو  
 پرش چنانکه ژوسه ما و کسبمان می باشند و حرام کرده است خرید و فروخت  
 فیقات را و قیمت آن را و حرام است تعلیم آنها و شنیدن سر و آهنا بموجب حدیث

مذکور شد شنیدن غنای طواغقان و دیدن رقص و صورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال  
 اجنبیه در پس حجاب سراید یا سبک و خواه جاریه مملوک یا عجزه که خوف فتنه و نظر شهوت بر او نباشد بلا حجاب  
 نیز سبک آید سماع آنها حرام نخواهد بود مگر آنکه نقل عن فتاوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت عندنا جارية  
 تغنیان فلما کان وقت الصبح قال مسکاً هذا وقت الاستغفار ترجمه در فتاوی البیان مرویست از  
 حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه و او گشت چیزکان  
 که می سرزنند پیش وی شب پس هرگاه وقت سجده میگفت آنها را که حال سکوت کنند این وقت  
 استغفار است و در کتاب کشف الماقلع عن اباحه السماع مذکور است که اول تزییدی بضعف  
 حدیث اشارت کرده و بر تقدیر مراد از فتنه جاریه است که سبک آید برای رجال در مجلس شراب جوارح  
 و اما غنای جاریه برای مالک خود و همچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قابل نسبت کسی بدان  
 بتیجیم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجه حرمت در سماع باشد یعنی کلامیکه سرزیده شود و مشتمل باشد بر  
 مضبوطی که سماع آن شرعاً حلال نیست همچو مدح آن حسنه جمیله مغنیه وصف شراب که سبجان غنبت  
 آید و سیوی شراب نخواهد شعر باشد سماع مذکور بر امانت دین و سوزن نسبت ابیاد و او کیا حجاب  
 در قبح القدر است ان التمتی الحرام ما کان فی اللفظ ما لا یحیل کصفه المرأة المغنیه الحسنه و وصف  
 المبیح الیها و الدیریات و الحانیات و الیها المسلم اذ می اذ اراة المتکلم حجاب لا اذا انتاب الشعر  
 الا شتما و اذ یعلم مضامته و بلاغه ترجمه تحقیق غنای حرام آن است که باشد در لفظ خریله حال  
 نیست شنیدن آن شرعاً چنانکه تعریف آن خوب صورت مغنیه و وصف شراب که برانگیزد سماع  
 آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه و تنجانه یا سبک مسلم یاومی و فیکه اراده کند شکلم بان  
 سبک از خواندن شعر برای مثال و اشتها و یا برای تعلیم مضامحت و بلاغت قسم سوم اینکه  
 نیست در سماع باشد یعنی سماع نهوای نفسانی که شرعاً روا نباشد سماع غنا کند تا بقوت سماع  
 آن سبک حرام و نفس وی بفریاد چنانکه شاربان خمردوق شراب و زانیان بشوق سماع  
 و عشاق سفاق بیاد و مشوقان مجاز و کفار و مشرکین در معابد تنجانه می شنوند و پیران قسام غنا  
 و مرزبید در حدیث طریف منی آمده که ناهمان آنرا دلیل حرمت غنای مطلق و مراد مطلق  
 می پندارند خلاصه آن خاص الغار منکات شراب و غیره است عن ابی امامه رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يعطي رحمة للعالمين وامرني بحج المعازف والمزمار  
 والادونان وامير الجباله الى آخره ترجمه گفت ابو امامه لقت رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرستیکه  
 برانگیزخته است خدا مرخصت برای عالمین و حکم کرد هر برایی دور کردن معازف و مزامیر و اینام  
 در رسوم با طبعیت کفر و شرک پس اینجندت و لالک میکند بر جرست غنا و معازف و مزامیر که در مجاز  
 شرب نخر و نشاء و غیره منکرات باشد نه مطلقا بدلیل آنکه فقهای محققین نیز در روایات خود نامی  
 اسباب جرست نوشته اند چنانچه در شرح بزودی مسمی بالنووی تصنیف ابو القاسم محمد ابن عبدالله دمشقی  
 مرویست اعلم ان السماع الذي يخلع علماءنا في هذه الاماكن على سبيل اللغو واللعب كما سبغ القساق  
 و شارب الخمر و تارك الصلوة فاما من سبغ الغناء و هو صالح و العلم الصلوة التارك لورد و قرأت القرآن  
 مله طلال بلا خلاف بکذا فی الشرح الکافی ترجمه بدانکه تحقیق سماع غنا آنکه اختلاف کرده علیها می  
 آن غنا هاست بطریق لهو و بازی باشد چنانکه مردم فساق و شراب خواران و بی نمازبان شنیده  
 ولیکن کسی که صالح و نمازگذار و اهل محلی باشد و تارک نماز و تارک روزه و تارک تلاوت قرآن نباشند  
 پس سماع برای او حلال است بلا خلاف همچنین حکم است در شرح کافی قسم چهارم آنکه وجه جرست در  
 استعمال آلات غنا باشد و آن بدینطور می شود که رباب و چنگ و ستار و کلنبره که بر بطن و سازگی  
 و در آن و غیره مزامیر بقرع غنا نوازند چنانکه رسم کفار و مشرکین از عمائد عرب در ابتدای اسلام بوده است  
 که بوقت طعام و شرب خواری حرف مزامیری نواختند و احتمال نیز در نصاری و مسلمانین نیز  
 که بوقت طعام روشن چوکی می نوازند و همراه آن غنائی باشد موجب جرست آنکه بحسب تخریم  
 شراب آنچه لوازم در رسوم شراب خواری بود آنهمه را حرام کردند چنانچه ظروف شراب که نفی و غیرت  
 و ذبا یعنی جام و مراحی و غیره اسباب شراب همه حرام شده بود بشمول آن زدن مزامیر بقرع غنا چنانکه  
 رسم کفار در ابام جا طبعیت بود و حرام کردند تا بجا مخطه آن شراب با دنیاید و ذوق و طرب مزامیر  
 رعنت لب شراب نه انگیزد بعد ترفی اسلام که جرست و نجاست شراب در دهن مسلمان مستقر گردید  
 که آنچه ظروف و غیره طبعیت شراب حرام شده بود و در آن جرست ذاتی نبوده است فاستعملوا  
 پس استعمال کنند بشو بکلیه شامست بهسبب کفار نباشد چنانچه و کتب فقه با با حبت ادانی غیر  
 که استعمال آن در دنیا نیست نیز اگر شراب بوضع میخاران باشد منسوخ شد قال صاحب لاد و اجزله

لورایت جماعه مجلساً واحداً و آله الشراب و اقداحه و صبوا فيه السكجنين و صبوا ساقياً يد و عليم و تقام  
 و يحيب بعضهم بجلالهم معتاده بينهم حرم ذلك ترجمه گفته مصنف زواج و برای همین تشبیه نسبت میجواری  
 است اگر بر بنی توجاهت مسلمین را که در مجلس حاضر کرده اندظرفت شراب خواری را همچو جام و کیلاس  
 و غیره و باندازند در آن سکنجین و شیر و غیره چیز مباح را و قائم کنند یک ساقی که دور کند بر آن مسلمانان  
 و جواب دهد بعضی آنها با الفاظیکه عادت میجواریان بود حرام است نوشیدن شیر و غیره نیز بر اے  
 تشبیه کفار علی بن ابا القیاس اگر چه در مجلس شراب نباشد و فرامیزد غیره نوازند چنانکه می نوشند  
 وقت شراب خواری پس بنا بر مزید احتیاط و برای تشبیه آن بیات و مجلس غیر شراب نیز از آن است  
 بلاغنا حرام کردنی الفواکد استسقی الامام عین الدین عن سماه صنع فی شهرتایم مع الکلام  
 قال انصباح و قال مجتهد العصر الزمان امام فخر الدین شیرازی رحمه الله علیه  
 نزل امیر محمد لاهوت للوزنه فهو یا النظر الی نفسه صباح و ذکر الامام اما الحرمه  
 لعلة اخرى وهو التذکر عند شرب الخمر لما روى الثقات عن النبي صلى الله علیه وسلم  
 اذا حرم الخمر حرم الخمر اذا الناس يضرئون وقت شربهم فممنوعه لکنه ایضا و  
 هو قبحه المعنی فی غیره فاذا كانت هذه المقفوده یفقد الحرمه کما هو و لکن مباح  
 الذوق فی الحرب والعرب و ضرب الضمیر للأوقات الخیر حیث ان الخمر یغیر یغیر  
 الوله و اذا كانت النفس منزهة بالصوت والذکا مشافهة بشا هده لکال  
 فاصوات المزامیر دایمیه من الکنه الی الصفا و مرفعه من السفلی الی العللی  
 اذا الصوت الحسن و هو فوقه الاذواج و فوقها فی عالم الملكوت  
 ترجمه در قفاوسی قوا عدم و نسبت که از امام عین الدین استفتا کرده شده بود از سماعی که راجع  
 یافته در زمان ماسه آلات مزامیر گفت امام تحقیق مباح است و گفت مجتهد العصر و الزمان امام  
 فخر الدین شیرازی رحمه الله علیه که مزامیر موجد است برای آوازهای موزون پس آن منظر ذات  
 خود مباح است و ذکر کرده است امام باقر است در مزامیر بعلت عارضی است و آن تذکرات  
 ترو شرب خمر چنانکه بدوایت کرده اند را و بیان معبر از بنی صلی الله علیه وسلم که حرام شد خمر حرام کرده  
 مزامیر زیرا که مردم مینواختند مزامیر را وقت شرب خمر پس حرام کرده شد نوشدن آن بجهت یاد

خمر کس فرا میر قوی هست بعلتی که بافته میشود و در غیر آن که شراب است پس وقتیکه آن علت مفقود شود  
 حرمت نیز و همین جهت مباح است زدن و زخم زدن و در شادی و زدن صبح بر اوقات خمره زیرا که  
 حکم متغیر میشود بغير علت و هرگاه که باشد نفس متهربا و از زکی آماده شود برای مشاهده حقیقتهای الهی  
 اصوات فرا میر باعث انداختن را از کدورت بطرف صفا و آفرین است آنها از پسین بطرف بلندی  
 زیرا که صوت حسن غذای ارواح است و قوت آن در عالم ملکوت و مطابق روایت مذکوره در  
 احیاء العلوم امام محمد غزالی زوال حرمت عارضی از فرا میر و نظافت شراب خواری مذکور است و  
 همچنین در فتاوی ابراهیم شامی و در فتاوی بغیاثیه مرقوم است در نقل عبارت هر یک طوالت  
 داشته گذاشته شد سوال اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه اماره خوبصورت و بیرونش می سزاند  
 و اماره کالمنسا مشهور است پس باید که بجای اماره بطرف قسم اول حرام باشد جوایش اینک الامره  
 کالمنسا در حکم تحریم نظر شہوت است یعنی چنانکه نظریه بطرف سنار حرام است همچنان نظر بد بطرف  
 امر و حرام است اما آلتی از استماع صوت اماره و شنیدن آواز و بطنرنگ دیدن خوب رویان و آواز  
 بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در صفحات الاله منسوبند که شیخ روزبهان بغلی قدس سره  
 در کتاب لائوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوب بود که عارفان در مجمع سماع  
 بحبت ترویج قلوب سه خیر محتاج اندر روح طیبه و وجه صبیح و صوره بلج و مطابق آن امام محمد غزالی  
 رحمة الله علیه در کیدیای سعادت نوشته که آواز زنان محورت نیست همچو روی کوهگان الکنین  
 ندرستین در روی شہوت که جائیکه بیم فتنه باشد حرام است انتهی آنچه فتنه علی حسانه که محصل سماع  
 حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معروضات ملزومه شریعت و طریقت است  
 و محلی میباشد که مستوجب رحمت رحمان است آغاز عرس سماع قدس حضرت مولانا قدس سره  
 این بود سال اول در ماه شوال بعین الاصحاب شورا می ایمنی شد که مولانا قدس سره غزالی  
 اقسام سماع عرس بیان کرده اند برای عرس شریف که ام قسم اختیار کرده شود اکثر باران گفتند  
 که چون عالم توکل است و هیچکدام والی و ارث مولانا نیست در نیجات بجز قسم ادنی که یک و دو  
 شود دیگر صورت بظرف معنی آید کترین خدام گفت که برای قسم ادنی دل اقبال نمیکند و اغلب که  
 پسند حضور نباشد و در قسم اعلی برابر بی امام حسین علی نبیا و علیہ السلام است اندرین حال

بر خیر الامور و سطها عمل باید کرد علاوه بر حکم حدیث در آن تقلید پیران پر حضرت خواجہ بزرگ اچیر سے  
 علیہ النجیۃ والسلام است کہ از کلمہ رجب تا ششم روز وصال در اجرت شریف ایام عرس مقرر اند و چون این  
 اینکه تاریخ وصال حضرت مولانا پیر ششم ذیقعدہ واقع گشته پس از کلمہ تا ششم ایام عرس قرار داده  
 رقیبات بطور اشتہار از شاہجہان آباد تا الہ آباد و بنارس بسبیل ڈانک ترسیل یافت و بعد نماز  
 جمعہ کہ اکثر مریدین سکنہ لکھنؤ حاضر بودند اعلام کردم کہ حضرت مولانا مقتضای کمال توکل کا ریتا  
 و وفات خود را سپرد خدا فرمودند مصرعہ خدا خود میرسا مانند اسباب توکل را؛ لیکن باقتضا  
 نقصان سمیت و لازمہ بقرت مستحسن مینماید کہ انجہ مریدین و مخلصین شہر رزمین فاتحہ و نیا حضرت  
 مرگوز باشد آنمقدار حسب مقدمہ و خود بدوکان شیخ ہینگا و محمد بخش مودی سرکار رحمانی جمع ساخته  
 تا تمام عرس لیل و منہار حاضر ماندہ یکجا خورد و نوش نمایند تا اتمام عرس سنگد و مطبخ رحمانی  
 برعام و خاص جاری ماندہ و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانہ روز ہنگامہ سماع گرم باشد  
 اتومی تخلیفہ فتح علی شاہ صاحب و اکثر خیر اندیشان این را سی پسند فرمودند و بعضی عقلا گفتند  
 کہ در حالت توکل وہی سامانی دعوت عامہ و محفل مستمرہ تا شش یوم شبانہ روز از قسم محالات  
 عقلمت و بعضی صاحبان بدگمانی بردند کہ مولوی نور احمد و خلیفہ صاحب تدبیر جمع کردن سپہ  
 برای خود ما کرده اند لیکن در باقت کردم کہ تجویز مذکور بجنور شد تا مولانا پسند و منظور  
 گردیدیم غرض زدنیہا و بعضی قبول خدمت شد بہ بردن چہ باک است اگر پسند توام؟  
 کتاب لندہ بطور فرست تقدیم اسمای مریدین طیار کردم بہر کہ ام مرید و مخلص باشند شہر  
 بہرہ بنام عرس آورد و در آن کتاب نوشتہ از دست تخلیفہ صاحب بدکان مودی مذکور جمع  
 کنانیم از شیخ مودی گفتہ شد کہ جنس تخمیناً دو صدر و پیدہ بویگا گرفتہ خواهد شد و سوا سی مفت  
 ہر روزہ تو مال نہار رو پیدہ سرمایہ دوکان داشتہ باشی چون شیخ ہینگا نیز مرید و معتقد بود و  
 و سایرین پاپٹی مسجد در عین ایام عرس از نزد خود طیار کردہ صدقین برنج نفیس فرمائندہ آرد  
 و سنگد و روغن وغیرہ موجود و مہیا نمودہ اذن عام داد کہ ہر قدر صرف شود برای خوشنودے  
 روح حضرت مکتبہ پشانی صرف سازند از عنایت مولانا سہ چیز موجود و دلمہ چون نچلہ پیر  
 شہر خند کسان ذمی مقدور و باہمت نیز بودند کہ ہمتا صدرا رو پیدہ برای جمع کردن در دوکان مذکور

آوردند در آن زمره محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاج پور لکنه نا و قاسم علی و حسن علی و پیر سید علی  
 و غیره از برای او و منشی را بدیال و تبسن و بال لیسران لاله لکنس لال اسانین الذکر و چو دهرے  
 سرفراز احمد رئیس رودی و سید کرامت حسین صاحب بمشیره زاده سید غلام علیخان بهادر و در  
 عظام راسی بریلی و مولوی حافظ کریم احمد صاحب شیر آبادی میر منشی بیت الودارت شاه او  
 از جمله متقدمین با اخلاص که از ده دو از ده سال شتر یک عرس میشود بعقیدت مریدانند ام  
 حاضر باش در گاه عالم سناه است سناه چوئی خانم عرف چوٹے صاحب قوم افغانست وطن  
 قدیم بزرگانش پیشا در و گویش شایهجان آباد بعد فوت شوهر بمقوم خود از شایهجان برگزیده  
 بطرف عظیم آباد و غیره دیار مشرق سیاحت کرد با مستر بان نامی انگریز جناب القدر اتفاق محبت  
 افتاد و از وفات نذی پیداشد که ملازم سرکار کمپنی است و مبلغ روپیه مشا بهره مادی وجودش  
 سید بعد فوت شوهر ثانی مذکور ناراک الدینا شد و رکوزه جهان آباد با سید بدر الدین شاه تادار  
 عقد بیعت نمود و خد گاه استفاده برداشته حسن نیت و صدق خلوصت سجدت اولیا و تقوا پدید کرد  
 و پارسا گردید چنانچه از زمان ورود لکنشو در سرود و در گاه حضرت مولانا و جناب محمد و شاه مینا  
 صاحب قدس سرهما همیشه حاضر میداشد و مبلغ یک یک صد روپیه در سرود عرس نذر میکند و سوا  
 آن در هر سال دو سده مفضل عام و بذل طعام بخوبی تمام میکند و بمشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل  
 در ویشانه محمود الاوقات است عاقبتش محمود و با فقط سجدت صاحبین مذکورین گفته شد  
 که تجویز فرمایند و برای کسانی بود که مصارف بیکه و زبر اسکر و ن می توانند و شما هر یک از  
 فضل الهی استطاعت عرس مستقل بسیار ندر استی مصلحت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب  
 گذاشته دیگر پنج روز را بعد بیکه تقسیم کرده حسب لخواه انضمام سعادت عرس نماید چنانچه شب روز  
 اول میان غلام حسین مذکور و تاریخ دوم و سوم لاله لکنس لال و چهارم پنجم محمد نذر علی خان  
 نامزد خود ماساختند و دیگر صاحبان در تاریخ ششم شکر یک خلیفه صاحب شدند و تاریخ اول علمای  
 مزبور مستند دستور العمل شدند فرست ضروریات مفصله ذیل نوشته دادم

طعام جمله اقسام در یک وقت نامن برای روشنی جهاز نابتی سوچی لکنون و نادریل اعسب نیل چنانخان  
 جوڑه های سبزی برای سادات جوڑه های سبزی برای سادات جوڑه های سبزی برای سادات

مصارف سبیل آید برای بنود و مسکین حدیثی بگانه مصارف حق و تمام کویان مصرف کلما و بخور و عطاریات  
 در نعمت خانه سفره همه اقسام بقدر بچاه بچاه مردم هر وقت مهیا مانند که علی سبیل ابد لته تناول میکردند با  
 غلام حسین اسپخان مرید یا محبت بود که در باره خود قریب پانصد روپیه  
 صرف نمود و هم سامان بچوبه مهیا داشت و علاوه بر سادات مذکوره در محفل  
 سماع نوالان راز خطیر انعام داد و مع محمد اسمعیل فرزند خود و دیگر قربانان آخر عرس حاضر ماندند پیش  
 مقبول شد حتی که نیر دیوار شرفی مقبره شریف مدفون گردیدند ایشان بیامرز در بعد فوتش محمد اسمعیل  
 بر خدمت موروثی والد خود قائم است خدا دائم قائم دارد و بعد غلام حسین نوبت محمد نذر علی خان سپاه  
 ایشان در همه سامان بر غلام حسین افزایش کردند چنانچه در طعام سهیر مال و باقر خانی و پولاد و پیرایه  
 و نجفی و تنجین و قورمه و کباب و قیرنی و ما قوتی و بوزانی و آچار و مراب و آب سرد همه لوازم شامانه  
 تمام روز و تمام شب موجود و مهیا بود و در دو نیمه نعمت خانه هر وقت و سر خوان بچاه بچاه مردم از همه اقسام  
 فی بخش مجیده میداشت که در نصیب یک آدم چهار کسان سیر میشدند و ممالک بیرونی را خوانهای خاص  
 بعد نماز فجر و بعد نماز مغرب در فردگاه هر یک میرسد بعد محمد نذر علیخان سپاه در از طرف لاله کهن لال  
 صاحب همه مصارف عرس در ابتدای بکره میشد بعد رفتن محمد نذر علیخان بطرف اله آباد دور  
 کمال وسعت و نفاست میشود و بتاریخ پنجم و ششم از طرف خلیفه ثان و قلبه و پلاد و فیروزی و دونه  
 بی نیک که خاند حضرت مولانا بود بجهت ضامن و ممانان بیرونی هر دو وقت و بجان همه شایخ  
 در وسای ششم تقسیم میشود و بتاریخ پنجم و ششم اگر چه در عرس اول بعد تاریخ ششم میرزا امیند و بیگ  
 ولد عبدالقادر بیگ و راجه در شن سنگه و غیره عماد و ارکان سلطنت استدعا نموده یک یک روز  
 بنام خود تا اگر فتنه و عرس کردند و کشتان کشتان نوبت بده روز رسید در آن کتاب منتظم الدوله  
 مصدق علی خان سپاه و وزیر الممالک بودند از روی پرچه های اخبار نشان و شوکت عرس دریافتند  
 منعیب شدند که فقیر غریب لوطن و متوکل محض را بدون اسباب معاش اینقدر جاه و جاهال است  
 بعضی خوشامد گویان بهادرم مدوح نیز گفتند که در زمین احاطه عنایت کرده جناب این چنین منجمله  
 و بدعتهای خلاف طریق اما میباید میشود گناه آن عاقد بشما خواهد شد بلکه ادراه خلاف نامی انیم  
 ظاهر کردند که در مسجد مولانا سماع غنا و رقص صوفیان میشود و بهادرم مدوح بنام مرزا اسینا بیگ



کوه تو ال حکم نوشتند که محفل سماع را از مسجد دور گاه مولوی عبدالرحمان مسدود سازند و از قوالان محکمکانه  
 بگیرند که سرود حرام کردن نتوانند چنانچه کوه تو ال مذکور که معتقد مولانا و مخلص کاتب کجوف بود نزد  
 حقیقت بر مضمون حکم مذکور مطلع گردانید گفت که من مدخواه منظم الدوله نیستم بلکه دشمنان من نیز نخواهم  
 میدانند لیکن اینقدر از طرف من عرض کرده و بندگان کسائی را این مشوره بجنبان ده اند اما از اول  
 شما میخوانند باعث وزارت شما بنظر فراه خلایق حضرت مولانا هستند گو باور نباشد صلاح دوست نیست  
 که در بنیاده و فعل نفرمایند که گریاید بگوش رغبت کس به بر رسولان بلاغ باشد پس هر زمانه  
 گفت که بخاطر من سماع غنا امر و ملتوی دارند من عرض میکنم که تمسک حکم کرده شده بعد از ان پیام شما  
 رسانیده آنچه مناسب است که از طرف خود تیر عرض خواهم ساخت چون اذده روز شنباه روز نوزدهم سماع  
 و کلموی قوالان نیز گرفته شد و بدو بر ملا گفتیم که امر و ملت خود راست انشاء الله تعالی فردا بعد نماز  
 شروع خواهد شد همان روز شب جمعه بود از منظم الدوله آمده اذن عام رسانید که موافق معمول آنجا  
 سماع و غنا هر چه میشود شده باشد ما را اصلا تعرض و مزاحمت نیست عند تحقیق سبب آن چنین معلوم  
 که منظم الدوله بعضی مقریان خود حکایت کردند که کمپو مان فی الحقیقت دشمن جانی من هستند و میشود  
 دادند که از خانقاہ مولوی عبدالرحمان صاحب بدعت موقوف کنند چنانچه حکم انشاء در نام کوه تو ال  
 و ادم و بر آبی قبیلوله دراز شده تیر خواب و در بزرگ روز بزمی من آمده و بعد بر سر غضبناک کنوده  
 شدند و گفتند ای دشمن جان خود از میان مولانا ای عبدالرحمان کجانی من میکنی من عند کردم که  
 سعاف فرماید آینه خطا نخواهد شد آن زمان از نظر من غائب شد که چنانچه قور حکم منسوخ  
 حکم سابق بکوه تو ال تیر گرفته فرستادند و معرفت چو بدار خود در خانقاہ تیر حکم رسانند برین منوال  
 است و دو سال گذشت سه هفت مجلس بران قرار که بود به هفت مطرب بران ترازه بنور  
 لمعه سوم در وقایه ارتحال سبحان الذی بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون رویداد حادث  
 جانسوز و پیش آمد واقعه عجم اندوز ارتحال فز و قطب مان عورت و مغیث جهان و جهانیا حضرت  
 مولانا سیدی عبدالرحمان علیه الرحمه و النفران بالاجمال بنیوال است که هر چند عارضه دوم  
 اعضا و مانو استسقا از سابق بود مگر از غره ذیقعه ۱۲۲۵ هجری بوم یکشنبه تیران مقدس استسقا  
 بخار زیاد تر از جاده اعتدال منحرف گردید چنانکه معمولات شب تیر بی نماز او کرد و بنیوان

امامت نماز فجر و شنبه بزار وقت ادا فرمودند بعد ازین حسب معمول فصد درس مشغولی شریف و  
 کلام الله مجید کردند مگر جواس و اخصار قابو بنو و ند باز و حجه بر لبستر استراحت افتاده کلمات پاس  
 از زندگی بزبان مبارک رانند و آبتونه خواستند چون مردم بنظر ورم و استسقا قائل کردند بعضی  
 س بار باوه که مینامی عمر لریاست و مرعین را دم آخر چه جای بر پیر است و بزبان مبارک لذت  
 طین غالب گشت که دو شنبه نزد حضرت محبوب ترین ابام است شاید امر و زور و کوچ باشد بعد بزبان  
 از گفتند نزد بسته مشغول بزرگ قلبی شدند اسهال و جمی کشند اگر گشت و ورم رو کچی آورد و بهوشی  
 نجا هری غلبه کرد معده را هرگاه وقت نماز می آید نام نماز شنبه بر می خاستند و صوباً تیمم کرده و روضه شنبه  
 ا و ا با و ای رکوع و سجود آخر به اشارت هر یک رکن می پردازند و برای امامت از نظر دو شنبه کترین  
 خدام محمد نور الله را امر کردند از آنوقت نماز جماعت از آنحضرت ادا شدن نتوانست و بنابر باطن کج  
 معراج العاشقین است مستغرق شدند تا صبح آن روز و شنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله  
 بقیست مبلغ و هزار روپیه خریدند بدستور سابق بود یعنی اندر و نش چند قطعه مکانات پخته و خام  
 و در هر یک قطعه چاه واقع وزمین آن از محن مسجد بقدر و نیم ملک سردر پستی داشت هر کوی  
 حضرت بود که یکی مکانات احاطه اینج وین بر کنده زمین آن هموار و برابر صحن مسجد کرده شود و اینجا  
 بود که باوصف حرف در خطبه کم از عشره امکان نداشت اگر است آنحضرت آن روز و شنبه محمد زعی  
 سبا و داروغه اسطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده بر  
 کند بدن مکانات مذکوره معین ساخت و خود تیر بدان خدمت کمر بسته ایستاد حسن بعد صبح آمد  
 زدن و مرد و برتا و پیر از غیب در بنکار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات با اینج وین  
 بر کنده چوب و خشت آن طایفه نموده و چه بچه با آنها شنبه زمین برابر صحن مسجد هموار کرده و تخمه فروس  
 آیین آراستند باغبانان شهر از خود و دیده بیلچه پاکشیده تمام زمین را آینه رو ساختند و سقه مای  
 بشمار در رسیده آبپاشی قرار واقعی کردند و محاذی در وسطی مسجد مکان قبر شریف تجویز نموده بران  
 شاسبانه نافه سبز البتاده کردند و در سبزه وقت عصر آمد چون برای نماز عصر تهریم کردیم پرسیدند  
 که امر در پیش بند است مولو کجی قدرت الهی از صوفیان حضار عرض کرده که امر و زد و شنبه بود  
 از بزرگ و بد شب سه شنبه آغاز شده بران سکوت فرموده نماز عصر به اشارت گذرانیدند ازین سبب

همه کسان را یقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید درین ایام غلبه ستغراق چندامون نادان ظهور رسید  
 که موجب حیرت حصار گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مهنونوی که از مردیان قدیم و مخلصان  
 صمیم اند برالین مبارک حاضر بودند بدل خود گفتند که من مقصیده برده حفظ کرده بودم امسوس است که  
 اینقدر مهلت نیافتیم که بسع مبارک حضرت رسانیده اجازت مکمل میگفتیم حضرت مولانا در آن حالت  
 بیوشی برخطه شان مشرف شده فرمودند که مرزا کلن بیگ اگر مقصیده یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم <sup>الانشاء</sup>  
 مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند ارشاد شد پنچان ترتیل و تدریج بخوانید که من سخنم خیا نچ  
 بیت اول قصیده تبرک کمال نانی و ترتیل خوانده نشان دادند و عند القرات هر جا که غلطی بود صحیح کردند  
 بعد ارشاد کردند که اجازت مقصیده طیبه بابشان و اولاد ایشان و جمله مردیان و طالبان و دوستان  
 خود و ادم اجازت کاتبه و شامه مستعدیه الی یوم الفیاته دوم اینکه سهران شب مرزای ممدوح بحضور  
 عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت بر زبان مبارک می رانند که اجل ما در رسیده است و بد است  
 ما غلامان چنین است **۵** هرگز نمیدانند دلش زنده شد عشق و ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
 فرمودند بلی ثبت است بر جریده عالم دوام ما و اینصورتیکه بر زبان مبارک رفت میان سیدان  
 صاحب مرید و ملکند خاص که بنده است چه دستا و پاکوبی اختصاص یکی داشتند خودش آواز محلی نغزل  
 حافظ علی الرحمن **۵** ساقی بنور یاده برافروز تا جام ما به سطر بگو که کاجان شد کجام ما به  
 خواندند بر نگار **۵** هرگز نمیدانند دلش زنده شد عشق و ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
 که یقینی ماند که ما دانیم ددل و چنان مفهوم شد که حضرت نامیوری عشاق در مهاجرت خود در بیافته  
 افاصنت تسلیم و تسکین و ایجاد قوه تحمل و تمکین بر قلوب حصار می کنند خاک بقدر قوه و افعه همان  
 علیاسی آن قطب لوصلیین مجورین بقرار و مریدین سوگوار را دستگیری فرمود و الا کسی چه  
 اختیار نداشت **۵** سو که نه حول و قوه اگر تیرے در میان جو میسے سو سکه سو میسے  
 کچھ سو ب سو م اینکه بروز سه شنبه در حجره تشریف داشتند بوقت زوالی ده پهنه حال مفهوم شد  
 کترین خادم محمد نور آمد گذارش کرد که چه پیر و مرشد را خوب معلوم است که در عرض الموت <sup>الصلوة</sup> چه عیب  
 و السلام با خالق اکبر سجانه توسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و ما و اسبکه  
 از طرف است خود اطمینان کلی حاصل کردند اقبال نقل از خیال فرمودند پس قبله و کعبه را که بر قدم

رسول صلی الله علیه و سلم هستند نیز می باید که بدون اطمینان بخارج و فلاح جمله مشوسلمان اقبال جلیت  
از نیمان نفرمایند بعد تا مل رشاد گردند برای مشوسلمان و دوستان بل برای دشمنان خود نیز این  
سیت عرض کردیم **۵** دوستان را بجانمی محروم و تو که با دشمنان نظر داری ؛ سهران روز و چره  
تشریف میداشتمند کمترین خدام محمد نور الله دست حق پرست گرفته بغض می دید از راه کرامت فرمود  
که مولو بصاحب ما خواهند بود عرض کردم علی غلام حضور است از راه شفقت ارشاد شد که مثل مولو بصاحب  
کجا پیدا خواهند شد رحمة للعالمین است مضرعه سبت و انار حنة للعالمین و کمترین گذارش کرده  
ترا همچو بنده بنفید بسی و مرا چون تو خواهی نباشد کسی ؛ این سخن شنیده چشم پر آب شده مستغرق شدند  
بعد ادای نماز سه شبه معمول قدیم بوده است که تا اذان عشاء و قبله نشسته مراقب می شدند که زود  
نیز سواقی عادت قدیم غیر مشکلی و بلا اعانت غیری بقصد مراقبه نشستند از بسکه اعضا در قافا بودند سر  
مبارک ماکل بزین می شد سر چند عرض کرده شد که در نماز عشاء و پراست حضور تا رسیدن عشاء سبت  
در از شوند مقبول بنفید هر گاه متیقن گشت که خلاف معمول بدون فراع عشاء استراحت نخواهند فرمود  
بدنه نور الله اذان خوانده کلونج تیمم بجنود در پیش کرده در عین غفلت و بیوشی دست کشیده فرمودند  
که هنوز وقت عشاء نرسیده است معلوم شد که اذان عشاء خواندند ارشاد کردند که قبل از وقت  
شده است عند تحقیق معلوم شد که فی الحقیقت اذان قبل از وقت شده بود همه حضار تسبیح  
گفتند سبحان الله با ساری اوقات در عین بیوشی امنیت خوشحال بیداری و سوسه  
روز چهارشنبه تحمینا یک پاس روز بر آمده در چره شریف بحالت استغراق در از بودند یکبار بزبان  
گفتند و حالت جذبه آنوقت غلبه کرد در اسخالت گو یا با بند اختطاب کرده میگفتند تخف عنا  
یو ما سن العذاب چرا منظور شد در تخفیف بیکه و زجر نقصان بود و این کلمه را مکرر رسد کر بر زبان  
را نذند بعد در جوش آمده گفتند که کجاست و وزخ تو مرا با نذ از دوران تا سر و گردانم آنرا بعد از یک  
چهره سرخ گردید از جلال دست بالا کرده فرمودند که مریخیزانند چنانچه با عانت شاه هدایت احمد  
صاحب وقوع علی شاه صاحب و غیره حضار برخاسته ایستاده شدند و فرمودند که مرا برید پرسیدیم  
که کجا بریم ارشاد شد که در و وزخ و از اندرون حجره با عانت مردم تا صحن مسجد آمده نشستند و باز  
برخاسته و چهره رفتند و باز در صحن آمده گفتند من حتی یا بزم و وزخ را تا سر و گردانم بعد این حرکت



از مردم همای پرسید که سواری گسیت گفتند رسول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم برای دیدن سوگو  
 رحمان تشریف آوردند منشی مذکور میگوید که با شماع اینچنین در مکان مذکور بطرف مسجد دویدم معاینه  
 کردم که بلندی شکوه چو تیره شرقی مسجد است حضرت مریع نشسته اند و از تابانی چهره مبارک  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم حوالی چو تیره روشن و تابان گردیدم خواستم که خود را زیر قدم مبارکشان  
 اندازم فوراً از نظر غائب گشند چنانچه منشی تذکره از خواب فوراً برخاسته در مسجد آمده به غایت  
 تکیه و استقامت و دست مردم حصار گرفته نشان میداد که والله با الله همین وقت حضرت صلی الله علیه  
 و سلم را فلان جا نشسته دیده ام فقط اهلنا و حکمای شکر می آمدند ایجا است و بغض بلا خطه کرده تبحر  
 میشدند که بغض نومی مثل صحیح البدن و روح شادان بی بی بیخ و بزرگ است پس بعتل جو اس  
 از ادراک ظاهر جرات است چون هر دم حضرت را خیال نماز بود و استقبال قبله هر وقت میخواستند  
 لحد البته خواب نترقا و غر با گسترده شده بود تا به مجرب بر جا است و قبله نشینند لیکن حضرت بر آن بستر  
 خواب نگرند با وصف بیوشی از نماز مغرب تا عشاء نشسته ماندند بعد فزاع عشاء خواستم که بر سجده  
 حال دراز شوند هر مرتبه که خطانیدم پاکشیده بر جا نشسته سبب اینکه با بطرف قبله دراز میشدند نگاه  
 بستر اجتناباً و شمالاً گسترده استراحت به اطمینان فرمودند آخر شب حفاظ کرد و اگر در نشسته ملاوت  
 سوره یسین و سوره ملک و غیره تا وقت اشراق کردند با شماع قرآن سکوت از ذکر هر چه می گردید  
 عزم آنستند که روح منتقل شود چون بغض بدستور بود بنده درگاه محمد نور افتد و گوش با او بلند عرض کرد  
 که روز جمعه است تهنیه غسل و نماز سهت بانه از کمال شبناشت چشم واکزیه فرمودند که مرا بر خیزند  
 و هر دو دست بالا کرده اراده نشست نمودند با دنی اعانت چنان سبک و شاد برخاسته نشسته  
 که گو با همین وقت خفته بودند و آب برای وضو طلب کردند کلوغ تهنیه پیش نموده شد آنها دست  
 زده اشارت طلب آب فرمودند چون طشت و آب وضو آوردند خواستش مسواک معلوم شد  
 چنانچه محمد نور افتد و آب دست گرفته ترتیب و استقباب تمام وضو میکانند و ادعیه با توره با او  
 بلند میخواند و کلمه شهادت حضرت بزیبان خود می گفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده  
 باز مستغرق گشتند و به قولان اشارت رفت تا کلام حمد و ثنا و لعنت رسول خدا صلی الله علیه  
 و سلم تا لیلیاس روز بر آمده از همه بجهه قرائت کرد و اگر در ایستاده سوره قنانی با سبحان تمام تا دو چهر

سخن آند بعد نماز جمعه شنبه هدايت احمد صاحب اده شيخ العالم توس سهره مولوی محمد احمد جانشین  
 مولوی انوار الحق و غیره مشایخ کرام گرد حضرت بطور حلقه نشستند ذکر سحر شروع کردند در نیمه صبح سحر مبارک  
 نیز سرود شد مگر ذکر قالب و حرکت بعض بدستور جاری بود در جاست کندان قبر و طابری مکان غسل  
 و غیره شروع کنانیده شد سهره دم موافق و مخالفت را خطره انیمضی منظره کردید که حضرت رضی الله عنه  
 انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود و بجز خطه را این خطه هر دو چشمه اگر و خمیازه گرفتند شعله نور آسمان  
 بر چهره مقدس مستولی گردید که نظریه بینندگان تاب دیدنش نیار و بود چشم حق میرانک باز کرده  
 ز پر لب لفظا الله گفتند نظرم این گفت و ز گفتا و خموشید : از شریست و جل جبرئیل و شبیه فیض  
 از حد استیقامت افتاد و قطع آرزویش سلامت افتاد و ابر زین سیاه بر خاست که سینه برش  
 بر خاست : روزم ز فراق بر سر آمد : کین روز پر بخت من در آمد و در خاک نشاند و نگار و  
 افتاد خزان بنو بهارم : تو بگذری و مرا گذاری : اینست طایق دوستداری : هر چند جهان بهر  
 خیال است : و در خواب و خیال ما مثال است : خود گو که بخمال چون شکیم : خود را بخمال چون  
 بی وصل تو زندگانیم چیست : صد خنده مرگ بر جهان زیست : نقش غم شکست در سینه شکر و تلک  
 چه کند بمرگ تو شتم : آنرا که شد این فشان در گوش : نه خواب ز دیده اش فراموش : ای جان  
 صد هزار چو ما وقت جان تو : هر دم هزار تحفه و ما بر روان تو : و بجز رجوع روح بعالم قدس که یکبار  
 باقی مانده یوم جمعه و ششم و یقینده ۱۲ هجری اتفاق افتاد عالم تو و بالا گردیده و صداسی فریاد  
 و فغان بعرش برین رسیده بخوف هلاکت و بیابانی حضار جسد مطهر را همه بسته خواب بجهالت برداشته  
 در جبهه خاص برویم بعد غسل و تکبیر بر سر جنازه نهادند خواستیم که درون سجد نماز خوانده بر قبر  
 که درون احاطه و بیرون چون مسجد طیار بود بریم جنازه بلند از دستمان شده و بطرف شرق که در اینجا  
 قریب ده هزار مردم مشتاق قدمبوس و دست آویس ایستاده بودند روان گردید هر چند ما مردم  
 بطرف مسجد میکشیدیم بیضبطا و اعاده آن سببیک قدرت نیافت بجز العین در تمام احاطه  
 و گرد قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب سجد و الله با الله که آخرت قصری خلاصت ملو و ما همه  
 حالین جنازه بود درین حرکت کمتر کسی باشد که دست او بر جنازه یا چا و کرد که بالای آن بود و رسید  
 بعد نماز جنازه و عمل اسقاط عرف و منسج را لبه درون جسد مظهر منشی و سورا ساختند و عوامی حضار

شازده هزار آردم آماده نماز و شوارع و طرق البستاده بودند هر که ام هر جا که بروقت نماز آگهی یافت  
 رو بقبله شده نماز گذارده چنانچه بر حلقه صوفیان که ام حافظ سید محمد علی صاحب که راه تا احاطه یافتند  
 در سبب مجزوم شاه مبنا قدس سره بجماعت کثیره نماز خیاره ادا کردند و بعضی مرد و بعضی زن تار و زنجیر  
 برهنه از شریف آمده نماز میگذاشتند شازده ختم کلام الله و سداک و پنجاه هزار کلمه طیبیه و صد ماختم کلام الله  
 از ثواب الهیه الحول که قریب پانصد مردم گذارده بودند بجزه و فن نیاز کرده شد بر چنده مرض الملوت  
 تا پنج روز و بعضی کرامات و خرق عادات نمایان بر خواص و عوام ظاهر شدند لیکن لفظا و شمار آن  
 کرده نمیشود تا خاطرهای ملغزه و سبب سوزن بقصور قهر الهی نگردد و بعد و فن آن نخته زمین که بیشتر نمیشد  
 منجوس و منکوب و خوش و ظلمانی محض بود مطلع اشراق غیبی و مطرح انوار لاریبی گردید  
 کمال دلگشا و مست افزا و نهایت مسعود و نورانی گشت چنانچه شبانه روز بجزم زوار و طواف گیرد  
 هر قدر منور میباید و عالمی از اهل حاجات و نیاز رجوع آورده بمراد دل کامیاب میگردد و دو تمام  
 روشنی شمع فتاویل و تلاوت و آن ذکر تسبیح و تهلیل بر قهر شریف آن نخلدگان میباشد بزرگداشت  
 بتقریب سوم الله را اجتماع مسلمین شد که در احصای آید فلامحه اینکه دو صد و سی و چهار ختم کلام الله و  
 صد ماختم و لائل انجرات و قریب پنجاه لک کلمه طیبیه و کلام درود که فرد آن اکثر مردم نویسانده بودند و  
 بسیاری را از نوبت نویساندن رسیده بوقت فاتحه نیاز گردید و جمله مشایخ شریف از اسم شده میان فتح علی شاه  
 صاحب راجبه و عماد حضرت دوست نماز بزرگ و نگاه عالم پناه حضرت شیخ ابوالعالم محمد دوم احمد عبدالحی و اول  
 که صاحب زاده شان شاه بهایت احمد صاحب ورده بودند پوشانیده بر وساده حضرت مولانا تائبند  
 او و بدان دستور سلطان بختیاری رسم قدر و تهنیت ادا کردند من بعد تو الاله بفرموده ای خود ما شرعی  
 عظیم در محفل بهر پارک و ندای از ان لبها و است پنجاهها و دیگر محتاجین انچه بقدر و مقسوم هر یک بود  
 تقسیم کرد و وقت شب با هتاهم دار و نه تنه علی خان سها و رسا بن الذکر استقامت جمیع استقام  
 طعام از کولاده زرده و فرنی و قلبیه و نان و شیرمال و اچار و مریه و غیره نعمتهای الهی از شتام تا صبح  
 بل تا دوپهر و از ای سوتم تقسیم شد و همیشه تو الاله مصروف نغمه سرائی و جاگند از می ماندند و روز  
 خطیر از انعام و صلایه یا نغمه بعد سوم طیار می رفتند شروع کرده بدینطور که مهاران و موزوران





<p>عجب نیست اگر نمره بابد بچشم که شائق بسی دانه اشک است  بچین حافظ شیخ محمد التملک حافظ  یکی از شرفای قصبه دیوی که محب مخلص قدیم و معتقد صمیم بپروہ لوفقی رحمانی استند در قطعہ و آ  چند تواریخ عمدہ بتعمیر نامی نادر سہر سائیدہ و در حسن بیان حال الجمع کمال مرکب فکر خوش و نندہ  قطعہ اولی مطلع توحیدہ دیوان  بلک شتاق تمنائش لقا  شبلی عصر و صید روزگار  تظارہ عین بجزند لا منتہی  لفظ الا اللہ حباً ذاکراً  بی زوال و نقص بی بیخ و عنای  تاج تقوی و تبرجد و ترک  مظہر اسرار عسل کبیریا  در دل حافظ خوش التماسند  سن ابی سستہ فصل واعتدلی  قطعہ ثانیہ غیر نوح و زغیر تافہ ز  قطعہ سہم جناب زسی بچین در رحمان  یسی تل کہ آتسی خدا پر خدا  بنوشت زایما ۱۲۲۵ تو لو  خلف مولوسی قانون مرحوم کہ مدین خاص و محب بالانحصار حضرت مولانا قدس سرہ الغیر لولہ  قطعہ اولی عبد مقبول حضرت جان  رفت سومی ہشت آن حج  گفت یافت بغیر قلب ربا  کہ بالسام رحمانی ب فکر ناقص عاصی پر گناہ محمد نور اللہ درآمدہ بود  دشمن بجان اہل علم و یقین</p>	<p>قاشت گندہ حنف یا مسلما  قبلہ اصحاب تحقیق و یقین  محی دین ناسب غیر الوری  ساوس ذیقعدہ جمعہ وقت عصر  باقیابا اللہ فان عن سولے  شہ و دو دناوسی کل محو ذوات  آن دل ایمان و زہد بپیریا  مقطعہ تاریخ قطب الوصلین  اللہ اللہ بی تپہ و چون چرا  عبد فانی گشت در رحمان تمام  عین کاشت طرف بہرہ لفت حافظ عیان بہرہ پوہ نعمہ لا الہ الا ہو  ہر یک سہ سے حافظ خدا بخدا  ایضاً منہ حافظ تاریخ جان بوجہ  تا حرف فشم و حسہ اللہ  ۱۲۲۵ حضرت مولانا قدس سرہ الغیر لولہ  صورت فقر و مستی سہا و  لو درابط ز سبجو تاریخیش  مظہر لا الہ الا ہو  ۱۲۲۵ حضرت مولانا قدس سرہ الغیر لولہ  آفتاب سہر وحدت را</p>	<p>بجز لقا بس فی تمنائے و گر  کعبہ ارباب تدفین و تقی  عبد رحمان در ان ذوات قدیم  زین سرای پر فنای بی بقا  ۱۲۲۵ سجم و خوش نحت عرض فوق  سال وصل آن رہنمای مقصد  مظہر حق بی شک بی حرف آرز  ساکنان مقصد صریق علی  موسنی رافیت روی استنباہ  ماندا الرحمن علی العرش استوا  ۱۲۲۵ زسی جاوہر شان توحید حق  عبد الرحمان آن حق آگاہ  منشی عبدالاحد المتخلص بلابط  ۱۲۲۵ چون بذیقعدہ جمعہ اول  سفر کت سنا دہ برزانو  نظم تاریخ افوض امری الی اللہ  ۱۲۲۵ قطعہ اولی اسی در لقا کہ حج نظم  گوہر کعبہ طریقت را</p>
--	--	---

کرد مخفی به تہ نقاب زمین  
رفت از دہر سے توحید  
شہ ملک ہدایت و عرفان  
گشت و اصل بذات ملک قیوم  
چون ہمداد سرشت نور اللہ  
یافت از سال ارسخال خبر  
قطعه تاریخ از مولوی محمود علی صاحب  
قد وہ عارفان شرع پناہ  
بچین مصرع مشہور تاریخ است  
مخزن علم وحدت اللہ بچین  
بچین مصرعہ جمعہ اولیٰ بقیدہ بانجام تاریخ بچین  
و عارف حق گفت بچین مصرعہ  
بچین مصرعہ زین جان یارینی ربانہ  
عبدالرحمان عاشق اللہ  
سال ترحیل آن مقرب حق  
آتیہ ان اولیاء اللہ  
رخ انور چو در نقاب نہفت  
مولوی عبدالکریم صاحب منخلص  
از چشم جهان بچم چون جان نہفت  
از جی بیان صاحب سجادہ حضرت کریم عطا صاحب سلونوی مرقوم است مادہ تاریخ  
گشتہ این قطب زمین قطب ملک  
سروشی گفت تاریخ و فاشس  
از اولاد امجاد قاضی محمد نقی مولوی قدس سرہ لفظ خاص حضرت مولانا ہستند از عمدہ ذرہ

ساخت پہنان ز چشم ظاہرین  
شرح این ماجرا ہے کویم  
عبدالرحمان صاحب ایقان  
تا دم دایمین نغفے و جلے  
از انوفن گرفت تا اللہ  
گوہر مغفرت نثارش باد  
صاحب قطعہ اوسلے  
گفت سال رحلت او  
نہ اراں رحمت حق دایم  
از مردیجاتی یہ تاریخ کی  
بچین ۵ سال رحلت فقیر جوان بافتہ خون پستے  
رمنی اللہ عنہم لوحیہ دین  
قطعه تاریخ از حافظا علم اللہ  
آخر جمعہ سادس بقیدہ  
حسہ از ناتفے علیم اللہ  
از فدا قاسم علی عاصی سے  
از سرحد بافت نیبے  
بچیت قطعہ خوش گفتہ سے  
تاریخ وصال دین گفت سروش  
کریم عطا صاحب سلونوی مرقوم است مادہ تاریخ  
مولانا کامل عبدالرحمان  
شد از دنیا مہ برچ حقیقت  
مولوی حمید الدین کہ یکم

شدہ پوشیدہ صورت تجوید  
چہرہ از آب بدہ می شویم  
شدہ گلگشت ساز باغ نعیم  
بود روشن اوقصن امر  
بکرامات شیخ دین پرور  
شاہد تہرب بکنارش باد  
عبدالرحمن معرفت انکار  
گشتہ با اللہ صبر نور اللہ  
طلے ہذا القیاس مصرعہ  
گم ہوا ہر سے گوہر نور اللہ  
فقیر جوان بافتہ خون پستے  
بمخفی صبر و تحمل اللہ  
صوفی صاف دل خدا کا  
سوز باغ ارم گرفتہ راہ  
گفت تایخ نون بی دل  
عبدالرحمان زین جان قاسم  
و اصل حق و شہ کا گفت  
راضی برضا چو شاہ عبدالرحمان  
حق دید ز حق سندی حق بود کہ گفت  
مرقوم است مادہ تاریخ  
ز گلزار جہان زد کو سر حلت  
مولوی حمید الدین کہ یکم

و صحبت حضرت بوده عالم علوم عقول و منقول و معادسی فروع و اصول شده در آخر العمر متوجه علم  
 تو حید شدند و مجاز به تکمیل شرح کاسره الاستان شده اند و تاریخ عربی و فارسی از طبع و فقا و ثنائت  
 قطعی تاریخ آن مرشد خلق بعد از ابراهیم اهل دل صاحب مقامات رخت سفرش اجل پو پر بست  
 ازین جای طلال و دار آفات گلی رفت مانند غار بانی اسی رنایضی و ما فات  
 مقبول شمس که روح او کرد رفت الارضین السنوات تاریخ و فوات پاک باقت  
 گفت از مریجه فانی ذات و عربی جبار الذی من جنبا الاخرق السماه علی القبول و اسفا فی خرافه  
 قدا درک الوصال لمرحط اب سید باقت لیا یقول لعدا سید تو اریجمنای تمیر قبه شریف  
 مولانا عبد الرحمان نور مرقدہ تاریخ تکمیل قبه شریف از حافظ شایخ محمد سلیمان رحمان  
 مخلوق خدا گشت سال سائش بی گنبد مولوی سمانی به تکمیل آن سفته حافظ کبر را  
 بسنگ و گوهر مصرع ثانی نرود سنده می آورد قدیرین ازان روضه من ریاض الجنائے  
 تاریخ تکمیل روضه مقدسه سی حی بیاب الرحمان من خاک کائنات مولوی عبدالکبیر متخلص به نجف  
 مقبره چون از شرف ابن علی شد طرف مسجد و محراب او کعبه صفت قبه حاجات خلق  
 قبه منظر فیض ده چار سو چون بے تاریخ نبایش سرم گشت بجراب گریبان فرو  
 سسی و محراب مذوم نجف پشت بیک قبه بیک قبه رو یکی از مریدین سنگ نهاد  
 و معتقدین را شیخ الاعتقاد که حضرت مولانا بعد وصال دست سعیت او گرفته اند  
 مرزا فاضل بیک صاحب ولد مرزا ولی بیک صاحب است وطن قدیم بزرگانش شاد  
 است مرزا ولی بیک مرحوم از بلده بنارس همراه رکاب نواب سعادت علی خان بهادر در شمر  
 لکنو آمد بملکه گول کچ سکونت و رزیدند و بدار و علی پوشاک خاص نواب محمود سرفرازی یافتند  
 بشیخ عمر خود بحال اتفاقا امانت دو بیانت سپردند و در سه بیجری بجوار رحمت الہی بوستند و مرزا فاضل  
 فرزند او شان که سنایت قسی علم و جاید وزاید و ناظم و ناشر تا حال از فضل الہی سعید و ال خود  
 سرفراز اند تا نقل اند که از ابتدا سے تشریف آوری حضرت مولانا در مسجد نبیائین من نیگاہ  
 کا ہی مشرف خدمت می شد م خصوص نماز جمعه محبت آنحضرت اہ اسیک دم کمر سعید و معتقد  
 نبودم روزی بعد نماز جمعه تنگ راه رو برو حضرت مولانا نشسته اراده قیل و قال نمودم از باب

ولایت حضرت مولانا با تم سببه شد اصلا طاعت گو بانی در خود نیاقم بر جرات نمود نام شد و انا تو  
 فقط حضرت مولانا بدلم منقش گردید هر چند از باعث موانع چند و چند در صحت حضرت مولانا  
 از شرف بیعت محمود نامد لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا بشرف بیعت خود مشرف  
 فرمودند تفصیل برین منوال است حکایت مرزا موصوف میگوید که بعد رحلت حضرت مولانا  
 از نیمه جان در عالم رویا دیدم که من در سجده وضو نموده در تهیه گذاردن غلام که ناگاه حضرت مولانا  
 از حجه مبارک تشریف آورده و کمال عنایت و شرم بدو دست مبارک نمود مستحکم گرفتند گو با  
 بیعت میگیرند عرض نمودم که لطیف آن حضرت منقرت بعضی اسخرا هم فرمودند که تو کثرت درود خوان  
 می داری مفید منقرت است بعد از آن ارشاد گردید که شخصی مقصیده در تعریف بادشاه وقت  
 گفته است چیزی صلوات آن یافته است یا نه عرض نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه صحیحی آن حال  
 از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم مسلمان مرزا آغا جان و مرزا جان بمکانم  
 اسکونت میدارند بیان کرده ام او شان گفتند که کمال عنایت رحمانی بر حال شما سبندول گردید که  
 حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از انروز بیکت مولانا عقیدت و وحدت وجود  
 بدلم منقش گردید و هیچ شکلی باقی نمانده لکن محبت حضرت مولانا روز بروز در باطم می افزاید  
 غرض که مرزا صاحب موصوف شب و روز اوقات خود را بیاد حق و محبت و عقیدت پیوسته  
 بر حق نخواستی تمام بسرمی نمایند و مرزا آغا جان سپهر کلان و مرزا جان سزود فرزند مرزا صاحب  
 موصوفت سعادتمند ازلی و قسی علم و استعداد ناظم و ناثر بعنا یات رحمانی بطور والد بزرگوار خود  
 اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت صادق با حضرت مولانا میدارند یعنی است که بروقت معنوه  
 داخل سلسله عالیہ رحمانیه شوند حکایت رویای صادق مرزا آغا جان خلف رشید  
 مرزا فاضل بیگ صاحب روزی سمسری تخمین علی خان خواجه سلسری شاهی از امجد علی شاه  
 عرض نمود که آنحضرت با وجود چنین اتفاق پو شاک از دست سنی می پوشند مرا حکم فرمایند که او را  
 داخل بند سبب بمه مصومین تمام چنانچه خواجه سرانذکور همانوقت نزد والد ام آمده از طرف بادشاه  
 باین نوع پیام کرد که بادشاه تعریف شما بسیار نموده سفر نمایند که فاضل بیگ مذکور مایع میداند  
 یا باطل اگر حق میداند خوشی ناست که آنرا اختیار سازد و در حق او نهایت بهتر خواهد شد و جواب آن

و الدوم عن کتائید که اگر ذنب حضرت راقی متبدل استم چنانکه گری سرکار استم لیکن موش و خوس  
 و الدوم بجا نماند مضطرب گردیده در خانه آمد اجمال از میان بیان کرد کمال تردد و تفکر لاجرم  
 مایان گردید آخرش قریب دو قطری شب گذشته بمعیت انور علی استاد خود باستان حضرت مولانا  
 حاضر گشته عاجز نالی نمودم همان شب در عالم رو بیا دیدم که روبروی بادشاه وقت رو بجاری گفتگو  
 ذنب از والدیم در پیش گردید در آن اثنا حضرت مولانا تشریف آورده بطرف بادشاه وقت  
 ایما فرمودند که ترا ازین گفتگو چه سروکار صبح آن حال خواب از انور علی بیان نمودم او شان گفتند  
 که حضرت مولانا بنا بید شمار سیدند حالا سیح گفتگوی ذنب گاهی پیش نخواهد آمد هر چند والدیم را  
 همین خیال بود که علی الصبح بروقت مجرای بادشاه وقت از من گفتگوی ذنب پیش خواهد نمود  
 عجب ماجرا رود او خدا ساز بادشاه از باعث ناسازی طبعی من سه روز متواتر محل بیرون تشریف  
 بناوروند و بعد آن هم در یافت گردید که از خواجہ سرا جواب گفتگوی والدیم شنیده شنیدم شده فرمودند  
 که من اول از تو گفته بودم که او بر گزیر گز اقبال ذنب من نخواهد بود و فقط چون عنایت رحمانی  
 همیشه بر حال مرزا موصوف مرعی مانده تازه تائید رحمانی اینست که مجبور معاند و ملاحظه ملفوظ  
 حضرت مولانا از دل مرزا صاحب موصوف بی نوح و تفکر و قطع تاریخ یکی بقید اسم مطاوعه  
 تاریخ و دوم بتولیت ملفوظ شریف کمال خوبی برآمدند گویا القاسمی رحمانی بود قطعه تاریخ در  
 تعریف ملفوظ مظهر حق واقف سر وطن؛ عبدالرحمان رشک شبلی زین و افضل و  
 اکمل امیر المؤمنین؛ اورع و اتقی و دخیل و حسن؛ کیا سوا ملفوظ حضرت کارنم؛ شہر تاقان  
 و صل ذوالمنن؛ وصف میں جسکوئی تاریخ سال؛ ایک یوفیض ہے بر موج زن  
 قطعه تاریخ مع اسم کتاب تاریخ سال باعث تکمیل ملفوظ شریف؛ سوکو انور علی شہر  
 چون ز نور انشد عالم با عمل؛ در کمال از سہر ان برده سین و نغم شد از فیض روح پاک ان  
 عبد رحمان خاصہ رب الفلق در زمان آہش مع تاریخ سال؛ گفت فاضل مخزن اسرار  
 سیکے از ہر دین و معتقدین با اخلص لی شیخ انور علی ابن شیخ پدھو  
 ساکن قصہ بچینوراند از عنقوان جوانی در کشتو اقامت ساخته تحفیل علم فارسی و چیزی صرف  
 و قوتین خوش نویسی نموده استعدا کمال بہم رسانیدند و بخدمت نرنگان حسن عقیدت

از سن نهم و اشدت چنانچه در محفل تعظیمین در صحن حیات مولانا امام شریک می شدند و در ماه ذی قعدة ۱۰۱۲  
 در زمان استخفاف و توجه حضور لبعالم بقاشرفت بیعت شده بودند و بعد از ان غلبانی داشتند که در هر حال  
 بیعت کامل شد با ناقص حضرت مولانا را شناخته در سلسله مریدین داخل گردیدند تا بنا بر رفع غلبان مذکور  
 ثانیا الحال حضرت مولانا قدس سره در عالم روبا مکر لقبول بیعت مشرفت فرمودند و معنی کلمه التوحید که از  
 خدا کس حضرت بودند تعلم نمودند چنانچه مذکور آن در  
 از آنوقت آن سعید اولی را عشق و محبت پیر و مرشدان پذیرا گردیدند که از ابتدای مشرفت شدن بی بیعت  
 تا تالیف ملفوظات شریف عصره بیست و دو سال گذشته هر روزه بر مزار فاضل الانوار آمده بیشتر زیارت  
 پیر و مرشد خود مشرف میشوند و گاهی بدون ضرورت لاحقه ناختمی سازند و هم در انسانی تالیف ملفوظات  
 در صحبت فقیر حاضر باشی کردند و بر تکمیل ملفوظات حضرت ابراهیم نموده و بی بیعت استواید اکثریک غالب شدند  
 چنانچه تاریخ احوال اراکمان که از امتیاج طبع و قادیان آب گوهر صدف و صفای آب گوهر مجید و اعتدال فاضل یک  
 صاحب که مرقوم بالاست بران دلالت میکند احمد عدلی احسانه که سعی شیخ انور علی موصوف  
 در خصوص شکو گردید و حضرت پیر و مرشد تیر در عالم روبا بنوشنودی خاطر اقدس در تقدیم این حسن  
 اشارت و بشارت فرمودند دیگر احسان خدای سبحان بر بنده شیخ صاحب موصوف را از بیعت پیر و مرشد  
 بر حق با وصفت کم علمی نمید عقیده وحدت وجود آشنان نصیب گردید که علمای فاضلای زمانه که ازین  
 دولت محروم اندر شک می برند و سبب همین چاشنی توحید رسائل توحید صنفه حضرت مولانا و تالیف  
 و هدایت الوابین و مثنوی مولوی معنوی از کاتب المحروم خوانده استعداد افغانی هم رسانیدند  
 اللهم زو فرودم دو و لا تقص فی حاله و قاله و قحطه و محمد قاسم همشیره ناده خود را بفرزندی گرفته در تعلیم چنان  
 سعی نمودند که از تحصیل عربی و فارسی و هم از تواین خوشنویسی استعداد افغانی هم رسانیدند با هم پادشاه  
 و حضرت شرف بیعت میان فتح علی شاه صاحب خلیفه باشتین حضرت مولانا و مرشدان مشرفت گردیدند  
 داخل سلسله حاشیگر و بدین یکی از مریدین خاص و معتقدین با اختصاص محمد حسین علی بن ابراهیم  
 مستخلص سوجو یا ابن نظام علی خان قوم افغان و رک زنی از روسای بنجاب که متعلق به سلسله  
 گنناست خان مدوح احوال خود بدینوال خطاب کردند که در ولایت خیبر و فوج بزرگان مالان و روسای  
 اقوام خود را بودند و در حسب نسب ممتاز و امتیاز تمام داشته در عهد سلاطین چین در مالوه آمده و صاحب

و جاگیر شده بمجلسه نشان نواب مکارم خان سبزواری نواب شمشیر خان سبزواری نواب منصور علی خان  
 سبزواری و صفدر جنگ بهرگاه بعنایت صورت او در رونق افزودن این ممالک شده بودند درین ملک آمده  
 جاگیر دار خالص بود و بخینیا رنگ و خوش گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان سبزواری و نواب مکارم خان سبزواری  
 نسبت ناسبتی و بنواب مراد شیر خان سبزواری مالک قصبه گنج مراد آباد نسبت داد مالی میرسد از آنجا  
 ورود این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله سبزواری وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقدار باند  
 در زمان اخیر وزیر الممالک و مضطبی ملک و جاگیر احتیاج روزگار افتاد و بعمر هفت ساله بوده باشم  
 که والد ماجد انتقال کردند و والده ماجده بکمال ناز و نعمت پرورش نمود باندیشه اینک بچ و شفقت  
 تحصیل علمی نیز بکمال عالم نکرده در کتب و مدرسه نقرستان تا اینک سیزده ساله شدم و بطور خود آمد و رفت  
 لکن بوضع سبزه و تماشای شروع کردم اتفاقاً ششده در ویشی حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره  
 بگوش رسید روزی در مسجد بنام آن حاضر شده نماز در عقب مولانا گذاردم و در دل لذت منی باقم  
 بچشم حضوری پدید آمد چنانچه بهرگاه در لکنو می آمدم اکثر بجهنور حاضر میشدم روزی مولانا از بنده  
 پرسیدند که از چند مدت نماز میگذاری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آنوقت خدای تعالی حضرت  
 مولانا را متوجه عنایت نمود یک و دو نباشد نماز و بر و سناوه بود و نمودن بیان تا ترا میگویم من دست و از  
 کردم بعد ایجاب قبول چند نباشد اذان و دو نبرد داشته از دست مبارک بدان من نماز و از خود  
 کیفیتی در رک و همیشه من ساریت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل و جان چوست <sup>الطلب</sup> عند  
 شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من نشسته باشی چشم بند کرده و زبان بیگام  
 بسیار بنده گوش باید کرد که در علم چه میگوید بهرگاه آواز الله اذول بگویش برسد در حسرت من  
 در افزایش آن باید گوشید یعنی در یکدم هر قدر تک را را سم ذات که مسوع شود در دم دیگر بران  
 باید افزود اذان کیفیت فنا و بجزوی پیدا خواهد شد همچنان کردم در تمییل آن محویت و بجزوی  
 استخوان استولی میگردد که در اعضا و قوای خود لطافت تحمل آن منی باقم بجهنور بر نور <sup>حلال</sup>  
 نمود ارشاد شد که انشاء الله تعالی بتدریج طاققت تحمل آن خواهد گردید در صحبت چند <sup>حلال</sup>  
 من تغییر کرد بطرف دنیا و ما فیها الفساق مانند ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید <sup>حلال</sup>  
 و رخا نه خوردن بودم والده ام حال دیده بسیار و او بلا نمود که بهرم از محبت مولانا از کار دنیا



رفت عاجز تالی بسیار نویسانده عرضی نمود بدست مبارک نامی سفید بافت بخدمت حضرت مولانا فرستاد  
حضرت بعد ملاحظه عرضی زبانی قاصد مذکور گفته فرستادند که او را پیش من بفرستند خود ای آن مادر موم  
سوارسی یا نوبه راه مبارک مذکور بچینور مولانا فرستاد حضرت مولانا بعد استعنا بر خیریت فرمودند که والد گرامی  
بسیار زار تالی کرده بخواهد که شماسی باطن گداشته بطرف دنیا ساعی باشند لهذا سیکویم که شغل خود  
باید گذاشت دور کار دنیا مستعد باید شد عرض کرد من بی علم ولی بنه محض بستم در مطلق محصل معاش  
ندارم از من کار و دنیا هم نخواهد شد ارشاد شد که هر که دنیا خواهد داد عقل معاش و استعداد هر کس که شایسته  
باید ارشاد و بر یک نان دال بونگ مناده عنایت کردند که تجرد بچرخ خوردن آن ذوق و شوق که در  
دل بود و ذکر از هر یک اعصامی شنیدم مسدود گردید و طلب و تلاش دنیا پیدا شد تیا سے سناست  
دنیای نیز از ادا و اعانت حضرت پیر و مرشد برین سده بود از اقا لغایت حال سرگامه بهالت  
اضطرار در حیات و بعد وفات بروح مقدس رجوع کرده ام و بیکم فوراً فریادرسی سفیر مینماید  
تفصیل آن بسیار طول و طویل است مگر چند حکایت بر خود گذارم متضمن کرامت و همت علی  
حضرت قطب دمان حکیم کاما بنامه ربیک فخذت بیان می تا هم حکایت اول تجرد در آن از گذشت  
روزگار یکصد و بیست و پنج و یکم سپهر ساینده بجهت عثمان خان رساله داداده اسامی یک سوار  
مقرر کردم بعد چند روز رساله دار فریادرسی نمودند خواستگار دو نیم صد روپیه شد حضرت مولانا  
ایصال شنیده فرمودند که یکصد و بیست و پنج روپیه دانس کن خدا شمارا بلا صرف روپیه اسامی سوار  
خواهد داد همچنان کردم بعد چند روز حضرت مولانا رفتند و بنام محمود خان قندهاری رساله داد اعنایت  
کردند که میخواه اسامیان سوار که از سر کار یافته اند یک سامی حسین علی خان بدین محمود خان  
بجو و ملاحظه رفته بلا صرف چیزی اسامی سوار بنام جاری کنانید حکایت هم اینکه در زمان وزارت  
نواب معتمدالدله بیاد فقیر محمد خان رساله دار مده را و خیزه است پنج سوار نموده بر مضموری تحصیل  
بیع المراسع عرفت بدو سرا فرستادند از مولانا اجازت گرفته دو سال تحصیل مجال مذکور کردم  
ز سر کار کمال حسن ترتظام وصول نمودم و دو بهار هزار روپیه را متبوع شدم درین اثنا معتمدالدله  
مشید گردید و فقیر محمد خان و حله متوسلان او تعمیر و تامل شدند من هم از علاقه مضموری برخاست شدم  
بچینور مولانا رجوع نموده عرض کردم که فقیر محمد خان بهادر محسن من بود و از تعمیر نواب معتمدالدله

بهادر بسیار ملول است بهت فرماید که معتمد الدوله مجال شود ارشاد کردند که دعای خیر در حق مجله تو منین  
 در بیخ نمیشود لیکن زمان حکومت او تمام شد مگر سید است احد عزت او کما بهار و چنان بظهور آمد که  
 نصیر الدین جیدر خد متزل باوصف عناد قلبی بهیج بدی کردن نتوانست و معتمد الدوله مع اسوال  
 و انقال کرو و نار و پیه از قید رمانی یافت و ششاهه بست پنجاه روپیه هم برای دوام باقی ماند حکایت سیم  
 اینکه بعد اخرج معتمد الدوله بطرف کانسپور و برنجی کار چله متوسلانش بحضور حضرت مولانا عرض کردم که  
 در زمان سلطنت نصیر الدین جیدر ملازمین عهد معتمد الدوله را جای پناه و امید فلاح نماند لکن با مجرا هم  
 که بطرف گوالیار رفته قسمت از زمانی کتم ارشاد شد که حدای واحد همه جا حاکم و رزان است بهر حال  
 بسیل رودگار بهتر از سابق پیدا خواهد شد و از مولوی رحمت بخش کتاب بیاض خود طلب کرده  
 در آن ملاحظه کرده فرمودند که عمل یاجی یا قیوم مجرب است بشرطیکه در جلد واحد سه هزار و صد با پنجاه  
 بد منظور که یاجی از قلب بر داشته یا قیوم بر دوش راست بزند و مطلب ممکن وقوع حسب لیاقت خود  
 از خدا بخواند انشاء الله تعالی بجز او خواهد رسید منگه مضطر بودم در مسجد بروم شد بر حق قیام نموده عمل  
 مذکور شروع کردم بر روز سوم با چهارم فقیر خان بهادر مر اطلب داشته گفتند که از سر کار سلطانے  
 مرزا قلندر علی بیگ علاقه سیه و باژسی و خود گرفته است و میگوید که هر که برای کار سادی سر کار  
 مبلغ ده هزار روپیه قرض دهد او را مشا به سه صد روپیه نیابت خود خواهد داد من برای شما خوب  
 کرده ام گفتیم پیش من روپیه کجا است بهادر مدوح گفت که روپیه بطور قرض من سید هم چنانچه  
 خریطه نامی ده هزار روپیه بر داشته اوس روپیه مذکور هوالمزاسه مسطور کردم و سندی نیابت  
 نویسانیده آوردم و بحضور حضرت مولانا ماجرا عرض کردم خوشنود شدند و فرمودند الحمد لله حق  
 حمده والصلوة علی محمد و آل فقط یکسال نیابت محال مذکور نموده مبلغ ده هزار روپیه فقیر محمد خان  
 وصول کتایده دادم و بر وبال خود هم درست کرده بودم که ناگاه منتظم الدوله آمده نایب قلم  
 اعمال تنوین پیشین مشرف بدین بکار شدم با بحضور منکر کم کنون بوضع از اجناس افزونی گرفت ده دوازده  
 یو سیه می باید الا چه حکم است فرمودند که با عمل سابق را بکنند عرض کردم که در حله واحد انقدر  
 از من شدن نمیتواند ارشاد شد که بهتر هم ممکن باشد بکنه چیزی بجزی از نخواهد شد رفع ضرورت  
 همین جا خواهد گردید قصد جاسه دیگر نشاند چنانچه باز شروع کردم هفت گز شده بود که او و سپاه

مساجد لکنو از خود طلب داشته بکشد روپیه مشایره مقرر کرده بخر گیری تعلقات که ما لسانستی آن  
 بدکانش بود و ما مور کرد و یکسال در آن گذرا بنده نیابت علقه بانگرتو ملایان گرفتیم علی بن اقصیا  
 بعد وصال حضرت بیستم و جمعیت روز اترون شد حتی که نوبت بچکله واری خیر آباد و غیره رسید  
 حکایت چهارم اینکه در ۱۲۵۵۰۰ فصلی چهار لک روپیه سر کار باقی ماند و قریب لک روپیه را  
 دین متفرقات بود و هیچ سبیل او پیش کردن نتوانستیم و معاندان بنده در خواستمان اضافه  
 بر چکله خیر آباد بجهت گذرا بنده در خواست مجموعی من کرد که کمال مضطر شده بر آستانه چاره ساز  
 بیچارگان و دستگیر بسیاری وقت صبح جمعه سانی نموده بحالت گریه و زاری عرض کردم که عزت  
 و آبروی عنایتی حضور بر باد میرود امر وزیر با سر فرزند و بحال فرزند یار از گرفتاری دنیا آزاد گردانند  
 دست شفقت بر سر من نهاده فرمودند که برو شاد و با امر او خواهی آمد با وصف اینکه با ارکان  
 بیچگونه صورت التیام و کار سازی شده بود پیش وزیر الملک سبها در رتقم و رانجا مهاراجه بکشن  
 و راجه کندن لال و شرف الدوله و غیره ارکان حاضر بودند نواب وزیر سبها در فرمودند که بسبیل  
 چه کردند عرض کردم که در سبالت که شهره مغز ولی من دره فرایمی مخالفان من در شهر است  
 سرانجام یک خصم و از من نخواهد شد چه نظر باشد بفرمانده اگر در خلعت کالی بودند و انشا الله تعالی بسبیل  
 دو لک کردن معینو احم نواب وزیر بلایا استفسار بسبیل دیدون نوبسایندن بیچک اقرار خاعت  
 طلب داشته متعلق فرمودند و اسب و فیل و بالکی طلب فرمودند کسی عرض کرد که هنوز فیل حاضر  
 نیامده مهاراجه بالکشن سبها در گفت که فیل ماده سواری من طیار استاده است آنها بگیرند  
 و خلعت شوند جمله ارکان سلطنت در سو سازی حیران بودند حتی که سید امداد حسین وکیل من  
 از راه استعجاب پرسید که حال حسب گفت که کار ساز با با اذل بمیریم همه کرده است و فرود انشا  
 تعالی بسبیل دو لک روپیه نیز خواهد کرد دید چنانچه صرف اناندا و غیبی در یکروز بسبیل دو لک روپیه  
 نیز گردید سه شکر کردن کی تو انم در خور آلائی تو؛ شکر نعمت های تو چند آنکه نعمت های تو تعالی  
 نهالقیاس از اجله گراست پیغمبر شد است بلکه نظم و نثر و نوحی شعری و خلافت لسانی و منم مطالب و تقیه  
 و جواد بی اعترافات مشکله بلا درس و تدریس با بن سخنان حاصل گردیده بنابر تقدیر حق  
 چند سخن از طبع زاد و بیام جز رتقم کرده می آید تا بنیندگان را نیز قدرت کامله و هست شامله بر و مرسد

بروح و توفی حاصل آید وہر کہ انکار نماید کہینہ و راید غزل محمد حسین علیخان بہادر متخلص کجویا

کر سکتی ہے کیا گردش ایام ہمارا  
 بہتر ہوا آواز سے اجسام ہمارا  
 لبریزی عشق سے ہے جام ہمارا  
 قاصد کو رنایا نہ پیغام ہمارا  
 ہو حسین کہ نام آپ کا اور کام ہمارا  
 مشورے جو یا ہے صنم نام ہمارا

اب فیض پہ سے ساقی گلفام ہمارا  
 بیہوش کیا شربت دیدار ہمارا  
 آسودہ ہیں ہم جو آہش دنیا نہیں کہتے  
 جیجا بھی جوا و سلو تو ہوا سو وہ ایسا  
 اگر تو صحبت میں ہیں اپنی بلاؤ  
 مقصود جو عقاب تو ہم ہو نڈہ نکالیں

غزل دیگر

کفر و اسلام سے جدا ہیں ہم  
 اس لیے تیرے آشنا ہیں ہم  
 مرصن عشق کی دوا میں ہم  
 دیکھے ایسے نارسا میں ہم  
 گو کہ ظاہر میں پارسا میں ہم  
 کہنے کو بندہ خدا میں ہم  
 کیا کہیں منہ سے اپنے کیا میں ہم  
 ایک زمانے کے آشنا میں ہم  
 کہنے کو تیرے آشنا میں ہم  
 دل سے مداح مصطفیٰ میں ہم

اسی تو مظر خدا میں ہم  
 الم و درد و غم اوٹھاتے ہیں  
 اپنی مٹھل میں وہ جو کہتے ہیں  
 درد لدا تک رسائی کی  
 دل سے ہم مرید ساقی میں  
 بت پرستی نام کرتے ہیں  
 زائد و بکھو جانتا ہے خدا  
 جھٹسا دیکھا کہیں نہیں عیار  
 پاس جاتا ہے تو قیدیوں کے  
 نار و وزخ سے کیا ڈریں جو یا

غزل دیگر

آج اعجاز سیما سری گفتار میں ہے  
 سنبوہ خط میں ہے جو مرعہ نگار میں ہے  
 ایک ہنگامہ محشر تری رفتار میں ہے  
 دل مرا گم ہوا صاحب انہیں دو چار میں ہے

لطف حاصل بہ زبان کو صفت یار میں ہے  
 کیوں لگاتا ہے دے زخم جگر پر جراح  
 تیرے کشتوں کو جلا ہیں گو گمان تک  
 زلف میں گوشہ ابرو میں فن میں خطا میں ہے

<p>ابو صباد کو جب دیکھے گلزار میں سے جو ہزہ پہلو پر برود ترے انکار میں ہے راہ سب ہی سے مگر آہ شبتا میں ہے یہ نئی طرز کا جو ہر نرسی تلوار میں ہے گل بخشش چمن احمد مختار میں ہے</p>	<p>لبیبین کہتی ہیں سب ملکیا شاید کلچین حور کے وصل میں بھی ہوگی نہ اسی لذت غیر ممکن ہے دلا مانگنے جانا لب تک آپ مشتاق گلا کاٹتے ہیں اسی فائل سے یعنی حشر میں ہاتھ آگیا شکو جو یا</p>
<p>غزل دیگر</p>	
<p>زاع کو ہے زعم میں اپنے ہما ہو جانے کیسے کیسے آشنا مجھے جدا ہو جانے گر یہ ہے تو مجھے سب ذرے قصا ہو جانے مجھے کس دن خوش تھے وہ جواب دہا ہو جانے آج میں محتاج کل حاجت روا ہو جانے آب و آتش خاک جو یا سب ہوا ہو جانے</p> <p>محمد نواز قد حاصل شدہ از اخبلیہ تحقیق علم روح است قال قد تبارک و تعالیٰ ویسلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیت من العلم الا قلیلاً ترجمہ می پرسند یہود و نرائی محمد از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و دادہ نشد ید شما از علم مگر اندک و مراد از علم قلیب معین است کہ اینقدر ہر کس سیدانہ کہ روح از حکم رب چیز است کہ ہر گاہ در بدن ذی روح می آید زندہ میشود و چون بدریہ و مردہ میگردد و سبب کمی استعدا و سائلین خدا زیادہ نفر تو بعد از ان اینبار کہ استعدا و کامل سیداشند علم کثیر بدان عطا فرمود و اورا بت اینبار علم آن با و لیا تیر سید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنم فصل اول در بیان عالم امر و عالم خلق قال قد تعالیٰ الاله الامر و الخلق تبارک انقدر رب العالمین ترجمہ فرمود خدای پاک آگاہ باش کہ برای خدا عالم امر است و عالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ و کہیمیا سعادت مینویسند کہ عالم امر عبارت از چیز است کہ مساحت و مقدار و کیفیت را بدانند</p>	<p>گر غرور ناکسان سے آشنا ہو جائیگی مرگ تو ہے خواب احت پر غضب اور لوگ کہتے ہیں کہ روزہ ہے مسافر حرام منع کیوں کرتے ہو بارو آہ و نزاری سو مجھے خاکساروں کو بچشم کم نہ دیکھا جا رہے ہے رجوع مرکز اصلی جسے کہتے ہیں مرگ خاتمہ در فوائد جلیدہ کہ در صحبت باریت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز مکتبہ میں ستر شذین محمد نواز قد حاصل شدہ از اخبلیہ تحقیق علم روح است قال قد تبارک و تعالیٰ ویسلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیت من العلم الا قلیلاً ترجمہ می پرسند یہود و نرائی محمد از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و دادہ نشد ید شما از علم مگر اندک و مراد از علم قلیب معین است کہ اینقدر ہر کس سیدانہ کہ روح از حکم رب چیز است کہ ہر گاہ در بدن ذی روح می آید زندہ میشود و چون بدریہ و مردہ میگردد و سبب کمی استعدا و سائلین خدا زیادہ نفر تو بعد از ان اینبار کہ استعدا و کامل سیداشند علم کثیر بدان عطا فرمود و اورا بت اینبار علم آن با و لیا تیر سید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنم فصل اول در بیان عالم امر و عالم خلق قال قد تعالیٰ الاله الامر و الخلق تبارک انقدر رب العالمین ترجمہ فرمود خدای پاک آگاہ باش کہ برای خدا عالم امر است و عالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ و کہیمیا سعادت مینویسند کہ عالم امر عبارت از چیز است کہ مساحت و مقدار و کیفیت را بدانند</p>

نیست و خلق در اصل لعنت بمعنی تقدیر و اندازه است و دل آدمی را مقدار و کیفیت نیست و  
 قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بود که رو بود که در یک جانب می علم بود و در جانب  
 دیگر جهل بود و او در یک حالت عالم بود و در جهل و این مجال است و این سخن  
 با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است و خلق آفریده گشته را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند  
 پس بد معنی از جمله عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است نه از عالم خلق پس کسانی که  
 پذیرا شدند که روح قدیم است غلط کردند و کسانی که گفته اند که روح عرض است هم غلط کرده  
 که عرض را بخود قیام خود قیام بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض  
 چگونه باشد و کسانی که گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست  
 اما آن روح که ما از اول سبی گوئیم محل معرفت خدا است و بهایم را این روح نباشد  
 و این جسم است نه عرض بلکه گوئیم است از گوهر فشدگان و تحقیق شناختن آن دشوار است  
 و در شرح خطمت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آید انتمی ؛ اکنون باید دانست که  
 حق تعالی وجود را در عالم امر یعنی نزه و عالم خلق تشبیه جلوه ظهور داده است و از اجزای عشره  
 بر دو عالم نسخه جامع مرکب کرده است آن پنج جز که از عالم امر اند آنها قلب و روح و بهر و  
 حقی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد و  
 و محبوبه این را لطائف عشره گویند و حکمت جمعیت اجزای هر دو عالم امر و خلق انسان بیایم  
 صغیر بر سوم گشت و عرض و مافوق آنرا عالم کبیر گویند اگرچه انسان که مل از عالم کبیر هم عالم کبیر  
 چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مشهوری تشریح فرموده اند سه گر بصورت عالم حضور  
 توفی ؛ پس بمعنی عالم کبیر توفی ؛ لیکن مافوق العرش را عالم کبیر بدخمت میگویند که  
 آن عالم منبر که اصل فناء است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب انسان  
 از آن واقع شد فوق العرش هستند و تجلی حق بران اصول در عالم امری افتد و عکس  
 و ظلال آن اصول بر لطائف متعینة عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه  
 در خاندان حضرات نقش بندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سنده یعنی قلب و روح و بهر  
 و حقی و اخفی و نفس میکنند و آنها را سیر اصول لطائف عشره می نامند چنانچه اصل نفس

اصل قلب است و اصل اصل باو اصل روح است و اصل اصل آب اصل سراسر است و اصل اصل  
 نار اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل انبیا لطافت جسمه عالم امر ظلال  
 اسماهی الهی اند که تعبیر از ان بولا سینه مغزی می کنند و اصل لطافت جسمه خلق انوار ظلالی سماستند  
 لهذا اصل لطافت امر اصل اصل لطافت خلق شدند اگر تفصیل محلات لطافت مذکوره در وجه  
 انسان و تفریح الوان آن و طریق مشغولی سربک مطلوب باشد حضرت مولانا قدس سره در کجکابل  
 حواله فرموده اند بخوف اطنا ب در جیاسد زج بیکم فصل دوم در ذکر مخلوقیت روح و کیفیت  
 آفرینش آن که در شرح ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا اواح متعدد و اقسام آن  
 چند است باید است که امام محمد غزالی رحمه الله علیه در وفائق الاخباره گفته اند قد جارفی باخبر  
 ان الله خلق شجرة و لها اربعة اقسام من شجرة البقیس ثم خلق نور محمد صلی الله علیه و سلم فی حجاب  
 من الدرّة البیضاء و مثله كمثل الطاوس و وضعه علی شجرة البقیس فخرج علیها مهدها سبعین الف سنة  
 ترجمه تحقیق آمده است در حدیث که تحقیق الله تعالی باز فرموده است که برای آن چهار شترخ  
 بودند و نامزد کرد آن را شجرة البقیس پس پیدا کرد نور محمد صلی الله علیه و سلم را در حجاب و در پیشانی  
 و مشکلی کرد آنرا بصورت طاوس و نهاد آن را بر شجرة البقیس پس نسیج کرد آن نور بر آن شجرة و در آن  
 سال ششم خلق مرأة اجماء و وضعها با مقبلا له لها نظر الطاوس قیما صورتی مثل حسن صورت  
 و ازین سببته فاسنجی من الله تعالی من شمس حجابات نصارت تلك السجدة فضا موقفا فامر الله  
 تعالی بحبس صلوة علی محمد و امته و الله تعالی نظر الی ذلک النور فخرج حیا من الله تعالی  
 فمن عرق راسه خلق الملائكة و من عرق وجهه خلق العرش و الكرسي و اللوح و القلم و الشمش و القمر  
 و الحجب و الكواكب و ما كان فی السماء و من عرق صدره خلق الارواح الایثار و الرسل العلماء  
 و الشهداء و الصالحین و من عرق ظهره خلق البيت المعمور و الكعبة و البيت المقدس و هذا هو  
 و من عرق حاجبه خلق امته من المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات و من عرق اذنه  
 خلق ارواح الیهود و النصارى و المجوس و ما شبه ذلک و من عرق رجله خلق الارض من  
 الی المغرب و ما بینا ترجمه پس پیدا کرد خدا آینه جبارا و نهاد آنرا بر روی آن طاوس سربک  
 نظر کرد و طاوس در آن آینه دید صورته حسین تر و مشکلی خرم تر پس حیا کرد و از آن آینه

که پنج بار پس گردید جان سجده فرض پنج وقتی پس حکم کرد خدا تعالی بنماز پنجگانه بر محمد صلی الله علیه و سلم است  
 و نظر کرد الله تعالی بطرف این نور پس عرفناک شد از جای خدا تعالی پس آفرید خدا می سجده از طرف  
 سروی فرشتگان از عرق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پرده ناس عظمت و  
 ستارگان و هر چه در آسمان هست و آفرید از عرق سینه ارواح انبیا و رسل علیهم السلام و علی و محمد  
 و صاحبین را پیدا کرد از عرق پشت بیت المعمور و کعبه و بیت المقدس و جاناتی مساجد را و از عرق  
 ابرو نامی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیدا کرد است ویرا از نوبتین و مومنان و مسلمین و مسلمات  
 و از عرق هر دو گوش پیدا کرد ارواح نبی و نصاری و مجوسی را و آنچه مشابه آنست و از عرق هر دو پا  
 مبارک پیدا کرد زمین را از شرق تا غرب و هر چه در آنست ثم امر الله لنور محمد صلی الله علیه و سلم  
 انظر الی امامک فتنظر نور محمد صلی الله علیه و سلم فری من امامه نوراً و من درانه نوراً و عن سینت  
 نوراً و عن سبانه نوراً و هو ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین ثم سح سبعین الف سنه  
 ثم خلق نور الانبیا من نور محمد صلی الله علیه و سلم ثم نظر الی ذلک النور فخلق ارواحهم فقالوا الاله  
 الا الله محمد رسول الله ثم خلق قندیل من العقیق الاحمر بری ظاهره من باطنه ثم خلق صوره محمد  
 صلی الله علیه و سلم کصورته فی الدنیا و وضع فی هذا القندیل قیامه لقبامه فی الصلوة ثم طاف الی  
 حول نور محمد صلی الله علیه و سلم فجووا بالملو مقدراته الف سنه ثم امر الارواح لینظر الیه کلهم فمنهم  
 من راسی راسه مضار خلیفه و سلطانی بین المخلوق و منهم من راسی جبهه مضار الامیر اعاد الیه  
 و منهم من راسی عینه مضار حافظ الکلام الله الی آخر الحدیث ترجمه پس حکم کرد خدا تعالی  
 بر ای نور محمد صلی الله علیه و سلم که نظر کن به پیشگاه خود پس دید صلی الله علیه و سلم روی خود  
 نور و بطرف پشت خود نور و بجانب راست خود نور و بجانب چپ خود نور  
 و هر چهار نور که بود نور ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بود پس تسبیح کرد آن نور سفید و هزار  
 سال پس آفرید خدا نور انبیا را از نور محمد صلی الله علیه و سلم پس نظر کرد الله تعالی بطرف نور مذکور  
 پس آفرید از آن نور ارواح انبیا را پس گفتند آنها منمونی کل طیبه را یعنی نیست میبود و غیر خدا  
 مگر من الله که ان محمد رسول الله است پس آفرید خدا می سجده قندیلی از عقیق سبز چنان شفاف  
 که دیده همیشه حال باطن آن از ظاهرش پس آفرید صورت شخصی محمد صلی الله علیه و سلم چنانکه بود



سورت و شکل و شمائل آن حضرت در دنیا پس نهاد آن تصویر شریف را در قندیل مذکور همچو صورت نیام  
 وی علی الله علیه وسلم در نماز پس طواف کردند ارواح انبیا گرد نور محمد صلی الله علیه وسلم پس تسبیح  
 و تملیل می کردند یعنی سبحان الله والاله الا الله و طواف میخواندند تا صد هزار سال پس امر کرد خدا سبحان  
 ارواح کل بنی نوع آدم را تا بنفد بطرف تصویر آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس نظر کردند کل ارواح  
 صورت وی علیه الصلوة والسلام پس بعضی از آنها دیدند مبارک آن حضرت را پس او در دنیا  
 خلیفه و سلطان شد و بعضی از آنها دیدند پشانی مبارک و بر علیه السلام پس او در دنیا امیر عادل شد  
 و بعضی از آنها دیدند بر و چشم منور وی علیه السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی هذا العباس در تفسیر  
 حدیث اصناف انسان لقبی پیشه و کمال آنها مذکور است بخوبی اطباء بر این قدر اقتصار کرده  
 پس این مضمون حدیث شریف ثابت گردید که خلقت روح مطلقاً از نور محمدی است صلی الله علیه وسلم  
 و نور محمدی عین نون الله است تبارک و تعالی و همین است مراد از امر رب و آیت قل الروح من  
 امر ربی بعد از تحقیق خلقت روح بدانکه آدمی را سده روح است یکی نباتی که موجب نشو و نماست  
 و هم حیوانی که سبب آن حس و حرکت دارد و سوم روح انسانی که عبارت از نفس ناطقه است  
 و درین روح سح موجودی باو شریک نیست تحقیقاً این روح را بخود اصناف کرده فرموده است  
 نفخت فیمن روحی و علو درجه آدمی است از موجودات و عجائب و غرائب که از او واقع میشود و نبات  
 این روح است و گرداننده موجودات بلکه اکثر حیوانات از جنسیت جسم از وی زیاده و افزون  
 نباتی حیوانی که ابعدهم متولد شد بعد فنا و بدن فانی میگردد و نفس ناطقه ادبی است مادامیکه  
 جسم عنصری فاسد نشد و درین بدن تصرف و تدبیر میکنند و طاقه او با جسم و راسی خروج و دخول  
 و افعال و انفصال است چنانچه صحبت خدا است تعالی باشیا لهذا منی صلی الله علیه وسلم فرموده است  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین نفس که در حدیث واقع شده و همین روح است که خلق علی الغیر  
 و فتوحات مکه میفاید که اهل تحقیق در بیان کیفیت روح دو فرقه اند که وی بر آنند که روح دو اصل  
 یکی است که انرا روح کل میخوانند و اول از واجب غراسمه این روح صادر شده است و این  
 ضد و معدهوم و مجهول کیفیت است و این روح بنا بر اختلاف عبارات اسامی مختلفه دارد  
 و گاهی آنرا جنه بخت محمدی صلی الله علیه وسلم تعبیر میکنند و گاهی عقل اول و تعیین کل و علم علی کل

الی غیر ذلک بطریق صدور ارواح جزئی از ان اینچنین است که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت بر توازن  
 روح کل برین جسمی افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسم مصلی مثل آینه و غیره  
 به قایل آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است  
 و هر چند روح کل مجبور و بسیط است و تجزیه و تبعیض را در راه نیست مگر باعتبار تعدد اجسام متعدد است  
 چنانچه هر تنه از آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزیه ندارد و تبعیض را باعتبار  
 اقله است چون میان زمین و آفتاب تقابل نماید که شرط انوار است شاع آفتاب باصل  
 خود رجوع میکند چنانچه روح جزئی بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است و اصل میشود  
 و در اینجا ارواح جزئی را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلاً در ظروف متعدده بنیازند از  
 مذکور باعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکند و آب به بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین  
 تفصیل را مولوی معنوی قدس سره در مشنوی شریف میفرماید مفرق شد آفتاب جانها  
 در درون روزن ابدانها چون نظر در هم داری خود یکی است به آنکه شد مجموعا بدان روشنی است  
 تفرقه در روح حیوانی بود و نفس واحد روح انسانی بود گفت سخن ریش عظیم نوره به مفرق  
 هرگز نگردد و نور او به روح انسانی که نفس واحد است روح حیوانی سفال جامد است و عقل خ  
 از رفرا این آگاه نیست و واقف این سر بجز الله نیست فصل شامی در بیان آنکه مقرر ارواح  
 پیش از تعلق ابدان کجا بود و بعد از انتقال قرار گاه آن تا یوم النشور کجا است متحققان کامل  
 که ارباب کشف و شهود و اندک کشف ایشان متعجب از مشکوه نبوت و بر وجدان ایجاب است و گواه  
 ما اولی اند کتاب و سنت آنند که ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصر نیاقم ملک این روح را  
 در بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قایل خرد و التیام  
 تا در نشاء و نیاست باین بدن تعلیق میدارد و بعد از فنا در این بدن بان بدن مثالی لطیف  
 مسعلق است الا ماشاء الله و در قیامت چون مشر ابدان شود و باز بدن عنصری تعلیق گیرد  
 چنانچه قبیل ازین داشت و این معنی بدو پیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواند  
 که است که بدن عنصری محصل میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و در حالت  
 درین خواب بدین میگردد اگر ترک نگیرد بدن عنصری بگردد فاسد میشود و قابل تدبیر نمی ماند چنانچه

موت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را ساخته می شود که آنرا زبان هندی ادوار  
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و محجائب عالم ملکوت نمی بیند غلطه او بدین بدن باقیست  
تا منادند پذیرد و قابل تدبیر باشد بعد از آن رجوع بدین محضری میکند فائده در ذکر اینکه روح در  
حیات السالخ ازین بدن محضری میباید کرد یا نه کمال اولیاء و حکما را حالتی است که آنرا انتراع و  
اشکالی روح خوانند و این موت اختیاری است که بریاضت حاصل میشود که ارواح مقدسه نشان  
تا ده روز بلیک زیاده ترکش بدن کرده در تصرف و تدبیر جسمشالی میمانند و موت و احوال آن  
بر این دو طائفه بسیار آسان است و این بر اموت اختیاری خوانند و حدیث موت تو قبل آن بود  
ستوجه انهمنی است و کمال و نقصان آدمی منبئی اختلاف استعداد این روح است چنانچه  
بعضی مرتبه ولایت و نبوت رسیدند و بعضی در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان را جمع  
با اختلاف استعدادات ارواح است و گفته اند حقیقت ابدان با هم مساوی اند فضل ثالث  
در ذکر اینکه آفرینش ارواح بعد بدستی بدن و تخلیق جسم میشود و پایش از پیدایش جسم قال  
فی المنص کتاب ارواح لاین القیم اختلفت فی تقدیم خلق الارواح علی الاجسام و تأخیر عنهما علی الوهن  
ترجمه گفته است در کتاب ارواح تصنیف ابن قیم اختلاف کرده شده است در تقدیم خلق جانها  
بر ابدان و تأخیر آن بدو قول کرده بی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند دلیل آنها قوله تعالی  
بل انی علی الانسان حین من الذهر لم یکن شیئا مذکور ترجمه آیا گذشته است بر آدمی زمانه از  
دبر که نبود هیچ شیئی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه و لقد خلقنا الانسان من سلاسل من طین ثم جعلناه  
انطفئه فی قرار یکین ثم خلقنا النطفه حلقة فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المصنعة عظاما فکسونا النظم  
الحما ثم انشانا خلقا آخر ترجمه هرینه تحقیق پیدا کردیم از کل خشک پس گردانیدیم آنرا نطفه و در آن  
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی باره گوشت پس گردانیدیم مضغه را  
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس برانگیختیم آنرا خلق و دیگر این هر دو  
آیت و دلیل تقدیم خلق اجسام بود بر ارواح و دلیل قولی نانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از  
قرآن مجید آیه اخذ میثاق است و اذا نفخ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذرهم و اشد هم علی  
انفسهم الت برکم قالوا بلی الی آخره چنانچه مذکور که درستی آن در شرح کلمه گذشت و از حدیث

عمر بن عیبه مر فو عا ان الله تعالى خلق ارواح العباد قبل العباد باللفی عام فالتعارف منها ابتلغت  
 ومانتا که مختلف ترجمیه تحقیق احدی تعالی آفریده است ارواح بندگان را پیش از اجسام تمام شده نذر  
 سال پس کسانیکه شناختند یکدیگر اول ازل احتیاج و دانستند گرفتند در میان خود کسانیکه شناختند  
 یکدیگر را در آن عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه وحیدت و کین تقدیم خلق ارواح است بر  
 ابدان و همین طرف رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مشنوی است  
 از حال ارواح خبر میدهند سه طوطی کاید زومی آواز او پیش از آغاز وجود آغاز بود اندرون است  
 آن طوطی سنان به عکس او تودیده بر این آن به میرد شادیت را تو شاد او به می پذیر می غلم را  
 چون داد او به ای که جانز به بر تن تو سوختی به سوختی جان را و تن افروختی به بآید دانست که روح او  
 محض و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدی و قلب رجب بر نوری استیجاب بالذات اند و تفاوت  
 بالا اعتبار اند و لطرف اختلاف مراتب اعتباری آنها را مولوی معنوی قدس سره در این کتاب  
 حکما را نیک دان به در مراتب از زمین تا آسمان به است عقلی چو تو ص آفتاب به است عقلی کبر  
 از زره شهاب به است عقلی چون چراغ سرفروشی به است عقلی چون ستاره آتشی و ای خنک  
 آنکس که محفلش نریزود به نفس کشیش ماده و مضطر بود و ای آن محفل که او ماده بود به نفس کشیش  
 نریز او ماده بود به لاجرم مخلوب باشد عقل او به جز سو خسران نباشد نقل و به عقل و عقل است  
 اول استیسی به که در آموختی بحیث کعبه به از کتاب و اوستا و ذکر و فکده از معانی در علوم  
 خوب و بکره عقل تو افزون شود بر دیگران به لیک تو باشی ز حفظ او گران به لوح حافظ باشی  
 دور گشت به لوح محفوظ او ست کوزین در گذشت به عقل دیگر بخشش نریز او بود به چشمه آن دنیا  
 جان بود به چون ز سینه آب و آتش جوش کرد به نه شود گفته نه در بیند نریز و گر به مغش بود به  
 چه غم به گریه جو بشد ز خانه و مدم به عقل تحصیل مثال جو بهیا به کان رود از خانه او که میاه به راه  
 آبش بسته شد شد بی نوا به از درون خویشین چون چشمها به فضل سابع در ذکر اینکه مستقر الارواح  
 از ابتدای پیدایش تا بوم البعث عالم برزخ است و تحقیق عالم برزخ بهشت و دوزخ آن بدو است  
 که شیخ اکبر حجتی الدین علی العربی قدس سره درین باب ساله بر خیزد مثل بر احکام دار برزخ و احکام  
 آخرت و تفریح و دوزخ و جنت از روی کتاب و سنت که مطالبین کشف و وجدان اهل کشف است

نوشته اند اگرچه عبارات عربی و دقیق است لیکن در اینجا بنا بر سؤالت طالبین خلاصه آن عبارت  
فارسی نوشته می آید بدانکه حضرتعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت این  
عواالم ثلاثه مملک و ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملک و برزخ از ملکوت و  
آخرت از جبروت است و پدید آمدن انسان را از مجموع هر سه عواالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملک و  
سند و روح را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و تمام بنا و مجموع این هر سه جزا را با انسان پس  
تا وقتیکه انسان در عالم دنیا است حکم جسم ظاهراست و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی هر سه را در  
عینی بنفس و روح بواسطه جسم پس حضرتعالی تعینات کرده است برای نقل روح از هر یک عالم که  
یعنی روح با نفس و ایما تعیناتی آورد دنیا بقدر مقدس شخص میباشد بعد از سیال عالم او را نقل از  
بطرف عالم برزخ تا روز حشر و نشر در عالم خواهد ماند اجد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ اجابت  
عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت در بهشت و اهل نار در دوزخ ابدال آباد خواهند ماند  
پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل ماکل ساخته است که شش نفس را روح  
از جسم معیت کرده در دروازه برزخ میسانند درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم عنصری میشود چنانچه در  
آیه کریمه یلا قادرین علی ان تبدل امثالکم و نشارکم فیما لا تعلمون از نشاءات برزخیه اخبار است  
و در برزخ یک عالم مستقل است در میان عالم دنیا و عالم آخرت و آن تیر دو قسم است یکی  
سمه ارواح بعد خلقت انلی در آن عالم موجود اند و ازان عالم بعد از قیامت جسم تبدیل میگردد  
مستقل جسم میشود تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد از نقل از عالم دنیا در عالم آخرت  
میشوند تا یوم النشور و ازان عالم نقل بعالم آخرت خواهند کرد نه بطرف دنیا و در برزخ ثانی  
و دوزخ اند سوا می باشد و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فوق و جنت و نار برزخ  
و اخر و بهین است که تعذیب و تحیم برزخیه را منتهای است ما دام السموات و الارض و بعد از  
زمین و آسمان و قیامت قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه بعالم آخرت نقل کنند و چنانچه  
چنانچه در آیه کریمه فاما الذین سعدوا فاضی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء  
ربک مراد از برزخیه همین جنت برزخیه است و همچنین در آیه ثانی و اما الذین شقوا ففی النار  
خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک مراد از نار برزخیه

است نه در وزخ اخروی و علمای ظاهر درین آیات و هر جا که ذکر جنت و نار در قرآن است و نار اخروی  
 می فند و حال علم برنج و وجود جنت و نار بر زخمیه بر آنها مکتوف نشده است شیخ اکبر قدس سره و دیگر اکابر کشف  
 درین مقدمه متفرد اند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بطرف شیخ  
 اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت و نار در کلام الهی دو قسم است اجتماع اینها  
 اوصاف و در جنت و نار آخرت نمیند اند شد پس احتمالات احکام و آثار و دلالت میکند بر اختلاف نار  
 و جنت در عالم برنج و آخرت مثلاً تعذیب و تنعیم انقیاب و وسع و اربابها و امت السموات و الارض  
 مشروط گردن دلالت میکند بر اینکه بعد فناسی السموات و الارضین آن حکم منقضي خواهد شد پس اجمال  
 در جنت و نار در برنج خواهد بود و در آخرت که مکتب انجاء دائمی است و همچنین قوله تعالی و لوزقهم  
 فیها کبیرة و عیشا و کذا النار یومنون علیها غدا و عیشا دلالت میکند بر بودن صبح و شام در آن است  
 و روز و در جنت الآخرة و ارواست تأییدون فیها شمس و لایزمیر یعنی در جنت انجاء آفتاب و  
 سردی زمزمیر که از لوازم زمین و آسمان و بیاست نخواهد بود پس صبح و شام هم نباشد و بر آن ظاهر  
 بر معاریت جنت و نار بر زخمیه از بهشت و در وزخ اخروی تهنه حضرت آدم و حوا علیهما السلام است که اول  
 بکلام با آدم اسکن است و زوجه یک آنجه سکونت زوج و زوجه در جنت تا بهشت بعد از آن اخراج آن  
 بر دو حکم فاجر چه با هم اما کافیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقر بانذبه الشجرة فکفوا من الظالمین و کذا  
 قوله فاکلامنا فیدت لهما سو اتمار دلالت میکند بر اینکه اینهمه معاملات در جنت اخروی نبوده است  
 زیرا که صفت جنة الآخرة و ارواست اکلاما و اتم لامقطوعة و لاممنوعة یعنی میوه آن دائمی است  
 و تمام خواهد شد و از خوردن میوه آن همانعت نخواهد شد و بعد دخول آن خروج نیست و در آن  
 احتیاج بول و براز نخواهد شد و شیطان در آن داخل شدن نمیتواند و آن دارالکرامت است از مخلوق  
 است که طیار شده است برای محو صلی الله علیه و سلم و حرام است بر دیگری قبل دخول آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم و معاملات که با حضرت آدم و حوا شد همه برخلاف احکام جنت اخروی باشد هر چند  
 این سوکه بسیار طولیل و عریض است اما برای تبرجیح قول شیخ اکبر و تخمین راسمی حضرت  
 مولانا قدس سره بلب لباب تفاسیر و احادیث درین مقام نقل کردن واجب اقتاد  
 قال ابوالسعود ان خلق آدم علیه السلام کان فی الارض و اسکن

آدم بلا خلاف و مخلوق حضرت عوایر ابرار حج روايات در حجت است ذکر السدی عن ابن مسعود  
 و ابن عباس و ناس من الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين ان الله تعالى اخرج الالبیس من الجنة  
 و اسکن آدم علیه السلام فی الجنة فبقی وحده و ما کالی معه من بیاتس فالتقی الله تعالی علیه لنوم  
 ثم اخذ ضلعاً من جانب الایسر و وضع مکانة کما منه ترجمه گفت ابو مسعود در کتاب ایشاد و انظار العلم  
 بتحقیق پیدا کرده است خدا آدم علیه السلام را در زمین با اخلاص و پیدا کرده است حضرت حواری  
 بنا بر ابرار حج روايت در حجت چنانچه ذکر کرده است سدی از این مسعود و عبدالله ابن عباس هر دو هم  
 از صحابه رضی الله عنهم که الله تعالی اخرج کرد الالبیس از زمین و ساکن گردانید آدم را در آن پس  
 باقی ماند آدم تنها و نبود همراه او کسیکه انس گیرد بدان پس الفاکر و الله تعالی بر آدم خواب را  
 پس گرفت یک ضلع از جانب چپ و منها و سکان آن که شئی و پیدا کرد حواری از آن ضلع در  
 گفته است ابن عباس که آن فرید آدم را بطین همان که در او حی است بجز دست بسیار و قوه در دست  
 از و اینکه بدن آدم و حواری از زمین بلند است که در آن سقوط آدم و حواری واقع شد و گفته است سدی  
 که خلق آدم بر زمین که در میان مکه و طائف واقع شده بود و گفته است سدی اخرج کرد  
 الله تعالی از حجت و سقوط نکرده است آنرا از آسمان از زمین روايات معلوم شده که در حجت  
 آدم و حواری علیهما السلام در زمین بودند و از آنجا که وجود آن از روی احادیث بر آسمان تمام است  
 و از امام باقر علیه السلام در کتاب عقائد تا لیس شیح ابو جعفر محمد ابن علی الحسین منتقل است  
 اما حبت آدم فنی خبیة من جنان الدنیا اطلع الشمس فیها و تغیب و لیس انکند و لو کان حبیة انکند  
 ما خرج منها ابداً و آنچه در حدیث شریف واقع شده است القبر و غنم من ریاض الجنة او حفرة من  
 حضرات النیران نیر و الالک می کنند بر بون حبت و ناریه بر عالم برزخ که ارواح بعد انتقال بدن  
 در آن مستقر می باشند الی یوم التور از سبب تحقیقات متحقق شده که مستغرق الارواح پیش از تعلق  
 بدن برزخ اولی بود و بعد از تعلق بدن برزخ ثانی است و الله اعلم بالصواب فصل خمس  
 در ذکر اول و کیفیت آفرینش آن هر چند علم آن در بای بی پایان و بجز ناپیدا کناس است لیکن سبب  
 تیر کا چند سخن معرفت اول از رساله گنج الاسرار حضرت جدی را مبدی شیح الشماخ و الاولیا قطب الاعظم  
 سؤالا نامی فرید الدین گنجشک قدس سره الاقدس که منطوب حضرت مولانا است نقل میکند قاری محمد شاه

علیه عزیز من دوشی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل و علا پیش از خلقت واحد فرمود  
 و قیوم بود و هست ارادات چون خواست کرد وحدانیت آشکارا کند اول روح پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 بیا فرید و نور دل نور خدا می غر و جل است قال النبی صلی الله علیه و سلم اناس نور الله تعالی و المؤمنون  
 من نوری یعنی که من از نور خداست تعالی ام و مومنان از نور من اند فاما آخرتیش این نور دل نزلک  
 و مشتابا دینار سال در از می بود و سه لک پشما دینار سال پنهان بود حاکمیا عن الله تعالی میفرماید  
 لا یسعی فی الارض و لا فی السماء و لا کن یسعی فی قلب عبد المؤمن ازین مراد و وسعت نور دل است  
 چنانچه خداست تعالی میفرماید ایست فراخی قدرت من در دل بنده مومن که نور دل است حضرت  
 عزت امین دل را هفت هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش میداد و کلمه محبت می خواند  
 که یا عبدی است عاشقی و انا عاشقک یعنی ای بنده من تو عاشق منی و من عاشق توام  
 و در نه صد هزار سال نظر کرامت و کشف انوار تجلی میکرد و بعد از نه صد هزار سال از قبضه قدرت  
 جدا گردانید این نور دل التماس کرد الهی سیدی و مولائی بنده را طاعت فراق نیست چندین هزار  
 سال لعین و محبت خود پرورش داد می اکنون جدا منی تو انهم شهد فان حضرت رسید که ای بنده  
 مومن ترا با حق است خود کار می نیست فاما برای اطهار و حدانیت خود آفریدیم بعد از آن نور دل  
 از در فراق نه صد هزار سال دیگر در عالم تجریم مشغول ماند بعد از آن در فراق و جدائی از نظر محبت  
 خدا می چندان آب از دیده ریخت که در یاکشت آنها سجا همچوان گویند حضرت عزت تا زبان تو نور دل  
 زد و از غلبه قهر باد و آتش پیداشد و از سختی تا زبان زدن آتش بحبت یکی نور عز را بیل دو م گندم  
 پیداشد بعد از این نور دل نه صد هزار سال چرخ می زد و اجزای نور دل ذره ذره میشد بعد از آن  
 اجزای نور دل را حضرت سه قسم گردانید اول سه را آفرید و از قسم دوم جهان و از قسم سوم نور تا  
 آفرید و نور دل را سنگس گردانید فرمود انا عند المنکرة و القلوب لاجلی حضرت جل جلاله میفرماید که من  
 ترو یک شکسته دلانم بعد از آن حضرت تعالی بقیه اجزای نور را گوهر دل گردانید و گوهر دل را نه صد  
 سال در عالم زاری مشغول داشت تا مقام فراموش گرد و حضرت عزت بار و دیگر بقیه اجزای نور دل  
 را گوهر گردانید آفرید گار این دو گوهر را بعد از هزار سال دیگر در نظر حکمت پرورش داد اول از آن  
 گوهر را سمانها و زمینها آفرید و از دوم گوهر عرش و از سوم گوهر کرسی و چهارم نوح و از گوهر پنجم قلم و



و از گوهر ششم بیت المعمور و از هفتم گوهر دوزخ و از هشتم گوهر بهشت و از نهم گوهر شمس و از دهم گوهر قمر  
 آفریدگار عالم جل جلاله ازین ده گوهر تا دل آفریده است چنانچه در خبر است قلب لمومن اکبر من العرش  
 و اوسع من الکرسی معنی چنین باشد که دل مومن بزرگ تر است از عرش و دوزخ تر است از کرسی  
 این گوهر را از جهت دو معنی الی غیره است یکی آنکه ده گوهر بجهت این گوهر اند و دوم حضرت عزت این گوهر  
 گنج خویش گرداننده و درین گنج بهفت گنج دیگر است و در هر گنجی گوهر نامندیده است گوهر اول گنج  
 است و ده گوهر محبت است سوم گوهر سرچاپم گوهر روح پنجم گوهر معرفت ششم گوهر فضل هفتم  
 گوهر ذکر حضرت جل جلاله این نه گنج گوهر اول ایندین هزار سال در عالم غیب نهان داشت تا  
 خاک آدم جمع گردانید و خمیر کرد و کالیاس اندد تعالی آخرت طینت آدم سیدی اربعین صباحا تعالی  
 کل آدم را بید قدرت خویش چهل صباح خمیر کرد بعد ازان ترکیب قالب کرد و در قالب سینه آفرید  
 و این گوهر گنج دل را بطاق سینه نهاد و جمله اسماء معلوم گردانید و علم آدم الالاسما کلها متبر جبریل  
 علیه السلام حکم فرمان رب العزت این دانند گندم را در بهشت نهاد و بجز نهان دان فی الحال درخت  
 خوشه و اگر گشت گوهر یک خوشه مثل سر و کلان و بهر آن مثل برضیه بیخ بود و درون گندم مثل شنبه  
 و شیر نهاد و این برای حجاب آدم صلوة الله علیه را نهاد و اند تا گوهر عشق بچسبید و گوهر محبت جلوه کرد  
 گردید و گوهر بر جمیع علوم آگاه گردانید و گوهر روح در تحیر مایند و گوهر معرفت حق را بخود شناخت  
 و گوهر قصر سلطنت خود روشن نمود و جمله اعضا در تحک آمدند و عطسه زدند و گوهر ذکر و شنای خدا  
 و حمد باری تعالی بجا آورده و بهفت گوهر حفا که را بجار گردانید است

# مکتب

خداوند با حق مرسل پاک	شفیع برود عالم شاه کوکاب	بجن شیر حق شاه حق آگاه	علی مرتضی مخصوص رگناه
بجن مردم رخشنده بهره	حسن بصری لعل فرور بهره	بجن عبد واحد واحد	تفضیل ابن عباس اشهر بهره
بجن حضرت ابراهیم اوسم	ملک قهر سلطان معظم	بجن بو خلیفه عمر عثمانی نام	بجن بو سهره عارف نام
بجن شاه دین علوم مشاود	که بو اخوان آرزو با مشاود	بجن احمد ابدال حشمتی	نگو انجام از نیکو سرشته
بجن خواجده دین نهار اکبر	که شد از نصرت حق نصیرت	بجن بو محمد پیشوا سنی	پراه حق جهان از بهنگ



آنحضرت بعضی بعضی مردمان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد آن افطار میگردند و بسیار  
تقلید آنحضرت و افطار کرده و همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت از ایشان  
بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر کد امی خیز معین بود گاهی از نرینه باز نرینه و گاهی از نان خیز  
و این الفاظ بروقت افطار بر زبان مبارک میگذاشت

بعد افطار روزه بلا تا اتم نماز جماعت مغرب  
ادامند و تناول طعام میفرمودند بعد دو گنجهی شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت فرض عشا  
بفرض نفیس خود ادا نموده بعد ادا می دو رکعت سنت باقیه ای حافظ غلام علی صاحب ک از مردان  
حضرت بودند در سب رکعت سه سپاره قرآن شریف ساعت میفرمودند بعد آن سه رکعت نماز وتر  
بجماعت ادا نموده استراحت میفرمودند دستور می قدس سه این بود شب و هم از سوره و الضحی  
تا سوره فاتحه که سب دو سوره میشوند برای شب باز و هم که شب ختم قرآن مجید می بود می گذاشتند و از نما  
میشد که ختم قرآن شریف سب طاق بند است و علاوه آن سامعان را از باعث ختم قرآن مجید و  
خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی و غیره آب ساقی فراغت میشود و بطریق ختم قرآن حسب آنچه آنحضرت  
اینست که سب دو سوره در سب رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول  
در رکعت اول سوره و الضحی و الم نشرح و در رکعت دوم فقط سوره و النین و در رکعت سوم و چهارم  
سوره اقرع و انا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و هشتم سوره کم کین الذین و آذ از اولت و در رکعت نهم  
و دهم سوره و العادات و الفارعه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الماک و العصر و در رکعت دهم سوره  
ویل لعل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم ترکیب و کلمات تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و  
چهاردهم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون  
و آذ ا جا بکین پنجم در رکعت هفتم و هشتم سوره فاطمه تسبیح ششم سوره فاطمه تسبیح ششم خوانند  
سه بار قل هو الله احد خوانده و در رکعت نوزدهم و بیستم سوره قل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب الناس  
و از شب دو از دهم بنفس نفیس سب رکعت تراویح نزد می دستوری تمام او میفرمودند و بطریق خواندن  
نماز تراویح آنحضرت سب بطریق اول تسبیح اول در شفع اول سوره الم ترکیب و کلمات دور  
شفع دوم سوره اخص و شفع سوم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در شفع چهارم سوره

سوره اخلاص و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و آداب و در شفع ششم صرف سوره اخلاص و در شفع  
هفتم ثبت بید و سوره اخلاص و در شفع هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع نهم صرف سوره اخلاص و  
در شفع دهم سوره معوذتین طرلق و دهم در شفع اول سوره الم تر کیف و سوره اخلاص و در شفع دوم  
سوره الایمان و سوره اخلاص و در شفع سوم سوره ارایت الذی و سوره اخلاص و در شفع چهارم  
سوره انا اعطینا و سوره اخلاص و در شفع پنجم سوره قل یا ایها الکافرون و آداب و در شفع ششم  
سوره ثبت بید و قل هو الله و در شفع هفتم و هشتم و نهم صرف سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین  
طرلق سوم نیست از اول شفع تا نهم شفع سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب بکسب کلم  
و بست سوم و بست پنجم و بست نهم در نه شفع انا انزلناه و سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب  
بست هفتم در نه شفع انا انزلناه و در شفع دهم سوره معوذتین می خوانند و بعد بر تلویح یک مرتبه این دعا  
سبحان ذی الملك و الملكوت سبحان ذی العزة و العظمة و القدرة و الکبریا و الجبروت سبحان  
الحی الذی لا یموت سبح قدوس و رب الملائکة و الروح خوانند بر میجا کنند اللهم اجرنی من النار  
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانند بست شفع سوم میفرمودند و بعد فراغ از تلویح دوم دعا معمولی خوانند  
بر میجا کنند و این دعا میخوانند اللهم اعدنا من النار یا معین یا معین یا معین و بعد فراغ تسبیح در تلویح  
سوم اللهم اعدنا من النار یا معین یا معین یا معین و در تلویح چهارم و پنجم اگر چه دعا میگوید  
لیکن نصیح و نصیح الفاظ آن بهم نرسیده و در قیام همین دعا میفرمود صدر می خوانند و قوت  
بر میاستن و آخر بعد فراغ تلویح دست بدعا میبندند و سه رکعت و ترجماعت ادای فرمودند و در  
ادای قرأت و تر حضرت مولانا در رمضان شریف گاهی الم تشرح و قل یا ایها الکافرون سوره  
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی و العصر انا اعطینا  
و قل هو الله همین طور بود برشته استراحت نموندند و رایام گراما بعد نصف شب و در ایام سها از سوم  
صهه شب بیدار گشته مقصیده برده و بهفت تسبیحات سجده و غیره فراغت کرده قدری شیر خواه  
شیر برنج خواه از قسم دیگر قریب چهار گهر می شب یا قمانه تناول فرموده باز بوظائف معمولی مشغول  
نمی شدند و گاهی همچنین اتفاق هم گریه که قریب و گهر می شب یا قمانه قدری آب نوشیدند  
و هم میفرمودند که هلمای دین تا به شفع شب برای خوردن سوا جازت داده اند اگر انا و شان

گفته شود که برای نماز سحر هم اجازت دهند هرگز اجازت نماز نخواهند داد پس بقدر شکی است احتیاط  
 معین داشته اند چنانکه شناخت سحر نهایت دشوار است اگر موافق خواندن سوره بزم سیاکون شب  
 باقی ماند و الوقت کسی بپزیرد بنوشد و با بخورد در روزه او هیچ نقصان واقع نشود و اگر حسب اتفاق  
 که امی تخل در روزه شود آن روزه هرگز سوگوت نسازد و بعد یام شریف تصاددا کند و نیت روزه است  
 بصوم الغدین شهر رمضان نوبت اللهم اغفر ما تقدمت و تاخرت که در ایام قوت بصارت در شهر رمضان  
 المبارک چند باره قرآن شریف تلاوت میفرمودند و در حالت ضعف بصارت قرآن شریف خطا  
 می کرد که مقبول طبع با یون بود بدوی رفته بلا چاری ترک تلاوت قرآن مجید فرمودند و گاهی ناسف  
 خواندن قرآن هم میکردند و آخر حال توجیه باطن فیض موطن آنحضرت از خواندن قرآن شریف  
 برای تعمیل او امر و نواهی آن جلیلین بود چنانچه مولوی ریاض علی صاحب مرحوم که رفیق و دوست  
 آنحضرت و در خانقاه از مدت قیام پذیر بودند ائمه انا آنحضرت عرض می نمودند که آنحضرت هر روز  
 تلاوت قرآن مجید میفرمایند که افضل العبادت کلام الله آمده است آنحضرت خاموش می شدند  
 و گاهی جواب آن نمیدادند و زنی بر وقت استفسار مولوی مرحوم ارشاد فرمودند که قرآن مجید  
 برای تعمیل او امر و نواهی نازل گردیده فقط برای خواندن آن فقط از خواندن قرآن شریف کسی  
 ولی شدی سواهی حافظ قرآن در جهان کسی ولی الله گشتی تو در حافظان کثرت ولی ما دیده باشین  
 بر عالمی همان حق آگاه و مقبولان درگاه اله سوید است که از ارشاد آنحضرت مانعت قرآن مجید  
 بلکه ناکید تعمیل او امر و نواهی است و نیم طلب است که اکثر عارفان کامل محض بظاہر امی بوده اند  
 و در باطن تعمیل او امر و نواهی آن جلیلین فرموده چه بایه راست حاصل کرده اند خلاصه آنکه تعمیل  
 قرآن مجید و حدیث شریف بجز سالکان راه خدا و مقبولان و بگناه که با از دیگری نیاید شکی  
 شوال بعد اوست نماز سحر و غیره و شب و دکتری روز برآمده در رکعت نماز عید الفطر سه خطی هستند  
 او کرده بعد آن چهار رکعت نفل بیاعت او افزوده دست بدعا برمی افراشته و خطبه ای الوداع  
 ماه رمضان المبارک و عید الفطر و عید الفصحی هستند حضرت مولانا قدس سره العزیز این است

خطب الوداع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَجَزَتْ عَنْ إِدْرَارِ كُفَيْهِ عُقُولُ الْعُقَلَاءِ وَ  
 تَحَايَرَتْ فِي بَيْدَاءِ الْأَوْصِيَّةِ وَأَهَامُ الْعُلَمَاءِ وَكَشَّهَدُ أَنْ لَا  
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَوْصُوفُ بِالْفَضْلِ وَالْعَطَاءِ  
 وَإِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنِّيئَةً وَتَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا  
 عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الْأَصْفِيَاءِ وَأَصْحَابِهِ الْأَتْقِيَاءِ خُصُوصًا عَلَى  
 أَوْلِي السُّلْطَانَةِ وَأَفْضَالِهِمْ بِالْحَقِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ  
 الصِّدِّيقِ وَعَلَى أَعْدَلِ الْأَكْثَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ  
 الْخَطَّابِ وَعَلَى جَامِعِ آيَاتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ  
 ابْنَ عَفَّانٍ وَعَلَى أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنَ  
 أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الْإِمَامِينَ الْأَهْلِ الْمَيِّمِينَ السَّعِيدِينَ الشَّهِيدِينَ  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى  
 أُمَّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمِّيهِ الْمَكْرُمِينَ  
 بَيْنَ النَّاسِ الْحُضُرَةِ وَالْعَبَّاسِ وَعَلَى سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ

الْأَنْصَارِ وَالْقَائِمِينَ الْأَجْمَرِ الْأَخْيَارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَسَلَّمَ  
 سَلِيمًا كَثِيرًا أَهْلًا أَيُّهَا الصَّائِمُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ قَدْ بَلَغَ  
 الْمُرْسَلُونَ كَلِمَةً وَعَطَّ الْوَاعِظُونَ وَعَبَّرَ جُنْدُ الْمُصِيبَةِ أَسْتَمِعُوا  
 غَافِلُونَ قَدْ فَاتَكُمْ الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ شَهْرُ رَمَضَانَ رَايَ اللَّهُ وَإِنَّمَا  
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَوْ دَاعِ الْوُدَاعِ يَا شَهْرَ رَمَضَانَ الْوُدَاعِ الْوُدَاعِ  
 يَا شَهْرَ السُّرُورِ وَالْفِرَاقِ الْفِرَاقِ يَا شَهْرَ الْفَضْلِ وَالْإِمْتِنَانِ الْوُدَاعِ  
 أَوْ دَاعِ يَا شَهْرَ أُمَّةِ النَّبِيِّ إِخِرِ الثَّمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الصِّيَامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقِيَامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الْإِيمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقُرْآنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الْأَنْفَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْعَفْوَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الدَّرَجَاتِ وَالنَّجَاتِ عَمَّا رَزَاكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقِيَامِ  
 الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْعَارِفِينَ وَالْقَوَائِمِ يَا  
 أُولِي الْأَلْبَابِ كَعَلَّمَكُمُ تَقْلِحُونَ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ  
 صَلَاتِكَ بِرُؤُوفٍ الرَّحِيمِ كَمَا جَاءَكَ كُنْ أَحْمَدُ لِلَّهِ مُحَمَّدٌ لَكَ  
 لَسْتَعِينُهُ وَتَسْتَغْفِرُهُ وَلَوْ مَنُّ بِهِ وَتَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا  
 مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ  
 لَهُ تَتَبِعُوا قُلُوبَكُمْ بِالطَّاعَاتِ وَصَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى  
 صَاحِبِ الشَّفَاعَاتِ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى  
 النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ بَعْدَ  
 مَنْ صَلَّى وَصَامَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا  
 مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ  
 وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ  
 الصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ انصُرْ  
 مَنْ نَصَرَ رِبِّيَّ مُحَمَّدًا وَآخِلَهُ مِنْ خَدَلٍ وَرَيْبٍ مُحَمَّدٍ  
 رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ  
 اللَّهَ يَا أُمَّرُءًا بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِتْيَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ  
 نَهْيِ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ  
 اذْكُرُوا اللَّهَ الْجَبِيلَ الْجَبَارَ يَذْكُرْكُمْ وَادْعُوهُ يُسْتَجِبْ لَكُمْ



وَلَذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى أَعْلَى وَأَوْلَى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمَمٌ وَأَمَمٌ  
 خُبْرًا عَسَىٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

سُبْحَانَ مَنْ تَوَرَّقُوا مِنْ عَارِفِينَ بِسِرَاحِ الْهَيْدَايَةِ وَالْعُرْوَةِ  
 وَرَبِّ خُلُوفِ فَمِ الصَّائِمِينَ عَلَى تَرْجِيهِ الْمَسَاكِ وَالرَّعْفَانِ

وَشَرِّ صِدْقِ الصَّائِمِينَ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيمَانِ وَأَكْرَمِ

عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَبَسْرَتِهِمْ وَبِجَنَّةِ

بِأَحْسَنِ الْقُصُوفِ وَتَعْلِيمِ الْأَلْوَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

الصَّائِمِينَ أَبْوَابِ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَأَنْعَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ

أَقْسَامِ نِعَمِ الْجَنَانِ وَوَعَدَ لَهُمْ بِلِقَائِكَ جَزَاءَ الْإِصْبَاعِ

أَفْضَلِ أَنْوَاعِ النِّعَمِ بِالْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ

اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

وَعَدَ لَهُمْ بِدُخُولِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَانِ كَمَا أَخْبَرَ

نَبِيٌّ آخِرَ الزَّمَانِ إِنَّ لِحَنَّةَ بَابِ إِيقَالِهِ التَّيْرَانَ كَيْدُ حَلَّةِ  
 إِلاَّ الصَّامُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَأَوْجَبَ عَلَى ذَاتِهِمْ جَزَاءُ  
 صِيَامِهِمْ بِالْكَرَمِ وَالْإِمْتِنَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ إِلاَّ  
 إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ مَنْ أَسْمَى  
 الْفُرْقَانَ عَلَى نَبِيِّهِ فِي أَشْرَفِ لَيْلَةٍ مِّنْ لَّيَالِي شَهْرِ  
 رَمَضَانَ وَجَعَلَ قِيَامَهَا خَيْرًا مِنْ قِيَامِ أَلْفِ شَهْرِ بِإِظْمَارِ  
 وَحِسْبَانٍ وَأُرْسِلَ فِيهِ الْمَلَكَةُ بِتَبْلِيغِ السَّلَامِ عَلَى  
 كَأَفَّةِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيْقَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ إِلاَّ  
 إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ مَنْ شَرَّفَ  
 يَوْمَ الْعِيدِ وَالْمَوْسِمِ الْجَدِيدِ عَلَى سَائِرِ الْأَزْمَانِ وَ  
 الْأَكْوَانِ وَكَشَرَ الصَّائِمِينَ بِإِدْخَالِ الْجَنَانِ وَالْإِعْتِقَاقِ  
 مِنَ النَّيْرَانِ وَنَشَّهَدُ أَنَّ إِلاَّ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ  
 لَهُ وَنَشَّهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ عَلِمُوا أَنَّ يَوْمَ مَمِّ  
 هَذَا يَوْمَ عِيدِ الْفِطْرِ يَوْمٌ عَظِيمٌ شَرِيفٌ عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى  
 بِتَكْرِيمِ الصِّيَامِ وَشَرَّفَ بِالْقِيَامِ وَإِنَّ صَدَقَةَ الْفِطْرِ

واجبة على كل مسلم ومسلمة عن غني ذي نصيب  
 وقال النبي عليه السلام صوم المؤمن معلق بين  
 السماء والأرض حتى تؤدَّ وأصدقة الفطر عن أنفسكم  
 وعبيدكم وإمائكم وأولادكم الصغار من كل نصف  
 صاع من بُرٍّ أو صاعاً من شعير أو صاعاً من تريبيب  
 أو قيمة ذلك ووجب الصدقة من أول حبي يوم  
 العيد حتى تؤدَّ وأصلوتها والأفضل أدائها قبل  
 خروج الشمس وقال النبي عليه السلام من صام  
 شهر رمضان من أوله إلى آخره خرج من ذنوبه كيوم  
 ولدته أمه ليس العيد لمن ليس الجدي بل العيد  
 لمن غني الخطايا والذنوب ببارك الله لنا ولكم في  
 القرآن العظيم ونفَعنا وإياكم بالآيات والذِّكر  
 الحكيم إنَّه تعالى جواد كريم ملك برؤوف رحيم  
 جلسته كذلك الحمد لله حمداً وتستعينه  
 وتوكل عليه وتعوذ به من شره وأذنه

وَهِيَ سَيِّئَاتُ أَهْلِ النَّارِ مَنْ يُعَدِّي اللَّهُ فَلَا مَخْلُوقَ لَهُ  
 مَنْ يُضِلُّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَكُتِبَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ  
 لَا شَرِيكَ لَهُ وَكُتِبَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُصُوصًا عَلَى أَوْلِي الصَّحَابَةِ وَأَفْضَلِهِمْ  
 بِالْحَقِيقَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعَلَى النَّاطِقِ  
 بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَلَى جَمِيعِ  
 آيَاتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ وَعَلَى أَسَدِ  
 اللَّهِ الْغَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الْأَمِيرِينَ  
 الْفَاضِلِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 الْحُسَيْنِ وَعَلَى أُمَّهَاتِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَالْجُرَّةِ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى الْمَطَهَّرِينَ  
 مِنَ الْأَرْجَاءِ سَيِّدَةِ الشَّرِيفَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ أَبِي عَمْرَةَ حَمْرَةَ  
 وَأَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ وَسَلَّمَ  
 تَسْلِيمًا وَعَظْمَ تَكْرِيمًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى تَسْلِيمًا  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ قَعَدَ وَقَامِ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ صَلَّى وَصَامِ

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَكَمِّعْ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ وَالمُسْلِمِينَ وَ  
 المُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مِنْ رُودِ آيَةٍ  
 اللَّهُمَّ سَيِّدَ أَرْكَانِ الدِّينِ اللَّيْنِ لِخُلُوعِ سُلْطَنَةِ سُلْطَانِ  
 هَذَا الزَّمَانِ اللَّهُمَّ وَوَقْفِهِ لِما أَحَبُّ وَتَرْضَى وَاجْعَلْ اسْتِقْلَالَه  
 فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا أَكْمَلَ وَأَوْفَى اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ نَصَرْتَنِي  
 مُحَمَّدًا وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينِي مُحَمَّدًا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ  
 بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيْتَاءِ ذِي القُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ القُرْبَاءِ  
 وَالمُنْكَرِ وَالبَغْيِ بَعْظُمَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ أَدْرَكَ اللهُ تَعَالَى  
 العَلِيَّ العَظِيمَ الجَلِيلَ الجَبَّارَ يَدْعُكُمْ وَاشْكُرُوا عَلَى نِعْمَاتِهِ  
 يَزِدْكُمْ وَيُهْدِكُمْ وَادْعُوهُ يُسْتَجِبْ لَكُمْ وَلَذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى  
 أَعْلَى وَأَوْلَى وَأَخْرَى وَاعْتَرُوا أَجَلَ وَأَهْمُ وَأَكْبَرُ

خطبة الإصحى  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُخْذَلُ وَلَا يُكْفَرُ وَلَا يَكْفُرُ بِهِ شَرِيكٌ فِي

الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَثِيرَةٌ ثَلَاثِينَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 قِبْلَةَ الْمُصَلِّينَ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 وَالرُّسُلُ وَالْأَحْرَامَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 وَالرُّسُلَ وَالْمَلَائِكَةَ وَسَائِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ عُمَّرَةً تَخْفَعُ  
 لِلذَّنُوبِ وَالْأَنْبِيَاءِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 وَاللَّهُ أَكْبَرُ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ وَيَوْمٌ  
 آدَابِيهِ إِبْرَاهِيمُ حَبِيلُ اللَّهِ ذِي بَنِيهِ لِامْتِنَالِ الْعَرَبِ نَزَلَ إِلَيْكُمْ  
 فَقَالَ وَفَدَيْنَاهُ بِذِي بَنِيهِ عَظِيمٍ اعْلَمُوا أَنَّ الْأُخْيَةَ وَاجِبَةٌ مِّنْ  
 كُلِّ مُسْلِمٍ حَتَّى مَالِهِ نَصَابٍ فِي يَوْمِ الْعِيدِ الْأَخْيَةَ عَنِ نَفْسِهِ  
 لِأَعْنِ أَوْلَادِهِ وَالصَّغَارِ فَادْجُوا مَا عَنِ كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْكُمْ  
 شَيْئًا أَوْ مَنْرًا وَعَنْ سَبْعَةِ بَدَنَةٍ أَوْ بَقْرَةٍ مِّنْ غَيْرِ نَقْصَانٍ  
 فَاحْشِ فِي عَضَائِكُمْ وَلَا يَجُوزُ لِأَهْلِ الْأَمْصَارِ الدَّبْحُ

حَتَّى يُصَلِّيَ الْإِمَامُ صَلَاةَ الْعِيدِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ سَمِعُوا أَصْحَابًا يَكْرَهُونَهَا عَلَى الصَّرَاطِ مَطَابَاكُمْ وَعَنْ عَلِيٍّ  
 كَرِهَ اللَّهُ وَجْهَهُ لَيْسَ الْعِيدُ مِنْ لَيْسَ الْجَدِيدُ وَلَكِنَّ الْعِيدَ  
 مِنْ أَمْنٍ مِنَ الْوَعِيدِ وَلَيْسَ الْعِيدُ مِنْ رَكِبَ عَلَى الْمَطَابَا  
 لَكِنَّ الْعِيدُ مِنْ غُفْرٍ عَنِ الْخَطَا يَا إِنْ أَحْسَنَ الْكَلَامِ وَ  
 أَبْلَغَ النَّظَامِ كَلَامَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ مِنْ عَمَلِ صَالِحًا  
 فَلِنَفْسِهِ وَمِنْ آسَاءَ فَعَلِيهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ بَارِكْ  
 اللَّهُ لَنَا وَلكُمْ إِرَادَةُ تَعَالَى جَوَادٍ كَرِيمٍ مُلْكِي بَرٍّ شَرِّعُونَ رَحِيمٍ  
**جَلَسَةُ كُنْدَا كُنْدَا اللَّهُ أَحْمَدُ اللَّهُ نَحْمَدُهُ حَمْدًا كَثِيرًا**  
 كَمَا أَمَرُوا وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِرَادَةُ  
 مِنْ مُحَمَّدٍ وَكَفَرُوا وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُنَا  
 وَبَشَرٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ وَقَلْبَتَهُ  
 يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا  
 تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ صَلَّى وَصَلِّمْ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ

ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْحَقِّ عَلَى الْخَلِيفَةِ الْعَلِيِّ إِمَامِهِ عَلَى التَّحْقِيقِ  
 قَاتِلِ الْكُفْرَةِ وَالرِّزْدِيَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ عَلَى الْفَارُوقِ الْأَوَّابِ الَّذِي كَانَ رَأْيُهُ مَوْفِقًا  
 لِلرُّسُلِ فِي الْكِتَابِ لَهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ  
 الْمَلِكِ اللَّيْثِيَّانِ عَلَى أَمِيرِ الْأَمَانِ حَمْدِ النُّورِيِّ وَالْبُرْهَانَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَانَ بْنَ  
 عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْمَلِكِ الْوَلِيِّ عَلَى الْأَمِيرِ الْوَلِيِّ قَالِجِ بْنِ  
 ابْنِ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ لَعَنَ اللَّهُ لَعْنَةً لَعْنَةَ الْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَى  
 الْأَمَامِينَ الْأَمَامِينَ السَّعِيدِ الشَّهِيدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 الْحُسَيْنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَلَى أُمَّهَاتِنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا  
 وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الْكَرِيمَيْنِ بَيْنِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْعَبَّاسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَلَى السِّتَةِ  
 الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشْرِ وَالْبَشَرَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمُ أَجْمَعِينَ وَسَائِرِ الْفِرْقِ الْمُهَاجِرِينَ وَ  
 الْأَنْصَارِ وَالشَّالِعِينَ الْأَبْرَارِ الْكُفَّارِ إِلَى قَارِ الْقَرَارِ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ وَسَلِّمْ  
 الصُّلْحِ مِنَ تَصَوُّبِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكُلِّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وَسَلِّمْ وَاللَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَأَيُّهَا الَّذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ  
 لِيَسْمِعَ بِعَظَمِ لِحْظِكُمْ تَذَكُّرًا وَتَذَكُّرًا لِلَّهِ الْعَظِيمِ الْجَبَلِيِّ الَّذِي تَذَكَّرُوا وَلِذَلِكَ اللَّهُ تَعَالَى  
 أَعْلَى وَأَوْلَى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَكْبَرُ





۲۹۷۶۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔















